بی سفید و قنا عه وی دارد و هاء چشم و گوش استعمال کنند که

مرزنه بود در چشم کشند قطع سیلان رطوبة از چشم کند و عصاره

وی با بو کرد و بود و در گوش کشند صمم و درد گوش را کی کند و حیطان است و گفته شود [illegible]

ا [illegible] تیوق است بپارسی آلوچه خوانند و آلو جیکو و آلو گشته نیز خوانند

طبیعت وی سرد و تر و املس حرارت بود و مسهل صفرا و تمام خوش بود و مصلح وی قند است

[illegible] دارویی هندیست و از جمله سموم است و در طلاها استعمال کنند انکلف و جرب و قوبا و

قمل النساء ضمادات کنند نافع بود و بعضی در قولنج ریحی استعمال کنند و طبیعت وی بغایت گرم است سم

جوع جوانات کند با زردآلو تنبه باشد و آن را بپارسی وهند کیجا گویند و اگر کسی بخورد مداوا آن به شیر

تازه و روغن بادام و قواد ... اگر کیلمه را کویند جهت دانش وی بغایت مفید است و مرهم اسفیداج خوب

و الدیت با روغن گل نافع بود و جهت قلقه است مفید باشد [illegible] ناقسیا است و ثقیا نیز گویند و اهل

مغرب در این نیز گویند و گفته شده [illegible] کیا هیست که بعضی از ارباب الحیل خوانند و بردی هو فطیلد

و بعد منها یشتک و آن حبة البقر است بپارسی اسح گویند و در لحیة التیس گفته شود [illegible]

کو نه و آن تخم خاربیست و گلی زرد دارد و آن تخم بادرو و قادرو قادر و کلیم شوی و قضب شوی گویند و آن

نباتست و غیلاحون نیز گویند و قسطرسون هم خوانند و بپارسی جوبک اشنان و بحر و یه

ارکز ... و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم جهت بیر که مساید و در داء الثعلب طلا کنند نافع

خاکستر وی بر عرق النساء طلا کنند نافع بود و چون از بعضی بر گیرد عجب بینداز در بان ماسوره گویند که

بینه و هرهاء کشتن خاصیت گویند که زنجانو داشته چون با علت ها ... نافع بود و اگر زرد

بعد شود بخورد بر گیرد آبیش شود و راز گویند و در گلبن بود و دهد و مفتح سده مصفات بود و

... و بوی آن بغایت معطر بود و اعجب آنکه اگر زن آبستن بوی آن بشنود از عطسه بیم آن

بینداز دوی مضر باشد با حشا و مصلح آن ترب بود و باشد و برک آن بوزن دان حب اترج باشد و خه

وزن آن لبن النس دیم و زن آن بادآورد [illegible] انا علس است و حسک و سیسبان و ریحان

مسیو و عیسوب و عنقر و مرحرفه این جمله را مرزنجوش و مرزنجوش را نیز مرجوش

و مرزنکوش و پیوانی مرد و نقل معنی آن اذان الفار بود و حیواة الفار نیز گویند

طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم قابض

ترکیب ... درست دوا ... ... به بخار پر ... آورد و جراحت ...

نه و سعوط کردن وجهت صرع اشامیدن نافع و مرذنت کوش
وجهت کزندکی افعی با شراب آشامیدن نافع بود و اکر با سرکه [illegible]
کر آن سردی وتری بود وصداع که از سردی وتری بود نافع بود و مسخن معده و
و ادرار بول کند و رطوبات معده را خشک کند و دا غرا از اخلاط
کند که لب وی و [illegible] عطر عرق کند و وی مرخی مثانه بود و مصلح وی

نفخ بود و صداع [illegible] تبرید [illegible] تحلیلات [illegible] بیا بود فقلونیا باشد

اذخر خلال ماموني کویند به بربري [illegible] و بیونانی سخونیس و [illegible] دیکر حلو [illegible]
نیز کویند و بیونانی [illegible] و کاه مکه نیز کویند [illegible] خوانند و بهترین آن عربی بود سرخ
باریک خوش بوی و طبیعت آن کرم و خشک است در اول و در دویم کویا باشد و مر عرا [illegible]
و طبیعت نوعی از اعرابی کرم است در اول و کویند در دویم و خشک در اول سنک کرده و مثانه بریزد [illegible]
و منضج و ملین باشد و ادرار بول کند و خون حیض براند و محلل نفخ بود و فقاح وی [illegible]
جهت نفث دم و درد معده و ورم آن و شیء جکر و کرده و اختناق رحم را نافع بود و در بعضی
مستعمل بود اما اذخر جبلی ورم صلب که در جکر و معده باشد ضماد کرده [illegible]
اندرونی خاصه رحم را نافع باشد و اکر با شراب بجوشانند بول براند و محلل مثانه [illegible]
جمیع نفخها بود که در بدن پیدا شود [illegible] مسموم خوردن [illegible] زیادت [illegible] بود اما
[illegible] بود اکر در جلاب بجهت مفاصل و بهاء بلغمی و با سکنجبین بدهند و اکر بجوشانند [illegible]
موافق بود [illegible] کرم که در رحم بود و در [illegible] زیادت ارتفاع بود اما در فقاح [illegible]
تر بود اما قبض موجود است در همه اجزای وی و بدل آن قصب الذریره بود و کویند مضر [illegible]
و مصلح آن کلاب است و کویند مصدع بود و مصلح آن صندل و کلاب است با عرق [illegible]
قلیجو غواست و کفته شود آذان الجدی لسان الحمل است و کفته شود اذان الارنب آذان الشاة است و اذان الفار
کویند و آن نوعی از لسان الحمل است و کفته شود اذان الفیل و اذان الفیل نیز کویند و آن [illegible]
و کفته شود اذان الدب بیونانی فلومس کویند و آن برصاصت و کفته شود اذریون اذرکون خوانند
نیز خوانند و بیشتر قول صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوان است و کل اقحوان زرد باشد و سرخ
[illegible] کل اقحوان زرد و سفید است و هم کویند نبات وی بمقدار یک کز بود و [illegible]
انبات از ذکون [illegible] وجب زیادت بنود و برک آن [illegible]
[illegible] و میان کل وی سیاه رنگ بود و [illegible] اقحوان کویند [illegible] زبود

[illegible] کناره وی سفید باد دکون کناره وی سرخ و میان او سیاه بود و این نوع از نظافت [illegible]
[illegible] طبع [illegible] کست در دوم چون با روغن بیامیزند و بر ورمهاء صلب ضماد کنند تحلیل دهد و نافع
بود [illegible] سده [illegible] معده و بر کلف طلا کنند نافع باشد و در وی قوة ترباقیه هست و جالینوس کوید
عرق النسا [illegible] مفاصل و نقوه را نافع بود و دیسقوریدوس کوید کرند که جاموذان ریشهای
[illegible] جکر و معده را نافع بود چون سحق کنند با سرکه و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و مقدار
شربت از وی یک درم بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل بود و بدل آن باد آورد است اذان القسیس
بوطوامد [illegible] است و آن نوعی از حی العالم است و کفته شود ارطی درخت کندر است و کاهکیز کویند
و کفته شود اربا چوبی است بغایت خوش بوی و آن را ماکیر کویند و مانند قرفه است و بهترین آن بود
که بوی وی بوی قرفه ماند و طبیعت آن شیخ الرئیس کوید کرم است در دوم و خشک است در اول
[illegible] کوید که در وی قبضی و تحقیقی بود بوی دهان خوش کند و قوت دل و دماغ دهد و درد دهان
[illegible] لثه [illegible] دندان دهد و اعصاب را قوت دهد و اکر [illegible] ورمهاء کرم ضماد کنند نافع بود و خوردن
آن درد چشم را نافع بود و شکم ببندد و مصلح آن جلاب با ذرقطونا بود و بدل آن جوب کادی ارطاسیا
ارطسیا کویند و آن اطمیسا است [illegible] بخاسب کویند و کفته شود ارز برنج است و کفته
ارزه درخت صنوبر است که بر نمی دهد و از وی رفت سازند و در زمین عرب بسیار باشد طبیعت
آن کرم و خشک است در دوم ارز پارسی برنج کویند طبیعت سرد و خشک در دوم و بهترین وی که با [illegible]
[illegible] جوارشی [illegible] شکم ببندد بستی اعتدال اما برنج سرخ شکم محکم ببندد اما برنج که با [illegible]
[illegible] با روغن بادام یا دنبه یا بکجند بپزند نافع بود جهت قرحه معده و اکر آب خشک دانه
[illegible] تولد نکند و طبع را نرم دارد و اکر آب که برنج سرخ دروی جوشانیده باشند با بعضی ادویه
[illegible] حقنه کنند جهت پیچ دوده نافع اما برنج سفید را که دروی اضافه کنند و بر نافریه کند اما
مضر بود با صحاب قولنج و مصلح آن شیر تازه باشد با روغن و صاحب تقویم کوید مصلح آن عسل
[illegible] رنگ سرخ باشد و جالینوس کوید شکم را ببندد و چون با شیر بپزند منی بیفزاید و دیسقوریدوس کوید
[illegible] نافع بود و جهت خون رفتن آن شکم و علة کرده و مثانه و اختناق رحم و ترحل نبات
جالینوس کوید بدل آن پسته جوز است [illegible] دوائی است مانند بابونه [illegible] از ریستان [illegible]
[illegible] طلا کنند نافع بود و اکر بیاشامند خون حیض براند [illegible] مصطکی است و کفته شود
[illegible] نیز کویند و آن علك رومی است و کیه نیز کویند و آن نیز کفته شود از ذکون است [illegible]

زراوند طويل است و اين نام مشتق است از ارسطو و گفته شود …
بكار برند جهت گزيدگي جانوران خاصه زنبور و جهت درد چشم را طلا كرده … نافع بود و از …
و گفته شود … آن نوشادر است و گفته شود … زفان است و ركان و اين …
و بزرا و بنا اين جمله نام حنا است و گفته شود … است و گفته شد نوع … است و …
شود … ملح دريائيست و از اجواد البحر خوانند و آن دو نوع است كه جلد … بپارسي …
دريائي گويند و ماهي ديان گويند و اگرچه صاحب جامع يك قول آورده است كه … اهل شام
نوعي از نبات است و قول ديگر آورده است كه آن نبات است و هر دو نوع خلاف آنچه محقق
گفته شد و طبيعت آن گرم است و خشك است و گويند تر است بهترين آن تازه باشد … گرداند
و طبع را نرم دارد و گويند غذا و صالح دهد اما آنست كه خلط غليظ از آن حاصل شود و …
سودا مولد شود باشد و مصلح آن روغن بادام بود و بدل … لوز البربر است و گفته شود
… بهار درختي است كه بپارسي آن را عنوان خوانند و آن بهار سمجان ميخوانند طبيعت وي
سرد و خشك و پوست بيخ آن اگر بجوشانند و آب تلخ آن بپاشانند … تمام آورد و اگر …
و بر ابروي بمالند موي بر ويانند و سياه كند و … كرده اند و اگر از بهار او شراب سازند منع …
بلند تخميست سياه مدور شكل بغايت صلب بود و در ميان … گرم مي باشد بپارسي آن را …
گويند چون آرد وي با سركه و آب بسرشند و … گرم و صلب ضماد كنند نرم گرداند و درد …
زايل گرداند … نباتيست كه آن را … خوانند و گفته شود … ابن … است …
گفته شود … لاغوس … خوانند بپارسي خرگوش … بهترين آن
بود كه لون او سياهي زند و بياباني بود كه سگ صيد كرده باشد طبيعت آن گرم و خشك است …
طلا كنند بر كلف و بهق زايل كند و چون خون وي … كنند دفع سموم … نافع بود و …
چشم بدهد و دماغ وي بريان كرده بجهت رعشه كه بعد از مرض حاصل و حادث شود بغايت نافع
بود و چون دماغ وي ضماد كنند بر جاي دندان زود برويانند و در خواص آورده اند كه …
با زن بود آبستن نشود مادام كه با وي باشد … گويند سر وي چون بسوزانند و …
سركه طلا كنند بر داء الثعلب نافع بود و … و چون با … يا روغن …
و با سركه بپاشانند صرع نافع بود و اگر زن بعد از طهر … آبستن گردد و …
زهر جمله سموم و زهرها كشنده بود خاصه افعي و گويند … چون ببوي او بخور كنند …

… از گوشت وي خون غليظ حاصل ميشود و مرق آن در نقرس و مفاصل نزديكست … بقلب
… اولي آن بر روغن … و اگر … كنند بجاي آن بهتر باشد و … آورد اما
… باشد … حيوانيست دريائي كه جلد … بشكل صدف سرخ رنگ و بر روي سنگ …
… بود مانند داء الثعلب را نافع بود خاصه كه با پيه خرس طلا كنند البته موي برويانند و اگر
… چشم كشند و آن خاكستر چشم را جلا دهد و از جمله سموم قتالات و چون كرم وي … كند
… كند نافع بود و زايل كند و خاكستر آن چون سوده سازند دندان را جلا دهد و علامت خوردن آن ضيق
… سرخي چشم و سرفه خشك و دشواري بول و نفث و درد معده و درد كرده و … بول …
… زاريش كند و آن جمله است كه كشنده است معالجه آن بلعابات و روغن بادام …
… و … و خطمي جوشانيده كنند … زرنيخ زهر است و گفته شود … است و گفته شود
… نباتيست كه بشكل مانند خشخاش تر بود و از لون نزديك بشقايق النعمان و … باشد كه بشكل …
… از شقايق … و مؤلف گويد بشيرازي آن را … سرخ خوانند … چشم پاك گرداند و …
… ضماد كنند بر چشم ورم كرده آن را ساكن گرداند و در وي قوة جلا و تحليل بود …
… در كوكان و ديار … گويند … و در طبرستان … بشيرازي …
… خوانند بپارسي … گويند بهترين آن بستاني بود كه بسياهي مايل بود طبيعت آن گرم است در
… دوم و گويند در دوم و خشك است در آخر اول … اگر بهايم بخورند بميرد و …
… و عصاره آن نافع بود جهت دفع سموم چون با عسل بپاشانند و جهت قولنج نافع بود و …
… خود از وي … مثقال بود … آن مؤلف گويد جهت سرفه بلغمي را نافع بود و صاحب منهاج
صاحب جامع آورده اند كه كشنده است چندانكه امتحان كرديم خلاف … و …
… باشد و صاحب منهاج گويد بغايت تلخ است و نه چنين است و … موي …
… و بدل آن در … كردن موي … تلخ است … جندقوقي است و گفته شود
… اسپيداب خوانند نيكوترين پاك و سفيد و خوشبوي بود طبيعت آن سرد و خشك است در دوم
… كننده اند خشكست در سيوم جالينوس گويد … و داء الثعلب و داء الحيه چون
… طلا كنند مفيد بود … گويد … جراحتها … ظاهر بدن پيدا شود چون …
استعمال كنند … باشد … چشم را نافع بود و اسفيداج قلعي اگر …
و … بمالند نافع بود و جهت درد چشم چون با ادويه اخلاط كنند نافع باشد و …

بنك كرد اند و مسكن درد كرم طلا كردن وخوردن اسفيداج كشنده بود مداوات وى
تخم كرفس وانيسون ودارزيانه وافسنتين وعسل كنند وصاحب تقويم كويد اصلاح وى بقى وصمغ
كنند وبدل اسفيداج رصاص خبث الرصاص بود اسفنج وبرا برهن وابر مرده كويند حيوانى دريايى
بيان سبب كه چون دست بروى نهى خود را دركشند فتى كه ببرد آب ويرا با ساحل اندازد وكو
نبات دريايى است واين محقق است وبا قوى ترى وبهترين وى تازه او بود وطبيعت او كرم در اول
وخشكست در دوم چون بسوزانند وخاكستر وى در زخمى كه در ساعت زده باشد خشك
واكر بپاشند خون رفتن باز دارد ومجفف او دام بلغمى وريشها بود وشيخ الرئيس كويد چون
بانفت بسوزانند قطع نفث دم بكند وتازه وى مضر بود با حشا ومصلح وى شربت غوره باشد
بار بماس واز خواص اسفنج يكى آنست كه اكر شراب آب ممزوج باشد وويرا در آن اندازند آب را
جمله بركيرد واكر خواهند كه سمجنان مستعمل كند بمقراض پاره كنند وها رون نتوان كرفت وبا
ومتخلخل بود بخانه زنبور ماند وبعضى عرب هرشته خوانند وبپارسى نيشكر كادرزان ود
كادرزان آنرا در آب مى نهند وآب بر مى كيرند وبجامه ميمالند والله اعلم اسقر معنى آن موقد
الارواح است وآن جزيره كه از آنجا بر خيزد نام آن جزيره سجادس است وآنرا شاهسفرم
خوانند طبيعت آن كرم است در اول درجه وخشك است در درجه دوم وبهترين آن بود كه
بود ولون آن بسبزى مايل باشد وطعم وى تلخ وحرافه باشد دماغ را از اخلاط پاك كند وصرع
نافع بود وسده بكشايد ومرضهاى عصبانى سود مند وبلغم لزج براند ومحلل ومفتح باشد وطبع
مسهل وخلط غليظ سوداوى باشد خاصه از سپرز ومفتح مفرح ومقوى دل بود ومقوى جميع اعضاء
وهمه بدنست ودر تقويه دل وتزكيه فكر بغايت است وشربتى از وى مقدار سه درم بود وجهة
كه خورده باشند وكزندكى جانوران سود مند بود اكر طبيخ وى بر مفاصل ضماد كنند وجع ساكن كرد
واكر دو جزو از وى ويك جزو پوست بيخ كبر كوفته وبيخته با عسل بسرشند واستعمال كنند جهت
معده وخلطهاى بد نافع بود وبدل آن فراسيون است بوزن آن ووى مضر است بشش وغثيان
وصاحب منهاج كويد مصلح وى حماما باشد وصاحب تقويم كويد كه مصلح وى صمغ باكثيرا بود
ذوبنج است وصفة ذوبنج كفته شود اسرب كويند ملك حبشى است وآن سنكى است كه سبك كردد
واو غم دريا نمك بر دوهى بندد آنرا ازهره اسوين خوانند وجالينوس كويد كه سنكى سست است
ديكر قوى نيست وسفيدرنك بود ونوعى بزردى بندد چون نزديك زبان بند نابرا كردد

برقرص ضماد

برقرص ضماد كند نافع بود جهة ورم سپرز چون با كلس وسركه طلا كنند مفيد بود وجهة ريش شش چون
با عسل لعوق كنند وقوة زهره وى از همه زهرها زيادت بود ونكو تر از وى باشد چشم را قوة دهد وجلا بخشد
وسفيدى كه در چشم پيدا شود بجلى زايل كند چون در چشم كنند اسريج سليقون كويند واهل مغربه زنجفر كويند
ويونانيان سند قس وآن سرج است وبعضى كفته شود اسقولوفندريون سريش كويند بعضى كه آسيا خورد
كنند وآن اسراش است وكفته شود وكويند نوعى از سريش است اسطاليس كويند قفر اليهود است وكفته
شود اسقنقور سقنقور است وكفته شود سقنقور كويند اسود سالخ حية السودات وآن نوع از
مار است بپارسى مار سياه كويند اشقيل بصل الفار است وبصل القى وآن بصل العنصل است وبصل
الفار از بهر آن كويند كه موش بكشد بپارسى پياز دشتى كويند ودر ميان نركس بسيار باشد چون از
از زمين بركشند خفى بايد كرد وداغ با قوت وى باطل كردد وخفى كردن وى چنانست كه چون از
زمين بر آورند نره ميان او بر كشند وداغ چنان كنند كه سفالين را از كون كنند وبر روى نهند
وشوى كردن وى چنان است كه در خمير كيرند وبعد از آن در كل كيرند ودر تنور تافته نهند تا پخته
شود آنكاه پوست ويرا باز كنند وبكارد چوبين برند وپاره كنند ودر رشته كتان كشند چنانكه ايكديكر
جدا باشند ودر سايه بياويزند تا خشك شود وطبيعت آن كرم وخشكست در دوم وچنين كويند كه در سوم
بهترين وى آنست كه بغايت خورد نيك باشد سپيد وى كشنده بود ودر طعم وى تيزى باشد با تيزى كه
وتلخى وكرمى وچون با عسل برداء القلب طلا كنند بغايت نافع بود وداذى كويد جهت صرع ومالنخوليا
سود مند بود وخوردن وى تيزى چشم را زيادت كند وجهت بوم هن وصلابت سپرز وسعال مزمن وعرق
النسا وبرقان واستسقا بغايت مفيد باشد وشريف كويد چون بريان كنند وباش چندان تا خلط
كند ودو مثقال از آن بباشا بخورند مسهل خلط غليظ باشد واكر مقدار قيراطى از ريشه بر روى
بپاشند تا اعتدال آورد بل معصر ومشقة وچون پنج درم از وى با سه درم روغن زيت بجوشانند
تا پخته كردد وبعد از آن صافى كنند ودر هر دو كف پاى بمالند ودر جامه خواب دو و بخسبند
بقوت تمام آورد اما با ملك پاى برهنه بنهند وهفت روز چنين كنند كه قوة تمام يابد ووى مقوى
معده بود وبول براند وصاحب منهاج كويد مضر بود بعصب وسليم ومصلح وى حماما بود وصاحب
تقويم كويد او را در دو مصلح وى سكنجبين شكرى بود وبايد كه مشوى كرده استعمال كنند وغير مشوى
اصلا استعمال نكنند مكر پخته ومصلح آن نيز تازه است وبعد از آن بپاشند دخسا العنصل از
آكاه شود وتخم وى جهت قولنج كه سخت بود دواء آن نبود نافع بود وچون بكوبند بخورند با شراب

برشند و جها سازند هریکی بغدادی بخوری و یک حب از آن استعمال کنند و از عقب آب گرمی
کبوده او منیج و آن جوشانیده باشند بیاشامند و از خواص ورق وی آنست که اگر کرک بر وی باشد و
در نک کند لنگ گردد و گفته اند شاید که بمیرد فتبارک الله احسن الخالقین و بدل وی بلیوس است
و گویند اسقوردیون و گویند لوف و گویند قردمانا و وج آس برگ قیطس خوانند و عمار و اسمار
و بد بز گویند و بپارسی مورد گویند بهترین او خسروانی باشد تازه طبیعت وی سرد است در اول
و خشک در دوم شکم و خون و عرق که از جمیع اعضا رود بند و جمیع اسکین اعضا ضماد کردن نافع
بود و سوختگی آتش را نافع باشد طلا کردن چون ببوزاید بوی بغل خوش کند و جهت ورمهای گرم
را نافع بود و مقوی دل و معده باشد و خفقان را زایل کند و تخم وی بر نهد را نافع بود و تخم زنبده و جمله
گزندگی عقرب و رتیلا را سودمند بود و بوییدن مورد نافع بود و جمله بخار کم و تر و اگر عصاره وی
در چشم کنند قوة چشم را نافع بود و آب دفتی باز دارد و روغن وی قوة موی بدهد و لون آن
سیاه گرداند اگر زن مورد را در شب خورد بول عرق خون رفتن باز دارد و تخم وی ... بنشاند و قی باز
دارد و بدل آن ورق توت است و گویند عصاره ذرنک و وی طبیعت به بند و سهر آورد و مصلح
وی بنفشه تازه باشد آس بری مورد اسفرم است و در دیم گفته شود اسقولیندریون و حشیشة الطحال نیز گویند
و در مصر کف النسر خوانند و جندام دیگر دارد و در دیں گفته شود اسقلون در لغة یونان
کاوی است در دریا و قد حیت او را گویند که طحال را باشد بسبب تاثیر این داده و در کتب ... این
سبز این نام نهاده اند و گویند بیخ کرم دومیست و گویند نوعی از اسفرات والجمد محقق است
نباتیست صحرایی بشیراز ... خوانند و در دیں گفته شود اسقوردیون سقوردیون خوانند
و ثوم الحیه و آن ثوم بری است بپارسی سیر موخوان طبیعت آن گرم و خشک در چهارم حیض را
براند و ادرار دهد تریاق فاروق است و منفعت وی در ثوم الحیه گفته شود و بدل آن ثوم الذکر
و گویند عنصل کوچک اسفید سفید خرد اسفیدانست و حرف سفید کوه نیز گویند و گفته شود اسارون بیخ گیاهیست
که برک آن مانند برک نبات لادن خود تر و شکوفه وی ارغوان رنگ باشد و غلاف تخم وی مانند
غلاف تخم بیخ است و بعضی شکوفه وی ارغوان رنگ باشد و بنفش رنگ و تخم او مانند خشک دانه تا
در کوهها و در مصر و در همدان نیز میباشد و آن دو نوع میباشد غلیظ و دقیق واونک بیخ ریشها
بسیار بود بشکل باردین اما ریشه باردین باریک تر و رنگ باردین زرد بود مانند مامیران اما اسارون
الجبل از بلی و ستبری بود نیکو و طبیعت آن گرم و خشک در درجه دوم و گویند اسارون بیخ سنبل

رومی است

رومی است این خلاف است باردین بیخ سنبل رومی است و گفته شود اما منفعت اسارون سودمند باشد
جهت دردهای اندرونی و مطلف و سخن باشد و اگر با شراب بیامیزد و بیاشامند جهت عرق النسا و درد
و وجع و رک نافع بود و ستره بگشاید و مهل البلغم لزج باشد که در معده و سر جمع شده باشد و باه را زیاد
کند و بوی دهان خوش کند و جهت نزول آب و سبل و داء الثعلب و داء الحیه نافع بود و مقوی معده
بود و غثیان و امراض دماغی را سود دهد و شربتی از وی سه مثقال بود با ماء العسل و نافع بود جهت
استسقا و حیض براند و سودمند جهت صلابت سپرز و مثانه را قوة دهد و گرده و در خواص
آورده اند که چون بکوبند و با شیر تازه برشند و ضماد کنند میان هر دو رک باه برانگیزد و نعوظ
تمام آورد و گفته اند که مضر است بشش و مجفف اعضا بود و مصلح آن میویز است که در روغن
بادام جوشانیده باشد و بدل آن یک وزن و نیم وج و دو انگر وزن آن محاجها و جالینوس گوید بدل
آن زنجبیل اسغریم ... هر دو آبرا است و گفته شود اسقولیب بثولیون است و برغونی نیز گویند
و یونانی فلون و آن برذقطونا است و گفته شود اسفاناخ بپارسی اسفناج خوانند طبیعت آن سرد
و تر است در اول و گویند معتدل است بیان حرارة و برودة لین ... سینه را نافع بود و در وی
قوة جلا بود و زود از معده بگذرد و طبع نرم دارد و درد پشت و مرها نافع بود و در دسینه و شش که از
گرمی بود سود دهد و مضر بود بر اجهای سرد و مصلح وی مری و فلفل و دارچینی است اسقیدروخ خبث الحدید
است و گفته شود اسطوخس اصطوفی است و اصطوخو نیز گویند و آن جرز است و گفته شود اسطرامیق اصطبغن
است و گفته شد اسد الارض گویند مازریون است و صاحب جامع گوید حقیقت آن جز این است ...
حالا اسم مازریون است و این سهو بدان سبب کرده که هم صاحب جامع گوید که بعضی از متاخرا
گفته اند اسد الارض اسم نباتیست که بیونانی خامالاون مالثر گویند و معنی آن مازریون سیاه
است و صفة مازریون و حرا هر دو گفته شود اسکرلشم عوسج است و گفته شود اشنه شیبة العجوز
خوانند و گفته شود و کرکس مایه بغدادی گویند بپارسی ... گویند و دوالی و دوالک
نیز گویند و آن بر درخت صنوبر و جوز و بلوط و غیر آن پیچیده شود و بهترین آن سفید
و خوشبوی بود و آن نوع مصری خوانند و آنچه سیاه بود بدبو و آن هندیست و اشنه را در کوزه
تر باید کرد تا زود کوفته شود و جالینوس گوید طبیعت او در گرمی و سردی معتدل است و در وی قبض
اندک هست و چنین گوید که گرم است در اول و خشک در دوم سودمند بود لجوذوی جهت
صرع و اختناق رحم و اگر بجوشانند و در آن بنشیند حیض را براند و وجع رحم را نافع بود

وقی را ببندد و معده را قوة دهد و خفقان را سود دهد و قوة دل دهد و سده رحم بگشاید
و شیر زنان زیادت کند و اگر در غیر آب بپزند آن شراب سود مند بجهة گزندگی جانوران
و از جمله مفرحات بود و اگر بپزند در شراب انار مفرح کند مقدار یک درم یا دو درم نافع بود الیه اما
اسنه مضر باشد به برودة و برودة و مصلح او انیسون است و بدل او قرنها نا است اشقلابوس
دارشیشعان است و در دال گفته شود اشترغاز زنجبیل العجم خوانند و تفسیر اشترغاز شوک
الجمال است و آن بیخ انگدان خراسانیست و آن نوعی از دار زبانه است و انجدان از بیابانی
و خیبر دوا از بلاد روم و بهترین آن رومی است و صفت انجدان گفته شود و طبیعت اشترغاز
گرم و خشک است در آخر درجه دوم و سیوم و یوحنا گوید گرم و خشک است در دوم مصلح وی سرکه
بود و شیخ الرئیس گوید سرکه وی جهت معده نافع بود و قوة دل دهد و اشتها بیاورد و هضم را
قوة دهد و اشترغاز مسخن معده بود و دفع مضرة سموم بکند و تشنج راکه از عفونت
بلغم سوخته بود بخاصیت و سرکه وی نزدیک بود ببرگ عنصل و بدل آن حبدان و فولس
گویند مغثی بود و مصلح آن شراب غوده بود و ریاس اشنان داروی دوفا خشک است و گفته شود
اسوسا اسوسا است و گفته شود اشقاقل شقاقل و شقاقل و شقیل نیز گویند و آن جزر اقلیطی
بادی کوزا البر گویند بهترین وی سبز بود که لون آن بزردی زند و بوزن سنگین بود و طبیعت
آن جالینوس گوید که گرم و تر است در سیوم و گویند گرم و خشک و گویند گرم است در سیوم
باه زیاده کند و قضیب را محکم گرداند و ادرار بول بکند و شیر زنان زیادت کند و اگر زن
بخورد بر کرم بچه بیندازد و ورق آن اگر بکوبند و با عسل بیامیزند و بر ریش خورنده نهند
پاک کند شربتی از وی سه درم بود و مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و بدل آن جلغوزه
بانوریان و باقی منفعت آن در شین گفته شود افخیس درختی گرم دار است و آن نوعی است
از ماذریون و انرا خامالاون لوفز گویند و تفسیر لوفز سفید و بعضی افیا خوانند و
در کوهستان شیراز بسیار است و انرا می سوزانند و شیرازی آنرا آبادسی گویند و یاسمین م
ارند و خامالاون مالش تفسیر مالش سیاه بود و در ماذریون صفت هر دو گفته شود اغثی
اغثی خوانند و کلبانی نیز گویند و آن له اق الذهب است و صفت آن گفته شود اما صاحب جامع
گوید از صمغ طرثوث است و صاحب منهاج گوید صمغ طرثوث است مؤلف کتاب گوید صمغ
نباتیست که انرا بادسی آنرا انبران خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و بهترین وی

آنست

آنست که از دروست و سفید باشد و دیسقوریدوس گوید مفتح سده و جگر بود و سنگ گرده بریزاند
و تحلیل صلابت سپرز بکند چون بروی طلا کنند و اگر مقدار یک درم از سنگ با سرکه بخورند ورم
سپرز بگدازد و اگر با عسل خلط کنند و لعوق کنند و مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع بود و
مسهل بلغم بود و استسقا را نافع بود و اما اصغر براند و اگر مژه چشم بدان بمالند جرب چشم و سفیدی و
تاریکی را زایل کند و جهت ریشها بیرون نافع بود و جهت خناق که از بلغم و مره سودا بود نافع بود و بچه
مرده و زنده بیرون آورد اگر بخورند اگر بخور برگیرند و اگر با سرکه بر ورم نهند صلب بلغمی و خنازیر
و سلعه و امثال آن طلا کنند تحلیل بکند و اگر با دیت برشند و بر کلف و بهق بمالند نافع بود و اگر
آب حل کنند و آن بدان غرغره کنند دماغ را پاک کند از بلغم و خوردن آن سود مند بود
جهت درد پشت و بادها را بشکند اما مضر بود بگرده و مصلح آن دوقاست و بدل آن وخ گوام
النحل است و گویند بدل آن سلیخاست و گویند حرف العینه اشراش اصل الخنثی است و قول صاحب
جامع آن که نه اصل الخنثی است و سهو است و قول صاحب تقویم در بین معتبر است بپارسی بریشر
گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم چون بسوزانند گرم در دوم و خشک در سیوم بود منک
بود جهت داء الثعلب چون طلا کنند و چون خورد کرده بیاشامند بول و حیض براند لکن
مرخی فم معده بود و مصلح وی قند بود چون برفق در دهان بلغمی را طلا کنند نافع بود و بگدازد
و مقدار شربتی از آن پنج درم باشد اشنان حرض خوانند و آن انواع است و غاسول نیز گویند و
بهترین وی بارقی است سبز تابناک و بارق موضعیست نزدیک کوفه و لطیف ترین آن سفید آنست
و طبیعت آن گرم است در دوم و ماسرجویه گوید که گرم و خشک است در دوم و محرق بود
اما مفتح سده بود و منقی و گوشت زیادت کند بخورد و نیم درم از وی عسر البول را بگشاید و پنج
درم از وی حیض را براند و سه درم از وی مسهل مایه مستسقی بود پنج درم از وی بچه مرده را
زنده بیندازد و ده درم از وی کشنده قاتل بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است یا کتیرا و گویند
که مصلح وی مغز تخم خربزه است و از عقب وی روغن بنفشه اشیاف ماميثا عصاره ماميثا است و
گفته شود اصابع الصفر بیخ نباتیست مانند کف البلق است از درد و سفید و صاحب تقویم گرم بیخ بعضا
پنجکشت و این خلافست و نوعی هست که زرد باشد و تیره رنگ بی اسفیدی و آن را کف عایشه
و کف مریم نیز خوانند و طبع آن گرم و خشک است در دوم و محلل فضلها غلیظ باشد و از جهت ریحها
نافع است و گزندگی جانوران و از جمله جنون بنات مغیلاست و عصبها را پاک کند از آنها

ودیسقوریدوس گوید که اعضاء عصبانی را نافع بود و دردهاء آنرا ساکن کند و چون در دواء
سوداوی بغایت نافع بود و درد مفاصل را و رعشه را و بدل وی در نفع چون یک وزن و نیم آن
هزار چشان و چهار دانگ آن سعد بود و وی مضر بود با سلات بول و مصلح وی حب الاس اصل البلوط بری
اصابع هرمس فقاح سورنجان است و قول صاحب منهاج آن است که شنبلید و در نی سورنجان است
و قول صاحب جامع محقق است که شکوفه سورنجان است و زرد بود و سفید و طبیعت آن گرم است
در دوم و مسیح گوید که در سیوم درد مفاصل و ریشهای کهنه و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و
بقراط گوید که تریاق درد مفاصل بود خاصه در وقت نزول ماده و صاحب منهاج گوید که
قوة مانند سورنجان بود و بوییدن آن نافع بود جهة صداع سرد و بادهایی که در دماغ بود
بشکند و سده بگشاید و باه را زیادت کند خاصه با زنجبیل و زیره و فودنج اصابع الفتیات افرنجمشک
است و گفته شود این مؤلف گوید که معنی آن انگشت کنیزکانست اصابع العذارا نوعی از انگور سیاه هست
دراز مانند بلوط و آنرا انگور زیتونی گویند اصل السوس اصل الثل است و بپارسی بیخ مهک گویند
و باصفهانی اندبه کرمانی بیخ مده و بکاردونی ودان دان طبیعت آن معتدل است در گرمی و
سردی و تری نافع بود جهة خشونت سینه و قصبه شش و حلق و تشنگی بنشاند و دیسقوریدوس
گوید که چون عصاره وی در وقتی که تازه باشد در چشم کشند ناخنه را ببرد و از جهة [illegible]
وی ضمد حل و حرقه بول و اختلاج و وجع عصب را نافع بود و اگر بیخ مهک خشک کرده نرم
کنند و در چشم کنند همان خاصیت عصاره دارد و عصاره وی جهة درد سینه و حکه و جرب مثانه
و درد گرده را نافع بود و طبیخ وی بدل وی نیم وزن وی رب السوس است اصول الاذخر بیخ کاشنی
و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کبر و آنرا گویند هر یکی جداگانه شود گفته اصل اللوف دیونا فوقیطس
خوانند و آن بیخ فیلجوشرا است و بیونانی دراقطون گویند طبع آن گرم و خشک است در دوم
اخلاط غلیظ لزج دفع کند و سده جگر و سپرز و گرده بگشاید و در ریشهای بد نافع بود و اگر آنرا
کهنه طلا کنند بر بهق مفید باشد اصل الزجاج بسندلست و گفته شود اصل القصب بیخ نی خوانند و در
وی قوة جاذبه است که اگر آنرا بکوبند و در عضوی که پیکان در آنجا مانده است ضماد
کنند بیرون آورد و چون سحق کرده با سرکه بسرشند و بر درد مفاصل طلا کنند نافع بود و اگر
بر ترس و کلف طلا کنند نافع بود و اگر خاکستر آن با موم چندان خضاب شند و بر سر نهند موی را
قوة دهد و برویاند اصل الرنج بیخ داسن است و ترکان آنرا بدرمه خوانند و آن نوعی است

فلیجوریثا

فلیجوریثا است در باب دالسن گفته شود اصل السوسن الابیض بیخ سوسن سفید است که در دوم
در میان بنفشه میروید و اطراف میبرند و مشهور است به بیخ بنفشه و در کاف گفته شود
و آن قسط شیرین است اصل نیلوفر الهندی آن قل است و فاعیه نیز خوانند و در فا گفته
شود اصل السوس الاسمانجونی بوسا است و گفته اصل الفلج بیروج است و بپارسی پایزلک خوانند و
شیرازی توبیک و در بیروح الصنم انواع و خواص آن گفته شود اصل الفلفل فلفلمویه است و گفته
شود اصل الختمی اسراش است و گفته شد اصل الکرفس بپارسی بیخ کرفس گویند و در کاف گفته شود
اصل الهندبا بپارسی بیخ کاشنی گویند و در ها گفته شود اصل الرازیانج بپارسی بیخ رازیانه گویند و در را
گفته شود اصل الکبر بپارسی بیخ کبر گویند طبیعت آن عیسی گوید که گرم و خشک است در سیوم اگر خایه
طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود و بوسیدن
از درد دندان که از سردی بود نافع بود و چون با سرکه بپزند و مضمضه کنند یا تنها بخایند و اگر
با سرکه بسایند و بر کلف طلا کنند و بر بهق سفید نافع است و جهة سپرز بغایت نافع است خوردن
آن و با سرکه و عسل طلا کردن اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و با بول بیرون آرد و اوجاع و دردهای
کهن را نافع بود و حیض را براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند و اگر کوفته بر ریشها
بد باشد یا ضماد کنند بصلاح آورد و اورام صلب بگدازد و مسهل بلغم باشد و مضر بود دندانها
و مصلح وی عسل است و بدل وی در ادویه سپرز یکدرم حلتیت یا سکنجبین باشد اصل الحرشف در بوات
و گفته شد اصل الفحفاح اشترغاز است و گفته شد اصل اصطفین اصطفین است و گفته شد اصیف
اصل الکبر است و گفته شد اصل اللوز المر بیخ بادام تلخ است چون بپزند و نیک بکوبند و با سرکه و روغن
گل یا بپزند و بر پیشانی ضماد کنند صداع را نافع بود اصیل ترک اشترکا گویند و آن صمغیست برنگ
عنان جرابی برخی که بسیاهی زند خلوق رنگ و دیسقوریدوس گوید که نوعی را میعه است
و گویند که صمغیست که از درخت دوم حاصل میشود و جالینوس عیزار گوید که صمغ زیتون
و دخان وی قایم مقام دخان کندر باشد در همه چیزها و آنچه محقق است صمغ زیتون است
و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در اول و رازی گوید گرم است و خشک در دوم
جهت سعال و نزله را نافع بود و حیض براند و صلابت رحم را سود دارد و چون بپاشاند با بر
خود بر گیرند و صاحب منهاج گوید که مصدع است و مصلح وی بادیان است و شربتی از وی
یکدرم تا یکدرم و نیم باشد و صاحب تقویم گوید که مولد سبک و صداع و مصلح وی بنفشه است و ترا

بلوفر بود و بدل آن گویند که چند بیدستر است اطموط اطماطاست و اطوط نیز گویند
و آن فندق است و گفته شود اطریلال الطب بابخ است و گفته شود اطیشلیقیوم در بعضو نسخ
گویند و گفته شود اطماط صاحب جامع گوید اطوط و اطماط و اطبوت هر سه اسم یک چیز
است و بهندی ... گویند و صاحب منهاج گوید که دوای هندیست بقوة بوزیدن آن
و بیمو گوید که بدرستی گویند که ان الکتکات است و این سهو است و خطا و صاحب جامع گوید
که بعضی گویند که فو فلست و هم او گوید که خطاست و مولف گوید که آنچه محقق است نوعی
از باقله هندیست و طبیعت آن گرم و ترست و گرم است در دوم و ترست در اول بهق را زایل
کند و با دها را زیادت کند اطریه بپارسی رشته خوانند و آن از آرد فطیر سازند طبع آن گرم و تر است
دیر هضم شود و نافع شود بجهة سینه و سرفه و شش را و چون قند و روغن بادام اضافت
کنند یا بشک و اگر با بقلة الحمقا بپزند یا با لسان الحمل سود مند بود نفث دم و منفخ و بطی
الانحدار باشد و مصلح وی فلفل و سعتر و نوذنج بود و بعد از آن مثلث یا عسل یا زنجبیل را با
بخورند اطماکو درخت غرب است و گفته شود اطباء الکلبه مخاطبه و بنیر نیز گویند که بشیرازی خر
دیو گویند و ناخن صدف گویند و طبع آن گرم و خشکست در دوم و ماسرجویه گوید که در
سیوم چون زنی در نشیب خود دود کند حیض براند و اختناق رحم را سود دارد و خفقان
و درد معده را بگشاید و رازی گوید اگر با مرهم‌ها بیاشامند شکم نرم دارد و بباید خوردن از
وی بحیح آورد و مصلح وی گل مختوم است یا فربیون و بدل آن قصب الذریره است اعین الراطین
سنکبویه گوید و نیز تخم بجکست و گویند و گفته شود اغیرکه جوز رومی است و گفته شود
اغیس المقل است و گفته شود نقرنطس بیدگیاست و گفته شود انقبر تو تیاء هندی مرکب است از شیخ و تو
کرمانی و نبات مصری و در مرکبات گفته شود افلوا نقل است و گفته شود افاحون دهن الخل
است و در مرکبات گفته انطیقی بزبان یونانی صمغ گویند بپارسی بجه جوشن گویند خولی
آن در مرکبات گفته شود اربحشک فو بحشک و بلبلشک و فلفلشک و فلنجشک و بربخشک
خوانند و بپارسی فو نفل بستانی خوانند و بشیرازی بالکو خوانند خود رود در بستانها نیز رویند
و در کنار آب روان بسیار باشد طبع آن گرم و خشکست در آخر دوم بوییدن آن سده دماغ
را بگشاید و همه خفقان که از بلغم بود و سوداء نافع است و بواسیر نافع است و جگر و دل و معده
را که سرد بود قوة دهد و غذاهای غلیظ را هضم دهد و بوی دهان را خوش کند و دندان را

سخت

سخت کند و بوییدن ... عیب دماغ گرم و مصلح آن بنفشه است و بدل آن قرنفل
افیون فرفیون است و گفته شود افتیمون حترق خوانند و آن انواع است خراسانی و
رومی و طوسی و طرسوسی و نبطی و سودی گویند که نوعی از بر غاسف کوهی است مولف گوید
و غیر مولف گوید ... از دمنه است و گل وی بشکل اقحوان باشد کوچکتر و بغایت تلخ با
و گل اقحوان سفید دارد و آن ندارد و نیکوترین آن رومی بود طبیعت آن گرم است در اول
و خشک در دوم و درد چشم را که کهن شده باشد سود دارد و معده سرد را بغایت مفید
و مسهل صفرا از معده کند و قوع بدن ... و لون را نیکو کرداند و اگر بر ورم صلب ضماد کنند نافع
باشد و بول و حیض براند و چون با عسل بخورد بر گیرد نافع بود و گزندگی عقرب بغایت نافع بود و گ
تقویت معده و جگر و تبهای کهن و بواسیر و شقاق مقعد و صلابات اندرون را ضماد کنند و بیا
شامند نافع بود و در داء الثعلب و داء الحیه همچنین اما سعد کرم را مضر بود و مصدع و مصلح
وی انیسون یا مصطکی بود و بدل وی جهة یا سیح ادمی بود و در تقویت معده اسارون یا نیم وزن
آن هلیله اما صاحب جامع آورده است که مقوی معده کرم باشد و پاک کرداند از خلط حاده و جهة
مفاصل بغایت نافع بود و جهة کوفتگی افیلون شیخ جبلی است و گفته شود افیون عصاره خشخاش
سیاه و مصری و آنرا لبن الخشخاش گویند با ندک در آب گرم آنرا زنند تا در حل شود و اگر
در آفتاب گرم نهند نرم شود و آنچه مغشوش بود آب را زرد کرداند و خالص را آب سرخ
کند و در دست بماند و غش آن بماميثا و لبن خس بری کنند و آنچه بغایت براق غش آنرا صمغ
کرده باشند و طبع آن سرد است در چهارم و خشک در سیوم و اسحق گوید که سرد و خشکست در
چهارم مخدر بود و از دو دانک زیاده نباید کردن و مسکن اوجاع چون کنند و چو بیاشامند شیر
از وی بمقدار عدسی بود و دیشها را خوشک کند و ورمهای کرم را سود دارد و اگر با زرده تخم
مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند درد را ساکن کرداند و خواب آورد و اگر بخورد بر گیرد شیر
حرا سود دارد و اگر با روغن گل و زعفران در گوش چکانند درد گوش زایل کرداند و اگر با شیر
زنان کنند و در چشم کشند درد چشم زایل کند جهة ... و حبس اسهال نافع بود و دود او در دم از وی کشند با
و مصلح وی فلفل است و دار چینی و جند بیدستر و فرفیون و بعد از آن قی و حقنه و شراب کهن بسیار
و بعد از آن حمام و بعد از حمام آنهاء جرب و صاحب تقویم گوید که مصلح وی عود هندی بود و اگر
الوج و بدل آن سه وزن آن بنج و یک وزن آن لفاحست افتیمون ان برزی و زهری و قضبانی

خرداست و بهترین آن افراطی بود باملسی که عم وسیع بود ... بع آن گرم است و
خشکست در سیوم نافع بود صرع را و سبع اسلاحیی و مسهل بلغم و سودا باشد و مالیخولیا را
بغایت نافع بود و الرا فتیمی بیاشامند و یا تنها و باید که در مطبوخ بسیار بجوشانند که قوت
وی باطل شود و غثیان و قی بیاورد و در مطبوخ شربتی پنج درم تا ... م بود گویند که ده
درم شاید و صاحب منهاج آورده است که شربتی از یکدرم تا دو درم و رازی چهار درم تا شش
درم و محتاج مصلح نیست و صاحب منهاج آورده است که و عزایام جو بکند اگر تنها
استعمال کنند نه در مطبوخ و ابن ماسویه گوید مصلح آن آنست که بیخ از آن روغن بادام را
استعمال کنند و اگر معجون بخشک استعمال خواهند شربتی از یکدرم تا دو درم و اگر نقوع خواهند
کرد از دو درم تا چهار درم و بدل آن رازی گوید در مسهل سودا بوزن آن بوزن آن ... و در
آن حاشا بود و گویند بدل آن یکدرم و نیم حاشا است و گویند بدل آن اسطوخودوس است
و سفایج و مضرت آن بشش مضراست و مصلح آن کثیراست و صاحب تقویم گوید که مصلح
آن شراب صندل است یا رب سیب افلنجه فلنجه گوید و در فا گفته شود افرولنا اسراق المرضی خوانند
گفته شد و در کناس خوانند و بیونانی قرابیون و در موصل شجرة الکافور و بپارسی کاوچشم و در
عین البقر و شیر از خط بونه کاو و بکا زدانی کیلی کاو خوانند و بهترین وی آنست که برگ وی
سبز بود و بیرون گل وی سفید و اندرون زرد و در طعم وی تلخی باشد و بعضی هست که سفید
ندارد و طبع وی گرم است و خشکست در دوم مفتح سده جگر و محلل رطوبات و مسهل بلغم
و سودا و سنگ گرده براند و عرق براند و محلل خونهافسرده باشد و باسور را نافع بود و صلابت رحم را
بتحلیل دهد چون زن در آب آن بنشیند و زنی که حیض او بسته بود فورجه از وی بجو دبر گیرد بگشاید
و اگر خشک کرده بکوبند و با سکنجبین یا با عسل بیاشامند مسهل بلغم و مره سودا باشد و صاحب
جامع قول شریف آورده است که آب وی چون بگیرند و بر اعضاء نزدیک انثیین و ورکین طلا
کنند قوت مجامعت را تمام دهد و اگر درمان بوینه آن کند بیات آورد و اگر بوینه خواب
آورد و مقدار شربتی از وی سه درم بود اما مضر باشد بمعده و سبز و مصلح وی انیسون است
و گویند کتیرا و قند اقاقیا عصاره قرظ است و قرظ تخم خارپست که ادیم را بوی دباغت کنند
و جالینوس گوید که ضع است و بعضی گویند که درخت شجر خرنوب است و گویند که عصاره پوست الرمان است
و همه قولها را اخلافت و آن عصاره قرظ است و در مصر بسیط و ضبط خوانند و قرظ بپارسی کرده

خوانند

خوانند و آن مصری باشد و کلقلا نیز گویند و طبع آن سرد و در دوم و مجفف است در سیوم و عیسی
گوید که سرد است در اول و خشک در دوم و بهترین وی آن باشد که صلب و سبز و سیاه بود و چون بخیزند
بجو ... کیرند قطع خون رفتن بکند و چون بیاشامند جهت ... و اسهال دموی و استرخای
مقعده و رحم و شکم به بندد و حقنه کردن و خوردن جهت آبله چشم نافع باشد و اگر با دوها چشم را
بند و شیافها ... بود دوطرحها جهت شکستگی اعضا باشد نافع است و اگر بود مهاء گرم طلا
کنند سودمند بود و بدل وی حضض بود یا صندل و عدس مقشر بوزن آن اقولیمون دهن البلسان
است و گفته شود اقاع الرمان نارمشک است و گفته شود افتیوس دیوالست و گفته شود اقاردون
العسل است و گفته شود اقطقطک گویند ... و مؤلف گوید که دوستایان را ز
آن حصاه گویند طبع وی گرم و خشک است و شکم به بندد خاصیه زیان کرده اما دیرهضم شود
و معده را بد باشد و مصلح آن بعد از خوردن آن کلنگبین باشد اقطی خمان گویند و آن دو نوع است
بزرگ و کوچک خمان بزرگ سبوده خوانند و کوچک را خاما اقطی و ثمره آن را بل گویند و گفته شود
اقطالوقی یونانیست و بپارسی ... معنی اسم آن شوکة البیضاء است و شکاعی است و گفته شود
اقطالانیقی یونانیست و بپارسی خار مهل خوانند و بعربی شوکة العربیه و در شکاعی طبیعت آن
گفته شود و آن انواع آن اکروفس درخت کهرباست و جوز رومی گویند و اغیر نیز گویند و گفته
شود اکح لعاب بری است در غرور گفته شود اکرفس کرفس گویند و گفته شود انواع آن
اکرو عک درخت ازدرخت گویند و گفته شود اکشوت کشوث و شکوثا و رخولی نیز خوانند
و صفت آن در ... گفته شود اکلیل الملک کما قیصر خوانند و بپارسی گل الملک و بهترین وی آنست
تازه و رسیده بود و بزرگ در زردی زند که بسفیدی میل بود و چون بشکافند اندرون وی زرد بود
طبع آن گرم و خشکست در اول محلل و ملین او رام صلب باشد که در مفاصل و احشا
باشد و اگر با افتیمون بود مهاء جگر و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بجوشانند
و بیاشامند درد معده ساکن کند و عصاره وی چون تر باشد با مسیحج یا میزند و درد گوش
چکانند درد گوش ساکن گرداند و چون با مجمع امیخته کنند و بود مهاء گرم در چشم و رحم
و مقعد و انثیین بود ضماد کنند نرم گرداند اما چون بیاشامند اخلاط بگدازد و شربتی
از وی یکدرم باشد اما مضر بود به انثیین و مصلح آن عسل باشد و بدل وی فراسیون
بوزن آن کندیان ذکر یا بوزن آن بابونج و نیم وزن آن ورق انجیر صاحب منهاج گوید

پت هندی و بیو گویند که بیق هندیست و گویند الطوطا است و این قول صاحب منهاج هم سهو است
و قول صاحب جامع آنجا معتبر است که آنرا حجر العقاب و حجر الفتح و حجر الولادت خوانند و یونانی
اماططس و معنی این اسم آنست که این سنگیست که زائیدن آسان میکند و مؤلف گوید که مانند
جوزیست بقدر جوز بوا که تیره رنگ بود و چون بجنبانند مغز در اندرون او بجنبد و بغایت آما
و صلب باشد و دشوار شکسته باشد چنانکه پندارند که سنگ است و سبک بود و چون بشکنند مغز
در اندرون وی سپید و تلخ طعم و شکل شاه بلوط باشد و بشیرازی آنرا کز ابلیس گویند بعضی
ابلیس و زبان آبستن و مجموع حیوانات چون در شکم ایشان دود کنند زود بزایند و اگر
کیسه کنند و در زیر زن آبستن بندد زود و آسان بزاید و از خواص وی آنست که چون در ادیم
و در ساق چپ گیرند آسان بزاید و اگر سحق کنند و با شیر زنان پنج بار باز بالا آیند و زود بزاید بحول
بر گیرد بفرمان الله تعالی آبستن گردد و شریف در خواص آورده است که چون در دست گیرند و با کسی
مخاصمت کند آن خصم برو غالب نشود و اگر بر درختی بندد که بر می اندازد دیگر بر نینداز و ابن
ماسویه گوید که بدل آن فاوانیا است **اکو ظان** نوعی از دجاج الحام است که کلنگ گوید گفته شود
اکلیل الملک فرفیون است و گفته شود **الثال** موریست و انیسون است و سام و کلن نا معلوم است
و گفته شود **البقر** بنجک گویند و در کتب بعضی گفته شود **الثمد العلاف** است العصا نیز است گفته
شود **البوح** نوعی از نبات مختلف است و بشیرازی آنرا کاز نیک گویند و در مختلفه گفته شود **الطین**
تمام است و تماما و تمام الملک نیز گویند و هو فولیون و آن سیسنبر است و بپارسی پرسیل گویند
و در بعضی گفته شود **الابنون** و اس است و گفته شود **البیه** بپارسی دبه گویند گرم و تر است دیر هضم
شود و غلیظ تر از بیه باشد و نافع بود جهت عصبها و کوفتگی نافه جون ضماد کنند با آنچه دانسته
گوید که منضج است و محلل او رام صلب و مصلح آن زنجبیل و فلفل است و دارچینی و قوت
بود و بعد از خوردن آن حوارشات و امثال باشد **امیرقیصا** ماست و نوعی از وی را علو خوانند
و گفته شود **امیرس** و ابوس و زبان انجوا است و گفته شود **امعاء الخشاء** که گرم است و آن اخراج طعام
کویند و گفته شود **امعا ساکن** که دو میان عضیر حصوم است یعنی آن عوده و در حمزم بود
امیر باریس امبر باریس است و گفته شود **املج** بپارسی آمله گویند و بهترین آن بود که سیاه باشد و طبعش
آن سرد است در اول و خشک است در دوم و بعضی گویند که گرم است به هر حال خشک است بخلاف و مقوی
معده و مقعد و اعصاب بود و اشتهای طعام باز دید کند و در بواسیر سود مندست و سوداء و بلغم

براند

براند و مقوی دل بود و حفظ و ذهن را زیادت کند و مقوی همه اعضا باشد و موی را سیاه کرداند
چون با آب آن و حنا خضاب کنند و سازند و در آب شیرین دو ساعت بجوشانند بعد از آن
صافی کنند و سه نوبت در چشم چکانند سفیدی چشم را سودمند بود و شربتی از وی سه درم باشد
تنها اما بسپرز مضر باشد و مصلح آن عسل است و بدل آن شیر آمله **ام غیلان** زرد رختیست
بیابانی و معروف باشد شوکة المصریه و مغیلان گویند سرد و خشک است و کار بفرمنع خون و
سیلان از رحم بکند و ورق آن و رم لهات و سفل را نافع بود چون به بند الله **انجبار** نباتیست
که در کنار جوبها رو بید سرخ رنگ بود و گویند که در میان است رونده و وی رومی بود
و تخم آن شدخ و تلخ خوانند و اغبار را از او بها شریف است خاصه عرق وی و عصا
آن مانند توت بغایت سرخ رنگ بود و اگر یک مثقال از آن نیم کوفته بجوشانند و با کمی قند و
مستعمل بجوشانند و بیاشامند نفث دم را نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه شش
و از حجاب سینه و تجاویف امعا و بواسیر و کتود ابیض اوقوة امعا جهد و شکم ببندد بی
رنجی و ریش شش را پاک کند و قطع قی کند و شکستگی اعضا را نافع بود خاصیت وی بسیار است
انجل عسل خوانند و کل وی خطمی و کثیر النفع باشد و گفته شود **انبر باریس** بپارسی زرشک گویند
و دابغ گویند و نیک گویند بهترین آنست که بغایت رسیده باشد و لون آن سرخ بود که بسیاهی
مایل باشد و شیردار باشد طبع آن سرد و خشک است در دوم صفرا بشکند و در دفع معده و دل
و جگر سودمند بود و بغایت و قی را باز دارد و تشنگی را بنشاند و سحج را نافع بود و قطع ترفده
بکند و مقوی جگر گرم باشد و چون با ادویه گرم مثل سنبل خلط کنند تنگی که از سردی جگر
روانه باشد آنرا به بندد و از جهت که ضعیف باشد بسبب تب بلغمی هم نافع بود اما مضر
بود کسانیرا که طبع ایشان بسته باشد و مصلح آن جلاب باشد و بدلش بود آن تخم گل و چهار
دانک صندل **انجرک** مرزنجوش است و در اذاب الفار گفته شود **انتور** را ذی گویند کل که
است و در رومی گوید و در ورد گفته شود **انیبر** بلیطون گویند و سطیوس و عنم و حلر
گویند و آن ثمار شوک مصریست و بپارسی کل نار خوانند و مربجلنا و بشیرازی کل صدبرگ
و در حم گفته شود **انجبه** خشیته الکلب خوانند و شوبت نیز گویند و صوف الارض نیز گویند
و آن فراسیون است و گفته شود **انجدان** بپارسی رازیانه رومی خوانند و آن دو نوع است
آنچه رومی است شکل انجوا و آنچه غیر رومی است نقود مانا مانند بهترین وی رومی

الحقیط

طبع آن گرم و خشک است در سیوم و در وی اندک قبض باشد بول براند و بادی که در شکم بود تحلیل کند
و حیض و عرق براند و تشنگی بنشاند و شکم به بندد و چون در شیب بینی بخور کنند صداع
سرد را و نزله سرد را نافع بود و سده جگر بگشاید و شهوة جماع برانگیزد و دفع مضرت سموم
جانوران بکند و اگر سحق کرده با روغن گل خلط کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود
و جهة استسقا و نفخ و معده و قراقر بغایت سودمند باشد و چون در چشم کشند سبل چشم
را ببرد و بتنها را نافع و سده و جگر و مثانه و رحم را بگشاید و اگر سحق کنند و سنون سازند
کند دهان که بسبب عفونت باشد و در بیخ دندان نافع بود و اسحق گوید که مضر باشد با سما
و مصلح آن تخم رازیانه باشد و بدل آن تخم شبت و گویند که بدل آن گوز باشد انارکیو
خشخاش است و گفته شود انشانا ذنب الخیل است و بیوبنج گویند و گفته شود انجدان
به پارسی انگدان گویند و آن دو نوع است و انگوان نیز گویند و آن درخت حلتیت است
و محروث اصل آنست و حلتیت صمغ آنست و ورق آن سفید بود و سیاه بود و بهترین
وی سفید طیب و حلتیت منتن صمغ انجدان رومی سیالوس است و تخم از آن کاشم خوانند
و گفته شود و خراسانی تخم انجوغان است و گفته شده است اما طبیعت آن گرم و خشک
در سیوم و سودمند جهة زهرهای کشنده و بر خنازیر ضماد کردن تحلیل کند چون با موم
و روغن سوسن جهة عرق النسا نافع بود و اگر با سرکه بپزند و در پوست انار و ضماد کنند
در بواسیر نافع باشد و اگر بیاشامند یا زهرا دو بها کشنده باشد اما عسر الهضم بود و مضر
بود بمثانه و با عسر البول سودمند بود و سردی معده را و حیض را براند و رطوبات معده را
خشک کند و سقوط آورد و مسخن کرده و دوده بود چون با سرکه بود لطیف کننده باشد
غذا را و زود هضم گردد و بدل آن بیخ آن بود با دو دانگ وزن آن حلتیت طیب و گویند
که بدل آن دو قراست و گویند که تخم کرد انقارد روغن زیت که از زیتون نارسیده گیرند
و دباب را گفته شود انجسا بحوسا گویند و آن سجار است و گفته شود انزجیا شقایق است
و گفته شود انطریحا کاشنی شامی است و طبع آن سرد و تر است نافع بود جگر گرم را انجبدا است و وعد
و تغد و کهبرک و حصل نیز خوانند و آن بادنجان است و گفته شود انسان یعنی آدمی صاحب
منهاج گوید که در وی چند چیز است که نافع است از آنجمله منی آدمی چون بر بهق مالند نافع
بود و علت بول کودکان که فرا گیرند در ظرف مسین کلف را ببرد و سرگین ایشان برص را

نافع

نافع است و موی آدمی چون بسوزانند و با روغن بیامیزند درد دندان را ساکن کند
و لعاب دهان روزه دار چون در گوش چکانند کرم از گوش بیرون آید و استخوان
آدمی چون بسوزانند مصروع منفعت دهد و شفا یابد و شیخ الرئیس گوید که شیر
زنان نافع است در سل و لدغ معده همچنین شیر زنان نافع است عسر قروح رحم و جراحات آن خواه
بطول انجامید با آن خواه سمور کنند و چون خون حیض زن بخورد برد اردمنع آبستنی کند و بول
آدمی چون بمتفرج را جلاب دهد و جگر ببرد و قوبا و قروح خبیثه را نافع بود و چون بجته نماید
با عسل در ظرف مسین یا ضعیف جلا دهد و سرگین خشک آدمی چون با عسل الخم بخورند درد
حیات دافع منع از دواری کند انزروت صمغ خاردیست که او را شایه خوانند سرخ و سفید بود و
هر دو از یک خار حاصل میشوند و چون حرارت آفتاب در وی اثر میکند و سرخ میکرد در سرخ میشود
و آنرا عنزروت و عنزرود و کحل خوانند و تیر ازی کو رو گویند و از کوه شبانکاره و لورد جان
خیزد و بهترین آن سفید بود که بزردی مایل بود طبع آن گرم است در دوم و خشک در اول و بغایت
تلخ است اگر با سفیده تخم مرغ یا با شیر سحق کنند و در چشم کشند درد چشم را نافع بود و بغایت در
خاصیه مسهل بلغم لزج بود و صفرا و شربتی از وی نیم درم تا یک درم باشد و مضر بود و برود
مصلح آن صمغ اعرابی است و نافع بود جهة درد چشم و چسبیدن چشم و دمصرح در چشم اند و آب آمدن
از چشم باز دارد و منضج ورمها باشد و محلل و اگر سحق کنند با قدری نطرون بود ورمها که در گردن
مانند خنازیر طلا کنند تحلیل آید و اگر با پیله عسل بیالایند و با نزروت سوده بگردانند و گوشت که لاد
دم آید و در بش بود بند چندانکه فرصت یابد و بدل آن نیم وزن آن صبر است و مصلح آن صمغ عربی
انثیلد سودا جدوار است و گفته شود و پارسی و ترکی ماه فرین گویند اناالیقی بجره است و گفته شود
انفحه به پارسی پنیرمایه گویند گرم و خشک است و ملطف و محلل و در مجموع تریاقیست به
تفصیل گفته شود انفحة الارنب پارسی پنیرمایه خرگوش خوانند چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود
و ما سر جبه گویند که یک قیراط از وی چون با شراب کهن بجته بیاشامند نافع بود و بجهة گزند
مار و عقرب و رتیله گزندگان و اگر زنان آبستن پنیرمایه خرگوش بر اخصه و یا با شراب ممزوج بیاشامند
فرزند نر آید و اگر پنیرمایه خرگوش ماده باشد فرزند ماده آورد و اگر مقدار یک باقلا با شراب بخورند
بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند و همه پنیرمایه ها
این خاصیت دارند خاصیه خرگوش و اگر با شراب سیر شد و بر بینی نهند خون رفتن باز دارد و

بچه شیرخواره قی کند وشیر در شکم وی بسته باشد نافع بود چون قدری بوی دهند واکر بعد از طهر
زن با مشك بخورد بکیرد بابستن یاری دهد واکر بعد از طهر بیاشامند سه روز منع آبستن کند
واسهال سیلان رطوبت رحم کند وشکم به بندد وبیخ روده وترف الدم را نافع باشد واکر با
خلی قذیت در عضوی نهند که خار یا پیکان در انجا باشد بیرون آورد انفحة الفرس بنیرمایه اسب
سود مند از جهة اسهال مزمن وریش روده ودرد آن انفحة الخیل بنیرمایه اهواست وانفحه الجدی
والظبی والحمار الوحشی والخشف والعجل وفرخ الجاموس والابل سودمند بود جهة زهرها وزهر
شوکران وقطر وشربتی از وی نیم مثقال باشد وچون با سرکه بیاشامند سود دهد خون بسته بود ودر
معنی انفحه الخشفه که بچه زینه شیر بود چون بعد از طهر بخورد بر کیرد آبستن باز دارد وانفحه
العجل صاحب جز آورده است که اکر شیر مقدار بنیرمایه بخورد آب نیم کرم بعد از مجامعت بیا
شامد قوة باه را زیادت کند بنیرمایه خرکوهی وحشی واهو وکوسفند کوهی چون با سرکه بیاشامند
نافع بود جهة شیر که در معده به بندد وانفحه موی دقوة مانند جند بیدستر بود واکر بیاشامند
جهة صرع واختناق رحم نافع بود ومجموع انفحها آنچه بسته باشد بکدازد وآنچه کداخته باشد
به بندد انفحة الارنب بنیرمایه خرکوش کویند ابن زهره در خواص آورده که فربهی آورد چون بیاشامند
انقردیا نارمشک کفته شود انجره در بزورات کفته شود اوربیه اوماله نیز کویند ومعنی آن
دهن العسل وعسل داود هم خوانند وآن روغنی که از ساق درختی حاصل میشود وماننده عسل
باشد بشیرینی وسطبری وبهترین وی آنست که کهنه وغلیظ باشد وصاف وطبع آن کرم وتر است
وسودمند بود جهة سحر جوب وطلی کند ودرد مفاصل را زایل کند وجهة تاریکی چشم چون در
کشند نافع باشد واکر بیست درم یا چهار درم آب بیاشامند اخلاط خام سازد وبرانداما از خورد
آن سستی واسترخا آورد باید که اکبر که خورده باشد تا عمل تمام نکند بخسبد اسیه او ماده او بوریا کو
کویند وآن عصان قنا الحارات ودر قاف کفته شود اوسیه نوعی از نیلوفر هندی است وطبع
آن کرم وخشك ومحلل رایج غلیظ بود ورطوبات بکدازد وشربتی از وی یکیه بر باشد واسیرنه
کویند اود اسا کرکس کوهیست اود الطیب ادویه باشد رسالیون کرفس وکرفس قطراسالیون است
اوجمن بیونانی بادروج است وکفته شود اودس رومی است بپارسی تخم وحل کویند اوقطاریون
بیونانیست بپارسی غافت کویند اوز بپارسی مرغ آبی کویند وآن مرغ بزرکترین مرغهای آبی بود وطبعش
کرم وتر است فربهی آورد ولکن بدنرا از فضلها وغلیظ پر کند واولی آن بود که پیش از کسی فربهی

بوده سوده

بوده سوده در حلق وی بنهند بادزهر وکرم بپزند واکر بریان کنند اولی باشد که جزیت بریان
کنند کتا سهو کم برد اوور بیونانی آب کویند ودر ما کفته شود اورتوماکی بیونانی شراب عسل اهلیلج اصفر
بپارسی هلیله زرد کویند بهترین او آنست که فربه باشد طبعش سرد باشد در اول وخشک در دوم
چشمی که آب ریزد در چشم کشند نافع بود وخوردن آن خفقانرا سودمند بود ومسهل صفرا بود و
اندك لعم براند نیز وشربتی هفت تا ده درم بود اکر نقوع کنند واکر غیر نقوع اوردکم تا پنج درم
ودر ترتی که مسهل صفرا وسودا باشد اما مضر باشد بسر ومصلح آن عسل است ومربای آن مفید آ
ومقوی معده بود ومقوی معده بود وهضم طعام بکند وحمل معده محکم دارد واکر هر روز یا هر سال
یکی هلیله بخورد سیاهی موی را نکاه دارد ایدع خون سیاوشان است وقطعکم الاخوین
نیز کویند ودر حرف دال کفته شود ایقفان جو جیر بیابانست وکفته شود ایل آن چهار نوع است یک
نوع در کنار چشمها ورودها وصحراها باشد وآن نوع زرد رنك بود ولطیف ترین آن انواع
اینست از کاو کوهی که انرا ایل کویند ونوع دیکر در کوهها وعمان باشد وانرا مجوز کویند
ونوع دیکر وغل کویند ودر کوهها سیر باشد ویک نوع دیکر هست که آنرا بقرالوحش خوانند
وآن در داس کوهها ودختها کردند وتمه در طبعت مانند هم دیکر بود ودر کیفیه نیز وبرایشان
چون خسته شود مار بخورد صحت یابد وبقرالوحش را بپارسی کاو کوهی خوانند وی پیش در
سوراخ مار نهند وبنفس مار بخورد کشد ومار نیز بتعجیل بیرون آید مانند آهن که بمقناطیس
بجنبد واز بعد دنبال مار بنیاد خوردن کند ومار اضطراب کند تا جایی از اعضاء او کزد
وچون تمام خورد حلقه در شود شی در چشم وی پیدا کردد وآب از چشم وی روان شود ودر
کنج چشم وی کره هست وآنجا جمع میشود ویا بود روزکار دیگر بندد وماننده سخی کردد چنانچه
در کوش میباشد چون وی را بکشند آن سخ بر کیرند وآن در دفع سم تریاق فاروق میکنند
صاحب منهاج آورده است که دانا ابن جهار نوع سم در آنجا جمع میشود خاصه کاو کوهی
که دنبال وی سم قاتل بود پیراو نی اوست که در وقت کشتن دو مرد باید تا هر دو با هم چون یکی بکشد
یکی دیکر دنبال بیندازد وکاتب کوید که من دیدم که کاو کوهی را در کشتن دنبالش را جدا نکرده بود
و هر کسی که از آن کوشت بخورد بخور شد وجالینوس کوید که خونی که از ایشان حاصل میشود
غلیظ بود وکوشت ایشان دیر هضم شود وشیخ الرئیس کوید که کوشت ایشان با وجود غلیظی
اد معده بکند وبول براند ورازی کوید که بهترین آنست که تازه بود ودر زمانی کرم صید کرده

و باید که در ریختن جهرا شود و با روغن بپزند و بعد از آن شراب انجبار با ماء العسل بیامیزند
اما قوت ایل دیسقوریدوس گوید که چون بسوزانند و دو مثقال از آن با کتیرا بیاشامند جهت
نفث دم و قرحه امعا و اسهال کهن و پیکان و درد مثانه را سود دارد و زنان حایض که سیلان
رطوبات از رحم ایشان مزمن شده باشد نافع بود چون با ادویه که موافق این زحمت باشد
بیاشامند اما صفت حرق آن بستانند شاخ او و در دیگی کواده کنند و در گل گیرند یا در تنور خام
یا در تیب آتش نهند تا سفید گردد و مانند اقاقیا موافق باشد جهت چشمی که ماده و ریشه کرده
باشد و اگر سنون کنند دندان را جلا دهد و اگر بخور کنند گزندگان بگریزند و در خواص ابن
زهره آورده است که قرن ایل اگر سوخته باشد سفید و بیاید با سرکه در برص کنند بطلا
و در آفتاب نشانند برص ببرد و اگر با غاسه سبز نافع بود و دیسقوریدوس گوید که نره
وی چون زن بخورد بر نگیرد بعد از طهر سه روز یا بخورد منع آبستنی کند و ابن زهر گوید که
اگر پوست وی بخود نگاه دارد هیچ بار کوه او نگردد و دیسقوریدوس گوید که اگر خون وی بیاید
کنند جهت قرحه امعا و قطع اسهال را نافع بود و چون بیاشامند جهت سم هوام ارمنی نافع بود
و قضیب وی چون سحق کنند و بیاشامند باه را زیادت کند و مفوط آورده و اگر دو بار زوند
از هیچ مار نترسد و هیچ گزنده گرد وی نگردد و ابن زهر در خواص آورده است که دنبال
وی بیجان با پوست و گوشت و استخوان بسوزانند و سحق کنند همین عمل کند و عمو گوید
که ایل را زهره نیست و اگر تیری و پیکان در تن وی بماند چون [illegible] بیندازد
و گویند که قرن ایل محرق قولنج را نافع بود تا حدی که گویند که در ساعت اثر کند ایرسا بیخ سوسن
اسمانجونی است و نام وی ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس قزح و رنگهاء وی زرد و سفید و لاجوردی
باشد و بهترین آن بیخ سیاه است صلب [illegible] کرده و خوشبوی و طبیعت وی گرم و
خشک است در دوم فالج و [illegible] و صداع مزمن را نافع بود و منضج و ملطف باشد و شش را از
اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند و بر گزندگی مار چون بر موضع زخم ضماد کنند
نافع باشد و از جهت سرفه بلغمی را نافع [illegible] و ماسرجویه گوید که سودمند باشد جهت
زهرها کشنده و ادویه سمیه و اگر هفت درم از وی با ماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ و خواب
آورد و جالینوس گوید که عرق النسا را و فالج را بغایت نافع است خاصه که روغن کرده وی آن
پخته باشد و اگر با عسل زن بخورد کرم بچه بیندازد و چون مسلوت کنند بر خنازیر و

و درمهاء

و درمهاء صلب ضماد کنند نرم گرداند و اگر سحق کرده بر ریشی که ناسور شده باشد گوشت
برویاند و اگر با روغن گل و سرکه بر سر ضماد کنند درد سر را سودمند بود و چون در بینی چکانند
بینی را ببرد و اگر با طبخ وی مضمضه کنند درد دندان را [illegible] نافع بود و اگر در آن
نشینند صلابت رحم را و درد آن که از سردی بود نافع است و اکثر رازی گوید که بدل
وی در اسهال آب دو دانگ وزن آن مازریون باشد و یک وقیه لبن لقاح و اسحق
بن حنین گوید که ایرسا مضر باشد بشش و مصلح آن عسل است و ایرسا بار بیخ سوسن
صحرائی گویند و دشتی [illegible] بسیار باشد و مؤلف گوید که تخم وی [illegible] مجربست
باب الباء باذنج راغ گویند و آن نارجیل است و گفته شود باتلاج و جرجر خوانند
و مؤلف گوید که طبیعت وی نزدیک است باعتدال و گویند سرد است در اول و خشک است
در دوم و در وی رطوبت فضله هست خاصه تر و بهترین آن است که فربه و بزرگ باشد
و خشک باشد و تر بد بود و کلف را زایل کند و بقراط گوید که غذا نیکو دهد و صحت
نگاه دارد و چون مقشر کنند بدو زخم [illegible] و جراحتی که خون از آن آید بخورند خون باز دارد و از خواص
وی است که چون از درختی باور نزدیک خانه باد ایستد و چون بکوبند و بر پشت زهار کو
دکان ضماد کنند موی رستن باز دارد و اگر مکرر کنند بموضعی که موی بر آن شیب باشد
همین عمل کند و دهن را زایل خاصه با پوست و با قلعه [illegible] را و نفث دم را نافع
است اما بغایت نفاخ باشد دیر هضم شود و خوابها آشفته نماید لیکن ضماد کردن بر ورم پستان
و پستان که شیر در وی بسته باشد بغایت نافع بود و قطع ادرار بول کند و چون با اردج
و عسل با مرغ محلل و مایل بود و درمها بنا گوش را و درمهاء شیب چشم و اگر با شب یمانی
زرنیخ [illegible] بر خنازیر ضماد کنند تحلیل یابد و چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند
اسهالی که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن را قطع کند و اقوی آن بود که بکوبند و جوش بگذارند تا بپزند
و آن آب بریزند و آب دیگر باز جای کنند تا تلخی آن کمتر باشد که تازه و گوشت [illegible] کهن را نافع
کمتر باشد که تازه و گوشت بدن را زیادت کند و اگر وی چون دقیق و به بپزند و در روغن بادام و
قند اضافت کنند و بیاشامند سرفه و خشونت سینه و حلق را سودمند بود و آنچه با پوست بپزند
نفع آن باشد و خارش بدن باز دید کند و مصلح وی آن است که مقشر کنند و بپزند و در روغن بطبخ
کنند و با نمک و سعتر و زیره و دارچینی و فلفل و انجدان و فودنج بخورند و بعد از آن زنجبیل

پرورده وبعضی از جوارشات نافع بود **باقلا قبطی** جامسیة گویند وگفته شود باقرقه گویند
وبشیرازی ... و آن سه نوع است بری و بحری و جبلی و گویند دو نوع است یکی سفید رنگ
و آن خشک باشد و یکی نرم باشد و زرد رنگ و مانند عسل باشد و تیره بوی و این نوع بهتر باشد
و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و گویند تر است جهة عرق النسا
و نقرس را بغایت مفید است مقدار دو درم چون زن بخورد بگیرد و در شب خود بخور کند
حیض را براند و بچه بیندازد و چون با شراب و مرصافی بیاشامند بچه مرده بیندازد و در
دفع زهرها بکند خواه مار و خواه کژدم و اگر ورم کنند و بر خنازیر ضماد کنند نافع باشد
و گویند اگر دو درم با آب بیاشامند بواسیر ببرد و چون سه نوبت بیاشامند هر کرم عوض نکند البته
ودلالی گوید که محرور مزاج را نشاید که استعمال کند و شیخ الرئیس گوید که سودمند بود جهة صداع
بلکه از سردی باشد و درد گوش را که از سردی باشد و ورم آنرا تحلیل کند ... و دلالی گوید که محلل
ریاح است و منبت لحم و شیخ الرئیس گوید که مفسد لحم است و اگر حل کنند و بعسل لعوق کنند پخته کرده
را بگشاید و سنگ آنرا بریزاند و ... که ... مضر باشد بسپرز و مصلح وی ... است
و جالینوس گوید که بدل وی دو وزن آن سکبینه و نیم وزن جاوشیر **باذمصری** ... است
وگفته شود **بادرنجبویه** و بادرنبویه و بادرنک و ترنجان و بقلة الاترجیه نیز گویند و ... گویند
و بهترین آن تازه باشد و طبیعت آن گرم و خشک است سودمند بود علتهای بلغمی و سوداوی و بوی دهان
را خوش کند و نافع جرب و سکته دماغ و قوة دل و جگر دهد و مفرح تمام باشد در تقویت دل و تفریح
آن نظیر ندارد و خفقان را زایل کند و ذهن را صاف کند و مقدار شربتی از وی بیست درم باشد و اسحق
گوید که مضر بود بدل و اصلاح آن بصمغ عربیست و اگر با شراب و ورق آن ضماد کنند گزیدن عقرب
و رتیلا و سگ دیوانه را نافع باشد و اگر بیاشامند همین عمل کند و اگر طبیخ آن مضمضه کنند جهة درد دندان
را نیکو بود و اگر با نمک ضماد کنند و بر خنازیر نهند تحلیل دهد و هم بر درد مفاصل ضماد کنند و خواص
وی آنست که چون قدری از ورق و تخم وی از مجموع خشک کند و در خرقه کنند و با ابریشم محکم
به بندند و در جیب نگاه دارند مادام که با خود داشته باشد هر کس که وی را بیند دوست دارد و محبوب
خلق گردد و دایم شادمان باشد و مؤلف گوید که بغایت مجربست و کرات امتحان کرده اند
که مقوی دماغ و جگر و دل و معده باشد و جهت خفقان سوداوی و خفقان که از بلغم سوداوی
و از بلغم سوخته باشد بغایت نافع بود و آنرا مفرح القلب المحزون گویند و بدل وی در تقویت

ودر تفریح

در تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست اترج است [illegible] بپارسی ... گویند
و آن خار التیراست وگفته شود **بادآورد** شوکة البیضا گویند و نبات وی در زمین ریگ
بوم بود و در دامن کوهها بیشتر روید و ساق وی بسطبری یک انگشت باشد و قد آن بمقدار
یک ذراع باشد و کمتر باشد و بیشتر در روی زمین پهن باشد و در اوراق که برگ بیرون کند بهجو
گیاهیست و در آخر خار گردد و سفید شود و گل وی بنفش رنگ و سفید رنگ و سرخ و سفید زرد
باشد و تخم وی مانند نخشک دانه بود و نبات وی خارناک باشد و انبوه و خارها ... و سفید رنگ
باشد و بهترین وی آنست که ورق وی سفید بود و تازه و طبیعت وی گرم و خشک است مسهل
بلغم لزج باشد و در وی قوة محلل و مفتح باشد خاصه تخم وی نافع بود جهت اورام بلغمی و نفث
دم و درد معده و دیسقوریدوس گوید که بیخ وی چون بجوشانند جهت نفث دم و درد معده و
اسهال کهن را نافع بود و بول براند و اگر دواء القلب را به بیخ آن طلا کنند بغایت سودمند باشد و
شربتی از وی یک درم و نیم باشد اما مضر باشد بحشی و مصلح وی افسنتین است و شیخ الرئیس گوید که
وی دبیلهای بلغمی ... باشد و روستاییان شیراز ... آنرا ... و در خوانند **بادنجان** و معرب
روغن و حدق خوانند بهترین وی فارسی است که شیرین و تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در
دوم اگر در روغن بریان کنند بکرات ... و اگر سماق یا در سرکه بزنند اسهال کند و در طعم معده و خاصه آورد
و سر و چشم را بد بود و خون سیاه از وی حاصل میشود و مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر و گونه سیاه
کند و شیخ الرئیس گوید که عکس وی باشد و تازه سالمتر باشد و جنون و صداع و بیخوابی آورد و کلف
سرطان است و سده جگر باشد و اگر با سرکه بپزند سده جگر را بگشاید اما بواسیر آورد لیکن گل وی اگر در
سایه خشک کنند و سحق کنند طلا بغایت نافع باشد جهت بواسیر و اگر بادنجان ... روغن بر وی بپزند و از
آن موم روغن موم روغنی سازند بر شقاق کفین و در میان انگشتان طلا کنند بغایت نافع باشد و
اگر وی با روغن بادام تلخ نیم چندان بکوبند و روغن بنفشه بادام و بر بواسیر طلا کنند ببرد باذن الله
تعالی و اگر بادنجان را بپزند و خاکستر آن با سرکه بسرشند و بر ثالیل طلا کنند ببرد و گویند بعضی که خوردن
معده باشد و قطع طرف دم بکند بخاصیت خوردن و دوای آن باشد که در آب و نمک بجوشانند
یا سلوق کنند و بروغن کنجد و یا روغن بادام بریان کنند یا با سرکه و کرویا **بابونج** بابونه گویند بهترین
آن بود که گل وی سبز و بزرگ بود و طبعش گرم و خشک است در اول مفتح و ملطف باشد و محلل و در جلب
بود و ... و تن را صلب گرداند و جهت صداع سرد را نافع بود و تب ... بهار الخاصه که از عفونت

سودا باشد و بلغم و ورمها احشا و اگر بجوشانند و در آب آن بنشینند سنگ گرده بریزاند و حیض و بول
براند و بچه بیندازد و اگر بر جرب طلا کنند ببرد و قوت اعصاب و دماغ بدهد و بر ورم جگر ضماد
کردن نافع باشد و بخار وی در نزلها بغایت نافع باشد و اگر در آب و سرکه بپزند و در آخر مدت سرد بخار دادن
بخار دهد چشم را پاک گرداند اما اسحق گوید که مضر است بحلق و مصلح وی عسل است و بدل آن در تقویت
دماغ و زایل کردن صداع سرد بجاسف است بادروج حول خوانند فان نوعی از ریحان کوهی است و در
و این کوهها باشد طبعش گرم در دوم و خشک است در اول و گویند که رطوبتی فضلی در وی هست و بوی
وی آن است که خوش بوی باشد و از ادویه قلبی است اگر عصاره وی در چشم کشند چشم جلا دهد و رطو
بات که از چشم روان باشد خشک گرداند و اگر بسیار خورند تاریکی چشم آورد و تخم او نرم دارد اما باه را بر
انگیزد و مولد ریاح باشد و بول براند ولیکن دشوار هضم شود اگر بر گزیدگی عقرب و زنبور ضماد کنند
نافع باشد و اگر با روغن و سرکه و بست جو بر ورم گرم ضماد کنند نافع باشد و خوردن آن کرم در شکم پیدا کند
و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم از آن تولد کند و شریف گوید که چون آفتاب بحمل نزول خواهد
کرد وی را پاپی بخایند در آن سال از درد دندان ایمن باشد و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش را
ساکن کند و صاحب کامل آورده است که در خوردن وی خلط سودائی بد تولد کند و چشم را تاریک
کند و مصلح آن بقلة الحمقاست و در سیب بود بان درخت حب البان است و گفته شود بادروذ
چهار اسپرس است و آن نیک چنی گویند در اسپرس گفته شود بابادری بیونانی قلفلسیا گویند و گفته
شود بارسطاریون کرطاریون گویند و آن نوعی از رعی الحمام است و معنی بارسطاریون بیونانی حمام است
بزر الله زد او بنطونیست و گفته شود بطم نوعی از علیق است و در عین گفته شود بتج شرابی است
که کنند و صاحب منهاج گوید که شراب خرمایی است که از خرمای تر سازند و در نبیذ و گفته شود بتم ثمرة الطرفا
است و گفته شود بحر بقلة الراعی است و برابر این انداره و نوشیان دارو و بطباط و عصیر و سیطباط
و طرحوه و هو غتیداسن نیز گویند و بشیرازی کشته و بکرمانی سرخ مرد بخور مریم شجرة مریم است و آن چیزی
است که بعربی ارطنیا گویند و صفت آن در دال گفته شود و بخور مریم نفیلا حوش خوانند و طبیعت
آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم مقطع و محلل و مفتح باشد و طبع را براند و چون بمالند بر شکم
زنان بخور دهد و در شیب ناف طلا کنند و بیاشامند آن مردان و زنان کرم دراز و کدو دانه
را بیندازند و حیض براند و بچه مرده را بیندازد و برقان را نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند نافع
بود و اگر بر کلف بمالند ببرد و اگر بسپرز سخت شده تحت شده را طلا کنند نافع باشد و جهت زوال

اب آمدن

آب آمدن در چشم کشند ضعیفی چشم را نافع باشد و اگر با شراب بیاشامند زهر هوام و زهر های
کشنده را نافع بود خاصه زهر بحری و چون با شراب بخورند مستی را زیادت کند بدلیون
مغلا است و گفته شود بداسقلیون بیونانیست بصکان و بدشکان و بشغان نیز گویند و فاتل ابیه و کف
الکلب نیز گویند و آن خشیشی است گرم و خشک اما ملطف و محلل بود و نافع بود جهت احتجاب
بلغم و رطوبت و رازی گوید که بدل وی وزن دو زنج و زنیه گرمانی هم وزن آن باشد برغ
حنطه است و گفته شود و قوم بر گویند و قمح نیز گویند برغ کابلی برنج گویند و برنق گویند و بتازی
برنک خوانند طبعش گرم است در اول و خشک است در دوم و آن دو نوع است کوچک و بزرگ
و بهترین کوچک است که لون وی زرد بود و دوم از وی سبیل کابلی باشد و آن جهت
کاملات دو از جمیع ادویه بوی خوشتر و در صفا اصل را سودمند باشد و آورده اند که شربتی از
دو دوم باشد آنه بود جهت حب القرح لکن رودها را مضر باشد و مصلح آن کتیراست و بدلش
بوزن وی نرمشت و دو دانگ قیلا است و ابن ماسویه گوید بدلش بوزن آن ترمس و بوزن
آن قیل برطیا بر را ایج است و گفته شود برقلا البیبی الراعی است و گفته و بپارسی کته گویند
برغشت نلول و علول و بو هل گویند و آن قنابراست و شجرة الهو گویند و بشیرازی
نره گویند و بکازرونی ترخ کنجشک برس حنص است و طوطا و عطب و کرسنه نیز گویند و در قاف
گفته شود و آن تیه است د نوا را کول گویند کهن وی فهم برنجک از کنجشک است و گفته
شود و بپارسی انگور شود ده گویند و حب القرطم نیز گویند برسام لسان الحمل است و گفته شود
برتغونی برز قطونا است و گفته شود بردانا قاقلاست و گفته شود برنجاسف برنجاسب و بلوبه خوانند
بشیرازی بزر اسک و جماعتی دیگر دارد و گفته شود و بهترین وی زرد باشد طبعش گرم است
در دوم و خشک است در آخر اول جهت صداع سرد ضماد سازند نافع بود و نطول بغایت نافع بود
ملطف و مفتح و محلل و جاذب و ورمهای صلب نرم کند و تنها نافع بود خاصه کر
عفونت بلغم و سودا بود و صاحب دوا دو سد را نافع و گوید کوفته بریزاند و اگر در طبیخ آن
نشینند حیض براند و دلیل چشم را پاک گرداند و بچه را بیندازد و مشیمه را بیرون آورد و
رحم را نافع بود و اگر سه درم از وی بیاشامند همین عمل کند اگر بسوزانند و خاکستر آن بر
ریش قروح اندازند خشک گرداند و اگر با عسل بیاشامند کرمها بکشد و حب القرح و سدها
کام را نافع است و اگر طبیخ وی بشویند اما خوردن آن بمعده مضر باشد و بکرده و مصلح آن

البقولت بدل وی هم در دو وید بیر که بپزند با برنج است و گویند بدل وی افسنتین است بزر وی
این نباتیست که در آب روید و در مصر از وی کاغذ سازند و مؤلف گوید که بشیراز کاغذ آنرا که
گویند و شاخ سیاه وی نیز خوانند و در دقوه مانند کاغذ باشد و در سوخته وی تخفیف زیاد
باشد و طبیعت وی سرد و خشک است در دوم و جراحتهای تر را خشک کند اما کرده سرکه چی
شاند و خشک کرده بر ماسور کنند نافع بود و خاکستر وی اکله که در دهن باشد سودمند
و حبس نفث دم بکند و آنچه مضر بود غذا دهد چون بر کشند و لجلد ما و تند نی شکر باشد
بزر طاسقی صاحب منهاج گوید که گفته اند که مثابه افروناست و گفته شود بزر سیاوشان شعر الجن
و شعر الخنازیر و شعر الارض و لحیة الحمار و شعر الخنازیر و ساق الاسود و الوصیف الاسود و
کزبرة البئر نیز خوانند و آن لجلد الغولت و پارسی پرسیاوشان گویند و بکرمانی کودسو خوانند و
ثوم نیز خوانند و بلغة اهل نجد ثقت و بهترین وی آنست که جوب آن سیاه باشد و ورق
آن سبز و گفته اند که بهترین وی آنست که جوب وی سرخ میل کند و طبیعت وی معتدلست
در گرمی و سردی و گویند که میل بگرمی دارد و خشکی و سه درم از وی مسهل سودا و بلغم باشد و شش
و سینه از فضول غلیظ پاک کند و بکدارند و یرقان و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند
و سنگ بریزاند و چون بیاشامند تخم بهشتیه و مشیمه بیرون آورد و گزندگی ملخ دیوانه و
مار او دیگر جانورانرا که موذی باشند نافع باشد و چون با شراب بیامیزند و بیاشامند محلل
و ملطف بود و داء الثعلب را نافع بود و موی را برویاند و خنازیر و دبیلها را تحلیل کند
و ربو و یرقان را و عسر البول را نافع بود و اگر بالاذان و در روغن مورد یا با روغن سوسن
بود و قاو شراب بیامیزند و بر موی که بریزد طلا کنند دیگر نریزد و بیخ آنرا محکم دارد و اگر
بسوزند و بر سر کل مالند موی برویاند و اسحق گوید مضراست بسپرز و مصلح آن مصطکی است
و رازی گوید که بدل وی در دو بوزن آن بنفشه و نیم وزن آن رب السوس است بزر وشم
بلغت اهل نجد قضب است و گفته شود بزر قطونا بپارسی اسفیوش و بیونانی فسلیون و
آن بر عوفی بود و بشیرازی نکو گویند و آن دو نوع است سفید و سرخ و بهترین وی سرخ است
که میل بسیاهی کند و فربه باشد و چون در آب کنند رتیه آب بستد اما سفید تر باشد
بغایت اما طبیعت بگو سرد و تر باشد در دوم و گویند در سیوم و گویند که معتدلست در تری
و خشکی و حرارت و تشنگی بنشاند و اگر بریان کرده دو درم بجلاب بکم بیاشامند طبیعت براند

واگر بریان

و اگر بریان کرده سپید با روغن گل سرخ شکم را ببندد و بیخ را نافع بود خاصه بچگان و لعاب وی
جهت خشونت دهن و سینه و لذع و سعال را نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کنند و از جهت صداع
بالطب سودمند باشد و نشاید که آنرا کوفته استعمال کنند که کشنده باشد شربتی از وی بمقدار
دو درم و از جهت [illegible] و مداوای کسی که بکو کوفته خورده باشد اسفیداج و فلفل
و حلتیت با شلث کنند و دواء المشک و بدل وی در تلیین طبع بدانه باشد اما تخم مرو در
تریت و ترطیب تخم تودری بزر الکرفس تخم کرفس است طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
بول و حیض براند و سده کرده و جگر بگشاید و فواق که از امتلا بود سود دهد و شربتی
از وی سه درم بود از جهت گزندگی جانوران نافع بود و شریف و در خواص آورده است که تخم کرفس کوفته
با سمجدان قدری با روغن گاو جوب کنند و سه روز بیاشامند باه را زیادت کند اما باید که غذا گو
خروس فربه خورد و بدل او تخم کرفس و فطراسالیون است و گویند که بدل آن افسنتین و نیم
وزن آن فطراسالیون بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است و گفته شود بزر الخبازی بپارسی تخم خرو گویند
و بکرمانی سیر لختی و طبع آن معتدلست در حرارت و رطوبت و در عمل اقوی باشد و بهتر از
خطمی است و خشونت سینه زایل کند و بیخ رود و پیش رود را بغایت نافع است و جهت گزیدن رتیلا
و سموم نافع باشد و چون در ادویه حقنه باشد دفع مضرت ادویه حاده کند و بدل وی تخم خطمی است
بزر الخطمی تخم خطمی است بهترین وی آن باشد که سیاه و درست باشد و طبع آن سرد و خشک
است و گویند که معتدلست در حرارت و رطوبت و اگر با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب نشیند
نافع بود و جهت سرفه گرم سودمند باشد و خون رفتن شکم ببندد و در ضمادات که جهت ذات
الجنب سازند نافع باشد و شکم ببندد و سنگ مثانه و گرده را بریزاند و بدل وی تخم خبازی باشد
بزر الرجلة بزر القلاح است و بپارسی تخم [illegible] گویند و بهترین وی تر و تازه است و [illegible]
شیر را زیادت کند و بدل وی [illegible] تخم شلغم است بزر الجرجیر بپارسی تخم کیکز خوانند و کیکیز خوا
و بشیرازی کهرک و بهترین وی بستانی است و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و گویند در
دوم سودمند جهت عسر البول و بر نمش طلا کنند نافع بود و باه را و طمث را برانگیزد و درد سر افزاید
مقدار یک درم و اگر با سکنجبین و آب گرم بخورند قی بلغم بیاورد اما مصدع بود و منی را زیادت
کند و بول براند و تاریکی چشم آورد و اگر سحق کنند و بر کلف روی طلا کند زایل کند و اگر بکوبند
و بعوض نمک بر تره تخم مرغ نیمبرشت افشانند و بخورند مجامعت را قوت دهد اما مشکل [illegible]

ومضر باشد بمثانه ومصلح وی کتیراست و مجهول کوید که بدل وی کندر است و دیسقوریدوس
کوید که در طبخ بدل خردل است **بزر البلط** حب القلقل است و کفته شود **بزر الخمخم** خبه است و بتازی
تخم ... کویند و باصفهان تخم کتبی و به تبریزی سوادون و بترکی مراشوه و در خاکه شود **بزر
البرقوق** بزر القطفاست و طبع آن معتدلست در حرارت و برودت و خوش بود در اول
وکویند کرم است در دوم جلا و تلیین بود ومضر بود بسفل و مصلح وی قند و کلاب است و در حرف
قاف کفته شود **بزر الخرفه** بزر بقلة الحمقاست و ... وفرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهراء و بقلة لینه
و دندان ساو کف و فرفخیر و فرفین و حموق نیز کویند و بپارسی تخم تورک کویند و باصفهانی تخم
بهن و کرمانی تخم کرک و به تبریزی تخمکان و بهترین وی آنست که فربه باشد و طبیعت وی سرد است
درسیوم سودمند باشد جهت درد جگر که از کرمی باشد و تبهاء حاده مقدار پنج درم از وی
بکویند و شیره آن بکیرند و با نبات بخورند و اکر علت بخورند جهت سرفه کهن که از حرارت
بود نافع است و از جهة لدغ فم معده و اما مقطع شهوة است وقتی که افراط کند و مضر باشد بسپرز
و معده بلغمی و مصلح وی قند است و بدل آن بزر قطونا **بزر الرازیانج البری** حب القلقل است و کفته شود
بزر الجزر البستانی بپارسی تخم کزر کویند نافع بود جهة ریشهاء خورنده جون بکوبند و بیان ضماد
کنند و اکر بخورند باه را زیادت کند و ادرار انکیزاند و بول و حیض براند و ریشهاء عفن را پاک
کند و استسقاء را نافع بود و کزندکی جانوران و تولیس کوید که درد ساقین را یکدرم تخم کزر با یکدرم
قند بیاشامند نافع بود و بدل آن وزن آن انیسون بود **بزر الجزر البری** دوقوست و کفته شود **بزر السداب**
تخم سداب است و بهترین آن سیاه است و فربه و طبیعت آن کرم و خشکست در سیوم جهة
فواق بلغمی نافع بود اکر یکدرم تا دو درم بیاشامند و اکر با شراب بیاشامند جهت دفع زهرها نافع
باشد و کزندکی جانوران خاصه ... البخیر خشک و سبز کودکان استعمال کنند و از جهت
عرق النسا نافع بود اما منقطع بود و مصلح آن کثیراست با عسل و بدل آن سداب است **بزر
الخس** تخم کاهو کویند بهترین وی بستانی است که سیاه و فربه بود و طبعش سرد و خشک مجفف
بود شهوة جماع را ساکن کند و جهت کسی که وی را احتلام بود بسیار مناسب بود جون بیاشامند قطع
شهوة بکند و تقطیر منی را خشک کرداند و مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و ضماد کردن وی
سبات آورد و مصلح وی مصطکی است و بدل وی دو درم الاخوین است **بزر البنج** بپارسی تخم بنک کویند
و بلفظی دیکر خراع الرحال کویند و آن سه نوع است سیاه و سرخ و سفید بهترین آن سفید بود

بعدازان

بعدازان سیاه و سرخ کشنده بود طبیعت آن سرد و خشکست در آخر سیوم و از آن سفید درات
در اول سیوم و خشک است در دوم و عصاره وی درد کوش را ... کند و از جهة نفث دم با فراط
سودمند بود و دردها ساکن کند و بر نقرس طلا کنند نافع باشد اما خوردن آن مضر بود و سبات
و محفه و تباه کند عقل را و خناق و جنون آورد و دو درم زبان وضیق النفس ... تاریکی چشم و کرانی کوش
بدلست و مداواه آن بقی است و آب کرم و روغن و عسل و شیر تازه بعد از عسل و مرق سفیدباج
برف و کوشت بره فربه و بدل آن افیون بوزن آن و صاحب التقویم کوید که مصدع بود و
مخدر احشا و مصلح آن عسل است و انیسون **بزر الفجل** بپارسی آنرا تخم تربه کویند و بهترین وی
آنست که فربه بود و طبع آن کرم است در سیوم و خشک است در دوم جهت نمش و بهق سفید و کلف
و اثر زخمها را نافع بود جون تخم با آب ... طلا کنند و بهق سیاه و سفید را ... و سرکه طلا کنند در حمام
بغایت نافع باشد و نفخی که در شکم بود تحلیل کند و محلل قوی بود و مقدار دو درم مستعمل کنند اما مضر بود
بجکر و مصلح آن سپستان است و اکر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند و دو درم سبز را تحلیل دهد و اکر
با سکنجبین بپزند و با آن غرغره کنند ... کرم خناق را نافع بود و در دفع زهرها و کزندکی جانوران
قایم مقام تریاق بود و صاحب تقویم کوید که مرغ بود و مضعف جگر و مصلح وی کشنیز و شکر باشد
از جهت ... سبز کهن شده سه درم زهره ... دو درم کوفته و بخته با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع
باشد و بدل آن حب الرشاد است **بزر المرو** بپارسی تخم مرو کویند و بشیرازی ... و بهترین وی
آنست که تازه و فربه بود و لون او سرخ و طبیعت وی کرم و تر است با اعتدال و بوی در قوة مانند بزر
قطونا بود و اکر بریان کنند نافع بود جهت ... و زحیر و شکم ببندد و منفعت درمها بود و دملها
و بریان ناکرده مسهل اندک لعاب بود و مقدار دو درم مستعمل کنند و مضر بود بشش و مصلح آن جلنار است
و بدل آن بزر قطونا و در انضاج بدل آن بزر کتان باشد **بزر الکالنج** حب الکالنج است و کفته شود **بزر الجوع**
بعضی اهل خراسان تودری کویند و بلفظی دیکر شدله کویند و قصیصه نیز کویند **بزر بابلی** حرف بابلی است
خندل سفید کویند و تخم سپندان خوانند و در حا کفته شود **بزر القنب** شهدانج کویند و کفته شود
بزر الحندقوقی بپارسی تخم اندره قوقو کویند و در ... کویند و حنا قا و دریف نیز کویند و بهترین
وی آنست که فربه بود و بوی و طبع آن کرم و خشکست معده را پاک کند و مقدار نیم درم نافع باشد
جهت کزندکی جانوران با سکنجبین بیاشامند و آن ادویه باشد و تخم و کیاه وی مهیج باه بود لیکن
جرب آورد و مصلح وی کثیراست و بدل وی شلیم است **بزر ...** بپارسی ... تنک کویند و تبریزی تخم

بروشه طبعش سرد و خشک است و بهترش آنست که فربه و سیاه باشد سیاهی که بسرخی زند نافع است جهت از
سده جگر و گرده و عرق النسا و قابض بود مقدار سه درم مستعمل باید کرد و چون بیاشامند نفث
دم که از سینه بود قطع کند و فضول که از شکم روانه بود به بندد و اسحق گوید که طبیعت آن گرم و خشک است
و مضر بود بشش و مصلح آن عسل بود و بدل آن گویند تخم حماض بستانی است **بزر الحماض** حب الترشا گو
یند و بفارسی تخم ترشه و بشیرازی تخم ریسک بهترین آنست که فربه باشد و سیاهی بسرخی زند طبیعت
آن سرد و خشک است بغایت قابض اشتهاء صفرا را بنشاند و روده را پاک کند و شکم به بندد و اسهال قطع کند
خاصه که بسبب خلطی گرم باشد اما بگرده مضر بود و مصلح آن قند است در خواص آورده اند که تخم
حماض اگر در خرقه بندد و زن در بازو بندد مادام که با وی باشد آبستن نشود و رازی گوید که تخم حماض
بری اگر قبل آن که زدن عقرب خورده باشد و عقرب بگزد هیچ مضرت نباشد و تخم حماض بستانی
بهتر باشد که بسیاهی مایل باشد و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و سودمند بود جهت ماده صفرا و
تب غب و دموی و مقدار دو درم از وی مستعمل کنند اما مضر باشد بسپرز و مصلح آن تخم رازیانه
و کتیرا است **بزر الکتان** بپارسی تخم کتان گویند و کتان را اسم خوانند و بشیرازی بزرک گویند بهترش آن
باشد که فربه و تازه باشد و طبع وی گرم و تر است در اول معتدل است در تری و خشکی و گویند که معتدل
در گرمی و تری و خشک است در اول و منضج ریشها و ورمها باشد خواه در گرم باشد و خواه در سرد
اندرونی و بیرونی و کلف و برص را نافع و دخان وی زکام را سودمند بود و اگر بریان کنند شکم را ببندد
و اگر خام بیاشامند شکم براند و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و ادرار بول کند و اگر بپزند و
آب آن نشیند و درد جاسه که در رحم باشد تحلیل کند اما معده را بد باشد و دشوار هضم شود و
غذا اندک دهد و مضر بود بانثیین و مصلح آن سکنجبین باشد با عسل اما جالینوس گفته که نافع
است از جهت شقاق مقعد و ریشها و هر جراحتی که از خارج بدن بود و بصلاح باز آورد و مقوی
اعضا باشد و دیسقوریدوس گوید چون بپزانند و سحق کنند و بر ریش مقعد افشانند خشک
گرداند و زایل گرداند و بدل وی عصاره باقلا باشد و گویند که حلبه و در خواص آورده اند که چون
با موم و عسل در برص ناخن ضماد کنند ابله برد و چون بخورند منی را زیادت کند و درد سینه را نافع باشد
بزر النمام بپارسی سیسنبر گویند بهترین وی بستانیست که سیاه رنگ باشد طبع وی گرم و خشک است حیض
براند و زائیدن آسان کند و مقدار سه درم مستعمل باشد و آنرا که درد شکم باشد و فواق
انبای بغایت نافع باشد اما مضر باشد بشش و مصلح آن کثیرا است و بدلش تخم نعناع و تخم بالنگو

مساوی **[illegible]** جبلهنگ است و گفته شود **بزر الهلیون** تخم هلیون خوانند و تخم مارچوبه گویند
و مارکیا نیز خوانند بهترین وی بستانی بود طبعش گرم و تر است در درجه دوم منی را بیفزاید و شهوت جماع
برانگیزاند و مفتح وی بود و شیر زیادت کند و مقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود بسپرز و مصلح
وی عسل است و عسر البول را نافع بود و عرق النسا و قولنج و گویند دیگر و بدل حلبه است
بزر العصفر قرطم است و گفته شود **بزر الکرفس** رحمول گویند و بفارسی تخم کنوت گویند و بشیرازی
شکرنا نیز گویند طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و خشک است سده را از جگر بگشاید و رنگ
و معده را پاک کند و خلطهای عفن از عروق بیرون آورد و تبهاء مرکب از بلغم و مره صفراوی
را نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کند و چون بجوشانند شکم به بندد و قوت معده
دهد و بول و حیض براند و سیلان رحم را نافع بود و عصاره وی چون تر باشد باقی جهت یرقان
مفید باشد و اگر بطبخ با عصاره وی آب بشویند نقرس را نافع بود و مقدار دو درم مستعمل باشد
و طعم بغایت تلخ بود و در منفعت مانند تخم کاشنی بود در اکثر حالات و گویند که مضر باشد و مصلح آن
عسل است و گویند که صمغ عربیست و بدل آن گویند در چهار دانگ وزن وی آن افسنتین است **بزر**
الهندبا بفارسی کاشنی گویند و بهترین وی سیاه رنگ باشد و فربه و بستانی طبعش معتدل است در سردی
و گرمی و خشکی دارد نافع بود جهت تبهاء صفراوی و جهت تسکین یرقان و مقدار دو درم تا سه درم
مستعمل باشد و گویند که مضر باشد بسپرز و مصلح آن سکنجبین و بدل آن تخم کشوث است **بزر الانجره**
حریص و ساما درکفت گویند و آن بتاکتونه است و تخم آن بپارسی انجره گویند و طبع آن گرم و خشک است
در دوم و بهترین وی آنست که فربه بود و در وی لطافت هست و گویند که تر است و ورمهاء بن
گوش را که صلب باشد نرم گرداند و باه را زیادت کند چون با شلث و شیر تازه بیاشامند و
بلغم و قولنج استسقا را نافع بود و مقدار دو درم مثقال آب گرم و عسل بیاشامند و اگر بکوبند مقدار سه درم
با شراب و شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوت دهد و تحریف آورده است که چون بکوبند با عسل بمالند
و بر قضیب مالند قضیب را سطبر کرده اند و اگر با سکنجبین بیاشامند جهت درد گرده و سینه نافع بود و اگر
کوفته با عسل بسرشند و لعق کنند دشواری نفس را نافع بود و صاحب التقویم گوید که مفرح کرده بود و
مصلح آن صمغ عربی و کثیرا است و بدل آن حرف و فرمانا و گویند که بدل آن تخم کندها است و گویند
که تخم خرجنبیر و گویند که بسیار خورده شود سرفه پیدا کند و تدارک آن شراب بنفشه و خواب بود **بزر**
الرازیانج الرومی انیسون است و گفته شود **بزر الرازیانج** رازیانج است و گفته شود **انیسون** حب العقد

خوانند و بپارسی تخم بنجنکشت و بشیرازی تخم دل آشوب و فلفل کوهی کویند و آن دو کبار دو دهار و ایلو
بهترین آن بود که بوی تند نه تیز باشد طبیعت آن کرم و خشک است در دوم و اکر درم از وی با ده درم سکنجبین
بیاشامند جهت ورم سپرز و استسقا را نافع بود و اکر با برکه بجوشانند ضماد کنند سپرز را نافع باشد و اکر بیا
شامند جهت سده جکر باشد اما مصدع و مخفف منی باشد و مصلح آن شیر و سکنجبین باشد بزر
الکراث تخم کندنا کویند و بهترین شامی است که تازه و فربه طبعش کرم و خشک است و کویند که در دوم
است و چنین کویند که کرم و خشک است در سیوم اکر با قطران بخور کنند در شب دندان که کرم داشته
باشد کرم بکشد و بیندازد و اکر در شب مقعد دود کنند بواسیر را زایل کند دو درم از وی با دو درم
تخم مرو جهت نفث دم نافع باشد که از سینه بود و زحیر را جهت کسی که شهوتش منقطع شده با
یک درم نافع باشد و سنگ کرده بریزاند و اکر با حب الرشاد بریان کنند شرحه از سرفه بلغمی و بلغم
نافع بود اما بغثیان مضر باشد و مصلح وی عسل است و کویند که مخفف منی است و مصلح آن لعاب به
دانه است و بدل آن تخم جرجیر است و اکر در سرکه اندازد ترشی ببرد و این از خواص اوست و کویند
که اکر خواهند که مجامعت بسیار کنند و هیچ اذیت بوی نرسد تخم کندنا با شراب بیاشامند بزر
اللفت تخم شلغم و شلجم کویند بهترش آنست که سرخ بود لونش و طبعش کرم و تر است و باه را زیادت کند
از انکه نفاخ باشد و چون در معاجین باشد دفع سموم و ادویه قاتله بکند و شریف در خواص او
است که چون تخم آن در کوزن بیاویزد نافع بود جهت ورم از ریشه و اکر بیاشامند سعوط او درد آرد
بود دهای که از سردی باشد و قولنج سخت شده بغایت نافع بود اما مضر بود بسپرز و مصلح وی صغر
است و مقدار مستعمل از وی ده درم باشد و سویدی کوید که از خواص وی آنست که چون کهن شود
و ملک در میان آن نبود و بکارند کرنب بروید بزر البصل بپارسی تخم پیاز کویند و طبیعت آن کرم
و خشک است و در وی رطوبتی فضلی هست که باه را تحریک دهد در مزاجها سرد بزر البقلة بپارسی
تخم خرفه کویند و آن دو نوع است و کفته شود در بین و طبیعت آن سرد است و اندر وی اندکی
خشکی هست معده را نیک باشد و تشنگی را بنشاند و مقطع بلغم باشد و بدل آن تخم خطمی باشد
بزر القثا بپارسی تخم خیار دهد و بشیرازی تخم شنکیار و بهتر آن بود که فربه بود و طبع آن سرد و تر است
و بهتر از تخم خیار باشد بول براند و مقدار پنج درم مستعمل باشد تا ده درم و چون بکوبند و در یک
طلا کنند لون اندام را نیکو کند و اسحق کوید که مضر باشد بسپرز و مصلح آن سکنجبین باشد و بدل
آن بزر القثا است بزر القند بپارسی تخم خیار کویند و بشیرازی خیار بادرنگ بهترین آن باشد که

از خیار

کاز خیار بالنگ بد کیرند و فربه باشد طبع آن سرد و تر است نافع است از جهت احتراق صفرا و ورم
کرم و ریش ریه آن و اسحق کوید مضر است بانثیین و مصلح آن کتیرا بود و بدل آن بزر القثا
بزر البطیخ بپارسی تخم خربزه کویند بهترین آنست که شیرین بود و طبع آن کرم است و کرم
دوده را پاک کرداند و مجامعت را زیادت کند و منی بیفزاید و شیره وی از جهت سرفه کرم
نافع بود و درد سینه که از ورم کرم باشد و خشونت دهن و حلق و حنجره را نرم کرداند و تشنگی
را بنشاند و تبهای حاره و تبی که سبب آن صفرای سوخته بود و ورم جکر کرم را نافع بود و سنگ
آن بکشاید و بول براند و مجاری و مثانه را پاک کند و سوزش آن را قطع کند و بقیت ورمهای
کرم که باشد تحلیل کند و اسحق کوید که بسپرز مضر است و مصلح آن عسل است و مقدار دو درم
تا پنج درم مستعمل باشد و صاحب تقویم کوید که بسیار خوردن وی مضر باشد با حشا و مصلح
آن عصاره زرشک است و وی شهوت را زیادت کند و منی بیفزاید و لنوط آورد بزر الورد تخم کل آن
بهترش آنست که کل را دهی کیرند طبع آن سرد و خشک است و قابض و بن دندان محکم کند و قلاع
زایل کند و چون کوفته در دهن کیرند درد چشم را نافع بود و کرم معده و دوده را پاک کند و مقدار
مستعمل از وی دو درم باشد و نافع باشد جهت اسهال مرارا و درد قولنج را سود مند بود و خوردن
آن انثیین را مضر باشد و مصلح آن کتیرا است بزر الریحان تخم شاه اسفرم خوانند بهترین وی
آنست که سیاه و فربه و کوچک بود و خوشبوی طبع آن کرم است و خشک و کویند که معتدل است
در کرمی و سردی نافع باشد جهت دارو عرعاف و قیام صفراوی و مقدار نیم درم بریان بحرد را نافع
بود و تخم به بقه و چون بمثقال با آب کلاب سرد تر کرده فرو برند قطع اسهال مزمن بکند و کوی
یند مضر بود بکرده و مصلح آن مرزنکوش است و بدل آن تخم مرو بزر الشبث بپارسی تخم شبت کنه
و بشیرازی تخم سود و بکاذان بجهک و بهترین آنست که فربه باشد طبعش کرم و خشک است
باعتدال شیر را براند و بواسیر را قطع کند و چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند مقدار دو درم
مستعمل باشد لیکن مغثی و مقنی بود و مضر بود بمثانه و مصلح آن عسل است و بدل آن دو وزن آن
شبت بزر الکرنب بپارسی تخم کرنب کویند و بشیرازی تخم کلم بهتر آن تازه و فربه باشد و طبیعت
کرم و خشک است حواد را نافع بود و اکر بخورند منع مستی و خراب کند و درست شوند و منی
زیادت کند و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر باشد بشش و مصلح آن عسل است و ابن ماسویه
کوید که هر کس که دو درم تخم کرنب با آب کاسنی بیاشامند و شراب خورد و مست شود چون

فربجه ازکل آن بسازند و وزن آنرا بجو دیگر بجه داد دیگر روان بکند بزرالاسفاناخ بهترآن باشد که
بر نخی مایل باشد وطبیعت آن سرد و تراست وازجهت درد دل وتب نافع بود ومقدار یکدرم مستعمل
باشد و مضر بود بسپرز ومصلح وی طین مختوم است بزرالبقلا بذرالحزقه است وگفته شده است
بسر غورهٔ خرماست وشیرازی خارک گویند طبع آن سرد وخشک است در دوم وشیرینی وی میل
بحرارت دارد ودر وی رطوبت خشک رطب باشد طبع وی شکم را ببندد وآنکه سیر بود جلی در وی
زیادت باشد ودشوار هضم شود ومضر باشد بدهان ومولد ریاح بود وسده ومصلح آن سکنجبین
ساده باشد بسبج کندر خوانند ودر زبان گفته شود بستبان خشک است وگفته شود بسفایج
شیران گویند واضراس الکلب خوانند واضراس هم گویند وتشبیه و نبات الحجر گویند وکثیر الارجل
گویند و بهترین آن فربه قاطع الطعم وشیرین باشد وچون بشکند اندرون وی فستقی بود وطبیعت وی
گرم است در اول ومعتدلست در تری وخشکی وگویند گرم است در دوم وخشک در سیوم مسهل
سودا وبلغم لزج باشد ومقدار سه درم مسهل سودا مستعمل باشد وا مرفخر و سرخ درم مسهل
بلغم باشد وشربتی از وی از دو درم تا پنج درم بود وقولنج را بگشاید ومحلل نفخ ورطوبات بود و
مرجهت سبب آنکه ماده سوداوی را از جوهر دل ودماغ وجمیع بدن مستفرغ کند واز
خواص وی آنست که شیر را ببندد وآن بسته بگشاید وحل کند واسحق گفته که مضر بود ومصلح
هلیله زرد است وبدل آن افیتمون وزن آن و ثلثی وزن آن لح هندیست بسد اصل المرجان
است وآن سه نوع است سفید وسرخ وبهترین آن سرخ است و باریک و بازیکی آنرا خون
خوانند طبع آن سرد است در اول وخشک است در سیوم وباید که سوخته مستعمل کنند وصفت
سوختن وی چنانست که در کوزه نو کنند وبگل حکمت گیرند ودر تنور حاری نهند شب و بامداد
بیرون آورند که در وی قبضی وقوتی مجففی هست اما بتجفیف وی زیادت از قبض باشد و نزف
دم قطع کند وچشم قوت دهد چون در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد وباید که بعد از سوختن
بشوید وگوشت زیادت بخورد واثر ریشها زایل کند وتقویت دل باشد ودرپیش برده را نافع بود و
البول مقدار یکدرم مستعمل بود در ستون دندان را جلا دهد و رازی گوید کتاب خواص او
از قول اسکندر که بسد اگر بر کردن مصروع بندد یا برای منقرس نافع باشد و عسر البول مقدار
یکدرم مستعمل بود و هر موضعی که خون از وی روانه باشد کهربا سوده یا بسد بران باشد
خون باز دارد و بدل وی در حبس است خون دم الاخوین است و اسحق گوید که مضر است

بسد اصل المرجان

قوة چشم

حبس خون

بکرده

بکرده ومصلح وی کثیرا است بستان افروز بهترش آن باشد که در سایه خشک کنند طبیعت آن سرد و تر
وخشکست معده را ودوده را پاک کند وحرارت معده را وجگر را تسکین کند و چون طبخ وی با سکنجبین
باشامند مقدار دو درم مستعمل باشد واسحق گوید که مضر بود و مثانه ومصلح وی کثیرا است بسباسه
شیرازی بزباز گویند بهترین وی آنست که زرد باشد بسرخی مایل و خوشبوی وطبع آن گرم وخشک است
در اول و گویند در دوم وقبضی باشد وگویند معتدل باشد وگویند که سرد است ولطیف واندک حرارتی
در وی هست محلل نفخ وصلابات غلیظ بود وچون در قیروطی کنند بوی دهن را خوش کند وتسکین را
به بندد ومعده را قوت دهد و سپرز را نافع باشد وورم را نیکو باشد و نفث دم را سود مند بود و
سلس البول که از سردی بود ودرپیش برده را نافع باشد واز جهت سلس البول خوردن وضماد کردن بلکه ضماد
بقوت تر باشد وهرادویه که از جهت سلس البول خوردن ضماد کنند بهتر باشد که بخورند وبر ناف ضماد کنند
وبر قفا و دیقوذینوش گوید که مقوی سینه ومعده وشش باشد و منی را بیفزاید باه را قوت دهد و نطوط
آورد خصوصا کسی که مزاج او سرد باشد ومصدع باشد ومصلح وی صندل وگلاب است و سادروق گوید
که بدل آن چهار دانگ وزن آن جوز بود گویند که بوزن آن بشه تشمیزج است وگفته شود بشولبون
برز قطونا است وگفته شود بشلکی حظیانا است وگفته شود بشبش ورق حظلا است وگفته شود بصل
بارسی پیاز باشد وبهترین وی سفید باشد وطبیعت آن گرم وخشکست در چهارم ودر وی رطوبتی فضلی
هست وگویند گرم وخشک است در سیوم وگویند که تراست در دوم وگویند که در سیوم وجنبی گوید
که گرم است در چهارم و تر است در سیوم ملطف ومقطع باشد وجذب خون کند به بیرون تن و باه
را زیادت کند وشهوت برانگیزد وآب کردن را نافع بود وچشم را جلا دهد وطبع را نرم کند واشتها را
باز دید کند و اگر آب وی در گوش چکانند طنین را نافع بود وسودمند بود جهت نزول آب وسفیدی
چشم وچون عصاره وی در چشم کنند وبگویند وبا عسل بپزند وبر تنها و بهق کنند نافع باشد وزایل کند واگر
بناخن سبزی طلا کنند نیک بود ونوسدت آن رفع بادسموم کند و چون در سرکه نهند معده را قوت دهد و حرا
وی را کم کند وچون بخورند خوردن مسهلات بوی منع غثیان بکند وبوی بد وبشویند ولعاب بسیار
وافواه بواسیر بگشاید ومصلح وی سرکه بود یا مات الاشتی خوردن بسر البربر تبوس گویند و بصل الکول
نیز گویند وآن بیاز دلیراست وشیرازی بیازدلگه گویند وبه تبریزی در طبعش گرم وخشکست در اول
ودر وی رطوبتی فضلی هست وجالینوس گوید که طبعش گرم وخشکست در دوم وبسیار خوردن وی
زیجی آرد و باه را برانگیزد و پشت را قوت دهد و هضم طعام کند و نفوخ آورد و اگر بر بهق و کلف طلا کنند

بسباسه
بجهت سلس البول

بصل

طنین گوش
نزول آب

وافواه بواسیر

زایل کند و اگر با زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کنند ببرد و در رحم اگر سرد بود ساکن و سودمند بود
از جهت سماء و در گزیدن عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن نافع بود و چون با انجیر باشد
و اگر با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد کنند درد معده را ساکن کند و اگر با برگ ماهی بریان کنند و بر ریش
وسیع افشانند نافع باشد و جراحت و ریش را سودمند بود در زیادت خوردن و بالجمله خشک و زیان
و سبب مضر باشد بر معده آورد و نفاخ بود و مصلح وی کاشنی بود و بعد از آن شیر تازه و صاحب
تقویم گوید که مصدع باشد و مصلح وی کافور باشد و بدل وی عنصل است بصل العنصل اسقیل است
و گفته شود بصل الذیب بصل الزیز است و گفته شود بصل الفار بصل عنصل است و گفته شود بصل النرجس
بیاد نرگس است و طبیعت آن گرم است چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون چهار درم
از وی با ماء العسل بیاشامند بچه مرده و زنده بیندازد و چون دو مثقال بیاشامند قی آورد و کرم
را در شکم بکشد و منضج ورم گرم بود و شیرین در خواص آورده است که اگر قضیب بوی بمالند تنها
و ادیان قضیب سبر و قوی شود و اگر بنه عدد باد نرگس در شیر جوشانند یکشبانروز و سحق کنند
و بر قضیب طلا کنند بغیر از سه روز [illegible] ادمان کنند و اگر عنین بود بحال صحت باز آید و فعل عجیب از وی
بیند بصاق القمر رغوة القمر زبد القمر گویند و آن حجر القمر است و گفته شود بطیخ بپارسی خربزه گویند و
بهترین وی سمرقندی است و شیرین است و اکثر اقوال گویند که سرد است در اول درجه دوم و تر است
در آخر آن و بعضی گویند که گرم است و بحقیقت چون شیرین بود گرم و تر است و ادرار بول کند و سنگ
گرده بریزاند و سنگ مثانه نیز بریزاند و کلف و بهق و نمش را زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر است
که در جرم وی و اگر پوست وی بر پیشانی چسبانند منع نزول آب کند و خوردن گوشت و سنگ
خاصه سنگ گرده و چون تخم وی ده درم بجوشانند و بیاشامند قی بر جهت آورد و خربزه مستحیل
گردد بدان خلط که در معده زیادت باشد و مرخی احشا باشد و معده را هیضه آورد و اگر در معده
تباه گردد مصلح آن سکنجبین ساده باشد که بعد از وی بخورند و باید که در میان دو طعام بخورند
و اگر در معده تباه شود الا قی کنند تا در معده رها نکنند و اگر پوست وی در حمام بجوشانند اندام را
پاک گرداند خاصه لون روی و اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست بشویند زهومت زایل
کند و اگر پوست وی با گوشت گاو بپزند زود از معده بگذرد و اگر پوست وی خشک در دیگی که گوشت غلیظ
بود اندازند زود پخته و مهرا گردد بطیخ هندی و بطیخ سندی نیز گویند و اهل یمن و مکه و حجاز
آن را حب گویند و بپارسی خربزه هندی و بشیرازی خیار گرو و به تبریزی هندوانه و بهترین وی

آن را

الذیب

بصل النرجس

قوة باه

بطیخ

بطیخ زرد

آن باشد که آب دار و شیرین بود و طبع آن سرد است [illegible] دوم نافع باشد از جهت امعاء گرم و تبهای
محرق و مزاجهاء گرم و رفع تشنگی بکند و اگر با سکنجبین بیاشامند [illegible] زیادت کند و مضر باشد به پیران
و مزاجهاء سرد و تر و خونی از وی حاصل شود در جگر و بلغم اکثر باشد و اخلاط را خام گرداند و
مصلح آن قند باشد یا عسل که وی خورند یا بعد از وی بط در گوشت بسیار رطوبت و لزوجت باشد
و تر تر از مرغهاء آبی باشد اما دیگر [illegible] کند و وی مسکن وجعها و لذعها [illegible]
و فاضلترین آن بچه مرغها بود و گوشت وی لون را صافی گرداند و آواز را صاف گرداند و زیادت و فربهی آورد
و چون هضم شود غذا بسیار بدهد لیکن دیر هضم شود و خون نیک از وی متولد شود و
خلط نیک و وی آنست که با سرکه و آب زیره و اگر بپزند و اگر بریان کنند و اندرون شکم وی بگشنیز
و کرفس و سداب و یک دو دانه سیر خشک بیاکنند صواب باشد بطم بپارسی بن خوانند و در
حبة الخضراء گفته شود بطراساليون فطراساليون است و گفته شود و معنی آن کرفس جبلی است و بطرا
یونانی کوه است و سالیون کرفس بطارس لغت یونانی [illegible] است و گفته شود بطباط عصا الراعی
است و گفته شود بعر الضب بپارسی سرگین سوسمار است و بشک سوسمار نیز گویند و بهترین وی سفید بود
گرم و تیز باشد بصر و کلف را نافع باشد و سفیدی چشم را زایل کند و چشم را جلا دهد و قوة باصره
دهد و حکه را نافع بود و بشیرازی سرگین مار ترک خوانند بعر الماعز بپارسی سرگین بز خوانند و بشیرازی
پشکل بز خوانند طبع آن گرم و خشک است خنازیر را تحلیل دهد و ورم سپرز و ورمهاء صلب و چون
خشک بود زن بپاره پشم بخود بازگیرد سیلان رحم را باز دارد و اگر سحق کرده با شراب و بر گزندگی
عقرب و افعی ضماد کنند نافع بود و اگر همچنین سحق کرده بر عسل سرشند و طلا کنند در مفاصل را
نافع باشد و اگر خاکستر آن با سرکه بسرشند و بر گزیدن سگ دیوانه طلا کنند نافع باشد و سرگین بز
کوهی داء الثعلب را نافع بود و محلل صلابات مفاصل و ورم آن باشد و مستسقی را از وی در آفتاب ضماد
کنند نافع بود و اگر با سرکه بر گرد کرم جانوران نهند [illegible] آن حلقه کند بعر الضان بپارسی سرگین گوسفند
و میش خوانند و بشیرازی پشکل گوسفند اگر با سرکه بر ثالیل طلا کنند ببرد و سوختگی آتش را سود دارد
و اگر با روغن بر گوشت ضماد [illegible] نهند نیک بود بعر الجمل بشیرازی پشکل اشتر خوانند چون
بر ثالیل طلا کنند ببرد و خون دقیق از بینی باز دارد و چون بسایند و در بینی دمند و گویند که چون
ادویه از جهت صرع بیاشامند نافع باشد و از جهت خنازیر و دانها محلل کند و نیز ضماد کنند نافع
بود و درد مفاصل و ورم آن نیز سودمند بود بقم چوب درختیست که از طرف هند و زنگبار

لسع عقرب و افعی

آرند وصابا غاث استعمال کنند وطبع آن گرم وخشک است در دوم گوشت بر جراحت بندد
وقطع خون از هر عضوی که باشد بکند وریشها را خشک گرداند بقس بیونانی بقس گویند واهل
شام شمشار خوانند وورق آن مانند ورق مورد باشد وتخم آن هم مانند تخم مورد باشد
وقابض بود وچون بیاشامند تخم را به بندد وشریف گوید که شاید چوبهء وی چون با حنا
بسرشند وبروی ضماد کنند سودمند باشد بقلة الحمقا بقلة المبارک است واسماء دیگر وی در بقلة
الحمقا گفته شود وشیرازی تورک خوانند وبهترین وی تازه باشد وطبیعت آن سرد وتر است
در سیوم وگویند که در آخر دوم صفرا را بنشاند وقی را باز دارد وچون ده درم از آب
وی بیاشامند منع ترف بکند واگر تا لیل بوی حل کنند نایل واگر بر ورمهاء گرم که مخوف بود ضماد
کنند نافع باشد وچون آب وی بیاشامند کرم را بکشد وگزندگی جانوران سودمند واگر با
روغن گل بر سر کنند بجهت درد سر که از حرارت آفتاب باشد نافع بود وسوزش مثانه ودر آن
ببرد وسود دهد خوردن آن از جهت درد چشم که از گرمی باشد وضماد کردن آن نافع باشد
وعصارهء وی از جهت نفث دم ومعده وجگر گرم سود دهد خوردن وضماد کردن وجهت
تنج دوده واسهال صرا دی را حقنه کردن نافع باشد وبهاء جای سود دارد ولیکن باه را زیان
مضر باشد وبسیار خوردن آن تاریکی چشم وشکوری آورد ومصلح وی کوفنج وجرجیر ونعناع
بود وگویند که مضر باشد برود ومصلح وی مصطکی باشد بقلة خراسانی بقلة خامضه خوانند وبارک
تره خراسانی طبع آن سرد وخشک است در وسط دوم وگویند در اول تخم را به بندد ومر صفرا
سودمند بود واشتها طعام را بازدید کند چون نقصان شهوة از حرارت باشد محرور
مزاج را نافع بود وبلغمی مزاج را مضر بود بقلة مبارکه بقلة الحمقا است وگفته شود بقلة الغزال
مشک طرامشیع است وشیرازی ... گویند ودر یم گفته شود بقلة الملک شاهتره است وگفته شود
بقلة الترجیه بادرنبویه است وگفته شد بقلة ... الطلب است وگفته شد بقلة ... کرنب است وگفته شود
بقلة الضب بادرنجبویه است وگفته شد بقلة الخطاطیف صاحب جامع گوید که عرق الصفر است اما آنچه محقق
است ذو الخطاطیف است وگفته شود بقلة العرب فرع ترک است وگفته شود بقلة الذهبیه قطف است وگفته
شود بکیبه بلغت اهل هند خبازی است وگفته شود بلوط الارض بیونانی کمادریوس گویند وگفته شود بلوط
الملک شاه بلوط است وگفته شود بلوط درد وی قبض بیشتر است که در شاه بلوط ودر قشر وی انرا
جفت خوانند قبض زیادت تر باشد که در بلوط وبهترین وی تر وفربه وبزرگ ورسیده باشد طبع

وی سرد

گزندگی جانوران

درد سر

وبقلة الزهرا وبقلة لینه

بلوط

وی سرد است وخشک در دوم وگویند در اول وخشک وی در سیوم است وگویند که گرم است
در اول ومنع نزف دم بکند ونفث بکند خاصه حفت وی وغذا بسیار دهد وازجهت
صلابات بابه بزگومی نافع باشد وتنج را سودمند باشد وچکیدن کمیز وازجهت زهرها
نیکو باشد وتخم را به بندد واگر طبیخ فرجه با زند وزن بخود برگیرد وسیلان مزمن که
از رحم آید باز دارد ولیکن بلوط غذائی ثقیل باشد ودشوار هضم شود وصداع آورد واسحق گوید
که بیش درم زیادت نباید خوردن ومضر باشد بمثانه ومصلح آنست که بریان کنند وبا قند
بخورند وبدل بلوط بوزن آن خرنوب نبطی است بلیلج بپارسی بلیله گویند وبهترین وی آنست
که فربه ورسیده باشد وطبیعت آن سرد است در اول وگویند که در دوم وخشک است در سیوم
ودر وی قوتی ملطفه وقابض باشد ومعده را قوة دهد واسترخا ورطوبت آنرا نافع باشد و
معده را دباغت کند وگویند که تخم به بندد وبعضی گویند که ملین هضم باشد ودوده را نافع بود
ومقعد وچشم را قوة دهد واسترخا ورطوبت نافع باشد واگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز
دارد وطبعش نرم کند با مقله بود ومقدار شربتی از وی سه درم بود ومغز وی نفخ ... بود واسحق گوید
که مضرست بسفل ومصلح وی عسل است املج است وگویند که بلیلج غایت خشکی [illegible]
وزن آن ... وشریک آن هلیله سیاه بلادر انقردیا خوانند وتمر البلادر نیز خوانند وبهترین آن
سیاه وفربه باشد وچون بشکند بسیار عسل بود وطبیعت آن گرم وخشک است در چهارم نافع بود جهت
کسی که بلغم ورطوبت بروی غلبه کرده باشد واسترخاء عصب ونسیان وفالج ولقوه را نافع بود و
قوة حافظه بدهد وذهن را تیز کند وهر رنجی که در دماغ باز دید آید که از سردی وتری باشد
ومقدار مستعمل از وی نیم درم باشد وخطرناک بود ودرشب بواسیر را کم کند بواسیر را خشک کند و
اگر عسل وی ابرداء الغلب یعنی ما الله نافع باشد واز جمله سمومات بود وسوزنده خون باشد وخلطها
بود وجنون ووسواس باز دید آورد وتقطیع وسوزش دهن ولدغ ومعده ودوده وبهاء جاره باز دید
ودوا شفا الایر عمل کند وبیم باشد وگاه باشد که کشنده باشد واگر مغز گردگان بخورند مضر باشد و
این خواص واگر شکر نیز اضافت کند بهتر بود ومداوای کسی که بلادر خورده باشد بدوغ گاو وروغن بادام
ولعاب بهدانه کنند ودر آب برف نشانند وعسل وی مستعمل باشد ودر معاجین وعسل از وی چنان گیرند
که ابوی گرد کرده گویند وبزو بلادر بینداوزند وبلادر را ماستر بگیرند تا عسل از وی بیرون آید بعد از آن با
روغن گاو دیک نشانند وبیامیزند وبا روغن گردکان در معجون کنند ودر یعقوبیه ... گوید که بلادر

بلادر

وی بنج وزن وی فندق است و دو دانگ و نیم وزن وی روغن بلسان و شکوفه از آن نقطه سفید
بود بلبن عدس است و گفته شود بلس تین ابیض است و گفته شود بلغناس برنجاسف است و گفته شود
بلهیون جلنار است و گفته شود بل میوه هندیست مانند قاقله گویند که مانند انار است و گویند
که بار هندیست و گویند که نارجیل است و گویند که قثا هندی است بوی خوش آنرا غل خوانند
تخم آنرا بل خوانند و حب وی را اتل و محدثین در کتب گویند بل میوه از هندوستانست و آن از درختی
حاصل میشود که مانند درخت زردالو است و بهترین آنست که شیرین باشد و درخت وی را اغاما
اقطی گویند و این مؤلف گوید که بل میوه هندیست بمقدار یک زردالو گرد شکل و ایشان آنرا
بل خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند که در سیوم قابض بود و احشا را قوه دهد
و صلابت عصب و رطوبت آنرا نافع بود و مرضهای سرد مانند فالج و لقوه و استرخا را سودمند
وی تا باد را دهد و در جوارشات بکار برند و بادرا بشکند بلکک گنجشک است و آنرا بنجشک نیز بلکنک
گویند و گفته شد بلح چون سبز بود بلح خوانند و بعضی لحز گویند و آنرا بپارسی غوره خرما گویند
و چون در غلاف باشد طلع گویند و صفت طلع گفته شود و طبیعت بلح سرد و خشک است در دوم
و شراب وی منع به بندد خاصه که با شرابی که عوض باشد بیاشامند و بلح رطوبات رحم را باز
دارد و خونی که از بواسیر آید به بندد و معده را دباغت دهد اما سینه و شش را بد بود بسبب خشونت
که در وی هست و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سده جگر بیاورد و بسیار خوردن خلطهای
غلیظ در تن باز دید کند اما سکنجبین بود و مصلح وی خرما بنقشه باشد که بعد از وی بخورند
بلبوس بصل الزیر است و گفته شود بلسان شجره مصریست و برگ آن برگ سداب ماند اما
سفیدتر بود و در موضعی که آنرا عین الشمس خوانند بیش بود و روغن وی بهتر و فاضلتر از حب وی
باشد و حب وی بقوه از عود وی باشد و صفت عود در عین و حب در حا و روغن در دهن
گفته شود بنفج بنفسج خوانند و بهترین ولایتی بود و طبیعت او سرد است در دوم و تر است در
سیوم و گویند که سرد و تر است در اول و سکن اورام حاره بود و چون بر وی ضماد کنند با آرد جو و
ضمادیکه از گرمی بود ساکن گرداند و بوییدن و ضماد کردن و سرفه را نافع باشد و سینه را نرم کند و مسهل
صفرا باشد و شربتی از وی دو درم تا چهار درم بود و چون با آب بیاشامند خناق را و صرع را که
بود اطفال باشد و ام الصبیان خوانند نافع بود و از جهت درد معده و شقاق و ورم انرا ضماد کنند
بغایت نافع باشد و مسهل بود بقوة جاذبه و بعضی گویند بقوة لزوجت و خون صالح معتدل از وی

حاصل شود

حاصل شود و اگر با ورم جگر و سپرز گرم ضماد کنند نافع باشد و چون با برنج بپزند و آب آن بر سر
ریزند جهت صداعی که از حرارت بود نافع است و خوردن وی مضر باشد و مصلح وی آنست که
با لیمون خورند و بوییدن وی زکام سرد را مضر باشد و مورث زکام بوییدن و زکام گرم را نافع
که در سینه بریزد نافع بود خوردن و اگر کودکان که مقعد ایشان بیرون می آید بغایت نافع
و شربت میگویند که ورق وی طلا کردن برخوب و در موی بغایت سودمند بود و بلادوی و وزن
جنادیست با نیلوفر یا گاوزبان و گویند که بلادوی نیلوفر است و بر سیاوشان بنجنکشت ذو خمسة
الاوراق گویند ذو خمسة اصابع نیز گویند و درخت وی در کنار رودها روید و ورق آن مانند
ورق شاهدانه باشد و مستعمل بزر وی بود و چوب وی نشاید که استعمال کنند و بهترین وی تازه
باشد طبیعت آن گرم است در اول و گویند در سیوم و گویند خشک است در سیوم و در وی نفع
هست با تفتیح و محلل و ملطف بود و از جهت صداع سرد ضماد کنند نافع بود و اگر شب بخت
بگسترند منع احتلام و سقوط کند و چون شهوة بر زنان غلبه کند در شب خورد کند و دود ساکن گردد
و از درد وی کودکان بکوبند و خوردن وی گویند که درا نافع بود و بر گزند کیک دیوانه و صداع ضماد
کردن نافع مقدار شربتی از وی یک مثقال باشد لیکن مصدع و مسبب باشد و چون بر این کند درد
سر کمتر بود و مضر بود بجامعت و مصلح وی واسحق گوید که صمغ عرب است بناشت صمغ البطم است و گفته
شود بنج منج گویند و بعربی کران و بپارسی بنگ و در بزر البنج گفته شود بنطافلن بنجنکشت است
و گفته شود بندق بپارسی فندق گویند بهترین وی بزرگ باشد طبیعت وی گرم است با عتدال و خشک
گویند گرمست در سیوم و تر است در اول پوست وی قابض باشد اما مغز وی باه را زیادت کند و
کرده ی خرا نودان خاصه عقرب چون با انجیر و سداب خوردن ضماد کند و گویند که عقرب از وی بگریزد
و اگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع باشد اما فندق معده را بد باشد و اگر بعد از فندق با انجیر
و سداب خورند بغایت نافع باشد و اگر با پوست فندق را سحق کنند و با ماء العسل بیاشامند سرفه کهن
را نافع باشد و اگر با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهن و با پیه خوک یا پیه خرس بیامیزند و بر داء
الثعلب طلا کنند موی برویاند و بعضی گویند فندق سوخته چون با زیت بسایند و در میان سر طفل
که در چشم ازرق باشد طلا کنند ازرقی را ببرد و سیاه کند و موی را سیاه گرداند و بقراط گوید که خوردن
فندق دماغ را قوة دهد و پوست وی شکم را به بندد و مغز وی منفخ و مولد ریاح است و در سینه مصلح
باشد و مصلح فانیدست و بدل آن مغز جوز و گویند که حلغوزه باشد بندق هندی نارجیل خوانند و آن نارجیل است

و چندار فندقی اما کوچکتر بود و لون آن تیره کی زند و نبات املس بود و چون الرته بیز گویند
و طبیعت آن گرم و خشک است در اول اگر با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و لقوه را چون
سه روز سعوط سازند و در خانه تاریک بنشیند رطوبت از بینی وی روانه شود و صحت یابد و صرع
و سدر و مالیخولیا را نافع باشد و از جهت نزول آب کحل کردن و سبل و شبکوری سعوط کردن آب
مرزنگوش سودمند بود و با اثمد کحل کردن احول را سود دهد و دو درم از وی با بوارد و هیضه را نافع
باشد و اگر حل کنند و فرزجه سازند و بخور بر گیرند حیضه براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی
مسهل سودا بود و بلغم ماری و صفرائی و برص و کلف و یرقان را نافع باشد و مجموع زهرها را تریاق باشد
و قوه اعصاب را بدهد و فالج و لقوه را بغایت نافع باشد و معده سرد را موافق باشد و تقویت معده
را بدهد و اگر بر اعضاء سست طلا کنند سخت کند و اگر تخ دیده دو درم با شراب بیاشامند آن
ریح جنب و ربو و سرفه را که کهن باشد و نفث الدم که از سینه باشد سود دهد بنگ ماند قنور است
گویند امغیلان در زمین خیزد و سفید بود و زرد بود و بهترین وی نرم است و سبک و خوشبوی اما
سفیدتر بهتر بود و بد است آن طبع آن گرم و خشک است در اول و قوه اعضا را بدهد و بخلد را پاک گرداند
و نشف رطوباتی کرد شب جلد بود بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی بد کند و معده و جگر
سرد را قوه دهد چون از بیرون ضماد کنند یا بمالند و بوی دماغ را قوه دهد بنات الرعد کماه است و گفته شود
بنات النار اغبرات و گفته بن بادی انکامه گویند دقیق گویند و درمی گفته شود بنجه
بادی مشو گویند و در قوه مانند عدس است و طبع آن معتدل است در پوست رگ ابیض باشد ماند
بحس بدقیق و قیله کودکان ضماد کردن نافع بود و نیکو به بندد و بولند سود ابود و مصلح آن روغن
بسیار باشد بنبر سبستان است و گفته شود بنفکراث اسمی پارسی است و آن تخم اهر است و در لسان
القصافین گفته شود بوزیدان تیره مستعجل خوانند و صاحب جامع گوید که در مصر مستعجل
بعوض بوزیدان استعمال کنند و این سهو است و بوزیدان بتحقیق مستعجلست و صاحب جامع گوید
که آن قول ابن رضوان که بوزیدان نوعی از مستعجل است و صاحب منهاج گوید که خنثی هندیست
و صاحب جامع گوید این هر دو سهو است و بوزیدان بغیر از مصر هیچ جای دیگر نیست و نمی باشد
و بهترین وی آنست که سفید است و شیرین باشد و سخت و خطوط بسیار بروی باشد و تازه بود و این
مؤلف گوید بوزیدان از اهواز نیز می باشد و در طرف هند طرفی که بخطا تعلق دارد هم می باشد اما
بمثل مصری نیست و آنچه صاحب منهاج و صاحب جامع آورده اند که خنثی هندیست [illegible]

ایشان

ایشان آن نوع است که از طرف ختای آورند و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند
سیوم و در وی رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید که گرم و خشک است در اول و گویند که تقویت
بهمن بود و ملطف بود و مفصل را و نقرس را نافع باشد و باه را زیان ندارد و زیادت کند و زهن
ها را سود دهد و یکدرم از وی مسهل ماء اصفر بود و نافع جهت خلطهاء سرد و بلغم و عصبه
پاک کند و منی را بیفزاید و زنان از جهت فربهی استعمال کنند و فربه کنند است چون با شیر گاو
بخ جماع اکنند تن را فربه کند و لون را نیکو کند و منافع وجع مفاصل و نقرس را ماند سورنجان بود
و احمق گوید که مضر باشد با ثنین و مصلح آن خردل است و گویند که مصلح آن تخم کرفس است و قدر شربتی
از وی یک درم بود و بدل وی دو وزن آن بهمن باشد و اگر یافت نشود بوزن آن وج و هم وزن آن زرد
باد بوره آن بوره است انواع آن بسیار است و بهترین وی ارمنی باشد و آن را نطرون گویند و افریقی
از ایشان بقوه تر باشد و ارمنی رنگ و سفید بود بادردی بوی و طبیعت وی گرم است و خشک در سیم
و گویند که گرم است در آخر دوم و خشک است در اول سیوم جلا دهد و اخلاط غلیظ را قطع کند و مفصول را
ساکن کند و اگر بکوبند و با ذریره و یا سکنجبین بیاشامند طبع را نرم دارد و بادها بشکند و پرحکه و برص را
سودمند باشد چون با آب خلط کنند و در گوش چکانند چرک گوش بیرون آید و پاک گرداند و اگر با
در گوش چکانند کرمها را نافع بود و رازی گوید که دو درم از وی با سه درم روغن زیتون بنایند و بر قضیب
مالند ارقاط او دد و مجهول گوید چون بغایت سحق کنند و با عسل بر قضیب طلا کنند و خصیه و گرد
گرد آن سعوط آورند و قوت گوید که بواسیر و ناسور که در مقعد بود بروغن گل حل شد و بر آن نهند
کنند و ارسطاطالیس گوید که نشف رطوبات از رحم بکند و قوه دهد و زهرها را نافع باشد و داء الثعلب
و داء الحیه را سودمند بود و برص را چون هر روز سه درم از وی با عسل معجون کرده بیاشامند
سه روز چون با روغن بادام بنفشه سحق کنند و در گوش چکانند جهت کرم گوش نافع بود و در حقنه
مقدار مستعمل از وی یک درم باشد یا دو درم و بسیار خوردن از وی لون را سیاه گرداند و مصدع معده
بود و مصلح آن صمغ اعرابی بود گویند که کلکین یا فاند و بدل وی نمک طبرزد باشد با نمک اندرانی وزن دو مثقال
بدوس گوید که بدل وی یک وزن و نیم آن نمک باشد بورنیطس مرقشیثاست و شود بوقصیا سفید
راست و درد را ود گفته شود بوشاد سلجم است و گفته شود بوخاه کرمه السود است در تازی گفته
شود بولابودوس بونانی یعنی آن کثیر الارجل است و آن بسفایج است و گفته شود بورنکر باد روح است گفته
شد بوید آن خنثی است که با پس و دیو آن تریاق پش است و از آن جمله زهرها است و وج ان جمله

که آنرا بعربی ماه فرقین گویند و درچین گفته شود بولوطرغون بیونانی یعنی کثیر الشعر و آن گیا
وشان است وگفته شد بول الناس کمیز آدمی چون برخاکستر زند بجائی که خون ابتضاد کند خون
را باز دارد و حکه و قوبا و خراد و برص را نافع بود خاصه با بورق و آب حاض که طلا کند و از
جهت مطحولان و گزندگی افعی خاصه صحرای شامیدن و بران خفتن نافع و با نطرون جهت
گزندگی سگ دیوانه و از جهت مجموع زهرها و گزندگیها و چون بپایند و در پوست انار در
گوش چکانند کرمی که در گوش باشد بیرون آورد و مؤلف گوید که چون کمیز کنند و کفی که بر
روی آید بردارند و برثالیل کنند نافع باشد بول الصبیان کمیز کودکان چون در ظرفی مسین بپزند
با عسل نافع باشد جهت سفیدی چشم و دانه و ریش و رمد و تاریکی چشم ببرد و درد بول که در بولی که بر ظرف
بسته باشد چون چند روزی بران بگذرد بگو بجرب و بیخارد ساکن گرداند چون با روغن حنا
حق کنند و زن بخود برگیرد درد حمر البثنا ک و احتاق آن از جهت گزندگی افعی و عقرب بحری و
صحرائی و بحری و سگ دیوانه با بورق نافع و از جهت حکه و برص و جذام و جوب نافع باشد و از جهت
مادّه گوش که دوانه باشد چون با پوست انار بیامیزند و در گوش چکانند نافع باشد و از جهت گزند
مجموع جانوران نافع باشد بول الدواب کمیز چارپایان نافع باشد از جهت درد مفاصل بطول کنند با درآن نشیند
بول الابل کمیز شتر باشد بهترین بول جمل اعرابی بود که آنرا نجیب خوانند طبیعت آن گرم و خشک است
و در دوی فضی باشد نافع بود جهت جرب چون بدان بشویند و ترنج گوید که سود مند بود جهت ورم جگر
و باه را زیادت کند و چون بیاشامند چشم را نافع باشد و استسقاء و صلابت سپز را نافع باشد خاصه چون
با لبن لقاح بیاشامند و مفتح سده مصفاه باشد و تقویة واگر بگوش چکانند ریش گوش را نافع باشد بول الکلب
کمیز سگ باشد چون بگیرند و بگذارند تا منعقد شود و موی را بدان بشویند سیاه شود و بهترین
خضابات باشد واگر با ثالیل استعمال کنند قلع کند بول الحمر کمیز خراست نافع بود جهت دردها چنانکه
بیخ و امتلاء و سقوط کردن آن وجهة استسقاء آنامید مفید بود بول البقر کمیز گاو است و بعضی
کمیز گاو نر است و بهق را زایل کند و خراز را نافع بود و اگر با می بگذارند و در گوش چکانند درد گوش
که از سردی بود نافع بود و زایل کند و چون در آن نشیند در سلعه سرخ که از مواد بود نافع باشد
بول الجاموس کمیز گاو میش است چون مر و صبر با وی بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود
بول الخنزیر البری کمیز خوک صحرائی بود از جهت سفیدی چشم نافع است و سنگ مثانه را بریزاند بول الحمار کمیز
خراست چون کمیز خر بیاشامند درد گرده را ببرد
شقاقی است که از زمین می آرند

وآن نبات

وآن نباتیست که میجان می گویند و شیاف مینا زنند و طلا کردن آن بر ورمهای گرم و نقرس گرم نافع است
نافع بود و ملین و مبرد بود و بر ثبورها طلا کنند سودمند بود و طبیعت وی سرد و خشک است در آخر
درجه اول رازی گوید که با آب عنب الثعلب بر نقرس طلا کنند منفعتی عظیم دارد و بدل آن
حضض بود با شیاف مامیثا بهار الخوان است و گفته شد بهار زنیف گویند و صحراوان گویند
و عطفل نیز گویند و آن گل بید بلخی است و بپارسی بید مشک گویند و به تبریزی گل بوشن و گرگ
کرنگ طبیعت آن معتدل است نطول کردن آن محلل نفخ باشد از هر عضوی که باشد و بوییدن آن
محلل بادهای غلیظ باشد از سر و شکم براند و محرور را نافع بود و درد سر که از بخار صفرا بود
ساکن گرداند و اگر با گنجد بپرورند مانند بادام و روغن از وی بگیرند روغنی خوشبوی و صفت
آن در ادهان گفته شود بهار بوزیدان است و گفته شد بهرامن آن عصفر است و بپارسی حسق
گویند و در باب عین گفته شود بهمن دو نوع است سرخ و سفید بهترین آن سفید باشد طبیعت
آن گرم و خشک است و مسیح گوید که گرم است در دوم و تر است و در خفقان عظیم نافع باشد و دل
را قوت دهد و منی را بیفزاید و باه را برانگیزد و فربهی آورد و سنگ مثانه را بریزاند و در تقویت دل
نظیر ندارد و مقدار شربتی از وی یکدرم باشد و اسحق گوید که مضر باشد بسفل و مصلح وی انیسون
باشد و بدل آن بوزن آن تودری و نیم مثقال وزن آن لسان العصافیر بیضه تخمهاست و گفته شد
بپارسی تخم مرغ گویند و بهترین وی تازه بود که از مرغ خانگی باشد و زرده وی غالب تر است و
فاضلتر و باید که آن نیم برشت کنند و صفت نیم برشت آنست که اگر با پوست در دیگی آب جوشان
اندازند و شصت بار شمارند و اگر بی پوست صد بار بشمارند و بعد از آن برداشته تا زرده آن گرم
و تر بود و سفید تر دو تر با همدیگر معتدل باشد در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ و نیم برشت زود در هضم
و غذا بهتر دهد و از جهت حلق و سرفه و سل را نافع باشد و باه را زیادت و زرده وی بیان کرده شد
باشد و چون با عسل بکاف طلا کنند زایل کند و سوختگی آتش را نافع باشد و منع ورمها بکند و در حقنه
قرحه امعا را سود دهد و سوختگی که از آب گرم باشد چون به چشم بر آنجا بمالند نافع بود و جراحت
خصیه و مقعد را سود دهد اما دیر هضم شود خاصه منعقدان و ادمان خوردن آن کلف
آورد و مطحنه وی بد بود و از آن سنگ گرده تولد و بچه آورد و قولنج و اول آن که فطور دارد
چینی و زیره آن خلط کنند و بعد از آن زنجبیل مربی خورند سفیدا گرده در گوش چکانند که ورم گرم کرده
باشد سرد گرداند و آن درد را ساکن کند و اگر سوختگی بمالند سود مند بود و اگر پاره صوف بدان

ترکند و بر چشم بندند درد چشم را زایل کند که از گرمی باشد و درد را ساکن کند و اگر تخم مرغ را
نیمجان خام بیاشامند گرفتگی آواز را نافع بود و نیم گرم آشامیدن قرحه گرده و مثانه را و خشونت
سینه و نفث الدم و نزله را سود مند بود بیض الاوز والنعام والبط خایه مرغ آبی و شترمرغ و بط است و
بهترین آن تازه و نیم برشت معتدل بود در گرمی لیکن غلیظ بود و مضر باشد بقولنج و درد ناج و دوا
و مصلح آن سعتر و نمک باشد بیض العصافیر بیضه گنجشک است باه را زیادت کند و بیشتر از همه بیضها این
عمل کند بیض الحجل خایه کبک است نیکوترین بیضه کبک تازه باشد و لطیف تر از بیضه مرغ خانگی است
نافع بود جهت اشتها و بیضه تذرو و مرغ خانگی و کبک مقوی دل و مستجمع اوصاف نیکو باشد و
مضر بود باصحاب گرده و مصلح آن شلث باشد بیض الحباری خایه جرز و لقلق باشد خفقانی را
بغایت نافع باشد بیش بهترین زهرها و در غایت گرمی و خشکی باشد و تیزی و نافع بود برص طلا کردن
و جذام با ادویه دیگر و وی سمی قاتل باشد و مقدار دانگی از آن کشنده باشد و تریاق وی بیش موش
و بادزهر باشد و ماه فرفین که آن جدوار است و گل از زهر افعی زود تر اثر کند و قرون سنبل
نوعی از آنست و گفته شود بیش مغشوش جو حاسه و گفته شد و آن کیا ماه فرفین است بیش موش اسمی
فارسی است و آن اسم جوانی است مانند موش که معروفست بفار البیش و آن در بن درخت بیش
جای دارد نافع بود از جهت برطوبت و جذام و تریاق بیش بود و افعی و هر زهری که باشد

باب التاء

تنبول تامول گویند و آن ورقی است مانند ورق نارنج و در دیار بسیار باشد و بسیار خورند و در طعم
نزدیک بقرنفل بود دهن را سود مند بود و بوی دهن خوش کند و اشتها طعام زیادت کند و باه را
قوة دهد و دندان را سرخ کند و نشاط آورد و خاییدن وی بن دندان را قوة دهد و صاحب منهاج
گوید که طبیعت وی سرد است قول اصح آنست که حار است در اول و خشک است در سیوم و جگر
ضعیف را قوة دهد و چون بخورند بعد از آن آب بیاشامند نفس را خوش کند و وحشت زایل
کند اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند و مزاج را و غم زایل کند و باید که کلس صدف
و شیخ دانگی و پاره قرنفل خورند و اگر بی کلس بود هیچ طعام وی باید و فرح بخشد و تنبول خمر
اهل هند است و رازی گوید که بدل وی قرنفل خشک است تامسفت زبان بربری است و بفارسی
جیاض گویند و در ارج گفته شد تالسفیر خوف است و آن تخم اسفنان است و در جا گفته شود
تاکوب فرفیون گویند و گفته شود تاغندست اسمی بربری است و آن عاقرقرحا گویند و گفته شود
تبن مکه اذخر است و گفته شود تبر ذهب است یعنی زر بطلاح کسبه است و خره گویند و در کاف

گفته شود

گفته شود تدرج تذرو گویند گوشت وی بهترین گوشتها است و بهتر از مرغان دیگر است و در منفعت
مانند دراج باشد و گوشت وی گرم بود دماغ و فهم را زیادت کند و در خواص آن زهره آورده است
که زهره وی چون بدان سعوط کنند تخیل و وسواس زایل کند و چون گوشت وی بریان کنند
گرم بخورند آن زحمت را زایل کند ترمس باقلاء مصری خوانند و شامی خوانند و بهترین
وی سفید و بزرگ و فربه باشد طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دوم کلف و بهق و برص زایل
کند و ریشها و داءالکلب به روی پیدا شود و خنازیر و صلابات را بعسل و سرکه طلا کنند نافع باشد و آرد
وی چون با عسل بیاشامند و یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد در شکم و آرد وی چون با سرکه بپزند
و بر آتش و دسی ضماد کنند سود مند بود و ریشهاء ترکه در سر باشد و ریشهای پلید و جرب در ابتدا جرب
و بهق و آثارها که در بدن پیدا شود و دانها سود مند بود و چون با مرو و عسل بیامیزند و زن بخود
برگیرد و یا بیاشامند حیض را براند و بچه را بیندازد و آرد وی پیرا اصلاح کند و هر اثری که بود از زخم
و غیر آن ببرد و سده سپرز بگشاید و جگر خاصه چون با عسل و سرکه و سداب بپزند و چون بکوبند
با سرکه بیاشامند غثیان را ساکن گرداند و مقدار سه درم از وی مستعمل باشد و طبخ آن کرم را بکشد
و بر ناف بچگان طلا کنند همین عمل کند اگر تلخ بجوشانند و بیاشامند بول را براند و شکم را به بندد
و ابن ماسویه گوید که مفتح از وی نه شکم به بندد و نه براند و دشوار هضم شود و خلطی خام از وی
حاصل شود در عروق و چون تمام شده باشد و چون تلخی از وی بیرون کنند غلیظ تر بود و دیر تر
هبوط کند و آنچه تلخی داشته باشد زود تر از معده بگذرد و باید که با سرکه یا آب کامه یا با نمک و صعتر
یا با انجدان بخورند و جالینوس گوید که در جمله بدلات دو وزن آن باقلا باشد و گویند بدل آن
دغ است و گویند بدل آن سنج ارمنی است و چون با سرکه بپزند و بر مفاصل بر ضماد کنند نافع بود
و ورمهاء بلغمی تحلیل کند و در خواص زهره آورده است که هر دابه که قردان بسیار داشته باشد
چون بطبیخ ترمس بشویند زایل کند و جرب چهارپا را زایل کند و شریف گوید که چون بسانند
و لغو کند و پوست از وی جدا کنند و در دیگی مسین کنند و شیر تازه بر آن ریزند چنانکه آنرا بپو
شاند تا شیر را نشف کند بعد از آن مانند وی روغن گاو بر سر وی کنند و بجوشانند تا منعقد
گردد و از آن ضماد کنند مسهل قیء صفرا و تری سودا و خلط خام از زخم بود بس اگر خواهند که مسهل
صفرا باشد در خرقه کنند گرم کرده و بر آن ناف ضماد کنند و این ضماد از اسرار طب کمتر است
و این معالجه از آن طفلان بران که تحمل داروی مسهل نداشته باشد عمل کند و این مجربست

بهترین وی چنی باشد میض وبد بود و وقصمغ و مجوف در سودن سفیدتر گردد و زودتر کرفته شود
و بیشترها وی صمغ باشد و کهن و باریك بود و بیشتری بیابد خنصر و بنصر باشد و چون بکوبند و
بیزند هیچ ریشه بر سر آن نماند بیك سوراخ بود و بوقت خرج کردن باید که اول بجراشند و بروغن بادام
چرب کنند و آنگاه بکوبند و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم نافع بود جهت مرضهاء عصبانی و
مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و اصح آنست که تنها مسهل بلغم دقیق بود و اگر تقویت کنند مسهل بلغم
غلیظ شود و استعمال کردن وی پوست چنان بود و خفقان در بدن پیدا کند و مضر بود با معا و بعد
از آنکه خراشیده باشد و بروغن بادام چرب کرده باشد کثیرا اضافت کنند و اگر تقویت وی بزنجبیل کنند
مسهل بلغم غلیظ و خام بود اما تنها مسهل غلیظ باشد و تربد زهر و بادزهر بود مانند حریق سیاه و غاریقون
سیاه و مداوای کسی که آن خورده باشد همان تدبیر کنند و تربد سفید مجوف چنانچه وصف آن کرده شد
نافع بود از جهت درد مفاصل که بلغمی بود و رحم را پاك کرداند و تنقیه تمام کردن و حقنه کردن نافع بود جهت
درد آن نزدیك حیض آمده و نافع بود جهت درد پشت و دماغ را پاك کرداند از بلغم لزج و مصروع را
نافع باشد و سرفه را که از رطوبات فم معده باشد سودمند بود و علامات این و علامات این زحمت آن
بود که چندان سرفه باید که قی کند با خلطی زرد بیرون آید و بعد از آن ساکن شود و اگر با هلیله کابلی خلط
کنند دوائی نافع بود و مصروع را و بلدیه(?) وزن آن غاریقون است و دانکی و نیم از آن حنظل و گویند
که بدل آن ترمس است و صاحب جامع در مفرده آورده که بدل او بوستبج(?) درخت ... است لشتوکان(?)
آن و شربتی از تربد نیم درم تا یکدرم است ترنجبین بهترین وی آنست که تازه و سفید باشد و طبیعت آن
معتدلست در حرارت و رطوبت و برودت اما میل بحرارت دارد و لطیفه از قند بود و در وی ... قوی
باشد و لینی و نافع باشد از تبهاء گرم و سرفه و سینه را نرم دارد و تشنگی را بنشاند و مسهل صفرا باشد و
بخاصیت و شربتی از وی ده درم تا بیست درم شاید و شریف گفته که گرم و تر است که در اول حفظ را نیکو
بود و اسحق گوید که مضر است بسپرز و مصلح وی آب ... هندی است و گویند که بدل آن ماء الجاج(?) ...
و گویند جواب و قند و گویند که بدل آن شیرخشت است ترابیع(?) ... و گفته شود ترعاب(?) بادریه(?)
است و گفته شد و بپارسی بلکو گویند ترنابامشان(?) غاض است و گفته شود ترقار(?) کاه است و گفته شود تراب الهالك
مرگ موش است و در شلله(?) گفته شود تریاق ... ثوم است و گفته شود تریاق ... موسیا فی است و گفته
شود تریاق ... آن در کنج چشم کاو کوهی و بز کوهی باشد و از آن کاو کوهی نکوتر باشد و صفت آن در
ایل گفته شد و بیشتر ارکان نیز ادرینان(?) خوانند تریاق فاروق یاد در هر شانگاه است در جمیع الحیوان(?) گفته شود

تشمیزج

تشمیزج بپارسی چشمیزج خوانند و اهل حجاز تشمیزه خوانند و بشیرازی چشمك خوانند و بلفظی دیگر آنها عبس
خوانند و حبة السودا نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشکست و قابض است در قوة و درد چشم را
نافع است بغایت و ابوسهل آورده است که چون بغایت سحق کنند تنها و بجریه بیزند و بر ریش
قضیب کنند زود نیك شود و مجربست و بهترین آنست که بغایت فربه باشد و بغایت سیاه
و براق تشمیزان تشمیر نیز خوانند و آن بسفایج است و گفته شد تفاح بپارسی سیب خوانند و معتدل
ترین وی شامی بود و بعد از آن اصفهانی ... و آنچه ترش بود قابض بود سرد و خشك بود
و شیرین که رسیده باشد معتدل در حرارت و برودت و رطوبت و بصری گوید که شیرین گرم
و تر بود در اول و ترش سرد و خشك بود در دوم و آنچه مز بود معتدل بود در سردی و تری و منع
فضول کند خاصه ورق آن و تفاح مقوی دل بود و مفرح بغایت و روح را لطیف کند خاصه
شامی و قوة ضعیف معده را دهد و اگر در میان خمیر بریان کنند سودمند بود از جهة قلة
شهوة طعام و نافع بود جهت کرم ... و سویق وی مقوی معده بود و منع قی کند و سموم را
نافع بود و تفاح شیرین چون پخته کنند و در چشم نهند درد چشم را زایل کند و تفاح ترش تشنگی را
بنشاند که از صفرا باشد و قی را باز دارد و طبیعت را به بندد و رازی گوید که تفاح مقوی فم معده
بود و مخمور را نافع بود اما بطی الهضم شود و منفخ بود و اولی آنست که چون تفاح از وی با نداب(?)
سرد و طعام ترش بر سر آن بخورند بلکه شراب خورند و مرغ اسفیدباج و مطبخات خورند و
اطبا گویند که بخاصیت نسیان آورد از سبب ترش خلطی معتدل حاصل شود و آنچه عفص بود
خلطی غلیظ از وی حاصل شود و شریف گوید که چون ورق آن بکوبند و ده درم از آن بیاشامند
دفع زهرها کرم بکند و گزند جانوران و شراب وی از جهة گزند عقرب و هر زهر که گرم
که باشد نافع بود و تقویت معده تمام بدهد و سیب نارسیده مولد عفونات و تپها بود و آنچه بر درخت
رسیده باشد نیکو بود و مجموع میوهاچنین و ادمان خوردن وی درد اعصاب را احداث کند
خاصیه آنچه چنین بود و آنچه ترش باشد دفع مضرة آن بکوارش و گلقند کنند و در خواص این
زهره آورده است که بوییدن وی سودمند باشد و ... و مدبولان(?) و قوة دماغ را بدهد
اما از خوردن او ریاح در عروق احداث کند و اوجاع در عضلها باشد که میل کند از بهر
آنکه چون هضم شود خون که از وی حاصل شود بعضی بخار شود بریاح لطیف در عروق و بعضی
در عضلها و چون در عرق نفوذ پیدا کند اکثر آن باشد که بکشاید و چون شکافته شود و

درشتی بزد سل پیدا کند بی محال افتاد در افتد که باشد تفاح الارض بابونج است وگفته شود تفاح
الیمن ترنج یبروح است وگفته شود تفاح ارمنی مشمش است وگفته شود تفاح البر زعرور است وگفته
شود تفاح فارسی خوخ است یعنی شفتالو وگفته شود تقوه زیره رومی است وپارسی کرویا خوانند
تقده کربزه وکبیره نیز خوانند وگفته شود تملول تفابری است وگفته شود تمتم سماق است وگفته
شود تمر بپارسی خرما گویند طبیعت آن گرم وتر است در اول وگرمی وی زیادت از تری بود منی را
بیفزاید وصداع آورد ودندان وبن دندانرا تباه کند وخونی غلیظ ازوی حاصل شود وسینه
وشش وروده را نیکو بود وبسیار خوردن صداع ورمد وقلاع وخناق ودرد دندان آورد و
مصلح آن بادام وخشخاش بود وبعد از آن سکنجبین ساده خوردن وچون در شیر انداخته جوش
نمایند وخوردن رطوبتی تمام آورد واگر ادمان کند در زمستان خاصه چون دارچینی قدلی
کوبند در شیر اندازند بغایت فربه کند وباه را زیادت کند ولون را نیکو گرداند ومزاجهاء سرد
خرما از جهت پشت ورک نیکو تمر هندی حمر خوانند وصبارا هم خوانند طبیعت ولطیف تر از
اجاص بود ورطوبت کمتر وبهترین وی زرد باشد که تازه بغایت ترش طبیعت آن سرد است در
سیوم وگویند که در دوم وشیخ الرئیس گوید که سرد است وخوشک در سیوم واسهال
صفرا نماید وتقویت معده گرم کند وتسکین تشنگی وقی صفراوی نماید وماسویه گوید که
سرد است ودر وی رطوبتی هست ومسهل کند واز جهت تب وقی وتشنگی نافع باشد خاصه چون
خواهند که طبیعت را نرم سازد وشربتی از طبخ وی نیم رطل آب بود وگویند که مسهل اخلاط
محترق باشد وجگر را نافع باشد اشامیدن واز جهت قلاع مضمضه کردن وخفقان را
سودمند باشد وچون از گرمی باشد ودانه وی از جهت جبر مستعمل کنند اما ترهندک
مضر باشد برقه وسینه ومصلح وی شراب بنفشه وخشخاش وبدل وی آلو سیاه ترمس
بپارسی نهك گویند سرکین وی از جهت سفید کهن ونو که در چشم باشد بغایت نافع باشد
وپیه وی از جهت گزندگی ضماد کردن در ساعت درد را ساکن کند وچون بگذارند در
گوش چکانند درد گوش را نافع باشد واگر بدان ادمان کند گوی را زایل کند ودر خواص آورده
اند که اگر صاحب تب ربع مالند در پشت وکوه را نافع باشد وشریف گوید که پیه وی
چون بگذارند وبا روغن گل در پشت مالند کوده را نافع بود باه را زیادت کند وچون
وی با بلیله وآمله خلط کنند وبر سفیدی چشم واندام طلا کنند ولون آنرا با لون اندام باز آرد

واگر بپشند

پیشانی طلا کنند صداعی ودرد شقیقه را نافع بود وگوشت وی چون باسفیداج بزنند وکسی که
لاغر باشد بخورد فربه شود اما غلیظ باشد وزهره وی چون در چشم کشند سفیدی را زایل کند
چون جگر وی بخور کنند در شب مجنون جنون از وی زایل شود واگر دندان وی که از جانب
راست باشد بگیرند وبر بازوی راست ببندند مجامعت را قوة دهد ومحرك تمام بود باه را واو در
خواص این زهره آورده است که همه حیوانات را فك زیرین ایشان در حرکت باشد الا تمساح که
فك زیرین وی در حرکت باشد چون پیه وی با موم برشند وفتیله سازند وبر افروزند در نهر یا دریا
ضفادع بانگ نکند مادام که افروخته باشد وچون ظرف کنند با پوست وی در پیرهن فربه پس باورزند
در سطح دهلیز آن دیه تکرك نبارد واگر پیه وی در پیشانی کبشی جنگی مالند گوچی که در پیش او آر
از وی بگریزد واگر دو چشم وی بکشند وقتی که زنده باشد وبر مجذوم ببندند نافع بود وآن علت را زایل کند
ورها نکند که زیادت شود تنبول تا تنبول خوانند وگفته شود تنکار دو نوع است معدنی ومصنوعی
طبیعت آن گرم وخشك است ولطیف نافع بود از جهت درد دندان وکرم آنرا بکشد واز خوردن با
دارد بخاصیت وجلاء آن بدهد وآنچه مصنوع بود صفت آن چه دو نوع بود یکنوع که بهتر بود
گفته شود نمك پنج جزو وبوره سه جزو واگر نطرون کنند بهتر بود وشیر گاو ویا گاومیش آن
مقدار که آنرا بجوشانند بر سر آن کنند وبجوشانند آن مقدار که سخت شود بعد از آن در آفتاب
بیاویزند تا خشك شود وآنچه معدنی بود از چشمه بیرون آورند وآن دو نوع است یکنوع از آن به
نمك ماند ویك نوع به برف وآنچه برنده باشد برفی خوانند وآنچه نه برنده باشد آنرا نمکی خوانند وباید
که بروغن چرب کنند ودر جائی که باد راه باید نگاه دارند تا نبرد وآنرا نجلی خوانند ونیکوتر بود
تنوب صنوبر کوچك است وگفته شود وازوی قطران گیرند وزفت وتخم آنرا قضم قریش خوانند وتنوب
نیز گویند وگفته شود توت حلو فرصاد خوانند وپارسی توت سفید وآن تمام مقام انجیل باشد در انضاج
الا آنکه هر دو بد بود وخونی فاسد از وی متولد شود وبهترین وی بزرك وشیرین بود وطبیعت
وی گرم است در دوم وگویند که سرد است در اول وچون بخورند زود از معده بگذرد اما دیر
از روده بیرون آید وبول براند ومعده را بد بود وبهترین وی آن بود که پیش از طعام بخورند وبعد
از آن سکنجبین بیاشامند وورق آن با ورق انگور با آب باران بجوشانند وموی را بدان بشویند سیاه
گرداند وچون کوبند وبا زیت بیامیزند وبر سوختگی آتش ضماد کنند درد دندانرا نافع باشد وطبیخ توت
وی همین عمل کند توت حامض معروف است بشامی وبهترین وی سیاه بود وبزرك ونارسیده وی چون خشك

دو نوع

کند تا یم نغام سافی بود وطبیعت وی سرد وخشک است در دوم وگویند که تر است وگویند که خشک
است در اول ودر وی قبضی هست وسر دهان وحلق را نافع بود وورق وی خناق را نافع بود
وعصاره وی خشک کرده ریشهاء بد را نافع باشد وپوست درخت وی تریاق شوکران است و
آب ورق وی عقارب غیره دفع چون بیاشامند جهت گزندگی رتیلا نافع بود وخوردن وی مصر
آورد ومصلح وی اطریفل کوچک است واسحق گوید که مضر بود بشش ومصلح وی انار بود **توت وحشی**
توت العلیق است وبشیرازی توت سه کل خوانند ودر علیق گفته شود **تودری** تودریخ خوانند
وبها لهوه وقصیصه گویند وبشیرازی ندری واصفهانی تکانه وبکرمان نادر درخت وبتبریزی
بوزینه طبیعت آن گرم است در دوم وخشک است وعیسی گوید که تر است در اول و تودری چهار نو
ع است زرد وسفید وسرخ وگلگون وبهترین آن زرد باشد وسودمند بود جهت سعالات که
ریش شده باشد با عسل وآب طلیه کنند واگر با آب بیامیزند وبر سرطان با طین ضماد کنند ودیهاء صلب
ودم بن گوش وصلابت تعرضها نافع بود در ریشها که در چشم بود پاک کند چون در شراب بریزند
بیاشامند باه را زیادت کند واگر در سویق کنند نافع بود خلطهاء غلیظ لزج که در سینه ریش
باشد **توتیا** انواع است وبهترین وی هندیست بعد از آن زرد بعد از آن کرمانی یک طبیعت آن
سرد است در اول وخشک است در دوم ومصنف گوید که سرد وخشک است در دوم وآنچه شسته
بود فاضلترین مخففات بود در ریشها را نافع بود حتی جهت سرطان ودر درد چشم دمع فضول بعد
عروق چشم از نفوذ در طبقات بکند خاصه مغسول وی صحت چشم نگاه دارد ودر مرهم جهت ریش
قضیب وحصیه بغایت نافع بود ودر مقعد ودیهاء آن وگویند که بدل آن بوزن آن نشاء جلد
ونیم وزن آن توبال بود وگویند که بدل آن سرطان بحری وصفت غسل آن بگیرند توتیاء کوفته وبخته
وبآب بیامیزند ودر صره بندند که تنک باشد نه بغایت ودر ظرفی بریز کنند وآب باران بر آن کنند
ودر آب بیجنانند رقیق بود با آب بیرون آید وآنچه غلیظ ودرمل بود وسخ در خرقه بماند پس آن
آب بر ظرفی دیگر کنند ودیگر آب بر ریزی سا کند بیجنانکه اول وهمان عمل کنند پس آبها بر بگیرند وتوتیا
از وی بگیرند واگر ملح در بن آن باشد بینداخته ند وتوتیا خشک کند واستعمال کنند **تودریج** کوهیت وباری
دو داست گویند ودر شوکران گفته شود **توبال النحاس** لطیف تا رس سوخته باشد وآن چون مس
تافته بکوبند از آن بر فشد وبهترین آن قبرسی باشد وسیاه که میل بسرخی دارد ودر رقیق بود ومانند
جوشن الوان باشد که پیش از بعضی جند نوبت بشویند ودر داروی چشم بکار دارند وطبیعت آن

گرم

گرم وخشک در سیوم تا بغیر گوشت را نه بخورد وخشونت لبها را سود دهد ونابینا
چشم را زایل کند وجلا دهد واولی آن بود که حکاکت وی نشاسته بشکنند وخاصیت وی
در اسهال وآب زرد است وآن چنان مستعمل باشد که نیم مثقال سحق کنند وبا یک مثقال علک البطم
حب سازند وفرو برند مسهل بلغم بود بقوة وگویند که یک مثقال با ماء العسل بدهند همین عمل کند
بقوة اما بعد از آن قلقی عظیم که بخورند **توبال الحدید** قویترین توبالها باشد وچون آهن
سرخ شده باشد وبکوبند از آن بر فشد ومجفف ومقبض بود ونافع بود جهت ریشهاء بد
توبا ملون نوعی از توبالهاست وآن را علقا گویند وورق وی مانند ورق کبر بود در کرد
شکل وشاخها داشته باشد وچون بشکنند شیره بسیار از آن روانه گردد وبسیار معرق بود
تین رطب انجیر تر باشد وبهترین وی زیری بود پوست باز کرده وبعد از آن آنچه میل به
سفیدی کند وبعد از آن سرخ وبعد سیاه وطبیعت آن گرم بود اندکی وگویند که گرم است در
اول یا در ابتداء درجه دوم وتر است وخام وی بسردی مایل باشد وانجیر وی جلائی بود بتحلیل ضماد
کردن وبغل را نافع باشد وآنچه رسیده باشد غذا بهتر دهد از مجموع میوها ونفوذ تر بکند ورد
وبهی آرد وصرع را نافع باشد وخشونت حلق وسینه را نافع بود وتشنگی که از بلغم بود ساکن
کند وگرده ومثانه را سود دارد وانرملها وبازهرها پاک کند وخاکستر چوب وی دوسطار
باسه را نافع بود واسهال را خوردن وحقنه کردن مقدار پانزده درم ولبن وی سودمند است از
گزندگی عقرب ورتیلا مالیده تا رسیده وی با عسل جهت سک دیوانه ودر ریشها که رطوبت از وی
دوانه باشد نافع بود ممیخین ودرق اگرسنه وشراب بر گزندگی ابو عرسطلا کردن سودمند بود
وخورنده انجیر ایمن بود از سموم وقضبان وی چون با گوشت گاو صلب بپزند مهرا شود والحیر
طبیعتی دارد وورق وحبوب وی طبیعتی ولبن وورق آن مسهل قوی بود ولبن وی جاذبی لطیف
ولبن وی چون گداخته بر شیر زنند شیر ببندد واز آن بسته بگشاید مانند انفحه واگر بصوف بپزند
ودر دندان گیرند از خوردن پاک کند ودر چشم کشیدن با عسل ابتداء نزول آب را نافع بود ودر لعیر
نفخی بود وبولعم ومعده را بد باشد ومصلح وی سکنجبین ساده وبعد از آن باید اما بدید با شراب اقع
یا با شراب ریاس وغذائی که خورد باید که مرکب در وی بود **تین یابس** انجیر خشک بهترین وی
وطبیعت آن گرم است ودر آخر درجه اول ومعتدل بود در تری وخشکی ولطیف بود ومنضج ومحلل
ورم وبهاء صلب ضماد کردن نافع بود ودمامیل را نضج ضماد کردن وصرع را سود وخشونت حلق و

وقصبه وشش را نافع بود وموافق بود وشراب وی سرفه کهن را نافع بود وبنه سپرز وجگر را
بگشاید وگرده ومثانه را سود مند بود وخورنده وی از سم ایمن باشد وچون با آب بجوشانند
وغرغره کنند خناق را تحلیل دهد وتصحیح آن بعهد وبگشاید وازخوردن وی خوف تب متولد شود
وادمان خوردن وی شش را پدید کند درجبت وسرد مزاج را نافع بود ودرد پشت وتقطیر بول را
نیکو بود ومسخن کرده باشد وانعاظ آورد وشکر با باشد وسینه وشش را ازخلط پاک کند ومضر
بود ازجهت جگر وسپرز که متورم بود واولی آن بود که با مغز گردکان ومغز بادام خورند وچون
با فودنج وسعتر وحاشا خورند گرده ومثانه وسینه را پاک کند وچون یک رطل از وی با سرکه وشراب
بجوشانند سه شبانروز وبعد از آن برصحا دکنند نافع بود واگر هاونی دهد چهار دانه انجیر
در سرکه خوشانند چنانکه رفت وبخورند سپرز نیکو بود وجالینوس گوید که بدل وی در انضاج
حب الصنوبرات والله اعلم **باب الثاء** **ثافسیا** نیز گویند وتیوتم گویند وآن صمغ سذاب
کوهی است وگویند که صمغ سذاب بری است وسذاب بری حنظل است وگفته شود وسذاب
کوهی برگ آن بحرمل ماند لیکن دراز تر وپهن تر باشد وشاخ وی دراز تر بود وبوی عظیم منتن دارد
وتخم آن شکل تخم سذاب باشد وطبیعت وی بغایت گرم باشد ومحرق قوی باشد که مجفف بود
وی در رطوبتی فضلی باشد وگویند که گرمی وی در سیوم باشد ومسهل ومنضج ومفتح بود وجذب
کند از عمق بدن وموی برویاند وبهق وی در داء الثعلب مالند در غایت نافع بود و
حقنه کردن جهت عرق النسا ونفث دم وفضول طلا کردن ومقدار شربتی از وی در استسقا
نیم درم بود ماء العسل ومسهل ومقئی بود واگر زیادت ازین باشد بول وطبع بد بعد ودرد زبان و
قراقر وسوزش حلق ومعده وسرخی رو باشد که عشق وضیق النفس پدید کند وعلاج وی قی کند
بعد از آن شیر وسکه وجواب بدهند وغرغره بشیر تازه ودوغن گل واز آدیه تخم سذاب بغایت
نافع باشد واین ازخواص است وجالینوس گوید که بدل وی در داء الثعلب خرف باشد وبدل وی بوزن
بتانه والات بول ومصلح آن حب الاس است وبلوط **ثامر** دجر خوانند وآن لوبیا است وگفته
شود **ثالیقون** حرف بابلی است وتخم اسفندان باشد وگفته شود **ثافجر** سفاسح است وگفته شد **ثدی**
پستان گویند وضرع پستان چهار پایان بود وثدی از آن آدمی وگوشت وی مانند گوشت دشدبود
وطعم وی شیرین بود وبهترین آن بود که از حیوانی معتدل گیرند طبیعت آن گرم وتر بود وگویند
که مزاج او بسردی مایل بود وغذای صالح بود وشیر زیادت کند اما مولد بلغم باشد ودر وی غلظتی باشد

ومصلح وی

وی سعتر ونمک باشد **ثرط** اسرش گویند وگفته شد **ثعلب** روباه گویند چون در آب بپزند وبر
مفاصل طلا کنند بغایت نافع باشد وخاصیت او در آنست که مبتلیان رعشه بپزند وزمانی بلند در
آن آب نشیند اما بعد از نفشه این عمل باید کرد وپیه وی در مفاصل سود دارد ودرد گوش
چون در گوش چکانند نافع بود واگر بدان ادمان کنند زایل کند کبر او ودرد گوش را ببرد شش خشک
کرده در می باشانند ربو وسرفه را ببرد وچون پیه وی درد هن کند درد دندان زایل کند و
درد چشم را وشریف گوید که پیه وی چون با پوست تخم مرغ سوخته بامیزند داء الثعلب را نافع
بود وزهره وی آب کرفس واشق بگذارند سا وی سعوط کنند ودر دهنی کسی که ابتداء جذام بود در
هر ده روز بغایت نافع باشد وچون آدمی دندان وی در ذات گیرد ایمن شود از بانگ کردن سگ وپیه
وی چون بازیت الانفاق کهن بگذارند ودر نقرس ومفاصل مالند نافع وپوست وی بغایت گرم بود
سه پوستها مسخن تر ومرطوب مزاج را شاید پوشیدن ومحرور مزاج را نشاید وکسی را که سرما بر وی
غالب باشد شاید هرچند موی بر وی زیادت بود وعفونت در وی بیشتر بود وآن لباس زنان وبلغمی مزا
جان وپیران باشد ودرخواص ابن زهر آورده است که پیه وی چون طلا کنند بر زانه یا بر چوب
ودر اندرون هر خانه که بنهند یکان در آن خانه جمع شوند **ثغادیر** در باب است وگفته شود ولغت
شام ثمام خوانند وپارسی دستنبو ودر اصفهان دستنبو **ثفا** حرف است وگفته شود **ثلثان**
طولیدن است وثنا نیز گویند وآن عنب الثعلب است وگفته شود **ثلج** پارسی برف وچند حلید
ودر جیم گفته شود **ثلج صینی** سنگی سفید است که در سرمها بکار برند جهت جلاء چشم وتب دق را نافع
بود وطبیعت وی سرد وخشک است ابن بیطار گوید که زهره اسیوس است وگفته شد در الف **ثمرة الغرب**
جوز الابهل است ودر ابهل گفته شد **ثمرة الطرفا** عذبه است ودر مازج نیز گویند وکزمازو گویند ودر جیم
گفته شود **ثمرة الشوکة المصری** جلنارات وگفته شود **ثمرة شجرة الدم** مقل مکی است وگفته شود
ثمرة العلیق توت سه گلاست ودر علیق گفته شود **ثمرة الکبر** شفلح خوانند وثمرة الاصف وثمرة الاصف
نیز خوانند وبیشتر ازکور لخوانند وشفلح خوانند وقثا الکبر خوانند وشفلح گویند گرمست در سیم
وگویند در چهارم وثمرة کبر چون با سرکه ونمک بپا برورند لطیف بود وسده جگر بگشاید وسپرز ومعده را
پاک کند وطبع نرم دارد ودیگر منفعت سه گفته شود **ثوم** پارسی سیر گویند بستانی بود وبری وثوم کر
مرکب بود بقوة از ثوم وکراث وطبیعت تخم گرم وخشک در باشد وگویند در سیوم ودر حرارت
وپوست اقوی تر از بصل باشد وآن محلل نفخ است وآب کرد سر را نافع باشد واگر خاکستر وی بر بهق طلا

کند با عسل نافع باشد و برداء الثعلب با عسل و روغن حب البان بیامیزند و بدان مالند موی را
برویاند و جرب قوی و قوبا را سود دهد و خوردن وی کرم را و علق را از حلق بیرون آورد و چون
بکوبند و با سرکه بدان غرغره کنند و چون در طبخ عدس کنند و ساق نشاند حیض براند و مشیمه
بیرون آورد و وی نافع بود از جهت گزندگی جانوران و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و عقرب و — بجهت گزندگی جانوران
افعی با شراب خوردن و ضماد کردن و طبع را نرم دارد و بول براند و درد روده را نافع بود و هو قی که
بیفتد باشد و قولنج گوید که مقوی باه باشد و منی را بیفزاید و قولنج را و عرق النسا را نافع باشد اما
مصدع بود و مضعف چشم بود و چون پخته کنند حرارت و حرافت وی کمتر بود و مصلح وی ترشی
و روغن بود و گوشت فربه و صاحب تقویم گوید که بنفشه مصلح وی باشد و هلیله بدل وی ثوم بری
بود و ثوم بستانی **ثوم الحیة** ثوم بری گویند و آن اسقوردیون است و گفته شد و دیگر منفعت وی آنست
که مرضهاء سودا و بلغم و فالج و لقوه و جذام و برص را و بهق را سودمند بود و چون با عسل کف گرفته با
شامند نافع بود و دیسقوریدس گوید که برص و بهق و جرب زایل کند چون بدین صفت استعمال کنند
بگیرند ثوم بری و بکوبند جزو و باب دارانه بسرشند و تخم دارانه کوفته و بیخته و عسل کف گرفته در حمام
مثل بوده طلا کنند در هفته یک نوبت و رها تا عرق برود و فرو آید و مقلس گوید که جذام را زایل کند
و چون بیاشامند در هر پنج روز یک مثقال با عسل نافع بود و باقی منفعت وی در سقوردیون گفته شود **ثرمس**
بوده کوهی است و در ما گفته شود **ثیل** نجیل بحر گویند و بحمه خوانند و بپارسی پید گیا خوانند
و آن نوعی از حشیش است طبیعت وی سرد و خشک است در اول و گویند گرم است معتدل است نافع بود از جهت
جراحتهاء تازه و منع نزله کند و بیخ وی منع قی کند و ادرار بول تمام کند و اسهال باز دارد و از تخم وی لعوق
سازند سنگ گرده بریزاند و طبخ وی ریش مثانه را نافع بود **باب الجیم جادی** کرکم و قوقو و زعفران و خلوق
گویند و شعور الصقالبه خوانند و آن زعفران است و گفته شود **جاورس** سه نوع است یک نوع دخن — جاورس
گویند و بپارسی ارزن و بشیرازی ارزن و یک نوع جاورس گویند و بپارسی گاورس و بشیرازی گال خوانند
طبیعت وی گرم است در اول و خشک در سیوم لطیف بود در همه حالها و آن بهتر از ارزن بود و
گویند که سرد است و خشک در سیوم و قابض بود و مجفف بغیر لذع و شکم ببندد و بول براند و خون
از وی متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندک تر از مجموع حبوب دهد که از ایشان نان پزند و بجهة بینا
ند و مصلح وی آنست که با شیر تازه بپزند یا آب سبوس و روغن بادام یا روغن گاو و یا روغن کنجد و حلوای
جرب ازبران خورند و عوض وی در شکم بستن برنج باشد **جاورس** کاوزهره گویند و آن حجر البقرات و گفته

شو

شود **جاوشیر** بپارسی جواشیر خوانند و گاوشیر خوانند و بشیرازی جاوخوشی گویند و آن صمغ — جاوشیر
که ساق کوتاه دارد و برگ آن برگ انجیر ماند که در تر و کوچک تر و گویند که در دقاق آن به ورق
ماند و قول اول اصح آنست که برگ آن کبود است و برگ زیتون دراز و ساق وی همانند خیار که بشکند
بود و گل وی زرد رنگ بود و تخم وی خوش بوی باشد و صمغ وی چنان گیرند که ساق وی را شق کنند
تا صمغ بیرون آورد و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز بوی بود و زود حل شود و
اول که از ساق وی بیرون آید سفید بود و چون خشک شود زرد گردد و چون آب بگذارد زرد رنگ
شیر بود و اگر سیاه رنگ بود بدانکه مغشوش کرده اند و غش آن با اشق و موم کنند و طبیعت آن
جاوشیر گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید که گرم است در سیوم و
خشکست در دوم عرق النسا و درد زانو و مفاصل را در طلا کردن نافع بود و در چشم کشیدن جلا
دهد و چشم را روشن کند و اگر دندان خورده بنهند درد را ساکن کند و صرع و صداع را نافع باشد
و استسقا و جگیدن کمیز و صلابت حمل را نافع بود و چون با عسل بگدازند و زن بخود برگیرد حیض
براند و بچه بکشد و بیندازد و جرب مثانه و ذات الجنب ضماد کردن نافع باشد و قولنج بلغمی را
نافع بود و گزندگی جانوران و سرفه کهن که از خلطی غلیظ لزج باشد سودمند بود و اگر بیخ درختی
بخار شد و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ثمره وی چون با افتیمون بیاشامند حیض براند و اگر با انجره
بیاشامند گزندگی جانوران را نافع باشد و اگر با شراب بیاشامند درد رحم که از سبب آن اختناق رحم
بود که چون صرع بهر چند وقت عارض شود و از وی بخود دست دهد سودمند بود و مقدار شربت
از وی ما بین نیم مثقالست تا یک مثقال بسداب که در مطبوخ خوی باشند و ابن حراد گوید که بچه
سه ماهه را چهار ماهه در شکم بمیرد فتیله از جاوشیر بسازند و بخود برگیرند که بچه زود بیرون آید
جهت صراع و ام الصبیان را نافع بود اما مضر بود باعصاب صحیح و انثیین و مصلح وی ارجوبه
و بدل وی سکبینج بود و رازی گوید که بدل وی لبن الشین است بوزن آن و ابن حراد گوید که بدل آن
[illegible] است و گویند که بدل وزن دو نیم آن [illegible] است و گویند که بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون است
الرئیس گوید که طین [illegible] آنست اسقوبوی **جار النمر** گویند که سلق الماست و آن نباتیست که در آب روید
و به نیلوفر ماند و اندکی از آب پیدا باشد و طبیعت وی سرد و قابض است جگر و جرب و ریشهای کهنه
نافع بود و بدل آن جباط است **جاسوس** خشخاش [illegible] زبدیست و گفته شود **جارکو** کباس است
گفته شود **جاسه** اقلانطی خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبها ایستاده رویند ساق وی بسطری

انگشتی و نیم درازی یک گز باشد و گل وی ماند گل رنج باشد و باقلاء آن کو جلتر از باقلا بود و چون
خشک کردند سیاه گردد و چون تر بود بخام و پخته خورند و بیخ آن از بیخ نی سبزتر بود و قابض
بود معده را نیکو بود و ادرار وی چون بیاشامند بخواسهال شکم باز بندد و در پیش روده دافع باشد
و پوست وی قوی‌تر بود در این فعل جاکسر تشمیزج است و گفته شود جبن رطب پنیر تر گویند و بهترین
آن شیرین و لذیذ بود که میل بحلاوت داشته باشد و از شیری معتدل که از حیوان صحیح البدن
گرفته باشد و طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم و گویند در دوم غذا وی فربه کننده بود و طبع نرم دارد
و منع ورم و جراحت کند و دفع مضرت کسی که مردانک خورده باشد بکند لیکن سنگ گرده و مثانه
پیدا کند و سنگ آورد و مصلح وی عسل است افند و صاحب التقویم گوید که مصلح کم مصلح وی جوز
تست جبن عتیق پنیر خشک بود و بهترین آن بود که روغن دار بود و شیرین و طبیعت آن گرم و
خشک در سیوم و تنها بد بود چون بزیت سحق کنند سود مند بود از جهت مخرج مفاصل ضماد
کردن و بیرون آید مانند کج بی زحمتی و چون بریان کنند شکم به بندد و بیرون نو لد خلط مرادی بود
و بدن را لاغر گرداند و معده را بد بود و دشوار هضم شود و تشنگی آورد و سنگ گرده پیدا کند و باید
که در میان دو طعام خورند و اگر پرهیز کرد کان خورند بهتر بود جبیر حص است و گفته شود
جلجلنج جلاهنک و جلهنک و جهلنک نیز گویند و بپارسی خبراهنک گویند آن تخم زهر خار است
و بیخ آن تربلندر است و گویند که تخم دیگر سیاه است و فعل وی مانند فعل حرنفجد و بهترین وی
هندی باشد و خلوقی رنگ بود و رنگ شقترک بغایت خورد بود و در از تدمغشی بود بقوه بلغم
و اخلاط غلیظ لزج را دفع کند و خطر بود ما سم علوج را نافع بود شربتی از وی نیم درم بود تا یک درم و
اگر از این زیادت کند کشنده بود و از خوردن وی عنیان عظیم پیدا شود تا حلق کرختی آورد و
عرق سرد معالجه آن قی و آب گرم و حقنه قوی که در وی تخم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه بیاشا
مامند و بلادی حریق جدوار بپارسی زدوار گویند و بعضی ماه فربن و بهندی نرنبسی و آن بیخی است
مشابه سعد هندی اما بوزن ثقیل‌تر و صلبه‌تر از وی بود و بهترین آنست که چون بشکنی سفیدی
باشد و آن هندیست اما آنچه هندیست اگر بیابی کر آید و اندر زمین هند کوهیست که آنرا قراجل
گویند و آن کوهی عظیم است و در یک طرف کوه اهل هند می باشند و از آنطرف می گویند که ارحیاب
خطاست و این بیخ در آنجا می روید و آنرا نزبیسی زهریست که بهندی آنرا بس میخوانند و این بیخ با زهر
هویست و این هر دو در یک موضع میرویند و چون این بیخ در پهلوی وی میروید قوة زهر آن

بس

بس را طلا میکند و اهل آن موضع آن بس را میخورند و ایشانرا زیان نمی دارد و اگر چنانچه این بیخ جلی
دیگر می روید که مجاور این بیخ خطائی است نیم دانک از آن کشنده است و بس را بر بیخ خوانند
و این بیخ مجموع زهرهاست بحدیکه که تریاق فاروق با سمیت آن مقاومت نمیکند و در شهر ملتان
شخصی مقدار نیم مثقال بیش بخورد فی الحال ناسیه شد و چشمهاش از جای برخواست و کبود
شد و لبهای وی اماسیده گشت پس مقدار نیم مثقال جدوار صلاحیه کردند و با یک کاسه شیر
بوی دادند بعد از یکساعت قی کردن آغاز کرد با نواع رنگها چنانچه حاضران از بوی او
مصدع شدند و باز قی کردن آغاز کردن و بی خود شد و دیگر شراب انگوری نیم مثقال
بسودند و خواب بر وی غلبه کرد و چون در خواب رفت عرق بسیار کرد و چون بیدار
شد غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاص یافت باذن الله تعالی و خواص این دارو بسیار است
اولا با زهرهای بیش که ذکر کرده شد دیگر در اعمال اسفهان که در زمین گرم سیر است ماری
قاتل می باشد شخصی را مار گزید و مقدار نیم مثقال با شراب بسودند و بخورد آن بیمار از آن
زهر خلاص یافت بزهرهای خدای بتم و عقرب و رتیله گزیده را مقدار دو دانک با شراب بدهند
نافع بود و در معزبات ابن بیطار آورده که هر تریاق التمیم حتی البیش و الافاعی و از منافع دیگر است
که مجموع دردها را بنشاند که در اعضاء باطن باشد چون مقدار دانکی یا دو دانک بسایند با قدری
شراب یا آب گرم یا جلاب بحسب مزاج بدهند درد را بنشاند و چون درد قولنج و درد گرده و درد
معده و مثانه و عسر البول با ستیبن تخم خیارین بدهند سود دارد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی
و دموی و سوداوی در ابتدا و انتها طلا کند در ابتدا را ماده را باز گرداند و در انتها تحلیل کند و اگر
محتاج تصبح باشد نضج بدهد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران پس که بسایند و بر آن
موضع طلا کنند که ورم را تحلیل بادی یا آنکه خیار برد و بگشاید و هیچ زحمت بوی نرسد و دیگر در ایام
مرض و با هر کس نعوذ بالله طاعون بر آرد این دارو با سرکه بسایند و بر آن موضع طلا کنند خلاص یابد
باذن الله تعالی و دیگر دل را قوة دهد و در ابتداء زحمت خنازیر طلا کنند بغایت مفید باشد و بر ریشهای
لیلقس اگر قدری بکوبند و بر آن پاشند گوشت مرده را بخورد و جراحت بصلاح باز آورد و دیگر
کسی را که دلش ضعیف باشد و خفقان داشته باشد هر روز نیم درم بجلاب یا بشراب بدهند دل را
بغایت قوة دهد و در تفریح نظیر ندارد و با جنانکه تریاق فاروق که ذکر کرده شد تناول کند منع عفونت
کند و تقویت دل کند و دفع ضرر کند و این دارو معجون [illegible] خاصیت دارد بلکه زیاده‌تر از جهت

انکه تریاقیت دروی هست و چندان گرم نیست و دیگر آنکه مولانا اصیل الدین که از شاگردان
مولانا نجم الدین محمود بود بن فقیه الیاس شیرازی علیه الرحمة والمغفرة مردی فاضل بود و در
اکثر علوم ماهر و متقی و کلیات الشیخ الرئیس را در شرح نوشته فرموده که هر خاصیتی که در تریاق
فاروق هست درین دارو هست و هم گوید که مرا درد سینه بلغمی بود و هر ساعتی میکردم
مفید نمی افتاد چند نوبت از جدوار به درکار صلایه میکردم و به جلاب گرم میخوردم آن زحمت
زایل شد و شخصی را سنگ حکر بود که با استسقا خاست انجامید چند روز از این دارو با سکنجبین
بخورد شده کشاده شد و سنگ وی خرد بود با ریگ اصلا خویش باز رفت و دیگر آنکه زحمت
مثانه داشت و چهار روز بول وی گرفته بود این دارو رسانیدند و بر مثانه طلی کردند و قدری
در احلیل وی چکانیدند همان ساعت بول وی بکشاد و ریح از آمدن کوفت و شفا یافت باذن الله
تعالی و دیگر را زحمت وی ساکن شد و قدیم تحلیل داد و دیگر آنکه کسی که دشوار زاید باید
با قدری جلاب گرم بخورند نظیر ندارد و قدری به پشم بخود بر گیرد در وضع حمل آسان شود
دیگر صرع صبیان را تجربه کرده اند به مقدار نیم دانگ با دایگی بخورند نافع بود و بارها آزموده اند
و مجرب بوده و دیگر خداوند تب ربع را هر روز مقدار دو دانگ با جلاب بدهند هفت روز پیاپی
نافع بود اما قبل از آن تنقیه بدن باید کرد و دیگر درد دندان را مفید باشد قدری بر دندان نهد
گیرد یا بر دندان طلی کند در حال درد ساکن کرداند و در درد چشم بلغمی را در میان چشم بچکانند درد
بنشاند و اگر صفراوی باشد در پشت چشم طلی کند درد بنشاند و اگر از صفرا باشد الم و اماس پلکها
کم شود و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را درد ساکن تر باشد و صفراوی را درد و سوزش
و چکیدن آب بیشتر باشد و در تقویت باه اثری عظیم دارد مقدار نیم درم با نیم مثقال با شراب
انگوری اگر بخورند نعوظی تمام آورد و حکماء هند میگویند که مردم لاغر را فربه میکند و می گو
ید اگر بهق و برص طلی کنند سودمند بود و حکماء هند گویند که درین دارو یکصد و بیست منفعت
یافته ایم که کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق وی طلی کردن نافع باشد اما آنچه بتجربه معلوم
بود مثبت شد و صاحب منهاج گوید که طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و لطیف کننده و
صاحب تقویم از قول مسیح گوید که طبیعت وی گرم و خشک است و هم صاحب تقویم گوید که گرگ
را ما آید و مصلح وی شیر خشت بود که آهن تافته در آن انداخته باشد و صاحب منهاج گو
ید که بدلی در تریاقیت و وزن آن زرنباد بود جدوار لج است و گفته شد جدب جبار بود و گفته

شد

شد جرجیر بری و بستانی باشد بری را الیهقان گویند و بستانی را کف عایشه و بپارسی تکبیر گویند
و شیرازی کف دک و بهترین وی بستانی بود که بری آن کمتر باشد و طبیعت آن گرم است
در سیوم و گویند که در دوم و خشکیست در اول و تر وی تر بود در اول و خشک و بوحنا
گوید که گرم و خشک است در دوم آب وی اثر ریشها برد و جرجیر مدر و ملین بود و مسخن و منفخ
و مهیج باه بود اما مصدع باشد و صدر و تاریکی چشم آورد و مصلح وی کاهو و کاسنی و بقلة
الحمقا که باشد و وی منی را زیادت کند و نعوظ آورد تمام و خوردن با شراب بیامیزند تریاقی گزندگی
ابن عرس بود و طبع براند و در خواص آورده اند که چون جرجیر بکوبند و آب آن در بیخ انار
ترش بریزند انار شیرین گردد و جرجیر بری را خردل بری گویند ادرار بول بغایت کند و تیزی بیش از
بستانی باشد و تخم وی بعوض خردل استعمال کنند جرجیر الماء قوة العین است و سیر نیز خوانند و گفته
شود جرمدانق جرد ماتق نیز گویند و آن کرم دانه و کرم دانه نیز گویند و گفته شود در کاف
جرجر باقلاست و گفته شد جرجر البری ترمس است و گفته شد جراد بپارسی ملخ گویند و بهترین آن
فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم چون بخور کنند عسر البول را نافع باشد خاصه زنان
و گویند که اگر دوازده عدد از وی بریان کنند و اطراف اجزاء وی با قدری مورد خشک و مصطکی
بیاشامند شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را سود دارد و بریان کرده
از جهت کژدم گزیدگی عقرب چون بخورند نافع بود و اندرون وی و خایه وی چون بکلف طلی کنند کلف
را زایل کند و گویند که اگر ملخ را در ازای خداوند تب ربع آویزند نافع باشد و خوردن ملخ جرب و حکه
آورد و مصلح وی بقلة الحمقاست یا بزر قطنا جراد البحر اربیان است و گفته شد جرذان فاره است و بپارسی موش
گویند چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند ساکن کرداند و گویند که بریان کرده و گویند که چون
بشکافند و بر ثالیل و بر خنازیر طلی کنند نافع باشد و اگر شکافته بر موضعی نهند که خار یا پیکان یا چوبی
در وی رفته باشد طلی کنند بیرون آورد و سر وی چون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند خردل با عسل بیا
میزند و بر داء الثعلب مالند نافع باشد جراب القراسیا است و گفته شود جزر بپارسی گزر گویند و
بهترین وی زرد بود بشیرین و گویند که سرخ لطیف تر باشد و زرد غلیظ تر غذاء وی کمتر از غذای
شلغم بود و طبیعت وی گرم است در آخر دوم و تر است در اول با مدا تحلیل دهد و مسهل و ملطف
بود بول را براند اما دیر هضم شود و منفخ و مولد خون بد باشد و باید که بغایت پخته بود و مصلح
وی انکامه و خردل و سکه بود و بصری گوید که جزر مقوی بود معده را که در وی لزوجت و بلغم غلیظ

باشد و سدد بگشاید و هضم طعام بکند و چون با گوشت بپزند بهتر باشد خاصه قطع بلغم بکند و
سده بگشاید و تقوی پشت بود و شهوت جماع را برانگیزد و چون بسیار مداومت کنند دیر هضم شود و رطوبت
کمتر بود و حرارت تر و باه را زیادت کند و منی را بیفزاید و چون با نمک و سرکه بنهند معده و جگر و سپرز را
نافع بود جرز الماء شقاقل است و گفته شد جزر اقلیطوس جوز بری است جرز مارنجمزة الطرفا است و آن گز مازک
گویند طبیعت آن گرم است در اول درجه و خشک و گویند که سرد است در اول قطع رعاف بکند چون
بپزند آب و سرکه و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و ریش خشن سودمند بود و مقدار دو درم از وی مستعمل کند
و چون بیاشامند نفث الدم را نافع بود و اسهال کهن را ببندد و زنانی که رطوبت از رحم ایشان رود
نافع بود و یرقان نیز نافع بود و اسحق گوید که مضر بود به سپرز و مصلح وی [illegible] بود و گویند که بدل وی
نیم وزن پوست انار و نیم وزن آن از گل سرخ بود خسرودارو خسرودارویست و گفته شود
جسی خشک و گفته شود جادر بپارسی زعفران گویند و گفته شود جمکه [illegible] است و گفته شد
جس جبسین است و بتازی جص گویند و طبیعت آن سرد و خشک است چون بسرکه بسرشند و بر سر کسی
که رعاف داشته باشد طلا کنند رعاف باز دارد و چون بر شکستگی استخوان طلا کنند سودمند
بود جعده قولیان خوانند و کبیر گویند و کیسو نیز گویند و آن دو نوع است صغیر و کبیر کبیر بپارسی
عنبربید گویند و صغیر وی بشیرازی گل ازبه خوانند و بهترین وی صغیر بود شامی و بری و تازه و سفید
و طبیعت وی گرم بود در سیوم و طبیعت عنبربید گویند گرم بود در دوم و هر دو خشک باشد در دوم
ملطف و منفخ بود و آنچه تر بود جراحتهای تازه را نافع باشد و خشک آن ریشهای بد را نافع باشد و اگر
با سرکه بر سپرز ضماد کنند نافع بود و بول و حیض را براند و یرقان سیاه را نافع بود و کرم دیدان و حب
القرع را بیرون آورد و گزندگی عقرب و جانوران نافع بود و چون در خانه بخور کنند و با آنکه پیدا از
در خانه گزندگی بگریزند و نیا نافع باشد [illegible] از آن و اگر عصاره وی در چشم کشند با عسل تاریکی چشم
را روشن کند و اگر در شیاف مداومت کنند و آب با زاید و آب بیاز نیز بیاید و در چشم کشند در ابتدای
نزول آب را نافع بود و لیکن بمعده مضر بود و لیکن اسحق گوید که مصلح آن جماست و صاحب
تقویم گوید که بنفشه و بدل وی بر اخراج دوده ادرار بول و حیض براند پوست چوب انار تر و
چهار دانگ وزن آن پوست بلیجه و گویند که بدل آن پوست بلیجه است و گویند که بدل آن
فربیج [illegible] است جفری کفری است و گفته شود جفت البلوط پوست بیرون بلوط است و طبیعت آن
سرد و خشک است در دوم و قابض بود خون رفتن باز دارد خاصه از زنان و ریش روده و شکم

جفت

بدبندد

بدبندد و چیت مطبوخ مستعمل کنند و بر فتق ضماد کنند نافع بود و بدل آن بوزن آن مورد آ
و نیم دانگ وزن آن پوست انار و هم وزن آن گل سرخ و سماق آن بدبال و گویند که بدل آن جلنار است ورد
ورد است و گفته شود جلبوب بلادریست و نوع نیز گویند و عشقه نیز گویند و حبل المساکین و در لام گفته شد
جلنار بپارسی گلنار گویند و بشیرازی گل صدبرگ و گل انار دی است که بیشتر از آن هیچ ثمره نبندد و بهترین آن
فارسی باشد و گویند که مصری و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم خون تلخ ببندد و اگر با سرکه و
بر دم مطبوخ کنند باد گرداند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جوشش دهان را نافع باشد و
عصاره وی در طبیعت مانند عصاره لحیة التیس بود و مقدار مستعمل از وی یک درم تا دو درم بود و
مولد سده بود و مضر بود به سپرز و مصلح وی کثیرا است و بدل وی اقاقیا و رمان یا جفت بلوط و سادروان
گوید که بدل وی پوست انار است بوزن آن و گویند بدل آن طراثیث بود بوزن آن جلبهنگ بپارسی گل
قریش گویند و آن در حضیض است و گفته شود جلبه و گفته شد جبلهنگ است و گفته شد جلجلان صاحب معزه گوید
که شمر است و این هر دو جلجلان است بتحقیق کزبره بر است و بپارسی کشنیز گویند و در کاف گفته شود
جلبان خلوست و خرفی خوانند و گفته شود جلید ثلجات و بپارسی برف گویند سرد است بطبع و بالعرض خشک
است بالعرض و مزاج اصلی وی تر است و خشکی وی عارضی است و آب وی در دندان که ازو می بود نافع است و هضم
اما اعصاب را و سینه را زیان دارد و بیمار را بدبود و سرفه آورد خصوصا کسی که خلطی سرد در معده داشته
و گاه بود که تنگی آورد خوردن او و آب آن و علق که در حلق چسپیده باشد نافع است و آبی که از وی حاصل
شود بد باشد سبب آنکه هرچه لطیف ویست در بستن بتحلیل رفته است و صفة حله گفته شود جلوز
صاحب منهاج گوید که بندق است و صاحب جامع گوید که بندق است مطلق و هر دو سهو کرده اند در لفظه
جلوز جلغوزاست و صاحب تقویم گوید جلوز جلغوزه هندیست و مؤلف گوید که آنچه محقق است جلوز
جوز البر است و روغن وی را زیت الهرجان خوانند و اهل مصر الاصلی لاجان و ارقان نیز خوانند و آن
بادام کوهی گویند بشیرازی و عرنی خوانند و قایم مقام جلغوزه بود در منفعت و رطوبت و طبیعت وی گرم است
در اول و گویند در دوم خشک در اول و در وی اندکی رطوبت هست باه را قوت دهد و منی بیفزاید و درد
پشت را نافع بود و گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود اما دشوار هضم شود و دیر از معده بگذرد و مضر بود
به سپرز و مصلح وی شکر بود و بدل وی جلغوزه است جلغوزه حب الصنوبر کبار است و گفته شود جلجلان مصری
مصری بشرلست و گفته شد جلجلان حبشه خشخاش سیاه است و گفته شود جلنجوجه قونج است و گفته شود
و بپارسی بودنه گویند جمار شحم النخله خوانند و قلب النخله نیز خوانند و آن لب خرما است و بپارسی مغز

جمّار درخت خرما گویند و پیه خرما و دل خرما نیز گویند و بهترین آن شیرین بود و طبیعت آن سرد است
و خشک در اول و گویند در دوم و قابض باشد و سودمند بود جهت خشونت حلق و اسهال خون و کرم و گزندگی
عقرب و زنبور ضماد کردن بغایت مفید بود و [illegible] احشا بدهد و از جهت حرارت صفرا نافع باشد و مضر بود
بسینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی خرما باشد با عسل و گویند که بدل وی حماض است جماقا
گیاهی است و بپارسی خیار بادرنگ گویند و در دقایق گفته شود جمار النهر بجمار النهر است و گفته شد جمان جلید
[illegible] و [illegible] و نیز گویند و آن [illegible] است و گفته شود جمد بپارسی یخ گویند و آن بعضی
بعضی فضیلت عجب آب دارد و بهتر آنست که بسبب آب که بسته باشد اگر آب نیک بود آن یخ نیک
و اگر بد بود و منفعت وی نزدیک است به برف اما یخ لطیفتر باشد جمسفرم جماهو سلیمان گویند
و آن ریحان سلیمان است و در [illegible] گفته شود جمد چینی آن یخ چینی است و گفته شد و آن سنگ سفید است
جمست آن سنگی است بنفشی که بسرخی مایل است و معدن آن در سه روزه مدینه محمد است صلی
الله علیه و سلم اگر از آن ظرف بسازند و شراب از آن بیاشامند مستی نکند اگرچه ظرف بزرگ باشد و آن
کس که آن با خود دارد از نقرس ایمن باشد و اگر در شب جامه خواب نهد از احتلام ایمن باشد جمیز
نوعی از انجیر است و بیونانی آنرا سیقومورس گویند و ابیاسوقامینن نیز گویند و معنی آن تین احمق
و ورق آن بورق توت ماند بغایت بطعم باشد و درخت وی بسیار شیر بود و در وی قوت جاذبه بود
و از عمق بدن ماده و غیر ماده بکشد و شیر وی نافع بجهة ورمهای دشوار تحلیل [illegible] خنازیر و طبخ
نزف الدم را نافع بود و عصاره ورق وی بر ورمهای صلب با آرد جو ضماد کردن نافع بود و دماغ را
[illegible] دهد و اگر با اشق بر سپرز ضماد کنند نافع بود و بر گزندگی جانوران خوردن و ضماد کردن سود دهد
و معده را بد باشد و تشنگی آورد و غذا اندک دهد و اولی آن بود که بعد از آن سکنجبین با کلنگبین بخورند
جمیم [illegible] است که بشقاقل مصری ماند برنگ و گویند از زمین روید و گویند که آنرا به وزن [illegible]
انگبین از زمین برکشد و در میان اهل چین عزیز باشد و گویند که از ترکستان خیزد و معروف
بود بجیم خطائی و نافع بود بجهت ربو و ضیق النفس و [illegible] را نافع بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم
تا نیم مثقال باشد جنطیانا آن دو نوعست یکنوع رومی است و یکنوع [illegible] و آن بیخ است سرخ رنگ
[illegible] انگشتی ستبر بود و زردگون و گویند که آنرا بنام پادشاهی خوانند که ویرا شاه خطیانام بود و گویند که
قسطنطین الملک و بهترین وی رومیست که بغایت سرخ و خوشبوی باشد و گرم طبیعت وی گرم است در اول
و خشک در دوم سده جگر و سپرز را بگشاید و حیض و بول براند و چون نیم مثقال با شراب بیاشامند تریاق

جنطیانا

گزندگی

گزندگی عقرب و همه گزندگان نافع بود و چون با عسل بسرشند و با آب نیم گرم بر گزندگی طلا کنند نافع بود
و اگر فرزجه از وی بزن برگیرد بچه بیندازد و تریاق گزندگی مار و سگ دیوانه و زهرهای کشنده باشد و [illegible]
جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود و در داروهای چشم بجای افیون مستعمل بود و بعضی از [illegible] که [illegible] و
اسحق گوید که مضراتست بسینه و مصلح وی اسقولوقندریون است و رازی گوید که بدل او زراوند است
دحرج است و ابن زهر از خواص آورده است که هر زنی که حیض او زیادت رود و باز نه ایستد بیا
خطیان رومی بکوبند و با حنا بسرشند و بر دست بندد خون باز ایستد و این مجربست و امتحان کرده
یکی از آن جندبیدستر قسطوریون گویند و خرمیان گویند و بپارسی [illegible] خوانند و خایه سگ آبی
خوانند و آن خصیه حیوانی بحری باشد که هم در آب زندگانی تواند کرد و هم بی آب و آن حیوان را قندز خوانند
و بهترین آن باشد که هر دو خایه بهم چسبیده باشد و پوست آن بغایت رقیق و آنچه ستبر بود و هر دو بهم
نه چسبیده باشد مغشوش باشد و غش آن بجاوشیر موضع کنند و اندکی جندبیدستر و طبیعت آن
جندبیدستر گرم و خشک در سیوم و گویند در دوم او لطیفتر از همه [illegible] بود و نافع بود بجهة
عصب سرد و فالج و لقوه و [illegible] نسیان و صداع که از سردی باشد بخور کردن و محلل بود مر تخم باد و
حیض براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و صاحب منهاج گوید که دو مثقال جندبیدستر
و قدری فودنج بری بیاشامند حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد و چون بکوبند و بیزند و بغایت
سحق کنند و در چشم کشند جلاء چشم بدهد و چون با سرکه بیاشامند مقدار نیم درم صرع را [illegible]
نافع بود و چون [illegible] باد [illegible] که در چشم باشد سود دارد و بر گزندگی عقرب طلا کنند
باشد و با سرکه آشامیدن دفع سموم کاتله و ادویه کشنده بکند و هرچه در اعضاء باطن باشد بگشاید و کرم
سبب آن از سردی باشد سود دهد و چون مقدار عدسی با روغن نارد بگذارند و بر [illegible] طلا کردن مصروع را
را نافع باشد و چون در روغن حل کنند جهت خدر و استرخاء اعضا و فالج و لقوه و تشنج سرد بغایت سود
بود و اگر بیاشامند تریاق سمها سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خربق و قولنج ریحی خواه
ریحی و خواه بلغمی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع و خفقان که از سردی بود سود دهد و اگر در [illegible]
چکانند عسر البول را که از سردی بود و بلغمی باشد سود دهد و کندی در کتاب سمیات آورده است که جند
بیدستر که لون آن بسیاهی زند یکدرم از آن کشنده بود و بعد از یک روز و ابن جزله همچنین گوید صاحب
منهاج گوید که [illegible] کشنده است در دو روز مداوای آن قی کنند بشبت و فودنج و سپستان و عسل
و بعد از آن حماض اترج بدهند که باد زهر [illegible] [illegible]

گزندگی عقرب

بستن حیض را

جند بیدستر

جند بیدستر بجهت [illegible]

وج است ونیم وزن آن فلفل وگویند که بدل آن مشک حنجر عصی الراعی است وگفته شود خنثی قطور بود
آنست وگفته شود حنجل عربی است واین در دمشق بسیار بود وطبیعت آن گرم وتر است در اول طبع را نرم
دارد وگرمی مزاج را موافق بود وخون اندک نیک ازوی حاصل شود وبدل آن هلیو نت جند الرمان کل انار
بستانی است وشیرازی کللک نار خوانند ومنفعت آن نزدیک بجلنار جناح البستان جرشف است وگفته شود
جناح خطون راسن است وگفته شود جناح النسر باقلا است وگفته شد جناح العرغ گویند جنید اوشه گویند
در شعتر گفته شود جوز حسف خوانند وپارسی گردکان وطبیعت آن گرم است در سیوم وخشک
در اول درجه دوم وگویند که گرم است در دوم ومسیح گوید که گرم است در دوم وخشک در اول
وبهترین وی بود که پوستش تنک بود ودرد وی قابض است وپوست اندرونی وی که بر مغز آن چسپیده
رقیق است ودرد وی قبض بود وشکم ببندد وپوست سوخته وی مجفف بود بغیر لذع مغز جوز چون
بخایند وبر ورم سوداوی که ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود وصمغ وی بر بیناء گرم نافع بود چون بیراد
باشد ومغز وی مغص را ساکن کند وشکم را ببندد وچون با مری بخورند شکم را براند واگر بسیار خورند
گرم دارد وحب القرع بیرون آورد واگر با انجیر وسداب بخورند وپیش از دویه قتال یا زهران بودند
اگر بعد از آن بخورند سمی سبیل بود وچون با عسل ونمک وپیاز بیامیزند وبر گزندگی سگ دیوانه و
گزندگی آدمی بندند نافع بود وچون با پوست شراب وزیت بیامیزند وبسوزانند وبر سر کودکان مالند
موی را سیاه کند وبرویاند وبکاء الثعلب نیز بغایت سودمند بود وپوست اندرونی وی چون
بسوزانند وسحق کنند وبا شراب برشند وزن بخورد برگیرد منع خون حیض کند وپوست درخت
ورق وی چون دو مثقال بیاشامند تقطیر البول را نافع است ومریف گوید که چون پوست گردکان
سبز را بکوبند وچند پاره خبث الحدید در آن اندازد وبکهنه داد کنند وهر روز چند نوبت بجنبانند
وبعد از آن خضاب کنند موی را که سیاه کرداند وصبغی عجیب باشد وچون جراز وقوار ابدان بمالند
منفعتی تمام بدهد وچون آب بجوشانند وآب آن مضمضه کنند لثه را محکم کند واسترخا آن
زایل کند وخوردن گردکان گرم مزاج را مضر بود ومعضر ومصدع بود تا آن غایت که زبان ریکیان
کرداند ودهان وحلق را زیان دهد ومصلح آن سکنجبین با خشخاش وبادام وگردکان کهن نباید خورد
که بد بود وغثیان آورد وغش وکثرت آورد ونزدیک بود کسی که غسل خورده باشد ومصلح آن
رب فواکه ترش مانند رب غوره وریباس وسیب وبدل آن بوزن آن حبة الخضراء بود وگویند
که جوز هندیست جوز هندی نارجیل است وگفته شود جوز جوزم کوز کندم گویند وخره الحمام گویند وبنیر

کل کدم

کل کدم رازی گوید که گرم تر است منی را بیفزاید وفربهی آورد وباه را برانگیزد وقطع ترشح الدم بکند ودفع بار ارازی
ومنع اندروی از کل خوردن کند وفولس گوید که در وی قوتی مرحه مطفی بود ودواند که مجفف بود جوز بوا
جوز الطیب خوانند وبهترین وی سرخ وفربه بود وطبیعت آن گرم وخشک بود نحلنا طبیعت آن گرم و
خشک بود در سیوم نمش را سودمند بود وبوی دهان را خوش کند وقوة معده بدهد خاصه فم معده
وسپل را سودمند بود وقوة باصره بدهد وشکم ببندد وعسر البول را نافع باشد واستسقاء لحمی را
سودمند بود ومقدار مستعمل ازوی یاد دو درم یا یکدرم باشد وبدل وی یک وزن ونیم سنبل الطیب
بود وگویند که بدل وی بوزن وی بسباسه بود واسحق گوید که مضر بود بشش ومصلح وی عسل بود و
صاحب تقویم گوید که طبیعت را ببندد وممسک بود ومصلح آن جلاب گرم بود جوز الابهل
ثمرة العرعر است وگفته شد جوز القی مانند حریق سفید باشد در قوت وطبیعت وی گرم است وخشک
مقیلغم ورطوبت بود ومقدار دو درم نافع باشد بفالج ولقوه وماننده آن وبدل آن بوره وخردل باشد
جوز ماثل جوز ماثم نیز خوانند وجوز ماتا وجوز بهایل وجوز مقامل وجوز ریب هم نیز گویند وشیرازی گوز
کار خوانند وتوده خوانند وداتوره خوانند وآن دو نوع است یک نوع بشکل جوز القی بود ویک نوع خارناک
بود مانند جوب سوهان خشت ولون پوست وی سیاه بود وزرد رنگ وسفید رنگ نیز بود واندرون وی
از تخم بادنجان بزرگتر بود واز تخم تفاح کوچکتر وزرد رنگ واندرون جوز وی پر از تخم بود وپوست
وی رقیق بود ورق وی مانند بادنجان وتفاح بود وطبیعت وی سرد است در چهارم وتر بود نافع است
جهت حرارت مفرطه ملتهب وچون قیراطی ازوی بخورند دماغ را بپالاید وسکر آورد وصاحب منهاج گوید
که دانگی ازوی مضر بود وبدل وی یکدرم ازوی کشنده بود در دو روز ومعثی ومغثی ومسوم ومسبت
ومحذر بود ومداوای وی قی کند بآب نطرون ودر وی جوشانیده باشد وگویند که مثقال از تازه وی کشنده
باشد واگر نیم دانگ در شراب کنند وبکسی کنند مستی تمام آورد جوز الکوثل جوز القی است وگفته شد جوز
المرج حب الکاکنج است وپارسی کجومو گویند ودر حب الکاکنج گفته شود جوز المرد بهترین وی تازه بود
وشیرازی آنرا گوز کلاغ خوانند طبیعت آن سرد وخشک است وفاضل اسحق گوید که گرم است در اول
وخشک در دوم چون برفق ضماد کنند نافع بود با آرتم وابریش وقطع خون بکند وقوة اعضا را
بدهد وچون بکوبند وبا انجیر پلیته سازند ودر بینی نهند گوشت زیادتی را بخورد وبا شراب سوده مند
بجهت عسر البول وعسر النفس وسرفه کهن وبلغم ونسیان ومقدار مستعمل ازوی نیم درم بود تا نیم مثقال
واگر بجوشانند ودر آب نشینند زنی که رحم وی یا مقعد وی بیرون می آید نافع بود وصاحب تقویم بگوید

که مضر باشد بدل و اعصاب و مصلح وی روغن بادام و عسل باشد و جالینوس گوید که بوی حالزا
خوش کند و سده بگشاید و قوت معده بدهد و صداع سرد را نافع بود چون با عسل و گلاب بسر طلا کنند
و دیسقوریدوس گوید که مقوی جگر و معده و سپرز و امعا بود و درد شقیقه را نافع بود و ذهن تیز کند
و بولس گوید که طبیعت را ببندد از خون و صفرا و قوت بدن را زیادت کند و نشف رطوبات از عروق
بکند و اسحق گوید که صفرا آورد و مصلح وی عسل است و بدل وی صاحب منهاج گوید که هم وزن وی
پوست انار بود و نیم وزن آن گوزن سرخ بود و گویند که بدل آن نیم وزن کرمازک است و نیم وزن آن
پوست انار جلیدار رقا خوانند و آن شیرخرست و گفته شود والله اعلم بالصواب **باب الحاء**
حاشا آویز خوانند و ترمس نیز خوانند و سعتر الحمار نیز خوانند و دوفس گوید که آن پودنه کوهی است و
گویند که و دوقس در بیابانی است و گویند برگ سپندان دشتی است و آنچه محقق و معین است نوعی
از پودنه کوهی است و آن کیاهی کوچک بسیار شاخ دارد همچون خرما که بزردی مایل بود و قضبه باریک دارد مانند
قضبه اذخر و برگها دارد بشکل برگ جعده کبیره آن بیشتر در کوه و در دامن کوه نیز بود و طبیعت آن
گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم محلل و مقطع بود و مسخن حیض و بول براند و بچه بیندازد و
سده را بگشاید و برعرق النسا با شراب و سویق ضماد کنند نافع بود و سینه و شش را پاک کند و منع الفت
الدم بکند و اگر با نمک و سرکه بیاشامند مسهل کیلوس بلغمی بود و اگر با سرکه بر ورم لمفی ضماد کنند تحلیل دهد
و محلل خون بسته باشد و ثالیل ببرد و نمش و اگر در طعام کنند و بخور ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره
را نگاه دارد و معده و جگر را پاک کند و چون سحق کنند و با آب و عسل بسرشند و مقدار دو مثقال
بیاشامند و قولنج را نافع بود و قوت گرده را بدهد و در مجامعت نکو بود و درد دهن و حلق را نافع بود
و مقدار دو درم مستعمل کنند و جالینوس گوید که فالج و لقوه و نسیا را نافع بود و مجرب بود و ابن
ماسویه گوید چون بکوبند و سحق کنند و با عسل بسرشند و بر دهان طلا کنند نافع بود و مجرب
بر جذام اگر در حمام طلا کنند سودمند بود و اسحق گوید که مضر بود بشش و مصلح وی نعناع بود و
بدل آن یکوزن و نیم سعتر کوهی و گویند یکوزن و نیم افتیمون و شراب وی اشتهاء طعام بیاورد و
هضم طعام بکند و مسهل کیم و بلغم بود **حاذ البحر** سودنجان است و گفته شود **حاج** خارست که
از وی ترنجبین حاصل شود و نبات کیخون بروی بچسبد میشود و شیرازی آنرا خار دارو میخوانند بعضی
آنرا چون در چشم کشند سفیدی ببرد و تاریکی زایل کند و کلف را زحمت بواسیر نیک است **حالوما** شجادات
و بپارسی سکال گویند و در نوحلسا گفته شد **حافظ النحر** و حافظ الاطفال هر دو اسم زیتون است و گفته شود

حالق الشعر

حالق الشعر فاشراست و گفته شود **حافر الحمار الوحشی** سم خر کوهی گویند چون بسوزانند و بیاشامند
صرع را نافع باشد و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و داء الثعلب نافع بود
حافر البرذون سم اسب سوخته صرع را نافع بود **حافر الحمار** سم خر چون از سم راست او نگین سازند
و مصروع با خود دارد صرع از وی زایل شود و دیسقوریدوس گوید سم ماده خر چون بسوزانند و بیاشامند
خیلی روز متواتر هر روز بوزن [illegible] مصروع را نافع باشد و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر
طلا کنند بگذارد و داء الثعلب را نافع باشد و بر شقاق که از سرما بود ضماد کنند نافع بود **حب النیل**
قرطم هندیست طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم و گویند [illegible] را است نافع بود
جهت [illegible] و مسهل اخلاط غلیظ بود و سودا و بلغم و کرمها و حب القرع [illegible]
و نیم تا نیم درم بود و با ادویه دیگر و عرق النسا و نقرس را نافع بود و آنچه از درد اخلاط در مفاصل
جمع شده باشد بجوع و امعا را بشوید و قوت معده بدهد و سده جگر بگشاید و دو درم سبز دو مسهل
مرار سود بود و دوی کرم و غثیان آورد و اولان بود که بروغن بادام چرب کنند و هلیله با وی خلط
کنند بدل وی در اسهال و دفع سودا نیم وزن آن تخم حنظل و دو دانگ وزن آن محمودی بود و ابن مؤلف
گوید نبات وی مانند گل نیلوفر بسرنگ و آنرا نیل خوانند اگر برگ خطمی بسرنگ وی بنویسد در حال سرخ گردد
حب الملوک [illegible] و گفته شود **حب الخضراء** ثمر زیتون و گفته شود **حب** [illegible] فوقو خوانند و در هند
فوفل گفته شود **حبق** فودنج است و گفته شود **حب عزیز** حب الزلم است و گفته شود و ابن مؤلف
گوید حب عزیز غیر حب الزلم است و آن بشکل [illegible] است و وقتی که در غلاف بود و آن معروف که [illegible]
بیرون برند [illegible] زند اندرون وی بغایت سفید بود و خوش طعم بود **حب الغار** حب کاکنج است و گفته شود
حب [illegible] حب البنه است و گفته شود و در خراسان نقل خواجه گوید **حب البرن** لسان العصافیر است
و بپارسی تخم [illegible] خوانند و در [illegible] گفته شود **حب السمنه** چیزیست سیاه رنگ و از نخودی بزرگتر و خراسانیان
آنرا نقل خواجه خوانند و پوست وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید و طبع وی بغایت گرم
و تر بود در اول و گویند که در دوم و فربهی آورد و منی را زیادت کند و باه را برانگیزد و اگر مقدار ده درم
بکوبند و در آب بمالند و صافی کنند و قدری آرد و قدری روغن بادام و قدری قند با کنجد به پزند
و بیاشامند بدن لاغر را فربه کند و چون سبب لاغری از سردی و خشکی بود و وی مضر است معده بکند دو
مضر بود بشش مصلح وی قند بود و بدل وی نیم وزن آن [illegible] و نیم وزن آن کنجد و گویند بدل آن
حب محلب است **حب الزلم** گویند [illegible] الحرشف است در شیراز حب الحرشف مشهور است حب الزلم [illegible]

بخنجمک گویند و آنچه محقق است آن محنیت بلون هیل و مثلث شکل بود ممجان با پوست توان خاید
و دقیق و ی در شهر بود و فلفل السودان خوانند ابن ماسویه گوید گرم است در سیوم و تر است در
اول و عیسی گوید گرم است در دوم و تر است در اول صاحب منهاج گوید گرم و خشک و در وی رطوبتی
عرضی فضلی بود منی را زیادت کند و تحریک شهوة جماع بکند و بدن را فربه کند و قوة ذکر بدهد شریف گوید
چون بخایند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و درد وی را صداع بود مصلح وی بنفشه بود بدل وی
مثقال ابن مولف گوید قدنبات وی سه گز باشد و ورق آن بورق بورق شهدانج ماند و گل وی بگل
خطمی ماند و اندرون گل وی شوشه چند سرخ بود و در خارناک بود حب الخروع بپارسی تخم بید انجیر
گویند و بشیرازی کنو و در خروع گفته شود حب البلسان تخم بلسان مصری و آن بغیر از مصر دیگر جائی
نملشود صاحب منهاج گوید سهو کرده که آن هیوفاریقون است و هیوفاریقون گفته شود طبیعت
حب بلسان گرم و خشک در دوم نافع بود جهت بلغم و سودا و ودم گرم که در شش بود و در دوده و در رفع
و عرق النسا و صدع و سده و عسر البول و گزندگی جانوران چون بیاشامند و اگر بجوشانند و زن
در آب نشیند رحم را بگشاید جالینوس گوید در سپرز و نور اسود دهد و در معده و در دوش گوید که
بر فرده معده را نافع بود و چون بداء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی را برویاند و بیخ موی را قوة
دهد و دیسقوریدوس گوید که قوة معده را بدهد و اشتهاء طعام باز دید کند و هر بلغمی که در معده بود
زایل کند و درد پهلوی و ربو و ضیق النفس را نافع بود مقدار مستعمل از وی دو درم بود و گوید که مضر
بود بمثانه و مصلح وی کثیرا بود و بدل و بدل آن عود بلسان بود بوزن آن و گویند که یک وزن و نیم و گویند
که بدل آن پوست سلیخه ده یک آن بیاسه است حبین چینی بزر گویند و آن دقل است و بپارسی خرزهره
گویند و در دوا گفته شود حب الخروع الیمون است و گفته شد حب الاثل گز مازک خوانند و گزمازج گویند
و آن در جزماذج گفته شد حب الحلیم بونا لمح خوانند و آن بهیالکا کنج است و آن دو نوع بود یکی نوع را
بشیرازی عروس در برده خوانند و یک نوع دیگر که چون نخ گویند بهترین آن بزرگ سرخ کوهی بود و
گویند بستانی طبیعت آن سرد است باعتدال و خشک عیسی گوید سرد و خشک در آخر درجه اول تا دوم
و گویند در سیوم منفض را نافع بود و بول براند و ریش کرده و مثانه را نافع بود دیاسوس گوید صرع
نافع باشد و اعنا که عارض شود در سر چون دانکی شونیز سحق کنند و با روغن بنفشه بیامیزند و در وی
سعوط سازند یا سه بار زایل کند قولس گوید چون یکجزو دارو وی خشک کرده سحق کنند اجزای شیخ ادمی
و بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد و وی مضر بود بگرده چون بسیار مستعمل کنند سبب سده ادرار

بود بول را و حیض و درد سر پیدا کند و مصلح وی کل ارمنی بود و جالینوس گوید که بدل وی عنب الثعلب است
حبة السودا شونیز است و گفته شود حب الزجاج بپارسی به دانه گویند و بهترین آن بود که از به ترش گرفته
و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم ملینی بود و بقبض و آن نافع بود جهت خشونت حلق و سینه و قصبه
شش و لعاب وی ترطیب کند و یبوست زایل کند و حرارت ساکن کند و مقدار ده درم از مغز وی حبه
بکوبند با نبات و حب سازند با لعاب وی با نبات و روغن بادام بخورند سرفه گرم را سود دهد اسحق
گوید مضر بود بکرد و مصلح وی نبات بود و بدل وی بزرقطونا است حب الترشا بزر الحاقرات و بپارسی تخم
ترشید گویند و در الفقد گفته شود حب الفقد تخم فنجنکشت است و در بزر فنجنکشت گفته شد حب القطن
خیفوح خوانند و بپارسی پنبه دانه گویند و بهترین وی بزرگ و مغز دار باشد طبیعت وی گرم و تر است
در دوم و گویند که سرد است و نافع بود جهت ربو و سینه را نیکو بود و طبع را نرم دارد و مقدار مستعمل از
هفت درم بود و گویند که مضر بود بگرده و مصلح آن خیربنفشه بود و بدل آن تخم کنکر حب العرعر ثمرة عرعر
و گفته شد و بپارسی تخم و هل گویند حب المنشم حبی است بمقدار فلفل و لون وی میان زردی و سرخی بود و رایحه
ان خوشبوی بود و در دو شکن و مغز وی سفید بود و معطرة اهل یمن و حجاز در عطریات بکار برند و طبیعت
آن گرم و خشک در دوم استرخاء معده سرد را بغایت مفید باشد و قوة تمام بدهد و هضم را یاری
دهد و نشف رطوبات و مقوی احشاء سرد بود و اعلال اعصار را نافع بود و باه را زیادت کند حب الفلفل
بزر الرمان البری است و بپارسی نار دانه دشتی خوانند و معاث بیخ وی است و مقدار بزرگی بلوبیا
و در طعم وی اندک تلخی باشد و خوشبوی باشد و بلون سفید بود و طبیعت وی گرم و تر بود در دوم
و گویند که خشک بود و قوة بدر مارخی بکند و فربهی بدهد و چون کنجد و عسل و شکر در اضافه کنند قوت
را زیادت کند و بریان کرده نیکوتر بود اما مصدع بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار
خورند هیضه آورد و معده را بگیرد سر او لی آن بود که با قدری عسل بخورند و بدل آن بوزن آن
معاث بود و بوزن آن حب الصنوبر حب الغار مانند فندق کوچک بود بلکه مانند فستق بود و قشر
وی بغایت سخت و لون آن بزردی مایل بود و اندک عطری در وی بود و طبیعت وی گرم و خشک است
در سیوم دو مثقال چون با سکنجبین بیاشامند بقراط گوید یک مثقال نافع بود جهت دشواری زادن
و چکیدن بول و حیض براند و گزندگی جانوران را نافع بود فولس گوید تریاق مجموع زهرها بود
و از خواص وی آنست که چون نقیع وی در خانه بپاشند مگس بگریزد و وی سودمند بود جهت
سپرز که از رطوبت بود چون با داسن بیاشامند و در سرکه بسبب آن بلغم و ریاح غلیظ

نافع بود و اگر ملعقه سحق کند و بیاشامند درساعت مغص را ساکن کند و وی مضر بود بجگر و حوالی
آن مصلح آن دزشک تازه بود بدل آن حب محلب یا مغز بادام تلخ حب الصنوبر الکبار جلغوز است و درخت آن
کوچکتر از درخت صنوبر صغار بود و از سیستان خیزد و درخت وی را سوس خوانند طبیعت آن گرم
بود در اول و گویند در دوم و گویند معتدل است و در وی اندک حرارت هست و رطوبت جالینوس
گوید گرم و تر بود و سودمند بود جهت درد پشت و درد اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا و ثقل
را پاک کند از خلطی که باشد و باه را زیادت کند و منی بیفزاید و شیر زنان و سنگ مثانه بریزاند و نافع بود
گزندگی عقرب را با انجیر خشک یا خراکل انگبین شریف گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز ناشتا
سه درم بخورند از فالج خلاص یابد اسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت زیادت کند
گرده و مثانه از سنگ و مثانه پاک کند و گویند طبیعت وی گرم است در دوم و تر است در اول و وی
مبهج بود و خشخاش و شکر بود مصلح وی و بدل آن حب محلب مقشر بود با نیم وزن آن مغز بادام سفید
گویند بدل حب صنوبر صغار صنوبر کبار بود صاحب منهاج گوید موبرج است و سهو کرده است
احب منهاج گوید ماهیت آن را است گفته که آن در درنگ بود و طعم آن تلخ و کو در شکل مانند تخم مخلص
از کوهستان فارس هم رسد و از کردستان همدان و از ادلج و برخوانند و اسن رومی است حبلی
ابستانی این تخم حبلی است و آن بستانی دراسن گفته شود و این نوع که گفته شد قوه موی بدهد
و از آفات نگاه دارد چون خرد بکوبند و بدان بسرشند و سر بشویند و اگر طلا کنند شاید حب القلقل
ما بی هندیست و در قلقل گفته شود حب العصفر قرطم است و گفته شود حب العجوز تخم کرفس مصری است
حب الآس پارسی تخم مورد خوانند بهترین وی بستانی فربه و سفید بود و طبیعت وی سرد و خشک
بود و قابض و بقراط گوید که سرد و خشک است در دوم و گویند که گرم است شکم را ببندد و منع نفث
دم بکند و معده را و احشا را قوه دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود و مقدار ما خود از وی یکدرم
بود صاحب تقویم گوید که پنج درم دیشهاء اندرونی را نافع بود و گزندگی رتیلا و عقرب چون با شراب
بیامیزند و بیاشامند و نافع بود از جهت ریش مثانه و نافع بود خواه خشک و جو بزند با شراب
و ضماد کنند کفین و قدمین زایل کند و چون تر بود و بکوبند و با شراب بر ورم نهند که در
چشم بود ضماد کنند تحلیل دهد و غرب و بواسیر و ورم مقعد را نافع باشد چون بدان طلا کنند
با عسل و چون سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند ببرد و قلاع را نافع بود و اسحق گوید که بسیار روی
مضر بود بمثانه مصلح وی صمغ عربی است بدل وی آب ورق وی بود با نیم وزن آن سماق و گویند

بوزن آن

بوزن آن حب الرمان پارسی انار دانه گویند بهترین وی ترش و فربه بود طبیعت وی سرد و خشک و
قابض بود و ترش وی چون شکم نرود شکم را ببندد و منع مواد صفراوی بکند و غثیان ساکن کند و غشیان
دارد و […] معده گرم را قوه دهد و عصاره وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود
جهت ریشها که در دهن بود و در سینه و ریشهاء پلید و گوشت زیادت و درد گوش و اندرون بینی که ریش
شده باشد بدل آن سماق است حب الانبرباریس انبرباریس است و گفته شد حب البان رأیده است بشکل فستق
پوست وی تنک بود و سهل شکن باشد و آن را فستق الهاویه خوانند و در طعم وی تلخی بود و اقیضر این مولف گوید
آن ثمره نوعی از طرفا است و در جوی آن را بزکر خوانند بهترین وی بزرگ خوشبوی بود طبیعت آن گرم
و خشک است در دوم و گویند گرم است در سیوم و گویند تر بود در اول و بود که بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل
از وی تا دو درم بود و جلا بدهد و ثالیل و کلف و […] که در روی پیدا شود و جرب و حکه را نافع بود و سپل
سپرز و جگر بگشاید و صلابت آن نرم کند چون با آرد گرسنه ضماد کنند اسحق گوید مضر است بجگر و مصلح
وی رازیانه است دیسقوریدوس گوید بدل آن بوزن آن قوه و نیم وزن آن قشور السلیخه و ده یک آن
بسباسه بود و آن را بشیرازی تخم غالیه خوانند حب الوکر ماهودانه است و گفته شود حب الغار پارسی
روباه تربل گویند و در عنب الثعلب گفته شود حب المحلب پارسی تونیم گویند و بهترین وی فربه بود
و طبیعت وی گرم و خشک است در اول و گویند که معتدل بود و گویند که سرد است و قول اصح آنست که
در وی حرارت بود و صلابتی قوی و نصری گوید که گرم است در دوم و خشک است در اول محلل بود و
بول براند و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و سده جگر
و سپرز را بگشاید و نقرس را سود دهد و سنگ گرده و مثانه را براند و حیض براند و درد پشت را سود
مند بود و قولنج را بگشاید و دردهاء اندرونی را ساکن گرداند و رطوبتی که در سینه و شش بود پاک کند
و مضر بود بدماغ گرم و احشا را و مصلح وی رب ابج است یا رسن و بدل وی گویند که مغز بادام تلخ
است که سفید کرده باشد حب الریباس پارسی تخم ریباس گویند و بهترین وی تازه بود و طبیعت وی سرد
و خشک و قابض بود نافع بود از جهت حرقه صفراوی و جرب و حکه و بدل آن تخم حماض بستانی بود
حب القرع پارسی تخم کدو گویند و بهترین آن بود که آب شیرین خورده باشد و طبیعت وی سرد و تر
باشد و سودمند بود بجهت تبهاء صفراوی و مقدار مستعمل از وی سه درم بود سرفه گرم و خشک را
نافع بود چون با نبات بخورند تشنگی را بنشاند و عسر البول که از حرارت بود زایل کند و اسحق گوید
که مضر است بمثانه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالینوس گوید که بدل آن در گرمی جهت ادویه […]

حب الرشاد حرف است و بپارسی تخم سپندان گویند و بشیرازی تره تیزک و بهترین وی بابلی است و طبیعت
آن گرم و خشک است و سفید وی حرارت کمتر دارد از سرخ زحیر و مغص بلغمی را نافع بود چون با آب
گرم و روغن بیاشامند و عرق النسا را نافع بود چون بکوبند و بر وی ضماد کنند و جهت قولنج را
سه درم بکوبند و بیاشامند و بدل وی در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت وی در حرف
گفته شود حبة الخضراء ثمره درخت بطم است و بشیرازی بن گویند و آن دو نوع است یک نوع را شاه بن
خوانند و یک نوع بن و اما شاه بن خردتر بود و صمغ آن با پوستش قلیان (?) خورد و درخت شاه بن را
مرو (?) خوانند و از آن بن را بطم و بهترین آن سبز و تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه سوم
و گویند در درجه دوم گرمی وی قوی تر بود از خشکی و خوردن وی معده را بد بود و دیر هضم شود
و غذای بد دهد و گرم مزاج را زیان دارد و مسخن سینه و گرده بود و بول براند و جماع برانگیزد و
چون با شراب یا سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود و جگر را پاک کند و در وی سبزه اگر از سردی
بود و بلغمی مزاج را نافع بود و سعال و فالج و لقوه را سودمند بود خوردن و از روغن وی مرهم ساختن
و ما یلیه بر ذات الجنب ضماد کردن سودمند بود و جرب وی چون بسوزانند و برداء الثعلب
طلا کنند موی را برویاند خاصه که موی را بتراشند و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بسوزانند و
علاج سازند موی سیه باند و در ارسازد و بر بزند و نیکو کرداند و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی
بود و در ضماد گفته شود و مصلح بود و دهان را بجوشانند و شهوت طعام برانگیزد و مصلح وی سکنجبین بود
و ربوب فواکه ترش و صاحب منهاج گوید که مصلح وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید که مصلح وی ...
بفته است و در کتاب ابدال آورده است که بدل وی مغز جوز است و گویند که بوزن آن مغز پسته
و نیم وزن آن مغز بادام حب البطیخ بزر البطیخ است و گفته شد و بپارسی تخم خربزه گویند حب الکمثری
بپارسی دانه مرد گویند بهترین وی بزرگ بود که بر روی ... لون آن اسحق گوید که گرم و خشک است و
نافع است از جهت درد شش و مقدار شربت چهار درم از وی مستعمل بود و گویند که مضر بود بگرده و مصلح وی
عناب بود و گویند که بزر قطونا حب الزبیب بپارسی دانه مویز گویند و طبیعت آن سرد بود در اول و خشک
بود در دوم ... و مقدار آن خوردن از وی پنج درم بود و مضر بود با معا و مصلح آن کثیرا بود
حب جسنان (?) حب القلقل گویند و گفته شود جارقنا علونس گویند و بپارسی جرز گویند و آن نوعی از کلنگ
است و گوشت وی سبک تر از گوشت بط بود و از بهر آنکه بریت و در وی غلظ بود و صاحب جامع گوید
که گوشت وی گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و بط بود و درد را ساکن کند و مضر بود بفالج و قولنج در خوار

هضم شود

رند
هضم شود و مصلح وی آنست که با نبات و سرکه و دارچینی بپزند و بعد از آن حلوای عسل و زنجبیل بخورند
و به وی را با اندکی نمک و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخودی و در سایه خشک کنند و چون بیخ
حب از وی با آب نیم گرم بناشتا بیاشامند و درد را بغایت نافع بود و اگر پوست اندرون سنگدان
وی خشک کرده سحق کنند و با اندکی نمک اندر اندازند در چشم کشند در ابتداء نزول آب نیکو نماز وی بخورد
و اگر دل وی در خرقه بندند و از کسی باز آویزند که خواب بسیار میکند خواب از وی زایل شود و اندرون سنگ
دان وی نیز باید چون بر کسی بزنند که رعاف داشته باشد در ساعت به بندد و تا آن داشته باشد عود
نکند و خوردن وی ... بود و عسر البول را نافع بود و گوشت وی گویند که بغایت گرم و خشک و اولی آنست
که با آب و نمک بپزند و بعد از آن بروغن بادام بر وی بریزند و اگر چه سرد مزاج بود در روغن گرم
و زیت و در سه باره دارچینی و خولنجان و مری آن مریض را نافع بود حبق الفتی مرزنجوش است و در
اذان الفار گفته شد حبق الراعی برنجاسف است و گفته شد حبق الفیل حبق الفتیان گویند و مرزنگوش
است حبق قرنفلی فرنجمشک و برنجمشک نیز گویند و بپارسی قرنفل بستانی خوانند و در باب فاء گفته
شود حبق ترنجانی بادرنجبویه گویند و گفته شد حبق الماء فوتنج نهری است و حبق التماح نیز گو
یند و در فاء گفته شود حبق نبطی حماحم است و گفته شود و آن نوعی از فودنج بستانی است و آن
بستان افروز است حبق سعتری و کرمانی شاهسپرم بود و گفته شود حبق خراسانی مقله خراسانی گو
یند و گفته شد حبق الشیوخ و ریحان الشیوخ نیز گویند و آن مرو است و انواع آن در میم گفته شود
حجر مانیر باقی ساعت و بکاذره نداوند گویند و در نعناع گفته شود حجر التیس بپارسی ...
زراق نادره قطبی خوانند و آن مانند لجوط بود ... و بهترین یکی طبقات دارد
و در میان آن ... و آن چون مخلصه ... و لیکن حجر التیس عزیز بود
که سرخ ... و آنچه نیک بود چون با شیر بر سنگ بسایند رنگ سرخ شود و آنچه بد بود چون با شیر
بسایند سبز رنگ شود و از شکم بز کوهی گیرند و از زهره دان وی باشد و صاحب مفردات گوید که آن از نواحی
خراسان آورند و این خلاف است که غیر از شکارده در هیچ موضع دیگر حاصل نمیشود و گویند غذاء آن
گوسفند مار باشد و مخلصه و بسبب آن این سنگ در شکم آن گوسفند به بندد و بدین سبب آن را تریاق
فاروق طبیعی گویند و گویند که در زهره وی باشد و این خلاف است و آنچه محقق است در شیردان وی است
و آن بغایت عزیز بود و باطراف برند و گویند که چون بسایند سرخ رنگ و سبز رنگ و زرد رنگ می باشد
و آن رنگها بودن معلوم شود و رنگ چون بسایی زرد سرخ آمیز نیکوتر بود و در شکم مانند این سنگ

حجر التیس که بادزهر
حجر افیون

می‌سازند از گل و مانند است بر آن و مشکل فرق توان کرد و امتحان کردن آن چنانست که سوزنی
به آتش سرخ کنند و بروی نهند اگر مصنوع است چون سوزن در وی فرو رود دودی سیاه از آن
برآید و اگر حجر التیس بود دودی زرد برآید که بوی سوزن زرنیخ کند و چون وی را با آب دارزیانه با
یند و بر گزندگی جانوران و سمهاء نباتی و حیوانی و معدنی خوردن و طلا کردن بغایت مفید بود
و از جهت ضعف دل و قوة اعضا و ارواح و باه بغایت نافع بود و شربتی از وی گزیت و دفع سمها
دوازده جو باشد و از جهت ضعف دل و بدن و قوة اعضا و ارواح شربتی از وی هر کس که روز
نیم دانگ بخورد ایمن باشد از همه آفتها و زهرها و محرور مزاج نیز سودمند بود بسبب آنکه وی
بخاصیت عمل می‌کند نه به طبیعت و طبیعت وی بغایت گرم بود **حجر الحیة** بپارسی سنگ مار گویند و آن
دو نوعست یک نوع حجری بود معدنی و یک نوع حیوانی بود و آنرا از مار افعی گیرند و آنرا بادزهر و باد
مهره گویند و مارمهره گویند و آنچه از مار دیگر گیرند مانند شبهی باشد که در قفای افعی بود و در سر
افعی نمی‌باشد و آن چون از گوشت جدا کنند نرم بود و چون از هوا بوی رسد بسته شود مانند حجر
الزرو خطوط بروی آن باشد که بلون مار خاکستری و آن باشد که سیاه بود و مؤلف گوید که امتحان
وی چنان بود که بر جامه صوف سیاه بمالند یا کبود سفید گرداند و چون بالفعی بمالند سیاه شود و
سفیدی نماند و آن نوع را که حجر بود لون آن زبرجدی و سیاه رنگ و خاکستری رنگ بود و شکل
بلیغ مربع بود که بود و از مثقال تا ده مثقال زیادت بود و مؤلف گوید که امتحان وی آنست که
در میان آب لیمو اندازند همچنین چینی در حرکت آید و دوانه گردد و هر دو نوع بگزندگی مار
نافع است خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم گذاشتن نافع بود و مارمهره گزندگی افعی نافع
تطبیق کردن و جالینوس گوید که چون بسایند و بیاشامند نافع بود و گویند هر دو نوع بر سر زخم
بچسبد **حجر هندی** نوعی از سنادج است بپارسی شادنه هندی گویند خون که از مقعد آید قطع
کند و بواسیر را سود دهد و چون بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود **حجر البلور** سنگ بلور است
چون بر کسی به بندد در خواب نترسد دیگر نترسد **حجر الحدید** گماهان است و صندحدیدی
نیز گویند و آن دو نوع است و ماده وصفت آن در حماها گفته شود **حجر الدیک** سنگی است
که در سنگ خروس یابند و بمقدار یک باقلا بود و کوچکتر باشد و بلون آبگینه شفاف باشد نزدیک
به بلور اگر در آب بشویند و بکسی دهند که سخت تشنه باشد سود دهد و غم او از وی ببرد
حجر الرحا بپارسی سنگ آسیا خوانند **حجر المثانه** سنگی است که در مثانه آدمی پیدا میشود گویند که سنگ

خاصیت حجر التیس

حجر الحیة

مثانه

مثانه بریزاند و جالینوس گوید که دروغ است و هم گوید که سنگ کرده بریزاند و گویند که چون سحق کنند و در چشم
کنند سفیدی چشم ببرد **حجر الانار** حجر الاصم نیز گویند و حجر الزاید خوانند و آن انواعست سفید و سرخ و سیاه
و ملمع بود و طبیعت او سرد بود بغایت خشک ارسطاطالیس گوید که اگر زن دشوار زاید در خرقه بندد بر ران
بر روی بندد آسان بزاید و چون سحق کنند مانند غبار و بر خنازیر پاشند خشک گرداند و پاک کند و همچنین
بر هر ریشی و دشوار و هر دملی که باشد و بر هر عضو که باشد بجای اصلاح و صحت آورد و بپارسی سنگ آتش
خوانند **حجر الحمام** سنگی است که در دل حمام پیدا میشود و چون در ابتداء سرطان ضماد کنند نافع باشد
و بهترین معالجه سرطان که در چشم پیدا شود اینست **حجر البقر** بپارسی و شیرازی آنرا اندرزا گویند و اهل
مصر خرزة البقر خوانند و آنرا باد زهر است و گاو زهره نیز خوانند و آن در میان زهره گاو باشد و گویند
در شیردان گاو باشد و بیشتر در هندوستان می‌باشد و آن در عمل مانند بادزهر است و بلون هم بادزهر
مانند تا آنچه در زهره گاو و گوسفند میباشد آن مانند زرده تخم مرغ پخته و شیرازی آنرا اندرزا
خوانند و چون سحق کنند و آب سعتر[?] طلا کنند بر جبله و علت نافع باشد و بر دبیلها و چون مقدار
عدسی سعوط سازند با آب سلق جهت دفع نزول آب مفید بود و چون سحق کنند و بشراب بسرشند
بر موضعی که سفید بود موی سیاه بکند و مؤلف گوید که بغایت گرم بود و بادهای سرد را سود دهد طلا کردن
و خوردن **حجر اللبنی** غلاقطیطس خوانند یعنی حجر لبنی و بپارسی سنگ شیر خوانند و این نام بدان سبب یافته
اند که چون بسایند چیزی مانند شیر از وی بیرون آید و لون وی خاکستری بود و طعم وی شیرین بود و چون
با آب سحق کنند و عصاره وی در حلقه قطع کند و بهر زمان که خواهند مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل بود
در دو وجع باشد شادنه بود و چون در چشم کشند منع سیلان فضولات چشم بکند و ریش چشم را نافع بود و در تنگی
و دم کم طلا کردن سود دهد و نفث الدم و خشونت مژه را نافع **حجر عسلی** سنگی است که چون بسایند
رطوبت آن مانند عسل بغایت شیرین بود و بقوة شادنه بود و منفعت وی مانند حجر لبنی بود در همه حال **حجر
مشقق** سنگی است که بلون زرد بود و از بلاد مغرب خیزد و بهترین آن باشد که زعفران رنگ باشد و زود ریزه
و شکافته بود و تر باشد و قوة آن مانند شادنه بود اندک ضعیف تر و حجر لبنی و مشقق و عسلی مانند یکدیگر
در قوت اما عسلی بودی حرارتی هست که در ایشان نیست و حجر مشقق چون بشیر زنان بسایند و در چشم کشند
ریش چشم را زایل کند و خشونت مژه را و سوزش چشم بهترین مداومتی است این زخمها را که گفته شد
حجر قبطی سنگی است مصری بغایت سست و زود در آب حل شود و گازران مصر کتان بدان شویند و جلا
و در موم روغن کنند از جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شیافهای چشم مستعمل کنند و جهة

نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون آب باشامند نافع بود و چون بخود بر کیرد نافع بود جهت خون
رفتن دایم و لون این سنک سبز و تیره رنک بود حجر الیهود سنک جهودان خوانند و آن سنکی است مانند
زیتون و آنچه بزرک بود نزدیک بود بخایه کبوتر و خطوط بسیار در وی بود موزی کید کرو حجر الزیتون
نیز خوانند و بپارسی آنرا زیت بنی اسرائیل کویند که از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و بعضی کرد و ریک
مثانه ببین سبیل و اکر با آب ترب سحق کنند ببین کنند تحمل کند و عسر البول را نافع بود ولیکن مضعف معده
بود و موافق وی بود و اسحق کوید که مضرات ببرد و مصلح وی عسل است و حرمس حکیم کوید که حجر حکیمی
که چون با خون خفاش سحق کند و در چشم کشد موی تو رخته بود بر وباند و موی ابروی ببین سبیل چون
چون بروی مالند و مصلح آن تخم کرفس باشد و جالینوس کوید که در طبیعت معتدلست و معده سرد را بد
بود و مصلح وی تخم کرفس باشد و فرلس کوید که خون معتدل را قطع کند حجر التیس حجر التیس خوانند و
بپارسی سنک بت کویند و اهل مشرق اورا ابو قلمون خوانند و بیونانی اعطرعومش و معنی آن کوکبی بود
نوعی از وی طرمیقون خوانند و آن چند رنک بود و بهترین وی سبز بود و معده را نافع بود و جالینوس
کوید که اکر قلاده از وی سازند که موازی معده بود و در کردن اندازند معده و موی را نافع بود و دیسقوریدوس
کوید اکر بر ران بندد جهت دشواری زادن و از جمله بشوید و زود بزاید حجر الرحا کلین قیمولیا
و کفته شود حجر الدم شادنج است و کفته شود حجر ارمنی دو نوع است یکنوع لاجوردی رنک بود
و در وی اندک رملی باشد و کاه باشد که آن نقاشان بعوض لاجورد بکار برند و یکنوع دیکر سرخ باشد و
چون دست بر وی مالند پندارد که اقوی از حجر لاجورد است ولیکن معده را بد بود چون مغسول بود مسهل
و مقئ بود و مفرح و مقوی دل بود و مغسول وی بخاصیت که در وی بود بیان از خلط سودا پاک
کند اما معده را بد بود و مصلح وی انیسون بود یا سلیخه و مقدار مستعمل از وی نیم درم تا مثقالی
و پیلوی از جهت دفع اخلاط سودائی ... حجر لاجورد بود حجر النمر مهره ایست که از پلنک ...
کیرند و از وی حاصل میشود و بپارسی سنک ترک پلنک کویند و در ترک کفته شود حجر الخطاف بپارسی
سنک پرستوک کویند و آن از شکم پرستوک بیرون آورند و دیسقوریدوس کوید که بجهد نخستین
پرستوک بکیرند و در افزونی ماه و شکم وی بشکافند دو پاره سنک بیابند یکی از آن یکرنک بود
و یکی به کمای الوان و اندر پوست ابل اندر پوست کوساله بندند پیش از آنکه خاک بوی رسد و بر بازوی
یا کردن مصروع بندند صرع از وی زایل شود حجر النور و الروشنائی هر دو مرقشیثاست و کفته
شود حجر لازورد لاژوردنا و کفته شود مقناطیس بپارسی سنک آهن ربا کویند چون آنرا بسوزانند مانند

شاد

شادنه بود در عمل و منفعت بود و بهترین وی سیاه بود که بسرخی مایل باشد و هیچ عاطلی در وی نبود
و جذب آهن بقوة کند هر چند که زیادت دارد باید و جالینوس کوید که کرم و خشکست بغایت
اکر کسی را خبث الحدید در شکم افتاده باشد چون با شراب بیامیزند جذب آن بکند و همچنین خود
دم بیرون آورد و مسهل کیموس غلیظ بود که بدشده باشد و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال تا
یکدرم بود و کویند که چون در دست کیرند از جهت درد دستها و پایها تشنج ایمن که آنرا کزاز خوانند
ساکن کند و اکر بر جراحتی که از تیغ زهردار رسیده بود نهند بخار صحت باز آورد و مغناطیس جوهری
ربد ست شود در دبودن و باز چون در خون کوسفند یا بزد اندازند باز کردد حجر الاحمر
سنکی است بلون بید و کویند که بودن آن دلکی کشیده بود و آن از جمله سموم قاتله است مانند بیش و
کویند که نوعی از الماس است جمسین کلس است و کفته شود و بپارسی آهک کویند حجر نجری بیدست
و کفته شد حجر البهت حجر النسر است و کفته شد حجر اللؤلؤ آن حجر الدم است و کفته شد حجر القمر آنرا زاد
القمر و زبد القمر خوانند و افروسالینن کویند یعنی زبد القمر و بیونانی ... خوانند و افروسالینن
از بهر آن خوانند که پیشتر در افزونی ماه یابند در بلاد عرب و آن سنکی سفید شفاف بود و سبک
بود و چون بسایند و بمصروع دهند نافع بود و اکر از درختی بیاویزند که بار نمی دهد بار کیرد و بار آورد
رد و اکر بر مصروع بندند شفا یابد و زنان بعوض نکاه دارند حجر جبلی دیسقوریدوس کوید که آن سنکی بز
است و صاحب منهاج کوید که بر دردی زند و جالینوس کوید که مانند پشت بود و چون بسایند چیزی
مانند شیر از وی بیرون آید و بنا بر این بغایت بکزد شبکوری و ورم چشم را و درد آن و قرحه آن زایل کند
و ناخنه و تاریکی بصر و جلای تمام بدهد و مولف کوید که بپارسی آنرا ایام خوانند حجر اعرابی سنکیست کر
در میان اشنیع یابند و حجر الاسفنج کویند و جالینوس کوید که سنک کرده بریزاند اما قوه آن نه ...
که از آن مثانه بریزاند و دیسقوریدوس و رازی کویند که چون با شراب بیاشامند سنک مثانه بریزاند
حجر الاسفنج سنکی است که مانند عاج و چون سحق کنند و در موضع باشد که خون از آن روانه بود
باز دارد و اکر ضماد کنند شاید و اکر بسوزانند و سنون سازند دندان جلا دهد و بپارسی شکر سنک کویند
و پیر ازی سنک زخم کویند حجر النار حجر اعرابی است و کفته شد حجر الکرک سنکی است بغایت سفید و آن در عطار
بهند یابند و مهره که از وی سازند حکاکان از عاج سفیدتر بود و خوبتر و زنان بکردن بندند و طبیعت
وی سرد و خشک بود در درجه دوم و اهل هند و سند از وی نکین سازند و متفق اند که خاصیت این سنک
آنست که دفع سحر و چشم زخم بکند و صاحب او بر دشمنان ظفر می یابد و اکر از آن نکینی خود دارند دروغ

از قبل او نتوان گفت و هر کس که وی را بیند دوست دارد و پادشاهان هند و سند از وی ظرفها سازند و از آن
اکل و شرب کنند و مدعای ایشان آنست که در هر صحنی که آن باشد جنگ و نزاع نشود و فرح و شادی پدید
شود و اهل هند و سند مهرها سازند و در موی کشند و گویند که موی دراز کند و مهره وی مانند
مروارید بزرگ باشد و براق بود چون سحق کنند و در چشم کشند سپیدی که در چشم بود خواه قدیم و
خواه جدید ببرد و اگر سنون سازند دندان را سپید کند و جلا دهد حجر اسیوس است و گفته
شد و آن را بپارسی سنگ چینی گویند **حجر القیشور** حجر الشعر خوانند و در قیشور گفته شود و آن نوعی از کف
دریاست **حجر الحوت** مانند سنگی بود و در سر ماهی باید و در مقام دماغ وی و سپید بود و سخت بود و چون
بیاشامند سنگ کرده بریزاند **شعام** قیشورات و گفته شود **حجر غاغاطیس** حجر غاغاطیس خوانند و آن از وادی
شام آورند و آن وادی را در قدیم غاغا خواندند و این زمان وادی جهنم خوانند و چون بر آتش کنند بوی
سوخته کند و لون وی سیاه بود و بوی قیر دهد و سبک بود و قوة وی در بنایت ... بود و
بخوردی صاحب مفردة گوید که مصروع آورد و صاحب منهاج گوید که بخوردی مصروع را نافع است
و گزندگان از وی بگریزند و اگر با ادویه دیگر بر نقرس طلا کنند و از جهت نقرس ضماد کنند نافع بود و در
جراحتهاء عظیم گوشت برویاند **حجر الطریط** حجر الشطریط خوانند و آن سنگ مراست و در باب میم
گفته شود **حجر الکلب** بپارسی سنگ سگ خوانند شریف گوید در خواص و این مجربست که نوعی از سنگ
که چون سنگ سوی سگی اندازند سگ را به دهن بگیرد و نگاه دارد و آن سنگ در دشمنی عمل تمام عجیب میکند
چون خواهند که میان دو شخص دشمنی کنند بنام ایشان هفت سنگ بردارند و بر آن سگ اندازند و
از آن سنگها بردارند و در آب اندازند و از آن آب بخوردان کس دهند که در دشمنی چیزی عجیب پدید کند
و گویند که چون در برج کبوتر اندازند همه بگریزند و اگر در شراب اندازند و از آن شراب جماعتی که از آن
بیاشامند عربده و بدمستی در میان ایشان پیدا شود **الروشنایی** حجر النورات و گفته شد **حجر البرام**
بپارسی سنگ برام خوانند و هر آن پتیله که بر آن سنگ آب دهند چون بر سنگ زنند قطعا آواز نکند
و در سنگ مانند گل زود دود و اگر این سنگ سحق کرده سنون سازند دندان را بغایت سپید کند
حجر المخزمی این سنگ بسیار باشد و مانند خزف بود و زود از هم بشکافد و صفحها بر یکدیگر بود و آن بجای
فتیله استعمال کنند و در ستردن موی و چون نخود درم از وی با شراب حل کرده بیاشامند قطع خون
حیض بکند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان و ریشهاء پلید نهند ساکن گرداند و ریشها
را باصلاح آورد و بغایت خشک بود **حجر الافروج** و حجر افروی گویند و آن سنگیست که از بلاد

دوم خبث

خیزد و بر روی آن بایستد و مخفف بود و قبض در وی باشد و چون حل کنند و بیاشامند کژدم گزیده
عقرب را نافع بود **حجر الاساکنه** سنگیست که کفشگران بر آن افزار تیز کنند نافع بود از جهت ورم لثه
و ریش آن نافع بود **حجر المسن** مسن گویند و در باب میم گفته شود و بپارسی سنگ کاری گویند **حجل**
قبج گویند و بپارسی کبک و در کاف گفته شود **حدق** بادنجان است و گفته شد **حدید** بپارسی آهن
گویند و آن سه نوع است شابورقان و نرم آهن و فولاد مصنوع و فولاد طبیعی بود و آن شابرقان است
و شابرقان نیز گویند و آن فولاد نر است و فولاد مصنوع از نرم آهن گیرند و زنجار از زعفران الحدید
گویند و مصنوع بود بولاد معدنی بود و مصنوع بود بلا طبیعی و معدن آن شابورقانست و شابورقان
نیز گویند و آن بولاد نر است و بولاد مصنوع از نرم آهن گیرند قابض بود و اکال و منفعت آن در زنگ گفته
شود و خبث الحدید ضعیف تا از زنگار باشد و صفت خبث الحدید در خا گفته و صفت توبال
آن در زا گفته شد و آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند یا در شراب و بیاشامند شکم را ببندد و درد
داگر ریش بود و درد سپرز او هیضه و استرخاء معده را و سلس البول و درد مقعد را نافع بود و
باه را قوة دهد خاصه آبی که آهن گران آهن تافته در آن می اندازند و آن را دوص خوانند و ماء
الحدید گویند و بگزندگی سگ دیوانه نافع بود وقتی که نداند و براده آهن چون در شراب بخورد کسی
دهند که زهر باشد در شکم او مجموع زهرها بخور کند و آن شراب چون بخورند زیان دهد و
براده آهن چون بخورند در شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و مداواه وی شیر تازه با
بعضی ادویه مسهل قوی کنند و بعد از آن مسکه و روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن
گل و سرکه بر سر مالند و مقدار یک درم مغناطیس بخورند و امراق دسمه و روغن و در خواص گوید
براده وی چون بر کسی بندند که در خواب دندان خاید دیگر نخاید **حدج** این را حنظل نارسیده
گویند که هنوز سبز بود و بپارسی کوسته گویند **حداة** مرغیست که پیر از وی از کور کور خوانند و
گوشت وی نباید خورد که عفونت در بدن پیدا کند و خون وی را چون با اندکی مشک و گلاب خلط کنند
و بناشتا بیاشامند و در ربو و ضیق النفس نافع است و چون پرهاء او بسوزانند بی سر و خاکستر آن را با
بیاشامند نقرس را نافع بود و چون زهره وی را در سایه خشک کنند و با آب حل کنند کسی را که حیوان
موذی گزیده باشد مانند عقرب و افعی اگر زخم از طرف راست باشد سه میل از آن در چشم چپ کشند
و اگر در طرف چپ باشد در چشم راست کشند بغایت نافع بود و از مردن خلاص یابد اگر تقدیر خدا
باشد **حرمل** ابن سمجون گوید که این دو نوع است سرخ و سپید نوع سپید را حرمل عربی گویند و بو

حرمل

مولی و پارسی صندله انح ورق آن مانند ورق بید بود کوحکتر و کل وی مانند کل یاسمین سفید بود مطلق
و خوشبوی و بتازی نبسا ساکویند و نوع سرخ را حرمل عامی خوانند و پارسی اسفند خوانند و بتازی نیز حرمل کویند
و هرا را اسفند نیز کویند و مؤلف کوید که این نوع از سداب کوهی است و طبیعت حرمل کرم و خشک
تا در سیوم و کویند در چهارم نافع بود از جهت درد مفاصل چون طلا کنند و چون سحق کند و با عسل
و زهره مرغ خانکی و زهره کبک و زعفران و آب بادیان بهم در چشم کنند قوة باصره را نافع بود و اکر
بخورند و با ادویه قاتلات دود حب القرع را بیرون کند و قولنج را نافع بود و عرق النسا و وجع ورک
چون نطول کنند آب آن نافع بود و سینه و شش از بلغم لزج پاک کند و بادی که در روده بود تحلیل دهد و
بود از جهت سردی دماغ و بدن لیکن سدد و صداع آورد و مغثی بود و مسکر و مصلح وی صاحب منهاج
کوید که بعد از آن رب حوالکه ترش خورند و صاحب تقویم کوید که قرنفل و دارچینی بود و جالینوس
کوید که نافع بود از جهت فالج و لقوه و تشنج سرد و علت کرده و مثانه و مسهل مرا سودا و بلغم
لزج بود و حیض و بول را تنقیح وی سودا را بیک بود و تحلیل کند و خون سودا وی را صافی کند و طبیعت
را نرم دارد و حبیش کوید که منی وی مانند منی ستیر بود و مجهول کوید که کوفتن اصلاح کند و محرک
جماع بود و فربهی آورد و بول و حیض براند بقوة و ابن ماسویه کوید که سودمند بود جهت عاشقان
سکری که دارد و کوید که اکر دوازده شب پیاپی هر شب یک مثقال از وی سفوف سازند تا
عرق النسا را نافع بود و دیسقوریدس کوید که درد پهلو و درد اندام و عرق النسا و نقرس و فالج را
عظیم نافعست و بدل آن بودن آن قوم مانا با تخم سداب باشد اما حرمل عربی سفید که آن را یونانی
مولی خوانند بخ وی مانند لیمو … بود و چون سحق کنند و بروغن ایرسا فورجه سازند و در بجود بر
کرم دافواه دهم را بکشاید خرشف عکوب خوانند و پارسی کنکر خوانند و این نوعست و طبیعت آن معتدل
باشد در حرارت و تری بود با دوم و مسیح کوید که کرم و تر بود در اول و کوید که سرد است و کویند که کرم
و خشک است در سیوم و چون برداء الثعلب طلا کنند موی برویاند و اکر موم روغنی بسازند و آ
کنکر بخورند و برشود که بوی بدا شود بما لنذ … و بروز … طلا کردن زود تحلیل
دهد و بول براند و ریش روده را سود دهد و بلغم بیرون آورد و اکر سر آب کنکر بشویند شپش
بکشد و خارش سر را زایل کند و چون بخورند ورمها تحلیل دهد و چون بر سوختکی آتش ضماد
کنند نیکو بود و طبع را نرم کند و چون با شراب بیاشامند شکم را به بندد و دادی کوید که باه را
زیادت کند و کرده و مثانه را تنقیه کند و سنگ را ببرد و باد و بول از تن بیرون آرد

بخاصیت

بخاصیتی که دارد و مصلح وی آنست که در بخت خوش مهرا کنند … والزجا که لطیف بروی
ریزند و صاحب منهاج کوید که مغثی بود خاصه کومی و کویند که مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و مصلح
وی دوغن بود و صاحب تقویم کوید که مغثی بود و مصلح وی مصطکی بود یا سکنجبین حراشا خردل
بریها است و کفته شود حرشا ساناست و کفته شد حریر ابریشم است و کفته شد حرز الشیاطین
اطریلال است و کفته شد حرف کتب الرشاد کویند و بتازی مقلیا تا و عربی بقا و پارسی تخم
اسپندان و تره تیزک و شب خیزک نیز کویند و بیونانی قرداموس و خرف ابیض و اسفید کویند
و خرف ابلی بری بلاسقین خوانند و خرف انواع است یکنوع ورق آن باسقاح ماند و یکنوع برک
خرد دارد و تخم یکنوع سفید بود از آن سفید اسفند و خردل سفید کویند و حرارت وی کمتر از حرارت
سرخ بود و بهترین وی فربه حرف کرم و خشک است در سیوم و کویند در اول چهارم منضج و محلل
بود و بوی که بریزد نکاه دارد و خوردن و طلا کردن با آب نشتن نافع بود و ورمها بلغمی و دملها
نافع بود و از جهت عرق النسا خوردن و طلا کردن و از جهت ربو و غلیظی سپرز خوردن و
با عسل طلا کردن و ریشی که آنرا شهوبه خوانند و استرخاء جمیع اعضا نافع بود و خوردن وی
و چون برکزندکی جانوران ضماد کنند نافع بود و بچه را بکشد بقوة البته اشامیدن و بخور برکی
فتی و چون دود کنند کزندکان بکریزند و جرب و ریش سر را و قوبا با آب و نمک مالیدن
نافع بود و چون بخ در دم سحق کنند و با آب کرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج بکشاید و حب
القرع بیرون آورد و بادی که در روده بود بشکند و بریان کرده شکم را به بندد و تر حرف نافع بود
خاصه سحق نا کرده و سردی کرده را نافع بود و بریان نا کرده شکم را براند و بلغم لزج از معده
قطع کند و چون سحق کرده سفوف سازند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق اسفید مالند
سود دهد و بمحی درد پهلوها که از ماده آن از خلط غلیظ بود نافع افتد و چون سحق کنند
و با عسل بر بثر طلا کنند یا با صابون بثر را زایل کند و بشره با حال آورد و چون با کزندکی عقرب
ضماد کردن نافع بود و ورق آن چون خشک کنند بقوة تخم بود و چون تر بود از قوت تخم کمتر
بود بسبب رطوبتی ما که دروی است ولیکن معده را براند و بد باشد و مضر بود به سینه و بچه به
… زد و مصلح وی صاحب منهاج کوید که شکر است و صاحب تقویم کوید که نبات نیکو بود و بدل
و بدل وی تخم خردل یا تخم تیزک یا تخم جرجیر و خردل بود حردون حیوانی است مانند سوسمار در طبع و
نزدیک بود بطبع ورل و بیونانی آنرا سالامندرا خوانند و آن حمل سموم قاتلات خوردن

خرشف
کنکر

او و بهرادس گوید در خواص که دل حردون جون در خرقه سیاه بندد و بصاحب تب ربع بندد
شفا یابد و جالینوس گوید که سرگین حردون و عصاره ازناب بر روی مالند بثره را بغایت
صاف کند و نیکو مانند صیقل بود و بهترین بنک وی سفید بود و سبک مانند نشاسته بیفد
و شیرازی آنرا سرگین مارتک گوید حرز باخامالون خوانند بیونانی و بپارسی آفتاب پرست
و کرباسه نیز خوانند جون وی طلا کنند بر موی و ارون که در چشم باشد بعد از آنکه بر کنده باشند
دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل است معجون وزغه و بیضه وی هم قاتل بود که در حال قتل کند
و بکشد و مهلت ندهد و دوا پذیر نبود و معالجه کسی را که گوشت وی خورده باشد مانند کسی بکند
که ذراریح خورده باشد و در صفت ذراریح گفته شود اما معالجه کسی که زده وی خورده باشد
در حال باید که سرگین باز با شراب بدهند و قی آن بکند و برابر روغن گاو بمالند و سر وی بنمک
تکمید کند و انجیر خشک و حنطا یا با رومی بدهند حرف طلع است و گفته شود حرز رهج الفارات
و در هشتار گوید و آن شک است و گفته شود و بپارسی مرگ موش خوانند حرز سیروت
و فرد امینی نیز خوانند از بهر آنکه بطعم فرد اموم من بود و آن حرفت و آن نباتیست که در آب
روید مانند قوه العین جون تر بود گرم و خشک بود در دوم و جون خشک شود گرم و خشک
بود در سیوم و ورق آن پخته و خام خورند بول براند و اگر تو لسه پشت ضماد کنند و بروز بشو
ید زایل شود جرجرا حرجرا خوانند و آن تلخی است که بال ندارد و سبز بود و جون بگیرند و پخته
نمک سود کنند و خشک کرده با شراب بیاشامند گزندگی عقرب نافع بود بغایت اما باید که کهن
بود حزا و حراة نیز گویند و آن ذوفت و دیا رویه و حلیقه نیز گویند که نوعی از سداب بری
است و شیرازی آنرا کوخر خوانند و طبیعت آن گرم و خشک مسخن معده بود و طعام را هضم
کند و بادهای غلیظ را بکند و لطیف مزاج را نافع باشد و گزندگی جانوران سود دهد خاصه عقرب
و بول براند و تخم وی مشهور بروفرا بود و شیرازی آنرا میرک کازرونی خوانند و در روز فرا در آب
را گفته شود اما خرا در چشم آورد و قاطع منی بود و تشنگی آورد و مضر بود به سپرز و مصلح وی
بادنجویه بود و بدل وی سداب بود حزا ورق آن مانند ورق کرفس بود و جز دو کمون از تن
حسن باشد و بیان چیزی نماند و طعم آن نزدیک بطعم رازیانه و تخم سبز رنگ بود و خوشبوی
و خوش طعم و نزدیک بتخم کرز بود و بر جامه بچسبد و شیرازی آنرا مردو سنک خوانند بادها را
بکند و معده را نیکو کند و گرمی وی از خرابری کمتر بود و غذا را هضم کند و خمار زایل کند و

وسده و سپرز را بگشاید و مسخن گرده باشد و مسمن و مثانه و مجاری بول را پاک کند و زکام
را نافع بود و دماغ را سود مند بود و رطوبت آن پاک کند و از جهت بواسیر هیچ دوائی بهتر از آن
نباشد خوردن و ضماد کردن و اگر ادمان اکل آن کنند از بواسیر ایمن باشد خرنیل صمغیست
که از طرف شام و بیت المقدس می آورند و سفید تیره رنگ بود جنانچه بسیاهی مایل باشد و
دانگی از وی نافع باشد از جهت گزندگی عقرب و مار از یکدرم تا یک مثقال با نبیذ بیاشامند یا با
العسل با شراب بغایت نافع بود و مرفافین نیز گویند و گفته شود حزاز الصخر زهر الحجارات و
بپارسی انرا کل سنگ و آن جیزیست بر مثال طحلب بر روی سنگ پیدا شود و حزاز از بهر آن گویند
که زحمت حزاز زایل کند و صحت ببخشد و طبیعت آن سرد و خشک بود و ضماد گرم اگر
طلا کنند نافع است و اگر بر موضعی که خون آید ضماد کنند خون باز دارد و اگر بر قوضاد کنند هم نافع
بود بغایت و ورم زبان و یرقان را نافع باشد حسک شکوهیج و شکرهیج نیز گویند و بپارسی
خار سومبرک و شیرازی خار خسک و باصفهانی ... و در مغرب حمص الامیر خوانند و بری و بستانی
بود و بهترین وی بستانی بود که سبز و تازه باشد طبیعت وی سرد است باعتدال و خشک در اول
و گویند گرم است در اول و گویند که معتدلست در گرمی و سردی و عیسی گوید که گرم و خشکست
و منضج و ملین باشد و برو دهاء گرم ضماد کردن نافع بود و ریش بن دندان و عفونت آن زایل کند
جون با عسل خلط کنند و عصاره وی درد اورام چشم سود مند بود و درد مثانه و عسر البول و قولنج
را نافع بود و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و باه را زیادت کند و منی زیادت کند و دو درم از خشک
بری از جهت گزندگی افعی بیاشامند و ضماد کنند بغایت نافع و جون با شراب بیاشامند جهت دفع
سموم قتاله نافع بود و اگر طبخ وی در جایی که براغیث بود بیفشانند بکشد و گویند که مضر بود به
و مصلح وی روغن بادام بود یا روغن کنجد تازه حشیشة الزجاج بپارسی کیاهیست که آبگینه را بدان
جلا دهند و دانی گوید که قابض بود و دفع رطوبت بکند و شکن اورام بلغمی بود و عصاره وی بوی
را زایل کند و سرفه کهن را نافع و اگر عصاره آن با سفیداج بر حمره و بر نمله طلا کنند نافع باشد و بر سوختگی
آتش همین سبیل دارد و غرغره بعصاره آن کردن و ... را نافع بود و در موم روغن کردن جهت
نقرس نافع و بسیار او محرور مزاج را صداع آورد و مصلح وی نبات و خشخاش بود حشیشة البرص اطریلال
است و گفته شد حشیشة ... و حشیشة الدودیه نیز گویند و بپارسی نیکی دارو نیز گویند و آن اسقو
لوقندریون است و گفته شد حشیشة الغافت آن غافت است و گفته شود حشیشة بزرقطونا بپارسی ورق

الرمد

الغار

نکو گویند و در قوة نزدیک بکشنیز تر بود بهترین تازه تر بود و طبیعت آن سرد و تر است حرارت
بنشاند و بر ورمهاء گرم چون طلا کند سودمند بود و عصاره تری ازجهت نفث الدم نافع
بود **حشیشة خراسانی** بپارسی درمنه خراسانی گویند و آن زخشیزق است و گفته شود **خشیقل** شقاقل
است و گفته شود و اشقاقل نیز گویند **حصا الاسفنج** حجر الاسفنج است و گفته شد **حصرم** بپارسی
غوره گویند و بلفظی دیگر لحب و لحم خوانند و طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم و
گویند که سرد است در دوم و خشک است در سیوم و چنین گویند که سرد است در اول و خشک
در سیوم جهة دفع صفرا بغایت نافع بود اما مولد ریاح و معص بود و شکم به بندد و مصلح آن کلنگبین
بود و صاحب تقویم گوید که مضر است بآلات شکم و منی و مصلح آن انیسون است و بدلش باپاس
است با حماض اترج **حص** ورس است و گفته شود **حسنغ** بشیر ورای هلل گویند و آن نواع است
مکی و هندی و مستهلک و بهترین وی ازجهت درمها مکی بود و ازجهت بوی هندی و نوعی دیگر هست
که در شیر را از آب روباه ترول میسازند و دوشابیان شیراز آنرا اهلل شکل میخوانند و آن بسعل
ایشانست و این مؤلف گوید هلل مکی از خار مغیلان سازند لیکن طبیعت هلل مکی معتدلست در گرمی
و سردی و خشکی بود در دوم و گویند گرم است در اول و در هندی تحلیل و قبض کمتر از مکی بود و صاحب
مفرده گوید که هندی قوی تر باشد در همه حالات و حضض هندی عصاره قبل زهره است و
مکی عصاره نباتیست مکی گویند که مصنوع است و این مؤلف گوید بتحقیق عصاره ورق مغیلانست
نافع بود ازجهت مجموع ترشحهاء دمه ازدده و جهة خون که از نقصان آید بغیر قاعده و مجموع
ورمهاء جثه و کلف و ریشهاء دهن و دبر و گوش را نافع است و در چشم کشیدن روشنی بفزاید
و تاریکی زایل کند و شقاق مقعد و ریح را بغایت مفید بود مالیدن و خوردن و حقنه کردن اسهال
کهن و ریش روده سودمند بود و چون بدان غرغره کند خناق را زایل کند و چون زن بخود برگیرد
قطع سیلان رطوبات بکند از رحم و نفث الدم و سرفه چون آب با شامند سودمند بود و این مؤلف
گوید که حضض هندی عصاره نباتیست که انرا هشور خوانند و حضض هندی ازجمله گزندگی سگ
دیوانه طلا کردن و اشامیدن سود دهد و برکان سیاه دادر دسبرز اضماد کردن و خوردن نیز
نافع بود و بدل آن بوزن آن قبل زهره است یا فوفل و صندل مساوی و صاحب تقویم گوید که سپرز را
غلیظ کند و مصلح آن حما با و هلیلج بود مصطکی و مقدار شربتی نیم درم بود **حضار** بردی است و گفته
شد و بپارسی نک گویند **حلب** فریقه خواند و بپارسی شملیز گویند و شبلیله نیز گویند و طبیعت آن

کرم دد

گرم است در دوم و خشک است در اول و از رطوبتی فضل خالی باشد و گویند گرم و خشک است
در دوم و مصلح و ملین بود و آرد وی بورمهاء بلغمی صلب اندرونی و بیرونی تحلیل دهد و سینه
و شکم و حلق را نرم گرداند و سرفه دبو و عسر البول و عسر النفس را سود دهد و باه را زیادت کند
و بادها را بشکند و لعاب لزج از سینه بیرون آورد و بواسیر را سودمند بود و آرد وی با نطرون بر سپرز
ضماد کنند نافع بود و اگر پیش از طعام با مری بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند شکم براند و چون با
عسل بیاشامند شکم براند و خلطهاء غلیظ بکشد در روده بود و چون پخته غذا ء شش دهد و اوزمان
کند و چون بلان بشوید خرا ازایل کند و لعاب وی با روغن گل شقاق سر را نافع بود و سوختگی آتش و
آرد وی تلها را نرم کند و طلا کردن با ادویه بجهت کلف بغایت سود دهد و چون طبیخ وی بیاشا
مند حیض براند و خشیش وی بخورند درد پشت و جگر و سردی مثانه را و چکیدن بول را و درد
رحم را که از سردی بود سودمند بود و چون بطبیخ وی بنشینند صاحب تقویم گوید که محلل قوی است
بود و مصلح وی روغن قسط تلخ بود **حلزون** نوعی از صدف است و در صفت ودع و صدف گفته
شود **حلتیت** صمغ محروث است و محروث را انجدان خوانند و رافه گویند و حلتیت بپارسی انگوزه
خوانند و بشیرازی انکشت گنده و آن دو نوع است منتن و طیب اما منتن منتن تر بود و طبیعت آن
گرم است در اول درجه چهارم و خشک است در دوم بهترین آن سرخ رنگ بود و صافی و چون
بگذارند گونه آن بسفیدی زند و آنچه مغشوش بود سبز رنگ بود و آنچه بوی تیز دارد منتن خوانند
و آنچه بوی تیز کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند روشنائی بفزاید
و در ابتداء نزول آب کشیدن ایمن شوند از نزول و تب ربع را بغایت مفید بود و بادها را بشکند و
خون بسته که در اندرون بود تحلیل دهد و اگر با سرکه برداء الثعلب طلا کنند نافع بود و ثالیل
ری و غددها چون با موم روغن خلط کنند و بمالند نافع بود و اگر با سرکه برقوبا طلا کنند نافع بود
و اگر با سرکه غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد و بر گزندگی سگ دیوانه یا با سلاح خطا تا آشنا
میدن بغایت سودمند بود و چون با زیت بگذارند و بر گزندگی عقرب و رتیلا مالند سود
دهد و اگر با شراب و فلفل و سداب بیاشامند گزاز را نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند و شوری
که در اندرون بسته باشد بگذارند و صرع را بغایت مفید باشد و دفع جمله زهرهاء حیوانی بکند و
زخم نیزه و تیغ زهرها را نیز و مقدار زخم مثقالی مستعمل باشد و بول و حیض براند و بچه بیندازد و
اگر اندکی از آن در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد و اگر با روغن زنبق در شیشه کنند

ورد وزراله

وچند دو زبکذارند بعد از آن در قضیب بمالند زن ومرد این عجیب یابند واکر در سوراخ دندان
نهند درد ساکن کند واکر نیم درم از وی ونیم درم سکبینج بیاشامند بدان ادمان کند وفالج وجند
را نافع بود ومفاصل بپرد وبواسیر ومقعد را نافع بود وحب القرع را بکشد واما مضر بود بجکر ومعده
واسحق کوید که مصلح آن انیسون است وصاحب تقویم کوید مصلح وی جو بواست ابقرفه وبدل آن
محروث است بعد از آنکه با آب بجوشانند وچند جوشی بزنند وصافی کنند بوزن آن حلبلاب لبلاب
وکویند کلاحیة است وصفة هر دو کفته شود حلم قراد است وشیرازی کنه کویند ودر
باب قاف کفته شود حلیمو بیخ حماض بری است ودر حماض کفته شود حلاحل وحلحل این هر دو اسم بوسن است
وکفته شد وشیرازی بیاض نیز کویند حبیب سورنجان مصری است وطبیعت آن کرم وخشک
در دوم وکویند در سیوم نافع بود از جهت نقرس ودرد مفاصل ودرد زانو ورانها ومقوی بدن
بود ومسهل بلغم وخلطها غلیظ بود وحب القرع را وکرمها را بکشد اما سبرز را غلیظ کرداند ومصلح
آن کثیرا بود وکاشنی حاما اماموس وامامومن کویند وشیرازی ماهلو کویند وطبیعت آن
کرم وخشک در دوم وکویند در سیوم وآن دو نوع است یکنوع مشهور است شیرازی ماهلو
خوانند ویکنوع دیکر مانند بسیار وشاخ است وچون وی زرد بود که برچینند وبرک آن سبز باشد وتخم
دو کلان زرد بود وکوچک وبمقدار یک وجب بود وبهترین وی ارمنی بود وخوشبوی بوی
ومنضج ورمها کرم بود وچون بر پیشانی ضماد کنند درد سر را زایل کند وچون با ادوج برکزنبک
عقرب ضماد کنند سودمند بود بغایت نافع بود وورم چشم که از کرمی بود ورمها احشاء چون
با زیت ضماد کنند نیکو بود واکر بر جهت درد رحم چون از آن فرزجه سازند وبخود برکیرد یا
در طبیخ وی بنشیند سودمند بود ونقرس را نافع بود وکسی را که کوده وی با جکر وی معلوم باشد چون
جوشانده وی بیاشامند نافع وسده جکر بکشاید وبول براند ومقدار مستعمل از وی یک درم بود
لیکن مصدع بود ومنوم ومسکر واز جمله مسکرات بود وصاحب تقویم کوید که مصلح وی آن
صندل وکلاب بود واسحق کوید که مضر بود بمعده ومصلح آن تخم کرفس بود وبدل وی کوید
که بدل آن اسارون است یا بوزن آن وج یا بوزن آن قرنفل وکوید که بوزن آن وج وبوزن
آن زیره سبز حمص نخود هندی است وکفته شد حماض الاترج درون اترج کفته حماض بری وبستانی باشد اما
بری را سلق بری خوانند وآن بیشتر جلی باشد اما در خاک ریزه وزمین سست بود وآن را بیونانی
طرطاقاغریون کویند وشیرازی بیخ آنرا حلیمو خوانند ودرد نقرس ودرد مفاصل را چون بدان

طلا کند

طلا کند بغایت نافع بود وسرفه سوداوی را سود دهد وبستانی را شیرازی ترشینک خوانند
وآن مانند کاشنی بود وورق وی دراز وی حموضی بود ورطوبت فضلی بیخ وبهترین آن بستانی
بود وترش وطبیعت آن سرد وخشک باشد در دوم وتخم آن سرد بود در اول ودر وی قبضی تمام
باشد ودر باب بادرنبوی کفته شد واکر تخم وی را پیش از کزندگی عقرب بیاشامند وعقرب بکزد رنج
زخمی بوی نرسد وورق آن چون بخورند یا برقیت بریان کنند وکشنیز خشک وانکی زیره وآب
انار دانه بروی بریزند شکم ببندد وغیره بیان کرده شد که از دوده وقی صفرا بود نافع بود وتشنکی را
بنشاند وقطع قی بکند وغثیان صفراوی بکند وخمار داروی کل خوردن ببرد وکزندگی عقرب را نافع بود
وچون با شراب بزنند وبر آن مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند وچون با شراب بپزند وبر
خنازیر ضماد بغایت نافع بود واکر با سرکه بپزند وبر سبرز ضماد کنند نافع بود وچون بر جرب بمالند صحت
یابد واکر بیخ وی بر کردن بندند خنازیر را نفع کند وچون سحق کنند ووزن بخود برکیرد قطع سیلان
رطوبت کهن از رحم بکند واکر با شراب بپزند وبیاشامند ریک را از زایل کند وسنک مثانه بریزاند
وحیض براند واکر یک مثقال از بیخ وی بکوبند وبا درب سیب بنشیند وبلسعه صحیح را واسهال دموی
را مفید بود حماض الماء در آب روید وورق آن بدان انکشتی بود نزدیک بورق کاشنی وساق
وی کوچک بود وبر سر وی تخمی سیاه رنک بود که برچینند وطعم وی مانند طعم حماض بود وتخم
براند وبچند ونفس را خوش دارد وترحس را زایل کند وخفقان کرم را بغایت سودمند بود و
غثیان را دفع کند ومقعد مسترخی را بصلاح باز آورد وچون بپزند وبر اعضا مالند خارش را زایل کند
وتخم آن وورق آن بخایند درد دندان را ساکن کند وبن دندان را محکم کند واکر ادمان اکل کنند برقان
را زایل کند حماض الارنب اکنوست است وکفته شد حماض بری حماض بری است وکفته شد حماض البقر حماض بستانی
حماض بستانی است وکفته شد حماض الاتن امعاء الارض کویند وآن خراطین است وکفته شود حمار
الاتن بپارسی خار خسک کویند ودر خسک کفته شد حمص بپارسی نخود کویند سفید وسرخ وسیاه ومخمی
وکرمی بود وبری بود وبستانی بود اما بری کرم وتر بود واندکی تلخی دارد وبستانی نیکو دهد وسیاه
بقوت تر بود در افعال وبهترین وی سفید وبزرک بود وطبیعت آن کرم وتر بود در اول وکوید که
خشک در اول وطبیعت را نرم دارد وبول براند ومنی بیفزاید وباه را برانکیزاند وحیض براند و
منفخ بود ولون را نیکو وصافی کند ودرد پشت را سود دهد واو را صافی کند وغذاء بسیار بدهد وعشق
وورمهاء کرم را ببرد وروغن آن قوبا را زایل کند وآدر اورتیناء جلید را وسطها را نرم وخارش ببرد

دهد و نفوع وی درد دندان و ورم بن دندان را نیکو بود و از انصافی کند و غذا زیادت تر از همه چیز
دهد و چون آرد او بسر حمانی سازند و طبخ نخود سیاه زنان را بریزاند و ادرار بول از همه نخودها زیادت
کند و فالج و مرضها که سرد بود و درد مفاصل که از رطوبت بود نافع است و باه را زیادت بغایت تا حدی
که چهار پایان مثل گاو و شتر و اسب نر چون نخود سیاه بجای علف بدهد قوة باه ایشان زیادت
شود و سده کرده بگشاید و چون بکشند در سرکه جوشانند و با مداد ناشتا بیاشامند و صبر کند
تا نیم روز کرم شکم بکشد و اگر در آب خوسانند و بحمام بخورند و آن آب بیاشامند انعاظ تمام
بیاورد و قضیب را قوة دهد و در نخود سه خاصیت هست که در مجامعت کردن در سه خصلت
بود اول آنکه طبعش ملایم منی بود دوم آنکه کثیر الغذا بود سیوم آنکه مولد ریاح و نفخ باشد و
هر غذایی و دوائی که از جهت تقویت باه خورند باید که این سه خصلت داشته و آن نخود با
وزده و تخم مرغ نیم برشت ما کسی که فربه کرده و مثانه داشته باشد نخود او را بغایت مضر است
و نخود سیاه بچه بیندازد و جذام را نافع بود و کژدم که جانوران و ادویهای کشنده واولی آن
باشد که در میان دو طعام بخورند تا مضرت او کمتر شود نخاع و جرم ثقیل معده و مصلح
وی معجون تکل بود خیرا ابو خلسا گویند و آن شجار است و رجل الحمام نیز گویند و ابو خلسا
گفته شود حجم بلغت اهل شام لسان الثور است یعنی گاو زبان قول صاحب مفرده و صاحب
منهاج گوید که حمحم حمحم است و آن نبات خبه است و صفت هر دو گفته شود حمض حرض
خوانند و آن شناس است و گفته شد حماط نوعی از جمیز است و در جیم گفته شد و آن تین است
حاحم صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند که آن بستان افروز است و صاحب جامع گوید از
قول اسحق بن عمران که حبق بستانی است و در شام حبق نبطی گویند و نبات او بغایت سبز بود و گل
وی سفید و تخم وی مانند تخم حبق و طبیعت وی گرم و خشک است در درجه دوم اصحاب بلغمی را نافع بود و سده
دماغ بگشاید که از بلغم بود و زکام تر را نافع بود و مسیح گوید که گرم و تر است و خشک تر از نعناع
شاهسفرم بود و عیزا و گوید که مقوی دل بود و تخم او بریان کرده با روغن و آب سرد از جهت اسهال
کهن را نافع است و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند که سرد و خشک بود در حرارت معده و جگر
را ساکن کند و چون از طبخ وی بیاشامند در جلاب یا در سکنجبین معده و جگر را ساکن کند و
چون از طبخ وی بیاشامند از اخلاط بد پاک گرداند و این مؤلف گوید که صاحب منهاج و صاحب
تقویم گویند خاصیت او همچون بستان افروز است لیکن اسحق بن عمران گفته خاصیت حبق بستانی است

وبسیار روی شانه دا بد باشد و مصلح وی کنند و حما ما بود حمام بپارسی کبوتر بچه گویند طبیعت آن
جالینوس گوید که گرم است و رطوبت بسیار در گوشت وی هم هست کرده را نیکو بود و منی را بیفزاید
و چون فالج و لقوه و خدر و استرخا را بد را نافع بود و شریف گوید که چون بر هاء وی بزده بکشند
خونی که از وی آید پاک کند و بر گزندگی عقرب نهند بغایت نافع باشد و اگر آن مهجان را بر بو
زانند و سحق کرده در چشم کشند تاریکی چشم را ببرد و در خواص ابن زهر آورده است که در هر
خانه که کبوتر بود از خدر و فالج و سکته و جمود و سبات ایمن باشند و این خاصیت در وی
هست و این مؤلف گوید که در خواص آورده اند که زهره کبوتر سفید چون در چشم کشند تا
دیگی و غشاوه بکند و مداومت اگر بر پوست کبوتر نمایند که آورده و دیسقوریدوس گوید چون
ورشان و شفانین و حمام چون گرم بود و در چشم کشند جراحتی که در چشم باشد زایل کند و خون
حمام خاصه قطع رعاف کند که از جهت دماغ بود و بیضه وی بغایت گرم بود و کبوتر از کبوتر بچه سبک
تر بود و اولی آن بود که آب غوره و کشنیز و یا سرکه بپزند و چون بخورند بعد از آن مغز خیار از
پی بخورند یا تخم خیار حمار اهلی بپارسی خر گویند صاحب منهاج گوید که گرم و خشک است در
سیوم و صاحب تقویم گوید از قول اسحق که گرم و تر است خاکستر گوشت و جگر وی با زیت بر سقاق
که از سرما کفیده نافع باشد و خاکستر جگر وی اگر بر خنازیر با زیت بنهند نافع بود و جذام را نافع بود و
گوشت و جگر وی چون بپزند و در طبخ وی بنشیند کسانی که از خشکی بود بغایت سود دهد و جگر وی
بریان کرده اگر ناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول وی چند کرده با سود دهد و این مؤلف گوید
که پیه وی بر قروح خبیث مالند بصلاح آورد لون آن موضع بلون اعضاء گرداند و اگر قروح
آن سوده روی مصروع را دهند صرع از وی زایل شود و اگر بر برص طلا کنند قلع کند و در خواص
آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی بندند که می ترسد دیگر نترسد و گویند که چون
جرن گوش خورد کودک دهند که گرید دیگر نگرید و در خواص آورده اند کسی را که عقرب گزیده
باشد در گوش او گوید آواز بلند که مرا عقرب گزیده است و از گونه بر آن خر بیشتر درد از وی
گردد و اگر پاره پوست از پیشانی خر مصروع را بخود نگاه دارد تا مدت یک سال تمام چون القلم
شود پاره دیگر نگاه دارد تا سال دیگر صرع از وی زایل شود و در خواص ابن زهر آورده که چون
خر صبر سک را بغایت ناخوش بود و حمار اهلی یعنی خر دشتی است حمار الوحشی بپارسی خر گور
گویند و عبد الملک بن زهر گوید که نظر بر چشم وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب

بکند و این از خواص است و جالینوس گوید که گوشت وی چون فربه بود و جوان ترکیب نکو ت
ابل و بغایت غلیظ بود و پیه وی چون بر کلف طلا کنند سود دهد و چون با روغن قسط بجو
شانند از جهت درد پشت و گرده که از بلغم و باد غلیظ باشد نافع بود و زهره وی از جهت داء
الثعلب و داء الحیه را سود دارد و این مؤلف گوید اگر مغز استخوان با روغن گل بکدازند
غربن و ریشها را سود دارد و اگر مغز سر او با کرفس و انگبین مدقوق را دهند معده گویند نافع بود
و گوشت او را چون بپزند با آب نمک و دارچینی و زنجبیل و مرزنکوش را با شانند و اگر گوشت جرب او
بخورند مفاصل و بادهاء غلیظ سود دارد و گوشت وی بسیار خوردن تمدد دست و بطو خروج
ثقل پیدا کند و اول آن بود که از پی آن جوارشات مسهل خورند چون شهرایران و امثال آن حنظل
علقم خوانند و تخم وی هبید گویند و بعربی کبث و بشیرازی کوست خوانند و بکرمانی جوزهم و
و بلفظی دیگر خربزه روباه و نر بود و ماده بود و ماده آن سفید دست و زود شکن باشد و چندانکه
سفیدتر بود بهتر بود و پوست وی باید که زرد بود و بسفیدی مایل باشد و آنچه یکبوی بزند بد بود
و اگر بر درخت حنظل یکی حنظل بیش نباشد آن کشنده و مهلک باشد از برای آنکه قوا گرفته باشد او
تمام قواء آن بجو از حرارت و پوست پس کشنده بود و بهترین وی ماده و سفید و رسیده و هندی
بود چنانچه وصف کرده شد و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشکست در دوم و بعضی گویند که گرم
و خشکست در دوم و کندی گوید که سرد و تر بود و مؤلف گوید که حکیم کندی سهو کرده و وی محلل و مقطع
بود و درد مفاصل و اعصاب را و نقرس و عرق النساء را نافع است و مسهل صفرا و سودا بود و قولنج
ریحی بگشاید و دماغ را از خلط بد پاک کند و تخم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل و درق و وی صرع
را و مالیخولیا را و وسواس و داء الحیه و داء الثعلب و جذام را سود دارد خاصه چون با ادویه خلط کنند
مانند انیسون و افتیمون و نمک هندی و ایارج فیقرا و صبر و حنظل و اگر بطبیخ وی حقنه کنند معجون
درست از دو درم تا چهار درم شاید و قولنج را بگشاید و مره سودا و بلغم خام را بگشاید و بیرون آورد و
تخم آن شربتی نیم درم بود با عسل و با ادویه داخل و نیم بود و باید که بغایت سحق کنند و اصلاح وی کثیرا
... و وی نافع بود در گزیدن کژدم عرب و افعی را خوردن و طلا کردن و حکایت کنند که عرب شخصی را چهار موضع
بگزید و دو درم از وی بیاشامید در حال صحت یافت و در حقنه کسی را که قولنج داشته باشد سود بود و بخور
کردن در بواسیر بغایت نافع بود و چون بخور بر گیرند بچه بکشد اسحق گوید که چون بگیرند حنظلی و سرش
ببرند و تخم آنرا بیندازند و پر از روغن ریق کنند و سوراخ آنرا با خمیر بگیرند با گل و در آتش نهند تا چند جوش

بزند

بزند و بعد از آن برگیرند و بر موی مالند موی سیاه کند و مسیح گوید که اصلا و چون بپوشانند از جهت
استسقا بغایت نافع باشد و گزندگی افعی و حنظل باید که در گرماء گرم و سرماء سرد مستعمل نکنند که
اسهال و قی آورد و مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند حب المخروع
بود و گویند که بوزن آن خرمل و چهار دانگ وزن آن ثنا اخاره و گویند که بوزن خرمل و چهار دانگ
آن قند حنا بهترین آن بود که بغایت سبز بود و در حال خرد کرده باشند طبیعت آن گرم است باعتدال
و گویند که معتدلست در گرمی و سردی و عیسی گوید که سرد است در اول و خشکست در دوم و طبخ وی
سودمند بود جهت ورمهاء گرم و سوختگی آتش و نافع بود جهت شکستگی استخوان و ریش دهن و در
جهها از جهت خنازیر کنند و چون نیم مثقال بیاشامند قولنج را بگشاید و از خواص وی آنست که چون
کسی را ابتداء آبله کرده باشد حنا را با آب بسرشند و بر کف پای آنکس نهند ایمن شود از آنکه بچشم او
آبله بر آید و مجربست و اگر تخم وی یکمثقال بسرشند با عسل و لعوق کنند دماغ را بغایت سود دهد و در خواص
ابن زهره آورده است که چون حنا را بعسل بسرشند و بر ناخن نهند و بدان ادمان کنند نیکو گرداند
و اگر پایها را بدان خضاب کنند شب بامداد بول آنکس سرخ بود و مضر بود بحلق چون بیاشامند و مصلح
وی کثیرا بود حندقوقی بشیرازی آنرا اندقوق گویند و بپارسی دیوا سپست و بری بود و بستانی بود و
حندقوقا بری را ذرقا و حناقا خوانند و بیونانی لوطس اغریوس و معنی آن حندقوقا بری بود و از آن
بستانی را طریفیا خوانند و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر دوم و گویند در آخر
اول و گویند در سیوم کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را سود دارد و درد انثیین و عصاره وی بستانی
با عسل سفیدی که در چشم بود ببرد و بری بستانی و صرع را سود دهد و استسقا و بول و حیض براند و روغن
وی از جهت بادها که در اعضا بود و اگر طفل دیر بحرکت آید بروی مالند زود بحرکت آید و اگر در طبیخ وی
نشینند همین عمل کند و تخم وی مهیج باه بود و اگر آب وی در گزندگی عقرب ریزند درد ساکن کند و اگر
در عضو سالم ریزند لدغ و وجع پیدا کند و چون بعصاره وی سعوط کنند صداع آرد و حندقوقی حناقا آورد
و درد حلق و مداواء آن بکشنیز و کاهو و کاشنی کنند حنا الغوله شنجار است و ابوخلسا خوانند و در الف
گفته شد حنا المجنون سعد است و گفته شود حنطه گندم است و بهترین این بود که در میان صلابت و لین
بود و فربه باشد و در میان سرخی و سفیدی بود و سیاه نه بود و طبیعت وی گرم بود و معتدل بود در تری و خشکی
و چون بکوبند و بر گزندگی سگ دیوانه نهند نافع بود و چون بخایند و در دمامیل نهند بگشاید و روغن وی قوبا
را زائل کند و بهترین غذاها بود انار حنطه رومی خندروس خوانند و خلاوس نیز گویند و گفته شود

حوکر بادروج است و گفته شد **جوز هندی** جنسیت هندی و آنرا مرغ گویند و گفته شود **جوز** [illegible]
و قوز گویند آن درختی است که پوست وی زرد بود و گل وی گرم بود درخت کهربا است گرم بود در [illegible]
سیوم و خشك بود در اول و ورق وی ضعیف تر از گل وی باشد و صمغ کهربا باشد و تخم وی لطیف تر
از صمغ باشد و آنرا سرو خوانند و ورق او چون بارگیرند و ضماد کنند بغایت نافع بود و ثمر وی چون
با سرکه بیاشامند صرع را سود دارد و تقطیر البول را نافع و منع آبستنی **حوم** حمریز گویند و آن تره ایست
و گفته شد **حواری** آرد گندم محرود و بخته باشد **حوجم** ورد احمر است و گفته شود و بپارسی گل سرخ گویند
حوفراذ این هر دو اسم طرخون است و گفته شود **حرمانه** بعربی گویند و بیونانی طریفلق و گفته شود
حوراسفندار ریشان افروز است و گفته شد **حیه** مار است و انواع آن بسیار است و اعظم در تریاق
مستعمل بود قرص افعی بود که از گوشت افعی سازند و صفت آن و منفعت آن در مرکبات گفته شود
حی العالم ایرون خوانند و معنی ایرون حی لا یموت است و بعضی گویند یعنی که همیشه زنده است و هم
ورق او نیفتد و همیشه سبز باشد و پیش بهار بیز خوانند و بعضی گویند که تخم آنست و این هر دو غلط
و بعضی گویند که بستان افروز است و آنچه محقق است نوعی از یاسمین است که در تبریز بسیار بود و سبز
بود و حی العالم دو نوع است کوچك و بزرك و دیسقوریدوس گوید که سه نوع است یك نوع خورد بود
و در جایهای سایه و در بن دیوارها و کوهها روید قضبان وی کوچك بود و یك شاخ بیش بود و ورق
بسیار بیان بود و فندقی و حب بود و گل وی زرد بود و در قوت ماننده نوع بزرك بود و او ان بزرك
بستانی بود و کوهی بود و فندقیه از یك گز باشد و سبری یك انگشت باشد و بهترین وی بستانی بود
و طبیعت آن سرد است در سیوم و خشك است در اول و هر دو نوع کوچك و بزرك نافع بود از جهت ورمهای
گرم و جگر و سینه طلا کردن و چون تنها یا با سویق جو و نمله ضماد کردن و ریشها پلید و ورمهای
گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی آتش و نقرس بغایت نافع بود و آب وی چون تقطیر کنند در دم بیاشامند
سود مند بود از جهت سگ که در جگر و زهره باشد و مسهل صفرا بود و مبرد و از جهت گزندگی رتیلا
بغایت نافع بود و چون آب وی با روغن گل و سرکه بر سر طلا کنند درد سر را نافع بود و از جهت اسهال و ریش
روده ها نافع بود و چون با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان
رطوبت بکند که مزمن باشد از رحم و اگر در چشم کشند درد چشم را نافع بود و فولس گوید که پنج درم از
آب وی با سکنجبین چون بیاشامند حدت را ساکن کند و صفرا و قوة بیفزاید و دیسقوریدوس گوید
که نوع سیوم بقلة الحمقاء بریه خوانند و بعضی طیلاقون گویند اهل روم الوخوانند و این نوع در میان

سکنتها

سکنتها را روید و طبیعت وی گرم بود و مفرح حاده بود و چون با پیه کهن بر خنازیر طلا کنند تحلیل
[illegible] عالم مضر بود بسپرز و مصلح وی طین ارمنی بود **حیصل** حدقت و گفته شد و بپارسی [illegible]
گویند و الله اعلم بالصواب **باب الخاء** **خانق النمر** صاحب منهاج گوید که خانق النمر و الذئب
یعنی قاتل النمر و الذئب و هی حشیشة در صفت قاتل النمر گوید که قوة قاتل النمر و هو ثمرة [illegible]
از هر دو اسم و ماهیة آن یکی سهو باشد و آنچه محقق است گفته شود خانق النمر نباتیست که چون
پلنگ و یوز و گرگ و سگ و خوك و غیر آن بخورند خناقشان بگیرد و بدان سبب خانق النمر و قاتل
النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که وی را زود تر بکشد و آن نوعی از مازریون است بتحقیق اگر
چه بعضی گویند که اسقیل است و بعضی گویند که خربق سیاه است و این هر دو قول ضعیف است و خلاف
و آنرا اقریطس گویند و طبیعت آن گرم و خشك است در چهارم **خانق الذئب** قاتل الذئب هم خوانند
و در قوة چون خانق النمر بود اما مخصوص است بگرگ کشتن که وی را زود تر میکشد همچنانکه خانق النمر
مخصوص است بکشتن پلنگ و آن بتحقیق خربق سیاه است و گرم و خشك است در آخر سیوم و چون بکوبند
و بر گوشت خام افشانند و گرگ بخورد و بمیرد **خانق الکلب** قاتل الکلب هم خوانند و در عمل همان فعل میکند
که گفته شد بلکه زیادت تر اما سگ زود تر میکشد و وی هم هر حیوانی باشد که دنب داشته باشد و آنرا
از هندوستان آورند و اورا فق گویند و آن کجله است **خاتم الملك** سادوران است و گفته شود
و صاحب جامع گوید که حرما است و صاحب منهاج گوید که نوعی از مازریون است سیاه و صاحب جامع
گوید از قول بعضی متأخران که اسد الارض خامالاون مالولست که آن مازریون سیاه است و هم صاحب
جامع گوید که خاملا اسم مازریون است و آنکه گفته که اسد الارض مازریون است سهو کرده اند و
بسبب اشتراك اسم سهو کرده اند بر تقدیر قول صاحب منهاج معتبر است و خامالیون و کمالیون
نیز گویند **خامالاون لوقس** معنی لوقس بیونانی سفید بود و بعربی ابیض گویند و نیز بری ادادی
در الف گفته شد و آن مازریون اسفید است **خامالاون مالس** دادا سود است یعنی مازریون سیاه و آن
خامالیون و کمالیون نیز گویند و آن خانق النمر است و گفته شد **خامالابوانی** زیتون الارض گویند
و آن مازریون است و گفته شود انواع آن **خالیدونیون** و خالدون میون نیز گویند و آن دو نوع است
کوچك و بزرك و گویند که بزرك آن عروق الصفر خوانند یعنی بادزند و کوچك آن مامیران و معنی خالیدونیون
[illegible] ذو الخطاف بود و آن سبب این نام بدان نهاده اند که پرستوك که چون بچه وی در آشیانه نابینا
شود مادرش برود و شاخی از مامیران بیاورد و در آشیانه بنهد بچه وی بینا گردد بفرمان خدای تعالی و این

از خواص است فتبارک الله احسن الخالقین **خالاون** حنطه رومی است وگفته شد و پارسی گاو چو شد
ود خندروس منفعت وطبیعت وی گفته شود **خامابیطس** بالحج است وگفته شد **خامامیلن** معنی آن تو
صنوبر الارض گویند و آن کامافیطوس است وگفته شود **خامادریوس** خامادریون نیز گویند ومعنی آن
یونانی بلوط الارض بود و آن کمادریوس است وگفته شود **خاماافطی** معنی آن یونانی خمان الارض
است و آن خمان کوچک است و افطی خمان بزرگ است وگفته شود **خاولنجان** خسرو دارو گویند آن
خولنجان است وگفته شود **خامشم** شتره وشیره گویند و آن سیطرح است وگفته شود **خبه** بزر
الحنجم و بشیرازی شفترک خوانند و باصفهانی خاکش و بتبریزی سوارون و بترکی اشوه و نیکوترین
آن سرخ و خلوقی بود و خرد شیرین و طبیعت آن گرم و تر است ماشرا را سودمند بود و حصبه و صحاب
سود او چون با شیر و نبات بیاشامند بدن را فربه کند و لون را نیکو گرداند **خبازی** بپارسی خرو گویند
و بشیرازی نان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است و گویند که ملوخیا بستانی است و ملوکیه بری و
نوعی از ملوخیا بقلة الیهودیه خوانند و ملوکیه گویند و آن خطمی است بری لطیف تر از بستانی است
وطبیعت وی سرد و تر بود در اول و گویند که معتدل بود در گرمی و سردی و گویند که لیّن بود و هست
و گویند که معتدل بود و قولی گویند که گرم و خشک است و این قول دور است و ورق وی چون بر گزندگی
زنبور و نحل ضماد کنند نیکو بود وقتی که تمام بود و در قبر نافع بود با روغن بر سوختگی آتش و مرهم چون
بر وی بطلا کنند و طبیخ وی چون زنان در وی نشینند صلابت رحم را نرم گرداند و مقعد و ورق وی
با بیخ وی چون بجوشانند جهت زهرها و ادویه کشنده و بر گزندگی عقرب و رتیلا ضماد کردن نافع بود و
بول براند و تخم وی چون خلط کنند با تخم خندقوقی و با شراب بیاشامند درد مثانه را ساکن کند و چون
ورق وی را بپزند و بر دمامیل نهند و دمامیلی که احتیاج بشکافتن دارد بگشاید ماده را بیرون آرد
و اگر بدان حقنه کنند گزندگی مقعد و روده و رحم را سود دارد و آنچه بستانی بود معده را بیاشد
و چون تر باشد مثانه را نافع باشد و تخم وی جهت خشونتی که در سینه و در شش و مثانه حادث شود
سودمند بود و اگر بپزند با روغن و ضماد کنند بر ورمها که در مثانه و در گرده پیدا شود سودمند بود
و اگر بر ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود و سودمند بود جهت سرفه که از خشکی بود و خشونت سینه هم
نافع بود و بول براند و شکم را نرم دارد و ورق وی چون بخایند با نمک خام و بالکی ضماد کنند بر ناصور
که در چشم بود پاک گرداند و گوشت برویاند و چون ضماد کنند با کبیز بر سر ریش که سبب آن تری بود سود
مند بود و چون بر گزندگی عقرب ضماد کنند خاصه که بانیت بود و کل وی نافع بود بجهت قرحه مثانه و

کرده

خاولنجان خسرو دارو

خبازی

گزندگی عقرب

کرده آن ... ضماد کردن و قضبان وی نافع بود از جهت درد ... مثانه و شکم را نرم دارد
و نوعی دیگر از خبازی بری بود که سهل ... و خام بود تا حدی که گاه باشد که خون بیاید **خبز**
بپارسی نان گویند بهترین آن بود که از گندم که آفت نرسیده باشد فربه و صلب بود و نان سمید و خوار
دشوار از شکم بیرون رود و نفخ در وی زیادت بود و مولد ریاح بود و سده جگر و سنگ گرده تولد کند و
شکم به بندد و نان خشکار سبزی را غلیظ کند و خونی که از وی حاصل شود میل بسیاهی داشته باشد و نان
حواری را بلند ... کند و نانی که از نخاله بسیار داشته باشد ... را از شکم بیرون آید و غذا اندک دهد
و آنچه نخاله اندک داشته باشد ... بود و نان فطیر نفخ در وی زیادت بود و از آنچه خمیر بود و نان خشک
کهن شکم را به بندد و نان نرم خشک چون آب تر کنند و نمک و ... کهن چون ضماد کنند ...
و شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را سود دارد و غذا را اندک دهد و بیشتر از آنها بود که از گندم نا
رسیده بپزند و حکه و جرب و بواسیر از آن تولد کند و مصلح وی ادهان بود و حلاوات و البان
و بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر هضم شود بسبب اندک نخاله و در گرمی معتدل
بود بدن را فربه کند و شکم به بندد و سده پیدا کند و اولی آن بود که نمک و خمیر تمام داشته باشد
و با اسفیدباج و زیرباجات شود خورند و بعد از وی گندم و حواری و میانه سمید و خشکار بود و
متوسط بود در کثرت غذا و قلة آن و سرعت هضم و بطوءان و نزدیک سمید بود و در بیشترین احوال
شکم به بندد و اصحاب گرم را سودمند بود و معده گرم قوی را دیر هضم شود و مولد ریاح و نفخ بود و
سنگ مثانه و گرده احداث کند و مصلح آن زنجبیل و اطریفل بود و بعد از ان ماء العسل خوردن
و خوابها را از کردن مناسب بود و نان ... تر بود و دیر هضم شود و مزاجهای خشک را سودمند
بود و مصلح وی چیزهای شیرین بود و نان قطائف شکم به بندد و مولد خلط غلیظ بود و مصلح آن شربتی
بود و نان برنج بهترین آن بود که از برنج سفید خوب پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا زود
دهد و شکم به بندد و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام بود و نان جوی بهترین آن بود که از جو
تازه فربه پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود و شکم به بندد و غذا اندک دهد و مصلح وی چیزهای چرب
خبز الغراب ... است و پارسی ... گویند و در الف گفته شد **خبز القرود** لوفت و گفته
شود و پارسی ... گویند **خبث الحدید** بپارسی ریم آهن گویند و بشیرازی ... آهن و قوی تر از همه
... بود و آنرا ... خوانند صفت آن بگیرند خبث الحدید و سحق کنند و در شراب انگوری خوب
بیاندازند ... روز و بعد از آن خشک کنند و سحق کنند و بادام بریان کنند پس استعمال کنند و بهترین

خبز

خبث الحدید

وی بلادی بود دالمس بود و بادها سک کوچک که بروی خشونة بود و طبیعت آن گرم و خشک است در
سیوم مجفف رطوبات بود و محلل ورمهاء گرم و سودمند بود جهت خشونت حلق و مقوی معده
بود و چون با شراب کهن بیامیزند و بیاشامند خون آمدن از حیض و بواسیر را قطع کند و منع اسهال
بکند و چون بخود بر گیرند به یشم پاره خون دفتن باز دارد و قطع سلس البول بکند و طلاء کردن حمل
را محکم دارد و چون بیاشامند بجهة شیر که در پستان بسته شود سودمند بود و مقدار دانگی
مستعمل بود و خبث الحدید بقوة مانند زنجار الحدید است و چون با سکنجبین بیاشامند منع
مضرت زوال کشته بود بکند مانند تریاق و از خوردن خبث الحدید همان عارض شود که از
خوردن برادة الحدید و علاج وی همچنان کنند که براده خورده باشند و اولی آن بود که مدبر کنند
چنانچه بگیرند خبث الحدید و سحق کنند و در سرکه انگوری خوبیاشند چهارده شبانروز و بعد از ان
خشک کنند و باز سحق کنند و با روغن بادام بریان کنند و بعد از آن مستعمل کنند و منفعت وی آنست
که باه را زیادت کند و دردهاء سپرز تحلیل دهد و مجفف بود و معده و جگر و تقطیر البول و قرحه
امعاط و مثانه را بغایت نافع است و بدل خبث الحدید بر اطریفل کوچک بود و بدل غیر مدبر خرف
بود **خبز المشایخ** بخور مریم است و گفته شد و پارسی چوبک اشنان گویند **خبث الفضه** ثقل نقره
است و بهترین آن بود که سبز رنگ بود و تنک و قابض بود بغایت و در وی جذب و تجفیف و تعفن
وجوب و ریشها را نافع و چون در مرهم کنند منع خون از ناسور و بواسیر بکند **خبث النحاس** ثقل مس بود
و در قوة نزدیک بخبث الحدید و آن چون مس سوخته است اما ضعیف تر است از مس سوخته
خبث الرصاص ثقل ارزیز بود و قوة او مانند قوة رصاص سوخته و طبیعت آن سرد و خشک بود و از
جملة دیگر چشم نافعست و بدل آن اسفیداج الرصاص **خبز رقی** افسنتین است و گفته شد و آن برنجا
سف است کوهی **ختم الملک** خواتیم الملک خوانند و آن طین مختوم است و گفته شود **خثا البقر** زبل البقرات
و آنرا بپارسی سرگین گاو خوانند و چون بر ورمهاء غلیظ نهند تحلیل آید و چون بسوزانند و با سرکه در
سوراخ بینی نهند خون رفتن باز دارد و مجموع زهرها را نافع بود چون بخورند و اگر در بینی نهند و رها
کنند تا خشک شود و بعد از آن بر گیرند و دیگر تازه نهند چند نوبت و چون بر پای متورم نهند چند
نوبت با خاکستر و زیت سود دهد و اگر بر گزندگی زنبور نهند و نحل بغایت نافع بود و اگر مستسقی را بدان
طلا کنند سود دهد و بهترین آن باشد که در فصل بهار باشد و چون خشک کنند و دیگر بسوزانند و مستسقی
بیاشامند بغایت نافعست و اگر زن آبدان بخور کند زادن بروی آسان شود و بچه مرده را بیندازد

زبل البقر

نافع لجهت ورمها

بجهت اسانی زائیدن
و انداختن بچه مرده

وزنده را

وزنده بکند و در خواص ابن زهر آورده که چون تا لیل بدان کلع کنند که بیفته و در عنکبوت گفته شد
خراء الرجال براز البنی است و گفته شد و پارسی تخم منک گویند **خردل** خردل سفید است و آن اسفند
سفید گویند و پارسی تخم اسفندان و گفته شد **خرء الحمام** جوز جندم است و گفته شد **خرو قسه**
بره ایست که بجرا آمده باشد و در لحم الخرفان گفته شود **خرقی** خلواست و خرو گویند و در خلو گفته
شود **خروع** بید انجیر گویند و شیرازی و بهترین آن بحری بود و طبیعت آن گرم است و خشک است
در دوم و گویند گرم تر است و اسحق گوید که در سیوم و مسهل بلغم باشد و قولنج را بگشاید و فالج لقوه را
نافع بود و صاحب منهاج گوید که شربتی و دانه مقشر بود و صاحب تقویم گه شربتی از وی یازده حبه بود و
اعصاب را نافع است و هر صلابتی که باشد که چون ضماد کنند یا بیاشامند نرم گرداند و پارسی حب سفید کرده
از وی چون سحق کنند و بیاشامند مسهل بلغم و مره و رطوبتهای مایی بود و قی بیاورد و غثیان پدید کند و چون
ورق وی را بکوبند یا سویق خلط کنند و ضماد کنند و بر ورمهاء بلغمی و ورمهای گرم که در چشم بود سود
دهد خواه بجته و خواه خام و چون بر نقرس ضماد و درد مفاصل ضماد کنند بغایت نافع اما خوردن وی مضر
بود بسینه و مصلح وی کتیرا بود **خراطین** ذغادکم گویند و آن امعاء الارضست و حمل الارض نیز گو
یند و آن کرمی است دراز سرخ بود که در زمین نمناک باشد در شیب گل و آن طبیعت گرم و خشک در سیوم
چون بکوبند و بر جراحت اعصاب نهند و سه روز ها کنند بغایت سودمند بود و گویند که در ساعت سود
دهد و با پیه مرغ آبی از جهت درد گوش را نافعست و چون با شراب بیاشامند بول را براندو یرقان را نافع
بود و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود با عصب و مصلح وی روغن بادام بود و در بزرگ کردن قضیب
اثری تمام دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و سحق کرده با روغن کنجد طلاء کنند **خربع** عصفرا ست
و گفته شود و پارسی خسق گویند و صاحب منهاج گوید که نوعی از حرشف است که زبان بربری لسخ خوانند
خرنوب نبطی خروب گویند و خرنوب الشوک و هم قرنیث نیز گویند و پارسی کوردر خوانند و اهل شام
معزل گویند و بربر ینبوت خوانند و گفته شود **خرنوب شامی** بپارسی کودنه خوانند و شیرازی کرکازدو می
خوانند و آنچه خشک شود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد و خشک بود و خشکی وی در دوم
بود و بعضی گویند که گرم است در اول و شکم را ببندد و با وجود شیرینی معده را بگزد و ادرار بول بکند خاصه
چون با عقید العنب پرورده باشد و جالینوس گوید که چون گرم بود شکم را نرم دارد و لیکن معده را بد بود
و هضم نشود و چون خشک بود شکم ببندد و شکم براند لیکن دیر هضم شود و چون نارسیده بود و تالیل
را با آن بمالند محکم زایل کند و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و روفس گوید که غذا بدید هد و طبیعت

خروع

خراطین
در جراحت
و غیره

کودزه

یزید و درین مدت نافع بود و ارنباسوس گوید که سودمند بود از جهت اسهال با فراط و قیء بزند
و اسهال یابد که از اخلاط بلغمی فاسد بود اما محتف اعضا بود و مصلح آن لعاب به دانه بات بود و صاحب
منهاج گوید که قایم مقام آن [illegible] کند و گوید که مصلح وی آب انسلاست و جلاب و بدل آن خرنوب
ماذوی نبطی که خاخ بود بوزن آن و گویند طرائیث است و گویند که قرظ بود بدل آن **خرنوب هندی**
خیار الخنبر است و گفته شود **خرنوب مصری** و آن ثمره السنط است و گویند که خرنوب نبطی بود
و گویند که قرظ است و گفته شود این مولف گوید خرنوب چهار نوع است بلکه پنج نوع است مصری
و هندی و نبطی و شامی و باز هندی دو نوع است و خرنوب شامی کودک کا دروزنیست و خرنوب کودروا ست
و خرنوب مصری قرظ است و خرنوب هندی خیار جنبر است و در هند یک نوع خرنوب شامی بود
که بغایت بزرگ باشد چنانچه شاخی از وی مقدار گز و زیادت بود **خردل** بهترین آن بستانی تازه بود
و فربه و سرخ بود و چون بکوبند زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم و از خواص وی
آنست که چون در عصیر انگور اندازند بحالت خود بماند و بجوش نشود و چون آنرا بکوبند و در بینی [illegible]
نگاه دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب همین سبیل دارد خاصه
بری و بر عرق النسا و درد سپرز و هر درد مزمن که باشد چون خواهند که جذب آن از عمق بدن بکند
بظاهر بدن ضماد کردن سود دارد و از بخور وی گزندگان بگریزند و خوردن وی قطع بلغم بکند
و چون با عسل یا موم کرده باشند بیاشامند و بر روی مالند و وی را پاک کند و ورم [illegible] را
و حنا زیرا تحلیل دهد بغایت و چون با کبریت و سکنجبین بر روی طلا کنند و بر جرب و قوبا ضماد کردن
بغایت سودمند بود و مولف گوید که اگر کسی قوبا داشته باشد که هیچ حال این نشود بگیرند خردل
کوفته وقتی که از حمام بیرون آمده باشد و کرباس پاره بر انگشت بپیچد و بر قوبا مالد چنانکه خون آلود
شود و بعد از آن خردل کوفته بر آن مالد در آب بسیار از آن [illegible] شود صحت یابد و درازی گوید که
اگر کسی چند دندان را عارضه باشد که بی درم باشد چون سحق کند و بر دندان نهند عجایب ببینند
چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بر سر جهت [illegible] بغایت نافع بود و سده بگشاید
[illegible] جهت شکوری سود دهد خاصه چون بکوبند و در آب بزنند و با عسل در چشم کنند
و چون با دو دارو شراب بیاشامند گرم بکنند اگر آب وی در گوش [illegible] دندان [illegible] کند و
سبز رکها را [illegible] خناق [illegible] سودمند بود و باه را زیادت کند و [illegible] و مقدار مستعمل از وی
دو مثقال بود و خردل بری [illegible] که از وی متولد شود و بزری که آنرا [illegible] خوانند و همه مطلق باشد

ودرد سر آورد

ودرد سر آورد و مضر بود بدماغ و مصلح وی آن بود که با دام و سرکه بپزند و باید که در خردل
نمک هندی اضافت کنند و بیاشامند و صاحب تقویم گوید که مصلح وی صندل کافوری و جلاب بود و
بدل آن دو وزن حب الرشاد بود و گویند که دو وزن آن تخم شلغم **خردل بری** تخمی دانه اییست و در [illegible]
گفته شود **خردل فارسی** گویم از حرفت که آنرا اسفند اسفید خوانند و خردل سفید گویند و در [illegible] گفته
شد **خرنوب** خیرو خوانند و آن خبازی است و گفته شد **خرفق** خردل فارسی گوید و گفته شد **خربق**
ابیض بیخ است که پوست آن مستعمل است و بیخ کبر ماند گیاه بلسان الحمل ماند و درازی شاخ
وی چهار انگشت بود و مجوف باشد و بطعم از خربق سیاه تلختر بود و از بیخ وی بیشها بسیار رسته باشد
مانند سادون و نوعی هست که آنرا ریشه ندارد و املس بود و بغایت صلب و بهترین آنست که سفید
بود و زرد و متفتت شود و لعاب داشته باشد و در حال [illegible] و بعد از آن [illegible] و طبیعت آن
گرم و خشک است و در وسط درجه سوم و فولس گوید که گرم است در دوم فالج و صرع و درد مفاصل را سود
دارد و [illegible] اخلاط سرد بود و معده را پاک کند از اخلاط مختلفه مثل بلغم و سودا و چون [illegible]
بر گیرد حیض براند و بچه بکشد و [illegible] وی چون بر بهق و جرب و قوبا طلا کنند نافع باشد و وی [illegible]
جهت تاریکی چشم مستعمل کنند روشنایی چشم بیفزاید و اولی آن بود که یک رطل از وی [illegible] در سه رطل آب
باران جوش کنند سه روز و بعد از آن بپزند تا دو دانک بماند و صاف کنند و پس خربق بیندازند و دو
رطل عسل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند و کف آن بگیرند و چون بقوام اشربه آید فرا گیرند و شربتی
از وی ملعقه بود به آب گرم و [illegible] اگر سحق کرده بود و بوی وی بدماغ رسد معطس باشد و سرفه [illegible]
کند و اگر سحق کرده بیاشامند خطر بود و [illegible] زیادت کند و قی بیاورد [illegible] و خناق باز دید کند و افراط
کردن بدان آدمی را بکشد و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و کسی که آن خورده باشد [illegible]
بخورد [illegible] صاحب تقویم گوید که مصلح وی مصطکی بود و بدل [illegible] کسی که خربق خورده باشد [illegible] کند
و بوهای خوش [illegible] اگر آن بیاشامد [illegible] باشد و از خواص وی آن باشد که چون با سویق و
عسل [illegible] و موش [illegible] بمیرد [illegible] **خربق**
اسود حرافه وی زیادت از حرافه ابیض بود و ورق وی [illegible] تر باشد و سیاه تر و ساق وی
کوچکتر بود و گل وی [illegible] باشد و تخم وی [illegible] بود و بیخ وی سیاه بود و ریشها را
شده باشد [illegible] مستعمل بود و وی [illegible] و چون [illegible] بشکنی از غایت
چون غباری بیرون آید و بهتر آن بود که سیاه [illegible] بود و بسیار گره بود و اندرون که مجوف بود [illegible]

وی سیاه بود ماننده سعد اندرون وی اندک ریشه باریک داشته باشد و آن را خال [?] خوانند
... خوانند و ما لسودیون و ما ینوس خوانند و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و کاتب
... بود با یرسا اما بادیکتر بود از وی و برکوه تر بود و گوشت مرده بخورد و اگر با سرکه بر بهق
طلا کنند نافع بود و وسواس و مالیخولیا را نافع بود و چون با موم کنند و آب زفت با روغن قطران بیا
میزند و بر جرب مالند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند
و بخور کردن همین عمل کند و اگر نزدیک درخت انگور بروید اگر از آن انگور شراب سازند مسهل بود
و چون در داروهای چشم کنند قوة باصره بدهد و دفع سودا بکند از جمیع بدن و مسهل صفرا و بلغم
بود و صفراء غلیظ مستفرغ کند زیادت از سقمونیا و در علتها مزمن که محتاج بداروی مانند مالیا
و صداع و شقیقه بغایت نافع بود و مره صفرا و سودا براند با ساق [?] از وی نیم درم بود تا نیم مثقال و نوع
و سعتر و ادویها ملطف گرم که معده را سودمند بود و بعضی در سکنجبین خورند یا با شراب شیرین و بعد
از آن بجواب بپزند یا بمرغ و مرق آن بیاشامند مسهل بلغم و صفرا و سودا بود اما مضر بود بگرده و اسهال
و باشد که اختناق آورد و مقدار دو درم تشنج احداث کند مصلح وی در استعمال کردن در فوه کثیرا و قطرا
سالیون و سعتر بود و بدل وی نیم وزن آن کند ... وزن ماهی زهرج و گویند چهار دانگ وزن آن ...
و گویند بدل آن کیکج است **خردل ابیض** خردل ابیض است و گفته شد **خرزهرج** دفلی است و گفته شود **خرو الدیک**
والدجاج سرگین خروس و مرغ بود مجموع سرگینها مسخن و مجفف بود و مصلح قولنج چون با شراب ... کرم
بیاشامند و تریاق قطرخانوی بود با عسل و چون یک مثقال با سکنجبین بیاشامند قی بغیر آورد و سرگین خروس
چون سحق کنند و بر گزنده کیک دیوانه نهند سود دارد **خرو الفار** سرگین موش گرم بود بر داء الثعلب طلا کردن
سود دهد خاصه چون با سرکه بود و اگر با کندر و شراب بیاشامند سنگ گرده براند و اگر از وی شیاف سازند
کودکان بخورد برگیرند شکم براند و چون بپزند و در آب نشیند عسر البول را نافع بود و اگر در چشم کشند سپیدی
ببرد و مژه برویاند و رطوبت قرنیه پاک کند **خرو الخطاطیف** طحلب است و گفته شود **خربزه بطیخ** است
و گفته شد **خرامعان** نباتیست بشکل سنبل الطیب اما لون وی بسبزی مایل باشد و بیخ آن مانند سنبل بود و
بوی آن هم بسنبل ماند در طبیعت و خاصیت نزدیک است بسنبل در طعم وی اندک حلاوت هست **خرفه**
بقلة الحمقاست و گفته شد **خرنباش** مرما خوراست و گفته شود **خرنوب** لسان الحمل و گفته شود **خرطال** قرطمان
گویند و هرطمان و گفته شود **خرنیخ** غرغشت است و گفته شود **خرفطان** مومدا اند و گفته شود ... شد
خزمیان چند بید مشک است گفته شد **خرقد** لطیف ترین حرفها حرف سرطان بحری بود طبیعت حرف

سرد و خشک بود

سرد و خشک بود جلا دهد چون سحق کنند و با هم چندان تخم ترتیزک و کوفته کنند بتوی و کلف و بهق
زایل کند خاصه خزف تنور و خزف برطانی خشک و مرهمی که از آن بسازند جراحتها را ... و صلاح
آورد و جرب و قرحها را سود دهد و خزف تنور بر نقرس طلا کردن نافع بود و با سرکه ...
قوبا و جرب و حکه و سعفه و حصف سودمند بود و خزف غضار چینی بدان نزدیک اجلا دهد و خزف
مضر بود با عصاب و باغی و مصلح آن روغن بنفشه بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود **خزامی**
چیزی باست بشیراز کاردانه گویند طبیعت وی گرم و لطیف بود و مسخن دماغ سرد بود و چون
بیاشامند سوء المزاج را نافع بود و جگر و سپرز چون بدان بخور کنند و بوی کنند که باشد زایل کند
و مسخن رحم بود و مجفف رطوبات که از آن روانه بود و رحم را پاک گرداند و چون زن فرزجه
از وی بخورد برگیرد آبستن گردد بفرمان خدای تعالی و چون سحق کنند و با اراده ... و برجراحتها
ضماد کنند تحلیل دهد **خزف** جوز است و گفته شد **خس** بپارسی کاهو گویند بری بود و بستانی بود
و بهترین وی بستانی بود تازه ... و قوت طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و گویند در دوم حرارة
معده را نیکو بود و خواب آورد و بول را براند و خون که از وی متولد شود نیکوتر بود از خون که از بقول
دیگر حاصل شود و میل بسردی داشته باشد و ناشسته در وی نفخ کمتر باشد و آنچه شسته باشد
نفاخیة در وی زیادت بود و جهت آب کردن نافع بود و اگر در میانه شراب بدان تنقل کنند مستی
کمتر کند و وی زود هضم شود و تشنگی بنشاند و بادر سر که اشتها طعام باز دید کند و یرقان را نافع بود
و جهت ورمهای گرم و برحمره و دق ضماد کردن سودمند بود و بی خوابی زایل کند خواه خام و خواه
و قطع سیلان منی بکند و درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن سود دهد و تخم وی چون بیاشامند سود
مند بود جهت کسی که احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع بکند و کاهوی صحرایی وی در قوت مانند لبن
خشخاش سیاه بود و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی و نیم درم از لبن بری مسهل کیموس مائی بود و گزند
عقرب و رتیلا را نافع بود و چون بیاشامند و کاهوی بسیار خوردن چشم را ضعیف کند و تاریکی آورد
و جواهر را تیره کند و مصلح آن هلیله مربا بود و اولی آن بود که بعد قوت را تنقیه کند و آب را ...
مربا کنند و کاهو مضر بود بباه و مصلح وی کرفس و نعناع بود **خس الحمار** شجار است و هو فیلوس
وابو خلسا نیز گویند و گفته شد **خسرودار** خولنجان و گفته شود **خشخاش سفید** بستانی بود و بهترین وی
تازه فربه باشد طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم و عیسی گوید سرد و خشک است در دوم
سرفه گرم و نزله سینه و رطوبات معده و نفث الدم و ماده ... که فرود آید از سر را نافع بود و با عکس منی

خزامی

خس کاهو

زیادت کند و مقدار وی درم تا نیم درم مستعمل بود و حب وی شکم را ببندد و آب وی شکم براند و وی سود دهد
رنجها اندک دهد و مصلح وی عسل بود یا قند صاحب تقویم گوید بسیار از وی خوردن مشوش بود و مصلح وی
خشخاش بود پوست از زمان سوم تر بود و چون به پزند و آب آن بر سر ریزند و وی چون ضماد کند بر پیشانی
بخواب آرد نافع بود و بیخ وی چون با آب بجوشانند تا نیمه باز آید نافع بود جهت سلوم و کسی که شکم وی خلطی
غلیظ بود **خشخاش سود** صاحب تقویم گوید بری بود و بستانی و صاحب منهاج گوید بری مصری بود بهترین
وی کاذه تازه طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم و گویند در چهارم و گویند تر است در چهارم عصاره
کحل وی آنست که ریشهای چشم موافق زایل کند و خشخاش سیاه چون خورد بکوبند و با شراب بیاشامند
جهت اسهال و سیلان رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی
و صدغین ضماد کنند بخواب آرد و چون ضروری بود در داروی چشم استعمال کنند و جهت حرا
رت و جگر بغایت نافع بود و مستعمل از وی نیم درم بود و دیسقوریدس گوید چون بسوزانند و خاکستر
آن با روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا بعرق فرود آید نافع بود و چون گل
کوفته با سرکه بسرشند و بر صدغین طلا کنند درد سر که از گرمی بود و از حرارت آفتاب سود دهد و وی
منوم و مخدر بود و مضر بود به سینه و مصلح وی تخم رازیانه بود صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن
زیتون و نرگس بود **خشخاش زبدی** معنی افرودس خوانند و معنی خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین نام
خوانند که چون زبد سفید بود و بعضی ازقیا گویند و نبات و ورق و ثمره وی مجموع سفید و تخم وی
مسهل بلغم بود بد رفق و طبیعت نزدیک به جلهنك بود **خشخاش مقرن** خشخاش بحری خوانند و غلاف
آن مانند قرن گاو بود بدین سبب وی را مقرن خوانند و نبات وی بعد در کنار دریاها روید بر نقرس طلا
کردن با شیر نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند با آب تا نیمه باز آید و طبخ آن بیاشامند نافع بود جهت علت
جگر که از غلط غلیظ بود **خشکنجبین** عسلی خشک است که از کوهستان فارس خیزد از حدود کازرون و بعد
بیاد حصر طبیعت آن گرم و خشک و خشکی وی زیادت از عسل بود و فعل وی اقوی بود از عسل در
حالت و بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن آن ترنگبین و گویند بوزن وی نیم عسل و نیم ملالت و گفته شود
خشکار آردی بود که نخاله از وی نگرفته باشد **خشب الشونیز** بیاد رون است و گفته شود **خصیه** بهترین
از خایه خروس بود و ... خصیه عجب حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند سرد
و خشک بود و غذا نیکو دهد خاصه خایه خروس و فربه و منی زیادت کند اما دشوار هضم شود و ...
... حیوانی بود و مصلح آن ... کوهی و ... بود **خصیة الثعلب** بهترین وی شیرین

خصیة الثعلب

دهن بود

و فربه بود که از وی بوی منی آید طبیعت وی گرم و تر بود در اول و بعد و ... نافع بود
جماع برانگیزد و انعاظ تمام آورد و مقوی باه بود و قائم مقام استقنقور خاصه با شراب و مقدار شربتی
از وی یک مثقال بود صاحب مفرده شربتی دو مثقال آورده صاحب منهاج و صاحب تقویم گوید شربتی است
ابن بیطار گوید نخعی است و درین جا قول صاحب جامع معتبر است و بدل آن بوزن آن بوزیدان آمده
و بوزیدان آن تخم تربزه و گویند بوزن آن تخم خربزه و بوزن آن بوزیدان و بوزن آن تخم انجره
و گویند بوزن آن تخم اسبست و دو وزن آن تخم جرجیر صاحب تقویم گوید نافع معده را موافق نیز
و مصلح آن عصاره لسان الحمل و شکر بود و این مؤلف گوید حصی الثعلب بیخیست و نبات وی بمقدار یك
وجب بود و گلی ارغوانی رنگ دارد که بسفیدی زند بغایت نازك مانند گل لبلاب صغیر و حال آنکه صاحب
جامع تمام این نقلها که کرده از مفردات غافقی کرده بلکه تمام کتاب غافقی را نقل کرده و نام خود با ...
و بدین ضعیف بوقت نیفتاده **خصی الکلب** بیخیست مانند خصی الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ
و مانند بلبوس بود بشکل تا بدرازی مایل بود و آن زوجی بر فوق زوجی بود یکی فربه بود و یکی لاغر و گویند
نوع بزرگ چون مرد بخورد و با زن مجامعت کند فرزند نرینه آورد و اگر نوع کوچک خورد فرزند
مادینه آورد و طبیعت وی گرم و تر بود در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود محلل و در جهار بلغمی بود و در ...
بلید خورد مرد را نافع بود و ... گویند چون تر بخورند باه را زیادت کند و چون خشک بخورند
قطع شهوة بکند جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیادت کند و اگر نوع کوچک بخورند منع آن
بکند برخلاف یکدیگر و وی مضر سینه و شش و مصلح آن صمغ عربی و خشخاش سیاه بود **خصی مرمر**
جلوثیت و گفته شد و یونانی ... گویند **خصی الحجر** خایه کوسالا چون خشک و کوبیده بیاشامند
نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود **خصی الابل** خایه بزکوهی چون خشک کرده با شراب بیاشامند نافع بود جهت
گزندگی **خصی البحر** جند بید ستر است و گفته شد **خسف** خربزه نارسیده بود و بشیرازی ... گویند
این مؤلف گوید این را ... در مفردات خود آورده که باه است **خشلاف** درخت مقلات و گویند
ملات است و گفته شود **خطمی** بهترین وی سبز کوهی بود که گل وی سفید بود و آنچه بستانی بود ورد الرزا
گویند و بعربی تخم المرج و بیونانی ... کثیر المنفعة گویند طبیعت وی سرد و تر بود و گویند گرم
بود با اعتدال و در وی تلیین بود و انضاج و ارخا و تحلیل ... کرد و بسیار نافع وقتی که در آفتاب بنشیند
و ورمهای ظاهر نرم گرداند آنچه در بن گوش بود و بر ... زیر و ملاحت و ورم بستانی که از گرمی بود در
ورم مقعد که از گرمی بود درد مفاصل که با پیه مرغ آب طلا کردن و عرق النسا و رعشه و طبیخ بیخ وی چون

خصی الحمار الباه

خواص خطمی

بیاشامند جهت عسر البول و قرحه امعا و مثانه کرده و خلطهای خام غلیظ خاصه چون با شراب پخته
باشد و چون با پیه بط و مرغ آبی بکوبند و صمغ البطم و زن بخورد بگیرد ورم رحم و انضمام آن سود
دارد و طبیخ وی تنها همین عمل کند و بیخ وی چون با سرکه بجوشانند و بر آن مضمضه کنند درد دندان ساکن
کند و تخم آن خواه خشک و خواه تر چون بکوبند و با سرکه بر بهق مالند زایل کند و چون خطمی بجوشانند
و طبیخ وی بر کوفتگی غرغره [illegible] سود دهد و چون با نبیذ و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت گزندگان
کند دیسقوریدوس گوید مجبر اعضاء منکسر بود و مقوی آن و [illegible] درد [illegible] قولنج را نافع بود و چون
بیاشامند و خون حیض [illegible] و بول براند و اخلاط سودا [illegible] بود و صداع و شقیقه را ضماد
کردن نافع بود و بر سوختگی آتش همین سبیل و خطمی جهت سرفه گرم نافع بود خاصه چون آب گرم لعاب
وی بگیرند و با قند بیاشامند و [illegible] آن در ضماد ذات الجنب [illegible] بود و پوست بیخ وی چون
آب بپزند مفاصل و اعضا و عصب نرم گرداند و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بدان سر و ریش بشویند
نکو گرداند و تخم وی [illegible] استخوان [illegible] با سرکه [illegible] شد و ورم قضیب ضماد کند [illegible]
[illegible] صاحب منهاج گوید [illegible] را نافع بود چون بیاشامند مولف گوید اگر لعاب خطمی بگیرند
با عسل و روغن گاو [illegible] دهند کی دشوار زاید آسان بزاید مولف گوید بیخ خطمی کوفته [illegible] گرم
ضماد کردن نافع بود با گلاب جهت سر [illegible] صفراوی [illegible] نافع بود با جلاب گرم خوردن
[illegible] گوید مضرة [illegible] مصلح آن عسل است صاحب تقویم گوید مضر است بمعده و مصلح آن
زرشک است بدل آن گویند خبازی است و گویند [illegible] خطمی سفید **خطر** وسمه است و گفته شود
خطاف بپارسی پرستوک خوانند طبیعت دماغ وی و خاکستر وی [illegible] گرم و خشک بود [illegible]
[illegible] و مصلح آن عود هندی و قرنفل بود و دیسقوریدوس گوید چون بگیرند بچه نخستین وی
وقتی که ماه در فزونی بود و شکم وی بشکافند و سنگ پاره در شکم وی بود یکی یک رنگ و یکی مختلف رنگ از
هر رنگ چون در پوست گوساله بندند یا پوست گوسفند و پوست [illegible] پیش از آنکه خاک
بر وی نشیند و بر بازوی مصروع بندند [illegible] صرع از وی زایل شود و خوردن وی روشنایی چشم بیفزاید
و اگر بسوزانند و خاکستر آن در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل و سرکه [illegible] و [illegible] را
باشد در حمام طلا کنند و بنشیند تا عرق فرو آید بعد از آن اعضا بشویند نافع بود و اگر [illegible] کند
درد و ورم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم کشند در ابتداء نزول آب نافع
بود [illegible] و وی چون سحق کنند بروغن زنبق و بر ناف زن مالند نزدیک نفاس سودمند بود و ابن زهر در

درخواص آورده که چون بگیرند [illegible] و بر [illegible] و [illegible] شراب اندازند [illegible]
[illegible] آن شراب بخورد مست شود و چون [illegible] بخورد [illegible] دهند [illegible]
و شیخ الرئیس گوید [illegible] و وی چون [illegible] کنند سفید [illegible] مولف گوید بر [illegible]
موی [illegible] آشیانه [illegible] هیچ حیوانی گرد آشیانه وی نگردد ارسطوطالیس گوید نافع
اعضاء حیوانات گوید زهره پرستوک چون بر آن سعوط کنند موی سر و ریش که سفید بود سیاه گردد
[illegible] و دندان [illegible] چون خواهند که سعوط کنند دهن پر از شیر کنند تا دندانها سیاه نکند [illegible]
چون زهره گاو [illegible] و بر موی سیاه طلا کنند [illegible] هنگام سفید شود **خطبان** حنظل است و گفته
خفاش و طواط خوانند بپارسی شب پره گویند و [illegible] گوید چون بکشند و بر [illegible]
کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکند و چون در روغن کنجد بجوشانند آن روغن
عرق النسا را نافع بود خاصه چون [illegible] مکرر کنند و گویند چون بپزند و مرقه آن بیاشامند شکم
براند [illegible] نافع بود [illegible] و روشنایی چشم زیادت کند ابن زهر در خواص آورده که چون
سر وی در ظرف مسین یا آهنین با روغن زنبق بپزند چنانکه مهرا شود و آن روغن بر نقرس و فالج قدیم و ریشه
و ورم [illegible] نافع بود و اگر زن دشوار زاید زهره وی بر فرج زن بمالند در حال بزاید و اگر
دماغ وی [illegible] آب بجوشانند تا مهرا شود و بر سوراخ قضیب چکانند بول
براند و اگر طبیخ وی [illegible] آب زن کنند و صاحب فالج در آن نشیند مفید بود دماغ وی چون سوخته در چشم
کشند سفیدی زیادت ببرد [illegible] و دماغ وی با آب [illegible] در چشم کشند
نزول آب را نافع بود مولف گوید ابن زهر در خواص آورده که اگر خفاش را از درخت [illegible] بکنند و [illegible]
کنند و [illegible] جامه خواب پنهان کنند هر کی بر آن بخسبد [illegible]
بخواب نرود و اگر [illegible] چنین کنند همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند هر چند کبوتر بود از
آنجا برود و الفت نگیرد و اگر در سوراخ موش نهند موشان از آنجا بگریزند **خنج** خردل بری است و در
[illegible] گفته شود **خلال مامونی** از خراسانی و گفته شد **خلاف** بپارسی بید گویند و خلاف بلخی بهرامج است
و گفته شد و خلاف نوعی از صفصاف است و صمغ از ورق وی بیرون آید بهترین آن بود که در کنار چشمها
رسته باشد طبیعت وی سرد و خشک است ثمره و ورق وی [illegible] قابض [illegible] بود
خاکستر وی در غایت تجفیف بود [illegible] خون چون بر وی ضماد کنند [illegible] و صمغ و ورق وی بغایت
جلا دهنده بود و خاکستر وی با سرکه [illegible] ضماد کردن نافع بود و ورم بستان و ریشها و غلبه

جراده گرد درم گرم بود و شیری و آبله جون آب آن در حمام بشویند نافع بود و آب وی صداع را
زایل کند و آب ورق وی جهت ماده که از گوش گشوده بود و قروح وی بر ضربه که بر حدقه زده باشند نهادن
نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی جهت ضعف بصر مفید بود و آب وی جهت سده جگر نافع
بود و بدل آن مقدار مستعمل از آب بست درم بود اسحق گوید مضر است بشراسیف مصلح وی گلاب
بود خلبای قیه است بیونانی و گفته شود **خل** بپارسی سرکه گویند و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف
از گرم و سرد و سردی وی غالب بود از گرمی و بهترین وی خمری بود طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم
و گویند سرد است در اول و خشک در سیوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن
از هر عضوی که باشد بکند جون بیاشامند یا آن عضو بدان بشویند و اپزند و آنجا نشینند قطع خون
بکند و جون بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی هضم را قوة دهد و اشتهاء طعام باز دید کند
و صفراوی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندانرا محکم دارد خاصه جون شب یمانی بود با کلاب
بر دندان محکم کند جون آب نیم گرم مضمضه کند و جون صوف ناشسته بدان تر کند یا اسفنج و بر جراحت
نهند منع ورم بکند و بر ریشها که در بدن پیدا شود و بر حمره و نمله و بر جرب تر و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر
و داحس با بعضی ادویه موافق بود و در اشتهاء بلید و خورنده جون دایم با سرکه بشویند زایل کند و بخار وی استسقا
را تحلیل دهد و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود بیرون آورد و طنین زایل کند و اگر در گوش جکانند کرم آن
بکشد و بر گزند که جانوران بر موضع زخم کرده وقتی که بدن سرد گشته باشد بسبب سم آن و اگر بدن گرم
گشته باشد سرکه سرد بدان نهند سود دهد و جهت دفع مضرة ادویه کشنده گرم کرده بیاشامند نافع بود و
جهت دفع مضرة فطر کشنده جون بدان غرغره کنند قطع سیلان فضول از حلق بکند و خناق و لهاة
را سود دهد و علق که در حلق چسپیده باشد بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و تخم خشک کند و تشنگی
و سپرز را نافع بود و معده را دباغت کند و ماده بپز را دفع کند جون بر وی بریزند و جهت درد دندان که از گرمی
و سردی بود سود دهد آنچه از گرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود بسبب تلطیف کرده وی است و در
غیر وی نیست و سرکه که از انگور بعمو گیرند یا عنب گویند که دیوانه نافع بود اما سرکه مضر بود بود اوی
مزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان دارد و اگر ادمان خوردن وی کنند با
استسقا انجامد و جون با آب و قند ممزوج کنند مضرة وی کمتر کند صاحب تقویم گوید مصلح وی عسل
یا دام بود **خل العنصل** بپارسی سرکه عنصل گویند سودمند بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو و جون بدان
مضمضه کنند بن دندان محکم دارد و گند دهن زایل کند خاصه جون هر بامداد بیاشامند دو درم از وی با

شامند

بیاشامند و جون در گوش جکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه گرد ریش بد وی بود و جون بیاشا
بیاشامند خشم را روشن کند و دندانرا محکم کند و او را صافی کند و در دمعه نیکو بود و گوید که
مره سودا بر وی غلبه کرده باشد و سنگ مثانه بریزاند و اختناق رحم و صلابت بزد و درد گردن
بغایت نافع بود و لون را صافی کند خاصه در زمان تقاعد و درد سر عصب زایل کند و دو درم
ابتدا کند تا بیست درم هر روز قدری می افزاید ضعف آن تا شاید اسقیل سفید بپارسی دیگار
جو پاره کند و در ریسمان کند و جمله و در سایه بیاویزد بعد از آنکه یکی از وی در بیست
انگوری اندازد و شصت روز در آفتاب نهند در تابستان از سر گرمان تا آخر رسید و اگر ضروری بود
در سرکه بجوشانند در دیگی سنگی تا عنصل مهرا شود و فرو گیرند و صافی کنند و بعضی گفتند عنصل در
من سرکه با شانزده من کنند و در آفتاب نهند و آنچه دو ماه در آفتاب بود قوی و وی غالب برده
خاصیة وی زیادت بود **خلال** سیاب است بلغت وادی القری و بلغت اهل مدینه سوی خوانند
و وی بسر بود در اندرون طلعه صالحتر از طلع بود و آنچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده بود
ممسك بود **خلد** بپارسی موش کور گویند و بتیراژی انگشت برك و آن جانوریست کور گرد در
شب زمین بود و گویند کوریست و بیخ نبات و اشجار خورد و در شب باز و کند تا بیشتر بود و بطلب
باز و کند تا بیرون آید و اگر خواهند که وی را بگیرند باز کند تا بر در سوراخ وی نهند بیرون آید
وی از جمله سموم قاتله است ابن زهره در خواص آورده که خون وی که در گوش وی جون بر خنازیر
طلا کنند بغایت نافع بود و اگر سر وی بر وی دانند و با قلقطار سحق کنند کسی را که سنی کرده باشد در
وی بند کنند بیرد و تب که ربع باشد جون بر صاحب تب بندند شفا یابد بسعر آرش گویند که
دماغ وی با روغن بگدازند و بر بهق و برص طلا کنند شفا یابد و هر چیز که از بدن بیرون آید جون
بمالند زایل کند **خنثی** جلبان خوانند و خرنوف و آن حبیست نزدیك بگرسنه و در یزد و نواحی
کرمان و کوهپایه کردستان بسیار بود و نان پزند و میهمان تنها مانند عدس و باقلا بپزند و خورند
و در بهار جون تر بود میهمان نابخته خورند اما دوار آورد و بزبان آن فرس قوم گو خوانند و بتازی
شوا این مولف گوید آنرا حرف گویند و هر کس که ادمان خوردن آن کند لنگ گردد طبیعت
آن سرد و خشک گفت غذا اندك دهد و خونی که از وی حاصل شود و مولد سودا بود و اعصاب را مضر
بود بغایت نفاخ بود و جون طبخ وی بعسل بپاشانند خلط آن بعضا برآند و حیض براند و محلل
و ملین فضول سینه بود و اگر کالو بخورد ماند گرسنه بود در قرب انواع از وی هست که بزرگتر بود

ووی شاید خورد و برا لسلاف خوانند و آن نوعی بود جون زنان بخورند شیرشان بیفزاید
خمر
ماء العنب و مدام و راح و مل و صهبا و طلاء و عقار و قهوه و رحیق و نبید خوانند بپارسی شراب
گویند و میگویند بشیرازی بیکی خوانند بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود و لون آن زرد و
خوشبوی بود بی آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود میان نو و کهنه و امارنجا ز خوانند
طبیعت آن گرم و خشک بود در درجه دوم اما آنچه سیاه بود غلیظ بود و دشوار هضم شود لیکن
گوشت زیادت کند و آنچه سفید و رقیق بود غذا کمتر دهد و محرور مزاج را موافق بود
و ادرار بول کند و شکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سفید و قوة رگ
بیانه بود در زهر و حالة اما آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ معده پیدا کند و شکم براند اما شانه
و گرده را موافق بود اما آنچه در وی قبض بود در وی ادرار بول زیادت بود و مصدع و شکم بود
و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی موافقت اتصال غذا زیادت بود و قطع سیلان مواد کند
و آنچه لین بود مضرت وی با عضا کمتر بود و در ادرار بول کمتر بود و آنچه کهن بود مضر بود با عصب
و حواس و لذیذ الطعم بود لیکن جون بغایت کهن بود و رقیق و سفید بود بول براند اما مصدع
بود و اگر بسیار خورند مضر بود بمعده و آنچه تازه بود باد انگیز بود و دشخوار هضم شود و بول
براند و بهترین آن بود که کهنه شده در اول سود مند جهت شهوة کلوی و رمد لثی و غشی و شقاق هم
ها بود و هضم را نیکو بود جون بپکند تنگی پاک کند و بول براند و طبع نرم دارد این مؤلف گوید
جون شراب بعد از اعتدال خورند چنانچه طبیعت بر وی مستولی شود لاجرم حرارت غریزی در دل
زیادت شود پس آن حرارت در همه تن پراکنده گردد و معلوم است که همه قوتها جسمانی که در تن کار کنند
بواسطه حرارت غریزی کار توانند کرد پس جون حرارت غریزی زیاده گردد مادهاء غلیظ را
پخته کند و قوة دافعه بر دفع آن قادرتر شود و آن مادهاء غلیظ را دفع کند و رگها از مادها تهی شود
و بلغم از معده زایل گردد و بادها که در اعضا باشد شکسته شود و بادهای فاسد که در گذرگاهاء
عصب باشد زایل لاجرم حواس صافی تر شود و رنگ روی خوب شود پس از آن بواسطه قوة جاذبه
و قوة هاضمه غذا بهمه تن برسد و فربهی در تن پدید آید و رگها فراخ شود و روح حیوانی و طبیعی
و نفسانی در همه اجزای تن ساری شود و اگر افراط در وی کنند مضر عقل بود و معده ضعیف و جگر ضعیف
و سطبر شود و شهوة غذا ببرد و نسیان آورد و رعشه و ریح و ضعف بصر و اعصاب و صرع
و سکته و مرگ مفاجات آورد و اگر ناشتا خورند بعد از بخوری و کارهای سخت خناق آورد و اوجاع

واوجاع

و اوجاع و صداع وی بعضی باقی بود این مؤلف گوید اگر در شراب افراط کند رگها پر شود
و حرارت غریزی نفس زدن ممکن نبود یا فرو میرود و مرگ مفاجات پدید آید یا کمتر شود همچنانکه
جون جراغ بیش از حاجت روغن در کنند یا فرو میرود یا ضعیف میشود آن شراب نامهضوم
بماند در دماغ جمع شود آن دماغ تا گرم آن فضلها سوخته شود و از وی دیوانگی و وسواس پدید آید
و رمد و درد گوش و سرسام ظاهر شود و اگر دماغ سرد بود بسبب آن مالیخولیا [illegible]
اما آنچه فضلها از دماغ بر اندام با زماند از وی تبهاء سخت و آماسهای بزرگ و ضعف دل و معده
و جگر پدید آید و آنچه از آن بادها بجانب پای افتد از وی نقرس و ضعف اعصاب پدید آید
آنچه از آن فضلها در جگر بماند اگر جگر گرم بود بسبب گرمی شراب کمتر شود و خون را بسوزاند
و مایه صفرا و سودا زیادت کند و تبهاء صفراوی و سوداوی پدید آید و اگر جگر سرد بود و شراب
بسیار خورده شود و حرارت غریزی ضعیفتر و جگر سرد شود و شراب را هضم نتواند کرد و فعل
خود تمام نتواند کرد بدین سبب فضلها گرد آید و در همه بدن پراکنده شود و سنگ پدید آید و
باستسقا انجامد و از این تفصیل که یاد کردیم معلوم شد که همانا که در شراب اندک خوردن منفعت
است و در شراب بسیار خوردن مضرة است و اگر خواهند که مستی کمتر کند دست غوره با تخم
کرنب نقل کنند و غذا کمتر خورند و قالوده قندی خورند و نیلوفر بویند و اگر محرور مزاج بود
نقل با نار مز و سیب مز و کاهو و جماع و قطع کنند و غذا چنانک از شراب خوردن آش غوره و آش
سماق و انار دانه خورند و دفع مضرة وی بشراب ابرج باریاس کنند خمیر تری و خشکی وی بعد از فک
بود قلت و کثرت و تازه وی گرم بود در درجه دوم و کهن وی گرم و خشک بود در سیوم و در وی قوة
متضاده بود مرکب از سرد و گرم سردی وی از جهت حموضه بود و گرمی وی جهت عفونت و گرمی
طبعی از جهت [illegible] و آید و در وی قوة جلا بود و جذب ماده بلغمی کند از عمق بدن بظاهر و تحلیل
بود و منضج همه ورمها خاصه دنامیل جون با نمك بیامیزند و اگر ضماد کنند بر وجع بادو ورمی که شب
پای بود نافع بود و جون معتدل بود در آب خوی بپاشند و بعد از دو ساعت صافی کنند و دانگی طباشیر و شکر
زعفران و دانگی قند در سقد دستی دم از آن آب حل کرده بپاشند تسکین حار بکند و تشنگی بنشاند
و جون خمیر در آب حل کنند و دانگی و نیم وزن آن روغن بنفشه با آن و آن فرو غرغره کنند سود مند بود جهت
ورم اندرون حلق و جون در آب حل کنند و از آن حب سازند و قطره چند سرکه بر آن چکانیده
و بیاشامند قطع اسهال بکند خمل سود بجان است و گفته شود خمان دو نوع است بزرگ و کو

خواص خمر

نافع جهت اسهال

یونانی خاما افطی گویند و گفته شد و بطینه بیلقه و گفته شد در باب باغزان که از ابل خوانند
خمان بزرك سبوقه خوانند و گفته شود و هردو مجبت بود و مدمل و محلل تحلیل معتدل و ورق
خاماء افطی ببرد بود و مسهل بسبب رطوبتی مائی که در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق آن
سبز بد ماند ترهاء دشتی مسهل بلغم و تره و ساق وی چون تازه بود و بجوشانند همین عمل کند
کند و اصل وی چون با شراب بجوشانند و با طعام بخورند مستسقی را دهند سود دهد و اگر کسی را
افعی زده باشد بیاشامند نافع بود و اگر با آب بپزند و زن در آن نشیند صلابت رحم نرم گرداند
و تخم وی چون با شراب بیاشامند همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه گرداند و ورق وی
چون تر بود با بیت چون بیامیزند و بر ورم گرم ضماد کنند و سوختگی آتش و کزند کیك دیوانه
بغایت نافع بود و چون با پیه بز ضماد کنند نافع بود خمخم حمحم است و گفته شد خمد اوراق
بخکشت است و گفته شد در حشیشة الاوراقم گفته شود خماهان صندل حدیدی خوانند
و آن حجریست سیاه رنگ و آن دو نوع است نر و ماده و از آن نر بغایت صلب بود و تیره رنگ
و چون با آب بسایند محك آن چون زعفران بود سرخی بغایت طبیعت هر دو سرد بود و آن نوعی
از آهن است بپارسی خماهان گویند و محکوك وی چون طلا کنند بر ورم و جمره بپرد مرغ سود
مند بود و حرارت آن بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت دهد و درد و جهاء
دو وی و صفرا وی خاصه نوع ماده که بنزدیك و تسکین درد وی زیادت بود از محك نوع نر
خندریل نوعی از کاشنی بری بود اما بغایت تلخ بود و آنرا اقصید خوانند و ورق وی بکاشنی صحرا
ماند تره و وی و ساق وی همین سپل لیکن قد وی کوجکتر بود و بر وی صمغی پیدا شود مانند مصطکی
بمقدار باقلی و قوة وی مانند کاشنی بستانی بود اما بسبب تلخی و یکی زیادت است تحقیق در
وی زیادت بود و صمغ وی چون سحق کند و با مر بیامیزند و در خرقه بندند مانند زیتونی و زن بجز
برگیرد حیض براند و اگر نبات وی و بیخ وی بکوبند و با عسل سرشند و قرص سازند چون با آب یکجا
و با نطرون بیامیزند بهق را نافع تر و چون بدان مالند و صمغ وی موی را زیادت که در چشم پیدا شود
زایل کند و بیخ وی همین عمل کند چون تر بود و بنجی در وی فرو برند در رطوبتی که در آن جسپیده بود
در بن موی پاره بحسانند موی زیادت زایل کند و چون با شراب بیاشامند گزیدن افعی را نافع بود و آب
وی چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم به بندد و صمغ وی چون با آب کاشنی حل کنند و در چشم کنند
سبل که در چشم بود زایل کند و اگر دو درم از وی با خمیر بیاشامند یا بر موضع گزند کیك افعی طلا کند

نافع بود

بکعه ما الندند ازل کند و سرفه کهن سود دهد و درد کرده و دمسرا لبحل را نافع بود اتق آن بود که
بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و در سایه خشك کنند و قوة وی تا بزده سال بماند بقراط
گوید قوة انسان نگاه دارد و جنابه جه در حساب و فهم را تیز کند جالینوس گوید معده و دماغ را از
فضول پاك کند و بیان ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند و سر
گردش را نافع بود و مسام را قوة دهد و سمه بهار را نافع بود و بولس گوید لقوه را نافع و استرخاء عضله را
و ریش گوید یرقان را نافع بود و جهاء سرد مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و گویند مضر بود بمثانه
مصلح وی انیسون بود و بدل وی طنجه بوزن آن و نیم وزن ان کبابه یا اهل یذب و گویند بدل آن دو
وزن آن کبابه بود سادرق گوید بدل وی بوزن وی خولنجان بود و گویند بدل وی دو وزن وی اهل
بود و روغن دارچینی رعشه را بغایت نافع بود دارمك نوعی از مرو است و گفته شود داردی بیولان
است و گفته شود داربرنان بقم است و گفته شد دبق افیون خوانند و آن دانه ایست بشکل زرشك
دانه سورد و عطاران شیراز و برامیو برخ عسلی خوانند و چون بشکنند عسلی لزج بغایت جسبنده
در اندرون وی بود بهترین تازه املس بود که لون اندرون وی کرانی بود و لون بیرون وی سیاهی که بسرخی
زند طبیعت وی گرم و خشك است در سیوم و گویند در دوم و در وی رطوبتی فضل هست اسحق گوید گرم
و تر بود و غیر صالح و مصلح محلل و ملین بود و چون بر ناخن تباه شده نهند یا ز بیخ قلع کند و بر ورم سنگ
سرد و برشری بلغمی ضماد کنند نافع بود و چون با زاج خلط کنند اجزاء متساوی و بر ورم بن گوش نهند و تحجیر
و دمهارا نافع بود و اگر با کندر بیامیزند و بر ریشهاء کهن نهند زایل کند و اگر با روغن بیامیزند نهند بگداخت
بلغم و عرق النسا را نافع بود و بیخ درم از وی مستعمل کنند و جذب رطوبت غلیظ از عمق بدن کند فولس گوید
خلطها را در اعضا بگذارد و قوة اعضا بدهد و رطوبت زایل کند و فوروس گوید محلل اخلاط فاسد
بود که در در و زحیر شده باشد و مضر بود بقلب و از خوردن وی فواق و دم تیز پیدا شود و سفرا قیر و مصلح وی
الکوکا و زبان باشد و دو دارا او و آن باشد که آب عسل قی کند و حقنه کنند و صلیح چهار دانگ و وزن
آن جوزبویا و نیم وزن آن ابهل دبر بپارسی دوشاب خرما را گویند بهترین وی بصری بود که آنرا اسیلین خوانند
و آنچه از رطب بپارسی گیرند طبیعت وی گرم و تر بود کلف زایل کند چون قسط و عك بدان بمالند و طبع نرم
دارد و غذا دهد لیکن خلطی و خونی تیره که از وی متولد مصلح وی بادام و خشخاش بود و بدان سکنجبین ساده
با سرکا هو خورند عبا قرع است و گفته شود دبه سیبراست و گفته شود دبوداد دیواد گویند
و گفته شود دجاج بپارسی ماکیان گویند و مرغ خانگی طبیعت وی معتدل بود در گرمی و داغ را زیاده کند

وعقل بیفزاید ودماغ وی چون با شراب بیامیزند منع خون که از جهت دماغ بود بکند و آواز صافی کند
وگزندگی جانوران بلیده را نافع بود و چون بشکافند همچنان گرم بر گزندگی جانوران نهند و زمان
زمان بدل میکنند بغایت سودمند بود و منع برسام بکند و مرغ غذاء نادهان بود و بتابیکه
ادمان خوردن وی کنند خداوند راضیه وکذا اولی آن بود که بعد از تناول وی می خورند
و دماغ وی منی بیفزاید شریف گوید که چون آن مرغ فربه با مسکه بپزند چنانکه بخته شود و کسی
را که سرفه خشک بود بدین چون بخورد و اگر مرغ بچه گدانه فربه کنند و وا از [illegible] بعد از آن
بکشند و پیه وی بیرون آورند مجذوم در اعضاء خود مالد بغایت سود دهد و اگر بر کسی که
سوداوی داشته باشد طلا کنند بغایت نافع بود چون سه نوبت پیاپی طلا کند و چون مرغ به
داربا شاند کسی که لون وی تیره بود که سبب آن معلوم نبود هفت روز گوشت مرغ با نان خوار بخورد
لون وی بحال صحت شود بغایت کامل نافع بود دج روفس گوید فاضلترین مرغ [illegible] بعد از وی
[illegible] دراج و تیهوج و سیمن و فرخ الحمام و [illegible] طبیعت وی گرم و خشک
دجر لوبیا است و گفته شود دخواهر بستان افروز است و گفته شد دخن بپارسی ارزن گویند
و بشیرازی [illegible] و آن نوعی از [illegible] است طبیعت وی سرد و خشک در دوم و گویند گرم است شکم
ببندد و بول براند و غذا اندک دهد و اگر بشیر تازه بپزند خشکی وی معتدل شود و غذا بسیار دهد
لیکن [illegible] کرده پیدا کند مصلح وی قند بود و سویق وی قطع قی و اسهال صفراوی بکند
اسحق گوید مضر است [illegible] مصلح وی مصطکی بود و [illegible] گوید بدل وی برنج بود دخان مجموع دخانها
مجفف بود [illegible] دخان قطران بود [illegible]
کند و دخان کنند [illegible] ودم چشم استعمال کنند [illegible]
گوشت برویاند و در [illegible] مستعمل کنند جهت منع موی زیادت که در چشم باشد و دخان [illegible]
[illegible] جهت رطوبتی که در چشم بود [illegible] دخان [illegible] گرم بود قطع سیل بکند و روشنائی چشم
بیفزاید و دخان [illegible] گویند دراج گوشت وی معتدل لذیذ از گوشت [illegible] بود و فاخته فاضلتر و لطیفتر
وخشکتر از گوشت تذرو بود و حرارت کمتر منی زیادت کند و [illegible] و دماغ و چشم را زیادت کند
مصلح [illegible] بود و دراج را کبک کوهی بشیرازی گویند دلافر [illegible] گویند و بلغت اهل شام خوخ است
و گفته شد دردی الخمر بهترین دردی شراب [illegible] طبیعت وی گرم و خشک محلل و نام [illegible]
[illegible] زایل کند و اثرها که مانند [illegible] وی پیدا شود چون بمالند و با ایشان خلط کنند و هر [illegible]

دیبا

وبرایان گرداند و جلا دهد دُرْدِیّ الخَلّ چون خشک کنند و بسوزانند و با عسل و ... الحر بیامیزند
کواری بکند و بعد از آن [illegible] و غایت سوختگی آن بود که سفید گردد و بشویند و مانند توتیا و وی عرق
عرق و معفن بود و مسخن و مجفف گوشت زیادت که در ریشها بود بخورد و با زیت برصی نا خن
طلا کنند زایل کند و چون با روغن مصطکی یا زیت بیامیزند و بر موی مالند و یک شب رها کنند موی را
سرخ گرداند و آنچه سوخته بود از رهای و مایل و ریشهاء آن ببرد و تاریکی چشم زایل کند و آنچه سوخته
بود با موز تازه برهم معده ضماد کنند محکم گرداند و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند و چون ضماد
کنند بر شیب شکم و بر و ر مها قطع خون و قی بکند و بر ورمهاء پستان ضماد کردن نافع بود و اگر بر ورم
و رمهاء رحم ضماد کنند خون حیض باز دارد و تسکین ورمهاء گرم بکند درونج دو نوع بود فارسی
و رومی از قول صاحب منهاج و بهترین آن رومی بود و آنرا درونج عقربی خوانند از بهر آنکه بشکل عقربی
بود صاحب جامع گوید در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد و مؤلف گوید نوع فارسی که صاحب
منهاج آورده است خلاف آنست که درونج در حوالی فارس بطلب نیست طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم
عیسی گوید در دوم باد ها را بشکند و گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و در درد رحم که از سردی بود سود
دهد و خفقان که از سردی بود زایل کند و بادهاء غلیظ که در معده و رحم و امعا بود لطیف کند و
تحلیل دهد و بر گزندگی عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن و همچنان خوردن نافع بود بغایت و تقویت
دل بدهد و تریاق همه زهرها بود و مقوی دل او لی آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند تا قوت وی
کمتر بود و جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند بغایت سودمند بود و خاصه وی عجایب و کیفیت وی
بکند ابن زهره گوید چون قطعه از وی در اندرون خانه بیندازند طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ
و در میان دندان زن حامله بیاویزند بچه نگاه دارد از همه آفتی و محفوظ بماند و اگر دو مثقال از وی بیاشامند
بر وی آسان شود و درد بنشاند و اگر بیاویزند بر جو د مرد وی بر پای زن بسته باشند و بر وی سوراخ کرده باشد
بد از وی ایمن باشند از خیالهاء بد و از ترسیدن در خواب و از خواطر است و ابو سفیان الملبی گوید
مسخن دل و معده و جگر بود و هضم طعام بکند و سودمند جهت مالیخولیا بود و تحلیل غلظ اخلاط و
مقدار مستعمل از وی یک درم بود و اسحق گوید که دو درم و سمی گوید که مضر بود به بر و مصلح آن دارچینی و
قند بود و بشیرازی گوید که بدل وی در وزن مضرت با دها که در رحم پیدا شود بوزن وی زرنباد است و بوزن
وزن وی زرنباد و شاید گوید که بدل آن عاقرقرحا بود و گوید بدل آن بوزن سورنجان است درو قینون
از جمله مخدرات بود و نبات وی به درخت زیتون ماند لیکن از یک کر کوتاه تر بود و ورق وی به برگ زیتون ماند

دراز تر بود و تنگ تر و بغایت خشن بود و گل وی سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنه کوچکتر بود و
بغایت صلب بود و لون وی مختلف و بیخ وی به ازی کز بود و سر یک انگشت بود و در کوهها روید
وطبیعت وی مانند طبیعت بر باسیاه است و تفاح و خشخاش سیاه و مسکر بود و اگر از خوردن وی زیادت خورند
کشنده بود و غثیان سخت و فواق و مغص آورند و اسهال دموی و غشی و سبات و کشنده بود از چهار
روز تا هفت روز و مداوای وی قی کند تا معده را پاک [illegible] معالجه کند که در خوردن بنج گفته شد
دردار ثمرة البوتانند و بپارسی درخت پشه گویند برای آنکه بیرون می آید از وی انفاعی چند
شقیقه که مملوست از رطوبت بعد از آن چون خشک گردد و شکافته شود بیرون آید از وی پشه
و بپارسی اسفیدار و سپیدار قندی گل گوشم در صفاهان پنجک و در اندلس ثمرة البق و در بخارا الاشکرو
غرب نوعی از آن است و صفت غرب گفته شود اما ورق دردار در وی قبضی باشد و پوست وی قابض تر
سرد تر از ورق وی بود و طبیخ اصل وی را چون بر استخوان شکسته بطول کنند سود دهد و چون پوست سبز وی
بکوفتند آب وی را بیاشامند با شراب مسهل بلغم بود و ورق وی را چون نیکو کوفته با سرکه بر جراحات بچسپد جمله
آورد و اگر بکوبند و با سرکه بر نقرس طلا کنند زایل کند و بیخ وی را چون در آتش نهند و بسوزانند رطوبتی
که از وی بیرون آید بگیرند و در گوش چکانند کری را که از رنجوری دراز حادث شده باشد زایل کند و عصاره
وی را که از ورق آن بگیرند گرم در گوش چکانند نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند تاریکی چشم زائل کند
و رطوبت غره وی را چون در دوی مانند جلاء تمام بدهد و مسیح گوید که ورق وی سرد و خشک بود در
اول درجه دردار ثمرة العلیق است و گفته شد درد مطارسی درد مطارسین گویند و معنی آن بلوط بود یا سرخس
بلوط و آن چیزیست که بر درخت بلوط [illegible] پیچیده میشود مانند سرخس اما کوچکتر بود و در وی حلاوتی بود
باندک تری و تلخی [illegible] اصل او با وجود شیرینی و تری عفوصت [illegible] و معنی در غایت حرارت
و چون بکوبند معجون با بیخ سرخس ضماد کنند موی را [illegible] اسود سود مند بود درد آب زنبور
و گفته شود دراج گویند که بعضی است و گویند که نوعی از [illegible] است و این صحیح تر است و صفت
هر دو گفته شود دستنبویه اهل شام شمام خوانند و بپارسی شنبو و آن نوعی از بطیخ کوچک است بوی
وی و بوئیدن دماغ را گرم کند و سده را بگشاید و مادی که در وی بود بگشاید و گوشت وی بطیء
الهضم است و بوئیدن وی سود مند بود و اگر [illegible] کند [illegible] پاک کند و جلا دهد
دفلی چوبی است و آن دو نوع است [illegible] الحمار گویند و بپارسی خرزهره و [illegible]
وی سبز بود و بزرگ [illegible] بغایت تلخ [illegible] بود و صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک

درسیوم و گویند که خشکی وی در دوم بود و گویند در اول و گویند که محلل بود بغایت و اگر طبخ وی را در
خانه بپاشند [illegible] را بگریزاند و [illegible] و محلل [illegible] صلب بود [illegible] جرب و درد پشت
و زانو را نافع بود خاصه ضماد کردن و اگر ورق وی را بپزند مانند مرهم و بر [illegible] صلب نهند بگدازد
و آب ورق وی را چون بر جرب و حکه طلا کنند سود مند بود و چون با شراب و سداب بجوشانند و
بیاشامند سود مند از جهت گزند که جانوران زهردار و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مفاصل را
نافع بود و مضرت وی بر جمیع حیوانات است از آدمی و سگ و خر و اسب و استر و غیر آن و آنچه ضعیف
بود از حیوانات مثل میش و بز و اگر دفلی در آب خیسانند و از آن آب بایشان دهند کشنده بود و اندکی از وی
کرب بود و سخت باد در شکم پیدا کند و آبی که دفلی در وی [illegible] باشد بد بود و مصلح آن بغایت معطش بود و
ورق وی را چون در آب بپزند و بپالایند و بهر یک رطل و نیم رطل زیت کهن بهر آن کنند و بجوشانند
تا آب بسوزاند و روغن بماند و بعد از آن نیم رطل موم سفید بر آن روغن نهند تا مانند مرهم شود
و آن مرهم را بر جرب و بر حکه چون طلا کنند بغایت مفید بود و اگر ورق وی را خشک کنند و بکوبند
و بر ریشها افشانند خشک گرداند و [illegible] و مداوای وی [illegible] اگر دفلی خورده
باشد با شیر [illegible] لعاب بزر قطونا و روغن گل و کتیرا و تخم [illegible] مفید بود و همچنین
انجیر [illegible] عوده [illegible] چیزهای چرب کنند دقطاسون و دقطامانون
و هر دو نام [illegible] مشترک [illegible] است و گفته شود و بپارسی [illegible] گویند دقاق الکندر بپارسی خرده کندر
گویند و صفت کندر گفته شود دلب بپارسی چنار خوانند پوست وی [illegible] بغایت خشک است در
درجه اول و سرد بود و چوب وی سرد و تر بود و ورق وی چون تر بود و با شراب بپزند و در چشم کشند
آب [illegible] از چشم باز دارد و ورمهای گرم [illegible] بود سود دهد و اگر [illegible] بکوبند و بر
ریشهای [illegible] افشانند خشک گرداند و سوختگی آتش را سود دهد و اگر پوست وی را [illegible]
مضمضه کنند نافع بود از جهت درد دندان و سوختگی آتش سود دهد و غباری که در ورق و ثمره وی
بود بغایت مضر بود بحواس و شش و آواز و باید که [illegible] بخورند و صاحب تقویم گوید مصلح وی
عود باشد [illegible] و چون وی [illegible] برگ چنار [illegible] نافع بود و پوست وی چون بسوزانند
تمام دهد [illegible] برص طلا کنند شفا دهد و چون ورق و ثمره او در خانه بخور کنند خفاش
بگریزد دلبوث نوعی از سوسن بری است و آن معروفست بسیف الغراب و بدین سبب این اسم بدین نهاده
اند که ورق او مانند سیف است و شکل و رقهای وی [illegible] و کوچکتر بود و ساق وی بمقدار

کز بود و گل وی سرخ رنگ بود و آن را اسقر غابیون گویند و بعضی ماخربون و کسیقون
نیز گویند و اصل وی مانند دو پیاز کوچک بود زیر یک دیگر و رنگ وی شیب بود و لاغر بود
و لخجه در بالا فربه و در میان قوی جاذبه بود و محلل و ملطف بود و در بغداد این بیخ
را نانوخ گویند و زنان او را استعمال کنند از جهت جلا چون روی را بدان بشویند بغایت نیکو
گرداند و در بغداد بسیار بود و اهل زاده بها دیخ بالای وی یا چون زن بخورد بر گیرد حیض
براند و چون با شراب بیاشامند شهوت جماع بر انگیزند و بیخ وی چون زنان بیاشامند
قطع شهوت ایشان بکند و ذهراوی گوید که چون بیخ وی در شراب بخیسانند و صاحب بو ا
سیر هر روز یک رطل از آن شراب بیاشامند چنین عمل کند و بیک ثمره کلیت که چون گل بریزد
ثمره آن حاصل شود مانند سه گل سرخ رنگ و چون پخته شود در طعم وی شیرینی
بود و در شام بعرق الدیک خوانند و این مولف گوید که زعم شیخ الرئیس آنست که تخم
گلست دلینس نوعی از صدف کوچک باشد که بجهان خام نمکسود بخیزند و در صاد گفته شود دلینس
دلق دله گویند و صاحب منهاج گوید که فراوی مانند سمور بود در همه خلق و بالش گوید
که گوی وی کمتر از گوی سمور بود و مخنی نه وی معتدل از بعض انکه طبیعت حیوان گرم و تر است
دلفین ماهی بزرگ ست سیاه رنگ و ضرهی مانند خوک بود بدندان دارد و آن را خنزیر البحر خوانند کرابو
و بپارسی خوک ماهی و گوشت فربه بود و در خوردن پیه وی را بکار برند و در جهدانی که تخم از
وی بیرون کرده باشند و در ان بجوشانند و در گوش چکانند گوی گهن را بپرورد زایل کند
و گوشت وی با سرد و غلیظ بود و بد هضم شود و مولد سودا و کیموس بد بود و دندان وی
را چون بر کودکان بندند بترسد و چون پیه وی را بخیزند و در مفاصل اسپ دهند دماغ
بهترین مغزها مغز مرغان بود خاصه مرغان کوهی و بهترین مغز وی مغز حواشی بره دو ساله
بود و شیخ الرئیس گوید که صلح کسی که زهر خورده باشد یا جانوری زهر دار اورا گزیده
بقراط گوید مجموع مغزها سرد و تر بود و خوش مزه لزج و خلطی غلیظ از وی متولد شود و
چون هضم شود بدن را فربه کند و دماغ را زیادت کند اما بولی بلغم باشد داشتها را
ببرد و فعل بود نزدیک هضم شود در معده و مالیده شود و قی آورد و شکم نرم دارد و لخجه
بریان کرده بود دیر از معده بگذرد و از لخجه رسیده بود و مصلح وی نمک و سعتر و فلفل و خردل
بود از جهت [illegible] که بود دماغ الدیک مغز خروس و مغز مرغ چون بخیزند از جهت کزندگی مار و کژدم

ودرد

فتق
و مدید دماغ نافع بود و چون بسرشته بکره اسباب و مقل ارتک باقلا از ان بخورند خون ریختن
البعیر انجیق بان دارد خاصه دماغ مرغ خانه که از جهت دماغ خون روانه باشند دماغ مغز اشتر
البط چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را سود مند بود دماغ مغز بط در مرهم مقعد را سود
مند بود دماغ الأرنب مغز را سوراخ چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را سود مند بود
دماغ الخیل مغز اسب محرق و معفن بود دماغ الخفاش مغز شب پره چون با عسل در چشم کشند در ابتدا
که نزول آب نافع بود و ماکستوان روشنای چشم بیفزاید و مغز وی تازه چون بر کف پای
مالند بار انگیزاند دم الاخوین سیاوشان خوانند و دم التنینین خوانند و ابلیغ و دم الثعبان و بپارسی
خون سیاوشان گویند و بعربی قاطر الدم گویند و مولف گوید که آن سه نوع است چکیده و خشبی
و تراب و بهترین آن چکیده بود و صافی که قطعا حجب در آن نبود و طبیعت وی سرد و خشک بود در
ثانی و خشکی وی در دوم و شیخ گوید که سردی وی در سیوم بود و بیخ [illegible] گوید که گرم است و خشک
در دوم و منفعت وی آنست که قوت معده بدهد و شقاق مقعد را و صحیح اسهال را نافع
مفید بود و قطع خون روان بکند از هر موضع که باشد و اگر نیم درم بر سه روی زهره و تخم مرغ
نیم برشت بیاشامند شکم را ببندد و مجرب است نافع بود و اندر داروها که در چشم کنند قوت
چشم بدهد و جراحتها تازه را سود مند بود و بعضی گوید که ملحمه بود زخمها بد را
نافع بود و چون حبابها اشامند جالینوس گوید که جراحتها که بر اعصاب بود و بر ظاهر بدن بود
و لیکن شش را پالا باشد و مصلح وی صمغ عربی است و گیرند او بدل وی در همه فعلی کاهی ربع
با مصاد [illegible] مولف گوید که وی صمغ بقم بود و از جزیره سقوطره خیزد و آن
دو نوع دیگر از هندوستان خیزد از مواضع دیگر دم خنزیر گویند و آن گرم و تر بود و تفصیل
گفته شود در یک جای خود دم الارنب بپارسی خون خرگوش گویند از جهت از بهق و کلف
چون بروی طلا کنند و منفعت وی بهار گرم بود [illegible] و چون با تش بریان کنند جهت قرحه
امعا را نافع و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند سموم را نافع باشد دم
الابل خون گوسفند کوهی [illegible] و چون بریان کنند سود مند بود از سمها که بر پیکان کرده
باشند و در سطبل را سود دارد و اسهال کهن را نافع باشد کسی که زهر خورده باشد دم ابن
عرس خون راسو چون طلا کنند بر خنازیر و بر مفاصل را تحلیل کنند دم السلحفاة خون سنگ
پشت آنچه بری بود چون با شراب بیاشامند صرع را سود دهد دم الانسان خون آدمی و تنی که

حجامت کند بگیرند و با آب شلغم بسرشند و با سداب تر و عسل طلا کنند بر هر ریشی که باشد سود دهد
خاصه در ساق و ریشهای که آب از وی روانه بود بصلاح آرد دم القراد باد سی خون کنه گویند
و شیرازی خون کبی گویند اگر خون او در شراب کنند مستی ندهد آورده و این از خواص است دم البقر
خون گاو ماده بر جراحت ریزند خون باز ایستد دم الحمل خون قرباست که گفته شد منع موی نبات
که در چشم بود بکند چون بر موضع آن طلا کنند و وی اقوی بود از دم ضفدع در منع موی رستن
دم الحمام والورشان والدراج خون کبوتر و فاخته و دشتی که بسیار سود کند گویند و شفتین که بسیار سود
تمام گویند و خون مرغ خانگی و مصطکی آن بود که از حیوانی سلیم گیرند و آن گرم است منع دها
که قلع کنند بسبب سقطه با روغن گل نافع بود و جهت جراحتهای چشم چون در چشم چکانند چشم
را سودمند بود خاصه خون ... که از بالای بگیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتن
که از جانب دماغ بود بکند دم الثور خون گاو نر چون بخورند از جمله سمومات باشد و ضیق النفس
را و خفه حلق و ... و مشیان ... کرب و اضطراب پیدا کند و دندان ...
خناق کشد و اگر از آن ... مداوای ... و اسهال کنند ... بود و خداد
حقنه و سهل ادویهای ... نافع بود از جهت ... خون مانند خون ... و نجات
کثیر جوب ... و فلفل و انجدان در سرکه دهد و خاکستر ... و تخم کرنب و عصاره ... و علامت
خلاص وی آن بود که از دبر وی مانند زعفران چیزی بیرون آید و اول آن بود که ... و آرد
جو با ماء العسل ضماد کنند و اگر چون وی ... جلب با سویق ... دهد دم
الضفدع خون وزغ که شیرازی آن را ... گویند و بهترین آن ضفدع ... بود و سبز و منع
موی رستن کند و موی زیادت که در دیده باشد چون برکنند و بر موضع آن طلا کنند دیگر نروید خاصه
خون ضفدع سبز و کوچک بود و چون بسوزانند و خاکستر وی ... خون رفتن باز دارد و علی بن
العباس المجوسی گوید که چون طلا کنند بر دندان بریزاند و غیر او گوید که ضفدع و خون وی چون بر دندان
نهند بیفکند دندان و این مجرب است دم الحرباء خون آفتاب پرست و آن نوعی از عظاءه است منع موی
زیادت بکند که در چشم باشد چون بکنند و بر موضع آن طلا کنند خون شب پره چون
بر ایشان طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نگذارد که بزرگ شود دم ... خون حیض گویند که سکن
وجع نقرس بود بر وی چکانند و چون ... نافع بود و خون زن ... نفع آبستنی بکند
دم الکلب خون سگ دیوانه سودمند بود از جهت گزند سگ ... سهام ارمنیه ... بچه بیرون ... آورد

... خون خر چون که ... است دم الذئب خون گرگ ...
ومنع موی زیادت که در چشم بود بکند و جالینوس گوید که دروغ است ... چون که
بود بر موضع آن نهند بجنبه شود و این زهراوی در خواص آورده است که خون وی چون در چشم کشند بعد
از آنکه موی زیادت کنده باشند دیگر نروید و شریف گوید که چون در دیوانه بیاشامند نافع باشد دم
الورد والحردون خون عظایه و خون ایشان چون در چشم کشند قوة باصره بدهد و اینها هر دو
نوع از عظایه است و صفت خوردن گفته شود و ورل گفته شود دم البوم خون بوم سودمند بود
از جهت ربو و همچنین مرقه و گوشت وی دم التیس خون بز نر است که شیرازی که خوانند بهترین آن
بود که از بز کوهی گویند چهار ساله و وقتی گیرند که انگور خواهد گرفت و دیگی سنگی بیاورند و حلق
وی را ببرند و خونی که اول آید رها کنند تا برود و آخر او از آن میانه بگیرند و اندکی در یک رها کنند
تا سرد شود بعد از آن قرصها سازند و رها کنند تا خشک شود و از غبار آن را نگاه دارند و در جائی نهند
که نم بود و چون خواهند که استعمال کنند از جهت سنگ گرده و مثانه در می از وی در کاسه شراب شیرین
حل کنند و بیاشامند باید در آب کوفر کوهی و وقتی که وجع آن ساکن باشد سنگ گرده را بریزاند مجمله این
مجربست و چون تر بود و بر و رمها طلا کنند نفع دهد دم المعز خون بز چون با عسل بیاشامند در د
سطاریا را نافع بود و چون بریان کنند سودمند بود از جهت سم سهام ارمنیه چون با شراب بیاشامند
دم الحمل خون بره سودمند بود بخاصیت صرع دم الفار خون موش برثالیل و ماسیر طلا کنند
قلع کند دم الخنزیر خون خوک گرم و تر بود مانند خون آدمی و گوشت وی مانند گوشت آدمی بود و قطع
... کنند گویی که آدمی خوار بود دم الدیک خون خروس و مرغ بود سودمند از جهت خونی که از
غشای دماغ روان باشد دم الحمار خون خر منع رعاف که از جانب دماغ بود بکند دم الثعبان و دم التنین نیز
گویند و آن دم الاخوین است و گفته شد دم الخرگوش خون خرگوش است چون بیاشامند صرع را نافع بود
دنقرا انقر خوانند و طبیعت وی گرم و خشک است در رقیق مانند نمک باشد بلکه اقوی بود از وی و چون آن
کند و با سرکه بر حلقه اعضا طلا کنند زایل کند و چون محو کند بر موی رقیق نهند غلیظ کند و نرم
بار دیگر آن را انغوره گویند ... بار دیگر دو شیرازی پانو گویند و آن خروع چینی است و حب خطائی گویند
و حب السلاطین گویند و آن سه نوع است چینی و هندی و تجربه ... حب قند باشد و
تجربه بعد از آن بدان بخیر ... و نقطه سیاه بر آن باشد و هندی از چینی کوچکتر بود و از
تجربه بزرگتر و مغز آن میل بزردی زند و بعضی گویند که حب الملوک و این خطا است که حب الملوک
ماهودانه است و گفته شود و طبیعت وی گرم و خشک است در درجه سیم و بهترین وی چینی بود و بعد

ازآن تخم بری هندی شربتی ازوی یک حب و نیم است تا دو حبه و گویند که از دو دانگ تا به نیم درم
ومسهل رطوبات بود و سودا و بلغم و آنچه در مفاصل بود و نشاید که در شهرهای سرد و مصطلی
وی آن بود که پوست وی باز کنند و بکار دارند و باید که لب نزدیک وی نبرند و اگر لب پوست وی
رسد برخی وی را زایل کند و سفیدها شبه برص پیدا گردد و مغز وی را بگیرند و در اندرون وی را مانند
لبخنک بود و آنرا بیندازند و با قدری نشاسته و ورق گل سرخ و زعفران و کتیرا و دارزانه بکوبند
و اگر خواهند که با ادویه مسهله ممزوج سازند چون تربد و عصاره غافت و عصاره افتیمون
و مانند آن که همان مزاج داشته باشد و نشاید که دند را در ترکیبی که افیون او در آن باشد کنند
و فرفیون و اگر با شیرخر و هلیله خورند هم شاید و وی سودمند جهت مرض سودا و بلغم و مسهل خلطی
خام باشد و درد مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی را نگاه دارد و دهانکند کزنده و سفید گردد
وعیسی ابن علی گوید که وی را سحج امعاء آورد و باید که بعد از آن شیر تازه خورند و غذا آب گوشت
با آب سیب و غوره و قدری نبید بدان افتاند و اگر ما می خورند شاید و اگر حسو سازند آنرا
از برنج و جو مقشر بروغن گل نافع بود **دنقه** زوان است و سیلم نیز گویند و گفته شود **دواء الحنطه**
حنطیانا است و گفته شد **دوسرن** خوانند و آن خشیشی است که در میان گندم روید و بپارسی کاکل
گویند و بشیرازی تخم آنرا کوه کاس گویند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم و گویند
که سرد است طین و دمها بود در بایستی بغایت صلب بود و چون بر داء الثعلب ضماد کنند سود دهد
و چون با آرد برغرب طلاء کنند سودمند بود و غلب نیلوفری بود که در زنبیل خشم پیدا شود درد
کنج و دو درم از وی مسهل گرم ولیکن مضر بود با ثنیین و مصلح وی کتیرا بود و بهترین وی سیاه
رنگ بود و عصاره و عصاره که از خشیش وی گیرند باید که با آرد آمیزند و خشک میکنند و بعد
از آن استعمال میکنند درخت عقیل است و دوم گفته شود **دوقو** تخم جوز بری است پخ
آنرا شقاقل گویند و گیاه آنرا خرس کیاه خوانند و کیدکیاه نیز گویند و خرس بغایت آنرا دوست
بدارد و گویند که دوقو تخم کرفس بری است و این خلاف است و یونانی دوقو خوانند و دوقو نوعی
از آن است که بشیرازی آنرا بدان گویند و صفت آن در قاف دوقالو گفته شود و بهترین دو
قو تازه و زرد رنگ بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در اول و گویند که گرم و خشک است در
دوم و عیسی گوید که گرم است در سیوم و خشک در دوم مضر را ساکن کند و بول و حیض براند و پخ
اطفال را نافع بود و شربتی یک درم بود و مفتح سده بود و فضلهای بلغمی غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که

ازنب

مقدم موخر

که از سبب آن بود زایل کند و گویند که عقرب را نافع و چون بپزند و از آن آب بیاشامند یا بر موضع
گزندگی بریزند نافع بود و دوقس گوید که قوت معده را بدهد و هضم طعام را بکند و منی زیادت کند و جا
لینوس گوید که شهوت برانگیزد در شوط قوی آورد و دارنیاسوس گوید که استرخاء مفاصل را نافع بود و سنگ
گرده و مثانه بریزاند و فولس گوید که اگر بر جوب حب القرع را بکشد چون با شیخ ارمنی یا بوترس بیا
شامند و ورق آن دیسقوریدوس گوید که مهیج شهوت جماع بود و مدر طمث و صاحب تقویم گوید
که وی مضعف مثانه بود و مصلح آن تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منهاج گوید که مضر بود بمثانه
و شهوت جماع را ببرد و مصلح آن مصطکی **دولی** طالسفر است و آن پوست بیخ زیتون هندی است
و دربطا گفته شود **دوکاکنج** کاکنج است و کچک گویند و گفته شود **دوبادوج** دو دالصباغین
گویند و آن کرمی سرخ است که در درخت بلوط یابند و وی صدفی شکل بود کوچک مانند حلزون و
جالینوس گوید چون از درخت بگیرند و تر بود و سرد و خشک بود در دوم و صفت منفعت وی در
قرمز گفته شود **دوالمحوریا** حکیم ابراهیم گوید چون بگیرند خشک کنند و سحق کنند سه درم از وی
با حسوی که از آرد گندم بود برآن اضافت کنند و بیاشامند و چند روز تناول بالوان باشند نافع
باشد و نیکو کرده اند و بدین آزمون کرده اند اگر کسی از وی خشک کرده اند و در خرقه ای ببندند و بر محموم
آویزند بغایت سودمند بود **دوغ** مخیض است و گفته شود **دوقس** نصل است و گفته شود
بپارسی باز گویند **دوحرس** نوعی از سوسن بری است که یونانی کسیفون گویند و آن دلو گفته شد
و گفته شد **دودوشر الشیر** که درخت صنوبر است و دوقه مانند دارع بود و در عضوها عمل
میکند و آن جوهر نیک بود و چون بکوبند و بر موضعی ضماد کنند گوشت را تباه کند و اگر بر دمی
یا دملی که محتاج بشکافتن بود بنهند شکافته شود **دوص** آن آسیب که آهن تافته در آن اندازند و
آن مقویات باه بود و منفعت وی در حدید گفته شود **دواء الخطاف** آن حالند رسون است که ما میران
و دادرد گویند و گفته شد در خا **دوم** سلکی است که بپارسی آنرا دهانه گویند و آن دو
نوع است فرنگی و کرمانی و بهترین آن فرنگی بود و بهتر آن شیرین بود و ثمره شیرین وی چنان را امتحان
کنند که وی را بیابند و دو روی بنهند کنند و رها کنند تا خشک شود و اگر آینه زنگ برآورد تلخ بود و
اگر نیاورد شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و در طبیعت نزدیک بود بتوتیای هندی از زهر
مساوی گرفته و بچه و بچه پرها ندیرمه در چشم کشند و وی از جمله سموات بود و اگر حل کنند و کسی را
که زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر بکند و اگر کسی زهر خورده باشد هم هلاک باشد و اگر برکند

عقرب مسح کنند درد را ساکن گرداند و اگر محق کنند و قدری با سرکه بگذارند و بر قوبا کار فرمایند
سود ابود بمالند زایل کند و سعفه که در سر و جمیع اعضا بود سود دهد دهمست درخت غار آ
وصفت او آن در غار گفته شود دهن الجل شیرج است و بپارسی روغن کنجد خوانند و شیر
بجنت گویند و بشیرازی روغن حوش خوانند بدو شیرج گفته شود دهن الخلوق روغن
زعفران است و صفت آن در مقالت دوم در باب ادهان گفته شود دهن العسل او
مالی است و گفته شد دهن البلسان روغن بلسان است و آن آن درخت بلسان گیرند بعد از
طلوع شعری بشتتری از آهن ساخته اند در زیر هر یکی از آن شق کنند چنانکه بدان جا
نگاه که روغن است برسد و ترشح بنیاد کند و روغن ترانه کرده و گویند که بیته حاصل میکنند
و گویند که شیشها ساخته اند که هر یک از آن نیم مثقال بگیرد و در شیب هر یکی که شق کرده
باشند بیاویزند تا روغن در آنجا شود و بهترین وی آنست که تازه باشد و بوی وی قوی بود و
امتحان وی چنان کنند که چون بصوف چکانند و بشویند هیچ اثر در صوف نماند و اگر ماند
مغشوش کرده باشند و اگر بر شیر چکانند شیر بسته شود و اگر در آب چکانند و در آب حل کنند
آب چون شیر سفید گردد و اگر بر ابریشم چکانند و آن ابریشم را بسوزند و خاکستر آن سبز شود
و در آب اندازند در بن آب نشیند و آنرا شیر بلسان خوانند و بحقیقت آن روغن نیست
بلکه آن صمغی است و آن موضع که بلسان از آنجا خیزد قدیم باغ زهره بوده است و آنرا عین الشمس
خوانند و بلسان از معجز عیسی علیه السلام پیدا شده است بعد زعم آن روغن نیز می باشد و
آنرا حب بلسان خوانند و گفته شد و صفت عود او گفته شود و حب او بیشتر بطبع از عود او بود
با امتحان او بکنند بحوال نه بری و مولف گوید که دانه امتحان نه معتبر است که در روغن مغشوش
ش کنند و بسوزند از روحته و غش بروغن صنوبر بیشتر کنند و روغن حنا و شمع گداخته کنند
بدانچ جهت آنکه چون کبد بدان جرب کنند و آتش دارند دیر افروزد طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم و گویند در دوم و لطافت وی از حب و عود زیادت بود در چشم کشیدن جهت نزول
آب نافع بود و روشنائی چشم بیفزاید و سردی رحم را سود دارد و چون بخورد بکوبد با موم روغن
کهنه را بیفزاید آنکه بچه بیندازد و چون بیاشامند بول را براند و حب البلسان نافع بود و
دفع سموم بکند مثل خانق النمر و افیون و کسی را که زهر خورده باشد بکر بگزند جانورانی که چون
دندانک اندی آب که نافع او در ان جوشانیده باشند بیاشامند بغایت نافع بود و سنگ گرده

بریزاند و موضعها بعضی را نافع بود و مولف گوید که از جهت رعشه مزمن بغایت نافع بود
و مجرب بود و بدل آن بوزن آن دهن دادی است و با نیم وزن آن کافور بالن و ابن ماسویه گوید
که بدل آن روغن زیت بود یک وزن و نیم آن و آب ریحان و صعبه گوید که بدل آن دو وزن آن
زیت خالص بود و گویند که حب بلسان چون بگیرند و در روغن داذی بجوشانند بدل آن بود و
گویند که بدل آن گویند که روغن کاویست که در آن مرنجه باشد دیودارد بیلا دگویند و بعضی
دیوار شجرة الجن است و آن نوعی از ابهل است یا مقل و آنرا صنوبر هندی گویند و عیدان وی
مانند عیدان دنبار بود و شیره دیوار لبن وی بود و گرم و تیز و محرق و معطش بود و گرمی وی
کمتر از خشکی بود چنانچه بپوست وی در سیوم بود و استرخاء عصب و فالج و لقوه را نافع بود
چنانچه بهتر وی بود و تمام مرضهاء سخت که در دماغ بود و سکته و صرع را نافع بود و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و طبیعت را ببندد و درد ظهر وی نشستن استرخاء مقعد را سود مند بود و دیوار نیز گویند
دیوانبست چند قوی است و گفته شد دینارویه حرا است و گفته شد و دقو گویند و بپارسی میرک دیوانوبطش
اصل اللوفت و بپارسی بیلکوش گویند و دوا الهن گفته شد دینا بپارسی بزر الکشوف است
گفته شد دیاقودا شراب خشخاش است که با پوست بپزند دیقروجیس که یقورجاس گویند و دیرجاش گویند
و آن سه نوع است یک نوع معدنی است که آن در جزیره قبرس از جا هی بیرون می آورند و آن نوع اطهر
است لیکن بصلبی همچون سنگ بود و چون در آفتاب خشک کنند و نوع دیگر مثلی است که آن از
میگیرند چون نحاس را بگذارند و آب بروی بریزند چون از بوته بیرون می آورند در شیب آن بایند
و نوع سیم زنگارینا است که می سوزانند مانند کلس و لون آن مانند نقره بود و جالینوس گوید که طعم وی
قوی و وی مرکب بود و قبض وی زیادت از حرارت بود و بغایت مجفف بود و سود مند بود بجهت ریش
که در دهن بود چون تنها استعمال کنند و اگر با عسل کف گرفته بود و از جهت خنازیر سود مند بود و از
جهت هر ریشی که در روده عانه بود و دهن بغایت نافع بود و گوشتها زیادت بخورد و دیناها بجگر
ردیت بود چون با صمغ البطم بیامیزند یا در موم روغن کنند و استعمال کنند بصلاح بازآورد
و چون با سرکه محق کنند و بر حکه طلا کنند زایل گرداند و چون محق کنند و بر موی غلیظ افشانند
رقیق و نرم گرداند دیک بپارسی خروس گویند خصیه وی زود هضم شود و گوشت وی گرم و خشک
و بقراط گوید که مرغ رعشه را و درد مفاصل را سود دارد خاصه که با شبت و بفناخ و بیا
دا بپزند و صاحب منهاج گوید که چون شبت تنها بپزند تا دانگی آب بماند و آن مرقه را باشامند و عرق

خروس بر دبورا سودمند بود چون بیفایج و شبت اضافت کند و هم لقوه را سودمند بود و با خسک دانه
مسهل بلغم بود و چون چیزهای قابض بپزند بیخ را نافع بود و چون با شیر بپزند قرحهٔ مثانه را نافع بود و چون
بشکافند بعد از آنکه کشته باشد و چون کژدم زده بود بر آن نهند کافعی و مار و دد نهند و سحق کنند و با شراب
بیاشامند درد معده را بغایت نافع بود و مؤلف گوید که اگر با قند برنبات سحق کنند و سفوف سازند
همین عمل کند و مجربست **دیساقوس** آنرا احس الکلب خوانند و جرامقه نیز گویند و مشط الراعی نیز گو
یند و آن نوع از خار است و شیرازی آنرا طوسک خوانند و ساق وی دراز بود و خارناک و ورق وی
مانند خسک و کاهو بسک گویند و خارناک بود و معنی بیانونی عطشان بود و چون خشک گردد
لون آن سفید گردد و چون بشکافند درمیان وی کرمهای کوچک بود و طبیعت وی و بیخ وی چون
با شراب بیاشامند و بکوبند تا بقوام آید و چون مرهم شود و بر مقعده ضماد کنند شقاق را زایل کند و اگر
بر بواسیر ضماد کنند نافع بود و گل وی خواه خشک و خواه تر اما تر نیکوتر بود و چون بکوبند و بر خرقه پاره کنند
و سر آن خرقه را ببندند و در میان شیر نهند و بمانند چنانچه هیچ در خرقه نماند و شیر بر سر شیر کنند مجموع
یکباره گرد و به بندند و اگر در آب بمانند همچنانکه گفته شد و سه بامداد ناشتا بیاشامند سپرز را نافع
کند و چون بجوشانند و بخورند مسهل بود و بول براند و اگر جوشانیده ضماد کنند بموضعی که قطع خواهند
بی حس بکند **دیک بردیک** بشیرازی مرغ موش علی خوانند و مؤلف گوید که دریغ مصعد است
و کسی که آن خورده باشد مداوای آن در صفت دریغ گفته شود اکلها اسود مند بود و هر ریشی که عفن شده
و با گوشت زیادت را بخورد و بعد ازین قطع کند و بوی گنده او را ببرد و وی از جمله سمومات است والله
اعلم **باب الذال ذاقی الاسکندرانی** معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود دیسقوریدوس گوید که ورق
آن سود بزرگتر و نرمتر و بغایت سفید باشد و ثمره وی در میان ورق بود بمقدار نخودی و آن در
کوهستانها روید و بیخ وی مانند بیخ مورد بری است لیکن بزرگتر و خوشبو باشد و چون بکیرند از
بیخ وی بمقدار شش درم و با طلا بیاشامند سودمند بود از جهت دشواری زادن و چکیدن بول و از
جهت کسی که بجای بول خون از وی می آید و جالینوس گوید که طبیعت وی بغایت گرم است و در طعم وی
تلخی بود و مجربست بآنکه آب بول و حیض براند اما خامادافی معنی آن غار الارضیات و دیسقور
یدوس گوید که ورق مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود و قضبان مانند [illegible] بود و ثمره وی
گرد بود و سرخ و پیوسته بورق و وقت آن چون بکوبند و ضماد کنند صداع ساکن کند و التهاب معده
را نافع بود و چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند و چون بعد زحیر کنند و بخور برگیرند همین عمل

کند

کند و جالینوس گوید که قوت وی مانند دافی الاسکندرانی و خامادافی است که ورق وی ذافی الاسکندرانی
ادل بهن بود و با قضبان بود و خامادافی ورق وی کوچکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی همه مانند
یکدیگرند **ذاقنوا بذاری** بیونانی یعنی مانند غار خاصه ورق وی و آنچه محقق است آن نوعی از ما
زریون است که ورق بهن وی بود و مازریون نیز گویند و بزبان بربری ادا گویند گفته شد و استعمال
کردن وی بود **ذبل** جلد سلحفاة هندی و گویند که بحری بود و چون بسوزانند و بسفیدهٔ تخم مرغ
برشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان سودمند بود و از جهت شقاق زنان نیز در نزد ولادت حیض
آمد پیدا شود بغایت نافع است **ذباب** ابن زهرا گوید که مگس الوان باشد و هر حیوانی را مگس معین
بود مثل شتر و گاو و سگ و امثال آن و اصل آن کرمی بود که مگس و مگس آدمی را در سرگین حاصل میشود
در اصل سمعون کرمی کوچک که از بدن ایشان بیرون می آید از حیوانی که باشد و آن کرم را مگس شود
و زنبور و مو گوید که چون بگیرند مگسی بزرگ و سر وی را ببندند شعیری که در مژه باشد حک کنند
حکهٔ سخت زایل کند و اگر مگسی بگیرند و با ده دانه تخم مرغ سحق کنند نیک و ضماد کنند بر چشمی که گوشت
سرخ بر آمده بود وی جسیده باشد و بیونانی کرماپیس خوانند درد ساکن کند و اگر کحل کنند برداء اله
الثعلب حکهٔ سخت داء الثعلب را زایل کند و اگر بر کژدم زده بود بمانند سخت درد را زایل کند و دیسقور
یدوس گوید که اگر بر کژدم زده که عقرب و زنبور و نحل چون بمالند چند نوبت نافع بود و این را خاصیت کند
و [illegible] بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی برآرد باید و خاکستر وی سرد
و خشک بود **ذراریح** حیوانیست که از مگس بزرگتر بعد از زنبور و سرخ اما باریکتر بود و بغایت سرخ رنگ
و نقطهای سیاه در آن باشد و آن سمی قاتل است و مؤلف گوید که در حوالی همدان و کردستان و کوهستان
و در آن نواحی بسیار باشد هر یک بمقدار یک نخود بزرگ و بر نبات شیرین نشیند و غذا ایشان شیرین
است و هر جا که [illegible] باشد در آن صحراها و چون خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند و
سر آن بکتان پاره بگیرند و از کوزه بر سرکه نهند که سرکه در آن جوشد و هم تا بخار سرکه بایشان برود
و خفه شان بکیرد و بعد از آن بستعمل کنند و بهترین وی آن بود که [illegible] رنگ و طبیعت وی بغایت گرم باشد
و خشک گویند که گرم و خشک بود در درجه چهارم چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند و اگر در موم و روغن کنند
بهق و ناخن را زایل کند و ناخن تباه شده را بیندازد و بر گردی و برص و بهق با سرکه طلا کنند زایل کند
و با خردل سحق کرده طلا موی برآید و [illegible] سرطانی را بکنانند و چون با زیت بپزند تا غلیظ شود
و بدان طلا کنند و بر جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و چون اندک با ادویه بود که در [illegible] او

بند ومبدا ابول بود و گویند که اگر با زیت بجوشانند موی برویاند بدداء الثعلب و اگر برکنند که عقرب
بوی حل کنند نافع بود و اگر در روغن کنند و بگذارند در آفتاب نهند بعد از آن قطره در گوش چکانند
درد گوش زایل کند کری ببرد و روغن محلل بود و ورمهاء بلغمی صلب بود و هرکس که دراغ بخورد دم
گویند کشنده بود و علامت وی آن بود که ورم قضیب و زهار و نواحی آنرا پیدا کند و قرحه مثانه
را به بندد و بعد از آن خون را بگوشت باده بعوض بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال بجی
و غثیان و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت برخواستن و غشی و تا دیگر جشمها و
طعم دهن مانند طعم قطران بود و سه طبوح از وی قرحه مثانه را پیدا کند بخاصیت با
وجود آنکه سنگ مثانه بریزاند و اگر خواهند که مداوای وی مستعمل کنند باید که یک سطوج با ادویه که
مصلح وی بود مانند کتیرا و مداوای کسی که آن خورده باشد قی و حقنه و شیره اشامیدن و
لعاب و روغن بادام شیرین و جلاب و مرقهای جرب و سفیده بیم برشت کنند و صاحب تقویم
گوید که مصلح وی حب کالنج بود و طین مختوم و بدل آن گویند که طیبوث است و گویند که دم
صنوبر است **ذرّه** جاورس هندیست و بشیرازی ذره خوانند و آن دو نوع است سفید و سیاه و
بهترین آن سفید و فربه است و طبیعت آن سرد و خشک است و مجفف و قطع اسهال بکند و اگر
استعمال بکنند مانند ضماد سرد کرداند و خناق پیدا کند **ذرق** چند نوع است و گفته شد
ذرق الخطاف سرگین پرستو است در چشم چون بکشند سفیدی که در چشم باشد زایل کند
ذفر بپارسی تخم کرفس کوهی است و در قطراسالیون گفته شود **ذکری** نوعی از سداب بری
است و بوی بد دارد و گل وی زرد و خوش رنگ بود و چون بکوبند و ورق او را و بپاشند از جهت
درد اندرون و تب ربع نافع بود و درد جگر **ذنب الخیل** نباتیست که در خندقها و کوهها روید و قضبان
وی مجوف بود و بعضی املس بود و صلب بود و بر کوه و بر نزدیک هر ورقی کوهی بود مانند ورق اذخر
با دیگر اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود و طبیعت وی سرد بود در اول و
خشک بود در دوم و قابض بود خصوصاً عصاره وی و مجفف بود بغیر لذع و قطع خون رفتن
بکند و جراحتهای عظیم چون بر وی ضماد کنند صلاح آورد و اگرچه در عصب بود و در فتق را نافع
بود و قرحه امعا را نافع بود و بیخ وی و خشک وی را سرفه و عسر البول و النفس را نافع بود و وی نوعی
از لحیة التیس است و آنرا اسلیخ گویند و بسیار استعمال کردن مرخی اعصاب بود و مصلح وی خشخاش
بقشر بود **ذنب الحمل** لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب بدین نام خواند که خوشه وی بذنب

موش ماند **ذو خمسة اوراق** و ذو خمسة اصابع پنج انگشت و در این باب قول صاحب منهاج معتبر
است و ذو خمسة اقسام و ذو خمسة اجنحة نیز گویند و در باب با صفت صفت پنج انگشت گفته
شد **ذو ثلث حبة** زعرور است و گفته شود **ذو ثلث شوکات** شکاعی است و گفته شود **ذو ثلثه الوان**
و ثلثة الاوراق نیز خوانند و آن طرفین است و طریفولیون نیز هم گویند و گفته شود **ذهب**
بپارسی زر گویند طبیعت وی معتدل است و لطیف و فولس گوید که گرم و لطیف است نافع بود از
جهت درد دل و خفقان و تقویت آن و در ادویه داء الثعلب و داء الحیة طلا کردن نافع بود
و نخاله وی در دهن گرفتن کند دهن را زایل کند و اگر در چشم کشند قوة باصره بدهد و روشنایی را بیفزاید و اگر میلی زرین هر بام داد در چشم کشند قوة باصره بدهد و روشنایی را بیفزاید
و نخاله وی یعنی آنچه سوهان زده باشند در ادویه از جهت دفع سودا و محلول وی لطیف
تر بود و اقوی تر از نخاله بود و صاحب منهاج گوید که مستعمل از وی قیراطی بود و گویند که مضر بود
بمثانه و مصلح وی مسک است و عسل و صاحب تقویم گوید که مضر بود بمثانه و الآت بول و مصلح
وی حب الآس و مشاء بلوط و شربتی از وی دانگی باشد و در یعقوبیوش گوید که سودمند بود از جهت
خون دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود و عشق و فزع که از جهت سودا باشد و خاصیت وی آنست
که نافع است مر درد دل را و فولس گوید که بدن را قوت کند و سرگردش را نافع بود و جذام را بغایت سود
مند بود و چون نخاله وی را در ضمادات مستعمل کنند و در عرق النسا و فالج را نافع بود و چون با اد
ویه باشامند مثل بیفایج و گاو زبان سودمند بود از جهت همه دردهای سوداوی و مقوی اعضا
اصلی بود و آورده اند که اگر نرمه گوش را بسوزن زرین سوراخ کنند فراهم نشود و اگر پاره زر خالص
بر کودک بندند بترسد و صرع گرد وی نگردد و این مجربست و کسی را که خون داشته باشد و در لخشی
شیرازی خوکدر گویند چون انگشتری زرین در انگشت کنند در بن گوش ساکن کند و مجربست
و هم در خواص آورده اند که اگر نیم دانگ سرخ در ده رطل زیبق اندازند عوض بکند **ذئب** بپارسی گرگ را
گویند و اگر سر وی را در برج کبوتر بیاویزند هیچ جانور موذی گرد آن برج نگردد البته و اگر دماغ وی در آب
سداب بگذارند و با روغن زیت در جبهه اندنافع بود از جهت هر علتی ظاهر و باطن که در بدن بود از
سردی و اگر چشم وی را بر گوسفند بندند نترسد و اگر کودکی را در نزدیک دیهی دفن کنند هیچ گرگ نزدیک آن ده
نگردد و اگر سرگین وی را در پوست بزکنند گرگ یاده از وی خورده باشد و بر خاصره صاحب قولنج
نهند بگشاید و این مجربست و چون سرگین وی بر آن صاحب قولنج بندند بر میان که از تخم کشی باشد

ذئب

بو زرد نحیم [illegible]

که بعضی را از وی گرگ خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعوض پیه غوج در پوست ایل بندند و از راه
وی بیاویزند همین عمل کند و اگر انبوبی کوچک از نقره بسازند و انبوب بشیر ازکره خوانند و باید که
دو گوشه داشته باشد و مقدار یک بالای در دوی کند صاحب وجع ارحو دبیا ویزند نافع بود و این
بسیار نافع بود و بسیار امتحان کرده اند و گویند که چون سرگین خشک وی را سحق کنند و در انبوب کنند
و بر حلق صاحب که بسبب آن رطوبت باشد نافع بود و ابن زهر در خاصیت آورده است که گرگ خاک
و گیاه نخورد مگر وقتی که نخود باشد همچنانکه سگ و همه حیوانات را قضیب ایشان از عضل و
عصب باشد بغیر از روباه و گرگ که از استخوان بود و اگر ذنب را در جای که علف خوار کاو باشد مدام که
آویخته باشد اگر آن کاو گرسنه باشد قطعا در گرد نگردد و اگر سرگین او در موضعی بخور کنند موشان
در آنجا جمع شوند و اگر زنی بر سر بول گرگ شاشد هرگز آبستن نگیرد و اگر خصیه راست وی را بکوبند و
با روغن زیت بیامیزند و پاره پشم بران بیالایند و زن بخود برگیرد شهوة وی منقطع گردد و اگر زهره
وی را بوزن دانگی با عسل یا بشراب بیاشامند تمام کرم شکم را زایل کند و اگر چشم وی را نگاه دارند منع صرع بکند
و هیچ از سباع و گزندگی گرد وی نگردد و از داء زبان و دندان ایمن باشد و این از خواص است و شیخ
الرئیس گوید که زهره وی را تشنج و کزاز کنند و در تنها عصب خاصه که از سردی بود چون سعوط کنند بدان
تنها [...] نافع بود و در خواص ابن زهر آورده که چون گرگ اسبی را بگزد و از وی جدا شود آن اسب
از مجموع اسبان سبق برد در رفتن و پیه وی را بر داء الثعلب و داء الحیة سود دارد و چون بدان بمالند
و جاحظ گوید که اگر آدمی خون آلود بود و گرگ بوی خون از وی بشنود قصد وی کند و اگر چه پهلوان
و شجاع بود و سلاح تمام داشته باشد [...] دیو وی کند که بخوردش و هم گوید که اگر سر گرگ در برج
گوسفند باشد دفن کند مجموع بمیرند و اگر نگاه نامه بر پوست بزی که گرگ خورده باشد بعضی از وی
قطعا میان زن و شوهر موافقت نباشد البتة و پوست وی و چشمهای وی چون جمع کند و آدمی با خود
نگاه دارد بر خصم غالب آید و محبوب دلهاء خلایق گردد والله اعلم **باب الراء راوند**
بپارسی ریوند و مؤلف گوید که بیخ ریباس است و صاحب منهاج گوید که دو نوع است چینی و خراسانی
معروف بود براوند الدواب و آن از جهت چهارپایان مستعمل کنند و چینی از جهت آدمی و بهترین آن
چینی که چون سحق کنند برنگ زعفران باشد و چون بشکنند و اندرون وی بطریق گوهان کاو باشد و
متخلخل باشد و آنرا ریوند لحمی گویند باید که سمهای [...] بود مانند سم اسب و باید که قطعا سوراخ در
درون وی نبود و این مؤلف گوید که ریوند سه نوع است چینی و خراسانی و هندی و هندی کمان وزن

وزن بود و سرخ رنگ و سرخی تیره [...] و سمهای او بزرگ بود و طبیعت آن گرم است و گویند معتدل
است و مسیح گوید که گرم است در سیوم و خشک است در اول و گویند گرم خشک در دوم و چون
سحق کنند و با سرکه بر کلف روی مالند زایل کند و چون بیاشامند با دهار نافع بود و ضعف جگر را سود
کرده و مثانه را نافع بود و درد رحم و درد جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم که
از سینه بود و ربو و فتق و فواق و امتلای و خفقان و قرحه امعا و اسهال و تشنج دایره و یرقان و اسهال
صفرا و بلغم است و سموم و گزندگی جانوران نافع است و شربتی از وی نیم درم تا دو درم و گویند از دو
تا یک درم و اگر با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند و اگر با آب ضماد کنند و بر ورمهای گرم مزمن بگذارند
و جالینوس گوید که سودمند بود درد جگر و سپرز و سده جگر و امعا را بگشاید و خاصیت وی در جگر و
آن اگر مزمن گشته باشد و ورم و صلابت آن و قوة جگر زیادت زیادت همه چیزها بدهد و از
ماسویه گوید که نافع بود از جهت اسهال که از ضعف معده باشد و شیخ الرئیس گوید که چون روغن وی
بمالند از جهت فسخ که در عضله حاصل شود و درد آن و امتداد آن نافع بود و مجهول گوید که چون طلا
کنند در میان ناف و مثانه خورد و از دل ببرد و سفین اندلسی گوید که مقوی اعضا و باطنی باشد و سده بگشاید
و رطوبتهای فاسد را خشک گرداند و طبیعت را پاک کند از بلغم لزج و خلط و استسقا را سود دهد و
سنگ گرده و مثانه را بریزاند و بغایت نافع بود از جهت درد مثانه و بول براند و انواع اسهال که از سده
ماساریقا و جگر یا از رطوبت بسیار بود سود دهد و چون با صبر بود فعل وی اقوی تر بود و همچنین با هلیله
کابلی از جهت شقیقه سعله تمام بود و دهن را نیکو گرداند و صداع بلغمی را زایل کند و اگر بادیه [...]
با وی اضافت کند قوة و [...] سودمند بود خواه با وی [...] خواه تنها بخورند و فالج و علتها که از سردی
دماغ بود و نافع بود از جهت [...] بلغمی و [...] و طبیعت نماند و تحلیل ریاح بکند و تب ربع و تب صفرای
بکند و نافع بود و بولس گوید که بیخ را پاک گرداند از همه حرارتها و ورمهای گرم را سودمند بود و درد جگر [...]
و یوحنا گوید که ورم معده و درد [...] را و جگر را نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد باشد چون سحق کنند
و بران پاشند خاصه با انزروت و گویند که مضر بود بمعده و مصلح وی صمغ اعرابی است و بدل آن نیم وزن آن
ورق گل سرخ و سنبل و رازی گوید که بدل آن بجهت ضعف معده دو وزن وی وزن آن ورق گل سرخ و بیخ
یک وزن آن سنبل **رانج** نارگیل است و در تازی جوز الهند [...] شود **رازیانج** بری بود و بستانی بود آنچه بستانی
بود ماراثون خوانند و بری را اقوماراثون خوانند و بری را اقوماراثون و بهترین آن بستانی بود تازه و بری
گرم و خشک بود در سیوم و بستانی در دوم و بری را بغیر [...] خوانند و بستانی ورق آن گرم بود در

اقل وتخم وی دیج وی گرم بود در سیوم وبقراط گوید در دوم وخشک بود در اول سده را بگشاید و
روشنائی چشم را بیفزاید خاصه صمغ وی وسودمند از جهت نزول آب در چشم ودر نزدیک فرود
آمدن آب ورازیانه چون بخورند شیر را زیادت کند وتخم وی را همین عمل کند چون بیاشامند وطبیخ گرد
چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران نافع بود وطبیخ وی را حیض براند وبول ومحلل ریاح بود و
چون با آب سرد بیاشامند در تبهای غثیان را والتهاب معده را ساکن گرداند وبیخ وی را چون بکوبند و
با عسل بیامیزند وبر گزندگی سگ دیوانه ودر کحلها کنند از جهت روشنائی چشم بغایت نافع بود وآب
رازیانه چون بجوشانند دو سه جوش وکف از وی برگیرند وبا عسل وسکنجبین در چشم کشند یا بی سکنجبین
منع نزول آب بکند وروشنائی بیفزاید وبیخ وی از تخم وورق اقوی بود ومسیح گوید که سده سپرز وجگر
بگشاید وریگ وسنگ مثانه وگرده بریزاند وقطیر البول را نافع بود وتبهای مزمن وشریف گوید از قول
قلاجه نبطی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه مقدار دو درم با یکدرم قند اگر هر روز سفوف
سازند از ابتدای آفتاب بحمل آید تا انگاه که ببرج سرطان رسد ومداومت بران نمایند ودر سال یک ماه
قطعا مریض نشود واگرچه بسن طبیعی رسد وحواس وی بصحت باشد تا آن زمان که بمیرد وشیخ الرئیس
گوید که بطی الهضم شود وغذا بدهد وسودمند بود از جهت تبهای مزمن واسحق بن عمران گوید که رازیانج
وابخ معده بود وتخم وی خشک کرده سنگ مثانه وگرده را بگشاید وبادها را بشکند ودر پهلو وسینه که
تولد از سده کند یا از ریاحی غلیظ نافع بود ومسخن معده بود ورطوبت آنرا بزداید ودیسقوریدس
گوید که گزندگان در تخم رازیانه ترجوا کنند تا چشم ایشان قوة گیرند وافعی ومار بعد از زمستان چون
از سوراخ بیرون آید چشم ایشان ضعیف شده باشد بر وی بیرون چشم خود بدان بمالند از جهت
شنائی وتقویت آن فسبحان الله ورازیانه محرور مزاج را صداع آورد ومصلح وی صندل وکافور بود
وبدل رازیانه تخم کرفس باشد اما بری اقوی بود وسنگ گرده بریزاند ویرقان را شفا دهد وبول وحیض
براند وتخم به بندد وطبیخ وی با شراب گزندگی جانوران را نافع بود وبر گزندگی سگ دیوانه طلا کردن
سودمند بود **رازیانج شامی** انیسون است وگفته شد ورازیانج رومی نیز گویند **راسن** وپیراز نجیل شامی
خوانند وبلغت اهل اندلس جناح خوانند وکلوخ نیز خوانند وآن دو نوع است یکنوع از ان بستانی است
واز ان قلیون خوانند وبیخ آنرا بترکی اندر خوانند وطبیعت آن گرم وخشک است در دوم وگویند در سیوم
ودر دوم رطوبتی فضلی بود وبهترین وی سبز بود وتازه سودمند از جهت درد سرد وعرق النسا
ودرد مفاصل که از رطوبت بود چون با روغن بپزند وبدان طلا کنند واگر دود وی کنند نافع بود

وازجه

واز جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که از سینه وشش باشد از بیخ تمام بدهد وچون از طبیخ وی بیاشامند
بول وحیض براند واگر بیخ وی را بسازند وبا شراب بغایت مسهل را نیکو بود ومرا چنان کند که اول
آنرا خشک کنند اندکی وبپزند وبعد از ان در آب سرد بجوشانند وبعد از آن در شراب بپزند وشیخ
الرئیس گوید که نافع بود از جهت المها ودردها که از سردی بود ومفتح ومقوی آن وعافتی گوید که منقطع
اخلاط وملین بود وباه را برانگیزد وسودمند بود از جهت تقطیر البول که از سردی بود ومقوی مثانه بود
ودیسقوریدوس گوید که گزندگی جانوران را نافع بود خاصه مصری بود در دم ولعوق وی سرفه را وعسر النفس
را سودمند بود وقتی که با عسل بود وچون با شراب بپزند وضماد کنند وعرق النسا را سودمند بود وماء آن
جوبه کند که اگر زن در شیب خود دود کند عرک حیض کند واگر بکوبند وبا عسل بسرشند وبچکانند الاذان
بیاشامند سختی اعضاء متالم بود که سبب آن از سردی بود ومنصوری گوید که سده جگر وسپرز
بگشاید وبسیار خوردن وی خون را تباه کند ومنی را کم کند وشیخ الرئیس گوید که مصدع بود لیکن درد
شقیقه بلغمی را ساکن کند خاصه نطول کردن ومصلح وی بود وگویند که مصلح وی مصطکی وحماما بود
وگویند که خیر بنفشه وبدل وی ایرسا بود **رانک** مرکوی است امثال وپوست انار در سینه وزاج وصمغ
ودوشاب با عسل وطبیعت وی سرد وخشک بود وگویند که گرم بود ووی قابض بود ولطیف وصفت وی
در مرکبات گفته شود **راطینج** بیونانی همه علکها را بدین نام خوانند **راتینج** راتیانج ودتانج ودرجیه
ورشینه نیز گویند وآن صمغ صنوبر است وآن سه نوع بود یکنوع که منعقد نشود ویکی صلب بود وساده
ونوع سیوم را صلب بود وبعد از آنکه بآتش پخته باشند آنرا قلفونیا خوانند وبشیرازی آنرا زنگباری
خوانند وبهترین آن بود که سفید وبزردی زند وبوی او مانند صنوبر بود وطبیعت آن گرم وخشک است
در اول ومجفف ومحلل بود وگوشت برویاند در ریشها ولیکن هیچ الم نباشد ودر ریشها اصلاح آورد با
کنار وروق وامثال آن ووی مسخن اعصاب بود ومصلح وی موم روغن با آب حی العالم باشد **رازقی**
صاحب جامع گوید که رازقی سوسن بود وجمعی قوله بگرمی او گویند که رازقی قطن است ودیگر گوید که
رازقی گوید کتان است وهم او گوید که روغن رازقی ازبهار انگور دکیرند ودیگر گوید که روغن بزرکتا
ن است وگوینده روغن سفید است وصاحب جامع گوید زیبق یاسمین سفید است وهر دو خلاف
است اما اگر گویند که زیبق نوعی از سوسن سفید است ودر دو بنا شد **راس الفار** سرموش است چون
خشک کند وبسوزانند نیک وبا عسل بیامیزند وبر داء الثعلب طلا کنند نافع بود **راس الارنب** سر خرگوش
است چون بسوزانند وخرد کوبند وبا پیه خرس بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود **رانا** بیونانی زمان است

و گفته شود ربیثا مؤلف گوید که ماهی کوچک است که از طرف هرموز می آورند و در گرمسیر آنرا ماهی آشنه
خوانند و از وی ماهیابه سازند و همچنان خشک نیز میخورند و طبیعت وی گرم و تر است بهترین آن زنان
بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود لیکن تشنگی آورد و مصلح وی سرکه بود ربرق عنب الثعلب
است و گفته شود و بپارسی روباه تورک خوانند ربلون عصاره سوسن است و گفته شود در عین
ربیل نوعی از افسنتین است لیکن کوهی بود و گفته شود رتم بندو هندیست و گفته شد ریتیلا
مؤلف گوید که آن حیوانیست مانند عنکبوت و در یزد و در آن نواحی بسیار بود و آنرا خایه گیر خوانند ریتیلا
و بپارسی دو بتر کای و از جمله گزندگان زهردار بود و لون تیره دود بود و گیاهی و نباتی هست که یونانی
ابوافالجین خوانند و آن نافع بود بگزندگی ریتیلا و آن نبات را هم ریتیلا خوانند و در فالجین گفته شود
رجل الجراد شیخ الرئیس گوید که آن بقله ایست که قائم مقام بقله یمانیست و آن سودمند بود از جهت
سل و قطع و وی نافع بود از جهت تب ربع و مطبقه و مسیح گوید که زرنباست و مؤلف گوید که بتحقیق زرنب
است و آنرا بپارسی سرو ترکستان گویند و گفته شود رجل الغراب در شام آنرا رجل الزاغ خوانند و آن از جمله حشا تسریع
یش است بشکل پای کلاغ و چون بیخ نافع بود از جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و بولس
گوید که اصل وی را چون بخورند قی و لینت را سود دهد بی آنکه مضرت برساند و از جهت درد پشت و ران و دلغ
زانو بغایت مفید بود و اما اصل وی گرم بود در آخر درجه اول و خشک بود در آخر درجه دوم و شربتی از وی
جهت [illegible] دو درم تا سه درم باشد کوفته و بیخته و اگر در حقنه که از جهت مفاصل مستعمل
[illegible] مثقال شاید و در مفاصل [illegible] عمل کند [illegible] رجل الحمام سیجانست و در الف در
ابوخلسا گفته شد رجله بقلة الحمقاست و گفته شد و بپارسی تورک خوانند رجل العقاب و رجل المعقوق و
رجل الزرزور و رجل الغراب خوانند که گفته شد که صفت هر دو را در مضر اطریلال را برجل الغراب خوانند
و صفت هر دو گفته شد رجل الوزیج و رجل الهلوس نیز خوانند و آن کافلیاست و گفته شود رجیز نوعی از مصل است رجل الغروج
و بشیرازی آنرا قروط خوانند [illegible] ابن ماسویه گوید که طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
معده گرم را نیکو بود [illegible] باشد و خلطی بد از وی حاصل شود و اگر شافه از وی بخود برگیرند شکم براند رخمه
هرعیت که ویرا مرادخوانند و وی را گویند بشیرازی خرد گویند چون زهره وی در گوش چکانند
با روغن بنفشه یا شقیقه جانب مخالف بمالند درد گوش را و درد شقیقه را زایل کند و کودکان را سعوط کنند درد گوش و درد شقیقه
[illegible] گوش ایشان چکانند از جهت بادی که کودکان را بود و اگر زهره وی با گلاب در چشم کشند سپیدی را ببرد
و اگر سرگین وی را در شیب زنان بخور کنند بچه بیفکنند و اگر با زیت خلط کنند و در گوش چکانند گرانی ببرد و اگر زهره

ویرا

ویرا برگزندگی مار و عقرب و زنبور مالند نافع بود و تریف گوید که اگر گوشت ویرا با خردل خلط و خشک
کنند و بخور کنند هفت نوبت و در شب کسی را که بر زبان بسته باشند گشاده گردد و اگر بریان کنند بالداس فی اسان زاییدن
کنند و در میان پای زن آبستن نهند بسهولت بزاید و در خواص ابن زهر آورده است که بروی چون بخور کنند
در خانه گزندگان بگریزند و اگر سرگین وی را با سرکه حل کنند و در برص مالند لون آن متغیر شود و سودمند بود
و اگر جگر وی را بریان کنند و سحق کنند و با سرکه حل کنند و کسی را که چون داشته باشد بیاشامد هر روز سه
نوبت سه روز چنین کند با آنکه صحت یابد و پوستی زرد که در اندرون سنگدان وی بود اگر خشک
کنند و با شراب بیاشامد سودمند بود از جهت هیضه که بیاشامد و اگر بر وی ببندند که دشوار زاید آسان
بزاید رخام نوعی از جمادات و آن الوان بود زرد و سیاه و حمره رنگ و اسفید و زمردی گوید که بهترین
وی سفید بود و شریف گوید که طبیعت آن سرد و خشک است و چون سه روز هر روز یک مثقال سحق کنند
مانند هبا با عسل بیز شند و بخورند منع دملها بکند بگداز اعضا که از همه جا خون پیدا گردد و چون بسوزند
و سحق کنند و بر جراحتی که از وی روانه بود بپاشند قطع خون بکند و بصلاح آورد و قطع ثوثم بکند
و چون خلط کنند جزو وی با جزو وی زاج سوخته و بر آهن طلا کنند و بعد آتش نهند تا سرخ شود بعد
از آن بیرون آورند و در آب [illegible] اندازند آن آهن بر بود و اگر از سنگی که تواریخ در آن نقش کرده باشند
ازسرقبرها باشند و سحق کنند و کسی که عاشق بود و با هم معشوق بیاشامد معشوق را فراموش کند البته
و صاحب منهاج گوید که رخام گرم بود در دوم و خشک بود در اول و سودمند بود از جهت سعفه و داء
الثعلب رشاد حرف است و گفته شد و بپارسی سپندان گویند و تره تیزک نیز خوانند و طبیعت آن گرم
بود و خشک گرمیها را بکشد و بادها را تحلیل دهد و قطع بلغم بکند و لیکن مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر
البول احداث کند و اول آن بود که محرور مزاج را با کاشنی و کاهو خورد رصاص قلعی ببارسی ارزیزا
[illegible] خوانند و بشیرازی قلع و بهترین وی آن بود که صافی رنگ بود و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند که
خشک بود و محرق آن اسفیداج آن لطافت دروی بیشتر باشد و ملین و تحلیل و صفت حرق آن در
باب الف در ابار که اسرب سوخته است گفته و اسرب رصاص اسود باشد و سردی و زیادت تر از قلعی
باشد و قلعی [illegible] تطهیر و ضماد مرهم خوانند و اگر صحیفه تنک باشد از اسرب و بر عانه ببندند باک یکرده
منع احتلام بکند و اگر آن صحیفه را بر ثوری کز عصب پیدا شود به بندد وی زایل گردد و هر داده که سدا
گردد در ابتدا مثل خیارک چون بروی بندد زایل کند و ورمهای مقعد که دنبل بود و بواسیر و ورمهای قضیب
و ثدیها و پستان و ریشها مثل دمل سرطان با عصاره کدو غایت سردی بود و روغن زنبق یا روغن

یا روغن به یا روغن مورد چون با وی اضافت کنند و آن صحیفه را بدان روغن حل کنند و ... البته
نافع بود و براده آن چون بیاشامند همان علت حادث شود که از خوردن مرداسنگ از بستن بول
و غایط و ثقل معده و معا و نفخ در آن شان و ضیق النفس با جهدی که خناق کنند و ابلاوس پیدا
کند و لون وی رصاصی شود و مداوا ایرا بقی باید بطبخ تخم کرفس و شبت و انجیر و بوزه و ماء العسل
و اسفیداج و نشانه خلاص وی آن بود که از ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید
که چون حل کنند رصاص با شراب با زیت نافع بود از جهت و رمهای گرم و ابن زهر آورده در خواص که اگر
پاره رصاص در دیگی اندازند قطعا گوشتی که در آن دیگ باشد پخته نشود و هرچند که آتش کند در زیر آن
بر افروزند البته پخته نشود و اگر انگشتری رصاصی در انگشت کنند بدن وی لاغر گردد و اگر در روغن
بما لند تا رنگ بر آورد و بعد از آن روغن بر آهن طلا کنند رنگ ببرد و صاحب فلاحه گوید که اگر
طوقی از رصاص بسازند و بر درختی کنند که ثمره دار بود هیچ ثمره از وی نیفتد و ثمره وی زیادت شود
رطب گرم بود در دوم و تر بود در اول و گویند که حرارت وی بیشتر از رطوبت وی بود و هرچند که ... وی
آن زیادت تر بود حرارت زاید شود و اسحق گوید که گرم و تر است در دوم و غذای وی نهایت تر بود از
غذای بسر بود و بهترین وی چینی بود و مندون و بعد از آن رزد اما رطب نفخ در شکم پیدا کند مانند انجیر تر
و مثال انجیر تر و خشک چون خرما و رطب بود معده سرد را نیکو بود و شهوت را بیفزاید و طبع نرم دارد و
سردی مزاج را اما رطب و خرما ... دندان و گوشت بن دندان را فاسد کرداند بخیره مضر بود و آورد
و خونی که از وی حاصل شود بد باشد و زود متعفن شود و مصدع بود و مولد سده باشد و مصلح وی
بادام و خشخاش باشد که با وی بخورند و بعد از آن مغز کاهو و با خیار و سرکه یا سکنجبین خورند رطبه
فصفصه و چون خشک شود قت گویند و علف گویند و بپارسی اسبست گویند گفته شود رعی الابل
سغاوی گویند و آن حشیشی است که دانه وی چون دانه مورد باشد و در وی اندکی حلاوتی بود و طبیعت
آن گرم است در اول و تر است در دوم و جالینوس گوید که گرم است در اول و خشک است در دوم و شیخ
چون بوی بخور کنند هیچ بوی مضرت نرسد لیکن سم جانوران زهردار بود و طبخ وی موی را سیاه
کند و تخم وی را چون با شراب بیامیزند و بیاشامند گزندگی جانوران سودمند و بسیار رطوبات رحم
را نافع بود و وی مضر بود با حشا و اعصاب و مصلح وی ... بود با سنبل رعی الحمام فرسطاریون و
فارسطاریون نیز گویند و آن چیست تیره رنگ بمقدار ماشی اندکی بزرگتر و چون پوست از وی باز کنند
رنگ عدس مقشر باشد صلب و بطعم عدس اندکی شیرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند تر

دوسر دارد و کاو مشک نیز خوانند و کاو نیز بغایت دوست دارد و هیچ چیز وی مانند کاو فربه نکند
و دیو مشک نیز خوانند و مؤلف گوید که نوعی از کرسنه است و در کاف گفته شود رعاد حیوانی بود
در یابی و دیقوریدوس گوید که آن ماهی دریاییست مخدر بود و چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن
داشته باشد صداع را ساکن کند و چون بخود برگیرند مقعد که بیرون آید شفا یابد و اگر با زیت
بجوشانند و آن زیت را بر مفاصل مالند درد مفاصل را ساکن کند رعی الحمار رعی الابل گویند گفته
شود رغث کلنار است و در جلنار گفته شد رغید دانه ایست که در میان گندم می باشد و آنرا از گندم
پاک کنند و مضر بود خوردن آن و شیرازی آنرا هر خوانند و بپارسی جو رغوة القمر بزاق القمر است و زبد
القمر نیز گویند و آن حجر القمر است و گفته شد رغوة الحجامه اسفنج و بپارسی برمرده گویند و در اسفنج گفته
شد رغوة الملح زبد الملح گویند و بپارسی آب نمک گویند و قوت وی زیادت از قوت ملح است و ... لطیف بود رغوة الماء از کف آب نمک گویند و آن در غایت حرارت بود و حراقت بود و باشد که ...
رقاقس بوست ... بحری است و گویند بری است و گفته شد در ... رقاقس گویند که جفت
افزلاست و بعضی گویند که لعبه بربری است و بعضی گویند که حی العالم است و صفت هر یک خود
گفته شده است رقون حنا است و گفته شد رقفا سرخس است و گفته شود رقعه هر دارو ی که
حیوکرکند آنرا رقعه خوانند مثل انجبار و بنوسه و خاما افطی اما رقعه خاص اسم نخی است سرخ
رنگ صلب و طبیعت آن گرم و خشک است چون بکوبند و یک مثقال از وی در بیضه نیم برشته سه روز
پیاپی بخورند و هر روز از آن مقدار که موافق بود و خوش که دنبلها پیدا شود سبب افتادن یا زخمی
بر داشتن چیزی سنگین رقلع الجبا جوز القی ماند اما سرش شکافته بود و شبیه شکل بود و بهترین آن
بود که رسیده بود و طبیعت وی گرم و خشک است و مولد بلغم و رطوبت معده بود و خلطهای غلیظ لزج
بیرون آورد رمان الحلو انار شیرین باشد و بهترین آن بزرگ و شیرین و رسیده بود و طبیعت آن سرد بود
در اول درجه اول و تر بود در آخر آن و گویند که گرم بود با اعتدال و در وی جلایی بود با قبض و ملین بود
دیرا حلق و سینه و ملین بود و نرم دارد و جلای رطوبت معده و خفقان را سودمند بود و موافق معده بود و
بول براند و عیره وی در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا وقتی که غلیظ و در چشم کشند روشنائی چشم
را بیفزاید و هرچند که کهن باشد بهتر گردد و دانه وی بد بود و نفخ و ریاح در معده پیدا کند و گویند که
مصلح وی انار ترش بود و رازی گوید که اندک نفخی دارد و گویند که باشد که نفوط آورد و محتاج باشد مصلح
نیست از بهر آنکه نفخ وی زود بگذارد و گلاو را چون بسوزانند سودمند بود از جهت جراحتها رمان الحامض

انار ترش باشد وبهترین وی آن بود که بزرگ وابدار باشد وانواع انار غذا اندک دهد وکا بقض بود وی ش
ترین اجزای وی دکل وی بود وانار ترش سرد وخشک بود در دوم وگویند که معتدل بود در تری وخشکی ٤
صفرا را بنشکند ومنع سیلان فضول بکند از احشا ودانه وی با عسل قلاع را نافع بود وعصاره وی
ناخنه سود دارد ودانه وی را جون در آب باران خوی باشند منع نفث دم بکند ووی خفقان را سود دهد
وجلا بدهد والتهاب معده را نافع بود وجگر گرم را سود دارد وتنها را نافع بود وسویق وی اسهال صفرا
وی سودمند بود وقوة معده بدهد وجگر گرم را سود دهد وآب وی با بست جو درد دل را ساکن کند
انار تازه ترش وشیرین پوست از وی جدا کنند ودرها ونی سنگین نهند وبکوبند همجنا با پیه وی ب
بفشارند نیم رطل با بیست درم شکر طبیعت را نرم دارد بقبض ومرة صفرا را براند ومعده را قوة دهد
وشراب وی ورب وی را حار سودمند وتشنگی را بنشاند وغثیان وقی را باز دارد وخاصه منعنع وی
بسیار خوردن شهوة را مفتر بود وسینه وآواز صاحب منهاج گوید که دانه وی بد بود ومعنش حلق وسینه
بود مضر بود بمعده ومصلح وی حلواء عسلی بود یا قندی واگر ببرانند اولی آنست که زنجبیل پرورده یا
ترنج پرورده خورند **رمان السعال** خشخاش است وگفته شد **رمان الانهار** نوعی از هوفاریقون
است وگفته شود در باب ها ودر دمشق اندروساس خوانند **رمان البر** آن درختی است که بدرخت انار
ماند کوچکتر وحب قلقل دانه وی است ومفاث بیخ وی است وصفت حب قلقل گفته شده است ومفاث
گفته شود **رماد** بتازی خاکستر گویند **رماد الجاز زیتون** بتازی خاکستر ست وگویند جلا دهنده
است ومعفن وروشنای چشم را بیفزاید **رماد البلوط** خاکستر چوب بلوط است قابض بود وجون بکوبند
وبه حریر بیزند وهر بام داد دو درم از آن بناشتا با شراب سیب بیاشامند سودمند بود از جهة بله معده
ودر بن بحت بغایت نافع بود **رماد حطب الکرم** خاکستر چوب رز است بهترین آن بود که از درخت بیر بود وطبیعت
وی خشک بود وگویند که گرم بود وریش دوده را نافع بود ومقدار او گویند که مضر بود بشش ومصلح
وی کتیرا بود جون با سرکه ضماد کنند بر گزندگی جانوران وسگ دیوانه سودمند بود واگر سحق کنند
ودر خرقه کنند وبر بواسیر ضماد کنند نافع بود وجون سرد شود دیگر بکار آن بنهند با پیه بدان ادمان
کنند سودمند بود بغایت وجون با نطرون وسرکه ضماد کنند نافع بود از جهت گوشت زیادت که
در پوست خصیه پیدا شود وجون با زیت وسرکه وبا پیه کهن ضماد کنند از جهت شرح عضله واسترخاء
مفاصل وتشقد اعصاب را نافع بود **رماد قصب** خاکستر نی بهترین آن بود که نبطی بود وطبیعت آن سرد
خشک بود وگویند که گرم وخشک بود سگه را که مرده بود بگشاید مقدار دانگی وگویند که مضر بود بشش

ومصلح

ومصلح آن کتیرا بود با قند **رماد عش الخطاف** خاکستر آشیانه پرستوک بهترین آن بود که آشیانی
در موضعی ساخته باشد که بسیار هوا بود وصفت سوختن وی آن بود که در کوزه کنند وبگل حکمت بگیرند
ودر تنوری که آتش تیز بود نهند یک ساعت وبعد از آن بیرون آورند وسحق کنند طبیعت سرد وخشک
نافع بود از جهت دشواری زادن مقدار یک درم وگویند که مضر بود بشش ومصلح آن سکنجبین بود
رماد السرطانات بتازی خاکستر کلنجک گویند صاحب منهاج گوید که صفت سوختن وی را جنان
بود که در کوزه کنند ودر گل حکمت بگیرند در تنوری که آتش تیز بود بنهند وبعد از آن بیرون آورند وسحق
کنند طبیعت آن گرم بود در اول وخشک بود در دوم ومنفعت در باب سین وسرطانات گفته شود
وصاحب جامع گوید که صفت سوختن وی را در باب حکمت جنان بود که دیگی بسیخ بر سر آتش
نهند ودر آن دیگ بسوزانند تا جون خاکستر شود وبردارند واستعمال کنند **رماد حب القلقل** خاکستر چوب بلوط
در دیگی که تر بود بسوزانند وخاکستر آن ضماد کنند با عالند در حمام انار جوب سیاه که در بلبت بود بیخ
رنف بهرامج است وگفته شد وبتازی بید مشک گویند **رند** صاحب منهاج گوید که آن درخت است وصاحب
جامع گوید که درخت غار است وصفت آس گفته شد وصفت غار نیز گفته شود **روبی** بتازی سرها گویند
بهترین سرها آن بود که از حیوانی معتدل اندر رطوبت بگیرند وطبیعت آن گرم وتر بود غلیظ بود وغذاء
بسیار دهد ومصلح ومنی را بیفزاید اصحاب گر بود وسر میش جون بپزند وبر فوق آن خند کنند اسماء سیقا
تر کند وگرده واطراف عصاب وبدن را نیکو گرداند وباه را زیادت کند وجون در وی اندکی حرارت و
بوست بود وخوردن وی مضر بود بمعده از بهر آنکه دیر هضم شود واولی آن بود که با دارچینی خو
رند وبعد از آن مصطکی بخایند وسر گوسفند بهتر از سر بز باشد وسر بره بهتر از سر آهو باشد بر این قیاس
وفی الجمله غذائی بود که اندک عفونتی داشته باشد وغذاء بسیار دهد وقوة بدن ضعیف را بدهد
جون هضم بر وی مستولی شود وباه را زیادت کند وسر ضعیف را گران گرداند وکسی که معده ضعیف
داشته باشد نشاید که خورد که قولنج آورد بغایت سخت وگوشت خدین غذا بسیار تر بدهد و
جرب تر بود در زود تر بگذارد ودماغ سرد وتر بود وزنان آن را بنمک خورند وجشم با نمک زیادت خورند و
گوشت خدین وبا گوشت ابرکه وسعتر وانجدان وخردل خورند واولی آن بود که بوستها وعضروفها
جندانکه امکان بود بخورند واگر از دو غالب آید با برکه وخردل خورند ومصلح وی دماغ در دماغ گفته شود
انار سرها که کوجک اند با نمک سود خشک کرده جون بسوزانند از جهت شقاق که در مقعد بود ودملهای
ودم کرم ودم صلب ومانند آن نافع بود وسر سودن نمک سود جون بسوزانند وبر گزندگی عقرب نهند

سود دهد رواس بپارسی کهزل خوانند و در بعضی جرجیر الماء خوانند روسختج بپارسی روی سوخته
و راسخت گویند و آن نحاس محرق است و بپارسی مس سوخته گویند و بهترین آن مصری بود و طبیعت
آن گرم بود در سیوم و قابض بود و مجفف و ملطف و مسهل آب زرد بود و در خضابات موی استعمال
کنند و ریشها را پاک کند و بصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیادت را بخورد و ریشهای بد را
که در بینی بود منع آن بکند روبیان از ریبان است و گفته شد و بپارسی میگ دریائی خوانند و اهل مصر
آنرا قریدس خوانند و اهل اندلس قمرون و ابن زهر در خواص آورده که چون بکوبند و با نخود [illegible]
ضماد کنند حب القرع را بیرون آورد و گویند که چون سحق کرده خشک کنند و با فلفل در چشم کشند
شب کوری ببرد نافع بود و ماسرجویه گوید که گرم و تر بود باعتدال یعنی باه را زیادت کند و غذاء زیادت کند
و شکم را نرم دارد و بصری گوید که پیش از آنکه نمک سود کنند باه را زیادت کند و غذاء صالح دهد
و چون نمک سود کنند دکهن گردد و بطی الهضم شود و [illegible] بد بود و رازی گوید که دشوار هضم شود
و معده را بد بود و اول آن بود که اصلاح آن بسرکه و مری و [illegible] کنند [illegible] از آن جوارش [illegible]
جوارش سفرجل مسهل خورند و اگر محرور مزاج بود از عقب آن ربوب [illegible] خورد و اگر از
جهت باه خورند شاید که با سرکه خورند مبادا آنکه نیک پخته باشند با روغن گاو [illegible]
تخم مرغ و پیاز و گندنا [illegible] سازند و [illegible] کنند [illegible] کرده و [illegible] بود و باه را زیادت کند
روث الحمار سرگین خر گویند خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون بکند خاصه
چون با سرکه بیامیزند و اگر سرگین تازه بیفشارند و آن آب در بینی کنند رعاف زایل کند و همچنین
چون با سرکه بر وی افشانند و بویند همین عمل کند و چون تر بود و بیفشارند و آب آنرا [illegible]
سنگ کرده بریزند و سرگین اسب نیز همین عمل کند و سرگین خری که در علف چرا کرده باشد چون
خشک کنند و با شراب بیاشامند از جهت گزندگی عقرب عظیم نافع باشد و مولف گوید که اگر ضماد
کنند وی را از جهت جرب بکوبند و به بیزند و با کوکرد سحق کنند و در روغن کنجد [illegible]
بمالند و بامداد عسل و [illegible] کوفته بحمام بروند و پیش از آب ریختن بمالند و بعد از آن آب [illegible]
نافع بود روث البعیر سرگین اشتر است چون دود کنند در شب بچه مرده و مشیمه بیندازد روباه ترک
عنب الثعلب گویند و روباه نیز گویند و گفته شود در باب عین رهشی بشیرازی ارده گویند و طبیعت
وی گرم و تر بود و غلیظ و مصلح وی دوشاب بود و صفت آن در سمسم گفته شود رجع الفار خرفقان
گویند و آن نجو الفار است و تراب الهالک نیز گویند و بپارسی مرگ موش گویند و در شک در باب شین

روث الحمار
بجهت رعاف
از بهر گزندگی عقرب
روث البعیر نافع است بجهت [illegible] مشیمه [illegible]

کفته شود

کفته شود ریهقان در لغت بعضی عرب زعفران گویند و گفته شود ریتاج راتنج است
و گفته شد ریباس ریواج گویند و قوة وی مانند حماض اترج است و عوده و بهترین آن فارسی
بود و آنرا [illegible] راست و طبیعت وی سرد و خشک است در درجه دوم حرارت بنشاند
و تشنگی را ببرد و خمار را نافع بود و طاعون و وبا را نافع بود و چون عصاره وی در چشم کشند
تیزی در چشم بیفزاید و وی اسهال را ساکن کند و قوة احشا را بدهد و معده و جگر گرم را نافع بود
و آرد وی را با آرد جو بر حمره و [illegible] طلا کردن سود دهد و صاحب جامع گوید که مضر بود و قولنج آورد
و مصلح وی اترج مربا است و صاحب تقویم گوید مجفف اعضا بود و مقطع باه و مصلح وی [illegible]
با انیسون بود و بدل وی حماض اترج است با عود ریه بپارسی شش گویند و صاحب منهاج گوید که
گرم و تر بود مسهل انهضام و طبیعت [illegible] بند و غذاء وی اندک بود و میل به بلغم داشته باشد
و مضر بود به اصحاب کد بقراط گوید که مجموع ششها سرد و تر بود و روفس گوید که
خشک بود و دشوار هضم شود و اصلاح وی را چنان کنند که با سرکه و کرویا بخیسانند و
بعد از آن بریان کنند بی نمک و رطوبت که از وی روانه بود بگیرند و بر ثالیل خشک که
بر اعضا رسته باشد طلا کنند و بدان ادمان کنند البته زایل کند و همین رطوبت که بر
قوبا کنند که خشک باشد نرم گرداند اما شش مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح وی
حب الآس است و شکر ریة الثعلب شش روباه چون با سرکه و عنصل بخورند ربو و ضیق
النفس را سود دهد ریة الخنزیر و ریة الجمل شش خوک و شش شتر چون بسوزانند و خاکستر
آن چون بر سحجی که حادث شود بر پای بسبب موزه نافع بود و اگر سوخته همچنان گرم بر آن نهند
نافع بود و شش خر همین عمل کند و منع تورم آن نیز بکند و خاکستر شش خوک چون بر جرب
بر افشانند سودمند بود ریة الحمار الوحشی شش خر گوره چون خشک کرده بکوبند سودمند بود
ضیق النفس را و سرفه را ریة البحر [illegible] بلاسوس گویند آن چیزیست که در کنار ساحل دریا
یابند و مانند آبگینه است چون تر بود و سحق کنند و بر نقرس ضماد کنند نافع و شقاق
که در دست و پای باشد بسبب سرما چون بر آن ضماد کنند نافع باشد ریحان ریحان
الملک گویند و ضیمران هم گویند و بپارسی شاهسفرم خوانند بواسیر را نافع و در شین گفته
شود ریحان سلیمان حسفرم و حاهوی سلیمان نیز گویند و بپارسی مرزنگوش خوانند
و نبات وی در کوهستان فارس و اصفهان باشد و مانند [illegible] و ورق آن مانند

و ریة البحر بجهت نقرس و شقاق دست و پای از سرما

ورق خطمی باشد و تفاح وی کوچک بود مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود و وی معتدل
و لطیف بود و اگر بار که برجمر طلا کنند سودمند بود و اگر بر ورمهای بلغمی طلا کنند
و بر نقرس و بواسیر همین سبیل و از جهت لقوه بغایت مفید بود و اگر بر گزندگی عقرب
طلا کنند بغایت نافع بود و چون با روغن گل بخورند بر گیرد از جهت درد رحم بغایت
نیکو بود ق ابن ماسویه گوید که طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر و باطن را
نافع بود و بسیار از وی صداع آورد و مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بود و بدل
آن نیم وزن شیح است و نیم وزن آن آب عنب الثعلب ریحان داود و ریحان داود
نیز گویند و آن اذان الفارست و گفته شد ریحان کافوری و کافور یهودی و شجرة
الکافور نیز گویند و بپارسی سوسن گویند و آن نوعی از درختست و نبات وی بیشتر
در خراسان بود و گل وی مانند گل خرما بود و ورق وی مانند ورق کاشنی صحرایی
بود و ورق وی و گل وی هر دو بوی کافور دهند چون بمالند در دست یا ببویند خواه
خشک و خواه تر و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و ببوییدن بسیار وی و ادمان
نمودن بدان رطوبات را از غشای دماغ پاک کند و چون ادمان بدان نمایند اخلاط
غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و ببوییدن وی سرد مزاج را سودمند بود و گرم مزاج
را نه ریحانی شراب صرفست و خوشبوی یسمعت سعدات و گفته شود زیناج
صاحب منهاج گوید که سنگی است مانند سرطان و طبیعت آن سرد و ترست در دوم و نشف
رطوبات چشم بکند و جلا دهد و روشنایی بیفزاید و مولف گوید که آن نوعی از سرطان
بحریست و آن در صفت سرطان گفته شود ریش شریف گوید که پر مرغان چون بسوزانند
و خاکستر آن بر جراحت افشانند خشک گرداند و ریشهای بزرگ یاری دهنده بود
و رقی در علاج بینی شکسته و منافع آن بر هر مرغی در موضع خود با منفعت آن گفته شد
باب الزا زاج انواعست سفید و سرخ و سبز و زرد زاج اسفید قلقدیس خوانند
و شوغار گویند و بیونانی خلقیس و اما زاج سرخ را سوری گویند و زاج سبز قلقند و قلقنت
خوانند و قلقطار زاج زردست و بپارسی زاغ شیر دندان گویند و بهترین آن مصری بود
که براق بود مانند زرنیخ بدخشی و چون در دست بمالند زود ریزنده شود و پاک بود و کهنه
نباشد و نرمی و نوعی دیگر از زاج سوری هست که بپارسی زاج کفشگران گویند و شیرازی زاج

سیاه گویند و بیونانی مالیطونا و ملنطریا نیز گویند ق جالینوس گوید که قلقطار چون کهن
گردد زاج شود و وی معتدلترین همه زاجها باشد و سلطف و وی الطف محرقات بود زاج
احمر و اخضر و اصفر در قوت مانند یکدیگرند لیکن اختلاف در غلظ و لطافت و لطیفترین
سفیداست و اقوی ترین سبز و غلیظترین سرخ و قلقطار خیر الامور اوسطها بود و آن
متوسطاست در میان غلیظ و لطافت زاجی دیگر هست که بیونانی سبق خوانند و بهترین
آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود و طبیعت قلقطار گرم و خشک است در سوم
و همه زاجات مانند یکدیگرند و قابض بود و محرق و خشکریشه را احداث کند و جرب
سعفه و ناصور و رعاف و ریش گوش و مده آن را سودمند بود خاصه چون فتیله بعسل
بیالایند و بقلقطار بگردانند و در گوش نهند و آکله که در دندان و در بینی و درد دهن و
ریش آن خاصه سودمند بود خاصه که فتیله بعسل بیالایند و در قلقطار بگردانند و از
خوردن زاجات سرفه سخت پیدا کند و باقی منفعت هر یک در باب خود گفته شود زان
درختیست که آن را اس خوانند و گفته شود زاووق زیبق است و گفته شود زبیب بپارسی
مویز خوانند و هر عنبی که خشک شود آن را زبیب خوانند الا خرما که آن را تمر خوانند و بهترین
آن خراسانی بود که بزرگ و شیرین باشد و وی گرم بود در اول و دانه وی سرد و خشکست
در اول ق جالینوس گوید که سرد بود در اول و خشک بود در دوم و بامداد خوردن درد
معا را نافع بود و یاری دهنده بود دارو دیگر مسهل چون ده درم از وی اضافت کنند
و چون بی دانه بود شکم براند و آن نوع که لاغر بود و قابض حرارت وی کمتر بود و معده را قوت
دهد و طبیعت را ببندد و محرق دم بود و مصلح وی خیار شیرین بود و گویند که شیره تخم
تورث ق اسحق گوید که حدت بنشاند و قول اصح است و گویند که مغثی بود بکرده و مصلح وی
عناب بود و مویز دانه فربه و هیچ مضرت و اذیت نرساند الا مکر بمحرور مزاج و مصلح وی
سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزی بر سر آن بخورند و زیقوریتوس گوید که گوشت وی
چون بخورند موافق قصبه شش بود و سودمند بود از جهت سرفه و اگر گوشت وی با
فلفل خلط کنند با آرد جاورس و بیض بریان کنند بعسل و بخورند بلغم از دهان بر
کند و چون بیامیزند با آرد باقلا و مکون و ضماد کنند بورم گرم که عارض شده باشد در
انثیین بغایت سودمند بود و چون سحق کنند و با شراب بیامیزند و ضماد کنند بر

سحرجه پیدا شود در پوست جدری و ریشهای شهد به و عفونات که در مفاصل باشد و سرطان و چون
ضماد کنند با جاوشیر و بر نقرس نهند نافع بود و چون بر ناخن جنبیده چسپانند قطع کند و سبوس عذ
سیات تا از انکور دهد اما جلا میویزج کمتر از جلای بحریست که خشک بود و اطلاق وی کمتر از اطلاق آن بود
و غیر از آن که میویزج موافق تر از بحیر خشک بود بمعده و دل زبیب الجبل میویزج خوانند و گفته شود و
صاحب جامع گوید که حب الراس است و این سهو است حب الراس گفته شد و صفت میویزج گفته شود
و شیرازی میویزج خوانند زبد البحر بفارسی کف دریا خوانند و آن پنج نوعست یک نوع بشکل اسفنجه
و فربه بود و ستبر و بوی وی مانند بوی ماهی بود و آن در ساحل دریا بسیار باشد و نوع دوم بشکل
پاره خسته چشم بود یا اسفنجه و بسیار مجوف بود و بوی بمانند طحلب بحری بود و سیوم بشکل کرم بود
و بر ایلسان خوانند و شیرازی کرم ابیب خوانند چهارم مانند صوف چرکن بود بسیار مجوف و
سبک و مؤلف گوید که اسفنج است و گفته شود پیش ازین و نوع پنجم مانند قطن بود و آنرا هیچ
بوی نباشد و باطن وی خشن بود مانند قشور و ظاهر آن املس و بهترین وردی بود که بزردی
مایل باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند که تر بود و داء الثعلب را نیکو بود چون
بسوزانند و با شراب سرخ زنک که قوام آن رقیق بود و داء الثعلب طلا کنند موی بر آیاند و خنازیر
و جرب و قوبا و بهق را و هر علتی که در جلد پیدا شود سودمند بود و چون با موم و روغن گل استعمال
کنند بثور صافی کند کلف سیاه و اثری که در روی همه اعضا باشد و پیدا شود زایل کند و نوع دوم
که گفته شد عسر البول و سنک گرده و دملی که در مثانه بود و درد گرده و استسقا و درد سپرز را نافع
بود و حیض براند و باقی انواع منفعتهای دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلا دهنده بود و دندان
را و موی بود داء الثعلب بر آیاند چون با نمک یا شراب طلا کنند و انواع زبد البحر موی بستر ند و از
بر رویاند و یک نوع سفید بود و طبیعت وی گرم بود و سرد و خشک در دوم جلای چشم بدهد
و بیاض و پیه که مناسب بود و سفیدی که در چشم بود زایل کند البته و قلع کند و مقدار مستعمل الزبد البحر
دانکی تا دو دانک بود و مضر بود بسر و مصلح آن کتیرا بود و گویند که مضر بود بسر و حواس و مصلح
وی روغن کدو بود و بدل وی بوزن وی حجر العیشور بود و اگر خواهند که وی را بسوزانند در
دیکی گلین نا پخته و سر وی بنهند و سکان وی بگیرند و در تنور میان آتش بنهند و چون پخته شود
بیرون آورند و از دیک و بوقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که غسل آن کنند مانند قلیها
مغسول کنند زبد القمر بیونانی آذارانون و اذرکی و اذرافین نیز گویند و عربانی عاقر او ان کرد

و با زیت یا کمون نبش بکنند و با روغن گل از جهت بواسیر اگر در روغن موم کنند خاصه زرنیخ
سرخ نافع بود و از جهت ریش بینی و دهن و آکله که در وی بود و خوزی گوید که زرنیخ سه
نوعست زرد و سرخ و سفید و نوع سفید کشنده باشد و زرد بر موضعی که خون مرده باشد
بسبب ضربتی چون طلا کنند اثر آن ببرد و نوع سرخ در تلقیون نیکوتر بود و اسحق بن
عمران گوید که زرنیخ زرد چون سحق کنند و در میان شیر کنند هر مکسی که در آن افتد بمیرد
و نوع سرخ چون سحق کنند و بعصاره بنج تر بسرشند و در شب بغیر طلا کنند بعد از آن که موی
بر کنده باشد هرگز دیگر موی در آنجا نروید و دیقوریدوس که قوت زرنیخ سرخ مانند زرنیخ زرد
باشد چون با زیت بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند و زرنیخ بر اعضا طلا کنند کلفها آورد
و مصلح آن بود که بعد از آن بنج و حق طلا کنند و زرنیخ مصعد کشنده بود و از خوردن وی
همان عارض شود که از خوردن سم الفار و اکسیریان آنرا زرنیخ سفید گویند و مداوای آنکس که زرنیخ
سفید خورده باشد قی باید کرد و به آب گرم و روغن بعد از آن آب گرم و جلاب و روغن کنجد یا
روغن بادام و طبیخ برنج و مرقهای چرب مانند آب گوشت آن مرغ و بروغن بادام و شیر تازه و
لعاب دهند و رازی گوید که بدل زرنیخ سرخ نیم وزن آن زرنیخ زرد است و صاحب تقویم گوید
که زرنیخ معفن اخلاط بود و مصلح وی هلیله زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود که دیگ
نوکواری بشانند و بر آتش نهند و زرنیخ در آن کنند و دایم تحریک میدهند تا آن زمان که لون
آن متغیر شود و بریان شود و بعد از آن فرو گیرند و سرد کرده اند و سحق کنند و در وقت
حاجت استعمال کنند رجل الجراد خوانند و این اسم را بدان نهاده اند که مشابه آنست
و بهندی بترج خوانند و بپارسی سر و ترکستانی گویند و طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم
بغایت مفرح و مقوی دل باشد مانند زرنباد و بسبب عطریه که در وی هست و لطیفی و نفع
بقوت زیادت دهد و چون با روغن گل یا با آب و روغن بنفشه سعوط کنند دردسری که
از سردی باشد سود دهد و اثر آن در قوت مسلیخه باشد و کبابه و معده سرد را و جگر
ضعیف را سود مند بود و اوجاع اعصاب را نافع بود و مجموع عصبهای بدن و محللهای بود که
غلیظ باشد که در مجموع بدن بوده و پیدا شود و شکم ببندد و مصلح وی جلاب نیم گرم بود و بدل
وی دارچینی باشد و گویند که بقوت جوز بواست لیکن لطیف تر از دست زرنک و زردک آب
حکه است و صفت آن در عصفر گفته شود زرد قوری رجل الغراب است و گفته شد زرنیخ ریاح

وکفته شد زرنون سلیقون نکویند و آن اسرنج است و در شرح کفته شود زراوند جوانیست که وی را شتر کاف و پلنک خوانند و در صفت حیوانات در خواص کوشت آن کفته اند که غلیظ و سود الکیرات زرنب کل نباتیست که در کوهستان جوزجان میباشد و بشیرازی آنرا اسفره خوانند و صباغان از جهت رنک استعمال کنند زعفران جادی خوانند و جاد و دهقان و کرکم و شعور الصقالبه و خلوق و بهترین آن تازه بود بغایت سرخ رنک و تیزبوی و از ولایت فارس از کوه کیلویه آورند و آن نوعی از انواع بهترین زعفرانست و بعد از آن خراسانی که معروف بود سلکندی و بعد از آن رودآوری زعفران کرم است در درجه دوم و خشک در اول و در وی قبضی بود و محلل و منضج بود و مصلح عفونت بلغم بود و مقوی احشا و لون را نیکو کرداند و چشم را جلا دهد و تاریکی زایل کند و آب رفتن را باز دارد و چون با شیر زنان در چشم کشند و چون با ادویه خلط کنند مناسب بود و بیاشامند از جهت درد اندرونی نافع بود و ضمادات از وی چون مستعمل کنند در درد رحم و مقعد را نافع بود و وی مقوی دل باشد و مفرح و منوم و بول براند و باه را برانکیزد و سدد جکر بکشاید و چون با زرده تخم مرغ زنی که دشوار زاید بیاشامند مقدار دو درم در ساعت بار بنهند و این مجربست و صاحب منهاج کوید که یکدرم تمام است و چون با شراب بیاشامند بغایت نافع بود و مستی زیادت کند و تفریح بخشد تا بحدی که کاه باشد که از غایت فرح بدیوانکی کشد و وی دابغ معده بود بسبب عفوصه که دارد و مقوی معده و جکر باشد و مقوی آلات نفس باشد و قوت بخشد بعد و درد ورکین و رکبتین را نافع بود و مقوی دماغ بود و کرده و مثانه را پاک کند و سپرز را بغایت سودمند بود و چون بپزند و آب آنرا بر سر ریزند بیخوابی را که بود که بسبب بلغمی شور باشد و ورمهاء کرم که در بن کوش باشد و حمره چون بدان طلا کنند نافع باشد و اکر با ادویه خلط کنند نفع آن ادویها در جمیع بدن بکند و درد سری که از سردی بود و شقیقه را سود دارد و اصل وی را چون با شراب بیامیزند و بیاشامند بول براند و شربتی از وی نیم درم تا یکدرم بود و اسحق کوید که مضرت بشش و مصلح وی انیسون است و منصور کوید که مصدع و مغثی بود و مصلح وی عصاره زرشک بود و صاحب منهاج کوید که مظلم حواس است و مصدع و منوم چون سه مثقال از وی با آب بیاشامند کشنده باشد بتفریح و مسیح کوید که هضم طعام بکند و رازی کوید که اشتها طعام ببرد و مغثی بود و در خواص

آنچه سفید بود و خشک وکند بود آنرا خشک کنند و نکاه دارند و چون خواهند که استعمال کنند از جهت ورم حلق و خناق را بغایت سحق کنند و با ادویه که نافع بود بدین زحمت و اکر با ادویه که محلل بود خلط کنند و رمهاء ابکد زاند زبل الذیب بپارسی سرکین کرک کویند و بهترین سرکین کرک آن بود که از خانه کیرند و سفید بود و در وی استخوان بود و سوء قولنج را نافع بود خاصه چون آن کرک استخوان خورده باشد در غایت کمال نافع بود و اکر در تردیک خاصره بیاویزند همین عمل کند و اکر در پوست ایل یا پوست کرک کیرند و بیاویزند بر میانی که از ریشم کبنی که بعضی از وی کرک خورده باشد نیکوتر بود این مرض را زبل الوراذیر سرکین کرزیمک کویند بهترین آن بود که از رز دوری کرفته باشند که برنج خورده باشد قوبا و بهق و کلف را سودمند بود زبل العصافیر سرکین کنجشک است پاک کننده کلف از روی باشد و چون بلعاب دهن برشند و بر ثالیل طلا کنند زایل کند و ثالیل بشیرازی کرک خوانند و بکار رونی دلوک زبل الفیه سرکین مرد اخوار باشد چون دود کنند در شب زن بچه بیندازد و چون با زیت بیامیزند و در کوش چکانند کرانی کوش زایل کند زبل الحمام سرکین کبوترست کرم و تازه سرکینها بود سودمند بود و بهر مرضی که از سردی بود و چون با آرد جو بیامیزند محلل بود و چون با سرکه بیامیزند خنازیر را سود دارد خاصه چون با بذر کتان سوخته که با وی بیامیخته کنند و چون با عسل و بذر کتان خوخته خلط کنند و رمهاء صلب را منفجر کرده و خشک دیشه که حادث شود از آتش با ریح و چون با زیت یا بزر سوختکی آتش سودمند بود اما سرکین کبوتر که در خانها و بجها دارند بغایت کرم بود و سرکین کبوتر کرای وکوهی را حدت بیشترست و سخت تر بود و سرکین کبوتر دربیا رمضها مستعمل کنند خاصه چون با تخم حرف کوفته و بیخته و با خردل بیامیزند و مستعمل کنند و در مرضها که سرد بود و احتیاج بتخونه بود و قوبا و درد مفاصل و سعفه و درد شکم و درد کرده را نافع بود و چون بپزند با آرد جو در آب بیامیزند و با سرکه و عسل بپزند و ضماد کنند بر دبیل و خنازیر و ورمهای صلب بکدازند و بصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند و در آب بپزند و اندکی قطران اضافه کنند و باهم سحق کنند تا مانند مرهم شود و بر برص نهند بکنان یا رو سه روز رها کنند و بعد از آن بر دارند و دیکر بار آن تازه بنهند سودمند بود و چندان این عمل بکنند که زایل کردد و اکر با آب بپزند و کمی از کرم البرد بود در آن نشینند بغایت نافع بود و چون با سرکه بر سنک طلا کردن سودمند بود و همچنین اکر با سکنجبین بیاشامند و سرکین کبوتر سرخ چون دو درم از وی با سه درم دارچینی بیاشامند سنک کرده بریزاند و چون بسوزانند

ودر حر کتان کند تا مانند خاکستر شود و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند
که سرگین کبوتری که بزر کتان خورده باشد سنگ گرده بریزاند و این مجربست و سرگین کبوتر
در حقنه و قولنج نافع بود **زبل الفیل** سرگین پیل است چون به پشم پاره بخود برگیرند هرگز زن
آبستن نشود و اگر بخور کنند صاحب تب کهن را نافع بود **زبل الغراب** بپارسی سرگین اسبست همان
عمل کند که سرگین خر بکند **زبل الدجاج** بپارسی سرگین مرغ خانگی است اگر دود کنند سودمند بود از جهت
درد دندان و موافق کسی که قطر کشنده خورده باشد و اگر با سرکه بیاشامند قولنج را بگشاید مجربست **زبرجد**
نوعی از زمرد است و طبع آن سرد در دوم و خشک در اول و باصره را قوت دهد و دیگر منافع
در صفت زمرد گفته شود **زبد القوارير** مسحقونیاست و بپارسی کف دریا آبگینه گویند و در باب میم
گفته شود **دجول** دینار گویند و آن بورا الکثوت است و گفته شد **زجاج** آن بپارسی آبگینه گویند و طبیعت
آن گرم است در اول و خشک در دوم موی را چون با روغن زنبق طلا کنند و در وی قبض و لطافت
بود و سفیده چشم را زایل کند و روشنایی چشم بیفزاید و چون بسوزانند در عمل قوی‌تر بود و آنچه بیاشامند
و اگر غیر محرق او را استعمال کنند باید که بغایت سحق کنند و استعمال کنند و صفت سوختن وی
چنان است که در کوره آهنگران نهند و بدمند تا نزدیک گداختن پس بیرون آورند و در آب سرد
اندازند و بعد از آن سحق کنند و مستعمل کنند و گویند که سوختن وی چنان بود که سحق کنند
و بر روی صحیفه از آهن کنند که بر آن کشیده باشد و آتش نرم در زیر وی کنند مقدار سه ساعت و
دایم تحریک آن بکند و بعد از آن سحق کند بغایت و مستعمل کنند **زدوار** جدوار است و گفته شد
زرنباد بزبان هندی کچور گویند و بزبان اهل مکه عرق الکافور گویند و آن بیخیست که از وی بوی کافور
آید چون تازه بود و بلفظی دیگر سطرانج خوانند و اندر طعم وی اندک تلخی باشد و آنچه تازه نکرده باشند
بهتر بود و آن نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک باشد و گویند که در اول و محلل ریاح بود و خاصه
در ارحام و بدن را فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند و چون در دهن گیرند قی را بنشاند
و گزندگی جانوران سودمند بود تا بحدی که نزدیک بود بجدوار و حکم را [illegible] و مفرح و مقوی
دل باشد بخاصیت قوت قبض و تلطیف و آن از ادویه تریاقات بزرگ بود و مقوی ریح بود که
در جگر باشد و مسهل سودا باشد و شربتی از وی یک درم باشد و بول براند و سودمند بود جهت ورمهای
سودایی و خفقان و فساد فکر و غم و وحشت و در بیشتر منافع مانند درونج بود و معده را

زرنباد

خشک گرداند و چون در دهن گیرند و بدان ادهان کنند درد دندان را نافع بود و نگاه
دارد و بوی دهان را زایل کند خواه از ریح و خواه از سبب غذا و ابن زهر در خواص آورده
که چون تر بود بخایند و در شبث بمالند و هر علتی که در سر بود زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن
و چون بر خانه بخور کنند مور بگریزد و باز نگردد و اگر صاحب داء الفیل طلا کنند بر حقوین و شتالنگ
کوبند موافق بود و اگر یک جو زرنک درست از وی سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوی کسی که شهوتش
منقطع شده باشد از علتی طبیعی باشد بحال صحت باز آید و انتشار حاصل کند و دیسقوریدوس گوید
که نافع بود از جهت ترحر کودکان و عرق النسا و فالج و جرب کودکان را دو درم از آن با عسل بسرشند
و طلا کنند چند نوبت که زایل کند و جالینوس گوید که درد ورکین و حقوین و عرق النسا و فالج و صرع که
سبب آن رطوبت بود چون با عسل بیامیزند و بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گوید که بیشتر خوردن
وی را مضر بود بدل و مصلح آن فوتنج بود و صاحب تقویم گوید که مصلح وی سنبل الطیب است و نبات و بدل
آن رازی گوید که در مداوای گزندگی جانوران و بادهای غلیظ یک وزن و نیم آن درونج و
چهار دانگ دانگ وزن طرخشقوق بری و نیم وزن آن دانه اترج و گویند که بدل آن [illegible]
و راسن است **زرین درخت** گویند که این درخت اترج است و مؤلف گوید که این درختیست که در
ولایت کازرون بسیار باشد خاصه در شاپور و ورق آن مانند ورق زیتون بود و گل وی
مانند قرص آینه زرین باشد و آن در وقت انگور بشکفد و چون ورق وی سبز بود و گویند
و عصاره وی بیاشامند با سکنجبین عرق النسا و عسر البول و طحال را نافع بود اما مضر بود بمثانه
و مصلح وی حب الآس است و بلوط و بدل آن قنطوریون باریک است و بوزن آن تخم خیار زه و بوزن
حب الاترج و گویند که بدل آن نیم وزن آن زعفران است **زراوند مدحرج** زراوند گرد و طویل گویند
و معروف بود بشامی و وی ماده بود که بپارسی زراوند گرد گویند و بهندی کچور خوانند
و بهترین آن بود که با لون زعفران باشد و بغایت فربه باشد و طبیعت آن گرم است و در آخر دوم
تا اول سوم و خشک در سوم و وی اقوی بود و الطف از طویل و نافع بود از جهت ربو و صرع و
وسواس و فواق و نقرس چون یک درم از وی بیاشامند نافع بود از جهت گزندگی جانوران
و ادویه کشنده و جذب سلی و شوک و سهام بکند چون ضماد کنند و از اعضا بیرون آورد
و بهق را سود دهد و دندان را جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی بکند و غراری بکند و قوه سمع را بدهد
و ریشهای بد را پاک کند و گوشت برویاند و چرک گوش را پاک کند و ورم سپرز و دهن و عضله

ازین درخت

ودرد بطور چون بیاشامند نافع بود و دماغ و معده را از اخلاط بد پاک کند و درد سر
و شقیقه که از سردی بود سود دهد و یرقان صفرائی و بلغمی چون با عسل بیاشامند و درد ورکین
و عرق النسا و نقرس و فالج و دردهای مزمن کهن شده را نافع بود و صاحب منهاج گوید که مضرت بسپرز
و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید که مجفف اعضا بود و مصلح وی روغن بنفشه و کدو باشد
و مقدار مستعمل از وی یک مثقال تا دو درم بود و بدل وی بوزن وی زرنباد و دو دانگ آن
بپاسه و نیم وزن آن قسط و اسحق بن عمران گوید که بدل وی بوزن وی نیم زراوند طویل بود
و نیم وزن آن ریوند چینی **زراوند طویل** آن نوعی رستم گویند و ارسطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس
مستعار و ستعران نیز گویند و دیو … ذکر خواند و در فطولیطس گویند و وی … بود بهتران
بود که هر نیک زراوند مدحرج بود و ستبر باشد از انگشت ستبرتر و طبیعت وی گرم است در سیوم
و خشک در دوم و گوشت برویاند و از جهت صرع و کزاز آشامیدن بغایت سودمند بود و لون …
کند و سینه را پاک کند و احشا را نافع بود و ریشهاء عفن کنده را نافع بود و بصلاح باز آورد و
دندان را و بن دندان را پاک گرداند از رطوبتی که باشد در آنجا و اگر بکوبند و بسرشند و طلا کنند
بر بیرون بغایت نافع بود و اگر با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند گزندگی عقرب و هر جانوران را نافع
باشد و چون با فلفل بیاشامند فسا را پاک گرداند از فضول بسته که در رحم باشد و حیض براند و بچه
بیرون آورد خواه مرده و خواه زنده و اگر فرزجه از وی بسازند و زن برخود گیرد همین عمل کند و کرم دراز
و حب القرع را بکشد و اگر با روغن بر بدن طلا کنند تشنج را پاک گرداند و از جهت تبها را نافع بود و معده
را سودمند بود و چون با ایرسا و عسل بیاشامند ریشهاء عمیق را هموار کند و بصلاح آورد و اسحق گوید که
مضرت بجگر و مصلح وی عسل باشد و بدل آن شیطرج است و گویند که بوزن آن فلفل و دو دانگ اسفاناخ و
نیم وزن آن زرنباد و رازی گوید که بدل آن در تفتیح ریاح و تحلیل آنچه در شکم و سپرز باشد بوزن آن …
و نیم وزن آن انزروت **زرنیخ و زرنک** ابتو بپارسی … گفته شد **زرنیخ** الوان آن انواع
زرد و سرخ و سبز و تیره و … و سفید و بهترین آن زرد باشد و … که صفحها او بر روی یکدیگر
بود و بلون زرد باشد مانند طلق … براق و بوی کبریت از وی آید و بپارسی آن را زرنیخ …
گویند و طبیعت آن گرم و خشک باشد در سیوم و سوزنده بود و در وی قبضی معتدل بود و …
و گوشت زیادت بخورد که در ریشها بود و موی بسترد و اگر با پیه بر جراحت نهند سود دهد
در جرب و سعفه تر و اگر با زفت بر موضعی که خون مرده باشد بسبب … طلا کنند نافع بود

بر کردنی جمع میشوند و بر دریا ماندیخ بود و در میان نی و گیاه باشد و لون آن مانند حجرات
بود و بشکل زبد البحر و بسیار سوراخ و طبیعت وی گرم بود در چهارم و شاید که تنها استعمال نباید
که با ادویه خلط کنند که کسر حدت وی بکند و اگر محتاج باشد آن جهت بیرون شاید که استعمال کنند
لیکن از جهت درون احتراز واجب دانند و بسبب شدت قوت که در وی است و دیسقوریدوس گوید
که از جهت جرب و ریشی شده و کلف و قوبا و نمله و مانند آن بغایت سودمند بود و فی الجمله دوائی حار
بود و لعل مزاج بد که عارض شود در اعضا با مزاج نیک کند و عرق النسا را سودمند بود و رازی
گوید که چشم را جلا دهد و ورم پستان را ساکن کند چون بکوبند و آب طلا کنند **زبد القمر** حجر القمر
گفته شد **زبد** زبد بپارسی مسکه گویند و بشیرازی … بهترین آن تازه بود که از شیر میش گیرند
طبیعت آن گرم و تر است در اول و تری وی زیاده بود منضج و محلل بود و اگر بر اندام طلا کنند بدن را
فربه کند و غذای وی بد هد و در جراحات اعصاب سودمند و در ورم بن گوش و انثیین و دهن و
اگر بر لثه کودکان بمالند سودمند بود و چون با عسل خلط کرده لعوق کنند سودمند بود از
جهت خونی که از شش حاصل میشود و ذات الجنب را و ورم شش را بغایت نافع بود و بدان حقنه
کردن ورمهای صلب حار که در رحم بود و امعا و انثیین باشد سود دهد و ریش روده ها
و اگر با ادویه بود نافع جراحات را که در اعصاب و نخاع و فم معده و … باز دید آید سود
دهد و ریشها را پاک گرداند و گوشت برویاند و دهن … و چون بر … بمالند …
بود و … و خشک را نافع بود خاصه چون با شکر … بادام بود و ذات الجنب و شش را بغایت
نافع و منع خون و سعال را بکند و چون … با عسل … و بسیار خوردن از وی
مسهل بود و … معده و مصلح وی … قابض بود و گویند که مصلح وی فانید قندی بود
بود از جهت خشونت حلق و قوبا و سعفه خشک و خشن چون بدان بمالند سودمند بود از
جهت … مثانه را … با پسته و نیم برشت و آنچه تازه بود در بعضی ادویه بدل زیت بود و در بعضی بدل
شحم و دخان وی یعنی دوده وی چون از چراغ … دوده روغن زیت بر طریقه …
چشم مستعمل کنند مجفف بود و قبض در وی بود قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش آن پاک گرداند
و به حال صحت باز آورد **زباد** نوعی از طیب است و آن عرقیست که از میان پای جانوری گیرند که آن بشکل
گربه بود اما … وی کوچک بود و آن را گربه زباد خوانند و طبیعت وی گرم بود در سیوم معتدل
بود در رطوبت و یبوست و بوییدن و مالیدن از صداع سرد و درد شقیقه و زکام را نافع بود

زبد که … باشد

واکر بیک قیراط در شراب که مفرح بود بکذارند وبیاشامند خفقان را زایل کند وضعف دل را و
در این عمل بغایت کامل باشد واکر زنی را دشوار زاید یکدرم ازوی بایکدرم زعفران در مرق مرغ
فربه کنند وبیاشامند زاییدن بروی آسان شود **زبل** بپارسی سرکین خوانند واو مختلف باشد
بسبب اختلاف حیوانات واختلاف اشخاص یکنوع تنها خاصه آنان ومجموع زبلها محلل ومنفخ
بود ومجفف وتمام بتفصیل کفته شود **زبل الاطفال** انچه اول از طفلان بیرون آید بستانند
وخشک کنند وسحق کنند وبا همچندان ورق ماهینا وهمچندان نبات را در چشم کنند
سفیدی که در چشم بود زایل کند در چند روز وبهترین زبل طفلان آن بود که از طفل کیرند که
محفوظ باشد از تخلیط وبعسل سرشند وبدان بحل کنند خناق را وذبحه را نافع بود واکر در
حلق دمند همین عمل بکند وهمچنین کسی را که در حلق پید اکرده باشد وتردید حرکت باشد و
احتیاج بفصد بود وآن خناق سخت را چون زبل کودک خشک کرده وبعسل معجون کنند ودر
حلق وی کنند نافع باشد بغایت کامل وباید که غذا سه روز ترمس بانان تنوری دهند که بنمک خوش
کرده باشند وشراب که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز پیاپی وغذا ماه معتدل بود
چهارم زبل وی را بستانند وخشک کنند ونکاه دارند تا وقت حاجت وهمچنین اکر غذا وی کوشت
مرغ ودراج پخته با آب بود سودمند بود وباید که از غذاهایی که رطوبت داشته باشند بسیار خورد
نکاه دارد واکر نکاه ندارد در بعسل ودقت بن مانند زبل کلاب بود وزبل اطفال نیز کمترین تریاک کسی
باشد که بیکان زهر دار در آن کس زده باشند وزبل الانسان چون خشک کنند وباشراب وعسل بیاشامند
سودمند بود از جهت تنها داین وکزندکی جانوران واد ویهای کشنده ویرقان را نافع بود دمنفع
بکند وچون سحق کنند وبر موضع عقبه باشد آن عقبه را زایل کند **زبل الفار** سرکین بلغلق
را چون بیاشامند مصروع را سودمند بود **زبل الجراد** سرکین ملخ بهق وکلف را زایل کند **زبل
الجردون والورل** بپارسی عضایه کویند لون را نیکو کند دانه طلا کردن **زبل الخطاف** پرستوک است
سفیدی چشم را زایل کند **زبل الکلاب** سرکین سک بهترین آن باشد که آن سک را استخوان داده باشند
وآن با عسل نافع باشد از جهت ریشهاء کهن وحلک بدان کردن خناق را زایل کند واز جهت دفع اسهال
نامیدن با شیر سودمند بود خاصه چون دستطاریا بود واز جهت قولنج بدان حقنه کردن با آب
کرم نافع **ف** دیسقوریدوس کوید که سرکین سک را چون کیرند تا در تابستان بعد از غروب ساده
کلب خشک کنند در سایه وبا شراب بخورند یا با آب بشکر بمند ند وسرکین سکی که استخوان کرده باشد و

انجه

بن زهر آورده که درمرخانه که زعفران باشد سام ابرص در آن خانه نرود و رازی کوید که
بدل آن بوزن آن قسط بود وبوزن آن اترج باشد ودانکی ونیم از آن سنبل و ششیک آن
قشور سلیخه وکویند که بدل آن دو وزن آن خلط ولعل دوعن آن بود **زعرور جبلی**
تفاح بری کویند واکر بیخ خواستند وادونیا ونیز ثلاث حبات هم خوانند ودرخت وی را
تلک خوانند وزعرور بشیرازی کیل خوانند **ف** جالینوس کوید که آنرا نام طلطیون است
وبهترین وی سرخ بود وآن بستانی است وکفته شود وبعد ازین زرد وطبیعت آن سرد و
خشک وقابض واز سنجد قابض تر معده نیکو بود وشکم ببندد وبول ببندد وسکن
صفرا بود وخون وقی را زیاده دارد وقوت جکر ومعده کرم بدهد وصاحب تقویم کوید
که غلبه بدن بدهد وداء الفیل را نافع بود ولیکن مصدع ومرخی معده باشد ومصلح وی
کل شکری باشد وصاحب منهاج کوید که در مداومت سه درم مستعمل کنند اما مصدع باشد
وقولنج آورد ومکروه ومشابد بود ومصلح وی انیسون است واولی آن بود که بغایت رسیده باشد
زعرور بستانی ثلث عجم خوانند وبشیرازی کیل سرخ کویند وبهترین آن رسیده
وطبیعت آن سرد وخشک وکویند که تر بود ومولد بلغم بود ومعده ومکروه دابد بود و
مصلح وی را زیانه بود **زعفران الحدید** صدید الحدیدات ونجار الحدید هم خوانند
وبشیرازی زنک الحدید کویند وآن از آهن کیرند وصفت آن بستانند سوهن آهن وآنرا بر
ترویج صحیفه کنند ونم کنند بآب ونهند تا خشک شود وکویند تا آنزمان که همه زعفران از
وی جدا شود وانواع ساختن آن بسیار است واین یکنوع آسان ترست که کفته شد وطبیعت وی
قابض بود وسرد چون کهن کرده کرم وخشک بود در دوم وچون زن بخود برکیرد قطع
خون بکند وچون زن بیاشامد منع آبستنی بکند وچون بامرکه بیامیزند قیح ورم وبثورها
ببندد سودمند بود وبجهت داحس که بر ناخن برآید نافع بود وخشونت اجفان و
بواسیر که رسته باشد در مقعد را سودمند بود وبن دندان را محکم دارد وچون برنقرس بیندازند
نافع بود وسوی بود داء الثعلب برویاند **زغبر** موم سفیدست ودرسیم کفته شد وصفت
انواع وی **زفت رومی** سه نوع بریست وبحری وجبلی وبهترین آن براق وصافی باشد
وپاک واملس وطبیعت آن کرم وخشک ودر عرق النسا سودمند بود ونقرس ومفاصل را وبادها
سرد ودرد دندانها وزانوها را نافع بود خاصه چون اد مان بدان کنند ومقدار یک درم

ستار

تا د و در دو مستعمل بود و اسحق گوید که مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا باشد و بدل آن نخود آب
و علك البطم و گویند که بدل آن قطران است **زفت یابس** آن زفت تر است که خشک می شود طبیعه
خود و آنرا ابو سفاس خوانند و بیشتر آن سوخت و اندر گیرند و بنبوت خرنوبیات و از صنوبر تر است
که بر نهند و طبیعت آن گرم است در اول گویند در دوم و خشک در دوم و جالینوس گوید
که گرم است در سوم و وی خشک و تر از زفت تر است قوبا را نافع بود و ریشها فاسد از رطوبت
پاک گرداند و ریشها سر را و گوشت در ریشها برویاند و منضج و ملین و محلل باشد جراحات را و
موضع طلا کردن سودمند بود و منضج ورمهاء صلب باشد **زفت رطب** زفت تر است و
آن روانه بود و در مرهمها کنند و آن از قبیل قیرات و از نبوت و غیر آن از انواع صنوبر
گیرند و زفت نزدیک بقطران باشد و روغن وی را نساکاون خوانند و آن چنان گیرند که زفت
را در پختن در بالای وی صوف پاک بیاویزند و بخاری که بدان متصاعد شود چون بسیار
شود آن صوف را بفشارند و در ظرفی یا قرع انبیق نهند تا بچکد و آنرا روغن زفت خوانند
و چون با آرد بی داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر بر خنازیر نهند نافع بود و
منضج اخلاط غلیظ باشد و برص و ناخنه را ببرد و ملین ورمهاء صلب بود و قوبا را زایل
کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک کند و اگر بر ریش چارپایان و جرب ایشان بیندازند
سود دهد و اگر چند نوبت بر هر موضعی که خواهند طلا کنند فربه کند و اگر بر شقاق پای طلا کنند
سود دهد و منع نفث دم بکند و مسهل بود و شریف گوید چون بزفت تر خفته کنند و گزندگی مار
و عقرب را نافع بود و چون میان سر تر باشد کسی که علق فرو برده باشد و بدان روغن یا
قطران چرب کنند علق بیرون آید از حلق و صاحب منهاج گوید که چون از روغن وی ده
درم با عسل بیاشامند تریاق زهرها باشد و اگر بر گزندگی افعی طلا کنند سودمند بود و دود وی بر
چشم برویاند و ریش آنرا زایل کند و در قوت مانند دخان کندر **[illegible]** بزبان اندلسی غنا باست
و گفته خواهد شد و بشیرازی شیلانه گویند **زلابیه** بشیرازی زلیبی گویند و حلبجی نیز گویند و آن بیده
تر از لوزینه و قطایف باشد و زود تر هضم شود و سرفه تر را سودمند بود و رطوبت سینه و شش
و مولد بلغم باشد و مصلح وی آن بود که بعد از وی سکنجبین خورند و با انار مجوش و سده جگر از آن تولد
کند و کسی را که مجاری جگر وی تنگ باشد **زمرد** ارسطاطالیس گوید که زبرجد و زمرد هر دو یک
جنس است و در معدن از مغرب زمین خیزد و طبیعت سرد و خشک و خاصیت وی آنست که چون

جهت گزندگی جانوران و سم [illegible]

بیاشامند از رو بعد جواز گزندگی جانوران زهر دار و تبها بکشند خلاص یابد و موی بر زرد
و بوت رها نکند و اگر از وی گردن بندی بسازند یا کسی با خود نگاه دارند دفع صرع بکند
و باید که پیش از آن زحمت نگاه دارد و چون بر کودکان خرد آویزند در زمان که بترسد از صرع
ایمن باشد و ابن ماسویه گوید که نافع بود از جهت خون رفتن و اسهال چون بیاشامند جذام را نافع
بود و در جواهر آورده اند که افعی چون نظر بر وی افکند آب از چشم وی روانه شود و گویند که
کور شود خلاف و چون سحق کنند و با ادویه که از جهت سعفه استعمال کنند بغایت نافع باشد و ادمان
بران کردن کندی چشم زایل کند **زبرج** مرغیست که بدان شکار صید کنند و آنرا باسی جرخ گویند و شریف
گوید که خوردن گوشت وی و مداومت بران نمودن ضعف دل زایل کند و اگر سرگین وی بر کلف و نمش طلا
کنند زایل کند **زنجبیل** بهترین آن چنین باشد که رنگ آن بزردی مایل باشد و طبیعت آن گرم است در آخر سوم
و خشک در دوم و ابن ماسویه گوید که گرم است در آخر سوم و تر است در اول سودمند بود از جهت سده
که در جگر باشد که از سردی و تری باشد و مجامعت قوت دهد و محلل ریاح بود که در معده و امعا باشد
و جگر و معده سرد را سبک بود و جالینوس گوید که فالج و لقوه و اعیار را نافع بود و مجموع دردها
که از سردی بود چون با عسل بسرشند و با ادویه های قوی بیاشامند و فولس گوید که عرق النسا را و نقرس
و فالج و خدر جسم و سده دماغ را و اخلاط بلغمی را نافع بود و دولوحاس گوید که کرمها بکشد و وجع
امعا را نافع بود و درد سر و شقیقه که از سردی بود چون بسایند و با روغن خیری طلا کنند نافع
بود و چون دو درم از وی با قند یا آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود و در چشم کشند
و خوردن تاریکی چشم را زایل کند و از خوردن حفظ بیفزاید و رطوبت از نواحی سر و حلق
بزداید و گزندگی جانوران زهر دار را نافع بود و تری معده را نشف کند و منی بیفزاید و بلغم و مره
سودا بیرون کند و مقدار [illegible] درم مستعمل کنند و اسحق گوید که مضرت و بحلق و مصلح وی
عسل بود و بدل وی هموزن وی دار فلفل بود یا فلفل سفید بود و گویند که بدل وی یک وزن
وی و نیم طین است و گویند که بدل آن عاقرقرحا بود **زنجبیل الکلاب** فلفل مارات و ورق آن
مانند ورق بیدات اما بغایت زرد بود و قضبان وی سرخ بود و بطعم زنجبیل الکلاب از آن گویند
که سلک را میکشد و طبیعت آن گرم است در سوم و خشک در اول و چون تر بود و بکوبند و با تخم وی
بر کلف روی و نمش طلا کنند زایل کند و اگر بر ورمهاء صلب ضماد کنند بگدازند **زنجبیل العجم** اشتر
غاز است و گفته شد **زنجبیل شامی** و بدی نیز گویند و آن راسن است **زنبق** آن گل سفید است که در اندرون وی

دو سه شاخک زرد باشد و قد آن شاخ در دیک کز باشد و نهایت نیز باشد و بهر شاخی چهار پنج
شش شاخه نیوکل باشد و بوی عظیم خوش دارد و برکی که بدین شاخ بود مانند برک مورد دراز
تر بود و برک اصلی وی مانند برک کاشنی بود لیکن سبزتر و صاحب جامع گوید که زنبق هو دهن
الحل المصا مالیا سمین و خطا کرده است و صاحب منهاج گوید نزدیک تر گفته است که زنبق هو سوسن
الابیض و مولف انچه محقق بود گفت و اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن است شاید و مولف گوید
که رازقی زنبق است و باقی خلاف و خطا و طبیعت آن گرم و معتدل است در تری و خشکی زنجار
یا رسی زنگار گویند و بیونانی فسیطوس و معنی آن مجرد بود و آن نوعست معدنی و عملی و بهترین آن
معدنی بود که آن در معدن مس حاصل شود و آنرا بیونانی باسغا و لس معنی آن دوده باشد و
طبیعت آن گرم است و خشک تا چهارم باشد و خورنده گوشت صلب باشد و جرب و برص و بهق را
سودمند بود و چون در مرهمها استعمال کنند ریشها پلید که در بدن بود پاک کند و قوت
زنجار مانند قوت مس سوخته بود و لیکن از وی قوی تر باشد و چون در بینی دمند گند بینی زایل کند
و ریش آن و باید که دهن را در آب کنند تا گرد او بحلق نرسد و اگر با اوسیه بیامیزند نافع باشد از جهت
چشم بیامیزند ناخنه و سبل و سفیدی چشم و جرب و سلاق را زایل کند و تیزی چشم را
زیادت کند و رطوبت آن خشک گرداند بغایت بواسیر و ناصور که متعفن باشد چون با ارزیز
و روغن گل بیامیزند سودمند بود و چون با عسل بسرشند یا با سرکه بپزند سودمند بود از
جهت ریشها خشک مزاج مانند ریش دهن و استرخاء لثه و ریش ... و گوش و ثربها سودمند
بود از جهت غلظ اجفان چون با عسل در چشم کشند و غباری مفتح بود بحلق و مداوای وی
شیر تازه و مسکه کنند و وی از جمله سموم باشد و چون بیاشامند از بهر آنکه چون بجگر رسد
تفتیح کند و مضر باشد بمعده از بهر آنکه معده عصبی است و عضلی و از خوردن وی مغص سخت و لذع
قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند و قی آورد و معالجه وی آنست که جلاب و آب گرم و
روغن بادام و لعابات مرقها های گرم چرب بیاشامند و بدل آن بوزن آن اثالیمیا و نیم وزن آن
زنجفر زنجفر پارسی زنجفر گویند و بشیرازی صفر و آن مخلوق باشد و مصنوع باشد و انچه مخلوق باشد
بیونانی منیون خوانند و آن حجر الزیبق بود و انچه مصنوع بود و بیونانی قینابارى گویند و آن قیار
بود و آن از گوگرد و زیبق سازند و انچه مخلوق بود اگر گوگرد چیزی چون بمعدن زیبق رسد و
مستحیل شود زنجفر بود و قوت زنجفر مانند اسفناج بود و گویند که بقوت شادنج و قوت وی معتدل

زنجار

زنجفر

بود در حرارت و در وی قوتی محلله باشد و گویند که گرم و خشک در دوم و گوشت ریشها
برویاند و ببرد ورم حار بود و جالینوس گوید که سرد است در دوم و خشک و ورم جگر و معده
را نافع بود چون با روغن گل و گلاب طلا کنند و فولس گوید که نافع بود از جهت دانهایی که در بر و
لب پیدا شود و چون با اسفیداج رصاص یا روغن گل بسرشند و بدان طلا کنند بغایت مفید باشد
و چون در مرهم کنند سوختگی آتش سود دهد و جراحتها را با اصلاح آورد و اگر ذرور کنند و بر
آکله بپاشند سودمند باشد و اگر بر ریش عفن کنند هم نافع بود و اگر در داروهای چشم
استعمال کنند بقوت بهتر از شادنج بود از بهر آنکه قابض تر بود از شادنه و قطع خون ریختن
بکند و وی از سموم قاتله باشد چون بیاشامند همان عارض شود که از زیبق مصعد و
مداوای وی بچیزها جرب و تخمها و انچه در مداوای زیبق گفته شود و گویند بدل وی
مردارسنج است و گویند که بقوت شادنج است با اسفیداج زوفرا تخم جزرست و صفة آن گفته
شد در جزر و بشیرازی سیرک کازرونی گویند لیکن طبیعت آن گرم بود در سوم و محلل
انفخ باشد و گزندگی عقرب را نافع بود و خوردن و طلا کردن و مجفف بینی باشد و جرب و حکه
را نافع بود چون با عسل کف گرفته بشربه بیاشامند و چون سحق کرده با روغن گل بر سر طلا کنند
در حمام حزاز را نافع بود و شپش را بکشد زوان شیلم است و گفته شود و بپارسی ...
گویند زواروق را دوقست و گفته شد و آن در اکسیر بیان است و بپارسی جیوه گویند و در
زیبق گفته شود زوفاء یابس گیاهیست که ببرگ حنا ماند و او جبلی بود و بستانی و بهتر آن
باشد که از کوه بیت المقدس خیزد و آن مشهور بود بزوفاء مصری و طبیعت آن گرم و خشک است
در سوم و لطیف و بخار طبیخ وی چون با انجیر باشد بجهت دوی گوش را نافع بود و بادی که
در گوش باشد تحلیل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند
و چون با آب و انجیر و عسل و سذاب بپزند و بیاشامند نافع بود از جهت ورم شش گرم و ربو
و سرفه کهن و نزله که از سردی بود و از سر ریزد بحلق و سینه و دشواری نفس و کرم کدو را بکشد
و حب القرع را و چون با عسل لعوق کنند همین عمل کند و مسهل بلغم بود و داء الثعلب را و داء الحیه و ریش
روده را و عرق النسا را نافع بود و مفلوج را نافع بود و درد سینه و معده و درد پهلوها و رانها و تنج امعا
و سده جگر و قولنج را نافع بود و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس غلیظ باشد
و اگر با قردمانا و ایرسا خلط کنند مسهل قوی باشد و چون با انجیر و نطرون بریان ضماد کنند

زوان شیلم

بگدازانند و اگر با شراب از جهت ورمهاء گرم ضماد کنند بر خون مرده که در شیب چشم بسته بگدازاند
و چون با طبیخ انجیر بیاشامند خناق را نافع بود بغایت و لون را نیکو گرداند و چون با شراب بیاشامند
چند روز متواتر استسقا و گزندگی جانوران را نافع بود و چون با آب بپزند و بر چشم نهند سود مند بود
بود از جهت نزول آب و مقدار مستعمل از وی چهار درم بود و ابن ماسویه گوید که مضر بود بجگر و مصلح
وی سمغ عربیست و گویند که عناب بدل آن بود بوزن آن بسیار و نشان و شیر و وزن آن سه ربع آن ؟
زوفاء رطب آن وسخیست که بر دنبهاء میش از من جمع میشود بسبب گیاهی که شیر دارد و آن
تیرعات و چون بخورند بسبب حدت و قوت شیر و شیر بر دنبها ایشان جمع میشود و باشد که
روان باشد و آنرا بپزند و بقوام آورند و گویند که هر گاه ایل فقیه بخورد قوت طبیعت ایل دافع
حمیت که حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر پیشانی وی جمع شود و کثیف گردد
و آنرا زوفاء رطب خوانند و این نوع قوت بغایت بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و گویند که
در دوم و گویند که قوت در اول محلل و رادع بود ... چون بر آن ضماد کنند
با روغن و انجیر بر سپرز ضماد کنند سود مند بود و استسقا را نافع بود و از جهت سردی جگر
خوردن و طلا کردن سود مند بود و محلل صلابتی بود که در حوالی مثانه و رحم باشد و نافع بود
از جهت سردی آن و سردی گرده و چون با اکلیل الملک و مسکه بیامیزند و زنان بخود برگیرند
حیض را براند و انچه باسانی بیرون آورد و چون با پیه مرغ و آب بیامیزند از جهت درد گوش و
درد تفسیح و متعید در رحم و پیرامون آن سود مند بود و تنقیه را نافع بود و صاحب تقویم گوید
که مولد صداع بود و مصلح وی روغن گل و هر که بود و مؤلف گوید که انچه مصنوع بود بگیرند
پشمهایی که در میان رانهای گوسفند بود و چرک آنرا در دیگی کنند و بجوشانند با قدری آب و چربیها که
بر سر آب آید رها کنند تا سرد شود و آنرا بردارند و استعمال کنند و گویند که بدل آن مغز ساق
گاو باشد زهر الحجر حزاز الصخرات و گفته شد و بپارسی گلسنگ گویند زهم ذر بادات و
گفته شد زهرة الملح نباتیست که در نیل مصر بر روی آب بود و در آبها ایستاده و بهره ... روید
در زمینهاء شوره نیز روید و بهترین آن زعفرانی رنگ باشد که بغایت منتن باشد و در طعم
وی اندک شوری بود و گرمی بود و محلل و ملطف بود و مصلح ریشهاء پلید بود و ریشهای خورنده
و رطوبتی که از گوش آید و چون با آب و شراب بیاشامند شکم براند لیکن معده را بد بود و چون
با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود و در ... ماند نمک بود زهرة النحاس

زنگار

آن چیزهاست که چون مس بگدازند و در گوی از زمین ریزند و آب بر آن ریزند تا بجنبد و اجزاء مس
جمع گردد آن آب چون گرم شود کفی گردد مانند نمک و آنرا زهرة النحاس خوانند بهترین آن سفید
بود و آن اکال و لذاع و قابض باشد و گوشت زیادت بخورد و گری کهن را زایل کند چون سحق کنند
و در گوش دمند سیلان ریم بود و بواسیر را خشک گرداند و ورمها تحلیل کند و ریشهاء پلید عفن
را بصلاح آورد و چون آنرا با شراب بیامیزند سور زایل کند و چون با عسل بیامیزند و بدان غرغره
کنند ملازه بگدازند زیتون انچه رسیده باشد در حرارت معتدلست و گویند که گرم بود و

زیتون

انچه نارسیده بود بغایت سرد بود و قابض و زیتون سبز بهترین آن بود که تر بود و طبیعت آن
سرد و خشک بود و زیتون سیاه غذا زیادتر از انواع زیتون دهد و طبیعت آن گرم و خشک و آن
زودتر منهضم شود و چون با استخوان ... کنند از جهت ربو و مرضهاء شش را نافع بود لیکن از خوردن آن
بخار بی حاصل شود و صداع و خلطی که از سودا متولد شود و اول آن بود که در میان غذا خورند و سرکه بعضی
گس ... وی میکنند و مقوی معده بود و اشتهاء طعام بیاورد و مجامعت را زیاده کند و قوت ذکر بدهد
و زیتون گرم و خشک بود و آنرا غنیم خوانند و زیتون الماء انچه نارسیده باشد معتدل بود و در
حرارت اشتها بیاورد و معده را خاصه چون سرکه باشد و چون سحق کنند و ضماد ریشهاء چرکین را
پاک گرداند و سوختگی آتش را و زیتون سبز طبیعت را ببندد و معده را دباغت و قوت شهوت غذا را
بدهد و چون در سرکه نهند زودتر منهضم شود و شکم بیشتر ببندد و غیر نمک سود اسحق گوید که چون ...
از آب وی بیاشامند نافع بود از جهت ... و گویند که مضر بود آنرا بشش و گویند که اصلاح وی بعسل بود
و مصلح وی عسلست و عصاره زیتون چون زن بخود برگیرد سیلان رحم و خون آن باز دارد و اگر با عصاره ... وی
با پیه و آرد بیامیزند و بر ریش ناخن طلا کنند زایل کند و نمک آبی که زیتون در وی نهاده باشند
چون بدان مضمضه کنند دندانی که متحرک باشد محکم گرداند و انچه تازه بود و چون با قوت بود
معده را نیکو بود و انچه سیاه بود و رسیده معده را بد بود و زودتر تباه گردد و انچه در نمک
آب نهند لطیفتر از آن بود که در آب تنها باشد زیت بپارسی روغن زیتون خوانند و انچه
شیرین بود از زیتون سرخ گیرند و آنرا زیت الانفاق گویند و طبیعت آن سرد و خشک است
در اول و گویند در وی رطوبت بود و معده را نیکو بود و انچه از زیتون پخته گیرند مانند روغن گل باشد
در اکثر حالتها و سود مند بود از جهت حمره و شری و جرب و صداع و قوبا و دندان متحرک را محکم
گرداند و سبوسه سر را زایل کند و اگر هر روز در موی بمالند بگذارد که سفید شود و انچه زیت کهن

[illegible]
بود بهوت روغن خروع بود و انچه تازه بود گرم بود به اعتدال ومیل برطوبت داشته باشد
پس اگر بشویند معتدل بود در میان تری وخشکی وشستن آن چندان بود که در آب شیرین کنند
و بهم بزنند چند نوبت وصافی کنند و بعد ازان استعمال کنند و جالینوس گوید که زیت
گرم است در درجه دوم وکهن وی را چون در چشم کشند تاریکی چشم را زایل کند و برنقرس طلا کردن نافع
بود وانچه شسته باشد موافق معده واعصاب بود و عرق النسا را نافع بود و چون با جلاب خورند ده
درم مسهل بود و به آب گرم آشامیدن و بعد قی کردن دفع زهرها بکند و زیت الانفاق و زیت
الاصحابی گویند و بهترین آن تازه وشیرین بود جهة معده را نیکو بود و بن دندان و دندانهای متحرک
را محکم وقایم کند چون در دهان زمانی نگاه دارند ومنع عرق بکند وچون در دیگی مسین کنند و
بجوشانند تا بقوام آید منفعت وی مانند منفعت حیض بود ومجموع زیتها را منع سرما بکند
از بهر آنکه زود در بدن نفوذ کند و تلیین طبیعت بکند و از جهت قولنج که سبب آن از ورم
امعا بود یا از سدی که عارض شود از رجیع یابس بدان حقنه کنند سودمند بود و زیت کهن کسی
را که در چشم وی سبل باشد یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یابس یا بارد باشد چون در چشم
کشند زایل کند و قوت باصره را بدهد و روشنایی بیفزاید و زیت یکساله کهن شود [illegible]
که بکذرد فاضلتر بود واگر بر گزندگی عقرب گرم کرده بمالند در حال درد ساکن کند و بدل زیت کهن
گویند که روغن خروع سرا پیدا نجیس را گویند خروعست وگویند که روغن نخل و دردادویه قتاله
زبد البحر **زیناد** ثقل زیت است و بیونانی اموزعی گویند و بعربی عکر الزیت و بپارسی دردی زیت
و چون بزند طبیعت آن گرم وخشک در درجه دوم ومنفعت آن عکر الزیت گفته شود **زیت رکابی**
زیت الانفاقست واهل عراق زیت الرکابی خوانند بدان سبب که پیشتر می آورند از شام واهل عراق
زیت الرکابی خوانند وگفته شد منفعت آن در زیت **زیتون الحبش و زیتون الکلب** زیت
بریست وصفت آن در زیتون گفته شد **زیتون الارض** مادریونست وگفته شد **زیتون**
نوعی از درخت عیرانست در دمشق وآن بر نمی دهد وگویند که غیر آنست و در غین گفته شود **زیت**
السودان گویند که آن زیت الهرجان است واهل مغرب الافقی ارجان وارغان خوانند و درخت
آن دو نوعست یک نوع بزرگ بود و خارناک وثمره آن مانند بادامی کوچک است وروغن آن
بیکیرند و بشیرازی آنرا انجرک خوانند و بعربی آنرا الوز البر خوانند وگویند که زیت السودان غیر
زیت هرجانست وآن زیتی است که از بلاد السودان آورند وآن بغایت گرم باشد وسودمند بود

از جه

بجهت قولنج

وهرچند

بجهت گزیدن عقرب

از جهت دردها وعلتهاء سرد اما منفعت لوز البر جلوز گفته شد **زیرج** کتانست وگفته شد **زیز** صرصر است
وآن جانوریست مانند ملخی و بشیرازی وی را جراد سک گویند وبشب آواز کند و در صاد منفعت آن
گفته شود **زیت الهرجان** در زیت السودان گفته شد **زیبق** سیماب گویند و وی را نام بسیار است
در لغت اکسیریان الغیان العبیط الزئبق للحی الماء السحاب الزور الزوا و ورق الروحانی عین
الحیوان اللبن الحل الدهن الابق الفرار الروح الناور الطیا و این مجموع بزبان اکسیریان است
و این مؤلف گوید بزبان اکسیریان بسیار اسم دیگر دارد لبان عطارد فید انوی برق مقل رطب حد
مار حیات عیان فیلا ما الشمس ملک الارض ماء الراف العبد العطابه الحیه لبن العذار چون
نا مصعد باشد این نامها دارد وچون مصعد باشد طلق الحاجی قد بیل البحر دم زلبة الاسد خوانند
و بشیرازی جیوه گویند و بهترین آن بود که زنده بود ومستعمل نکرده باشند و بغایت جهنده باشد
واگر در کرباسی پاره کنند و بیفشانند تا بیرون آید ولون آن کرباس سیاه شده استعمال
کرده باشند وطبیعت زیبق گرم است ومحرق بود وگویند که سرد است در درجه دوم و وی مصدع وتابع
باشد ومقتول وی از جهت قتل شپش خصوصیتی دارد وقرا دن حیوانات همچنین بکند و بشیرازی کنه
خوانند و با روغن گل چون بیامیزند جرب وحکه نافع بود ودخان وی چون با طعام برسند و
بوی دهند موش را بکشد وچون با سرکه بر جرب وحکه طلا کنند نافع بود ودخان وی بر اربجاد پیدا
کند مانند فالج ورعشه وکری وعقل را زایل کند وچشم را تاریک کند ولون زرد کند وجستن اندامها
پیدا کند وبوی دهان وخشکی دماغ ودود آن در موضعی که رود عقرب وگزندگان بگریزند واگر
نگریزند بمیرند وزیبق مصعد کشنده بود واگر زیبق در گوش کسی ریزند اختلاط عقل پیدا کند
و باشد که بصرع وسکته رسد ومداوای آن آنست که میلی از رصاص در گوش وی کنند تا آن زیبق
بوی چسبد و بیرون آورند وانچه مصعد بود ونه مقتول چون بیاشامند در حال از سبب
بیرون آید وبضرری زیادت نرساند چون زنده بود وعلاج کسی که زیبق خورده باشد مانند
کسی که مرداسنگ خورده باشد کنند و مؤلف گوید که صفت تصعید آن بسیار است واین یک نوع گفته
شود بستانند زیبق بیامیزند تا [illegible] آن اسرب یا قلعی وبسایند با همچندان زاج سوخته وهمچندان
خشت سوخته ولون زنجار مجموع نمک وبریان کرده همه را بصلایه بسایند وآب حامض اترج بدان بیزند
آهسته آهسته وبسایند تا بغایت سوده گردد پس آنها را بریان کنند و در شیشه بگل اندوده
کنند یا در دیگی اندوده کنند وبر بسته با آتش نرم بریان کنند و دیگر بسایند هم بجلاب اترج و

زیبق

تصعید زیبق

باب السین

وبکوبند وبرآن کنند بآتش نرم وهفت نوبت چنین کنند بعد از آن بسایند وشیشه از گل حکمت اندوده
کنند وتصعید کنند سه نوبت تا سفید شود مانند دانه مروارید وآن سم قاتل است نعوذ بالله
منه والله اعلم بالصواب **باب السین ساذج** صاحب منهاج گوید که هندی بود و
رومی وهندی اما مهستان گویند ومالاترون نیز خوانند وآن ورقیست مانند ورق گردکان
وآن در روی آب پیدا می شود وبی بیخی بود مانند عدس الماء وبهترین آن بود که تازه بود ونیک در وی
بزردی دیگر چیزی ولخلخه بوی آن قوی بود ولون آن سیاه بود مانند برگ قرنفل بود وطبیعت آن گرم است
در سیوم وخشک در دوم وازخواص وی آنست که چون برجامه بران کنند از سوس ایمن باشد واگر در
شیب زبان نهند بوی دهان را خوش کند ومعده وجگر گرم را سود دهد و درد جگر وحزن و درد سینه و
درد ناف را نافعست ومقوی بدن بود وسختی ودرد معده وبادی که در وی متولد شود ودشوار زادن نافع بود
ومشیمه محتبس را بیرون می آورد وچون زن بخور کند واگر با بره بر شکم بندند یا طلا کنند حیض وشیر براند
ومرۀ سودا را براند وسودمند بود درد دل وخفقان را وبول براند وبوی بغل را زایل کند ودر قوت
نزدیکست بسنبل الطیب الا آنکه وی نرم تر بود ومقدار یک مثقال از وی مستعمل بود وبعضی گویند که
مضرتست بشش ومصلح آن مصطکی ومضر بود بمثانه ومصلح وی شراب بر بود وبدل وی بوزن وی سنبل
گویند سلیخه یا طالیسفر **ساذاوران** قطار خوانند ومعنی ساذاوران بپارسی سود الشفاه
باشد وختم الملک نیز گویند وبشیرازی سبهک داوران گویند وصاحب منهاج گوید که آن چیزیست
مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد ف مولف گوید که آن چیزیست که
در میان درخت بطم کهن می باشد وآنرا آب بن خوانند وصاحب جامع گوید که از درخت جوز یا درخت
بطم سهو کرده است وبهترین آن بود که بزرخی مایل بود وطبیعت آن سردست در دوم وخشک است
در سیوم وگویند که گرم است وخوردن ... بخوردن واز بیرون ضماد کردن یا بخود گرفتن و
چون سحق کنند وبیم ورم ازوی یا آب ... بپاشند هم خون ببندد وهم قطع اسهال بکند
واگر دندان را ... برشد ودر جه ... وبخود ... قطع خون رفتن بکند وقوت ...
وآوردن آن بدهد وچون حقنه کنند بدان زحیر را همین عمل کند واگر خشک در آب ورق ... بوده
ضماد کنند وزیادت موی خود را بدان غلاف بپاشند در بن موی بآب مورد که در روی حل
کرده باشند نیکو کند چنانکه بخوردن قوت موی را بدهد واز تساقط منع کند بخاصیتی که در ویست
واگر مقدار نیم مثقال بیاشامند معده وامعا را پاک گرداند واگر بر ورم خصیه وذکر طلا کنند خرف

طلا کنند

طلا کنند نافع بود ف دیسقوریدوس گوید که بخاصیت موی را قوت دهد ... وی مضر بود بشش
ومصلح وی زعفران باشد وبدل آن بوزن آن فیلنجمشک و دو دانگ آن بخ لی **ساج** شریف گوید که آن
درختیست که در هند وهندوستان باشد وهیچ درخت از وی بزرگتر نیست وچوب وی صلب وسیاه باشد
وطبیعت آن سرد وخشک باشد وچون بو تازه باشد ودر آب ... بماند وبعد از آن سحق
کنند وبپزند ودر چشم کنند قوت حدقه بدهد ودر ... نافع بود وچوب ... جرب ...
کنند بآب سرد ودر شکر ... بمالند ضماد گرم را زایل کند واگر همچنین ... صفراوی ودموی
مالند بگدازند خاصه بآبی که طبیعت وی سرد باشد واز ثمرۀ وی روغنی سازند که معروفست بدهن
الساج وتا ... را بدان غش کنند وپیدا باشد الا که وزن آن زیادت کند وچون نشاره
چوب آن بیاشامند کرم از شکم بیرون آورد بقوتی که در ویست **سانقه** بپارسی ... آن
وگفته شد **سارکیت** بزر اللبخرات وگفته شد والله اعلم بالصواب **سام ابرص**
... خوانند وصاحب جامع گوید که وزغ ... سهو کرده است و وزغ سم مهلکست اما سام ابرص
مودی نیست وبشیرازی ... خوانند وباصفهانی سالوانی وطبیعت آن گرم وخشک است وبهترین
آن بود که در بستانها بود وچون بشکافند وبر گزندگی عقرب نهند درد را ساکن کند وگویند که چون
خشک کنند وبا زیت بیامیزند وطلا کنند بر بیر موی برویاند واگر بول وی برفتق کودکان ضماد
کنند نافع بود بغایت واگر بپزند ودران بنشینند همچنین واگر بول وی باقدری مشک در سوراخ قضیب
کودکان بچکانند بغایت فتق را سودمند بود واگر وی را بر سوراخ دندان نهند درد ... کند
وچون بکوبند وبر موضع سهام نهند پیکان بیرون آورد بی اشتباه **ساسالیوس** سسالیوس است وبیا
نیز گویند وگفته شد وبپارسی نمکدان رومی گویند **سایزج** وسایزک گویند نیز گویند وآن تفاح است
وبپارسی تفیک خوانند ودر باب لام گفته شود **ساطل** شاطل گویند وشاتل نیز گویند وبپارسی
روشنک گویند ودر شاطل گفته شود **شاطریون** سوقطیون است وگفته شد وآن بپارسی خصیة الثعلب
گویند **سالاندرا** آن نوعی از عضایه است وآن چهار پای دارد ودر کانون ... بسیار بود و
ذنب وی سیاه بود وگویند که چون سنگ بروی زنند کارگر نشود واز سموم قاتلست ومانند
ذراریح وعلامت کسی که خورده باشد درد معده سخت باشد وورم شکم وکزاز واحتباس
بول وورم زبان وزایل شدن عقل ولون اندام سیاه گردد مانند بادنجان بود ومنفعت وی

/

در باب جار وخران گفته شد **ساق البقر** بساق گاو و چون پوزاشد و بگویند و بیاشامند نافع
بود از جهت شکم خون **سپستان** مخاطه و مخیطه گویند و معنی سپستان اطباء الکلبه و بعربی
دبق خوانند و بهترین آن بحری بود که تازه و فربه و صمغی بود و سپستان نسبت آن به بستان
سگ کرده اند که شاید است و طبیعت آن معتدل باشد و گویند که سرد بود و گویند گرم و تر بود
و نافع بود از جهت سرفه کاز گرمی و خشکی بود و سینه و حلق را نرم کند و شکم براند و تشنگی بنشاند و سهل
سودا بود و منقی بدن بود و مقوی آن و امعاء را از اخلاط بد پاک کند و درد و سبعه را نیک باشد
و فعل وی به تنهائی گرم را که سبب وی خون صفرا بود نافع است و آنچه از بلغم شور بود سود دهد
و مقدار مستعمل از وی سه عدد باشد لیکن غذا اندک دهد و مولد بلغم بود و گویند که مضر بود
بجگر و مصلح آن آب عناب است **سبج** بپارسی شوق گویند و شبه گویند و صاحب جامع گوید که
آن سنگیست سیاه براق مانند کهربا در خرج لیکن سیاه و براق بود که از هندوستان می آورند و صاحب
منهاج گوید که آن چیزی نیست بلکه آن سنگ نوعیست از نوع یکنوع از دربند تفجاق آورند و آن آیست
که بمرور ایام منجمد میگردد و سبج می شود بتاثیر شدت هوا و یکنوع دیگر از جیلان آرند و آن کانی بود و
بهترین آن دربندی بود و بپارسی شبه گویند و شبرنگ بود و بشیرازی شوق گویند و طبیعت آن سرد و
خشک است و شریف در خواص آورده است که هر کس که آنرا با خود دارد از چشم بد ایمن باشد و اگر آنچه
درد سر بود یا ببرد زایل کند و مجرب است و ارسطاطالیس گوید که کسانی که مسن باشند و در چشم
ایشان ضعفی باشد مانند خیالی یا مانند مگسی یا همچون ابر چیزی که برآید برابر چشم ایشان و خیره گی
کند آینه از وی بسازند و برابر نظر خود دارند و منظور نظر خود گردانند که آن زحمت را از ایشان زایل
کرده و هر کس که مهره از آن با خود نگاه دارد از علت آتشک ایمن باشد و اگر از وی میلی بسازند و در
چشم کشند روشنائی چشم را بیفزاید و قوت باصره بدهد **سبع الارض** شعر الجن است و کزبرة البیر
نیز گویند و آن بیونانی و شنان است و گفته شد **سبع النمر** افتیمون است و گفته شد **سجلاط** یاسمین
و گفته شود **سخینوس** خلال مامون گویند و آن اذخر است و گفته شد بپارسی کور گیا خوانند **سخبر**
و آن گرم و خشک بود و مقوی معده تر باشد و سده جگر بگشاید تلخی که در وی باشد و هضم طعام بکند
و بخاصیت قطع بلغم لزج غلیظ از معده بکند و سده بگشاید و باد نا بشکند و مصری و حجازی نافع باشد اما
بمحرور مزاج مضر بود و تب آورد **سدی** بپارسی کنار گویند و آن دو نوعست یکنوع خاردار و یکنوع بی خار

نازبو را که آنرا اصل گویند و آنچه بمارستان آنرا عنبر خوانند و در زنبق گفته شود و بهترین آن بود
که ورقا و سبز و نرم بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و دخان وی رایحه غایت قابض بود و بلغم اهل مدینه
خلالات و گفته و صاحب منهاج گوید که صمغ ابو خران زایل کند و موی را سرخ گرداند و سیاهی و درد مفاصل
و اسحق گوید که دود دردم از وی مقوی احشا باشد و مضر بود بسر و مصلح آن کثیرا بود **سدر** بسپل است
و گفته شود **سداب** فیجن خوانند و بیخان نیز گویند و آن بستانی بود و بری و جبلی بود و بهترین بستانی بود
سبز و تیز بوی که در نزدیک درخت انجیر رسته باشد و طبیعت آنچه تر بود گرم و خشک در سوم و طبیعت بری
در چهارم و گویند در سوم و بستانی محلل و مقطع اخلاط غلیظ لزج باشد و بیخ را زایل کند و ثالیل چون بخاید
سیر و پیاز را قطع کند و محلل بود زیرا باشد چون بران ضماد کنند و فالج و عرق النسا و درد مفاصل را
چون بعسل ضماد کردن را نافع بود و از جهت صداع مزمن با سویق ضماد کردن سودمند بود و اگر با بره
بیخ ضماد کنند خون را بیند د و خوردن وی تنها یا با انجیر خشک و گردکان دفع سموم کند و خوردن بسیار
جانوران باشد و چون با سیر خشک بخورند و بیاشامند مغص را سود مند بود و باکی گرداند چون استعمال
جامه کنند در دفع سموم و درد پهلو و درد سینه و دشواری نفس زدن و سرفه و ورم گرم را که عارض
شود در شش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود و چون با زیت بپزند و بدان حقنه کنند نفخ امعا که آنرا
قولنج گویند و نفخ رحم و نفخ امعا مستقیم را نافع بود و چون سحق کرده با عسل بپزند و بر فرج زنان یا بر
مقعد بمالند سود مند بود و درد رحم که از اختناق بود و چون با زیت بجوشانند و بیاشامند کرم را بکشد
و چون با نمک یا غیر آن بخورند روشنائی چشم را بیفزاید و در چشم کشیدن همین سبیل و چون استعمال
کنند با سرکه و روغن گل صداع را سود مند بود و چون سحق کنند و در بینی دمند خون را باز دارد و چون با
بعضی بیند بان بشویند بحث باید و اگر با عجین و استسقاء ضماد کنند سود مند بود و چون ضماد
کنند با برگ غار نافع بود و از جهت ورم گرم که در انثیین بود و عارض شود و چون با شبث و عسل بر قوبا بندند
سود مند بود و عصاره وی چون در پوست انار گرم کنند و در گوش چکانند از جهت درد گوش نافع بود و چون با آب
رازیانه و عسل بیامیزند و در چشم کشند جهت ضعف چشم را نیکو بود و اگر با سرکه و اسفیداج و روغن گل بر حمره و
نمله و ریشهای ترکه در سر بود بمالند نیکو تر بود و شریف گوید که فالج و لقوه و رعشه و تشنج را نافع بود و
چون هر روز یکدرم از وی از آب طبخ وی مقدار یکوجه با بیست درم عسل بیاشامند فواق را زایل کند و
مجربست و اگر بیاشامند یا ضماد کنند از جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه را بغایت نیکو بود
و وی دافع زهرها باشد و دوفس گوید که منع ابستنی بکند و طبری گوید که تخم وی را چون بکوبند و یکدرم یا دو درم

ازان بیاشامند بعسل یا سکنجبین بغایت نافع بود و از جهت فواق که از امتلاء معده بود و صرع و کابوس را سود
بود و چون بیاشامند قولنج ریحی سود مند بود چون در زیت بپزند و بر مثانه ضماد کنند عسر البول را نافع بود و
اسحق گوید که چون سحق کنند یا برگ سداب جبلی را طلا کنند بر موضعی که داء الثعلب بود زایل کند اگرچه کهن بود
و عصارهٔ سداب جبلی و اصل وی اگر با موم و روغن بیامیزند و بر موضع داء الثعلب نهند موی را برویاند و بهترین معالجه
ازین بود و اگر آب ورق سداب بر اندرون بینی بچگان طلا کنند سود مند بود از جهت صرع بچگان را که آنرا
ام الصبیان خوانند و سداب منی را خشک کند و منقطع شهوت باه را باشد و مضر بود بچشم بسیار خوردن
وی و مولد و مصدع شقیقه بود انیسون مصلح وی بود و مقدار مستعمل از بستانی سه درم بزرگان را و
کودکان از قیراطی تا دو قیراط و گویند که بدل بستانی نعناع و فودنج باشد و گویند سیسنبر بری ارجونه بکوبند
و بر عضوی ضماد کنند ورم گرم ازان حادث شود و از خوردن وی حرقتی و التهابی سخت پیدا شود و مداوا
بقی کنند و انچه در صدا وای دفلی گفته شد سرمق سرمج نیز گویند و آن قطفات و گفته شود سریقون اسرنج است
و آن زنجفر سوخته و صفت آن در زنجفر گفته شد و بپارسی سرنج خوانند سرخس جبلی و کلیلی دو نوع است
و سعتر و کیلکان نیز گویند و بیونانی بطارس گویند و بلغتی دیگر لمحون و آن نر و ماده بود و قوت هر دو مانند
یکدیگر است و بهترین آن سیاه و بزرگ بود و چون بشکند اندرون وی پستکی باشد و طبیعت وی گرم و خشک است
در دوم کرم کدو دانه و کرمها دیگر بکشد و بیرون آرد و جالینوس گوید که چهار مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند
حب القرع را بکشد و نیز بیرون آورد و زنده را بکشد و چون بر جراحتها نهند خشک گرداند بغایت و دیسقوریدوس
گوید که اگر چهار درم از وی با شراب بیاشامند حب القرع را بیرون آورد و اولی آن باشد که پیش ازان
سیر خشک بخورد و اگر سه درم با شراب بیاشامند کرم را بیرون آورد و روفس گوید که ریش کرده و
مثانه را نافع بود و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل سود مند بود چون با عسل بیاشامند و صاحب منهاج
گوید که شربت از وی دو درم بود و اختلاف ربادوتها بیکرده و مصلح وی شحم ارمنی بود و گویند
که بدل وی تخم شبرم بود و گویند که مصلح وی شاه بلوط و شکر سفید و بدل آن شحم ارمنی باشد سرلد
خلال است و گفته شد سرباد محکت و گفته شد سرطان نهری بپارسی خرچنگ جوی گویند بهترین
آن بود که بزرگ باشد و در آبهای شیرین باشد و طبع آن سرد و تر باشد و مسلول را سود مند بود
خصوص بشیر خر و چون هضم شود غذا بسیار دهد و اگر خاکستر آن بشقاق پای مالند نافع بود و سرها
سود دهد و بهق و کلف را زایل کند و اگر بر گزیدگی سگ دیوانه استعمال کنند در غایت کمال سود مند
بود و اگر با جنطیانا و کندر بود شاید و کندر یک جزو و جنطیانا پنج جزو و خاکستر وی ده جزو و اگر

باعسل
استعمال کنند همین عمل کند و چون بر گزیدگی عقرب و رتیلا ضماد کنند یا بخورند نافع بود و تحلیل اورام بود
و چون بروی بنهند و خاکستر وی شقاق مقعد نافع بود و سرطانات چون خام بکوبند و سحق
کنند و با شیر خر بیاشامند گزندگی جانوران و عقرب و رتیلا را سود دهد و چون بپزند و بخورند
و مرق آن بیاشامند قرحهٔ شش را سود مند بود و چون بکوبند و با ادروج و در نزدیک عقرب
بنهند بمیرد و شریف گوید که اگر بیاشامند با شراب سفید عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و
بیرون آورد و چون بپزند با رازیانه و کرفس و صاف کنند و آب آن بیاشامند منقطع سی درم بول را
حیض را براند و اگر همچنان بخام سحق کنند و بآب بسرشند و غرغره کنند بنان مقدار سه کوچک خناق
و وجع لوزتین سود دهد و ساکن گرداند و اگر چشم وی را بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد
ساکن شود و شفا یابد بخاصیت و بصری گوید که گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیادت کند و مسلول
را سود دهد و گویند که چون با خشخاش شعیر بپزند سود دهد از جهت ابتداء سل که از خشکی سینه و شش
باشد و شیخ الرئیس گوید که دشوار هضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی طین قبرصی باشد و
بدل سرطانات نث و مسلوخ بری آن غرغره کنند صحت یابد و اگر پای سرطانات را بیاویزند بر درخت
میوه دار بجهت آن بیفتد بی علتی و اگر ازان بسوزانند و طلا کنند بر پستانی که سرطان داشته
باشد شفا یابد و مؤلف گوید که صفت غسل وی چنانست که آبها برایشان ازند و شکم وی را بشکافند
و خاکستر چوب رز و نمک بشویند و بعد ازان بپزند با ماش با آب جو مسلول را سود مند بود و صفت
سوختن وی چنانست که دیگی سفید سرخ را بر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و آتش را بر افروزند
تا سوخته گردد و خاکستر شود و باید که در تابستان بود و بعد از طلوع شعری عبور چون آفتاب در
اسد بود و قمر هنوز شب گذشته باشد سرطان بحری نوعی از خرچنگ دریای بحری بود و همه اعضاء
وی محرق وی الطف محرقات بود و صفت سوختن وی آنست که در کوزهٔ نو کنند و در گل حکمت گیرند
و یکشبانروز در تنوری نهند و بر دارند و آن سرد و خشک بود در دوم و سوخته وی را چون سحق
کنند و بدان سنون سازند دندانرا جلا دهد و کلف و نمش را زایل کند و دمعهاء چشم را زایل کند و
نشف رطوبات از طبقات وی بکند و تقویت طبقات و عضلات و اعصاب چشم بکند و
روشنایی بیفزاید و در کحلها مستعمل کنند از جهت جرب چشم و ناخنه آن دو نوعی از سرطان است
در دریای چین که چون از بحر بیرون می آورند و هوا بوی میرسد صلب میگردد مانند سنگ
سرطان

هندبى بپارسى خرچنك هندى كويند وآن سرد وتر باشد وخشك نيز كفته اند ومسلول را نافع باشد
وباه را زيادت كند وسرطان را بشيرازى كلنجك كويند سرخيوس شيطرج است وكفته شود سراج
القطرب وسراج القطرب نيز كويند و صاحب منهاج كويد كه آن حرم است وآن نباتيست نزديك بزرقا و
مستعمل از وى تخم وى باشد وبهترين آن كنكاشد وطبيعت آن كرم باشد در اول وخشك در دوم قابض
بود وقطع خون رفتن بكند وريش روده را سود مند بود چون بدان احتقان كنند و صاحب جامع كويد كه
سراج القطرب بيروح الوقادات وبخور الضم نيز كويند وسو كويد كه بخور سليمان بن داود عليه السلام است و
كويند كه بخور ذو القرنين الملك اسكندر است واقوال بسيار ديكر آورده است وخود كفته است كه آن
ما بقنوبل است كه آنرا لحية التيس كويند وقول رازى آورده است كه آن نباتيست يونانى لوسماجيوس كويند وديكر
كفته كه آن نباتيست يونانى كه درميان كتان رويد وقفاح وى مانند كل سرخ بود واصل وى مانند جوز
بود و قول زنيف كويد كه آن نباتيست كه در شب مانند مشعله آتش بود چون تر باشد وچون خشك
باشد و قول ديكر آورده است كه چون سر در خانه نهاده باشد وآن شخص از خواب بسيار ماندى
بود وچون از خواب برخاست هيچ سر وراندريد وفا تر بود چنان وچون خشك شده باشد فعلش
باطل شد و في الجمله اقوال مختلف بسيار آورده اند وتحقيق نكرده است كه چيست و صاحب منهاج كويد
مطلقا كفته است وآن حرم است بيروح دريا كفته بود سرو در طبع وى حدتى وحرارتى باشد ومراد به
عفوصتى وحرارتيه بود وطبيعت وى معتدل بود در كرمى وسردى وخشكى وى در دوم باشد وكويند
كه سرد است وورق وى قابض بود ومحلل خون را قطع كند وچون بكوبند وبا سركه بياميزند موى را سياه كرداند و
چون ضماد كنند تنها يا با سويق بر حمره ونمله وورمهاء كرم كه در چشم باشد نافع باشد وچون با موم وزيت
شيرين بياميزند وبعضى بپزند مقوى او بود وطبيخ وى اندر سركه درد دندانرا سود دارد وخايه را
چون بر سوختكى افتاد ومجموع دنبهاء تسود مند بود وورق وى وچوب وى چون دود كنند پشه
بكريزد واكر ورق آن بر فتق ضماد كنند سود دهد وصنعت جوز وى در جيم كفته شد واز آن
علك وى در عين كفته شود وبدل وى نيم وزن آن پوست انار بود وبوزن آن عفص رومى سرخ سرد
حبلى عرعرست ودر عين كفته شود سرج اسرنج كويند وآن اسفيداب سوخته است وقوت وى نزديك
بشادنه بلكه بقوة زياده واز دو باشد وطبيعت آن سرد وخشك وقابض باشد وچون با پيه يا بابونه
الحل حقنه كنند قرحه امعا را سود دارد واكر با زيت بپزند تا جوشيده هم شود كوشت در جراحتها برويانند

وآن كو

وآن كوشت مرده در جراحتها پاك كند وخون را باز دارد واز جهت سوختكى مرهمها استعمال كنند سا
ليوس سالى كويند وسلساليوس كويند وسيساليوس كويند وكاشم رومى كويند وآن مانند انجدان باشد
وتخم آنرا كاشم خوانند وسيساليوس هم كويند وطبيعت آن كرم وخشك در دوم ومحلل وملطف بود ودرد
دردهاء اندرونى بكار دارند وزنان بكنند وساكن كرداند وبلغم بسته را بكدازاند وكويند كه چون چهار
پايان از آن بياشامند نتاج ايشان زيادت كند واكر با شراب بياشامند منع ضرر بكند در سفرها درد
پشت را سود دارد ومصروع را بغايت مفيد بود مقدار مستعمل از وى يكدرم باشد ودر بو وضيق النفس
را واسهال مزمن را نافع بود وخاصه تخم وى وبيخ وى وچون با عسل بسرشند ولعوق كنند ووى معده را نيكو
بود ومغص ريحى را نافع بود وسده جكر بكشايد وزاييدن را آسان كرداند وبيشتر حيوانات را نافع بود
ورياح خاصه وحاليين را سود بود وكويند كه بدل وى خردل سفيد باشد وكويند كه انجدان طيب مثل او
بسيار از وى مستعمل كردن مضعف جكر باشد ومصلح وى عصاره زرشك باشد والله اعلم سعد
عود بنا نات وكفته شود سطيحون زوفرست وكفته شد وبشيرازى ميرك كاز دوتى كويند والله اعلم
سطريون كويند كه كندناست و مؤلف كويد كه آن نوعى از كندناست وانرا داراز بون كويند وكفته شد
اكر از آب بيخ وى دو قطره در بينى چكانند درد دندانرا نافع است وچون با جاوشير وبيخ كبر بياشامند سنك
كرده بريزاند وبا بول بيرون آورد ودر سر بكند محكم وچون با سويق در كه ضماد كنند بر جرب رش
كنند نافع بود ومحرك عطسه است وچون سحق كنند وبا عسل بياميزند وسعوط كنند فضول بلغمى را
از سر بكشد تا بدهان وطبيعت وى كرم وخشك باشد نزديك به چهارم باشد وبغايت معطس بود
ودر سفيد كردن كتان وصوف بغايت نيكو بود وبپارسى آنرا كليم شوى وقصب شوى نيز خوانند ودر
صفت عرطنيثا نيز كفته شود وبشيرازى آنرا چوبك اشنان كويند وبدل آن درآذريون كفته شود
سطراطيوطيس نباتيست كه وى را بيخ نيست ودر روى آب پيدا شود وورق وى مانند ورق بارنجويه
باشد كوچكتر از نعناع وبرنكتر طبيعت وى سرد وتر باشد وچون بياشامند خونى كه از كرده آيد
ببندد وچون با سركه ضماد كنند منع ورم از جراحتها بكند وحمره وورمهاى بلغمى را نافع بود سطركم
سطرك نيز كويند وآن در زنبا داست وكفته شد سطاح هر نباتى كه در روى زمين كسترده باشد
آنرا سطاح كويند همچون حرفا وامثال آن سطركا اسطركست وآن صمغ زيتون است وكفته
شد سطاريون قسر سطاريون كويند وبپارسى آنرا برابك كويند وآن كياهيست كرم وترست
وورم سرد را بكدازند چون بكوبند وبر او نهند وكرنيز ندكى عقرب ضماد كنند سود دهد

نبات که در کوهستانها و زمینها خشن روید مانند فراسیون بود و از ترازوی وی زرد
رنگ بود و ورق وی کوچکتر از ورق فراسیون بود و بسیار باشد و اصل وی یکی باشد و قضبان
و ورق فراسیون زرد بود و طبیعت وی گرم است در سیوم بول و حیض را براند و بچه فاسد و
مشیمه بیرون آورد و مره سودا پاک کند و مالیخولیا و جمله مرضهای سوداوی را سود دهد
و مقوی قلب و نفس و بیخوابی زایل کند و گزند کیک دیوانه سود دارد و چون با زیت رایحه باشد
در درد دندان نافع بود و در اندلس او را بقار خوانند سطبوس جلنار است و پارسی گلنار
گویند و در باب جیم گفته شد سعتر صعتر نیز گویند و در صاد گفته شود سعد انواع است
و بهترین آن کوفی باشد که فربه و خوشبوی و بستانی و سفید و بعد از آن هندی اگر سفید باشد
و باید که سیاهی از وی بخراشند سفید و فربه بود و در شیراز بکنج هست و آنرا سعد زنگی خوانند
و در میان ریگستان در کنار رودها روید گلی زرد روید و آن نوع اگرچه کوچک بود اما بغایت
سفید و خوشبوی بود و آن نوع بهتر از هندی که اندرون وی سفید نبود و سعد را بترکی تیلاق
خوانند و قرقرون هم سعد است و طبع وی گرم است در اول و خشک در دوم مسخن و مجفف بود و اگر
دراو قبض باشد لون را پاک گرداند و بوی دهان را خوش کند و چون سحق کرده استعمال کنند آکله را زایل
کند در بیماری مشکل عجیب سودمند بود و ریش دهان را سود دهد و ریش معده و سنگ مثانه بریزاند و بول
و حیض براند و کند بینی و دهان و تلاع و استرخاء لثه را بغایت نافع باشد و حفظ را بیفزاید و مسخن معده
و جگر باشد و عسر البول و درد گرده و مثانه را و درد رحم و تبهاء کهن و بواسیر را عظیم نافع است و دندان
را سود دهد و قطع قی بکند و اعصاب را قوت دهد و چون با زیت بیامیزند دانهایی که بر کودکان برآید
نافع بود و مقدار مستعمل از وی یک درم باشد و قوی مسهله در وی هست و گویند درازی حب القرع بیرون
آورد چون با شراب بیاشامند نافع بود اما مضر بود بحلق و ریه و مصلح وی آن بود که با قندل یا
صندل بیامیزند و اسحق گوید که مضر باشد بشش و مصلح وی انیسون بود و سعد چون سوزنی بود
خوردن بسیار از وی جذام آورد و نوعی از سعد هندی هست که برنجبیل ماند و چون بخایند برنگ
زعفران بود و چون در پوست لطوخ کنند در زمان موی بسترد سعتر مرزنجوش است و گفته شد سعنبس
و صعنبین نیز گویند و آن سکینجات و گفته شود سفرجل بپارسی آبی گویند و بشیرازی به خوانند
و بهترین وی بزرگ و رسیده باشد و طبیعت وی سرد بود در آخر درجه اول و گویند که معتدل
بود در گرمی و خشکی و سردی و ترش و قابض تر باشد و شیرین و بول را براند و ترش و مقوی و قابض

باشد

باشد و کل وی همچنین سفرجل منع سیلان فضول بکند و مربا و عصاره وی نافع بود بجهت اعصاب
و انتصاب نفس و ربو و منع نفث دم بکند و قی و خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده باشد
و آب وی فاضلتر از جرم وی باشد در تقویت دل معده و بول براند و آنچه بعضی بخته باشند اد را در وی
زیادت باشد و درد و سعال ریه را سودمند بود و خون رفتن باز دارد و نافع بود بجهت حرقة البول
و چون عصاره وی در سوراخ قضیب چکانند و اگر پس طعام خورند شکم براند و قوت عصر و
اگر بسیار خورده باشد طعام هضم شود و بیرون آورد و اگر پیش از طعام بود شکم ببندد و بیخ
وی حقنه کردن شقاق مقعد و رحم را سودمند بود و بوییدن وی مقوی دل باشد و دماغ و منع
غثیان و قی بکند و اگر بسیار بخورند درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود
دیرهضم شود و مصلح وی رطب العسل باشد سفنداسفند آن خردل سفید است و گفته شد سفنا
و بکوش نوعی از نیا ذریعات و آن گرم و خشک و مسهل بود چون خام خورند و پخته نخورند سفلیون
کسوه بریعات و گفته شد سقن سیلان گویند و آن عسل رطبات و بعربی دبس گویند و گفته
شد سقولوقندریون اسقولوقندریون گویند و در الف گفته شد و بیونانی اسقلفیس گویند و
سقلیون خوانند و ایمنون نیز گویند و قطعا رنغاسم خوانند و مؤلف گوید که آن بشیرازی زنگی
دارو خوانند و آن نباتی صحری گویند و مشابه بکزبرة البیر و طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم
و گویند که معتدل است در گرمی و خشکی و وی محلل و لطیف بود و عظیم از جهت سپرز نافع باشد چون با
سرکه بپزند با سکنجبین و جمله روز ناشتا بیاشامند فواق و یرقان را سودمند بود و سنگ گرده و مثانه
را بریزاند و مقدار مستعمل از وی دو درم باشد و دیسقوریدوس گوید که نسیان و فالج و لقوه و وسواس را
سود و صرع را نافع باشد و فولس گوید که صلابت سپرز و غلظ آن را سودمند بود و اگر با روغن بنفشه سعوط
کنند فالج و لقوه و سکته را نافع بود و گویند که چون بخود بیاویزند منع آبستنی بکند و اکل با سپرز استر بود
نیکوتر بود و اما مضر بود بدل و معده و مصلح مصطکی باشد و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل باشد و بدل
آن دو وزن آن کمادریوس است و گویند که بدل آن پوست بیخ کبر و نیم وزن آن تخم کرفس سقمونیا
محموده گویند و آن عصاره گیاهیست از نوعات که برگ آن بلبلاب ماند و درازی نبات وی سه گز یا
چهار گز بود و بر وی وطوبتهات که بر درخت پیچید و شاخهای بسیار دارد و آن شاخها از یک بیخ بود و گل وی
سفید بود و بهترین آن بود که سبک و صافی بود و متخلخل و بلون ابریشم باشد و چون در دست بمالند حرد شود
و سفید گردد و مانند آب زود حل شود مانند شیر بود و آن انطاکی باشد و آنچه سیاه بود یا زرد که سخت باشد

ومرطکت خود نبود وآن نوع بد باشد وتا درمیان سیب یا به مشوی نکند نشاید خورد واستعمال
نشاید کرد و مولف گوید که مشوی کردن وی چنانست که در کیسهٔ کتان کنند واندرون به یا سیب خالی کنند
و در میان آن نهند وسر آن بازبجای نهند و بخمیری محکم کنند ودرمیان خمیر کنند و در آتش آهسته نهند
رها کنند تا پخته شود وبعد از آن بیرون آورند ودر سایه خشک کنند وطبیعت آن گرم وخشک است
در سیوم وگویند در دوم وحرارت وی زیادت از یبوست بود بر برص و بهق وکلف طلا کردن
نافع بود وامحلل جراحات بود وچون با عسل بر آن طلا کنند وازجهت درد سر کهنه چون با سرکه و
روغن گل طلا کنند نافع بود وسقمونیا مسهل صفرا بود وشربتی از وی تسوجی تا دو دانگ باشد بحسب
مزاج وهوا ویا از تسوجی تا دانگی بود و بر گزندگی عقرب طلا کنند وخوردن سودمند بود ووی
مضر بود باحشا ومعده وجگر ودل وکرب وغشیان وتشنگی آورد واشتهاء طعام ببرد ومصلح وی
آن بود که با کثیرا ورب السوس وانیسون ورد وقرنفل نشاسته وروغن بادام شیرین ممزوج کنند بوزن
آن وچون بی غامند از وی مقدار بسیار از آن بکار برده باشد اطلاق کند وبعده کرب وغشیان
آورد وعرق سرد واسهال بافراط آورد و باشد که بکشد واگر زنان برخود بگیرند بچه را بکشد ودرم آورد
کشنده بود و شریف گوید که جزوی از وی با دو جزو ترید وشیر تازه را بیا شامند کرم بزرگ وخرد
بیرون آورد واصل نبات وی چون با سرکه بپزند ونیک بکوبند وبارد چو ضماد کنند عرق النسا را
نافع بود واگر رطوبات وی را بچشم پاره زنان بخود برگیرند بچه را بکشد وچون با عسل وزیت بپزند
وبر جراحات ببندند بیامیزند بکار برند وچون با سرکه بپزند وبر جرب ریش سر بمالند سود دهد واگر
بیخ وی بر برص طلا کنند نافع بود ومداوای کسی را که سقمونیا بسیار خورده باشد بدوغ وسویق و
تفاح ورب وبسفرجل ورب سماق ورب ریباس کنند وصاحب منهاج که بدل وی خروع باشد
وگویند که سه وزن آن و مولف گوید که هیچ دوا عمل وی نکند وبدل وی نبود در مسهل صفرا وجدا
که کنند قوت سقمونیا تا سی سال باقی باشد سقاقل اشقاقل است وگفته شد سقوردیون ثوم بری است وآن
را سقوردیون گویند وگفته شد وشقردیون نیز گویند وگفته شود وبپارسی او اسیر مو گویند وطبیعت
وی گرم وخشک است بچهارم ملطف ومفتح بود وجراحات عظیم خبث را باصلاح آورد وفتح عضله را نکو
بود وباقی منفعت آن در ثوم گفته شود سقنقور ورل ماهی است وسقنقور نیز گویند وگویند که از نسل
تمساح است وآن چنانست که نهنگ بر لب رود نیل خایه می نهد وبچه بر می آورد وهر چه از آن در آب می افتد
نهنگ می گردد وآنچه در میان ریگ میماند سقنقور میشود وآن هم در آب وهم در خشکی تواند زیست و وی از

نر و ماده متولد شود وصاحب جامع گوید که رفتن وی بیشتر در دجله زمستان بود ودر شدت سرما از آب بیرون
آید روی بیابان نهند وصیاد بوی رسد وصید کند واین خاصهٔ صاحب جامع است وهمان نقل از غیر
جمع میکنند که سقنقور در نیل کنار رود نیل باشد وبدان سبب از ورل ماهی خوانند وورل از بهر آن
خوانند که مانند ورل است وماهی از بهر آن خوانند که در آب میرود وفرق میان سقنقور وورل آنست که سقنقور
در نیل مصر یکی آید بود وورل در بیابانها ومر ورل پهن بود ومر سقنقور باریک وکشیده ورنگ ورل زرد بود
که برنجی وتیرگی زند وپوست وی خشن بود ورنگ سقنقور ابلق بود از زرد وسفید وسیاه وبعضی
وپوست وی املس بود و محمد بن احمد تمیمی در کتاب مرشد گوید که نر سقنقور دو قضیب داشته باشد
وماده آن دو فرج و مولف گوید که یکی سقنقور نر دیدم که قضیب او در بن دو شاخ بود اما آن که میگویند
بود و نر سقنقور دو خصیه دارد بما تند خصیه خروس وبمقدار آن بود وهم در موضع آن بود که از اندرون
خروس وماده آن بالای بیضه در ریگ کند بحرارت آفتاب تمام شود وبچه بیرون آید وغذاء وی
در آب ماهی بود ودر بیابان عضایات وغیر آن وصاحب جامع گوید که از اهل صعید شنودم ودر بعضی
از کتب خواص دیدم که چون سقنقور بصیاد رسد وعضوی از آن بگزد طلب آب کند اگر آب یافت در آب
رفتن یا در بول خود غلطید صیاد در حال بمرد وسقنقور سالم ماند واگر صیاد پیش از وی در آب رفت
یا در آب خود غلطید سقنقور بر قفا افتاد وبمرد در حال وصیاد سالم ماند واین از خواص
عجیبات و ابن مولف گوید که در مصر کسی است که شب گشتن سقنقور را دهر سقنقور که بگیرند نزدیک
او برند واو بکاردی از ذبح بسمل کند وبجای او مهری نهد که تا هر سقنقوری که بمهر او نباشد بدان
رغبت نکنند وآجود وی نر باشد که در وقت بهار صید کرده باشد ودر موسم هیجان ایشان وبهترین
اعضاء وی ناف وگرد بر گرد آن وگردن دنب وپیه آن باشد وگوشتی که بر شانهٔ وی بود وهم نیک بود
ونمک وی بهتر آن باشد که از موازین ناف آن بگیرند که قوت ناف وگرده وپیه که با وی باشد ونمک وی
باید که سیاه بود که بر خیز مایل باشد وبعضی بکرچیده باشد وآنچه سفید وریزان باشد نمک مکرر باشد
وسقنقور تازه بود گرم وتر باشد در دوم وچون نمک سود کنند خشک گردد وحرارت وی زیادت
شود ورطوبت آن کمتر گردد و صاحب منهاج گوید که گرم وخشک بود علکه مضر باشد واگر آنرا تنها استعمال
کنند فعل وی قوی باشد از آنچه در مرکبات استعمال کنند وشربتی از گوشت وی از یک مثقال تا سه
مثقال است وبحسب مزاج کسی را که استعمال کنند باید آمیخت با ادویه وسن وی وشهوت ووقت استعمال وی
تا در کدامین فصل باشد واولی آن بود که اگر خواهند که تنها استعمال کنند حتی باید کرد که بر سر شراب کهن یا با ما

العسل استعمال کنند یا نقیع زبیب شهوین یا برسر تخم مرغ جون نیم برشته کنند و بپاشامند
و همچنین نمک و بواجد اطعم ماهی از یکدرم تا دو درم بود بحسب مزاج کسی که استعمال کند و اگر
زرده
برسر تخم مرغ نیم برشت تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن استعمال کنند این شغل را بغایت مفید بود
و سقنقور سودمند بود از جهت رعشه و اعضای سرد و کسی را که در مجامعت ضعفی و تقصیری باشد منی را
بیفزاید و قوت شهوت برهد خاصه پیه وی که در گرده بود و اگر یکدرم از آن با شراب بیاشامند از حوالی
گرده وی شهوت باه را بجنبشی برانگیزد که ساکن نشود مگر آنکه مرق عدس با عسل یا تخم کاهو را با
آب بیاشامند که ساکن گردد و بدل وی جبا لیس گویند که خصیه ثعلب است و مولف گوید که
ادویه باهی چند آنکه امتحان کرده شد هیچ ادویه بخصیه ثعلب نمی رسد خاصه که با شراب بیاشامند و
گویند که سقنقور در هندوستان می باشد و در بحر قلزم نیز و گویند که در بلاد حبشه هم می باشد
اما ابن تلمیذ مشهور نیست و گویند که بدل آن خصیه ثعلب است یا خردل و مولف گوید که اولی آن باشد
که بدل وی در مغاجین و تراکیب بوزن آن خصیه ثعلب است که فربه باشد و بوزن آن قضیب گاو
خشک کرده و جون سوده کنند و نیم وزن تخم کتان سکر بپارسی شکر گویند و در منهاج مراد از سکر الطبرزد
و بهترین وی آنست که سفید و شفاف باشد و از طرف هندوستان آورند و جینی و آنرا قند
خام گویند و طبیعت وی گرم است در آخر اول یا در اول دوم و تر است در میانه اول و جون کهن گردد
میل خشکی داشته باشد و وی ملین بود نافع بود معده و مجلای که در وی است و در جلا از وی بعمل بود و شکر
سلیمانی را در این تلیین بیشتر است و عسل قصب تلیین در وی بیشتر است که در فاید و عسل طبرزد
تلیین در وی بیشتر است که در عسل نخل و تلیین شکر از عسل نخل بود و شکر مصلح ریاحی بود که حادث
شود در امعا و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده و جگر بود و منقی سده جگر باشد و معدل حرارت
از وی صحی بود و اگر با روغن بادام شیرین بیاشامند منع قولنج بکند و کهن وی سودمند بود از جهت
بلغم که در معده باشد الا تشنگی آورد و خوف درد آمیختن از وی متولد شود و صفرا برانگیزد و مصلح وی رمان
مزین بود و شریف گوید که جون با روغن گاو کوسفند بیامیزند و بیاشامند احتباس بول و مجربات در این جهت
و جون ده درم از وی کلاخته در بیت درم روغن گاو تازه نیم گرم بیاشامند صرد نافع بود و اندرون سود
مند بود و ریاح که زاینده باشد باک کرداند از راه و تجربت با آب گرم آشامیدن و ادمان آن کردن رفع را
زایل کند و او انحاید و ترا اسود دهد و سینه و شش را نیکو بود و نرم گرداند و خشونت مثانه را بلاد
کند و زایل گرداند و موافق بود محرور مزاج را و مرو در را باعتدالی که دارد و محتاج مصلح بود و سده

را بگشاید و گرده را نافع بود و اگر بخور کنند قطع زکام بکند و از جهت جرب سودمند بود خاصه
جرب جفون چشم جون با بار شکر حل کنند تا خون آلوده شود و احتیاج اگر باشد بکوبار مسکر کنند
و اگر درد اوی چشم کنند سفیدی که رفیق باشد ببرد و جون بپزند و کف از وی بگیرند تشنگی را بنشانند
و اول آن بود که کسی که در طبیعت لست داشته باشد و صحیح امعا از بسیار خوردن آن احتراز نمایند و
گویند که بدل آن اب آلو بیاسامات و گویند که مصلح آن برات و طباشیر و بدل آن میویز منقی خراسانی
سکر العشر بپارسی تبغال گویند و بشیرازی شکر کوهی خوانند و صاحب منهاج گوید که آن صمغ است که
برتوز
از درخت عشر بیرون در موضع کل وی که خشک کرده و جمع می شود و آنرا سکر العشر گویند و بعضی گویند
که گویند که آن طبیعت که بر درخت عشر می افتد در خراسان و جمع میشود همچون ترنجبین یا می افتد و بخارج
مانند بار نمک و در وی حلاوتی باشد و اندک عفوصتی در او هست و سفید بود و آنچه حجازی باشد
میل بیاهی داشته باشد و مولف گوید که برخار مانند مگسی بزرگ آشیانه می سازد و از اندرمیان آشیانه
بماند آنگرم و بشیرازی خر و گل بعال خوانند و اشیانه بفارسی تبغال خوانند و طبیعت وی معتدل
میل بحرارت دارد و نزدیک بود که وی لطیف تر از وی بود و اندر وی رطوبتی باشد و طبع را نرم
کند و جون در جشم کنند سفیدی که در جشم باشد زایل و روشنایی یاد کند و شریف گوید که
سپید و متواتر اگر از وی بیاشامند هر روز ده درم با آب نیم گرم رسود و دشواری نفس را نافع بود و مجربات
و سعال و درد سینه و ضیق النفس را نافع بود و اگر با لبن تفاح بیاشامند استسقا را نافع بود و معطش بود
انواع سکر از بهر آنکه حلاوت وی اندک است و وی را معده و جگر و گرده و مثانه را نیکو گرداند سکبینج صمغ نباتیست
که بشکل و مانند قنا بود و صاحب منهاج گوید که نیکوترین وی آن بود که بیرون وی بسفیدی زاند و اندرون
وی برخی و تیز بوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع گوید که نیکوترین وی آن بود که
صافی بود و بیرون وی سرخی بود و اندرون وی سفید و رایحه وی متوسط بود و میانه رایحه حلتیت و قند و
حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم و محلل و ملطف باشد فالج را نافع باشد جون بیاشامند
یا در حقنه کنند و اوجاع بواسیر را نافع بود و در جمرا و امعا را سود دهد و حیض و بول براند و بچه را بکشد
و مسهل آب زرد باشد و نفخ وی معده بکند و برگزندگی مار و عقرب جون طلا کنند سودمند بود و جون سعوط
کنند صرع را سودمند بود و آنچه اصفهانی باشد باه را زیاده کند و جگر نیکو کند و شیخ الرئیس گوید که
سکبینج محلل صلابت بارد و در حمی باشد و استسقا و مغص را سودمند بود و بخور دن و طلا کردن و خنازیر را کذا
و ضماد کردن جذب سلی و شوکه بکند و کرم کدو دانه و کرم های دیگر بکشد جون بیاشامند و گویند که نقرس که
قابض قابض
بمزکی ... سودمند بود

سبب آن از سردی بود سود دهد و درد مفاصل را سود دهد و سینه را پاک کند بقوت و مسهل بلغم لزج بود
و رطوبات غلیظ و عرق النسا را که سبب از سردی بود و درد پشت و بادهاء غلیظ که در اندرون باشد
سود دهد و تاریکی چشم و غلظ الجفان را نافع بود و آن فاضلترین داروها بود که از جهت دوا آب
استعمال کنند و چون در سرکه بگدازند و بر شعیره که بر مژه بود بمالند زایل کند و شربتی از وی
از یک درم تا یک مثقال باشد و شاید که بغیر از سرد مزاج یا از جهت مرضهاء ممتنع استعمال کنند که عظیم
مزاج انگیز بود و سم علتهاء سرد را باشد و اما محرور مزاج را بغایت مضر بود و اگر با شراب بیاشامند
از گزندگی جانوران و زهرها کشنده را نافع بود و گویند که مضر بود بر مثانه و مصلح وی باشق بود
صاحب منهاج گوید که معده را و امعاء را بد بود و مصلح وی مصطکی و انیسون باشد و بدل وی قنه سفید
بود و گویند که نیم وزن آن جاوشیر و گویند که بدل آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر است از هر یکی ربع
وزن آن و صاحب منهاج گوید که نوعی از قنه سنجل مینشود بسکبینج سک اصل وی صینی است و آن
عصاره املج است و نوعی دیگر مرکب بود از مر عفص و ملح که مانند رامک ترکیب دهند و آن بود
که بوی خوش باشد و نیکو بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در درجه دوم و قابض باشد و مقوی احشا و منع
کند که از رطوبات باشد و شکم را ببندد و قوت اعضا اندرونی بدهد و باه را زیاده کند و سل را بگشاید
و درد مفاصل را نیکو بود و درد اعصاب و منع رعاف کند و درد دل را سود دهد و مقدار نیم درم
مستعمل کنند و بوی دهن و بوی آبزن کرمرا صلاح آورد و مصلح وی کافور باشد سک الملک آن مرکب بود
از مازو و نلنجه و بیاسه و صندل مقاصیری و سنبل الطیب و عسل و صنعت آن در مرکبات گفته شود
سکبینج ... حجر للطا غیطون است و غاغاطیس نیز گویند و گفته شد سکی غلا و سعی رعلا نیز گویند و معنی آن بزبانی
کثیر الاحلیات و آن سغابیج است و گفته شد سکبینویه و سکیویه است و ... نیز گویند و آن بزر
... است و حب العقد نیز گویند و گفته شد مکرر صفت آن و بپارسی تخم ... گویند سلق دو نوعست یکی نوعی
هم پارسی سلق گویند و مشهور است و آن را سود باشد و این نوع دیگر پارسی ... گویند و بهترین آن ...
و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند که مرکب القوی بود و گویند که رتبت در اول قوی بود و در وی قوت
ملطف و محلل و منفخ بود و در سیاه قبض بود و در سفید جلابی و تحلیل و کلف و داء الثعلب و خزاز و ثالیل را نافع
بود و چون با آب وی طلا کنند و ورق وی سوختگی آتش را نافع بود و اگر با عسل بر قوبا طلا کنند نافع بود و
اگر با آب وی طلا کنند و بشویند شپش را ببرد و اگر آب وی به زیر روغن بکنند و بر ورم نهند ساکن
گرداند و ریش بینی زایل کند و چون بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و قولنج را سود دارد با موی و ...

را سود دهد

را سود دهد و قطع بلغم بکند و اگر آب بیخ وی در بینی مصروع چکانند و بدان ادمان کنند و اگر سبب
آن جمع شدن اخلاط لزج که در دماغ بود بغایت نافع بود و زایل کند و آن صرع را که چون آفتاب و برف
وی را بر خمیر ریزند بعد از ده روز سه ساعت سرکه گردد و اگر بر سرکه بریزند بعد از چهار ساعت خمر شود و اگر آب وی
با داروی مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد و چون ده درم آب وی
نیم درم غاریقون در وی حل کنند خلطهاء غلیظ لزج بیرون آورد و ... دم باشد و قولنج و کیموس
وی بد بود و مصلح وی ... که بود و خردل و وی معده را بد باشد و مصلح آن رب غوره یا شراب ترنج باشد
سلق جبلی آن را سلق بری گویند و بیخ آن را حلیمون گویند و آن جلبان ق و بپارسی آزاد دارو گویند و سلمون
نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر است و چون بر نقرس و مفاصل ضماد کنند عظیم نافع بود و اگر از جهت نزله بلغمی یا
نبات سفوف بساختی بغایت مجرب است و چون بر عضوی که کوفته باشد ضماد کنند با کلاب بغایت
مفید بود در حمام ضربی گفته شد سلق الملک جا النهرت و گفته شد سلق بری سلق جبلی است و آن نوعی از
حماما است و گفته شد در حا سلیخه و بپارسی جو برهنه گویند و آن مانند گندم بود بی پوست و آن در
صفت شعیر گفته شود سلیخه قسیا خوانند و آن پوست درختی است که آن را سلیخه خوانند و تلخ سلیخه
بدان سبب گویند و آن انواعست و نیکوترین وی آنست که سرخ رنگ بود و ستبر بود و در طعم وی اندکی
تلخی باشد و عفوصتی تمام و چون بشکند مانند ریزند لحمی بود و قصبه وی در آن بود و سوراخ وی
تنگ مانند تربه پیچیده باشد و آنچه سیاه بود بد باشد و آنچه دقیق بود کیلان بود که به قلب
سلیخه فروشند و صفت آن در کاف گفته شود و گویند که نوعی از سلیخه هست که ملحق بود بدارچینی و آن
نیکو باشد و طبیعت سلیخه گرم و خشک در دوم و محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بسته
بگشاید و بول براند و اگر با داروهاء چشم خلط کنند تیزی چشم زیادت کند و درد سینه و پهلوها که تولد
کند از اخلاط لزج یا از اخلاط غلیظ سودمند و مسهل نفث دم باشد و شراب وی از جهت معده و جگر سود بد
و چون دود کنند بدان زخم را پاک گرداند که از رطوبات فاسد عفن بود و بوی آن نیکو گرداند و چون
با عسل بیامیزند و بر رطوبات لبنی که در وی باشد بمالند زایل کند و کرتک را نافع بود و چون بیاشامند
مجموع دردهاء گرم که عارض شود در اندرون و در گرده را بغایت سود دهد و سده را بگشاید و بچه مرده را
زنان بیندازد و مشیمه بیرون آورد و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و گویند که مضرات با معا
و مصلح وی کثیرا بود و یحیی بن ماسویه که بدل آن نیم وزن آن دارچینی بود سلیط زیت است و گفته شد
شلجم است و گفته شود سلخ الحیه پوست مار بود و نیکوترین مار خر بود که لون او سفید بود و ...

کوید که سرد و خشک و بغایت مجفف باشد و اگر با شراب بجوشانند و در گوش چکانند درد گوش را عظیم
سود دهد و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان نافع بود و اگر در داروهای چشم را خلط کنند سودمند
بود خاصه چون خشک کنند و سحق کنند و بعسل برشند یا با شراب و در چشم کشند تیزی چشم را زیادت
کند و اگر برگ وی بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را عظیم سود دهد و اگر با ورق کبر بپزند
و بدان مضمضه کنند همان عمل کند و اگر بسوزانند و لطوخ کنند موی برویاند و اگر مقدار یکدرم از وی
با آب خرما برشند و بمالند و بخورند همین عمل کند و ثآلیل را زایل کند و اگر مقدار یکدرم پاره پاره کنند
و با آرد جو برشند و در شیب دقیق کنند تا پخته گردد و بخورند صاحب بواسیر خواه ظاهر خواه
باطن بغایت را نافع بود و اگر در زیت بپزند و از آن موم روغن بسازند نافع بود از جهت لبان و
مقعد که شقاق باشد و چون در آتش بخور کنند مار بگریزد از آن موضع و چون بر ورک زن
حامله بندد آسان بر آید با بچه در شکم وی خصوصا اگر مرده باشد بیرون آورد مجرب و چون در زیت
بجوشانند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود زایل کند و ریمی که از وی روانه باشد
سود دهد و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم یا ورند سود دهد جهت خلط
اجفان و دمعه و ... که از خون پدا میشود کحل کردن **سلوا** سمانات (?) و اروهی نیز گویند و گفته
شود **سلوی** و آن نوعی از مرغهاست که در دو دیار که در مصر بود می پایند **سلحفات** بپارسی سنگ
پشت گویند و بشیرازی لاک پشت گویند خون سنگ گویند پشت دریائی چون بیاشامند بشراب
بنیرما بخرگوش و گون سود دهد از جهت گزندگی جانوران و کسی را که ضفدع اجانی خورده باشد و هر
نوعی که خورده باشد و اگر زهره سنگ پشت بر بینی مصروع چکانند نافع باشد و چون لطوخ کنند خناق
را نافع بود و از جهت ریشهای بد که عارض شود در دهان که آنرا قلاع خوانند زایل کند و خایه آن ...
بچگان را نافع باشد و اگر سنگ پشت دریائی بگیرند و بسوزانند تا سفید گردد و بروغن گاو سحق کنند و بر ...
ریش ... نهند چرک آن پاک کند و گوشت برویاند و دوباره اعادت نکند مجرب و ریشها و سوختگی آتش
را زایل کند و شریف گوید که سنگ پشت نوعهاست بحری و نهری و بری و چون سنگ پشت بحری بکشند
و هرچه در شکم وی باشد بیرون آورند و بر آتش بسوزانند خاکستران باندکی فلفل بیامیزند و با عسل برشند و مسلول
را بامداد و شبانگاه بمقدار ملعقه بدهند و ملعقه را از معجون چهار مثقال باشد و از این دوا بر دو درم
و نیم ... را نافع بود و خون سنگ پشت با آرد جو عسل برشند و مانند فلفلی حبها سازند و مصروع
هر روز ... و هر شبانگاه بخورد عجایب نافع بود و خون سنگ پشت در دست و پای مالند درد

منافع

و نقرس را سود دهد و خاصه چون چند روز پیاپی بمالند و خون وی در تشنج و کزاز بمالند سودمند بود
و چون گوشت وی بخورند همین عمل کند و اگر خون وی با چند بید حقنه کنند تشنج را مفید بود و چون
سنگ پشت دریائی بسوزانند و خاکستر آن با سفیده تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پایها
شفا یابد و زایل شود و گویند که چون بر مصروع بیاویزند بر او صرع زایل کند و صاحب فلاحه گوید
که اگر تگرگ بسیار آید و زیان دهد بگیرند سنگ پشتی و از گونه در زمین بدارند و دست و پای او را
هوا کنند و همچنان بگذارند تگرگ در آنجا دیگر نبارد و ابن زهر گوید که زهره وی را چون خشک کنند
و در عسلی که دود نه دیده باشد سحق کنند و در چشم کشند سودمند بود جهت نزول الماء و ماسرجویه
گوید که چون بپزند با آب و کودکان را قی باشد در آن آب نشینند سودمند بود **سلداتیون**
درختیست که بالای وی از زمین مقدار سه گز بر آمده باشد و گلی سرخ دارد و بعد از آن دانه کند بمقدار
کشنیزی و ان نبات و درخت وی از جهت گزندگی عقرب و مار مجموع گزندگان زهردار سودمند بود
و ... بیاشامند سینه مخلوع را از خشونت پاک کرده اند و آواز نیکو کند **سلاخه** آن پوستی بود که مار
... برنگ کرده باشد و آن سنگ سیاه ... باشد مانند تیر باشد نیک باد و بجذام استعمال کنند
نافع بود **صلیه** شوکا قبطیه است و گفته شود **سماق حشم** گویند و حشم نیز گویند و عرب سماق الدباغین
خوانند و نیکوترین وی تازه و سرخ باشد و طبیعت آن سرد بود در دوم و گویند در اول و گویند که خشک بود
در سوم و بغایت قابض بود و مانند اقاقیا بود و طبیخ ورق وی موی را سیاه کند و بدان حقنه کردن اسهال را
سودمند بود خوردن و در نشستن و اگر در گوش چکانند چرکی که از گوش می آید ببندد و ورق خشک
وی را چون در آب بپزند تا بقوام آید چون عسل باشد عفص بود و در عمل و فعل و اگر ثمره وی نیز همچنین کنند
همین سبیل بود و موافق بود و چون در طعام اندازند از جهت کسی که اسهال مزمن و قرحه امعا داشته باشد و چون
با آب ضماد کنند منع حمره و ورم از حقنه بکند و چون با عسل بیامیزند خشونت اجفان را نافع باشد
و قطع سیلان و رطوبات سفید از رحم بکند و بواسیر را زایل کند و چون با شحم ... سحق کرده بر بواسیر طلا کنند
و نقیع ثمره وی را چون بپزند تا غلیظ شود فعل وی نیکوتر باشد از ثمره وی و صمغ وی چون در سوراخ دندان
کنند درد دندان را ساکن کند و چون بپزند و گیاه آن در روی ریزند تورم بکند و رازی گوید که چون
سماق با شراب قابض بیاشامند قطع اسهال و نزف دم از رحم بکند و کثرت بول را نافع بود و بعضی گویند
که اگر نبید وی بر صوف سرخ رنگ ... برکسی دهند که خون از وی روانه بود از هر محل که باشد ببندد و قطع
سیلان خون بکند و ابن ماسویه گوید که اشتهای طعام را پدید بکند بخصوص که در رویت و طبیعت ببندد

کرد در ضیق

بخصوصی که در رویت و اسهال صفراوی که مزمن شده باشد سود دهد چون بخورند با بدان
صنع کنند واگر با گوشت دراج و مرغ بپزند شکم سخت دارد واگر بر معده و شکم ضماد کنند همین سبیل
وچون بریان کنند شکم زیاده تر بندد وچون در گلاب لیانند و از آن گلاب در چشم کنند سودمند
بود و در ابتداء درد چشم که از گرمی بود با ماده وحدقه را قوت دهد وسویق وی شکم ببندد
ومعده را سود دهد وهیجان صفرا و اسهال آن و اسحق گوید که اگر در چشم کنند از نقیع وی
سلاق وسوزش چشم وخارش آن زایل کند اگر کسی را که دایم قی کند وهیچ در معده وی قرار نگیرد
نه از طعام ونه از شراب سماق را وکمون را بکوبند جریش و با آب بر دیا نشانند قی را باز دارد و سماق
دباغه معده بود ومقوی آن وتشنگی بنشاند وغثیان صفراوی ساکن گرداند وهیچ را سود دهد و ذو
سنطاریا را بدان حقنه کنند وسیلان رحم وبواسیر را بغایت نافع باشد و ثریف گوید که اگر بپزند ده درم
در هفتاد درم تا قوت وی در آب دهد بعد از آن خرقه را بدان آب فرو زنند و بر چشمی
که جرب داشته باشد واکله وسلاق تکمید کنند تنها نافع بود وچون بکوبند تنها یا با سرکه
سیلان خون از هر موضع که باشد بکند واگر در چشم محرور کنند یا چکانند که سرخ شده باشد ایمن باشد
از آنکه آبله در چشم وی برآید وچون گرد سماق با گلاب مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ورق
وی همچنین چون ضماد کنند بر شکم بچگان طبیعت را ببندد وچون ورق وی بپزند وعصاره
وی بگیرند چنانکه غلیظ باشد قوت اعضا بدهد ماده از چشمها بغایت سودمند بود وچون
حل کنند در آب لسان الحمل وطلا کنند بر ریشها پلید هرچه بود خشک گرداند وچون ضماد کنند
بر ناف و بر قضیب سلس البول را سود دهد که بسبب استرخا بود و سماق مضرت بجگر سرد کند
که مصلح وی مصطکی باشد حمص من مجموعات ودر آذان الفار گفته شد سمین چرب گوشت
گویند و بهترین آن باشد که از حیوانی مستکمل گیرند وطبیعت آن گرم وتر باشد شکم را براند و زود
هضم شود وباه را زیادت کند و غذایی بود بلغمی مطفی طعام بود و زود مستحیل شود اما مانی د
هرانی ولی آن بود که اندکی خورند بقدر آنکه لذت دهد ومصلح وی لیموی بی نمک بود و زنجبیل ومرابی
معلل سمسم با دسی کنجد گویند و بهترین آن بود که بزرگ حب بود و جرم وی اقوی بود از روغن
وی وطبیعت وی گرم است در میان درجه اول وتر است در آخر آن وگویند درد گرم وملین باشد و محلل خون
بسته بود واز کبودی که از ضرب حاصل شود نافع واز جهت شقاق پایها و خشونت که در دندان باشد
و بر اعصاب ضماد کردن محلل غلظان بود و بر ورمها و سوختگی آتش ضماد کردن نافع بود ونقیع

سمسم حیض براند وبچه بیندازد وچون قشر کرده بریان کنند غذا صالح دهد وفربهی آورد وچون
هضم شود وجاد لعوق وی امراض سینه وشش و سرفه را نافع بود وخونی که از وی متولد شود متوسط
بود در نیکی وبدی و وی مسکن خرقی و للعیتی بود که در معده حادث شود از خلطی تیز یا از شراب داروی
گرم ومنی بیفزاید وباه را زیادت کند و گزندگی مار را سود دهد واگر با بزرگتان بخورند قوه باه بیفزاید
ومقدار ماخوذ از وی پنج درم باشد و بمعده رایب باشد وغثیان آرد وتشنگی بنشاند ومولد خلط غلیظ
بود و بطی الهضم بود واولی آن بود که بریان کنند و با عسل بخورند و جالینوس گوید که بدل وی در تلیس
خاصه بزرگان باشد واگر وی را همچنین خام بخورند وقدری بر سر آن بیاشامند زود بگذرد و
اگر طبخ وی را سوی بشویند نرم گرداند و دراز کند سمو ریبون سمو ریبون نیز گویند و آن گوفس برقا
وگفته شود صفت آن در کاف سمحون سماقات وگفته شد سماقیل سماقات وگفته شد
سمسم بری حبالهلک است وگفته شد سمنه در السمنه گفته شد سم الحمل اهل عراق زهج الفار
گویند آن دملی است وگفته شد سم الفار تراب الهالک و ذهیج الفار گویند اهل اندلس و آن سکرات
وگفته شود سمن روغن گاو وگوسفند و فعل وی مانند زبد بود ودر انضاج وارخا و تلیین اقوی
باشد از وی وطبیعت وی گرم و تر بود در اول وحرارت وی بیشتر باشد از زبد وجوزی که روغن
گاو منع سم افعی بکند ورها نکند که بدل رسد و رازی گوید که شخصی در بادیه افعی بگزید و روغن گاو
بیاشامید هیچ ضرر بوی نرسید و روغن چند کهن تر گردد حرارت وی زیاده تر بود و قوه جلای
وی محکم تر گردد و شیخ الرئیس گوید که منضج ومحلل بود و بیشتر فعل وی در بدنها نیکو بیاید
بود مزاجها محکم ومنضج ورمها بود خاصه از آن کودکان و زبان وسینه را نرم کند ومنضج
فضول بود که در وی بود خاصه با شکر و بادام تلخ و هم شکم ببندد و هم براند و وی تریاق زهرها
بود که خورده باشند و ثریف گوید که چون با آب خاکستر آن حقنه کنند تر حرو قرحه امعا را
نافع بود وچون بر پنبه نهند وضماد کنند بر قرحه وخشکریشه زایل کند واگر بر پنبه نهند و بر
دهانه جراحت نهند که خواهند که سر آن باز بهم نیاید منع رویدن گوشت بکند و سر جراحت فراخ
کند وچون حنا با روغن کهن برشند و بر جرب کهن طلا کنند زایل کند وچون مقدار ده درم از وی
با پنج درم شکر بیامیزند و بیاشامند بول براند در حال ومجرب وچون بعر رحه بجوند بر گیرند
ریش رحم را سود دارد وچون بر مقعد نهند بواسیر را سود دهد وچون خلط کنند ده درم از وی
با شصت درم آب انار و سنطاریا را نافع بود وچون بر چشم طلا کنند صلابت آن زایل کند

وچون با زیت بیامیزند وطلا کنند بر جرب اجفان نافع بود وچون با آب عنب الثعلب در چشم کنند
از جهت ضربان چشم را ورم آن ودرد کوشها را نافع بود وچون بناشتا لعق کنند سرفه را به کرداند
واولی آنست که کسی که علت باطنی داشته باشد از وی اجتناب نماید وچون بروی طلا کنند هفت شب
وبخسپد روی را پاک کرداند وحسن وی را زیادت کرداند وجلای تمام بدهد وزبد نیز همین عمل کند
سمنوی سمنه است وکفته شد وهر کیسی که بدن را فربه کند سمنه خوانند سمن ونسرین ورد
ابیض است که بپارسی کل سفید کویند ودر وی کفته شود سماروغ قطر است وکفته شود سمک بپارسی ماهی
کویند وبعضی بقیاس کرم بود همچون کرنج وماه ماهی منی بیفزاید وبیه کرده نیز ونیکوترین ماهی بحری
باشد که پوست وی رقیق بود وفلوس وی کوچک بود ومتوسط بود در خردی وبزرکی وفربهی ولاغری
وسهوکت نداشته باشد ولذیذ بود وفاضل ترین آن شبوط بود ودر حالی بس بسیار وشبوط در فرات و
دجله بغداد بسیار بود وفاضل ترین جایگاه ایشان جایگاهی باشد که سنک ریزه باشد وا
وآبهای شیرین واکر بحری بود افضل آن بود که در لجه باشد وافضل آنچه خورند از جهت ترطیب
سفیداج بعد از آن مشوی بر طبق وانچه با آتش بریان کرده باشند بهتر وسبکتر بود بر معده وانچه
در روغن بریان کنند وانچه در آرد ملوث کرده باشند وبروغن بریان کنند بد باشد وتشنگی بسیار
آورد ودیر از معده بگذرد وطبیعت آن ماهی سرد وتر باشد در درجه دوم باه را زیادت کند خاصه
هاربی وبدنی را که عرق کند فربه کرداند وعرق وی نافع بود از جهت زهرها که خورده باشند وکزندگی
نیز وچون دوام کنند بدان از جهت کزندگی مار [illegible] دارو سک دیوانه سودمند بود وجری که آنرا
اسلور کویند وآن در رود نیل باشد ووی را ریش وفلوس نبود وآن طویل واملس بود وسر وی را
بدرازی مایل بود ودهن وی را کشیده باشد مانند خرطوم ودیقوریتوی ووی را اسلورش خوانند وآن
در نیل مصر بود ووی فربه بود وتر ودر کوشت وی زجاوتی ولزوجتی بود وچون وی را بخورند ووی را
سوادرش خوانند وچون تازه باشد غذا دهد وشکم براند وچون نمک سود کنند غذا اندک دهد ونفس
ششی پاک کرداند وآواز صافی کند واکر کوشت نمکسود وی ضماد کنند از بیرون پیکان آنرا
بیرون آورد از عمق کوشت وطبیخ نمکسودی وی چون در آن نشینند اول علت ترجه امعا
موافق بود بسبب جذب مواد که بظاهر بدن آورد وچون بدان حقنه کنند عرق النسا را زایل کند
واکر همچنانکه کفته شد ضماد کنند بر فصول وزجاج از بدن بیرون آورد وبقوت مزاج جاذبه
وخوردن وی مولد بلغم غلیظ بود ولزج وچون تازه بخورند غذای فاسد بود واکر ادمان خوردن

آن کنند برص آورد بسبب بسیاری رطوبت ولزوجتی که در وی باشد مکر آنکه نمکسود کنند وبا
سرکه بخورند که قوت نمک قطع فضول وی بکند وپاک کرداند وانواع ماهی مولد [illegible] بلغمانی باشد
ومرخی اعصاب وموافق نبود الا معده کرم وشبکوری آورد ومصلح آن [illegible] بود یا [illegible] بار که عسل
وی را کرم کرداند ولطیف وزود بیرون آورد وجالینوس کوید که دشوار هضم شود ودشوار چون
از وی متولد شود بولها از لزوجات باشد وماهی که بر وی شده باشد ودر [illegible] نهاده باشند
از خوردن آن همان عارض شود که از خوردن قطر وانچه از ماهی نمکسود شود باشد نیکوترین آنکه
کهن نباشد ونزدیک بود که نمکسود کرده باشند واولی آن بود که آنرا بجوشانند وبعد از آن ماهی در آب
اندازند وبپزند وطبیعت وی کرم وخشک است وسر وی را نافع بود از جهت ورم ملازه وشقاق مقعد
وسر ماهی شور که آنرا اسماریس کویند وچون بسوزند ودر کزندگی سک دیوانه وبر کزندکی عقرب نهند
سودمند بود وچون کوشت وی بخورند همین خاصیت دهد وماهی شور بلغم بکدازاند وبهی یاد آورد
وتشنگی بیشتر از ماهی تازه آورد ومصلح وی آن بود که بر سرکه وسعتر وکرویا معمول کنند وبعد از آن حلوا
وروغن خورند وسرد مزاج را نشاید که ماهی تازه خورد ومعده بلغمی را مضر بود بغایت واکر ادمان خورند
آن خواهد بروغن کوردکان ودر روغن زیت بریان کنند وفلفل خورند کوفته وبر آن افشانند وبعد
از آن زنجبیل مربا وشراب صرف وآب نخورند چندانکه توانند واکر اتفاق افتد تمدد در معده پیدا کند ودفع
آورد ونیکوتر وی که آب نخورد الا آنکه روزی که عزم قی داشته باشد واکر بخورد واتفاق قی بیفتد
بعد از آن داروی مسهل بیاشامد تا از معده وبدن بیرون آید الا بلغم لزج زجاجی از وی متولد شود
بسیار وآن سبب قولنج سخت وفالج وسکته کردد ومصلح وی عسل باشد بعد از آن بخورند تا بلغم [illegible]
وتغیر در مزاج آن پیدا کند وسرکه نیز موافق باشد در اصلاح آن ونمک مملوح مفرد نیکوتر آن بود که تر وفربه
بود وبر آن نمکسود کنند ودر سرکه نهند وکشنیز خشک اضافه کنند وطبیعت آن سرد وخشک بود در انتها
غذا را بیاورد وتشنگی کمتر از آن نمکسود کنند واز تازه بریان کرده ووی را مضر بود وبعرق النسا ومزاج
سودای ومصلح آن [illegible] باشد ونمک [illegible] نیکوتر بود که حار بود وآن [illegible] واولی آن باشد که بر که
بجوشانند با سداب وکرفس وزعفران وبعد از آن ماهی را در وی کنند ودر آن اندازند وبپزند چندانکه
نهرا شود ولذت وی باقی بود وبعد از آن که صید کرده باشند رها کنند چندانکه متغیر کردد و
تباه شود وطبیعت آن سرد ومعتدل باشد در رطوبت جگر کرم را نافع بود ویرقان وتباه صفرا
وباصره را مضر بود ومصلح وی فالوذج بود والله اعلم سمکه در شام سمکة الوله خوانند
کویند که در وی چشمه نزدیک مدینه صیدا از زمین شام وآن مانند ویکی کوچک بود ووی را در زمان
بهار صید کنند ودر هیچ فصلی دیگر نتوان الا در بهار که وقت هیجان ایشان باشد وبسیار حرکت

ایشان و نیکوترین آن نر بود نه ماده که فربه باشد و فرق نتوان کرد میان نر و ماده و چون زهره وی خشک شود هلاک
ایشان پنهان شود و چون صید کرده نیکو کنند و خشک کنند و چون استعمال کنند نیم درم وزن از وی بسحق
کنند و در شراب سفید کنند و بیاشامند و اگر در طعام کنند و چون بخسید شهوت مجامعت برانگیزد
و نعوظ آورد و بعضی گویند که فرقی میان نر و ماده باشد که نر آوازش کوچک و بدن دراز بود و این جمع در
کتاب ارشاد گفته که نیکوترین آن باشد که بعد از منتصف شهر شباط را صید کنند و از آن معجون باه باشد
دهن و باده مهیج باه باشد و بریشته نیم پخته کنند و بخورند **سمانی** شریف که آن را عیت کلاز
در باخزه و آن را قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون آواز الرعد بشنود بمیرد و زهره وی را چون لعوق کنند
صرع را سود دهد و خون وی را چون در گوش چکانند درد گوش را زایل کند و چون بخورند و ادمان اکل
وی کنند دل سخت را نرم گرداند و گویند که این خاصیت در دل وی است و بس و این زهرا گویند که ترکیب وی
ترکیب کنجشک ماند بشکل بوقلمون و در مزاج میان کبک و مرغ بود و وی بجوان مرغ کوچک نزدیک بود و لطیف
تر از وی و او میل بگرمی دارد و کیموس نیکو دهد و خوش طعم بود و نافع بود از جهت تندرستان و گوشت وی بیفزاید
و بول براند و صاحب منهاج گوید که نیکوتر آن بود که بخایف وی تر باشد و طبیعت وی گرم و خشک است و نشف
سده را سود دهد و شیخ الرئیس گوید که خوردن گوشت وی را تمدد و تشنج و قشعریره آورد چون حریف خورده
باشد بلکه جوهر وی را تی باشد بشاکلتی که در میان ایشان است و مصلح وی آن باشد که با سرکه و کشنیز بپزند
و بسیار ازین آب آن دوغ گویند **سمور** جانوریست که در ترکستان از آن بسیار باشد و گرم و خشک بود و بسحق وی
زیادت از زهر حیوان سخت باشد و در پوست وی زود نفعی واقع شود و در بلاد بسیار بود و از بهر آنکه ماند و برآ
همچنان بود که دباغت پوستهای دیگر و صاحب منهاج گوید که وی و دلق هر دو نزدیک باشند و مجفف
و مسخن و پوشیدن وی بدان را که مزاج ایشان سرد باشد در مجفف و مسخن و پوشیدن وی برای آنکه
مزاج ایشان سرد باشد سودمند بود و غیر وی گویند که پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو بود **سنا**
نیکوترین حجازی باشد و برگ آن بطریق برگ مورد باشد و طبیعت وی گرم و خشک باشد در اول
مسهل صفرا و سودا و بلغم باشد و غوص در بدن پیدا کند تا عمق بدن بدان و نقرس و عرق النسا و درد
مفاصل که حاصل شود از اخلاط بلغم و مره صفرا مفید بود و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم
تا هفت درم باشد و خشک مستعمل کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس گوید که سودمند بود
هیجان سودا را و مسهل بود محکم و قوت بدن بدهد و اسحق گوید از قول یونس که وی سودمند بود
از جهت وسواس سودائی و سعال که از بهار در سینها پیدا شود و تشنج عضله را نافع بود و جرب
و حکه و صرع را سود دهد و شیخ گوید که چون با زیت اتفاق کنند و بپزند و از آن بیاشامند
درد پشت و ورکین را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند که مصلح وی هلیله زرد باشد در

مطبوخ صالح تر باشد که مدقوق و ورق وی را چون با حنا بیامیزند موی را سیاه کند و ورق وی مستعمل
کنند **سنبل** جامع گوید که سه نوع است هندی و رومی و جبلی و سنبل الطیب هندی بود و سنبل العصافیر
نیز گویند و رومی اقلیطی گویند و در رومی گفته شود و نیکوترین سوری بود تازه و سبک و خوشبوی چون
سعد و اشقر بود و خوشه وی کوچک بود و مجفف زبان بود و بوی خوش آورد و چون در دهان نگاه
دارند و چون بخایند و ان از کوهی خیزد که از آن سوریات و از طرف دیگر هند و آنچه هندی است
از اغفیطس خوانند و این اسم مشتقات از اسم بحری که بجانب کوه و غفیطس میرود و در نزدیک
آن کوه میروید و وی ضعیف تر از سوری بود بسبب رطوبتی که از موضع رستن وی است و خوشه وی دراز تر
و بزرگتر بود و جالینوس گوید که سنبل الطیب گرم بود در دوم و گویند که سیوم و وی مفتح و محلل و خوشه
و اولی آن باشد که چون مستعمل خواهند کرد در بیخ وی مانند گل خیری بود و آن خاک وی بگیرند
و آن خاک از جهت دست شستن نیک بود و خوشبوی و بعد از آن سنبل استعمال کنند و زود
منع عرق بکند و وی درد جگر را نافع بود و درد فم معده چون بیاشامند و چون از بیرون ضماد
کنند و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ اگر در کحلها کنند موی مژه برویاند و نافع بود از جهت خفقان
چون با آب سرد بیاشامند غثیان را ساکن گرداند و بول براند و سنگ را بشکند و چون فرزجه
از وی بسازند و زن آن بخود برگیرد قطع نزف میکند و رطوباتی که در رحم بود و ورمها را تحلیل کند
و چون بپزند در آب و زن را بدان تکمید کنند و در آن آب نشیند و ورم گرم که حادث شود در رحم
زایل کند و سینه و شش را زایل کند و یرقان را نافع بود و سده جگر و معده را بگشاید و قوت
هر دو را بدهد و مسخن ایشان بود و بهاء اعضاء را نیکو گرداند و ضیق النفس را زایل کند و استسقاء لحمی را
بغایت سود دهد و حمل طبیعت بود و قی بلغمی را باز دارد و محلل ریاحی بود که در معده متولد شود
و مقوی فعل قوت ماسکه بود و در همه بدن مجموع و سده که در سر بود بگشاید و بوی دهان خوش کند
و درد سپرز را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی یک درم باشد و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح
وی کثیرا بود و جالینوس گوید که بدل وی اذخر خوشبوی بود بوزن آن که بدل آن سادج بود **سنبل**
هندی صاحب منهاج گوید که بدرستی که آن دارشیشعان است و این خلافست زیرا که سنبل
هندی سنبل الطیب است و گفته شد و دارشیشعان هم گفته شد **سنبوت** گویند و گفته شود
سنبل الکلب صاحب جامع گوید که آن ثمر شجره در داراست که معروف بالسنة العصافیر و سهو کرده است
و بپارسی آن را آهو گویند و سنبل الکلب بهار روییست **سندروس** آن صمغی زرد است مانند کهربا لکن
سست تر از وی باشد و در وی اندکی تلخی باشد و طبیعت وی صاحب منهاج گوید که گرم و خشک است
در دوم و در وی قبضی باشد و صاحب جامع گوید از قول ابن ماسویه که آن گرم و خشک بود در اول

خون را ببندد و بواسیر را سود دارد چون بیاشامند قطع بلغم مشغول کند از امعا و معده و کرمها
و حب القرع را بکشد و سودمند بود از جهت استرخاء عصب که حادث شود از افراط برودت و رطوبت
و امتلا و اکر روغن وی را در صور نار بمالند خشک کرداند و دخان وی را همین عمل کند خاصه در جراحتها
که در اسفل بود تر له را نافع بود و اکر حرد کنند و بر جراحات افشانند خشک کرداند و چون با روغن
کل بیامیزند چندانکه غلیظ شود و شقاق مزمن که در کوشت که در دست و پای پیدا شود بمالند
بغایت نافع بود و خفقان و وسواس و ربو که از تری باشد نافع بود و سپرز و دفع اسهال را که مزمن
باشد بسیار سود دارد و چون با ماء العسل بیاشامند حیض و بول را براند و چون در چشم چکانند
جلای تمام بدهد و چون بیاشامند خون از هر موضع که باشد ببندد و دخان وی زکام و نزله را بغایت
نیکو بود و از جهت درد دندان را بغایت نافع بود و معتدل تر از آن باشد در تن و او ماند کهربا باشد
بقوت دربودن کاه و در قوت قوی بود که بدن را بغایت لاغر کند چون هر روز قدری از آن با سکنجبین
بیاشامند **سندوقس** سنج است و کفته شد **سنجرف** زنجفرت و کفته شد **سنباذج** بپارسی
سنباده کویند ارسطاطالیس کوید که طبع مجرور وی سرد بود در دوم و خشک بود در سوم و معدن
وی در جزایر دریای چین باشد و در وی جلای تمام باشد و دندان از چرک پاک کرداند و جلای
عجیب بدهد و چون از آتش بسوزند و سحق کنند در ریشها عفن که دراز کشیده باشد و کهن
شده باشد بپراکنند زایل کند و سودمند بود از جهت استرخاء لثه و حکاکان در جلاء نگینها و
خاتمها استعمال کنند **سنجاب** کرمی وی کمتر از کرمی سمور باشد و کویند که بغایت معتدل باشد و پوشیدن
وی محروری مزاج را و جوانان را نیکو بود و کسی که شراب مدام کند **سندیان** درخت بلوط است در نزدیک
اهل شام بی خلاف **سندیان الارض** فراسیون است و کفته شود **سندهان** عود هندی است و
طبیعت وی کرم و خشک در سوم و نقرس را سود باشد چون بیاشامند و ضماد کنند **سنور** کربه است
فروعی انچه هندی بود کرم و خشک و بغایت سخن است و آن قایم مقام فرو ثعلب است و شریف کوید که
چون وی را همچنان بسوزانند در دیک بکل کوفته تا همچنان که خاکستر کردد و در کرب بیامیزند و طلا کنند
بر جرب و بر شقاقی که در میان انکشت دست و پای باشد زایل کند و عالقی کوید که کوشت کربه کرم و خشک
باشد و سودمند بود از جهت بواسیر و سحج کرده باشد و درد پشت را نافع است سکنبویت
و کفته شد و بپارسی پنج انکشت کویند در مصر عکه کویند و در عراق لعبت بربری است
و یونانی فلنجیقن خوانند و بعضی بلبوسا و بعضی اقمیا رون و بهترین وی معنوی بود که اندرون و
بیرون وی سفید بود و در رنکش صلب بود و انچه سرخ و سیاه بود بد باشد و حسین بن حسن کوید که
طبع وی کرم است در اول درجه سیوم و خشک در اول درجه دوم و بعضی کویند که خشک است در

سیوم

سیوم و کویند که سرد است در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد و بخاصیتی که در وی است
تسکین درد مفاصل و نقرس و خدر در بدن میکند و نافع بود از جهت جراحتهای بدن که کهن باشد
و بر نقرس ضماد کردن درد را ساکن کند در زمان و اکر بیا ضماد کنند ورم را صلب کرداند و وی
تریاق درد مفاصلها باشد و تمیمی کوید که وی را خاصیتی عجیبست در بواسیر باطن چون سحق کنند و
نیم درم از آن بروغن کوسفند بکن بر رشند و بر خشت پاره بخود بر کیرند درد مقعد دور نشاند نافع
بود که احتیاج بدین سنوم نباشد و درد مفاصل لطوخ کنند با بعضی آبها درد را ساکن کند و
منصوری کوید که منی بفزاید و مجهول کوید که سورنجان که سفید باشد باه را زیادت کند و
صاحب جامع کوید که خاصه با زنجبیل و فوتنج و کمون و مقدار نیم ماخوذ از وی نیم مثقال
بود با قند و شیخ الرئیس کوید که چون از وی برای مفاصل خورند اولی آن بود که با کمون و فلفل
و ابن ابی صیت کوید که مسهل بلغم خام بود و سودمند بود جهت درد مفاصل و نقرس و ماده
در ایشان باشد و اند و پاک کرداند و شربتی از وی یک مثقال بود و اندکی زعفران و چون با ادویه
بیامیزند نیم مثقال تا یک درم باشد و اسحق کوید که مضر بود بریه و معده ضعیف را بد باشد
و مصلح وی کثیرا بود با قند و زعفران و انچه سرخ و سیاه بود بغایت مضر بود و اکر ادویه مسهله بیامیزند
ادویه مسهل بند در معده رقتی عظیم پیدا کند و آن هر دو نوع را نشاید که استعمال کنند که در ایشان سمیت
هست و بدل سورنجان سفید تود بوزن آن و دانک وزن آن افتیمون و دو دانک
آن حریق سفید و کویند در درد مفاصل بدل آن بوزن آن ورق حنا بود و نیم وزن آن عاقل
الیهود و کویند بدل آن بوزیدانست و تربد **سوفیطیون** خصی الثعلب است و کفته شد
سوری نوعی از زاج است و کفته شد و آن زاج سرخ است **سوس** شنک خوانند و بپارسی
مهك خوانند و جالینوس کوید که منفعت در بیخ وی است و عصاره آن کفته در عین عصاره
الملك و اصل وی کفته شد در الف و طبیعت سوس کرم و خشک و کویند که معتدل است و کویند
که سرد است و صاحب منهاج کوید که درد جکر را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال است و کویند که
مضر بود بسپرز و مصلح وی [illegible] است و از جهت بوی بغل و عرق آن و از آن بآبی نیکو بود و چون
استعمال کنند همچنان نافع **سوسن** چهار نوعست یکی اسفید و آنرا آزاد خوانند و یکی ازرق و آنرا
آسمان کون خوانند و چهارم آن اریسا خوانند و یکی زرد بود و آنرا خطایی خوانند و قد شاخ وی
بغایت بلند بود و آنرا سوسن بری بود و بستانی بود و بهترین آن اسمانی کون است و طبیعت وی کرم

در اول و معتدل است در خشکی و در وی تحلیل و تلطیف باشد و گویند معتدل است و گویند
سوسن بری گرمی و خشکی آن زیادت تر باشد و جلا تمام بدهد و کلف و نمش را زایل کند و چون بدان
بشویند پاک گرداند و جرب خشک شوره و خشکریشها سود دهد و بستانی فاضلترین ادویه باشد
از جهت سرخکی آب گرم که استعمال کنند و از جهت درد سپرز و گزیدگی جانوران را نافع بود خاصه
عقرب و بوییدن وی را صلق فضلهای دماغ بود و بیخ وی را اسهال آب زرد باشد و عسل باشامند
و شربتی از وی یک مثقال تا سه مثقال باشد و بوییدن وی را صداع بود به سردی که از گرمی باشد و مصلح
وی کافور باشد و خشکی کمتر از آن و از ادویها قلی باشد و تفریحی در وی باشد **سواد القضاه** عفص است
و گفته شود و بپارسی مازو گویند **سواد الهند** نوعی از سلیخه است و از السلیخه السواد خوانند و از ادویه
تریاق بود و در سلیخه گفته شد **سواران** شیخ الرئیس گوید که داروی رومی است گرم و خشک در
چهارم و چون یک حبه از آن سلق سعوط کنند لقوه را نافع بود **سواد الهند** صاحب جامع گوید که کث
بر کث است و گفته شود **سودانیات** مرغی است که بپارسی داد بر گویند و بشیرازی دار نمک
خوانند و طبیعت وی گرم و خشک باه را زیادت کند اما مغیر بود به معده و در گوشت وی
حدت بود چنانکه حشیش میخورد و بوی بد دارد و چون لاغر شود خاصه **سوریج** نوعی از کف دریا
بود که در موضعی که سنگ بود در دریا متولد شود و در قوه مانند نمک بود و مانند زهره
المسلح و لطیف تر از نمک باشد و ملطف و محلل باشد **سویق الشعیر** بپارسی پست جو گویند
و نیکوترین آن باشد که معتدل بریان کرده باشند و نخاله وی اندکی باشد و وی سرد و تر بود
از گندم نه بسیار و شکم را ببندد و چون با آب انار بر شند یا سفوف کنند همچنان تری معده را خشک
گرداند و قی صفرا باز دارد و درد سر را سودمند بود و غثیان را ساکن کند و قوت معده بدهد
و اگر وی حوایا عصیر سازند با قدری شیر شیخ غذا اطفال از آن کنند بدن را فربه کند و لیکن
مولد نفخ باشد و مصلح وی قند است **سویق الحنطه** نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند
و طبیعت آن گرم و خشک باشد در اول و گویند که تر است و چون نقیع کنند طبیعت وی سرد
کرده و چون بیاشامند حرارت بنشاند و ترطیب حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد و مولد
النفخ باشد و اولی آن باشد که با آب گرم بشویند و قند اضافت کنند **سویق النبق** بت کنار بود
گویند که معده را سود دهد و شکم ببندد **سویق التفاح** بت سیب بود قی و غثیان را ساکن کند
که از صفرا باشد و معده را قوت دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند **سویق القرع** بت کدو است طبع

نرم دارد و سرفه را نافع باشد و درد سینه را که از گرمی باشد نافع باشد **سویق الرمان**
بت انار ترش سرد و خشک باشد مسکن صفرا بود و معده را نافع بود و طبع را نرم کند و اشتهاء
طعام باز دید کند **سویق الترنجبین** بت کودک و شک و طبیعت را ببندد **سیسنبر** بپارسی
سه سبل گویند و نمام نیز گویند و نماما و نمام الملک هم گویند طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و وی حشیشی است
که در میان نعناع و بادرنجبویه بود و بوی تیز دارد و تخم وی نیز مسخن باشد و مدر و لطیف و محلل باشد و
فواق و مغص را نافع بود و چون تخم وی را با شراب بیاشامند تقطیر البول و سنگ مثانه را سود دهد
و مغص و فواق را ساکن کند و ورق وی چون بر پیشانی ضماد کنند درد سر را سودمند بود
و چون بر گزیدگی زنبور ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بیاشامند قی و غثیان را ساکن کند و
باقی منفعتها در نمام گفته شود و بدل وی در تحلیل و تلطیف بادروج باشد **سیاب** بلغت وادی
القری خلال است و گفته شد و گویند که بلح است **سیارون** صاحب منهاج گوید و رازی نیز گوید در حاوی
سیارون خب شونیز است و در وی حرارتی و قبضی باشد طبع آن گرم و خشک در دوم و در
وی تحلیلی باشد و طبیخ بیخ وی را نقرس سودمند بود و بول براند و صاحب جامع گوید از سحق
دیسقوریدوس و جالینوس روشن میگوید که سیارون تلقا است و هم گوید که روشن
نیست که چیست و جای بحث است **سیسبان** صاحب جامع گوید حب الفقد است و گفته شد و بپارسی
پنج انگشت گویند **سیا** صبات و گفته شود و بپارسی سنا گویند **سیبیا** ماهی معروف است
ناحیت بیت المقدس است و حرقه که در اندرون وی باشد آن را لسان البحر گویند و در بعضی از ساحل
مغرب قفاطه خوانند و چون بپزند و حوصله وی بخورند دشوار هضم شود و شکم براند و چون
بسوزانند و سحق کنند کلف و بهق و نمش و جرب زایل کند و دندان را جلا دهد و لعابی
سیاه که از وی بیرون آید موی بر داء الثعلب برویاند و مانند مداد سیاه بود و اگر کتابت
توانند **سیف الغراب** نوعی از سوسن است و از او دلبوث خوانند و گفته شد **سیبرون** خرف
گفته شد **سیکران الحوت** ماهی زهره است و گفته شود **سیکران** بعربی بنج گویند
بپارسی ... و در ارسطا گفته شد **سی** آن جرجیر الماء است و کرفس الماء و قرة العین و
بهق نیز گویند و وی در آبهای ایستاده باشد و عطریتی در وی باشد و مسخن و محلل باشد
و حیض و بول براند و سنگ گرده را بریزاند خواه پخته و خواه دو سطار یا نافع است و
مولف گوید که در آبهاست و گفته شود والله اعلم **باب الشین** **شاه بلوط** نوعی از

بلوطات و آنرا اقسطل خوانند و آن شیرین‌تر از بلوط بود و فاضل‌تر و خشکی در وی کمتر باشد
و نیکوترین آن باشد که رسیده و تر باشد و طبیعت آن معتدل باشد در گرمی و خشکی
وی در اول باشد و گویند در دوم و گویند که اندکی در وی حرارت هست و گویند که معتدل است و گرمی
وی در اول است و گویند که سرد است در دوم و غذا بیشتر از حبوب دهد و در جلا بی بود و سموم را نافع
باشد و تو حتی و اسهال که از رطوبت معده باشد سود مند باشد و مثانه را نیکو باشد و پاک کند آن
از اخلاط بد و لکن منفخ بود و چون در آب بجوشانند نفخ آن کمتر شود و طعم آن لذیذتر باشد
و ابو جرج گوید که فربهی آورد و گویند مجربست و گویند در شهوت آنست بطی الهضم بود و غذای وی
نه محمود بود آدمی را و خوک را نافع بود و مصلح وی قند بود و گویند که بدل وی بلوط بود
و گویند که خرنوب **شاه لوج** نوعی از اجاص است و بپارسی آلو کرده و آن اجاص اسفوانست
و اصفر خوانند و شاهلوک گویند و اسحق بن سلیمان گوید که نیکوترین آن باشد که زرد بود و بغایت
رسیده باشد و اسهال وی کمتر از نوع سیاه بود بسبب غلظ و قلت رطوبت و انچه نارسیده بود بد باشد
و اجاص خشک کرده اشتهاء طعام بیرد و محروری را نافع بود و تیران را و اگر بخورند در
حال باید که مصطکی و کندر قدری استعمال کنند تا از معده بگذرانند که آنرا بر معده
اندوه شود و اسحق بن عمران گوید که چون ترش باشد سرد و خشک باشد و گرم مزاج را موافق
بود و قطع قی بکند و ساکن گرداند و حکه را ببرد و اختیار وی آن بود که صادق الحموضه بود و
انچه پخته بود نقیع در انواع سرفه نافع بود همچنانکه در انواع آن مضرّ است و آب وی جوشانیده
برانند و طبخ وی خشک را با قدری قند چون بیاشامند نافع بود از جهت تبهاء صفراوی
و شکم براند **شاه انجیر** نوعی از انجیرست و آن بهتر بیات و بپارسی آنرا انجیر وزیری گویند و
در تین گفته شد **شاه ترج** بپارسی شاهتره گویند و دیسقوریدوس آنرا اقفیس خوانده است و
جالینوس را قالینوس گفته و بیونانی آنرا قانوس خوانند و معنی آن دخانی بود و چنین در کتاب
آنرا بعضی خوانند و آن کمون برّیست و کزبرة الحمام خوانند و بقلة الملك گویند و بتبریز ازنه
خوانند و نیکوترین وی آن بود که سبز و تازه بود و بطعم تلخ بود و ورق آنرا بعضی از قضبان وی
باشد و طبیعت وی معتدلست در حرارت و خشک بود در دوم و گویند که سرد و خشکست
در سوم و گویند که سرداست در اول و خون را صافی کند و چون بیاشامند جرب و حکه را بغایت
سود مند بود و بن دندان را سخت کند و مقوی معده بود و دابغ و سده جگر بگشاید و بول براند

و مرة محترقه و طبع را نرم کند و چون آب تر وی همچنان خام بیاشامند خلطهای سوخته
بلغم عفن شده سم نافع بود و این خواص در آب تر وی بود و شربتی از وی ده درم تا نیم رطل باشد
بغدادی با قندی اگر بجوشانند و شربتی از طبیخ وی از خشک وی از چهار درم تا ده درم و از جرم وی
کوفته و بیخته تنها از هفت درم تا سه درم و تخم وی اقوی بود از وی در فعل و اگر بوزن وی هلیله زرد
اضافت کنند و اگر برگ بزنند و بخورند قی ساکن گرداند و غثیان زایل کند که سبب آن بلغم باشد
و معده و امعا از فضول پاک گرداند و بعد از آن سر و ریش را بدان بشویند شبش را کشد
و زایل کند و چون عصاره وی حنا برشند و در حمام برند و اعضا بمالند جرب و حکه را زایل کند
و چون با آب طبیخ وی مضمضه کنند بن دندان را سخت گرداند و حرارت دهان و زبان زایل
کند و چون به آب تازه و تمر هندی بمالند و بیاشامند حکه و جرب را زایل کند و قوت معده
را بدهد و سده جگر را بگشاید و رازی گوید که بدل وی در جرب و حمیات کهن نیم وزن آن
شاهتره و چهار دانگ وزن آن هلیله زرد باشد و گویند که مضرّت بسپرز رسد و مصلح
وی هلیله زرد بود **شاه چینی** گویند که عصاره چینی و گویند که بتحقیق حنا را نجاعی
میکنند و گویند که میرشند و لیج میسازند و طبیعت وی سرد بود و صداع سرد او ورم‌ها
گرم را سود دارد طلا کردن **شاه اسفرم** جنس کرمانی است و نیکوترین وی و آن سعتری
بود و آن شاهسفرم کرمانی بود و ریحانه خوانند و طبیعت آن گرم بود در اول و
خشک بود در دوم و گویند که سرد است و محلل فضلات دماغ بود و چون آب سرد بروی
زنند محروری مزاج را نافع بود و در ورق وی قبضی لطیف بود و سده جگر بگشاید و
دماغ سرد را از بخار ممتلی گرداند و قلاع را سود دهد و مقوی امعا بود و سینه و شش
را از بلغم لزج پاک گرداند و اگر بر داء الثعلب طلا کنند و داء الفیل نافع بود و چون بآب
سرد بکشند و ببویند خواب آورد و گویند که مصلح وی نیلوفرست و ماسرجویه گوید که سود مند
بود از جهت حرارت و سوختگی و صداع که از حرارت بود **شادنج** بپارسی شاهدانه و بعربی حجر الدم
و آن انواعست عدسی و جاورسی و نیکوترین آن عدسی بود پس جاورسی که آنرا خشاش
خوانند و بعد از آن هندی و عدسی باید که از عدسی بهتر بود و بغایت سرخ بود چنانکه
بسرخی مایل بود مانند گل طین بحری و چون بشکنند اندرون وی سرخ بود و زرد و شکن باشد
و انچه کوچکتر باشد و گرد تر و چون در آب بمالند سرخی وی زایل گردد و سفید گردد و صلب بود

ماننده نمک آن نوع بد باشد و آنرا شادنه عملی گویند و شادنه ختهائی سنگی سرخ است و نقطها بر آن باشد
و این مؤلف گوید که شادنه عدسی از طوریتا خیزد و بدان واسطه اوراطوری و شادنه هندی حجری
صلبست یک رنگ و شادنه چون بشسته باشند گرمست در اول و خشک در درجهٔ دوم و آنچه نشسته باشد
سردست در اول درجهٔ دوم و شستن وی چنان بود که بسایند شادنه خوب و بکوبند و بغایت نرم
کنند و با آب در کاسهٔ چینی کنند و آب از روی بریزند و در کاسهٔ دیگر کنند و آنچه با آب روانه شده باشد
نگاه دارند دیگر باره آب نرم کنند و چندان مکرر کنند که آنچه شادنه بود و آب روانه شود و رسوب
بماند و بعد از آن آبها کنند تا شادنه در بن آن نشیند پس آب از وی بریزند و شادنه خشک کرده اند
و در وی قبضی خفیف هست و تحفیفی و چون بر گوشت زیادت افشانند بگدازاند و در ریشها چشم را بغایت
سودمند بود خاصه که با سفیدهٔ تخم مرغ باشد و از جهت خشونت اجفان و ورم گرم آن بغایت
نافع بود هم با سفیدهٔ تخم مرغ یا آبی که هلیله در وی پخته باشند و چون با شیر زنان خلط کنند
در چشم و دانه که در او باشد و سوزش آنرا سود دهد چون طلا کنند و چون با خمر بیاشامند
عسر البول و سیلان حیض و خروج منی را نافع بود و منع گوشت زیادت بکند و ریشها و خون را قطع
کند و جنبنده و صحت چشم را نگاه دارد و چون با آب انار بیاشامند نفث دم را نافع
بود و وی مضر بود بمعده و احشا و مصلح وی عصارهٔ زرشک بود و بدل وی نیم وزن
آن روی سوخته باشد و چهار دانگ توتیا و شاید گوید که بدل آن حجر مقناطیس است و
گویند چون بسوزانند مقناطیس شادنج بود در عمل والله اعلم **شاهبانک و شاباج**
و غابانک نیز گویند و شابانک نیز گویند و آن بنفسج الکلاب است و بعربی قوة الکلاب گویند و
صاحب جامع گوید حب شبرم بریست و صاحب حاوی گوید که بر نوعست و هو گوید که نوعی از
قیصوم است و مؤلف گوید که این هر اقوال خلافست آنچه محققست بنفسج الکلاب و بشیرازی
از آتش سدن خوانند و آن گرم و خشک در درجهٔ دوم صرع را سودمند بود و قطع آب رفتن
از دهن بکند خاصه از دهن کودکان و محلل ریاح شکم ایشان بود و زحیرها و آن قایم مقام
مرزنجوش است **شاطل** شاتل نیز گویند و آن دوائی هندیست مانند کماة خشک و از هندوستان
و ترکستان نیز آورند و بشیرازی ازاروشنک خوانند و مسیحی گوید که طبیعت وی گرم و خشک
در آخر درجهٔ سوم و مسهل کیموسات غلیظ بود و نافع لقوه و داء الثعلب و نقرس و سنگ مفاصل را و
علتهاء دماغی که از رطوبت غلیظ بود نافع باشد و گویند که مسهل کیموسات محترق باشد و شربتی از وی

[illegible]

نیم درم باشد یا وزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند **شاب رومی** فلفل سفیدست و
گفته شود **شادانق** شاهدانج است و شهدانه نیز گویند و گفته شود و آنرا بعربی قنب خوانند
و بپارسی شهدانک **شبرم** نباتیست که در بنا نهار روید و در کنار جویهای صحراها روید و مؤلف
گوید به شیرازی ویرا گاو نظریک خوانند بدان سبب که اگر گاو آنرا بخورد بمیرد و اگر گوسفند بخورد
هیچ مضرت نیابد و بهترین وی آن بود که سبک بود و لون آن سرخ و ساق آن سرخ بود و بیخ آن بزرگ
آن پارسی بود و صاحب جامع گوید که آن گرمست در اول درجهٔ دوم و خشکست در آخر سوم و حنین
بن الحسن گوید که گرمست در سوم در آخر دوم و وی از جملهٔ یتوعاتست و لبن وی قلع دندان می کند
بی درد و باید که شبرم که اصلاح ناکرده باشد استعمال نکنند و اصلاح وی چنان کنند که شیر یا نه
و شبرم را کوفته و بپیچان در آن خوی بیاشامند یکبار روز زیادت رها کنند و در آن یک شبانروز
زیاد و نوبت شیر تازه یا سه نوبت بدان کنند که مصلح وی بود و بعد از آن در سایه خشک کنند و قدری نا
کوفته بیامیزند و با داروها مسهل که ملایم بود مانند انیسون و رازیانه و کمون و مانند آن بکار برند (در بین)
ادویها در بعضی قبض بود بد سبکی که بخلاف حدت شبرم بود از بهر آنکه درین ادویها مزاج اصلاح
و در نفع طبایع و ابدان خلاف آن که در شبرم است از بهر آنکه ملطف اند در حدت وی را زایل کنند و
اگر در معالجهٔ قولنج که سبب ریاح غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند و چون با عسل خلط کنند و سکنجبین و
انیسون و ترکیب کرده از جهت او را مرحب سازند و از جهت صرع و آب زرد و بلغم و سودا مستعمل کنند چون ازان
شیر بیرون آورند و خشک کنند در آب کاسنی و آب رازیانه و آب عنب الثعلب صافی کرده خیسانند
سه شبانروز و بعد از آن خشک کنند و قرص سازند با اندکی نمک هندی و صبر و تربد و هلیله
و بعد از آن دو طسوج نیکو باشد و لبن وی نشاید قطعا که بیاشامند البته که هیچ نیکی در وی نبود و کشنده بود
و مقدار شربتی از وی صلاح کرده با ادویها چنانکه گفته شد از دانگی باشد تا دو دانگ بحسب قوت و صاحب
منهاج گوید که شربتی از وی دانگی باشد و فی الجمله مضر بود خاصه بمزاجهاء گرم و مضر بود بمعده و جگر
و باه منی و عروق سفل منفخ و لبن وی حدو در مرکش بود و علاج وی بسکه و لبن و روغن گاو
کنند و مؤلف گوید که اگر لبن وی بر قوباء خشک طلا کنند البته زایل کند و بکرات امتحان کرده و
لبن مجموع یتوعات این خاصیت دارد و بدل آن ماذریون است **شبث** بشیرازی شوط گویند
بهترین وی آن بود که سبز و تازه بود و گل وی شکفته باشد و تخمت وی در میان درجهٔ دوم و سوم باشد
و خفافت اول و دوم بود و اسحق گوید که گرم و خشک بود در دوم و وی منضج اخلاط رد بود و مسکن

ایجاع و چون تریاشد حرارت در وی کمتر باشد و رطوبت در وی باشد وانضاج وی تحت تر بود و چون
خشک کنند تحلیل وی زیادت شود و منفج ورمها باشد و اگر در زیت بپزند آن روغن محلل و مسکن
وجع باشد و منضج ورمی که نضج نیابد و خواب آورد و چون شبت بسوزانند گرم و خشک بود در سوم
و خاکستر آن ریشها یعنی راکه حادث شود در سفل و ذکر و ریشهای کهن چون بر آن افشانند نیکو باشد
و اگر بواسیر ضماد کنند سودمند بود و مقدار ماخوذ از شبت پنج درم باشد و بلغم لزج که در
معده بود و درد سینه و شش را نافع بود و فواق امتلائی را نافع بود و شیر در پستان بر آورد
و عصاره وی درد گوش را نافع بود که از سودا باشد و رطوبتی که در وی بود خشک گرداند و طبخ
وی با عسل بپزند تا منعقد شود و بو مقعد بمالند شکم آسان برود و طبیخ وی زرد است و بادها
را نافع بود لیکن مضر بدل و سر و محروران را موافق نباشد و اگر پخته بود و بخورند بعد از آن چین
ساده را باشامند و طبخ جد وی درد کرده و مثانه که از ریاح بود و سنگ غلیظ را نافع بود و سنگ
مثانه را بریزاند و ادمان خوردن آن و مضر بود بمعده و مضعف چشم بود و کرده و مثانه و مصلح
وی لیمو باشد و گویند که مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید که مصلح وی دارچینی بود و قرنفل
و بدل وی تخم وی است شب انواع است و آن را زاج بلور گویند و آن از کوه خیزد و بغرد مانند
یخ و آنچه از کوهها یمن خیزد و لون وی سفید بود که بزردی مایل بود و در وی حموضتی بود
نیکوترین انواع است و آن را یمانی مشهور است و دیقوریدوس گوید که انواع شب بسیار است اما
آنچه مستعمل است در معالجه طبی سه نوع است مقشور و رطب و مدحرج و مشقق یمانی بود و مشقور
طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم و گویند که گرمی وی در دوم بود و گویند که خشک بود در دوم
و گویند که سرد بود و چون با دردی سرکه بود نافع بود و از جهت نزف دم از هر موضعی که بود و چون با سرکه و عسل
مضمضه کنند و دندان که متحرک بود محکم گرداند و چون با عسل بیامیزند قلاع زایل کند و اگر با
عصا لاعی بیامیزند بهق را سود دهد و سیلان ماده که از گوش آید نافع بود و چون او را با نکو
با ماء العسل بر جرب و ریش شرح نهند نافع بود و چون با آب بیامیزند از جهت حکه و ریش ناخن و داء الحس
و شقاق که از سرما بود سودمند بود و چون با گچ و از وی با گچ و نمک بیامیزند سودمند بود از جهت
و ریشهای بد که منتشر شده باشد و در اعضا و چون با آب زفت در سر بمالند شپش را زایل کند و چون
با آب بمالند شپش را بکشد و سوختگی آتش را نافع بود و بر ورمهای بلغمی لطوخ کنند نافع بود و اگر
در زیر بغل بمالند بغل بپرد و چون اندکی از وی با پشم پاره بفم رحم نهند پیش از جماع نکو بود و

از جهت قطع خون و منع آبستنی بکند و بچه بیرون آورد و از جهت ورم لثه و طلاء و نعانع فم
و وجع اذنین و وجع فرجها و اثنین بغایت نافع بود و رازی گوید که در خواص وی چون
در آب بیندازند آن را آب صافی گرداند بالذکی زیانی و گویند که شبت در زیر جامه خواب
کسی نهند که در خواب نعره و فریاد کند دیگر نکند و خوردن وی مضر بود تا بحدی که کشنده بود
و سرفه و لحبت پیدا کند و باشد که بسل انجامد و مداوای وی شیر تازه و قند و مسکه و بدل وی
نمک تلخ بود و نمک سیاه شب الاساکفه و شب العصفر شب القلید است و در قاف گفته شود
و پارسیان آن را قلیه گویند شطباط عصی الراعی است و گفته شود و پارسی کسته گویند شجره
خان بزرگ است و گفته شد شبوط نوعی از ماهی است که در دجله و فرات و بغداد بسیار بود و
زهره وی در داروهای چشم استعمال کنند و منفعت وی در سمک گفته شد شباب درخت
ماهودانه است و در ماهودانه گفته شود شجره حره آزاد درخت است و گفته شد شجره الانبل
هندی است و پارسی دیودار گویند و گویند که آن صنوبر است در باب دال گفته شد شجره البق پارسی
درخت پشه گویند و آن اسفیدار است و در دال گفته شد شجره الله شجره الله است و گفته شد شجره البنات
درخت سرو است و در باب سین گفته شد و این اسم بدان نهاده اند که جایگاه مار است شجره الدم بلاب
و گفته شود شجره رستم زراوند طویل است و گفته شود شجره موسی عالیق الکلب است و گفته شود شجره التین
لوف الکبیر است و گفته شود شجره الخطاطیف عروق الصفر است و گفته شود شجره الطحال سیسالیون الجبلی است
و آن نباتیست که بهر درختی که نزدیک آن بود بپیچد و آن نوعی از فاترا است و گفته شود شجره الضفادع
کبیکج است و گفته شود شجره الدم شنجار است و گفته شود شجره غافقی و شجره ابرهیم گویند و آن
ولد نبج انکشت است و بعضی گویند که شاهنزان است و صاحب فلاحه گوید که آن درختی نرم است که آن معلاک
شجره الکف اصابع الصفر است و گفته شد و پارسی کفمریم گویند شجره البق قنابری است و گفته
شود و پارسی بوزه گویند و بتازی روغن برنج گنجشک شجره ابی مالک در دمشق آن را صابون
القاف گویند و آن نباتیست که در موضعهای نمناک روید در میان شهرها و در جامه
پاک کردن بیخ آن مانند صابون است و مولف گوید که آن نوعی از کلیم شوی است و در اصل
العرطیثا صفت آن گفته شد و بیخ آن مسهل صفرا بود اسهالی برفق سودمند بود جهت جمیع زحمتها
خاص جذام شجره الدب درخت زعرور است یعنی درخت کیل و باقی اقوال دیگر گفته اند خلاف شجره
البق سپستان است شجره التیس طراغیون است و گفته شود شجره البراغیث طباقات و گفته شود و پارسی

غار گویند شجرة مریم صاحب جامع اقوال مخالف بسیار آورده است و تحقیق کرده است و صاحب
منهاج بتحقیق گفته است که آن را بخور مریم است و آن سه نوع بود یک نوع از آن بر مینهد و دو
نوع بر می‌دهد و بیخ آن از عطریات است و گفته شد صفت آن در بخور مریم شجرة الغار دهمست بپارسی
درخت غار گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و منافع آن در غار گفته شود شحرور صاحب
منهاج گوید که بهترین آن کوچک بود و بپارسی وی را درخوانند و آن مرغان خوش آواز بود و گوشت
وی گرم و خشک و دشوار هضم شود بصلابتی که دارد و غذاء آن بد بود و خون گرم و خشک از وی
متولد شود و بسیار مضرت که ترک داده و صاحب جامع از قول رازی گوید که گوشت وی تر بود
و کیموس وی محمود بود و زود هضم شود و فراطیس روحانی گوید که آن فاضلترین اغذاء اصحاب
ناتحلیلات است شحم بپارسی پیه خوانند و نیکوترین آن پیه آنست که از حیوانی فربه باشد و
طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود بسبب حیوانی که از آن حاصل شود و رطوبت وی کمتر بود
از سمین باشد از آنکه چون بگدازند زودتر از وی بسته شود و گویند که خشک است و آن سودمند
بود از جهت خشونت حلق لیکن مرخی و مغثی و مفسد بود و دفع مضرت وی بچیز لیمون و نمک و
زنجبیل و دارچین محلل کنند شحم البط پیه بط گرمترین پیهها باشد و آن پیه مرغ گرمتر است
و بغایت لطیف باشد چون با موم و روغن بگدازند و بر روی مالند روی را پاک گرداند
و جلا دهد شحم الدجاج پیه مرغ خانگی باشد گرمی وی کمتر از پیه بط بود و خروس میانه بود و پیه مرغ را
خشونت زبان دارد و درد رحم را نافع بود شحم الاوز پیه مرغ آبی داء الثعلب را نافع بود
و شقاق روی و لب را نافع است شحم الارض صاحب منهاج گوید که از اقطن است که بپارسی پنبه
گویند و در قاف گفته شود و صاحب جامع گوید که خراطین است و مؤلف گوید که خراطین را
امعاء الارض گویند و آن گفته شد شحم الفیل پیه فیل گرم بود چون در خود مالند و
کنندکان بگریزند شحم الابل پیه شتر بغایت گرم بود شتر را سود دارد و چون طلا
کنند کنندکان بگریزند شحم الاسد پیه شیر گرمترین پیهها بود و رطوبت وی کمتر
و خشکی وی زیادت باشد و بقوت تر بود و بجهت اورام غلیظ صلب نافع بود شحم الحمار
پیه خر نافع بود جهت اثرها که در پوست بود و سوختگی آتش شحم الحمار الوحشی پیه خر گور با
روغن قسط درد پشت را نافع بود که از باد بود شحم الماعز پیه بز قابضترین شحمها بود و شحم
تیس تحلیل در وی زیادت تر باشد و نافع بود از جهت لذع معلوم بدین آن و شحم عنز

بقوة تر باشد

بقوة تر باشد از شحم خنزیر از بهر آنکه زود بسته شود و حقنه کردن بدان بجهت سحج امعا را نافع
بود و کسی را که دراریح خورده باشد بغایت نافع بود شحم الخنزیر پیه خوک نیکوترین آن بود
که از خوک اهلی گیرند و رطوبت وی زیاده تر از مجموع شحمها بود و فعل وی نزدیک تر به زیت بود لیکن
تلیین و نضج در وی زیادة باشد که در زیت و کرده آن کمتر از گرمی بز و میش باشد نافع بود
از جهت ورم ماه رحم زحیر امعا ساکن کند و نافع بود از جهت کژنی جا و مقدار ماخوذ از
وی تا سه درم باشد و اولی آن بود که عوض وی پیه بز استعمال کنند که قائم مقام وی باشد
و گویند که بدل وی شحم کلب الماء باشد شحم البقر گرم و تر و خشک تر از پیه میش بود
و بز و آن متوسط بود میانه شیر و بز و بدل آن گویند که پیه بط بود و شحم العجل گرمی وی کمتر
از شحم بقر باشد شحم الدب پیه خرس لطیف بود و داء الثعلب را سود دهد و شقاقی که
از سرما بود و از جهت خلع و وثی و تعقد عرق و برص سودمند بود و شریف گه چون پوست
وی را در پوست انار گرم کنند و با همچندان زیت بیامیزند و بعد از آن برابرو طلا کنند موی
بسیار برویاند و اگر بر ناصور بمالند زایل کند و اگر پیه وی را سحق کنند و بر مفاصل و مقعد
طلا کنند سودمند بود و چون در آفتاب در عصب غلیظ مالند پی نرم تا اعضاء و برانجرد
اعصاب را لطیف گرداند و آن در غایت تلیین باشد و بدل وی شحم الکلب است و ابن زهر
گوید که چون بر داء الثعلب اندایند موی را برویاند و چون بر چشم کنند بعد از آن که موی بر کنده
باشد دیگر نروید و چون بگدازند و بر کودک مالند که زائیده باشد از همه آفتها ایمن باشد و حرزی
عظیم باشد شحم السمک البحری تیزی چشم را زیادت کند و نزول آب سود دارد و چون با عسل در چشم
کشند شحم الافعی پیه مار افعی گرم و تیز باشد و بیشتر اطبا متفقند بانکه منع نزول آب میکند از چشم
و علی بن عیسی گوید که منع موی زیادت کند که در چشم باشد وقتی که بکنند و بر آن بمالند و بعضی گوید
که مقدار دانگی از وی یا دو دانگ زهرها و گزندگی مار را نافع بود و مضر بود بدل و منع مضرت وی را
بعسل الفار میکند شحم القاوند در قاف گفته شود شحم الثعلب پیه روباه درد گوش را ساکن کند چون
در روغن سوسن بگدازند و به پنبه پاره در گوش چکانند درد دندان را ساکن کند و گویند که چون آن را
بگدازند و بر نقرس طلا کنند زایل کند و اگر طلا کنند بر خاری یا چوبی و در گوشه خانه رها کنند براغیث

در آنجا جمع شوند **شحم التمساح** جالینوس گوید که پیه وی را چون بر کژدم گزیدگی نهند در ساعت درد را ساکن
گرداند **شحم الحنظل** بپارسی پیه کوت گویند چون از حنظل بیرون آورند بعد از سه ماه قوت وی ضعیف
شود و منفعت وی در حنظل گفته شد **شحم المرج** خطمی بری است و گفته شد **شجاد و شجیر** قلیات
و بپارسی تلیه گویند و در باب قاف گفته شود صفت آن **شربت** بپارسی کند ناکوهی گویند و در قاف
گفته شود **شری** بپارسی درخت کوت گویند و در حنظل شد **شربین** آن درخت قطران خوانند و
آن جنس درخت صنوبر است و ثمر وی مانند ثمر سرو بود لیکن کوچکتر بود و خاکناک بود و آن
دو نوع است دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی باشد و طبیعت وی گرم و خشک بود و نزدیک
بدرجه سیوم و چون ورق وی را بر که بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند
و ثمرهٔ وی ادرار را نافع بود و جگر را و تقطیر البول را نافع بود و شیمه بیرون آورد و بول را
براند و با فلفل استعمال کنند و وی شکم ببندد و ثمر وی را چون با شراب بیاشامند کسی را که
ارنب بحری خورده باشد سود دهد و چون با شحم ایل بیامیزند و در بدن مسح کنند
گزندگی در گرد وی نگردد و ثمر وی بمعده بد بود و لذاع بود و درد سر آورد و بچه بیندازد
و اصلاح وی بعصارهٔ لسان الحمل و جلاب کنند **شبنداز** آن فاشرسیان است و گفته شود
بپارسی سیاه دارو گویند **ششقاقل** اشقاقل است و گفته شود و بپارسی گز صحرایی
گویند **ششنیز** آن بخیت و در فا گفته شود **شطریه** نوعی از سعتر است و ورق آن
دراز بود و بستانی بود و بهترین آن مرزه خوانند و در سعتر گفته شود **شعور الصقالبه**
زعفران است و گفته شد **شعر الجن** و شعر الحیات و شعر الارض و شعر الجیاد و شعر الغول و لحیة الحمار
و ساق الاسود و سانقه و صغار الجن و شعر الخنازیر و کزبرة البیر این جمله پرسیاوشان است
و کرمانیان آن را کورسو خوانند و زنان شیرازی آن را کیس بری خوانند **شعار بر** تا صغیرات
و بپارسی خیار زه کوچک خوانند و در قاف گفته شود **شعور رومی** کاکل زر گویند و در چند روس
گفته شود **شعیر** بپارسی جو گویند و آن چند نوع است نوعی بی پوست بود و آن را اسلت خوانند
و بپارسی جو برهنه گویند و فعل نزدیک بفعل جو با پوست باشد و نکوترین جو آنست که تازه و
سفید و بزرگ بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند که در دوم و خشکی وی بیشتر از

باقلا

باقلا بیشتر بود یا اندک چیزی اما در همه خصلتها مانند وی باشد و در وی تحلیل و جلایی بود
و غذای وی کمتر از غذای گندم بود و چون بر کلف گرم کرده باشد طلا کردن خوب بود و منع سیلان
فضول از مفاصل بکند و اگر آرد وی با پوست خشخاش و اکلیل الملک ضماد کنند بر ذات الجنب
نافع بود و با انجیر چون بپزند تنها بلغمی را نافع بود و چون مرضوض کنند و بر آتش گرم کنند
و بر وجعی که از حرارت بود تکمید کنند بگدازاند اما بادانگیز بود و مغص آورد و از بهر آن
وی را بجوشانند و گویند که مضر بود بر مثانه و مصلح وی انیسون است و آرد چون با انجیر
بپزند و بر ورم بلغمی و ورم گرم نهند بگدازاند و چون با راتینج و زفت و سرگین کبوتر
بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند نفع یابد و چون زفت تر و موم و بول کودکان که محکم
نشوم باشد و زیت بیامیزند و چون بعصارهٔ سرد برنهند مانند کاهو و ترک و آب
روباه تروسک و ضماد کنند بر چشم و ورم کرده و ورمی که از کر باشد ساکن گرداند
و همچنین طلا کردن بر هر ورمها گرم چون جمره و حمی و فلغمونی و امثال آن ساکن کند
و چون برگ بر نهند و بر پیشانی ضماد کنند درد سری که گرم بود ساکن کند و همچنین تنها
با ادویه که موافق باشد استعمال قلاع را زایل کند **شعر** موی است و جالینوس گوید
که چون بسوزانند و در قوت مانند پشم بود که سوخته و وی گرم بود و خشک در سوم
و اگر موی را تر کنند بسرکه و بر گزیدگی سگ دیوانه ضماد کنند درد را بساعت زایل کند
و گویند که سحق کرده تر کنند و بر جراحتها بر نهند منع تورم آن بکند و اگر بدان دخان
بکنند خناق رحم را و سیلان آن را سودمند بود و موی سوخته چون سحق کنند بر که
و بر بثرها نهند زایل کند و چون با عسل سحق کنند و بر قلاع که عارض شود در دهان
کودکان بمالند بغایت کمال نافع بود و چون سحق کنند با کندر و بر جراحتها که در سر
پیدا شود افشانند نافع بود خاصه که با زیت بود و اگر سحق کنند با عسل و بر جراحتها
نهند زایل کند و چون سحق کنند موی سوخته امردا سنگ و بر چشمی که حکه و جرب سخت
داشته باشد طلا کنند ساکن گرداند و چون با روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند
درد را ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش طلا کنند سودمند بود و ابن زهر گوید که اگر
بیاویزند موی طفل بپشتی از آنکه صلب شود بر کسی که نقرس داشته باشد یا عقرب گزیده
نافع بود و درد ساکن کند و اگر موی آدمی بخور کنند حشرات گریزانند و آب مقطر وی چون

برداء الثعلب مانند موی برویاند وصفت سوختن وی چنان بود که در دیگی نو کنند آن موی
وطبقی بر سر آن نهند که سوراخی در میان باشد وبعد از آن بر سر آتش نهند تا بسوزد شعر الجبار
شعر الجن است وگفته شد شفلح ثمرة الاصفات وآنرا قثاء الحیار خوانند وگفته شود
وبشیرازی کورک خوانند شقتین بری مرغیست که وی را ایمام خوانند وگفته شود وبپارسی بو
تیمار خوانند وصاحب منهاج گوید که بهترین وی کوچک بود وطبیعت وی گرم وخشک
وخشکی وی بقوت بود مفلوج را سودمند بود وبیخوابی آورد ومصلح وی سرکه وکشنیز بود
وشاید که اگر از یکسال گذشته باشد بخورند که بغایت هضم بود واولی آن بود که بعد از کشتن
یک روز رها کنند وبعد از آن بخورند ورازی گوید که بوابل وناقهان را نیکو باشد و
ارسطو گوید که خاصیتی قوی دارد وقوة ماسکه ودرین باب از کورک نافع تر باشد وابن
زهر گوید که گوشت تمام حفظ را زیادت کند وذهن را تیز کند وقوت حواس بدهد شقتین بحری
جانوریست دریایی بشکل خفاش ودو بال داشته باشد مانند بالهاء خفاش وبلون هم
مانند وی بود ودم وی مانند دم موش بود ودرین از خاری بود مانند نیشی وبدان
بگزد ودر روی سخت پیدا شود از گزیدن وی وصاحب جامع گوید که در مدینه مالقة از بلاد
اندلس وی را ابرق خوانند وشریف گوید که اگر وی را زنی بول کند در موضع ودران موضع
خاری مجری فرو برند آنکس که بول کرده باشد سوزشی در وی سخت پیدا شود ومادام
که خار وی دران بوده باشد ومهراریس رومی گوید که چون بنهند در شب جامه خواب
کسی که خفته باشد مادام که آنجا نهاده باشد بخواب نرود تا آن برنگیرند واگر دفن کنند
ودر بن درختی بارکند بود وخشک گردد ودر خانه که دفن کنند اهل آن خانه را تفرقه واقع
شود واگر بسوزانند وسحق کنند وآن خاکستر بر دوکس افشانند مفارقت در میان ایشان
پیدا شود ودشمن یکدیگر شوند وبعضی آنرا حرة الشیر خوانند شقایق النعمان شقر خوانند
ویونانی انطونی وان بری وبستانی بود وگل وی بزرگ بود وبپارسی لاله گویند ونوعی
دیگر هست از شقایق که آنرا دریون گویند وگفته شد طبع هر دو نوع صاحب منهاج گوید
گرم وخشک بود در دوم ووی محلل ومنضج وجلائی وحدتی در وی بود واگر گل شقایق
با پوست جوز بیامیزند موی را بغایت سیاه کند وخضابی نیکو بود واگر در شیشه کنند
ودر بالای یک مثقال روی سخته ببندد ودر سرگین تا چهل روز دفن کنند چون بیرون

آورند در حال موی را سیاه گرداند ومنع نزول آب از چشم کند وعصاره وی سفیدی
را زایل کند خاصه از چشم کودکان چون کحلهای مرکب با وی مرکب کنند قوت چشم بدهد
وشریف گوید که چون آب وی در چشم کشند حدقه را سیاه گرداند وابتدا وتیزی ویرا
زیادت کند وقوت وی بدهد واگر یک رطل شقایق ونیم رطل پوست گردکان تر در شیشه
کنند ودفن کنند در شب سرگین گرم دو هفته بعد از آن موی بدان خضاب کنند سیاه
گرداند وچون ظرفی را از آبگینه پر کنند واز شب آن روی سخته بنهند وبر بالای آن همچنان
وسر وی بگیرند ودر سرگین دفن کنند سه هفته بعد از آن بیرون آورند آبی غلیظ سیاه باشد
وموی را بدان خضاب کنند عجایب باشد وابن رضوان گوید که اگر تخم وی چند روز متواتر
چند روز یکدرم با آب سرد بیاشامند برص را نافع بود وزایل کند وگویند که بکرات تجربه کرده اند
ومجرب بود ودیقوریدوس گوید که اگر همچنان بکوبند وآب آن بگیرند وبدان سعوط کنند سر را تنقیه
کنند وچون بخایند قلع بلغم بکند وچون بپزند در شراب وبر ورم گرم چشم ضماد کنند زایل کند واثار
قرحه که در روی بود پاک گرداند وریشهاء چرکن پاک گرداند وچون زن بخود برگیرد حیض براند
وچون ورق وقضبان با حشیش چون بپزند وبخورند شیر بزاید وساق وچون ورق وقضبان
با حشیش چون بپزند وبخورند شیر براند وساق نافع بود از جهت نش وجرب ریش نرم وقوبا
شقاقل انتقاقل است وگفته شد منفعت آن بعضی در باب الف تمامی اینجا گفته منصوری گوید
که مربای وی گرم باشد بغایت وسخن جگر ومعده باشد ومنی را زیادت کند وچون ادمان
بسیار کنند وابن وافد گوید که گرم وتر باشد در اول ورطوبت وی بیشتر از حرارت باشد و
نفوذ خاصه که با عسل مربا سازند وجالینوس گوید که گرم وتر باشد در دوم شیر بیفزاید وقوت
باه بدهد وحیض براند ومقوی اعضاء بارده باشد ودیقوریدوس گوید که در ابتداء
استسقا نافع بود ومقوی امعا بود ومنی بیفزاید نعوظ آورد وروفس گوید که مقوی صلب
بود وقوت ذکر ومنی بیفزاید ولذت آن زیادت کند وبچه فرود آورد واختناق رحم را نافع
بود وگزندگی سگ دیوانه وگزندگی سباع وگزندگی جانوران که زهر ایشان سرد بود سودمند
بود ومقدار ماخوذ از وی دو درم باشد وشیخ الرئیس گوید که ظن من آنست که خوشبوی وی
لطیف باشد وترطیب وی قوت در روح پیدا کند ورازی گوید که بدل آن بوزیدان است

وگویند که مثل آن دارچینی است وتخم گزر باشد و بسیار خوردن وی مضر بود بشش ومصلح
وی پرسیاوشان است بانبات وجلاب سازند شقر شقایق است وگفته شد شقراق
مرغیست که آنرا تلواسه گویند وشقره گویند وبپارسی کاسکینه گویند وشیرازی کاسه کنک گویند
وآن کلاغی سبز است وگوشت در وی زهومتی قوی باشد اما محلل ریاح غلیظ بود که در امعا باشد
خوردن وی ووی سم بود شقردیون اشقردیون گویند وگفته بعضی منافع در الف بعینها تمامی
گفته شود وآن ثوم بری است وبپارسی سیر مو گویند وحافظ الاجساد وحافظ الموتی نیز گویند و
بغایت گرم بود بول براند وچون که تر بود بکوبند وچون خشک بود بپزند وبشراب بیاشامند گزندگی
جانوران وادویه کشنده را نافع بود وسینه از کیموس غلیظ پاک گرداند ومقدار دو درم
از آن بماء العسل بیاشامند وجهت امعاء وعرق النسا را ولذع معده را نافع بود وچون با حرف
وعسل وسرکه بیامیزند وبر موضع نقرس نهند درد را ساکن کند واگر به آب ضماد کنند
همچنین واگر زن بخود بر گیرد حیض براند شکرهنج شکوهج نیز گویند وآن خشکست وگفته
شد شکاعی صاحب منهاج گوید که آن حشیشی است که در قوه مانند باد آورده است ونیکو
ترین آن سبز باشد وگویند که زرد باشد وطبیعت وی گرم وخشک در دوم وگویند که گرم است
در اول وخشک در سوم ومصلح لطیف بود بغایت وگویند که چون در شیب جامخول کودکان
سوده شد از جهت آب رفتن از دهان ایشان وچون بر فالج طلا کنند وسعوط اگر با شراب بیاشامند
نافع بود ورطوبتهای معده وبادی که در رحم بود سود دارد ومقدار مستعمل از وی دو درم
بود وجالینوس گوید که سودمند از جهت مرض سودا وبلغم ومقوی بدن بود ومعده را پاک گرداند
از فضلهای بد وجذام را نافع بود وفولس گوید که جذام وبهق وبرص را نافع بود وچون
با افسنتین رومی وعسل بیاشامند وسمن بود وصاحب تقویم گوید که مقدار مستعمل از وی
نیم درم بود وگویند که مضر بود بشش ومصلح وی صمغ عربی است ونافع بود جهت ورم معده
وبیخ وی قطع سیلان مزمن بکند از رحم وخون رفتن از سینه ومجموع سیلان رطوبات از
بدن پاک کند وشیخ الرئیس گوید که سودمند از جهت تبهایی که از بلغم کهن باشد خاصه صبیان
را ومولف گوید که آن را بزبان شیرازی خار مهله خوانند وآن نباتی کوهی بود در زمینی
که سنگستان باشد واز جهت تب ربع وتب بازده بجلاب خوردن بغایت نافع بود شکوبشا

تخم کشوث است ودر کشوث گفته شد شک تراب الهالک خوانند اهل عراق
واهل مغرب ودهج الفار گویند وبعربیه سم الفار وشیرازی مرگ موش کانی است وصاحب
منهاج گوید که گویند که آن دود زرد است که از خراسان می آورند وگویند که دود نقره است
که در خراسان از معدن نقره حاصل میشود ومولف گوید که آنچه محقق است از طرف دریا
می آورند از جانب کوکنکوت ومیگویند که وی کانی است واکثر بان وی را از زنخ اسفید
خوانند ووی سم قاتل است ومعالجه کسی که آن خورده باشد همچنان کنند که زیبق مصعد
خورده باشند ومشکل از آن خلاص یابد از بهر آنکه بسیار مهلک است واگر در میان خمیر یا چیزی
دیگر نهند ودر خانه نهند تا موش خورد هر موش که آن بخورد وهر موش دیگر که بوی آن موش مرده
دیگر بشنود هم بمیرد چنانکه از خانه موشان قطع کند شلجم شلغم نیز گویند بپارسی آن لغت است
وبری باشد وبستانی باشد وطبیعت آن گرم است در دوم وتر است در اول غذا بسیار دهد
ومولد منی باشد وسینه را نرم گرداند وباه را بر انگیزاند وبول براند ومسهل بود واشتها
طعام آورد وچون با سرکه بود وخردل ومقوی معده باشد وآب مغز را سودمند بود وآن تخمی
که بشیرازی رطوبت گویند ودر وی غلظه ونفخ بود ومحرک شهوت جماع بود وچون بخورند
واحساس نفخ در خود یابند جوارش تناول کنند که مفید باشد شل اسحق بن عمران
گوید که شل در هندوستان سفرجل هندی گویند وآن ثمر مدور بود مانند زردآلو
وقوت وی مانند زنجبیل بود وطبیعت گرم بود در سوم وتر بود در اول ملطف کیموس غلیظ
بود وصلابت اعصاب را نافع بود وشیخ الرئیس گوید که طعم وی تلخ بود وتیز وقابض و
بادها بشکند ودر وی تحلیلی عجب بود واعصاب را نافع بود وعرق النسا را ونقرس را و
بنادوق گوید که نافع بود ریاحی را که عارض شود در رحم زنان وبچه نگاه دارد در
رحم وچون با عسل بناشتا … استعمال کند معده را پاک گرداند وقوة امعا بدهد ونشف
رطوبات بکند ومقدار مستعمل از وی یکدرم بود وگویند که مضر بود بشش ومصلح وی عسل
باشد وصاحب تقویم گوید صداع آورد ومصلح آن خشخاش سیاه بود وشکر وصاحب منهاج
سهو گفته که از خوردن وی اعراض عارض شود که از خوردن زیبق مقتول وحق بطرف
صاحب جامع است که او از شک تا سل سهو کرده است شمع بپارسی موم گویند و
دیقوریدوس گوید که نیکوترین وی سرخ بود وخوشبوی که از آن بوی عسل آید وبی خلط

برد و طبیعت وی معتدل بود و ملین اعصاب بود و خشک ریشها و خشونت سینه
را نافع بود طلا کردن و اگر با روغن بنفشه لعوق کنند منع شیر بستن در پستان بکند
چون ده حب هر یک بمقدار رجاوریسی از وی بیاشامند و همین مقدار چون در حصای
از جاورسی با برنج کنند و بخورند ترجمه اسعار را نافع بود بغایت و شریف گوید که چون
با روغن سوسن یا روغن زیبق بر وی طلا کنند رنگ روی را صافی کند و کلف ببرد و
سنج دملها بود و استنشاق رایحهٔ وی در زمان وباء را نافع بود و خوردن وی شهوة
طعام را ضعیف گرداند **شمرا** مرزنجوش است و در ادان الفا رکفته شد **شماد**
راز یانج است و در نزدیک اهل مصر و شام و گفته شد **شماد** بعضی گویند و گفته شد
شمشیر شوشیر هم گویند و آن قاقله صغار است و هیل گویند و در قاقله صغار گفته شود
شنام دستنبویه است و گفته شد **شنجار** بپارسی شنکار گویند و آن ابوخلسا است و در
الف گفته شد و در انقلیا نیز گویند و آب ورق وی چون بیاشامند با شراب شکم ببندد
و ورق وی بورق کاهو ماند اما خشن بود و آن کاو زبان تلخ است و در کوههای سرد
سیر روید خاصه در کندها **شندله** توذری گویند و گفته شد **شنبلید** صاحب
جامع گوید از قول تمیمی که شنبلید تفاح سورنجان است و بپارسی گل سورنجان گویند و صاحب
منهاج گوید که ورق سورنجان است و قول اول اصح است و نیکوترین آن آنست که سفید در
تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک بوییدن آن صداع سرد را سود دارد و بادهای
غلیظ که در دماغ بود ببکند و منی بگشاید و او مانند بهار نارنج شکفته باشد بشکل و قد
و بوی تیز دارد **شنج** نوعی از حلزون است و بپارسی کجک گویند و بشیرازی قصبک
آن بزرگ بود و صاحب جامع گوید که سبز و بزرگ و پیچیده بود و لون ظاهر آن زرد
بود و باطن آن سفید و عطاران شیراز آن را توتیاء اکبر خوانند و آن ودع است و در واو
گفته شود و بهترین شنج تازه و سفید و املس بود و چون بسوزانند و در داروی چشم
مستعمل کنند و صفت سوختن آن چنان بود که شنج در گلی گیرند که سرگین با وی سرشته
باشند و اندر تنوری نهند که در آتش تافته بود تا بسوزد و علامت سوختن وی آن بود
که سفید گشته باشد دیگر در گل گیرند و در آتش نهند و یا در کوزه کواری کنند و در گل
گیرند و در آتش نهند تا تمام سوخته شود و سفید گردد بعد از آن در آب سحق کنند

و بشویند و خشک کنند و دیگر بار سحق کنند و مستعمل کنند و طبیعت وی سرد و خشک
بود و گویند که تر بود و منفعت وی آنست که سفیدی که در چشم بود زایل کند و نشف
رطوبت از چشم بکند و آب رفتن باز دارد و جلای تمام بدهد و اگر سوخته باشد و در چشم
کنند جلا زیادت دهد و اگر بعد از سوختن غسل کرده باشند نشف لذع کند و سنون ف
کردن دندان را جلا دهد و مسکن وجعها گرم کند مقدار نیم درم اما مضر بود به شش
و مصلح وی عسل بود و بدل آن ودع باشد **شونیز** شینیز نیز گویند و سیاه دانه گویند و حبة
السودا گویند و بهترین آن فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم قطع بلغم بکند و جلا
بدهد و محلل نفخ ریاح و نفخ باشد و ورمهاء بلغمی کهن شده و ورمهاء صلب را چون بکوبند
و به آب ترکنند و بر ناف ضماد کنند کرم در انبیرون آورد و اگر با دریه بر نهند و طلا
کنند مجموع کرمها بیرون آورد و چون بریان کرده را سحق کنند و در خرقه بندند و دایم
ببویند زکام را که سرد بود نافع بود و اگر سحق کنند و در خرقه بندند و ببویند شقیقه را
نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری روغن حبة الخضرا بیامیزند و سه قطره از آن در گوش
چکانند نافع بود از جهت سرهی و باد و سدتی که در گوش بود و اگر بریان کرده بکوبند و در
زیت بجوشانند و از آن زیت را سه قطره در گوش چکانند یا چهار قطره زکامی را که عطسه
بسیار آید سودمند بود و اگر بسوزانند و با روغن سوسن یا با روغن حنا کاموم در وی کفاخته
باشد بیامیزند و بر سر طلا کنند موی را برویاند و روغن وی را چون سعوط کنند فالج
و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و بپزند و هر روز مقدار دو درم از آن با آب نیم گرم
بیاشامند گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و چون سحق کنند و با سکنجبین بیاشامند
تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند و بر بهق طلا کنند سود دهد و اگر با عسل و
آب گرم بیاشامند سنگ گرده و مثانه را بریزاند و چون با عسل و روغن کافور
بنرشند سودمند بود از جهت درد رحم و گرده و درد مثانه سودمند بود در زمان امساک
خوان نفاس کند و درد آن ساکن بکند و چون سحق کنند با بول و بر پیشانی نهند
و بدان ادمان کنند ریش را پاک گرداند و موی را برویاند و چون در کحلها نهند در ابتداء
نزول آب بکند یا بدان [illegible] طلا کنند منع آن بکند و قلع ثالیل و حیلان و بهق و بهر و جرب
ریش شده بکند و اگر بر پیشانی طلا کنند درد سری که از سردی بود و بلغم سود دهد و سنگ

مستفا بکشاید وچون بکتب در سر که بجوشانند و بامداد حقنه کنند درد سر کهن را ولقوه را
زایل کند واگر ادمان خوردن وی کنند چند روز بول وشیر وحیض براند وچون با انقرور
بیاشامند عسر البول وعسر النفس نافع بود ومقدار دو درم از وی با آب بیاشامند
کرمهای ریز را نافع بود وچون در خانه دود کنند کژدم کان بگریزند وبخاصیت
تنها بلغمی وسودائی زایل کند وحب القرع را بکشد از بیرون بکند کما اگر جمع شود
فالج از آن حادث شود وچون سحق کنند بلخون افعی یا بلخون پرستوک وطلا کنند سفیدی
که در چشم بود ودر اعضا باشد وظاهر لون آن بگرداند وچون بریان کنند بآتش
آهسته وبکوبند وبگلاب بسرشند وطلا کنند بر ریشی که در ساق پیدا شود بعد انگه که
بسرشند زایل وبحال صحت باز آورد وچون ضماد کنند درد مفاصل سودمند بود وچون
بخورند حیض را براند محکم وبچه مرده وزنده بیرون آورد ومشیمه بیندازد وزنیف
گوید که چون هفت دانه از وی پیش زنان خوییانند یکساعت وسعوط در بینی کسی را که
یرقان داشته باشد وچشمهاش زرد شده باشد بغایت نافع بود وزود بحال صحت آورد
وزایل کند بسبب تفتیح سده کند وگویند که مضر بود بگرده ومصلح وی کتیرا بود وبدل
وی صمغ زیتون است وگویند که بسیار خوردن از وی کشنده بود ونوعی از وی هست
که غثیان وخناق آورد واول آن بود که قی کند وشیر بیاشامند ومداوای وی چون
مداوای کسی که کندش خورده باشد **شوصرا** نوعی از برنجاسف است واز اشنان الجن
خوانند وطبیعت آن گرم وخشک است در حقنها بیز کنند وسودمند بود از جهة عرق
النسا واوجاع مفاصل سرد از بهر انکه مسهل اخلاط غلیظ لزج باشد **شوخط** خوشه
ارزن است **شویلا** برنجاسف است وگفته شد **شوع** درخت بان است ودر حب البان
گفته شد **شوشمیر** خیربوا وهیل بوا وهال بوا نیز گویند وآن قاقلا است وگفته شود
شوکة الدراجین شط الراعی است وبپارسی طوسک گویند وبیونانی دبسنا قوس گویند
وگفته شد **شوکة الدمن** عکرب است وگفته شود وحرشف گویند وبپارسی کنگر **شوکة الحلک**
اشخیص است وآن نوعی از مازریون است وگفته شد **شوکة العربیة** شکاعی است وبپارسی
خار مغلان گویند ودر شکاعی گفته شد **شوکة قبطیة** آن قرظ است وبپارسی کرة گویند ودر قاف گفته
شود اما طباق بخارنا که ~~شیعه بپارسی~~ **شوکة شهبا** بیبوت است وگفته شود وبپارسی

آنرا کور گویند **شوکة منتنه** غاف گویند وچنین گویند که طباق است وگفته شود اما طباق
خارناک نیست که آنرا شوکة گویند **شوکة البیضا** بادآورد گویند وگفته شد **شوکة مصریه**
قطبه است که گفته شد **شوکران** حفطوطه گویند وبیونانی قریتون گویند ومنقوبیتون
وباریقون وتفسیقون نیز گویند وآن ظخماست وگویند که آن تخم بیخ رومی است ودیقوریدس
گوید که ساق او مانند ساق رازیانه بود وورقا ومانند خیار زه است وگل وی سفید
بود وتخم وی مانند تخم انیسون است رومی اما سفیدتر بود وروفس گوید که ورقا و
مانند ورق بیروج زرد است بغایت وبیخ آن باریک بود وتخم آن مانند تخم نانخوا بود
بشکل نه بطعم ولعابی داشته باشد ومولف گوید کما نیخ کوهی است وبپارسی آنرا
دوسر نغتی گویند وتخم آنرا شوکران است وطبیعت آن سرد وخشک بود در سیوم
تا چهارم وکشنده بود واگر اغصان وی بگیرند پیشتر از انکه تخم وی خشک شود ودر آفتاب
نهند تا منعقد گردد بسیار منفعت داشته باشد در اطلیه ودر شافها واز
جهت درد چشم استعمال کردن نافع بود وچون ضماد کنند بر حمره ونمله
ساکن گرداند واگر نبات وی همچنان با ورق وی بکوبند وبر انثیین ضماد کنند
نافع بود جهت کثرت احتلام وچون ضماد کنند بر قضیب سستی در وی پیدا کند وچون
بر پستان دختران بکر ضماد کنند نگذارد که بزرگ شود واگر بر پستان شیردار ضماد
کنند قطع شیر بکند واگر بر موضع زهار یا موضعی که موی داشته باشد طلا کنند منع
رستن موی بکند واگر بر خصیه کودکان ضماد کنند رها نکند که بزرگ شود واگر
بخورند علامتش که عقل را زایل کند وچشم تاریک شود تا بحدی که هیچ نبیند وفواق
آورد واعضاء وی سرد شود ودر آخر کار تشنج اعصاب وخناق از تنگی در قصبه شش
وحنجره پیدا گردد بسبب ریاح ومضرت آن بیشتر بدل رسد تا بحدی که بکشد و
مداوای وی بقی کنند وبعد از آن بشراب صرف کنند وفلفل بر پنیر خرما یا
افسنتین وفلفل وتخم انجره باشراب ودرمغاد والحلتیت وخلتیت با روغن
ومداوا بفرفیون نیز کنند واگر تخم وی اندکی در شراب کنند بغایت منوم بود وبدل
آن بود دو وزن آن بزر البنج **شوغاد** زاج سفید است وگفته شد در زاج غدا
اندکی دهد وکیموس وی گرد بود **شهدانج** بزر القنب است وآن بری باشد و

برشانی بود و در قاف گفته شود **شوذانیج** سوذانیقاست وگفته شد وآن دارتنک گویند
وآن مرغیست در نسخهٔ صحاح **شیطرج** بپارسی شیتره گویند و غضاب خوانند بزبان بربری و بیونانی
لیدیون گویند وآن انواعست صاحب منهاج گوید که آن هندی بود یا بحری و مولف گوید که چندان
که امتحان کرده شد بهتر از پارسی نیست که در لحظه آبله می‌نهد و در اطلیه هندی
آب نمی‌نهد پس محقق شد که شدت وی زیادت از هندیاست واین نوع نکوتر است بدو
وجه یکی آنکه تازه بود دوم آنکه مقشر بود فی الجمله طبیعت آن گرم و خشکست در آخر درجه
دوم و جالینوس گوید که گرم بود در درجهٔ چهارم و شیخ الرئیس گوید که بهق سفید و برص
و جرب و تقشر باسرکه طلا کردن نافع بود و چون بیاشامند درد مفاصل را سود دهد
و اگر بر سپرز طلا کنند بگدازاند و اگر ورق وی را نیک بکوبند و با بیخ راسن بر عرق النسا
طلا کنند و دانگی و نیم ناشتا کنند نافع بود و اگر بر سپرز نهند نافع بود و اگر بر جرب ریش
شده مالند هم بغایت مفید بود و چون بر خود بیاویزند درد دندان را ساکن کند
و مولف گوید که از خواص وی آنست که اگر شیطرج را کسی در درد دندان بگیرد در کف دست
مخالف نهد و بر شیب روی نهند درد دندان را ساکن گرداند واین مجربست و اگر
از جهت قوبا با سرکه کهن چون و مقدار مستعمل از وی شربتی از یک مثقال بود و گویند
که مضر است که بشش و مصلح آن مصطکی بود و بدل آن فو و گویند که بیخ کبر است
شیح بپارسی درمنه گویند و بهترین ارمنی بود و آنرا درمنهٔ ترکی خوانند و شیح جبلی را افلیون
خوانند و طعم وی تلخ بود و طبع وی گرم و خشک بود در سوم و گویند که گرم بود در دوم
و خشک بود در اول و محلل ریاح بود و مقطع و در وی قبضی بود دون قبض افسنتین
و چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و منع
اکله بکند و عسر النفس سود دارد و کرمها و حب القرع را بکشد و حیض براند و از جهت گزندگی
عقرب و زهرهاء جانوران و رتیلا سودمند بود مقدار دو مثقال و چون بسوزانند
و بر موی ریش که کوتاه بود یا موضع ریشی که نرسته باشد طلا کنند موی برویاند و وی
مضر بود با عصاب و مصدع بود و معده را زیان دارد و مصلح وی ترس بود و گویند
که مصلح وی شراب ریباس بود یا شراب اترج و بدل آن در قاقلات دو دبرنگ کابلی بود
و در حلهای دیگر غار منی بدل وی کنند **شیلم** زوانست و بپارسی سملک گویند

بجهت درد دندان

و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت وی گرم بود در سوم و گویند در اول
و گویند در دوم و وی محلل و ملطف بود و جلا دهنده و اگر با گوگرد بر بهق طلا
کنند نافع بود و محلل ورم خنازیر بود یا با برگ کتان یا سرگین کبوتر چون بروی
نهند سوراخ کند و اگر با کندر بر قوبا و بر ریشهاء بد در روز کردن نافع بود
و بخور کردن بدان استسقا را یاری دهد خاصه چون با سویق و مر و زعفران و کندر
بود و چون بکوبند و بپزند و بر عضوی نهند که نصل یا خاری در بود بیرون آورد
و مسکن و مصدع بود و آنرا بشیرازی شملک گویند و اگر در میان گندم بود آن نان
بغایت سدر فی نکو آورد و بدل آن حندقوقی بود و اگر در شراب جوشانند و بیاشامند
بغایت منوم بود و مستی و خواب گران آورد و روغن وی از جهت قوبا از روغن گندم
نیکوتر بود و چون بر صدغین مالند خوابی معتدل آورد و رازی گوید که بدل فوه
شیرج دهن الحل است و بپارسی روغن کنجد خوانند و روغن شیرج گویند و طبع
آن گرم و تر بود و سودمند بود از جهت شقاق و خشونت سوداوی و خوردن و طلا کردن
با آب موی حک و موی بلغمی را زایل کند و ضیق النفس نافع بود و معدل طبیعت بود و اگر خواهد
که غلظ وی اندک شود و مصلح وی آن بود که بریان کنند و بعضی گویند که سودایی را هم نفع
بنود **شبیة الجو** آشنه است و بپارسی دواله گویند و در باب الف گفته شد **شیان**
دم الاخوین است و بپارسی خون سیاوشان گویند و کاوخون نیز گویند و در باب دال گفته شد
شیرزق و سیرزرج نیز گویند و بپارسی شیر مرغ و صاحب جامع گوید که آن سرگین
خفاش است و صاحب منهاج گوید که آن بول خفاش است و گویند که شیر خفاش است زیرا که
هیچ مرغ شیر نیست الا الخفاش و شیر مرغی که ...ن با فواه گویند سیرزقاست و طبع آن
گرم است و خشک و منفعت وی آنست که سنگ مثانه را بریزاند و ناخنه و سفیدی از چشم
ببرد و چون در چشم کشند زایل کند **شیرابه** بپارسی خشخاش گویند و گفته شد
شینیز شونیز است و گفته شد **شیح الحبشی** فلفل سیاه است و گفته شود **شیح البحر** حیوان
بری است که سر و بینی وی مانند سر گوساله بود و گویند که روز شنبه البته از دریا بیرون
نیاید **شیاف خوزی** بوش در بندی است و گفته شد **شیر املج** املج را چون در شیر خیسانند
آنرا شیر املج خوانند و قبض در وی و خشک بود در سوم و گویند گرم و تر بود بلغم لزج را پاک

کرداند وقوة شهوة بدهد وقطع قی بکند وآب رفتن از دهان باز دارد و
حرارت خون را بنشاند یکمثقال ازوی مستعمل کنند وکویند که مضر بود بمثانه
ومصلح وی شیر تازه وعسل بود **شیراز** بپارسی ریچال کویند **شیر بخشیر**
پنجی زرد رنك است که از هندوستان آورند وطبیعت آن کرم وخشك ومسهل
مره سودا بود وبلغم واخلاط غلیظ سوخته بیرون آورد ومادهاء فاسد وشربتی
ازوی دانکی تا نیم درم بود **شیرخشك** بپارسی شیرخشت خوانند وآن شبنمی که می نشیند
بر درخت بید وکثیر آن در هرات است وتلیین طبیعت کند ومسهل صفرا است
وتسکین لهیب معده وجکر وقلب کند وطبیعت آن معتدل است میان سردی و
کرمی وکویند که طبیعت وی کرم است با اعتدال وفعل وی اقوی بود از ترنجبین و
مانند وی وبهتر آن بود که شفاف بود مانند صمغ **باب الصاد صابون**
کرم وخشك بود در چهارم ومفرح اعضا بود وقولنج بکشاید ومسهل خلط خام
بود وجون شافه ازوی بخود برکیرد ورمها نفخ دهد وشریف میکوید که جون
درمیان خرقه صوف نهند وحزاز وقوبا را بدان بمالند زایل کند واکر همچنان نمك
بیامیزند وبر زانو طلا کنند درد را ساکن کرداند واکر بر نمش طلا کنند زود زایل
کند ومجربست وجون بجوشانند با روغن کل وبر ریش سر کودکان طلا کنند زود زایل
کند ومجربست یعنی بپایی چند نوبت خشك کرداند وزایل کند وجون طلا کنند بر
ریشها وشهلا به هفت روز رها کنند وبعد از آن بآب کرم بشویند هیچ دوا بهتر
از آن نبود وجون ده درم ازوی با همچندان سلیقون که آن زنجفر محرقست وهمچندان
بوره آب دیده بر ریش خضاب کنند ودام بعد از آن که شسته باشند یك نیم
ساعت صبر کنند موی را سیاه کند وتغییری تمام پیدا کند وشریف کوید که بغایت
مجربست واکر سر را بدان بشویند ودر حمام رود شپش را بکشد وسر پاك
کرداند از سبوسه وکویند اکر با ادویه برشند جهت نمش وبهق مناسب بود
وفعل وی زیادت کردد ونمش وبهق را زایل کند وجون بر اورام بلغمی دشوار
نفخ نهند تنها یا ادویه دیکر که موافق باشد نفخ دهد وبکدازاند وجون برشند
با ادویه که کشاینده اورام بود مانند حرف وسرکین کبوتر وقثاء الحمار فعل وی قوی کرداند

وکوید

وکویند که سر را جون بدان بشویند موی را بدان جعد کرداند وبر سر جراحتها طلا
کردن بکشاید وآب وی اکر بخورند کشنده بود نزدیك بخوردن بود ومداوای وی
بآب کرم کنند وبر وغن کنجد وبعد از آن بآب کوشت مرغ وروغن بادام والله اعلم
صابون القاف صابون القاف شجرة ابی مالك است وکفته شد وبپارسی چوبك اشنان
کویند وآن آذریون است **صاب** کویند قثاء الحمار است وکویند بتحقیق نوعی
از یتوعات است وباصفهانی تفاح را صاب کویند **صاره** لوف صغیر است وکفته
شود **صاجه** خر است وکفته شد **صبی** صبی عصاره سنا است وکویند عصاره زرد است
طبیعت آن زرد است تقرب کرم را نافع بود **صبر** سه نوع است اسقوطری وعربی
وسمجانی وبهترین آن سقوطری باشد وسقوطره جزیره ایست نزدیك ساحل
یمن وآن جزیره چهل فرسنك است واهل آن جزیره بی دینان اند وساحران محکم
واصل ایشان از یونان است واسکندر ایشان را از زمین یونان بران جزیره
فرستاده جهت ساختن صبر وزنان ایشان بجموع ساحر باشند تا بحدی که اکر
خصمیتی باکسی داشته باشند اکر آن شخص حاضر بود والا شکل در ضمیر خود آورند
وقدحی پر آب پیش خود بنهند وآغاز سحر کنند تا از زمان که نقطه خون درمیان
قدح وجکر ودل وشش کردد آن شخص در حال بمیرد وجون شکمش بشکافند
جکر بند درمیان جکر وی نبود تا بدین حد مبالغه کنند در ساحری ایشان ونیکو
ترین صبر سقوطری آن بود که لون آن مانند لون جکر باشد وبوی وی مانند بوی مر بود
وبراق بود نزدیك بصمغ عربی وجون در دست بمالند زود خرد میشود وبلون مانند
زعفران باشد واز وی بوی روغن کوسفند آید وقطعا سنك ریزه در وی نبود ونوع عربی
را عدنی خوانند ویمنی خوانند ووی میانه بود وسمجانی بد بود وآن را صبر بردکی خوانند
وطبیعت صبر کرم وخشك بود در دوم وکویند کرمی وی در اول بود وکویند
در سیوم وجالینوس کوید خشکی وی در سیوم وکرم در اول جهت معده از همه دواها
سودمندتر بود وریشهاء مشکل نیك کرداند خاصه در کرم وسر جون بآب کدازانند
وطلا کنند همچنین سودمند بود جهت ورمهایی که در دهان وبینی وچشمها حادث شود

و فی الجمله خواص وی آنست که منع ماده بکند و اگر جمع شده باشد بکداراند و بمحق
معده باشد و دماغ و بادها را بشکند و مسهل صفرا باشد و رطوبت بلغم از سر
و مفاصل جذب کند و درد سوزش آن زایل کند و رطوبت آن خشک گرداند
و سودمند بود جهت ابتداء نزول آب و سر و معده و مجموع بدن را از فضول
که جمع شده باشد پاک گرداند و ذهن را صافی کند و حسین ابن الحسن گوید که نشاید
که صبر در سرما و کرمای گرم مستعمل کنند الا در زمانی که معتدل بود و اگر در سرماء سهال [?]
سرد استعمال کنند مضر بود بمقعد و باشد که اسهال دموی آورد از بهر آنکه مرخی
معده و پیرامون مقعد بود پس افواه آن بگشاید و چون روانه گردد و صبر عربسته
کرب و مغص آورد و قوت وی در طبقات معده بکند و روز باقی ماند و سقوطری
ضد آن باشد و چون بیاشامند بخار لطیف از وی متصاعد شود بر از وی
جزوی لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک گرداند و روشنایی چشم زیادت
کند و بدین سبب است که صبر در ایارجات و معاجین میکنند و صبر چون نشسته
باشد اسهال زیادت میکند و چون مغسول میکنند قوت دوای بسیار کند و از
طبیعت دوایی بیرون رود و صفت شستن وی صاحب جامع چنین گوید که
بگیرد صبر سقوطری یک رطل و سحق کنند و بمنخل ضیق بیبیزند و افتیمون ربع رطلی
و از ادویها ایارج مصطکی و حب بلسان و دارچینی و سلیخه و عود بلسان
و سنبل و اسارون از هریک سه درم این داروها در دو رطل آب شیرین
بپزند تا بنیمه باز آید بعد از آن فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و صبر
کوفته و بیخته در هاون کنند و آب در آن بپزند و بشویند و بر ظرفی کنند تا آن
ظرف صافی شود و دیگر بار در هاون کنند و دوم بار بشویند تا از مان
که هیچ باقی نماند الا مانند خاک گردد بعد از آن آب از وی بریزند و صبر باقی
بماند پس درمی زعفران با وی بیامیزند و بر دارند و بوقت استعمال کنند و مقدار
شربتی از وی ما بین یک درم تا دو درم بود و صبر چون کهن شود سیاه گردد و شسته زود تر
از ناشسته ضعیف شود و گویند مسهل سودا بود و آنچه مغسول بود و صاحب

منهاج گوید شربتی از وی چون مفرد باشد ما بین نیم درم بود و مضر بود بامعا و تعدیل
آن کنند بکثیرا و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح آن مصطکی و ورق گل سرخ و مقل بود
و منصوری گوید شربتی از وی یک مثقال تا دو مثقال بود و نوع سمجانی سیاه بد بود و
صبر تنها مستعمل کنند بغایت مضر بود بمقعد از بهر آنکه خشکی وی در درجه سوم
و مقعد عصبی و مزاج وی سرد و خشک بود چون بران بگذرد بشکافد و خشکی مضر بود به
عصب و شریف گوید چون با آب کنند یا سحق کنند و طلا کنند جهت نوبت بر بواسیر که آن
مقعد رسته باشد بنشاند و روغن گل که در ظرف اسرب یا قلعی حل کرده باشند بالای آن
و اگر در آب لسان الحمل کنند و بر ریش بینی و گوش طلا کنند زایل کند و چون بسرکه حل کنند و
بر حمره و شری طلا کنند نافع باشد و بدل صبر بوزن آن حضض بود و آن نیز بود
صناع بیا دهی ماهیدانه گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند
گرم بود در اول و آنرا از ماهی سازند که آنرا ماهی آشنه خوانند و گرمسیر بسیار از و
در لاز سازند و خلطی بد از وی حاصل شود و نشف رطوبت معده بکند و وجع ورک بلغمی
را نافع بود و گند دهان که از فساد معده بود زایل کند و قطع بلغم بکند و جرب و حکه آورد
و تشنگی و صداع و مصلح وی مغز کاهو بود صدف بهترین آن سفید بود که در آب شیرین بود
و طبیعت آن خشک بود و صدف تیره و فس و صدف فرفیر انوخته نشاید که استعمال
کنند از بهر آنکه بغایت صلب بود و چون بسوزانند قوت وی در غایت تجفیف بود و
اولی آن بود که بغایت سحق کنند و این بابی عام است هر چیزی که سحق هر چیزی بود چون
تنها استعمال کنند نافع بود جراحتهاء خبیث را از بهر آنکه مجفف بود بغیر لذع و چون بار کم
بسرشند و یا عسل یا شراب نافع بود جهت جراحتها متعفن خبیث و گوشت صدف بری چون
سحق کنند و طلا کنند بدن را خشک گرداند بقوت صدف یبلی العظام بکند و مسکن وجع
نقرس و مفاصل بود چون ضماد کنند و چون بسرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و وی مسکن
وجع معده باشد و چون بر سر ضماد کنند رها کنند تا خود رها کند بغایت نافع بود و
چون زن بخود بر گیرد حیض براند و گوشت وی سودمند جهت گزندگی سگ دیوانه و فرق صدف
کوچک شکم براند و بدان بخور کردن اختناق رحم را فایده دهد و مشیمه بیرون آورد
و صدف سوخته در تحلیل و جلای دندان و در کحلهاء چشم استعمال کنند و ریش چشم را نافع

برد وغلظ اجفان زایل کند وچون طلا کنند بر موضع موی زیادت که در چشم بود
بعد از آن که برکنده باشند دیگر و سوختگی آتش سود دارد و درد دل را نافع بود
و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و از آب وی سه درم و صدف سوخته بهق را
زایل کند و ریشها را پاک گرداند و ابن سینا گوید خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح
وی عسل بود و بدل ودع صدف البواسیر نوعی از صدف باشد که در ساحل دریای
قلزم بسیار بود و در بحر حجاز نیز می باشد چون در شیب خود دود کنند بواسیر
را سود دهد و بیندازد و چون بسوزانند و بعسل سرشند قطع ثالیل بکند و
زحیر را سود دهد و شکل وی مانند حلزون بزرگ باشد الا اری طبقات داشته
باشد و بوی وی کریه و لون وی قرمزی بود که بسیاهی زند و در قلزم بر کنند
معروف صدف الحدید زعفران الحدید است و گفته شد صریعة الجدی شجرة الطحال است
و گفته شد صعرور شوکران است و بپارسی دوس گویند و در باب شین گفته شد
صعرابید حنظل است که زود خواهد و بپارسی کوچک ریحان کوهی گویند صرصر
زین گویند و آن حیوانیست کوچک مانند ملخی کوچک که بشب آواز کند و بشیرازی
جرواسک و دیقوریتوس گویند بعد از آن که خشک کنند کسی که قولنج داشته باشد یک
عدد یا یک دانه فلفل بخورد شربتی دو عدد از آن حیوان بود یا پنج عدد یا هفت عدد
یا مثل وی فلفل در وقت هیجان درد و صعوبت آن و صاحب منهاج گوید که چون در
زیت بپزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند صرفان اسوب را صرفان گویند
و گویند که صرفان نوعی از خرمای فربه است و انزاجم صرفان گویند و بپارسی خرمای مکتوم
و در تمر گفته شد صعتر بشیرازی آوشه گویند و بیونانی اوریغاس و آن دو نوع است
دراز ورق و گرد ورق و بری را ندع گویند در قوة مانند حاشا بود و دراز ورق
اقوی بود از گرد ورق و نیکوترین آن کوهی ورقی بری است و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم ملطف و محلل بود درد ورکین را نافع بود و درد دندان که از سردی
و باد بود چون بخایند ساکن گرداند و طبیخ وی چون با شراب بیاشامند دفع مضرة
شوکران و افیون کنند و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت پیشین بکند و چون
با خیار زه بخورند نیکوتر بود و جهة گرفتگی عضله و جهت معده و جگر بغایت سودمند بود

واگر

واگر با روغن ایرسا سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد واگر با سرکه بیاشامند
مطحول را نافع بود و حیض و بول براند واگر طبیخ وی بیاشامند بچه براند و فضول
مراری بیرون آورد واگر با عسل لعوق کنند ورم ملازه و شش گرم را نافع بود
و خوردن وی غثیان را بغایت نافع بود و چون بپزند و آب آن بیاشامند کرم شکم
را بکشد و حب القرع را بیرون آورد و اشتها طعام باز دید کند و بادها را تحلیل
کند و تاریکی چشم و شبکوری که از رطوبت حادث شود زایل کند و مقدار نیم
مثقال مستعمل بود و روغن وی سینه و شش را سودمند بود واگر با سویق با
ورمهاء بلغمی ضماد کنند بگدازاند و خوردن وی هضم بکند و معده و امعاء را از
بلغم پاک گرداند و غذاهاء غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و جگر را سود
دارد و سده بگشاید و چون قصب وی با عناب بپزند و آن بیاشامند خون غلیظ
رقیق گرداند و این خاصیت در وی موجود است واگر با انجیر خشک بخورند عرق برانگیزد و لون
را نیکو گرداند و وی مصلح مره سودا بود و بلغم و شربتی یک مثقال بود با نمک و سرکه و صعتر بود قولنج
و درد رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل و شکر بپرورند و هر شب یک مثقال بخورند و بدان
خفتند جهت دفع نزول بغایت مفید بود و از نزول ایمن باشد و ذهن را نیکو گرداند و چون
بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود واگر ضماد کنند بر موضع گزندگی همچنان نافع بود و چون
صعتر نزدیک بقوباء که در مضعف چشم بود بنهد ضرر آن زایل کند و نوعی از صعتر بستانی
هست که آن را میکارند آن ضعیفتر از بری باشد در قوة و فعل وی در تریز بسیار کارند
و آن را حرزه خوانند و صعتر مضر بود بارینه و مصلح وی سرکه انگوری بود صعبین سفیبن
نیز گویند و آن سکنج است و گفته شد صفصاف خلاف است و بپارسی بید گویند و در خا گفته شد
صمغیم درخت ابهل است و آن عرعر است و گفته شود و بپارسی رنگ ناگیک گویند و بعربی صفران
الشوک و بسریانی طر و غلود قطس صقر مرغیست که گنجشک را صید کند و بپارسی
باشه گویند و ببربری پانیتا گویند و ابو عماره نیز گویند و گوشت وی گرم و خشک است چون
بپزند و خشک کنند و سحق کنند و دو درم از وی بیاشامند با آب سرد بناشتا سه روز
سرد را ببرد و دور بورا نافع بود و زهره وی نافع بود جهت نزول آب چون در چشم کشند قوة باصره بدهد
و سرگین وی چون در کلف مالند زود زایل کند صلون بپارسی کرویه گویند و آن خرنوب آب

صعفرا غون بمغربیت که آن را طرغلود نیز گویند و گفته شد

نیز آن بنطی است و غمروی در مصر حب الکلی خوانند و انا غورس نیز گویند و صفت خرنوب گفته شد
و در ینبوت نیز گفته شود صلصل بپارسی عکر خوانند و آن عقعق است و گفته شود و
آنرا بپارسی قالنجه گویند صمغ بپارسی ازدوها گویند جالینوس گوید که مجموع صمغها
گرم و خشک بود لیکن بعضی فاضلتر بود و صمغ بشیرازی ازد و گویند و بپارسی زدو صمغ عربی
بپارسی ازدو تازی گویند و آن بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود که صافی بود و حبوب اندک
داشته باشد و سفید و شفاف بود و چون در آب نهند زود بگداز آید و طبیعت آن معتدل
بود و گویند گرم بود و گویند سرد و خشک بود و این اصح است و در وی قبضی بود و جفافی باعتدال
سرفه گرم را نافع بود و آواز صافی کند و قوت معده بدهد و اسهال صفرا نافع بود و مقدار ما خوذ
از وی دو مثقال بود و خشونت حلق و قصبه شش را نافع بود و حدت ادویه بشکند و اسحق
گوید مضرات بسفل و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام و حب الاس و گویند مصلح وی
کثیرا بود و بدل صمغ بادام حب الاس و گویند مصلح آن شراب صندل و گلاب است صمغ
اللوز بپارسی ازد و بادام گویند و بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد و از درخت
جوان گیرند و طبیعت وی مایل بسردی بود و گویند گرم و تر بود و دو عن صمغ بادام شیرین
درد حلق و سرفه و تب دق را نافع و فربهی آورد و صمغ بادام تلخ قابض و مسخن بود
و چون بیاشامند نفث دم را نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند و بر قوبا که بر ظاهر
پوست پیدا گردد بمالند زایل کند و چون با شراب ممزوج کنند و بیاشامند سرفه
کهن را نافع بود و سنگ گرده را بریزاند و گویند صمغ بادام مضر بود بسپرز و مصلح
آن قند و خشخاش بود و بدل آن صمغ عربی و کثیرا بود صمغ الاجاص بپارسی ازدو
آلو خوانند بهترین آن صمغ الوان بود که از درخت کهن گیرند و در وی گرمی و خشکی بود و گویند
گرم و تر بود و درد شش و سرفه را نافع بود و چون با شراب بیامیزند سنگ گرده و مثانه بریزاند
و چون با سرکه بیامیزند و بر قوبا و کودکان بمالند زایل کند و جراحتها را بصلاح آورد و چون در
چشم کنند روشنایی چشم را زیادت کند و چون در سرکه حل کنند و سرها مالند حزاز و شوری
و حسف طلا کنند سودمند بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی قند بود
صمغ السماق بپارسی ازدو سماق گویند چون در دندان گیرند درد ساکن گرداند و جراحتها
را نافع بود و اگر در شیافات روشنایی چشم زیادت کند صمغ المحروث خلتیت است و

و بپارسی انگشت کنه گویند و در باب خا گفته شد صمغ الداممیشا بپارسی ازدو لک گویند
نیکوترین آن بود که صافی باشد و بسرخی مایل بود و در غایت حدت و حرافت باشد و تلخی
تمام داشته باشد و مولف گوید ابرا بشیرازی ازدو لک خوانند و از حد و دشنا گاه
خیزد و هیچ جای دیگر نبود ملطف بود و از جهت بادهای غلیظ که در معده و امعا
باشد سودمند بود و بلغمی که در معده باشد لطیف گرداند و بگدازاند و در قوت
گویند مقدار نیم درم نافع بود اگر سبب آن از نفخ بود صمغ السداب بپارسی ازدو سداب
گرم است در سیوم و خشک در دوم بادها را بشکند و ورمها بگدازاند و ریش چشم
را نافع بود چون بران افشانند و خنازیر که در حلق و شیب بغل بود بگدازاند و ریش
چشم را نافع بود چون بران افشانند چون مقدار دانگی سعوط کنند و بدل آن دو
وزن آن خلتیت است صمغ الخطمی بپارسی ازدو خطمی گویند و سرد و تر بود و
تشنگی بنشاند و شکم ببندد و نافع بود جهت منی صفراوی صمغ الجوز الرومی کهربا است
و گفته شد صمغ الطرثوث انقوات و گفته شد در الف صمغ القتاد کثیرا است و گفته شد
صمغ السدا البرکة نافقا است و گفته شد صمغ الکمثری بپارسی ازدو امرود گویند
نیکوترین صمغ امرود آن بود که از درخت کهن گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و درد شش
و ریشها آن سودمند بود و مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح آن گل ارمنی بود صمغ البطم علک بپارسی نبا است گویند و بشیرازی کندر خوانند
و طبیعت آن گرم بود و محلل و ملطف بود و در خواص نزدیک بمصطکی بود صمغ السرو
بپارسی ازدو سرو گویند گرم و خشک بود و در قوت مانند صمغ سداب و صمغ صنوبر
و چون بران سعوط کنند رطوبات دماغ را پاک کند و چون بر ریشها بر افشانند با
کلفا زایل کند و مجموع ریشها اعضا همین سبیل دارد صمغ الصنوبر راتینج است و گفته
شد صمغ الخرشف کنگر زد خوانند و بشیرازی کنگری و آن تراب القی بود و در کاف
در کنگر زد گفته شود منفعت آن صمغ الزیتون اصطرک است و گفته شد و صمغ بری
وی از ادویه قتاله بود و چون در چشم کنند شبکوری و تاریکی چشم زایل کند و حیض
و بول براند و چون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند و جرب و ریش شره را سود دهد
و بچه بیندازد و بدل آن عصاره طرایث است و گویند بدل آن شونیز است صمغ البلاط

ی صاحب جامع گوید بیویانی کثیرا فلا خوانند و معنی آن بپارسی از سنگ ساخته بود و
آن چیزیست که از رخام و سنگ سیاه سازند و صاحب منهاج گوید معدنی بود و انچه مرکب بود
از صبر و مر و خون سیاوشان و علک و انزروت و صمغ عربی از هر یکی جزوی اصل
سرجان و زاج از هر یک نیم جزو کوفته و بیخته کنند تا مخلوط گردد و هر چند که کهن گردد
نیکوتر گردد و وی مجفف بود جراحتها را نافع بود و التحام کند و منع خون و ریم و ریشها
بصلاح آورد **صندل سفید** نیکوترین او مقاصری بود در زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود
در سوم و در دسر و خفقان که عارض شود از تبهاء حاده و مره صفرا و جگر گرم و محرور
مزاج را بغایت نافع بود و ضعف معده را سود دهد و چون با آب صلایه کنند و گلاب و
اندکی کافور برسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارت بود ساکن گرداند و چون در
حمام با خود ماند بوی آن زایل کند و چون با آب العنب الثعلب یا با آب حی العالم
یا آب برنجی یا با آب طحلب برسرشند و بر نقرس طلا کنند سود دهد و بر ورم گرم همین
سبیل و مفرح و مقوی قلب بود و چون محکوک کنند اندک حرارتی در وی پیدا
شود همچنان که آرد از طحن و اگر خلط کنند با ادویه جهة تقویه معده و جگر و سردی آن
سود دهد و مضر بود به آواز و مصلح وی جلاب نباتست و بدل آن آشنه **صندل احمر**
سرد و خشک است در دوم و گویند سرد و تراست سفید از سرخ لیکن سرخ خشک تر است
از سفید و محلل اورام گرم بود و منع ماده بکند و بر حمره طلا کردن نافع بود و درد
سر را عظیم مناسب است و شریف گوید که چون سحق کنند و با روغن زنبق بیامیزند
و بر اعضا بمالند تب دردا از وی زایل کند و همو گوید که صندل سرخ بغایت سرد
و تراست از صندلها بود و بدل آن فوفل **صنوبر** بشیرازی کاج خوانند و صفت
حب آن در باب حا گفته شد باقی اجزاء وی گفته شود در پوست بیخ صنوبر قبضی
و قوتی تمام بود و بیخ را نافع بود و چون بیاشامند شکم ببندد و اگر ذرور
کنند و بر سوختگی آب گرم بریزند بغایت نافع بود و وی معتدل بود در حرارت
و گویند گرم است در دوم و خشک است در سوم و گویند در اول و ورق آن
تر تازه بجای آن بود و جراحتها را نیکو بود و غرغره بطبیخ قشر صنوبر کردن بلغم جذب
کند و بیرون آورد و بیرون و دخان وی سودمند بود جهت کسی که در مژه وی استرخا

بود و هر علتی و زحمتی که بود زایل کند و قشور و ورق وی چون بیاشامند درد
جگر و ریش شش را نافع بود و گرمتر است از درخت صنوبر و آن بقوة دنایج و قشور وی
و صنوبر چون زنان در شیب خود دود کنند بچه و مشیمه بیرون آورد و ورق وی
چون بکوبند و ضماد کنند بر ورمهاء گرم نافع بود و درد ساکن گرداند و جراحتهاء
تازه که خون روان بود سود دهد و چون با سرکه بپزند و بر دندان ضماد کنند درد
را ساکن گرداند و چون با ماء العسل یا آب بیاشامند مقدار یک مثقال موافق بود
جهت کسی که در جگر وی علتی بود و همچنین پوست وی و ورق وی چون بیاشامند
همین عمل کند و چون چوب وی بشکنند و با زرها کنند و با سرکه بپزند و طبیخ وی
در دهن نگاه دارند درد دندان زایل کند و اگر بسوزانند و دخان وی بگیرند
در مداد نهند بغایت خوب بود و اگر در داروهاء چشم نهند مژه چشم نیکو گرداند
و موی بریزد آب دمعتن باز دارد و شریف گوید صنوبر کبار آن جلغوز است چون
بکوبند و با عسل برسرشند و هر بامداد سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و چوب
وی چون بپزند با آب و اعضاء کسی که زحمت کشیده باشد بدان بشویند نافع بود
و بدل آن زفت است و گفته شد **صنادل** **صنوبر** اسم هندیست صمغی را که
آن از طرف هند می آورند و بلون مر بود در جراحتها استعمال کنند و قطع اسهال بکند و
ازین صمغ بشکل حنظل همچنان قرص می باشد و انزروت لا بد خوانند جراحتها خبیث
با صلاح آورد **صوف الارض** فراسون است و گفته شود **صوف** بپارسی پشم گویند و
نیکوترین آن نرم بود و پشم سوخته خشک بود در سوم و مجفف بود و صفت سوختن آن
مانند ابریشم بود بگیرند یکی آهنی با کواری اگر کواری باشد نیکوتر بود پشم را بنشانند
و بنشانند و در دیگی نهند و طبقی بر سر آن که سوراخ داشته باشد تا آن زمان که سوخته
گردد ریشها را نافع بود و گوشت زیادت که در ریشها بود بخورد و پشم ناسوخته چرکین
بود چون با زیت و سرکه ترکنند یا با شراب ضماد کنند و بر جراحتها چرکین در ابتداء آن
موافق بود و بر جایی که ضربه زده باشند یا استخوان شکسته بود همچنین و چون با
سرکه و روغن گل ترکنند صداع و درد چشم و مجموع اعضا را نافع باشد بدان ضماد
کردن و شریف گوید که خرقه صوف و بر کردن گزندگان بندند خستگی از ایشان رفع شود

هیچ زحمت نرسد وچون پشم زده پیاکنند میان انگشتان دست و پای که شق
کرده باشد شقاق آن زایل کند باید که یک شبانروز رها کنند پس بیرون آورند
دیگر بار مکرر کنند تا زود زایل کند و رازی گوید که چون پوسته صوفی که گوشت
آن گوسفند گرگ خورده باشد حکه در بدن آنکس پیدا کند و دیمقراطیس
گوید که ریسمان پشمین در گردن گاوی بندند زبون کرده و عاجز کرده
ضوطل نوعی از سلوات زرد رنگ و صفت سلوی گفته شد در سین باب
ضاد ضال ... شده رخواشد و بپارسی کنار گویند و در نبق گفته شود صفة
آن **ضبع عرجا** حیوانیست مانند گرگ و چون براه رود لنگ نماید و از بهر
این ضبع عرجا نام وی کرده اند و بپارسی کفتار گویند گوشت وی گرم و خشک بود
در دوم مانند گوشت سگ و چون در دست آدمی حنظل بود کفتاران از وی بگریزند
وچون بگذارند ان خود با وی نگاه دارند و بر سگ گذار کنند سگ بانگ نکند وچون
مستسقیان خون وی بخورند سودمند بود وچون زهرهٔ وی بگدازند با هم حد
روغن الخوان و در ظرفی مسین کنند و سه روز رها کنند بعد ازان طلا کنند بر چشمی
که زرد داشته باشد در هر ماهی دوبار سفیدی زایل کند و دانه ببرد و هر چند که این
روغن کهن کرده نیکوتر بود وچون زهرهٔ وی با پیه شیرین وی بر وی طلا کنند کلف
ببرد و لون را صافی گرداند وچون زهرهٔ وی تنها در چشم کنند تیزی چشم زیادت
گرداند و اگر طبخ که باشت و نخود در آب پخته باشند سودمند بود جهت درد مفاصل
دران نشستن بغایت نافع بود و نقرس را زایل کند و بادهای غلیظ را ببرد و جمیع علتهای
مفاصل را سود دهد و مغز ساق او چون با زیت بگدازند و بر نقرس طلا کنند
بغایت الغایت مفید بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه نگاه دارد و نیندازد
و اگر از جلد وی کیلی سازند و بدان مکیال تخم زراعت پیمانه زنند آن زراعت از
همه آفتها سالم و ایمن باشد و اگر آن پوست در قدحی کنند و دران آب کنند و بکسی دهند
که سگ دیوانه گزیده باشد بیاشامد هیچ زحمت بوی نرسد و صاحب جامع که
صاحب مغنی گوید که پوست وی که بی لیمون خاصه وی باشد چون بسوزانند و با
زیت سحق کنند و بر موضع درد بر خود مالند انبه از وی زایل شود و صاحب جامع الذات

گوید که آن موی که پیرامون دبر وی وخصیه انچه نر بود بدین نوع که گفته شد استعمال
کنند این عمل کند و اگر از ضبعه ماده بود بگیرند و بکوبند و سحق کنند بزیت و طلا
کنند بر دبر مردی که آن زحمت نداشته باشد البته بر وی غالب شود و این
از خواص است و گویند که کفتار دعای همه حیوان بود و از بهر آن میگویند که هر حیوان که
هم جنس وی باشد که بر وی بگذرد البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات آورده که وی سالی
نر و سالی ماده می باشد سبب آنست که در شیب ذنب وی خطی می باشد که اندام نرینه و
ماده نرسیده باشد و بشکافند کرده و وی موافق خرگوش بود و مخالف همه حیوانات و عجایب
خواص وی آنست که بر بالای سگی ایستاده باشد در مهتاب و سایهٔ سگ بر زمین
افتاده باشد کفتار در شیب سایهٔ سگ رود چنانچه سایه در سایه مستغرق
باشد سگ خود را از بالا بشیب اندازد و کفتار وی را بخورد و اگر زهرهٔ وی را در
چشم کشند که موی زیادت داشته باشد وقتی که برکنده باشد کحل کنند دیگر
نروید و در شیب هیچ حیوان بکفتار بر نیاید **ضب** عضایه است و عضا نیز گویند
و آن نزدیک است بورل و بسیار باشد و بپارسی سوسمار گویند سرگین او بر کلفه
و نمش طلا کنند زایل نماید و سفیدی که در چشم بود ببرد **ضجاج** بکسر ضاد
صمغ درختیست مانند بان و نبات وی در کوه قهران از زمین عمان باشد و آن صمغ
سفید بود که چون جامها بشویند پاک گرداند پاکتر از صابون و مردم سر بدان
بشویند و دانه بار آرد مانند تخم مورد سیاه و زبان را گزد و ضجاج بفتح
ضاد هر درختیست که زود دام و ... بیند خروع و قب والب **ضرو**
درختیست در کوهستان یمن مانند درخت بلوط زرک الا از وی نیکوتر
بود و ورق وی بسرخی مایل باشد و ثمر وی مانند خوشهٔ بطم باشد لیکن حب
وی بزرگتر باشد و ورق وی چون بپزند و صاف کنند و دیگر با آتش نهند
و بپزند تا نزدیک انعقاد بعد ازان بردارند و استعمال کنند جهت خشونت
سینه و سرفه که از سردی بود در دهان و گویند قلاع را ساکن کند در حال و صمغ
وی بیاورند بمسکه و بقوة مانند لادن باشد و در بهاء خوش مستعمل کنند و
خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در سوم و گویند در دوم و تر بود در اول

وگویند خشک است در اول وبعضی گویند لکام ورق بجو صنوبر است وگویند
لکام لحاء آنست یعنی پوست بیخ آن وبصری گوید که صمغ صنوبر معروفست به
لکام وطبیعت آن گرم است در درجهٔ دوم وخشک در اول محلل وجذاب
بود از عمق بدن واسحق بن سلیمان گوید خاصیت روغن حب وی آنست که
ریاح بلغمی زایل کند ورازی گوید صنوبر وجهت دفع قلاع واستطلاق بطن
بغایت نیکو بود وسودمند بود وشریف گوید روغنی بسیار از حب وی بیرون
آید ومنفعت وی آنست که بادها را بشکند ومغص را شفا دهد چون بیا
شامند یا بمالند از آن روغن در خود محلل ومجفف بود چون ورق وی بپزند
با روغن ودر گوش چکانند درد گوش را نافع بود وچون با آب بپزند وبطبیخ
آن مضمضه کنند دندان را محکم گرداند وبلغم را زایل گرداند واگر پارهٔ ورق
وی همچنان بسوزانند تا خاکستر گردد ویا آب بپزند نیکو بعد از آن صافی کنند و
بیاشامند مقدار سی درم درد خاصره را زایل گرداند وانگشت چوب وی جهت
جراحتها نیکو بود وقطع خون بکند ونافع بود خاصه جراحت ختنهٔ کودکان و
اسحق بن عمران گوید بدل صنوبر وعرعر واندلس است وبعضی گویند صنوبر ودرخت حنة
الحضرات **ضرب** صاحب منهاج گوید غلطست وصاحب جامع از قول شریف گوید که
آن حیوانیست که بلغت همدان ویرا شهم گویند وبلفظی دیگر دلدل وان نوع قنفذ
بزرگ است وخار دارد ومانند تیر اندازد وچون خواهد که بیندازد واگر بر
اعضاء آدمی آید مجروح شود وبپارسی خارپشت بزرگ گویند وگوشت وی گرم
وخشک بود ومقدار سگی کوچک باشد وگوشت وی چون بخورند نقرس را نافع بود
وهمچنین بر مقعدین ضماد کنند نقرس را زایل کند وچون خون وی در اندام
بمالند چرک زایل کند وکلف را جلا دهد **ضرع** بپارسی پستان گویند
وبهترین پستان آن بود که از حیوانی گیرند که گوشت وی نیکو بود ودر وی شیر
بسیار بود وطبیعت وی سرد وخشک بود وافعال آن بود که با افادیت خوردن
تا از معده بگذرد وشریف گوید که زن شیردار که شیر وی اندک بود چون
بخورد شیر وی زیادت گردد **ضوهر** اسطوخودوس است وگفته شد

ضریع نباتیست دریایی که در ساحل دریا یابند وطبیعت وی گرم وخشک بود چون
در آب بپزند ودر آن نشینند درد مفاصل را عظیم سود دارد وچون بخور کنند
زکام زایل کند وهمچنین چون خشک بود وبدن را در حمام بدان بشویند حکه و
جرب را سود دارد **ضروع الکلبة** اسم بجی عربیه است درختی را که در کوهستان مکه بود
وآن بپارسی زقوم است ودرخت آن بشکل درخت صنوبر است اما وی مجموع سفید
بود **ضرس العجوز** خشک است ودر حا گفته شد **ضغابیس** قثاء الصغارات وگفته
ونباتی دیگر هست که نبات وی مانند هلیون بود وآن نیز ضغبوس خوانند
صبغون خضضاست وگفته شد وبشیرازی آنرا هوکیک خوانند **صغار الجن** بو
بوسیا ونشان است وگفته شد **ضفدع** بپارسی غوک خوانند وزبغ خوانند و
بشیرازی بک گویند وبیونانی بطراخو گویند وگوشت بچهٔ بری بود چون با زیت
ونمک بپزند نافع بود جهت گزندگی جانوران وبادبر زهر جذام وگزندگان بود
وفوق وی چون بد بیفع بپزند وچون با موم وروغن گل موم روغن سازند موافق
بود جهت رهنهاء مزمن که از اثر دیشهاء عارض شده باشد ومدتها بر وی گذشته باشد
چون بسوزانند وخاکستر وی بر موضعی که خون روانه بود یا راعف بر آن افشانند خون
را ببندد وچون با زفت بیامیزند وبر داء الثعلب مالند زایل کند وگویند
خون بک سبز چون بر موضع خون زیادت که در چشم بود بچکانند بعد از آن
که موی برکنده باشند دیگر نروید وچون با آب سرکه بپزند وبدان مضمضه
کنند درد دندان را نافع بود وچون بر دندان نهند بی درد بیفتد ووی همین عمل
کند وبری وی کننده بود وچون چهارپایی ویرا میان علف خورد اندام وی بیفتد و
گوشت وی گزندگی جانوران نافع بود ودر خواص آورده اند که زبان وی چون بر
ناف خفته نهند هرچه کرده باشد بگوید بی آنکه ویرا خبر بود وخون وی با خانهٔ مور
وقدری نوشادر چون بر موضعی که موی سترده باشند طلا کنند دیگر نروید
واگر موی برکشیده باشند نیکو بود واسحق گوید که شخصی را که پیکان در استخوان
وی مانده بود ومدتی دراز وعلاج بسیار کرده باشند هیچ فایده نبود ضفدع
را پوست باز کنند وبر جراحت وی نهند در غایت قوت جاذب بود وانبر آنست

که قلع دندان میکند و خوردن وی بدن نرم کند و لون صافی کرداند و قطع منی حادث
کند و بدترین ضررها در انچه کفته شد سبزاست که درشت باشد یا سرخ که در دریا باشد و
مداوای کسی که خورده باشد بقی آب کرم کند با عسل و نمک که معده پاک کرداند بعد از ان بحمام
رود بس سکنجبین خورد و اسفیدباج یا دارچینی یا مثلث و برا نافع بود و هرچه نافع بود
جهة استسقا چون خلاص یابد دندان وی همه بیفتد و اکر ضفدع خورده باشد قطع شهوت طعام
کند و لون را تباه کند و غشیان و قی و درد دل و ورم شکم و ساقین پیدا کند و علاج وی
نزدیك بود بعلاج انچه پیش از ین کفته شد و کویند دل وی چون بیاویزند بر کسی که تب
غب داشته باشد نافع بود **ضنوم** خوك خوانند و آن بادروج است و کفته شد **ضیمران**
صاحب جامع کوید که آن ضمیلان است و سهو کرده است و قول صاحب منهاج معتبر است که آن
بید مشك است و آن بهرامج کویند و کفته شد **ضیمران** ضیمران نیز کویند و آن شاهسفرم و
آن شیرازی کویند و آن سبز است چون کرمانی و صاحب جامع کوید فودنج جوبی است
و سهو کرده است و طبیعت وی خشك بود در دوم و کویند سود مند مزاج را نافع بود
خاصه چون کلاب در وی زنند و بر جای که سوخته باشد ضماد کنند نافع بود و قلاع
را نافع بود **باب الطا** **طالیسفرم** بیونانی دارکیسه خوانند و ما قی نیز کویند صاحب
منهاج که آن ورق زیتون هندی بود و آن قشور هندی است و صاحب جامع اقوال بسیار
آورده است اول کفته که بسباسه است و ابن حلجل آورده است که لسان العصافیر است دیکر
کفته عرق شجره هندیه و دیکر کفته که عرق شجره توت است که کرم ابریشم برك وی
میخورند و این قولها خلاف و قول مجوسی آورده است که ورق زیتون هندیه است و این موافق
قول منهاج است و صاحب منهاج و صاحب جامع تحقیق نکرده است که جیست مولف کوید بیخ
پوست زیتون هندی است باقی همه قولها خلاف و خطا و آن پوستی ستبر تر از دارچینی است
و صلبتر و میل بسیاهی دارد و طعم آن بغایت عفص بود و قابض و اندك عطریتی داشته
باشد جالینوس کوید که در ان هیچ کرمی و سردی نبود و خشك بود در سوم و ابن عمران
کوید که کرم و خشك در دوم و مجوسی کوید که معتدل بود در کرمی و خشکی و سرد باشد
در دوم ذرب را نافع بود و قرحة امعا و نزف دم بغایت را نافع بود بواسیر و لقوه و
فالج هم مفید بود و مقدار ما خوذ از وی یک مثقال بود چون در که بپزند و بدان مضمضه

کنند درد دندان را نافع بود و قلاع سفید را زایل کند چون آب وی در دهن نکاه دارند
و کویند مضر بود بشش و مصلح وی عسل و بدل وی پرسیان کوید که بدل طالیسفر چهار دانك وزن
آن کموزه بود و نیم وزن آن ابهل و رازی و اسحق کویند که همچنین است و کویند بدل آن
بوزن آن سنبل و نیم وزن آن ساذج و کویند بدل آن مقل و ابهل بود مساوی **طالیک**
ثمر آزاد درخت است و کفته شد **طاووس** مرغیست مشهور و از هندوستان می آورند
و شریف کوید که بعد از سه سال تمام بیرون آورده باشد و هر یکسال بچه بیرون آورد
و کویند وی و پیه با اسفیداج بپزند و مرق آن بیاشامند ذات الجنب را نافع بود و
پیه وی بکدازند و با آب سداب و عسل بیامیزند درد معده و قولنج را نافع بود و کوشت
و پیه وی مجامعت را قوت دهند و زهره وی چون بسرکه بپزند کرند کی جانوران سود
دارد و جالینوس کوید که کوشت وی صلبتر از سفید دو رشان و بط بود و غلیظ
تر و دیرتر هضم شود و ابن ماسویه کوید که کوشت طاووس مزاج را بد بود و صاحب
جامع از قول صاحب منهاج آورده است و نیکوترین آن جوان بود و طبیعت آن
کرم بود مصلح معده کرم باشد که ضمه وی بقوه بود و اولی آن بود که بعد از دو روز
یا سه روز رها کنند و سنکی در پای وی ببندند و بیاویزند بعد از ان بار که بپزند
و ابن زهر کوید که اطبا ما تقدم مرغها که کوشت ایشان صلب بود یك ساعت
پیش از پختن بیاویزند و این از بهر آن کرده اند که زود هضم شود که چون زمانی
درنك کنند مانند خمیر که در آرد رود زود هضم نان نیکو بود و این همچنان است
و رازی کوید طعامی که در وی سم بود بشکند و ابن زهر کوید اکر مسطون زهره
وی با سکنجبین و آب کرم بیاشامد شفا یابد و اکر خون وی با انزروت و نمك
بیامیزند و بر دیشهاء تر بکه ترسند که آکله کردد و چون بدان طلا کنند زایل کردد
و اکر سرکین وی بر ثالیل طلا کنند زایل کند و استخوان وی چون بسوزانند و سحق کنند
و بر کلف طلا کنند شفا یابد و اکر بر برص مالند لون بکرداند **طارطقه** بپارسی
حب الملوك کویند و آن ماهی دانه است و کفته شود **طاریقاه** دندانست و کفته
شد و بشیرازی بانو کویند **طالقون** بپارسی مس دست کویند و علی بن محمد کوید
طالقون نحاسی بود که مدبر کرده باشند تو بال نحاسی که در کمین کا و خوبسانید

باشند و مرجان که در آب اشنان تر خوشانیده پس در روی سمی وحدتی قوی بود
و دیگری گوید که آن نوعی از مس زرد است و فرق میان وی و انواع مس زردی بود
و چون از آتش بیرون آورد و بتك بر وی زنند تمددی در وی پیدا شود و زرد
گردد و شکسته نگردد تا سرد شود و در کتاب احجار گفته طالیقون از جنس نحاس
است عمران گوید باد و یه گرم ضد بر کنند تا سمیة در وی احداث کند و از طالیقون
شفاشی سازند موی زیادت که در چشم بود بوی کنند دیگر نروید خاصه چون
مکرر کنند و اگر کسی لقوه داشته باشد و در خانه تاریك رود که قطعا روشنائی
در وی نبود و آیینه برابر نظر خود دارد و بدان ادمان کند لقوه را زایل کند
و شفا یابد و اگر طالیقون در آتش نهند تا سرخ گردد و در آب فرو برند هیچ چار
پایی که از آن آب نکرده و اگر قلابی از وی خلاص یابد و طبری گوید طالقون نحاس
مدبر بود بتوبان النحاس و انچه در زمان ریختن مرتفع شود لعنه در مرصع سنك
و در بول کا و خو سا شد و مولف گوید اکسیریان طالقون را مس رست خوانند
و گویند در کان مس میرود **طباشیر** نیکوترین آن سفید و سبك بود که زود خرد
شود و طبیعت آن سرد و خشك بود در سیوم و گویند در دوم و مسیح دمشقی گوید
سرد است در دوم و خشک در سیوم و شیخ الرئیس گوید مرکب القوی بود مانند
گل و در وی قبضی بود و قوة معده بدهد و قلاع را نافع بود و سوختگی سودا دهد
و شکم ببندد و تبهاء حاده و تشنگی را سودمند بود و قی از مره صفرا بود باز دارد
و گرمی جگر بنشاند و جهت ریشها و بثرها و قلاع که در دهان کودکان حادث
شود سودمند بود چون تنها یا و رق سرخ بران پاشند و دندان متحرك محکم کند
بتنهای سنون ساختن و براسیر را نافع بود و ورم چشم گرم نافع بود و قوة دل بدهد
و خفقان که از حرارت بود سودمند بود و ساکن کند و برص و فهم را نافع بود و
ضعف معده و التهاب آن و منع خلفه صفراوی و تشنگی را سودمند بود و غثی و کرب
را نافع بود و مفرح و مقوی قلب بود و تری که از معده نشف کند و قوت اعضا که از
حرارت ضعیف شده باشد بدهد و سرد مزاج را بزعفران معتدل کنند و تفریح
و تقویت بود بفش و مصلح وی گلاب بود و گویند مصطکی و انیسون و بدل آن

عصاره

عصارة لحية التيس است و گویند بدل آن سه وزن آن تخم خیارزه و چهار وزن
آن بزرقطونا و بدل آن به نیم وزن آن کافور است و گویند بدل آن طین مختوم است
و بدل آن بوزن عصارة لحية التيس و گویند بدل آن غاغه مصری سوخته است
و گویند بدل آن بوزن آن تخم کاشنی و نیم وزن آن صندل **طباد** نوعی از
انجبات سرخ و بزرك و در زمین گفته شد **طباق** گویند غیر غافاست اما اول
اکثر است که غافث است و گفته شود در غین **طبقا** نوعی از گندم است اما باریکتر
بود و خشیفی وی یك بالا بود و در سردسیرها کارند و از آن بپارسی کاکل خوانند
و حنین گوید که مزاج وی مانند مزاج گندم بود لیکن نفاخ بود و نان وی
چون گرم بود نیکو بود اما چون سرد بود بد بود و دیر از معده بگذرد و اگر از آرد وی
حشوی سازند سینه را پاك گرداند و سرفه سخت را نافع بود و بول براند و گرده و
مثانه را زایل کند و پاك گرداند اما مضر بود بمعده و نفخ و قرقره پیدا کند و اگر
اسب بخورد هیچ مضرة بوی نرسد چنانکه از گندم مضرة بوی رسد **طبرزد** اسمی پارسی
معرب است و اصل آن طبرزد است از بهر آنکه صلب بود نه سست و نه نرم و نمک طبرزد
از بهر آن گویند که صلب بود **طبیخ** بطیخ است و گفته شد و بپارسی خربزه گویند
طثرج مور کوچك است و در باب نان در صفت نمک گفته شود **طحلب** جزو
الضفادع است و بپارسی خامخواب بك خوانند و طبیعت آن سرد بود در سیوم
و گویند در دوم و خون را ببندد و طلا کردن بر ورمهای گرم و نقرس گرم و
حمره و درد مفاصل گرم بغایت مفید بود و چون در زیت کهن بپزند تا عصب
را نرم گرداند و اگر ضماد کنند فتقهای کودکان نافع بود **طحال** بپارسی سپرز گویند
نیکوترین سپرزها آن بود که از حیوان فربه گیرند از بهر آنکه بدی آن کمتر از لاغران بود و
شیخ الرئیس گوید که بهترین سپرزها سپرز خوك بود و مع ذلك کیموس وی بد بود
و طبیعت آن گرم و خشك بود و گویند سرد بود و در وی قبضی باشد و خون سودائی از
وی متولد شود و وی دیر هضم شود بسبب عفوصتی که در وی بود و اولی آن
بود که با روغن بسیار و پیه پخته کنند و بر سر وی شراب صافی رقیق خورند با کبر
سرکه **طحما** شوکرانست و گفته شد و بپارسی دورس گویند **طخشیقون** و

...مون نیز گویند و تاویل آن قوسی بود از بهر آنکه روایت که اهل ارض را پیکان را
بدو زهر آلود کنند و در جنگها بکار برند و خلتیت با زهرویت طرووقون برطانیقی است
و گفته شد و بپارسی پستان افروز گویند طرخوماش شعر الجن است و گفته شد و
بپارسی پرسیاوشان است. طرستوج پرستوج نیز گویند و آن ماهیی دریایی است و بیونانی
... خوانند و اهل اندلس مرخ خوانند و دیقوریدوس گوید آدمیان را خوردن آن شبکوری و
تاریکی چشم سود دارد و چون بشکافند و بر گزندگی تنین بحری و عقرب و عنکبوت نهند
نفع یابد طرثوث طرثوث نیز خوانند و بشیرازی بل بیرین نیز خوانند سرخ بود و سفید
بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و قابض بود و رازی گوید سرد و خشک بود در سوم
و قطع خون رفتن بکند از بینی و از مقعد و مجمع اعضا و رحم و شکم ببندد و قوت
مفاصل سست چون با دوغ گاو ترش تازه بپزند و بیاشامند استرخاء معده سود دارد
و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گوید مضر بود به سفل و مصلح وی کلیلا ...
و بدل آن جفت بلوط بوزن آن قرط و شش یک آن عفص و ده یک آن صمغ عربی
طرخون بشیرازی ترخون خوانند و نیکوترین آن تازه بستانی بود و طبیعت وی
خشک بود در دوم و در وی قوت مخدره بود و ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در
... بسیط در درجه سوم و گویند سرد است و مجفف رطوبات بود و نشف تری بکند و قلاع
را نیکو بود چون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل کراهت طعم دارد و احساس نکند بسبب
تخدیر معده را قوت دهد و در حلق آورد و دشوار هضم شود و قطع شهوت باه بکند
و تشنگی آورد و مصلح وی کرفس بود از بهر آنکه منع ضرر آن بکند و زود از ابگذراند
و هضم کند و تمیمی گوید آب وی با آب رازیانه تر در شراب هندی کنند که از شراب
کاوی خوانند و کدر خوانند منع آبله و حصبه بکند و نفیس ترین آنها به ملوک هندی و
خراسان بود خاصه آب ترخون این فعل میکند و منع حدوث علل در تاثیر میکند
طریفلن معنی آن بیونانی دو ثلث اوراق بود و این اسم مشترک است بر چند قومی
و آن گفته شد و بر نبات خصیة الثعلب و آن نیز گفته شد و دیگر بر دوایی که مخصوص است
بدین اسم و آن خون مانده است و بیونانی نام او بسیار است و بعضی ویرا اسوس و بعضی
انقلیطس و بعضی قیقن و بعضی اکوفیا و آن نباتیست که درازی قدر وی یک گز بود یا بیشتر و قضبانها
وی باریک بود و سیاه ماننده اذخر و در ابتدا بوی سداب کند و در آخر بوی قرنفل و گل وی قرنفلی ...

وطبیعت آن گرم و خشک در سوم ماننده قنز الیهود و تخم وی و ورق چون با آب
بیاشامند نافع بود جهة عسر البول و صرع و استسقا و درد رحم و حیض و بول براند
و باید که از تخم سه درم و از ورق وی چون با سکنجبین بیاشامند سودمند بود
گزندگی جانوران ریزند درد ساکن کند و بعضی گویند طبخ نبات وی چون با بیخ
وی بود و بر موضع گزندگی جانوران ریزند سودمند بود و درد ساکن گرداند
و بعضی از مردمان در تب مثلثه سه ورق و سه حب از وی با شراب بیاشامند
و در تب ربع چهار حب و چهار ورق بیاشامند زایل کند و بیخ وی از ادویه ...
بود طراغوریعاش فودنج جبلی است و گفته شود بودنه کوهی گویند طرفا بپارسی
گز گویند و آن انواعست یک نوع ثمر آن گزمازج است و آن قاتل است و ثمر وی حب الاثل
خوانند و ثمرة الطرفا نیز گویند و طبیعت وی سرد و خشک و در وی قبضی و
تجفیف بود و ثمر وی بغایت قابض بود و گویند وی گرم بود و طبیعت وی چون
نطول کنند شپش بکشد و چون ورق و بیخ وی و قضبان بار که با شراب بپزند پخته
را نافع بود و موافق زنانی که رطوبات از رحم ایشان روانه بود و زمانی دراز
بر آن گذشته باشد چون در طبیخ وی نشینند بغایت نافع بود و خاکستر چوب
وی چون زن بخود برگیرد قطع رطوبت رحم بکند و خاکستر وی چون بر ریشها
بر افشانند خشک گرداند و بخاصیت ریشها که از سوختگی آتش بود سود دهد
و دخان وی زکام و جدری نافع بود و ابن وافد گوید جذام بر وی ظاهر شد پس
از طبیخ وی با مویز بیاشامند چند نوبت از وی زایل شد و گوید تجربه کردیم نیز
دیگر و صحت یافت و مفید بود و جوزی گوید چون دخان کنند و در ... سود
دهد و چشم ... نافع بود و رازی گوید بخور وی را سه روز بواسیر
خشک کند و این مجرب است و این مجربه و شریف گوید چون بخور کنند دردهای چشم
که علق در حلق وی بود بیفتد و ثمر وی بر گزندگی ریتلا نهند سود دهد و
دیقوریدوس گوید بدل ثمرة الطرفا در داروی چشم عفص کنند طرغلودیس
طرد علود قسطس و گفته شد بعد ازین طریغون بپارسی ... گویند و آن شقتین است
و گفته شد طرخشقوق و طرشقوق نیز گویند و آن هندبا بری و گفته شد طرخ نوعی از

ماهی کوچک است که از طرف آذربایجان آورند و ابن مؤلف گوید که آن از بحر قلزم
گیرند و در آنجا شاه ماهی خوانند و بهترین آن بود که نه کهن باشد و طبیعت آن گرم
و خشک بود ملطف سودا بود در تنهاء ربع و وی مضر بود به پیرز و معده و مصلح وی
روغن بسیار بود طراغیون نباتیست که در جزیرهٔ قریطش روید و صمغ وی مانند صمغ
عربی بود و حرارهٔ و ورق وی و صمغ وی در اول درجهٔ سوم بود سنگ گرده
بریزاند و حیض براند چون یک مثقال از وی بیاشامند و این بغیر از جزیرهٔ اقریطش
نروید و درخت وی مانند درخت مصطکی باشد طرثوث استرغاناست و گفته
شد طرنجبین بپارسی ترنجبین گویند و گفته شد طرذیون سیسالیوس است و گفته
شد و بپارسی و بپارسی انگدان رومی گویند طریفولیون طریفوقن نیز گویند و
مسعلن وا ونبا نیز گویند و آن عرور است و بپارسی کبک و در باب ز گفته شد
طرغلودیطس عصفور الشوک است و عصفور السیاح نیز گویند مؤلف گوید که آن
مرغیست بمقدار گنجشک و در بال وی پری زرد بود و نقطهٔ سیاه در دنبال وی بود
و در لب آب نشیند و دنبی دراز دارد و وی مدام در حرکت بود و بشیرازی وی را دم
جنباک گویند منفعت وی آنست که سنگ مثانه بریزاند و منع آن بکند و رها نکند
که دیگر جمع گردد و دیقوریدوس گوید چون از خون وی اندکی بخورند سنگ بریزاند
و وی را صفراعون و طرغلودیس نیز گویند طرخاطیقون نوعی از زرنیخ است و در الف گفته شد
طریفان نباتیست که در بهار روید و گل آن مانند گل حسک بود و زرد و گرد و برگرد
گل وی خار بود و بشیرازی انگوزخلاند و آن قرطم بری بود و گفته شود در قاف و منفعت
وی آنست که اگر بر گزندگی افعی بزنند درد ساکن کند و اگر بر وی عضوی سلیم
ریزند همان درد و زحمت پیدا کند که از زحمت افعی طفشیل عدس مقشر است که با
سرکه پخته باشند طلق کوکب الارض خوانند و عرق العروس و بیونانی اسطرلابی
بحری و یمانی و جبلی و علی بن محمد گوید هم سه نوع است یمانی و هندی و اندلسی یمانی
نیکوتر بود و تنک و براق بود و هندی بشکل یمانی بود الا اعلی وی کند و اندلسی صحیفهٔ وی
ستبر بود و غافقی گوید نوعی از زجین است و آن معروفست بعرق العروس و
ارسطاطالیس گوید و خاصیت طلق آنست که اگر با آهن یا بهاون و مطرقه و هر

چیز که بدان توان کوفت بکوبند کوفته نشود الا مگر بحجر الماس بشکند و قطعا و برا
سحق نتوان کرد مگر سنگی چند کوچک با وی اضافت کنند یا در خرقهٔ خشن یا موئین
بندند و در آب بجنبانند تا جسم وی خرده شود و بگذارد و علی بن محمد گوید که
حل وی چنان کنند که در خرقه بندند یا سنگی چند خرده در آب نیم گرم اندازند و آهسته
می جنبانند تا حل شود و از خرقه بیرون آورند بعد از آن آب از وی بیرون آورند و صاف
کنند و در آفتاب رها کنند تا خشک گردد پس درین ظرفی بانزما نند آرد خرد و مؤلف
گوید این عمل را حب خوانند چنانچه آن طلق که این عمل بدان کرده باشند طلق محلوب خوانند
نه محلول و شیخ الرئیس گوید خوردن وی خطر بود و طبیعت وی سرد است در اول و خشک است
در دوم و قابض بود و حنونرا ببندد آب لسان الحمل و و روند بین و ذکر و خلف اذنین و مجموع
گوشت که سست بود در ابتداء نافع بود و خون که از سینه آید به آب لسان الحمل ببندد و
خون رحم و مقعد ببندد و چون مغسول کنند و با آب لسان الحمل بیاشامند و طلا
کردن دوسطار نافع بود و غافقی گوید که جهت ریشها که در اعضاء مجذوم باک گرداند
و زود زایل کند و صاحب منهاج از قول العجن گوید که نیم مثقال از وی سنگ مثانه
بریزاند و گویند مضر بود به پیرز و مصلح وی کثیرا بود و وی سوخته نشود الا بحیلت طلع
ابو حنیفه گوید اول بر نخل طلع خوانند و قشر وی کفری گویند غیط نیز گویند و حفری خوانند
و آنچه در اندرون قشر بود و بیع خوانند و بپارسی بهار خرما گویند و طبیعت وی سرد بود
در اول و خشک است در دوم و گویند قبض در وی محکم نیست و وی تر بود و با قوت گوید دقیق
نخل ذکر که بپارسی گشن خرما گویند باه را زیاده گرداند و مجامعت قوت دهد و ابن ماسویه
گوید خشکی وی غالب بود بر خشکی جمار و سردی وی مانند سردی جمار بود و دیر از
معده بگذرد و شکم ببندد و بسیار خوردن وی درد معده پیدا کند و قولنج و این فعل
خاصیت اوست صاحب منهاج گوید مصلح آن شهد است و رازی گوید و رازی گوید دوا
نفخ وی از معده گذشتن بزنجبیل مربی کنند با انگوزینات گرم که اگر مسلوق خورند باید
که با خردل و مری و زیت و فلفل و کرویا و سداب و کرفس و نعناع و سعتر خورند و اگر
خام خورند با طعامهاء چرب مانند مرغ فربه و بزغالهٔ فربه و مانند آن و بعد از آن شراب
کهن بر سر آن خورند طلح میوه ایست که در طرف دریا که آنرا موز خوانند و در میم گفته

شود طليا نوعی از صدف است کوچك واهل شام وبرا طلين خوانند واهل مصر ابليس
ونعکود بانان خورند ودر صفت صدف کفته شد طلا خمراست وکفته شد وبعضی
شلك است وابن سمجون کوید نوعی از قطران است ومولف کوید انچه محقق است ومشهور
شراب کهن خوب را طلا خوانند طمطم سماق است وکفته شد طمرا خروعست وکفته
شد وبپارسی کنتو کویند طواره بیش است وکفته شد وآن سم قاتل است طوط قطن است
وکفته شود وبپارسی پنبه کویند طوليدون عنب ثعلب است وکفته شود وبپارسی آنرا
روباه تروك کویند طلوطاق اغريون حماض جبلی است طرطاق حماض است واغريون
جبلی است وبپارسی جلیمو کویند وآن نوعی از سلق بری بود ودر صفت حماض کفته شد
طحف غافقی کوید ذرت است وکویند که طعامیست که از ذرت سازند طيلاقيون نوعی
از حی العالم است وکفته شد جالينوس کوید طبیعت آن کرم بود در اول وخشك بود
در دوم تا سوم جراحتهاء عفن را نافع بود وبرهق وبرص بار که طلا کردن نافع بود
ودیسقوریدوس کوید چون ورق آن ضماد کنند بر برص وغش ویکساعت رها کنند
برص را بغایت نافع بود وباید که بعد از آن آرد جو ضماد کنند وچون بکوبند وبارکه
ضماد کنند بیامیزند ودر آفتاب بر بهق بمالند ورها کنند تا خشك شود بهق را
زایل کند طيقی وطيقی نیز کویند وآن داذی است وکفته شد حوجا زو کویند
طيموج بپارسی تیهو خوانند وبزبان اندلسی دریس ونیکوترین آن فربه تر بود که
در زمان خریف کیرند وطبیعت وی معتدل بود در کرمی وشکم ببندد وورمها
را نافع بود ونافهها را نافع بود ونشاید که اصحاب ادمان اکل آن کنند خصوصا اصحاب
ریاضت واولی آن بود که مانند هریسه بپزند از بهرانکه غذای وی غلیظ بود
طيب الغراب طيب الغراب اذخر است وکفته شد وبپارسی کور کیا خوانند طبطان کراث بری است
وکفته شود وبپارسی کندنا صحرایی کویند طبنوث حیوانیست مانند درابیج اما کوچکتر
بود وکوردتر وهمچنان سرخ بود ونقطه سیاه بر آن وهمان فعل درابیج میکند ومولف
کوید از ابنیهٔ ازی عروسك خوانند وبدل آن درابیج است وکویند در کرمیر
هست در درخت صنوبر وآن بقوة درابیج هست طيا نوشادر است وکفته شد
طين بپارسی کل کویند ومجموع کلها مبرد ومجفف بود طين الحکمة بپارسی کل حکمت

خوانند وصنعت آن بسیار است ومولف کوید بهترین آن این انواعست که بکیرد
کل زرد پاك چهار من وبکوبند وببیزند وبکمن غاغد ونیم من نمك در آب کنند
وبدست بمالند تا حل شود بعد از آن کل بر سر آن کنند وچهار یکی موی سر آدمی
بمقراض چیده وچهار یکی سرکین اسب بکیرد ومی بخته بر سر آن کنند ونیك بمالند و
چندانکه بمالند نیکوتر بود وانکاه عنبه عنبه کنند وبنهند تا خشك شود و
هر زمان که خواهند بکوبند وبآب صافی خمیر کنند واستعمال کنند که بهترین
انواع کل حکمت اینست ونوعی دیکر صاحب منهاج آورده است که بکیرد کل و
بکیرد وفحم کوفته وبیخته ویك جزو نمك ویك جزو خطمی وموی چیده باهم بکیرند
ونیك بمالند واستعمال کنند طين مختوم کلی سرخ رنکست بغایت املس واز
طرطبیس آورند وکویند در آن وادی آن زمین قطعا هیچ نبات نروید وحشیش نیز نیست
وهیچ سنك در آن زمین نیست وقبری در انجا هست وآن کل را مغره یمانی خوانند
وطين الکاهنین خوانند از بهر آنکه سر نهی ساحر آن کل بافته است ومغره ملینه
وخواتم نیز خوانند وصورة ارطامس بر آن بود ایستاده ودیقیانوس کوید که
از جزیره ملیوس که بعون بر کوهی میرسند وآن صورة بر آن می نهند وخواتم الملك و خاتم
الملك از بهر آن کویند که صورت ارطمس بر آن بود وابن مولف کوید که بعضی آنرا
خواتم بجین خوانند واقوال بسیار آورده اند درین کل وجالینوس کوید که نیکو
ترین آن کل آن بود که از وی بوی شبث آید وخون را ببندد وچون در دهان کیرند
زبان را بچسبد ومولف کوید امتحان وی در اول بر لب کنند واکر بر لب بچسبد دیکر بر
زبان نهند وباید که بچسبد وبغایت نرم واملس بود وبراق بود وکویند که آن زمینی که
کل مختوم از وی می آورند آن زمین یونان بود واین زمان آب کرفته است وشیخ الرئیس
کوید طبیعت وی معتدل بود در کرمی وسردی مانند مزاج آدمی الا یبوست وی
بیشتر از رطوبت بود ودر وی که رطوبت که ممتزج یبوست است ودر وی خاصیتی عجب
بود ودر تقویت دل وتفریح آن وتریاق مطلق بود ومقاومة تا مجموع زهرها
بکند ومولف کوید کودکی یکساله قریب دو مثقال ربك بود یکی که از سموم قاتلهاست
خورده بود در زمان قدری از طين مختوم با شیر مادر دادند آغاز قی کردن کرد

چنانکه مجموع که خورده بود زده شد دیگر با قدری هم شیر مادر بوی دادند دیگر قی کرد و
یک دو مجلس طبیعت وی بیامد وازان زهر کشنده خلاص شد و مجموع ریشها که خون از
وی روانه بود چون بران باشد خون به بندد وچون بران حقنه کنند دوسنطاریا
متآکل را نافع بود و مقدار ما خوذ ازوی تا دو درم بود وچه گزند کی جانوران کشنده مانند
افعی و سلک دیوانه با شراب بیاشامند و بار که طلا کنند نافع بود بغایت دفع آن بکند وحب
الغار نیز همین عمل کند در دفع سموم و سیح گوید بحق کرده بیاشامند و نقیع وی در زمان
و با دفع و با بکند و اسحق گوید مضرات بشش و مصلح وی کلاب بود و بدل آن در قبض
چون طین رومی بود یا طین ارمنی بود که بجوز بز کوهی سرشته باشد و گویند بدل
آن مغره است اما در تریاق و مقابل و بدل او نیست کلی سرخ است رنگ او
که بترک زند و اسحق بن عمران گوید سرخیست که بسیاهی زند خوشبوی و مذاق وی
ترابی بود و بر زبان بچسبد و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و صاحب
منهاج گوید نیکوترین آن در روی وی سرد بود که در وی هیچ رملی بود و چون سحق کنند و چون
بر زبان نهند بچسبد و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و خونابه بندد
و طاعون را خوردن و طلا کردن نافع بود و جراحتها و قلاع را نافع بود و زایل کند و نزله که
از سر به سینه ریزد وازان ضیق النفس پیدا شود هیچ دوا به از وی نبود بغایت نافع
بود و مقدار مستعمل کنند و سبل را نافع بود و گویند در زمین وقتی وبایی عظیم
بود چنانچه گویند چند کس معین بماندند و باقی تلف شد و آنکس را چون تحقیق کرده
همیشه این گل اندک بخوردندی و این از خواص از اینجا معلوم کرده اند و از بهر آنست
که اطبا بشراب و کلاب فرمایند و اگر تب بود بکلاب و آب سرد و شکستگی استخوان را
سود دارد با اقاقیا طلا کردن و بوست بواسیر از مقعد بیرون آورد و گویند مضر
بود بسپرز و مصلح وی کلاب بود و اسحق گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس
معروف با بجبار بود و گویند بدل آن مغره است و گویند طین لالکی مجفف
و مقبض بود و منع ورم که در جسم پیدا شود بکند چون با آب کاسنی طلا کنند
و خون که از چشم آید باز دارد طین شاموس خوانند و بیونانی کوکب
بیاموس خوانند و بهترین آن بود که سفید و سبک بود و بغایت بر زبان بچسبد مانند

رتق وچون در آب نهند زود حل شود واز بلاد یونان از جزیرهٔ قبرس خیزد و
وی خشکتر از طین مختوم باشد و وی را غسل حاجت نیست و در بستن خون قایم
مقام طین مختوم است و بر ورم ثدیین طلا کردن نافع بود و در نفث زهر و در ملدا وای
زحیر امعا پیش از انکه متعفن شده باشد حقنه کنند بماء العسل بعد از انکه به
نمک آب پس باب لسان الحمل حقنه کردن سود دهد و اگر با سرکه ممزوج بیا
شامند نافع بود جهت ورمهاء گرم خاصه چون در ان عضو رطوبت زیادت
بود مثل مانند ثدیین و بیضتین و مجموع گوشتهاء سست که معروف بغدد بود و
قطع نفث الدم و طمث دایم بکند چون با گلنار بری بخورند و چون باب و روغن گل بمالند
بر خصیه و ثدیین که ورم گرم بود ورم آن ساکن گرداند و قطع عرق بکند و چون با شراب
بیاشامند گزند کی جانوران و ادویهٔ کشنده را نافع بود بغایت طین ارمنی کلیست سرخ
گلگون و چون در دست بمالند سرخی در دست بماند و چون بشکنند در اندرون
وی رگهای زرد بود چون بر زبان نهند هم بچسبد بغایت چنانکه بعجلت باز توان کند
از زبان و طبیعت وی سرد بود و خشک و در وی قبضی معتدل بود و سودمند
بود جهت مجموع حرارتها و ورمها طلا کردن و جهت شکستگی اعضا و کوفتگی در زمان
افتادن از جایی بغایت سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود از قول
اسحق و پنج معایی و کیدی را سودمند بود و نفث الدم و قرحهٔ امعا و اسهال
و حقنه کردن نافع بود و از جهت دفع ادویهٔ قتاله چون یک درم از وی بیاشامند
با آب سرد و مطبوخ سودمند بود و بدل طین مختوم باشد طین قیمولیا حجر الرخام
خوانند و آن مانند صفایح رخام بود و سفید و براق و خوشبو و گویند از وی
بوی کافور آید چون تازه بود و آن نازک بود مانند جبین و آن نوعی از رخام
و دیسقوریدوس گوید آن دو نوعست یکی سفید و دیگر قرمزی و وی دسم بود و جا
لینوس گوید قوة وی مرکب بود و در وی تبریدی و تحلیلی بود از بهر آنست که چون
مغسول کنند چنین وی را تحلل از وی بیرون شود و طبیعت آن سرد و خشک
گردد و چون با قدری سرکه و آب طلا کنند مجموع ورمهاء گرم و ورمهاء سست
بغایت نافع بود و ریشهاء دشوار زخم چون بسوزانند و بشویند و استعمال کنند

زود بصلاح آورد و مولف گوید در کوهستان یزدی باشد و زنان جهت جلای
روی استعمال کنند و روی پاك میگرداند وابن محمون میگوید بدل آن طین
مصرات وابن حسان گوید اهل بصره طین قیمولیا را طین الحر خوانند واصناف وی
بسیار است ارمنی وبلجانی واندلسی وارمنی نیکوترین همه بود بعد از وی بجلبانی
و وی فاضلتر از اندلسی بود ومعالجه وآن بغایت سفید بود وجرم وی صلب بود و زود
شکسته نگرده و در آب حل شود در وی لزوجت بیشتر بود که در غیر وی واندلسی دو نوع
باشد یکی سفید ویکی سیاه وانچه بغایت سفید بود در معالجه مستعمل کنند وانچه
سیاه بود بد بود وتصرف دران نشاید کرد و محمد بن عبدون گوید طین الحر
الطین علك خالصرات از سنك و رمل و علی بن محمد گوید طین الحر خالص از
رملی بود و مولف گوید که گلی هست در نزدیك شیراز وبشیرازی آنرا گل کونی خوانند و
در طبیعت نزدیك بوی بود وآنرا نیز هم بدین اسم خوانند وآن گلی بغایت سبز رنگ چون
پوست بادام ادخان کنند از بهر خوردن لون را سرخ گرداند وطعم آن خوش بود
مگر تا بریان کرده بخورند و علی بن زین گوید طین الحر سرد وخشك باعتدال نیکو
بود جهت جراحتها واگر با سرکه بر گزند کی زنبور نهند درد ساکن کند طین غار کهرزوی
سرخ بود وبشیرازی وی را گل سرشوی خوانند طبیعت سرد وخشك بود و درد
شش را نافع بود چون دو مثقال از وی مستعمل کنند مضر بود بمثانه و
مصلح آن سرطانات بود طین اصفر طین الختم خوانند وآن از موضعی که نزدیك بود
بقسطنطینیه میان دو کوه میاورند ولون آن زرد وتیره رنگ و در انجا رهبانان اند
که برین گل مهر می نهند وآن طلسم کسی نداند خواندن ونداند که چیست بغیر از ایشان
واگر کسی دیگر آن طلسم بکند بشناسند وآن عزیز بود وسرد وخشك بود و درمهاء
گرم سودمند بود وخون رفتن باز دارد وخوردن در بستن خون از همه گلها بعوض
تر بود و فاضلتر طین الحر صفت آن در طین الحر قیمولیا گفته شد طین بلد المصطکی
طین جزیره مصطکی طین حیا خوانند وحیوس هم خوانند ودیقوریدوس گوید که
نیکوترین آن بود که سفید بود وبلون خاکستری بود وآن گل دقیق بود وصفایح داشته
باشد وبادها مختلف شکل بود وچون در حمام خود را ابدان بشوید روی و

جمیع بدن را جلا دهد و فاضلترین ادویه بود که جهت ریشها که از سوختگی آتش بود
مستعمل کنند طین اقریطش مضعف ترین طینها بود که یاد کرده شد و مضعف
حواس بود و ریشهاء چشم را نافع بود وچون زن آبستن از خود بیاویزد بچه نگاه دارد
و جلا دهد بعین لذع طین کرمی بیونانی اسالیطس خوانند ومعنی آن اسم کرمی بود
و قرما طین خوانند واین اسم مشتق از قرمیان بود ومعنی آن دوا باشد واین گل از مدینه
سلوقیا تا بلاد سوریا بود ونیکوترین وی آن بود که سیاه بود مانند فحم که از چوب صنوبر
گیرند وانچه خاکستری رنگ بود بد بود وجالینوس گوید که بدان سبب آن را
طین کرمی خوانند که در زمانهاء در اول انکه درخت رز انگور ورق بیرون کند
این گل بر درخت وی بمالند کرمی که ورق انگور میخورد وجبهاء آن و درخت
تباه کند بکشد و دیسقوریدوس گوید که قوة وی قابض وملین ومبرد بود و در گلها
مستعمل کنند موی مژه برویاند وجالینوس گوید جوهر وی نزدیك بحجری بود طین مصری
بپارسی گل مصری بود وابلین خوانند وجالینوس گوید مطحولان ومستسقیان بسیار
دیدم که در اسکندریه طلا کردن نافع بود بر ورمهاء کهن و دردهاء مزمن و بواسیر
طلا کردن بغایت سود دهد طین نیشابوری بپارسی گل خراسانی خوانند وطین ماکول نیز
خوانند وآن گلی است که خام و بریان کرده خورند و بدان تنقل کنند و وی نوعی از
طین الحر بود ولون وی بغایت سفید بود مانند اسفیداج وبشیرازی گل سفید
خوانند وطبیعت وی سرد وخشك بود وگویند گرم بود بسبب اندکی شوری که دارد
فم معده قوت دهد وغثی را نافع بود ومنع قی بکند وتری معده را زایل کند ومقدار
ماخوذ از وی یکدرم تا یك مثقال واگر زیادت کنند مفسد مزاج بود وسده آورد
و سنك در گرده پیدا کند بهر انکه زهایت وی از صلاحیت است واب رفتن از ران
در وقت خواب وشهوة گلی را عظیم نافع باشد وغثیان وکرب وهیضه را سودمند بود
طین الختم طین اصفر است وگفته شد وبدان سبب بدان اسم خوانند که رهبانان مهری بران
می نهند واین طلسم کسی نداند که چیست چنانچه یاد کرده شد طین خراسانی طین خراسانی طین
نیشابوری است وگفته شد وآن طین خراسانی است طین الاحمر مغره است و در میم گفته شود
والله اعلم

باب الظاء ظفرا وظفیره

فودنج بری است وگفته شود

ظفيرة العجوز ثمر خسك است یعنی خار خسك و در ربا گفته شد ظليم ذكر النعامات و
در نون گفته شد ظلف المعز بپارسی سم بز خوانند خشك بود در سوم داء الثعلب را نافع بود
چون خاکستر آن با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند با عسل و طلا کنند درد مفاصل و نقرس را نافع
بود و اگر بول کودکان بپزند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج و ریاح بود نافع بود و
مستسقی آب زرد بود ظلف التيس بپارسی سم نر که گویند اگر سم نر که گویند بسوزانند و سحق
کنند و با عسل برشند و بآب بیاشامند نافع بود جهت کمیز کودکان در جامه خواب و اگر
در خانه دود کنند مار بگریزد و اگر ظلف معز بسوزانند و سحق کنند و بر ریشها که در اعضا
یابسة المزاج بود بران افشانند نافع بود ظلمج اسم شجرة درخت جوز است نزد اهل عرب
یقتون و غیر آن ظیان یاسمین بری است و به پهلوی ایزیرا خوانند و بلفظی دیگر بریه و
قرقه خوانند و معنی عشبة النار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و تنها بود مانند لبلاب
بعضی بر بعضی پیچیده بود و گل وی یاسمین شکل بود کوچکتر و بر شاخهاء وی خاری بود مانند
خار شاخ گل و بیشتر نبات وی با علیق بود همیشه از وی جدا نتوان کرد و بیخ وی
سیاه و دراز بود و در فعل مانند خربق سیاه بود بلکه حرارت وی زیادت بود گرم و
خشك بود در چهارم چون بر عضو نهند چشم را بسوزاند زود مانند شیطرج
و چون سحق کنند با سرکه بر بهق طلا کنند بهق سفید و سیاه زایل گرداند لیکن دیر
رها نکند چون ضماد کنند بر عرق النسا که ریش کند بغایت نافع بود و چون
بیاشامند از وی چهار دانگ درهمی با همچندان بسفایج و همچندان مقل ازرق
دوازده مجلس خلط سودایی براند و ربو و عسر النفس را نافع بود و گل وی صداع سرد
و ریاح غلیظ از سر بکشد چون ببویند و روغن گل وی گرم و ملطف بود و محلل قوی
سودمند بود جهة لقوه و فالج و عرق النسا و رعشه و همه مرضهاء سرد بغایت نافع
بود والله اعلم

باب العين

عاقرقرحا عاقرقرحا در
دمشق عود القرح خوانند و بیونانی قوریون و بشیرازی الکرا و نیکوترین آن بود
که تیز و محرق بود و زبان را بغایت بسوزاند و فربه بود و غلیظ و چون بشکنند
اندرون وی سفید بود و آن بیخ طرخون رومی بود و گویند جبلی و طبیعت وی
گرم و خشك بود در سوم چون سحق کنند و با زیت بر بدن مسح کنند عرق براند و

استرخاء اعصاب مزمن را نافع بود و منع تولد کزاز بکند و سنگ مثانه بگدازد و بلغم که در
معده بود زایل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند سودمند بود جهت درد دندان
و چون بخایند بلغم را ببرد و موافق اعصابی بود که سردی بر وی غلبه کرده باشد و مفلوج
و مصروع را بغایت نافع بود و چون با عسل معجون کنند و لعوق بلغم معده بگدازد و
مجامعت را بیفزاید و مزاجهای سرد و مزاجهاء تر و دمشقی گوید گرم و خشك است در چهارم و اسحق بن
عمران گوید سودمند بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جهت ورم ملازه و استرخاء
زبان که از سبب بلغم بود آنرا اصلت گوید چون بیاشامند و دو درم از وی مسهل بلغم
بود و شریف گوید روغن وی لقوه و استرخاء و فالج را بغایت نافع بود و چون بعسل معجون
کنند و بر قضیب مالند پیش از مجامعت انگیزد و غافقی گوید چون عاقرقرحا بکوبند
و با عسل برشند و بیاشامند صرع را زایل کند و نافع بود و اسحق گوید مضر بود
بشش و مصلح وی مویز بود و بدل آن در غرغره فودنج بود و در مرضهاء معده راسن
گویند و گویند بدل آن دارفلفل است و عسل عاقرشما شنجار است و گفته شد عاقول
گویند نوعی از خرنوب است و خلافست عاقول درخت عاج است عتب وعبعب نیز
گویند و آن ثمر کاکنج است و گفته شد و بپارسی کچو گویند عبهر نرجس است و
گفته شود عثم زیتون کوهی است و گفته شد عجب حب النیل است و گفته شد
عجم الزبيب فضا خوانند و بپارسی دانه مویز گویند و طبیعت وی سرد و خشك
بود در اول و گویند در سوم شکم ببندد عدس بلسن خوانند و بیونانی فاقوس
و بپارسی نوسرخ گویند و وی نفاخ بود و مرکب از قوة قابضه و جالیه و پوست وی
بغایت قابض بود و بهترین وی سفید بود یعنی که زود پخته گردد و چون در
آب کنند سیاه نشود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشك
بود در دوم و گویند پوست وی گرم بود در اول و مغز وی سرد بود در دوم و
گویند در اول و خشك بود در دوم و گویند در اول و خشك بود در دوم
و دیسقوریدوس گوید ادمان اکل وی که زنان تاریکی چشم آورد و با سویق بر نقرس
ضماد کنند نافع بود و با اکلیل و روغن گل و سفرجل و ورم چشم که از گرمی بود و
ورم چشم و بستان ضماد کنند نافع بود و حمام آن شکم ببندد و آن آب که عدس

در وی پخته باشند شکم را براند وخناق را سود دهد وعدس مولد خلط سودا
بود وخوابها آشفته نماید وخون را غلیظ کند ودیر هضم شود ومعده را بد بود و
مولد ریاح بود ومعده وامعا واعصاب وشش وسپرز را بد بود وچون با
هندبا و بالسان الحمل یا سلق سیاه یا حب الآس یا قشور الرمان یا ورق گل خشک
یا عود یا سفرجل بپزند قوة قبض وی زیادت گردد وشکم ببندد وحدة دم را
ساکن کند ومقوی معده بود وچون مقشر کنند وسی دانه از آن فرو برند استرخاء
معده را نافع بود وچون با عسل بیامیزند ریشهاء عمیق را باصلاح آورد وشیخ
الرئیس گوید که خون را غلیظ کند ورها نکند که در عروق روانه گردد وخلط
سوداوی وامراض سوداوی تولد کند وبسیار خوردن وی جذام آورد ودوم
صلب ... گوید که عدس باشیء نخورند خصوصا با عسل که جذام آورد وسده
بسیار در جگر پیدا کند ومضر بود باصحاب عسر البول ومنع ادرار بول وحیض کند
وبهترین وی مکسود بود وگویند استسقا نافع بود واین خطاست فاما صاحب
جدری وحصبه و ورمهاء گرم ودرد گلو وذبحه ومثانه را نافع بود وچون با
سرکه وعسل بپزند اورام حاره را سود مند ودفع ضرر وی آن بود که گوشت بره
بپزند با روغن بادام وبدل وی طبیخ ماش بود عدس مر بشیرازی بنو نخل گویند
وآن نوعی از عدس بری بود ووی گرم بود بول وحیض براند ومسهل دم بود وگویند
وگویند در وی تریاقیه هست وبدل وی فودنج نهری بود وگویند بدل نیم وزن
وی حنظل بود ووزن آن عدس عدسنا کندس است وگفته شد عدسلنا صاحب
منهاج گوید پرسیاوشان بود وصاحب جامع گوید طحلب وگفته شد واین مولف
گوید که آن سبزی مانند دانهٔ عدس که بروی آبها ایستاده است پیدا میشود عذبه
بپارسی گزبان گویند ودر خرباز ج گفته شد عرف بلغت اهل نجد قصباست وگفته
شد عرق الجبار بپارسی بیخ انجبار گویند وصفت آن در انجبار گفته شد عرعر
سرو کوهی است کوچک بود وبزرگ بود وبشیرازی آن را وهل خوانند وگویند درخت
وی گرم بود در دوم وخشک بود در اول ومسخن وملطف بود ودخان کردن
وی گزندگان بگریزند ونافع بود از جهة اختناق رحم وسده بگشاید وبول وحیض

براند ودفع گزندگی جانوران وگزندگان بکند عرار بهار دشت وگفته شد و
احداق المرضی نیز گویند وبپارسی بابونه گاو گویند عرطنیثا مستعمل از وی بیخ ویست
وانرا اهل شام مهد خوانند واهل مشرق قیلقی وبعضی علیق خوانند وبشیرازی جوبک
اشنان خوانند ودر باب الف در اذریون صفت آن گفته شد وبدل آن زراوند
طویل است بوزن آن وفودنج ودانهاء ترنج بوزن آن عروق الاصفر بپارسی بیخ گبر
خوانند وبهترین وی باریک بود وطبیعت وی گرم وخشک بود ومسهل بلغم بود
ومقوی معده ومقدار نیم مثقال مستعمل بود ومضر بود بمثانه ومصلح آن عسل
بود عروق الصفر عروق الزعفران وعروق الصباغین نیز گویند وآن دو نوعست کوچک
وبزرگ اما مامیران است وگفته شود وبزرگ بپارسی دار زرد گویند وزرد
چوبه نیز گویند واو گرم وخشک بود در سوم وگویند در دوم ودر وی جلای قوی بود
وخاییدن وی درد دندان را نافع بود وعصارهٔ وی روشنایی چشم بیفزاید وسفیدی
ببرد با شراب سفید وانیسون بیاشامند یرقان که از سده جگر بود سود مند بود
واگر بکوبند وبر ریشها بپاشند خشک گرداند واگر در چشم بکشند قوة باصره بیفزاید
وبدل وی نیم وزن وی مامیران بود وگویند نیم وزن آن عاقرقرحا عروق حمر
فوه است وگفته شود وبپارسی روناس گویند عروق بیض مستعجل است وگفته
شود وبپارسی دار زرد گویند عرق الشجر علک است وگفته شود وبپارسی کندر گویند
عرق الکافور [illegible] است وگفته شد عرق یابس قلقنیا است وگفته شود وبپارسی زنگاری
گویند عرق آن چیزیست که زیاده میشود وظاهر میگردد نزدیک زانهاست
وسمهای وی وعرب از اعظم [illegible] خوانند ودقیانوس گوید چون بکوبند وحقنه
کنند وبار که بیاشامند صرع را زایل کند ودر [illegible] گزندگی جانوران مستعمل
کنند وگویند نیم درم از وی چون بخور کنند کسی را که تب ربع بود از وی زایل شود
عرهم اسم [illegible] است وبپارسی [illegible] گویند وبعضی حدق خوانند و
گفته شد عرق [illegible] اصل سوس است وبپارسی بیخ [illegible] گویند ودر الف گفته شد عرق جبلی
عاقرقرحا وگفته شد عرق [illegible] ماهی است که آنرا اهل مغرب سردین خوانند ویونانی
[illegible] خوانند عرسفا کما فیطوس است وگفته شود وبپارسی ماش دارو گویند

عرفط نوعی از کنارات و از کنار زنخوانند و بر نمی دهد و خارها دراز داشته
باشد مانند منقار مرغ و بعضی مانند قلاب کج بود عرق نزدیک اهل مغرب حرض خوانند
و دوم گویند و بلغت اهل نجد قسب گوید و گفته شود عرطب خشک است و گفته شد عزیز بری
سادج است و گفته شد عزیز الکبیر قنطوریون غلیظ است و گفته شود عزیز الصغیر قنطوریون
صغیر است و گفته شود عصا بیخ الکرم انفا الکرام است و گفته شود و بپارسی بنجه زر خوانند عسل لبنی
سیعه سایلات و گفته شود عسل النحل مشهور است بهترین وی بود که صادق الحلاوة بود
و خوش بوی و سفید و گویند فاضلترین عسل آن بود که بسرخی مایل بود و ربیعی بود و بعد از آن
صیفی و ابتر شتایی بود و نوعی از عسل خریفی بود و چون ببویند عطسه آورد و آن
نشاید که خورند و گویند بوییدن آن غشی آورد و عرق سرد آورد و مداوای وی قی
کنند بعد از آن که ماهی نمکسود و سداب چند نوبت خورده باشند تا معده را پاک
کنند بعد از آن تفاح مر و کمثری و رمان مر بخورند نوعی دیگر عسل بود که حکم وی
شوکران بود و همان علامتها پیدا شود و معالجه آن چون معالجه شوکران کنند و ابتر
عسل نیکو بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید بقوت
جالیه رطوبات از قعر بدن بکشد و منع عفونت بکند و چون با شبث تر بپزند و بر قوبا
مالند زایل کند و اگر با قسط بر کلف مالند زایل کند و چون تنها مالند شپش را بکشد
و دفع کند و اگر با نمک اندرانی سوده بیامیزند و نیم گرم در گوش چکانند درد گوش
را زایل کند و چون بدان حنک کنند یا غرغره نمایند ورم حلق و ورم عضل که
در جانب زبان و حلق و لوزتین که بشیرازی آن را گوسک خوانند و خناق بلغمی
را نافع بود و بول براند و چون گرم کرده با روغن گل بیامیزند و در مناسب بود و گزندگی
سگ دیوانه نیز و اگر با نمک بر سیاهی که از ضربه که در اعضا پیدا شود بمالند
زایل نماید و منصوری گوید زود مستحیل شود بصفرا و بلغم دفع کند و پیران
و سرد مزاجان را نافع بود و در تابستان مزاجهای گرم را بد بود و رازی گوید
هیچ معالجه جهت لثه و دندان در تنقیه و جلا و گوشت رویانیدن جهت لثه به از آن
نبود و جسم مرده را نگاه دارد و نگذارد که فاسد گردد و حفظ تمام چیزها بکند
و نگذارد که فساد یابد و اگر با انگشت سنون سازند دندان را سفید گرداند و

عسل النحل

صحت آن نگاه دارد و شریف گوید چون با روغن بر ریشهای شهدی و مجموع
ریشهای بلغمی بود بمالند زایل کند و چون با ادویه خلط کنند که در وی جلا
بود چشم روشن گرداند و قوت باصره بدهد و چون با آرد جواری بپزند
و بر ورمها که پخته بود بنهند بگشاید و چرک آن بگشاید و چون با زراوند
طویل یا کرسنه بپزند گوشت وی اضافه کنند و بر بدن طلا کنند عرق براند
و چون با آب بیاشامند سینه را که از فضله باشد پاک کند و شهوت مجامعت برانگیزد
و بغایت مفلوجان را نافع بود و چون جلای آن زیادت کند و چون با آب بیاشامند
ریش روده پاک گرداند و مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون نیک از وی متولد شود خاصه
در زمستان و جوانان را مضر بود و کسی را که مرار بر وی غلبه کرده باشد و تشنگی و چون بسیار
خورند قی آورد و مصلح وی رمان مر بود و حماض اترج و رب فواکه و بدل آن بنفسج
شیرین باشد عسل الطبرزد و القصب عسل طبرزد بپارسی شیره نبات گویند و عسل قصب
آنچه اول از نی شکر بیرون آید و گرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم را براند و عسل
طبرزد شکم ببندد عسل البلادر منفعت آن در بلادر گفته شد منفعت یکنوع گفته
شد و در اینجا نیز نوعی دیگر گفته شود اگر غیر آن نوع خواهند مانند روغن کنجد
و نحو دگیرند شیشه را در گل حکمت گیرند و بلادر در آن سر برگیرند و در آن اندازند و
آتش در پشت شیشه برافروزند آهسته بعد از آن که او را سر نگون نهاده باشند
و قدری موی اسب با لیف خرما بر سر شیشه نهند تا عسل از وی بیرون چکد و بردارد و
بوقت حاجت استعمال کنند و مولف این چنین آتش گیرند بهتر بود دیگر بند بلادر
بشکافند و هر دو دست بگردکان خایه بیالایند و آن بلادر را در دست بمالند
و بگذارد عسل وی از کف دست حاصل میکند تا مقدار که خواهد و هر زمان که دست
پاک کند دیگر گردکان در دست بمالد و بلادر شکافته در دست بمالد تا عسل در دست
چسپد و بگذارد حاصل کند تا مقدار که خواهد و این نوع بهترین انواع است
و مولف چند نوبت امتحان کرده و هیچ مضرت بوی نرسید عسل داود او را مالی است
و گفته شد او را مالی نیز گویند عشرق بزر المراد است و گفته شد و بپارسی سورنک
گویند عشر صاحب منهاج گوید که درختی است ... و آن یکی از نوعهات آ

عسل الطبرزد والقصب

عشر

وثمر وی را خرنوب خوانند وقفاح وی مانند قفاح دفلی بود وگویند از وی نوعی
هست که در سایهٔ وی بنشیند کشنده بود وطبیعت وی گرم بود در سوم وخشک بود
در چهارم ودر وی قبضی باعتدال بود ولین وی برقربا وسعفه طلا کردن نافع بود
وباعسل جهت قلاع که در دهان کودکان حادث شود مفید بود وشکم براند ومضعف
احشا بود ولین وی سد درم کشنده بود وسکر وی در سین گفته شد عشقه نوعی از
لبلاب است وگفته شود وابن مؤلف گوید آن را از بهر آن عشقه خوانند که بهر درختی که
نزدیک وی بود بپیچد شود عصاب شیطرج وگفته شد عصیفره بزبان بغدادی
وسوصلی چیزی زرد است وگفته شد انواع آن عصفره بپارسی خسق خوانند وگل
وگل کاویشه ورنگ زعفران تیز گویند وآن دو نوعست بری وبستانی گرم است در
اول وخشک در دوم وبری خشک بود در سوم ووی معتدل بود تا انضاج کلف
را زایل کند وبا سر که که بر قوبا مالند نیکو بود وورمهاء گرم وباعسل جهت قلاع که در
دهان کودکان بود زایل کند چون بدان بمالند خاصه بری وجالینوس گوید که بدل
آن زهرة الملح است عصبه صاحب منهاج گوید جغرم وگفته شد صفت آن عصی الراعی
بطباط خوانند وبرسیاوشان دارد هم گویند وبشیرازی کسته وبلفظی دیگر سرخ
مردوان دو نوع بود ونر وماده وبهترین آن بستانی بود سرخ رنگ که بسیاهی
مایل بود وطبیعت آن سرد است در دوم وگویند خشک است در سوم وگویند
تر است ووی قابض بود ومنع خون رفتن بکند وطبیعت ببندد وبر اورام
دموی وحمره ونمله ضماد کنند نافع بود وجراحتها را بصلاح باز آورد واگر عصارهٔ
وی در گوش چکانند کرم گوش را بکشد وریم آن را خشک گرداند ودرد زایل
کند واگر زن فرزجه از وی بخود برگیرد قطع سیلان غرس از رحم بکند وچون آب وی
بیاشامند جهت نفث که از سینه بود وتقطیر البول را سود دهد از بهر آنکه ادرار البول
محکم کند وقولنج را سودمند بود ومقدار مستعمل از وی ده درم بود وچون با شراب
بیاشامند گزندگی جانوران زهردار نافع بود واگر پیش از آمدن تب بیکساعت بیاشامند
سودمند بود جهت تب ادوار واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح وی صندل بود
نوعی از قنا دبز رگی است ودر نوادر گفته شود عصفور بپارسی گنجشک

گویند نیکوترین آن فربه وآنچه در خانها فربه کنند بد بود واولی آن بود که از وی
اجتناب کنند که خونی بد از وی متولد شود وطبیعت وی گرم وخشک بود در سوم
گوشت وی صلب تر از گوشت دراج بود وباه را زیادت کند خاصه دماغ وی وابو العلا
بن زهر گوید جهت فالج واسترخاء ولقوه وانواع استسقا نافع بود ومجامعت را زیادت
کند لیکن محروری مزاج را موافق نباشد واگر بخورد باید که سکنجبین بر سر آن خوردن
وسرد مزاج را موافق بود ووی مضر بود برطوبتی اصلی وخلط صفراوی از وی متولد شود
واولی آنست که بروغن بادام بریان کنند وچون با سر مطبخ کنند زودتر بگدازد که
بریان کرده وباید که قطعا استخوان وی بخورند که سحج در بهر واَمعا پیدا کند
عصارة ماميثا بپارسی شیاف مامیثا خوانند وبهترین آن بود که زرد بود وسک عمل
دهبانان که در نواحی موصل سازند طبیعت آن سرد وخشک بود وورمها گرم
تحلیل دهد وحرارت آن بنشانند ودرد چشم کهن را نافع بود وصفت وی
چنانست که آب وی بگیرند وبجوشانند تا غلیظ شود وشیاف سازند وبدل آن
حضض است یا برش دربنوی عصارة خشخاش اسود افیون است وگفته شد عصارة الحنک
عصارة السوس است ورُبّ السوس خوانند وبشیرازی آب خشک شده نغل خوانند
واو معتدل بود در حرارت ورطوبت ودر وی قبضی بود اندک وخشونت قصبه
شش را نافع بود وریش مثانه وتشنگی قطع کند وقوهٔ ادویهٔ حاره بشکند وسرفهٔ
بلغمی را ساکن گرداند وبدل آن دو وزن اصل السوس بود عصارة القرظ اقاقیاست
وگفته شد عصارة العافث بگیرند غافث تر وبکوبند وآب آن بگیرند ودر آفتاب نهند
تا منجمد گردد وبردارند واستعمال کنند ودر غایت تلخی بود مانند صبر وطبیعت
آن سرد وخشک بود ومقطع وملطف جرب وحکه را نافع بود وچون با آب تباشیر
وسکنجبین بیاشامند سودمند بود بتپهاء کهن ودرد جگر را نافع بود و
مقدار ماخوذ از وی تا یک مثقال باشد وگویند مضر بود ومصلح آن مصطکی بود
وبدل آن بسه وزن آن ورق سماق وگویند سه وزن غافث عصارة لحية التيس بپارسی
آب اسبغ گویند بهترین آن تازه بود ومنفعت او آنست که در لحية التيس گفته

شود ومنفعت وی آنست که در غافت گفته شود و مانند غافت است صفت آن
وطبیعت آن سرد وخشک بود ودرشش ونفث دم وبیخ را نافع بود ومقدار
ماخوذ از وی یکمثقال بود واگر ضماد کنند بر اعضاء سرخی قوة آن بود واسحق
گوید مضر بود بگرده ومصلح آن ماء العسل بود وبدل آقاقیا عصاره الحمار بپارسی آب
خیار زه سپید گویند وطبیعت وی گرم بود در سوم مغثی بود وغثیان عظیم پیدا
کند تا بحدی که خناق کند وغشی وافتادن آورد ومداوای آن بقی کنند وآن
چه در مداوای کسی که کند سم خورده باشد بکند وصنعت آن در باب قاف در
صفت قثاء الحمار گفته شود وبدل آن عصارهٔ بیخ سوفار است عصاره افسنتین صنعت
آن مانند صنعت غافت است که گفته شد وطبیعت آن گرم وخشک است ومسخن و
قابض بود بتنهاء کهن را نافع بود وسدهٔ جگر بگشاید ومقدار ماخوذ از وی تا یکدرم
شاید ومرهٔ صفرا از معده پاک کند ومصلح وی ریوند بود وگویند بدل آن سه وزن
ورق آنست عصاره انبرباریس سرد قابض است حرارت جگر ومعده وورمهاء آن را
نافع بود وقوة هردو بدهد صفت آن بگیرد زرشک تازهٔ خوب رسیده وآب
آن بگیرد صافی کند وبجوشاند تا غلیظ شود وبر روی کاغذ تا رطوبت که بود
نشف کند یا در آفتاب بجوشاند وبپالاید وصافی کند یا آفتاب نهند تا تمام
شود یا چنان کنند که گفته شد وبدل آن دو وزن آن زرشک بی دانه بود عصاره الکراث
گرم بود درجه دوم عصاره الرمان اسحق گوید گرم بود در دوم عصاره بخور مریم
باذان الفار
بپارسی سآب مرزنجوش گویند گرم بود در دوم عصاره ورق التوت گرم بود در دوم عصاره
ورق الزیتون سرد بود در سوم عصاره شقایق نعمان گرم بود در سوم بدل عصاره بخور مریم
بود عصاره البنج بدل آن عصاره عوسج است عصاره شجر الجوز بدل آن مرزنجوش است عصاره
الطراثیث سرد وخشک وقابض بود وبدل آن عصاره القرظ است که اقاقیا بود عصفور
الشوک وعصور الصباح نیز گویند وآن صنا است وگفته شد عضاه در لغت آمده است
که واقع شده است بر هر درختی از درختها خارناک مانند عوسج وقثاء وقرظ و
سدر وامثال آن عضل بشیرازی مشکل خوانند فاضلترین گوشت مواشی ونکو

ترین عضلات زود تر هضم شود وبواسطهٔ اعتدال رطوبت که عصب با وی آمیخته
است عطبل صنف مران است وگفته شد وآن بهرامج است وبپارسی بید مشک خوانند
عطب قطن است وگفته شود وبپارسی پنبه گویند عطارد سنبل رومی است وگفته
شد ونارد بن نیز گویند عطنان نباتیست که بیونانی دنیسافور گویند وگفته شد و
بپارسی طوسک گویند عظام بپارسی استخوان گویند سوخته وی محلل ومجفف بود وگویند
که استخوان آدمی را صرع شفا دهد وجالینوس گوید خیلی کسان از صرع ودرد مفاصل
استخوان شفا یافته اند استخوان کهن چون بسوزانند سودمند بود جهت ریشهائی
که در اعضائی که مزاج وی خشک بود مانند ذکر وانثیین وامثال آن وشریف گوید چون
بینداستخوان پوسیده برگ وطبخ آن پس ریزند قطع رعاف بکند وچون سحق کنند استخوان
پوسیده ریزنده که در دیوارها باشد وبگلاب بسرشند وبر ریشها ضماد کنند نافع بود و
چون سحق کنند وبماء الشعیر بسرشند وطلا کنند بر اثر آبله وغیر آن زایل کند وکعب تیس
چون بسوزانند وخاکستر آن با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز را بگدازاند وچون با
عسل بیاشامند باه را برانگیزاند وچون استخوان ران گاو بسوزانند وخاکستر آن
با عصارهٔ عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند وشکم رفتن را سود دارد واگر
استخوان مرده سحق کنند بصاحب تب دهند چنانکه نداند نافع بود ومجرب و
غافقی گوید گویند خاکستر استخوان سوخته چون بارکه سحق کنند سودمند بود ودر خواص
آورده است که استخوان کعب ابن العرس چون زنده بود بیرون آورند وبر زن آویزند
آبستن نشود ودر خواص ابن زهر گوید که دندان کودک چون اول بیفتد پیش از آنکه
بزمین برسد در صحیفهٔ نقره گیرند وبر زن آویزند منع آبستنی بکند واگر استخوان آدم
مرده بر اسب آویزند دردی که داشته باشد زایل کند ویا بر صاحب تب ربع بندند
نافع بود واگر چیده ناخن ده کانه بسوزانند وخاکستر آن بود وی دهند محبت
والفت در دل انگس پیدا گردد واگر دندان آدمی واستخوان بال راست جهد ودر
سر خفته نهند مادام که نهاده بود بیدار نشود واز دندانها که انجانب راست نهنگ
بود بگیرند وبر بازوی راست مرد به بندد قوت مجامعت را زیادت کند واگر
دندان ریش روباه بر مصروع آویزند زایل شود واگر کله سر آدمی مرده کهن شده

دربرج کبوتر دفن کنند کبوتر زیادت کردد و بسیار جمع شوند واکر استخوان پهلوی
کفتار بر صاحب شقیقه بیاویزند نافع بود از ان راست بر راست وچپ بر چپ و
همچنین ناب بر ناب وضرس بر ضرس وکویند در طرف بال خروس دو استخوان هست
چون بر آدمی یا بر بهایم آویزند منع تعب وتشنکی بکند و دقیانوس کوید ناب کلب
یعنی دندان نیش سک بکیرند و در پارهٔ پوست بندند ایمن باشد از سک دیوانه ودر
خواص ابن زهرا آورده است که ناب سک چون بر کسی بندند که در خواب سخن کوید
دیکر نکوید واکر بر کودک آویزند دندان وی بی زحمت بیرون آید واکر بر صاحب
یرقان بندند نافع بود و فی الجمله چون با خود دارند سک بر ایشان بانک نکند عظلم
درخت نیل است ونیل ازعصارهٔ وی است و برک آن وسمه خوانند وکتم نیز کویند وکفته
شود عفص بپارسی مازو کویند و بهترین آن بود که سبز بود و سوراخ نداشته باشد
وانوا انغا قالیس خوانند وآن غوره بود وانچه رسیده بود سرخ رنک بود و سست
و بزرک بود این نوع است که صغیرتر است وضعیفتر بود و سوختن وی با آتش بود
یا بزیت بسوزانند تا سوخته کردد از سیاهی موخضابی بود نیکو وطبیعت وی نرم و
سرد بود در دوم وکویند در اول وخشک بود در سیوم وکویند در دوم وبغایت
قابض بود وچون تنها بپزند وسحق کنند وماند ضماد کنند بر هر ورمی که باشد
درد بر وجه بیرون آمدن مقعد نافع بود وچون بسوزانند قطع خون رفتن
بکند واولی آن بود که بر وی آتش تسویه کنند ودر شراب اندازند باره که خون ابند
وچون باره که برقی یا طلا کنند زایل کند وآب وی خضابی بود موی را وچون وی را
بسایند و بر کوشت زیاده افشانند بخورد ومنع رطوبت که روانه بود از لثه ولهاه
بکند و قلاع را نافع بود خاصه کودکان وچون سحق کرده در غذا یا آب کنند اسهال
کهن را باز دارد و قوت معدهٔ ضعیف بدهد وانچه در اندرون مازو بود در
سوراخ دندان نهند درد ساکن کرداند ودر طبیخ وی نشستن جهت مقعد
بیرون آمدن و رحم وسیلان رطوبات که از رحم روانه بود کهن شده باشد عظیم
وچون بغایت سحق کنند ودر ریشها مند خون رفتن باز دارد وچون باره که
سحق کنند وطلا کنند بر سیلان که در دهان پیدا کردد زایل کرداند واکر باره که بپزند

ورحم

:

و بر جراحها طلا کنند در ابتدا سودمند بود و بمله بکند وواجب آن بود که چون
خواهند که بیاشامند جهت امساک سیلان نصوص بیعض نیم برشت یا بصمغ عربی
در آب حل کرده تا مضرت بحلق نرساند و بدل وی ثمرة الطرفا بود بوزن آن وکویند
عفص وجفت بلوط وحب الاس وقشور رمان وهلیلج زرد وثمرة الطرفا ودادی
وراذی همه مانند یکدیکرند در طبیعت عقار ادم کویند مغاث است وکفته شود عقیق
خواص عقیق
ارسطوطالیس کوید اجناس وی بسیار است ومعدن وی بسیار در بلاد یمن وسال
بحر روم و نیکوترین آن بود که بغایت سرخ وشفاف بود وانچه سوخته کنند سرد و
خشک بود و قوة چشم بدهد وخفقان را نافع بود وقوة دل بدهد و دندان را
که متحرک بود محکم کرداند واکر انکشتری عقیق در انکشت کنند و برابر خصم وی فرو
نشیند وقطع خون رفتن بکند از هر عضو که باشد خاصه زنانی که خون از وی
روانه بود واکر حرق کرده سنون سازند خون رفتن از دندان باز دارد و زنک
بیرون دندان پاک وسفید کرداند وجلائی تمام دهد خاصه یامروارید ویسد
عقربان اسقولوقندریون است وکفته شد و بپارسی زنکی دارو کویند عقرب
بپارسی کژدم کویند سقر بیوس حرماوش و بهترین وی زرد بود ونشانه نر آن بود که لاغر
وضعیف بود و نیش وی ستبر بود و ماده فربه و بزرک بود و نیش وی باریک بود
خواص عقرب
وطبیعت وی سرد و خشک بود اکر در زیت بجوشانند وآب زیت در کوش چکانند
درد کوش ساکن کند واکر حرق کنند و بر کزند کی خود نهند درد زایل کند واکر
بریان کرده بخورند همین عمل و شریف کوید اکر خاکستر وی در چشم کنند ضعف
چشم را زایل کند وچون سوخته وی سحق کنند و با نیم وزن آن سرکین موش بیاویزند
ودر چشم کنند تیزی چشم را زیادت کند وجرب آن را زایل کند واکر عقرب بزرک
نافع بهق
سیاه خشک کرده سحق کنند باره که و بر برص طلا کنند شفا یابد وچون در زیت
بسوزانند تا سوخته کردد و ریشها که نیک دیر شود چون آن روغن در ان بمالند
وعقرب سوخته سحق کرده بر ان افشانند در حال صحت و صلاح باز آورد و عبد
الرحمن بن الهیثم کوید چون بکیرند یک عقرب و باید که سه روز یا چهار روز از ماه
فرب
باقی باشد و در شیشه کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و سر آن محکم بکیرند ودها

کنند تا زیت قوت وی بگیرد جهت درد پشت و ران استعمال کنند نافع بود و گویند
وگویند این روغن بر بواسیر ظاهر مالند خشک گرداند و بیندازد و محفوظ بماند بفرمان — بجهت بواسیر
خدای عز و جل و ابن ماسویه گوید اولی آن بود که عقرب را بسوزانند با اندکی کبریت
و شیخ الرئیس گوید صفت سوختن وی چنان است که شیشه سبز در گل حکمت گیرند و عقرب را
دران کنند در تنوری گرم کنند یک شب یا کمتر و بعد ازان برگیرند و آبگینه بدارند که آن
ناشف بود و اخذ بکنند و صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که
بگیرند دیک مسین و در خمیر گیرند و سر آن بگل بگیرند و در تنوری نهند که چوب رز
دران سوخته باشد و آتش بیرون آورند و سر تنور بنهند نیکو و یک شب رها کنند
و روز دیگر بیرون آورند و در ظرف آبگینه کنند و بوقت حاجت مستعمل کنند و منفعت
خاکستر سوخته وی آنست که سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار ماخوذ از وی دانگی و نیم — منفعت سوختن عقرب
بود و اگر نیم درم از وی بیاشامند گزندگی مار نافع بود و صاحب جامع گوید چون در زیت — بجهت گزندگی مار
بسوزانند و آن زیت در موضع داء الثعلب طلا کنند البته موی برویاند و گویند
مجرب است و اسحق گوید خوردن وی مضر بود بشش و مصلح وی تخم کرفس و کل ارمنی بود
عقرب بحری زهراوی گوید عقرب دریایی آن ماهی کوچک است تیره رنگ که بسرخی زند و در وی
خاری سفید بود که بدان بگزد و چشم وی خارناک بود و سر وی بزرگتر از بدن باشد و از
گزندگی وی همان الم بحث که از عقرب بری حاصل نشود و بلکه سختتر ازان و دیسقوریدوس گوید
سقرینوس بلا رین حیوانی بحریست باسم عقرب میخوانند زهره وی موافق بود جهت نزول
آب از چشم و تبکوری و قرحه که عارض می شود در چشم و اورا الکرقوما خوانند **عقار کوهیون**
و عقرکوهان عاقرقرحا است و گفته شد **عقار** خمر است و بپارسی شراب گویند و در خا
گفته شد **عقید العنب** میفختج است و رب العنب و نیز عقید العنب خوانند و بشیرازی
دوشاب انگوری خوانند و مثلث نیز نوعی ازان است **عققق** صلصل گویند و عکه
نیز خوانند و بشیرازی قالبجه گویند و بپارسی کالنجه گویند **عقاب** عقاب مرغیست
بپارسی اله خوانند و گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند بمنزله گوشت کاو بود
و چون زهره وی در چشم کشند نافع بود جهت نزول ابتدای آب و روشنایی بیفزاید
و چون پر وی بخور کنند اختناق رحم را نافع بود و سرگین وی برکلف و بثورها که در

وی پیدا شود لطوخ کنند زایل کند و گویند محلل خنازیر بود **عکوب** خرشف است
و گفته شد و بپارسی کنگر خوانند **عکنه** لعبه بربریه خوانند و آن سورنجان است و گفته
شد و در مصر عنکه خوانند و در اندلس سورنجان و در عراق بربری خوانند **عکبر** ابن سمجون گوید
و سخ الکوز است و مولف گوید و سخ الکوز بپارسی مومیای نحل گویند و بشیرازی بره موم خوانند و بعض
گویند عکبر چیزیست که در میان عسل می باشد و بپارسی آزادار و گویند و عکبر بغایت گرم است و
گویند بسیار امتحان کردیم جهت شکستگی اعضا و از جای افتادن و دفع خون همان عمل مومیای معدنی
میکند و شربتی یکدرم با ده درم عسل یا قند یا نبات بشربت نیم گرم بیاشامند نافع بود و گویند
عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی آن وارد خوانند چنانچه ذکر شد و مولف گوید ممکن
نحل آن را از بهر خود و بچگان خود می آورند و ان مجموع کلها و آن الوان باشد زرد و سرخ
و سفید و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود تباه کند و صفت وسخ الکوز گفته
شود **عکر زیت** بپارسی درد زیت گویند و بهترین آن بود و طبیعت آن گرم بود و خشک
دو درم نافع بود جهت باد سخت که نزدیک سیرز بود و در چشم کشیدن محلل آب نزول
بود و مجموع جراحتها و ریشهای ناصور که در بدن پیدا شود نافع بود و دیسقوریدوس
گوید چون در ظرف مس قبرصی بپزند تا غلیظ شود و مثل عسل باشد بر دندان خورده
بمالند بیندازند و اگر با خام الاون بیامیزند با نقیع ترمس و بر مواشی لطوخ کنند جرب
ایشان را زایل کند و اما انچه تازه بود چون گرم کنند و بر نقرس بمالند نافع بود
عکر دهن سوسن بپارسی درد روغن سوسن گویند چون در چشم کشند محلل آب نزول بود
علیق بپارسی درد گویند و بیونانی باطس و بشیرازی توت وی را توت سه کل خوانند
و نوعی ازان علیق الکلب خوانند و گفته شود و عوسج هم نوعی از علیق بود و نیکوترین
عصارهٔ آن بود که در آفتاب خشک کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق
آن و اطراف چون بپزند خضابی نیکو بود موی را و چون بیاشامند شکم را ببندد
و قطع سیلان رطوبت کهن از رحم بکند و موافق بود جهت گزندگی حیوانی که ویرا فوسطر
خوانند و آن ماریست که شاخ دارد و ورق وی چون تر بود بخایند قلاع و ریشهای
که در دهان بود زایل کند و چون خشک کرده خشکی وی زیادت شود و گل وی
همان قوت که در شجر ویست در گل وی موجود است بعینه و بیخ وی سنگ گرده بریزاند

وجون برورق وی ضماد کنند نمله و ریشهاء تر که در سر بود زایل کند و ناخنه
که در چشم بود و بواسیر که در مقعد رسته بود و بواسیر که خون از وی روانه بود
وجون ورق وی بکوبند و بر معدهٔ علیل بندند که ضعیف شده باشد و ماده از وی روانه
بود موافق بود و عصارهٔ ثمر وی جون بغایت رسیده باشد درد دهن را مفید باشد
جون ثمر وی بخورند نا پخته شکم را ببندد و کل وی جون با شراب بیاشامند شکم را به
بندد و شریف کوید جون بکوبند و ورق وی و اطراف وی تا نرم ضماد کنند بحر را بر
آورد سفرا سود دهد و از وی شیاف سازند و نافع بود جهة علتها که در چشم
پیدا شود بغایت کمال نافع بود و صفة سوختن وی آنست که تازه وی بکوبند و
بفشارند و صافی کنند و بصلابت سحق کنند تا غلیظ کردد و صمغ عربی به آب
حل کنند و صافی کنند و ممزوج کنند با آن اندکی و شیاف سازند و بوقت حاجت
مستعمل کنند **علیق الکلب** علیق القدس خوانند و بشیرازی درخت سه کل خوانند
و ثمر وی سه کل خوانند و در اندرون مانند پشم بود و کل وی ورد السیاح نیز خوانند
و نسرین السباح و بیونانی قوبسطس ماطس کویند و ثمر وی جون رسیده شود
سرخ کردد و جالینوس کوید که ثمر وی بغایت قابض بود و ورق وی اندک
قبضی داشته باشد و اولی آن بود که از ثمر حذر کنند بسبب انچه در اندرون
وی بود مانند پشم که مضر بود بقصبهٔ شش و دیسقوریدوس کوید ثمر وی جون
خشک کنند و انچه در اندرون وی بود بیرون کنند هیچ مضرة بقصبهٔ شش نکند
وجون با شراب بپزند شکم را ببندد و بول نیز ببندد و بدل آن شوکة المصریة خوانند
است **علف** رطبه است و کفته شد و فصفصه نیز خوانند و بپارسی اسبست کویند
علس مقر خوانند و بپارسی صبر کویند **علق** بشیرازی درد خوانند و باصفهانی
دیوچه و بلفظی دیکر زلوی و در خواص آورده است که جون بخور کنند در دکان
آبکینه کر هر چند آبکینه که باشد شکسته کردد و شریف کوید جون موضعی هند که خون
فاسد بود قایم مقام حجامت بود خاصه کودکان و زنان و بر ریشهاء بد و سعفه و قوبا
نهند خون فاسد بکشد و جون بسوزانند و خاکستر آن با سر که برهنند و طلا کنند بر موی
زیادت که در چشم بود بعد از آن که بر کنده باشند دیکر نروید **علک** هر صمغی که آنرا

توان خایید علک خوانند و علک الانباط صمغ البطم است و کفته شد و طبیعت آن
کرم و خشک است در آخر درجهٔ دوم و کویند تر است و بهترین آن سفید بود
که بر زردی زند و در طبیعت نزدیک بمصطکی است و کفته شود و صمغ البطم در کوشت
رویانیدن در ریشها مانند راتینج است بود و در مرهمها بدل آن کنند و اسحق کوید
مضر بود بعصب و اصلاح وی بعسل کنند **علک** یابس قلقونیا خوانند و آن نوعی
از راتینج است و کفته شد و بپارسی زنکباری خوانند **علقم** کویند قثاء الحمار است
و کویند حنظل و انچه تلخ بود آنرا علقه خوانند **علف** بپارسی کاشنی بری کویند و در
هند با کفته شود **علجان** نباتیست که آنرا فراخ خوانند و کفته شود و بپارسی که کویند
عمرد کرفس است و کفته شود **علیج** نوعی از خربزه است که کوشت وی سرخ بود و سبز بود و همچنین
با تخم خورند و او خربزهٔ زمستانی خوانند و صفت بطیخ کفته شد **عاد** رندست و کفته شد و آس
نیز کویند و بپارسی مورد خوانند **عنب** بپارسی انکور خوانند و سفید وی بهتر از سیاه بود و
نیکوترین آن رازقی و شتالی بود و پوست انکور سرد و خشک بود و کوشت وی کرم و تر بود و دانهٔ
وی سرد و خشک بود در دوم و انکور غذای نیکو دهد و قوة بدن دهد و انچه رسیده بود ضرر
وی کمتر بود و غذای انکور بیشتر از غذای عصیر وی بود و زود فربهی آورد و خون نیک از
وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود و پوست وی دیر هضم شود و انکور هم مضر بود
بمثانه و تشنکی آورد و مصلح بود بجکر و سپرز که غلیظ بود و دفع تشنکی برمان مزمن
کنند و صاحب منهاج آورده است که انکور انچه در روز چیده باشد بهتر بود از انچه در
شب باشد و انچه در روزی باشد **عنب الثعلب** فنا خوانند در برق و ثلثان نیز کویند
و بپارسی روباه تربک خوانند و سک انکور نیز خوانند و بلفظی دیکر لیلون و روبا نیز کویند
و بهترین آن زود تازه باشد و طبیعت آن سرد بود در اول و کویند در دوم و کویند
کرم و تر بود و ورمهاء کرم را در آخر ضماد کنند نافع بود و با اسفیداج و روغن کل بر نمله
و حمره ضماد کردن سودمند بود و بآب وی غرغره کردن و رمز بانرا نافع بود و یک مثقال از
بیخ وی با شراب بخورند خواب آورد و جون بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع بود و
جون عصارهٔ وی در چشم کنند قوة چشم بدهد و جون زن بخود برکیرد قطع خون
رفتن بکند و استسقا و ورم معده را نافع بود و اسحق کوید مضر بود بمثانه و مصلح وی قند

بانیمرو خوردن وضماد کردن تشنگی بنشاند وچون آب وی با اسفیداج بیامیزند وبر
سوختگی آتش وجدری که ریش باشد ضماد کنند خشک کرداند وچون همچنان بکوبند وبر
سرطان ریش شده نهند ساکن کرداند وچون بدان ادمان کنند باصلاح آورد وخوردن
تخم وی قطع احتلام بکند وانچه سیاه بود بد بود مخدر وخون آورد ونوعی هست که چهار
درم ازوی کشنده باشد وتداوی وی بقی کنند بعد از ان بشیر تازه یا انیسون یا ماء العسل
وسینه مرغ وخوردن بادام تلخ مفید بود وبدل وی کویند بطباطا است وکویند سا داوران
عناب بپارسی شیلانه کویند نیکوترین آن جرجانی بود تازه که خورده بشود ووی معتدل
بود میان کرمی وخشکی وسردی وتری ومسیح کوید کرم وتر بود در میانه درجه اول
وحرارت وی غالب بود بر رطوبت وکویند سودا است در اول سودمند بود جهت حدة دم
وخلطی نیک از وی حاصل شود وچون بخورند یا آب وی بیاشامند حده وحرارت دم
ساکن کرداند وسرفه وربو وخرد کرده ومثانه ودرد سینه وحلق را نافع بود ولکن
پیش از طعام بخورد نیکو بود وغذای وی اندک بود وهضم وی دشوار ومولد بلغم بود
ومعده را بد بود ومصلح وی کشمش یا مویز منقی وشریف کوید ورق وی چون خشک
کنند وبا سرکه سحق کنند وبر اکله افشانند بغایت مفید بود واولی آن بود که پیش از ان به
پر مرغ وعسل بدان طلا کنند وچون ساق درخت وی بکوبند وبا همچندان اسفیداج بیامیزند
وبر ریشهاء پلید بمالند پاک کرداند وشفا دهد وچون ورق وی بپزند وصافی کنند
وهر روز نیم رطل بغدادی یا قدری بیاشامند حکه را زایل کند وورق وی چون بخایند
نیکوتر از طرخون بود جهت کسی که مسهل خواهد خورد وغثیان نیاورد وعناب مضعف
باه ومقلل منی بود **عنب الذئب** درختی کوهی است وآنرا عالق خوانند وثمر وی بمقدار کنار
کوچک بود سرخ رنگ ودراندرون وی دانه کوچک چهار پنج بود وطعم وی قابض
بود وتخم وی شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد واز خشک وی سویق سازند نافع
بود جهت اسهال کهن وکل وی مشابه بکل حنا بود الا که کوچکتر بود ولون آن میان سبزی وزردی
بود وثمر وی با نفث الدم نافع بود **عنب الحیة** بپارسی بحوتنی کویند واز قاشرات وثمر آن هزار
چشان است وآن ثمر بکریة البیضات وکفته شود وبیونانی ثمر کبر رابدین اسم خوانند
عنبر ابن حسان کوید روث دابه بحری است وکویند چشمه‌ایست که در قعر دریا میروید

عنبر

وحیوانات دریا میخورند وبیشتر میکویند که در شکم ماهی میباشد که میخورد ومیمیرد
وشیخ الرئیس میکوید که از چشمه دریا حاصل میشود واقوال بسیار می آورند ومولف کوید انچه
محقق است مومی است ونیکوترین آن اشهب بود که آنرا اسفید خوانند دیکر ازرق که آنرا
فستقی خوانند دیکر زرد که آن را خشخاشی خوانند وعنبر باید که چرب بود وهرچند که
سفیدتر بود نیکوتر بود وسست وسبکتر بود بهتر بود وطبیعت آن کرم است در دوم
وخشک است در اول پیرانرا نافع بود ودماغ وحواس ودل را سود دهد وبادهای غلیظ
که عارض شود در امعا وسده جکر چون بیاشامند یا از بیرون طلا کنند نافع بود و
در شقیقه وصداع که از خلطهای سرد بود وچون بدان بخور کنند سودمند بود وبر
مفاصل که از رطوبات ورياح که بلغمی بود ضماد کردن بغایت مفید بود واکر در مخ
کرم مثل روغن مرزنکوش یا روغن بابونه یا الفوان حل کنند وبدان سعوط کنند هر علتی که
از بلغم غلیظ ورياح بود در دماغ بیرون تحلیل دهد واکر از وی شمامه برمثال سیبی ببویند
فالج ولقوه وکزاز را نافع بود وچون در روغن بان حل کنند نافع بود جهت درد اعصاب
وخدر وفی الجمله مقوی اعضاء عصبانی بود وکویند اکر اندکی از وی در قدحی
شراب کنند وبیاشامند مستی زود آورد وصاحب منهاج کوید قوت دل ودماغ
وحواس دهد ومقدار شربتی از وی دانکی بود ومضر بود باصحاب ماشری
ومصلح وی بوییدن کافور بود وخیار واسحق کوید مضر بود بامعا ومصلح
وی صمغ عربی بود وبدل آن دو دانک وزن آن مشک ومر وزعفران بدل
آن کنند **عنصل** اسقیل است وکفته شد وبپارسی پیازموش کویند بسبب آنکه موش
را میکشد **عندم** بقم است وکفته شد **غنقر** مرزنجوش است وصفت آن در آذان
الفار کفته شد **عنکبوت** بپارسی کوتینه کویند وبلفظی دیکر برو کویند ومنفعت
نسج وی در باب الف در ابن کاکیا کفته شد **عنم** کویند جلنار است وکفته شد
عنجد بپارسی دانه مویز کویند ودر عجم الزبیب کفته شد **عندلیب** مرغیست وآن
هزار است وهزار دستان نیز کویند **عود الصلیب** فاوانیا است وکفته شود **عوسج** نوعی از
علیق است ونوعی از عوسج امغیلان خوانند ودر دنیا بها بود ونیکوترین آن بیابانی سبز ورق
بود وطبیعت آن سرد بود در اول وکویند در دوم وخشک بود در سوم ودور وی

بو نمله و حره ضماد کنند نافع بود و شریف گوید عصارهٔ وی چون بیاشامند جرب صفراوی
فی الیها، صفرا نافع بود و چون بکوبند و آب آن بگیرند و حنا بدان برسرشند و در حمام بخود
مالند جرب و حکه را زایل کند و ورق وی چون بخایند قلاع را زایل کند و چون با
عصارهٔ وی دود کنند کژدم کان بگریزند و چون بکوبند و آب آن بگیرند و هفت روز
بپای در چشم چکانند سفیدی زایل کند خواه کهن و خواه نو و ثمرهٔ عوسج چون بکوبند
و آب آن بگیرند و رها کنند تا خشک شود بعد از آن مقدار دانگی با سفیدهٔ تخم مرغ
با شیر زنان حل کنند و در گوش چکانند بغایت نافع بود و درد هاء چشم خاصه
سفیدی و صاحب منهاج گوید بر پیشانی طلا کنند نافع بود و فضلاتی که در چشم
آید بواسطهٔ قبضی که در وی هست و گویند مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند
مضر بود بسپرز و مصلح وی کتیرا بود و گویند بدل وی بوزن وی فوفل بود و جهة و
ردهاء گرم نافع بود عود الراج وج است و گفته شود و بپارسی انگیز گویند عود
البلسان نیکوترین آن عیدان وی املس و اسمر بود و خوشبوی بود و طبیعت وی
گرم است و خشک در سیم بگشاید و عرق النسا و صرع و دوران زایل کند و تاریکی
چشم را نافع بود و ربو و ضیق النفس را سود دهد و چون بخور کنند نشف رطوبت از
رحم بکند و عقیم را نافع بود و باد زهر زهرها بود و گزندگی افعی و سردی معده را و جگر سود مند
بود و رطوبت از دماغ پاک کند و مقدار ماخوذ و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال
بود و مضر بود و ... و مصلح وی کتیرا بود و بدل وی حب وی بود عود الفاوانیا شنجار آن
و گفته شد عود الدرقه اصل انجدان است و گفته شد و بپارسی بیخ انگدان گویند عود العطاس
کندس است و گفته شود و بدین سبب این اسم بوی نهاده اند که مهیج عطسه است عود الجوج
بپارسی آن را عود گویند و بلنجوج نیز گویند و آن انواع است و بیخ الرئیس گوید که نیکوترین
آن عود مندلی بود که از وسط بلاد هند می آورند و بعد از آن عود هندی که آن
جبلی بود و فاضلترین بود از مندلی و هندی نکنند و یک نوع سمندوری بود
و از سفالهٔ هندی خیزد و آن فاضلترین بود بعد از آن قماری و آن نوعی از سفالی بود
و بعد از آن قاقلی و بری و قطع و صینی و از قسمیری خوانند و آن تر و شیرین بود و
مندلی به مجموع آن نیکو بود بعد از آن سمندوری ازرق فربه بسیار ستبر که قطعا سفید

در وی نبود و پوستش بماند نیکو بود و بعضی سیاه فاضلتر از زرد بود و نیکوترین
بود که بسیار آب بود و فی الجمله فاضلترین عود آن بود که سیاه و سخت و گران و در
آب نشیند چون بکوبند هیچ ریشه نبود در وی و زود کوفته شود و آنچه در روی آب
افتد بد بود و عود بیخ درختیست که میکشند و در زمین دفن میکنند تا آنچه
از وی به تعفین زایل می شود و تغییر در وی پیدا می شود و عود خالص می شود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم لطیف بود سده بگشاید و بادها را بشکند
و خاییدن وی بوی دهان را خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ و حواس دل
بود و مفرح آن و رطوبت عفن از معده زایل کند چون نیم درم از وی بیاشامند
تا یکهفته و بیشتر قوة معده و جگر بدهد و شکم را ببندد و دوسطاریا را نافع بود
خاصه سودایی و بوییدن وی بر ضماد گرم که در دماغ بود نافع بود و اسحق گوید که چون
بخور کنند بلغم از سر فرود آورد و منع ادرار بول که از سردی بود و ضعف مثانه کند
و اسحق گوید خوردن وی مضر بود بسفل و مصلح وی ورق گل سرخ بود و گویند بدل وی
زعفران و دارچینی و زراوند مدحرج از هر یک دو دانگ وزن وی قایم مقام آن بود
و بدل عود هندی در تریاق قنطوریون باریک کنند عود الحیة شریف گوید نبات وی
در زمین سودان بود و مشهور ... مانند عود سوسن بود و صلب و در طعم وی تلخی بود و چون
نیم درم از وی بناشتا هر چه باشد خورد شفا یابد خواه گرم و خواه سرد و چون
در دست نگاه دارند هیچ مار گرد آنکس نگردد و گویند که چون در دست گیرند و چشم
آنکس بر مار افتد مار از حرکت باز ایستد و حرکت نکند و بیخود شود و چون بخایند و در
دهان افعی اندازند زود بمیرد از این سبب او را عود الحیة گویند عود الریح اسمی است
مشترک در شام مرفا و انیا بدین اسم خوانند و اهل مصر ماميران و هم اهل مصر قشر
اصل بیخ باربیس که آن را بتریزی ارغیس گویند و عود الریح نیز بدین اسم خوانند
و صفت هر یک بجای خود گفته شد و بعضی گفته شود عوهق در لغت پشم است
و در صوف گفته شد عیون البقر چیزیست سرخ مدور که از طرف هند آورند
و مولف گوید ثمر درختیست که آن را بقم گویند و بپارسی چشم خروس گویند و
طبیعت آن گرم و تر بود و باه را و منی را زیاده کند چون یکدرم از وی بیاشامند

عین نران زعرور است وگفته شد وبپارسی کیل خوانند عین الدیک بپارسی تخم کرخس
گویند وگویند کوخزست وگفته شد عین الهدهد اسم نباتیست بافریقیه که معروفست
بآذان الفار ودومی ونزدیک ایشان مجرب بود جهة عرق النسا چون با درنه کنش بخورند
عیون البقر اهل مغرب واندلس اجاص را عیون البقر خوانند و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه لغت
گوید نوعی از انگور سیاه است بزرگ مدور وصادق الحلاوة عیثام شجره دلب است
وگفته شد وبپارسی درخت چنار گویند عیدان الطیب چوب عصی الراعی است وگفته شد وبپارسی
چوب کنه گفته شد عین الدیب بپارسی چشم خرس گویند وشریف گوید چشمها خرس چون در
خرقه بندند وبر صاحب تب ربع ببندد ویرا تب ازوی زایل گردد واین بخاصیت است
عیوب مرزنگوش است وگفته شد در آذان الفار والله اعلم بالصواب باب الغین
غافث گیاهیست که برگش ماند برگ شهدانه است وقضبی اندک دارد وعفص و
تلخی بسیار ماند صبر ونیکوترین آن باشد که میل بسیاهی کند وبهترین آن فارسی بود
که از کوهستان حوالی شیراز آورند ورومی نیز نیکو بود وگویند که کلیت لاجورد
رنگ دراز شکل وشاخهاء وی باریک بود وبدرازی یک وجب بود وکوتاه تر بود
وگل وی وورق وی وشاخ وی همه تلخ بود وتلخ تر از صبر وطبیعت وی گرم
بود در اول وخشک بود در دوم وگویند معتدل بود در گرمی وسردی وگویند
سرد بود ووی لطیف بود در ابتدای داء الثعلب عظیم نافع بود وبرسپه کهن بود تنها
که دشوار بود باصلاح آورد ودرد جگر وسده آن وصلابت سپرز وقرحه امعا
وتبها مزمن صفراوی مختلفه بیرون آورد وشربتی نیم مثقال بود ووی حیض براند وگویند
مضر بود بسپرز ومصلح آن انیسون بود وبدل آن نیم وزن آن افسنتین بایک
وزن آن اسارون غافث بلغة عمان قودج است وگفته شود غار درخت بزرگ
است وورق وی دراز تر از ورق بید بود وحب وی از فندقی کوچکتر بود بمقدار
فستقی وصفت آن گفته شد وبعضی بود که ورق وی باریک بود وبعضی پهن تر بود
وهر دو نوع در زمین سنگستان روید وبهترین وی بود وقوة وی در ورق
بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در سوم ودوی طلا کردن با شراب بر بهق نافع بود
وبا سویق بر ورمها ودرد اعصاب وضیق النفس وانتصاب را لعق کردن نیکو بود

وسودمند بود وصاحب منهاج گوید چون بر معده مریخ کنند قی را حرکت کند
ودرد رحم ومثانه را نافع بود حتی در ان نشستن وسنگ بریزاند وشربتی از وی
نیم مثقال بود ودود رحم مسهل بود وصاحب جامع گوید وصاحب جامع گوید چون
بیاشامند مرخی معده بود وقی را حرکت دهد وورق وی چون تر بود بکوبند
وبرگزندگی زنبور ونحل طلا کنند سودمند بود وپوست بیخ وی چون چهار دانگ
ونیم با شراب ریحانی بیاشامند سنگ بریزاند وعلت جگر را زایل کند وصاحب
فلاحه گوید یک ورق از رخسید ودها بکنند بر زمین افتد وبحلق اذن خود
نگاه دارند چندانکه شراب بخورد وگویند چون درخت وی چون بیاویزند ودر
موضعی که طفل در آن موضع بخسبد ودر خواب نترسد دیگر نترسد وورق وی
چون بپزند بارکه وبدان مضمضه کنند سودمند بود وبدل غار شیرزاست بوزن
غاغالی چرالغاغیطوس است وگفته شد غاریقون دو نوع است نر وماده وبهترین
وی ماده بود که بغایت سفید بود واملس بود وزود منقبت شود ومولف گوید
غاریقون باید که سفید وسبک وسست بود وانچه نر بود بد بود وطبیعت آن گرم بود
در اول وخشک بود در دوم وگویند تر بود در دوم ووی محلل ومقطع احلام بود
ومقطع اخلاط غلیظ بود ومفتح سده بود وورمهای سودمند بود وعرق النسا
ووردهها را با سکنجبین موافق بود ووی بخاصیت منقی فضول دماغ بود وشربتی از وی
دانگی ونیم تا نیم درم بود وصرع وربو ونفث دم از سینه وقرحه شش ویرقان ودرد
سپرز را نافع بود ومسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا وبلغم واختناق رحم
را سود دهد وتبهاء کهن چون پیش از نوبت با شراب بیاشامند نافع بود وضماد کردن
برگزندگان که زهر ایشان باشد وشیخ الرئیس گوید بخاصیت تریاق همه زهرها بود وگزندگی
ومقوی قلب بود ومفرح ومسهل اخلاط کدر بود ودوا را استعمال کنند سنگ گرده بریزاند
ودرد پشت که از خلط خام بود سود دهد وچون با انیسون بخورند دردهاء
اندرونی که سبب آن سردی بود ومجموع آن سودمند بود واگر با اندکی چند
بیدا ستر استعمال کنند قولنج ثقلی وبلغمی وجمیع آن وایلاوس بگشاید وگویند چون با
خود دارند عقرب آنکس نزند ودر استعمال کردن باید که بغربال موئی بمالند تا قوی

بود وكويند وانچه سياه بود بد باشد كشنده بود وخناق آورد ومداواي
كسي كه آن خورده باشد بقي بآب كرم كنند وشير تازه ومجموع مداواي كه در كندر
كفته شود مجموع مناسب بود وبدل ليا در مسهل سودا وبلغم بوزن آن تربد ودو دانك
آن افتيمون وده يك خربق سفيد بود وجالينوس كويد بدل آن وزن نيم آن
فرفيون بود وكويند بدل نيم وزن آن صبر ونيم وزن آن تربد غالالوطا بپارسي
باقلاء قبطي است وكفته شد غاليه معروفست وصنعت آن سك ومسك بكوبند
نرم وعنبر حل كنند وكافور بيفزايند وجمله را در روغن بان بياميزند وبردارند اما غاليه
كه موي سياه كند وآن غاليه مضفور كويند وصنعت آن املة پنجاه درم آب مورد
رطلي ونيم آب چهار رطل جمله بپزند تا يك نيمه بماند وبردارند وپنجاه درم
حنا وپنجاه درم حنظل وبيست درم وسمه وبيست درم مازو وده درم زاج
وپنج درم صمغ عربي وسمه بكوبند وبپزند ودر هم بياميزند ودر وقت حاجت
يكمثقال بر سر وريش بمالند وبگذارند تا خشك شود بعد از آن بشويند كه سياه
كرداند وشيخ الرئيس كويد كه غاليه اورام صلب را نرم كرداند واكر در روغن
خيري يا روغن حب البان بكدازند ودر كوش چكانند درد را زايل كند
وبوييدن آن مصروع را نافع بود وصداع سرد را ساكن كند وچون در شراب
حل كنند وبخورد كسي دهد مست كردد بغايت وبوييدن وي مفرح دل است
ووي جهت درد رحم سرد بخور بر كرفتن عظيم سود دهد وورمهاء صلب بلغمي
صلب بكدازند وحيض براند واختناق رحم را نافع بود وپاك كرداند وآبستني
را ياري دهد غاسول اشنان است وكفته شد غبيرا بپارسي سنجد كويند و
بشيرازي سنك كويند نيكوترين آن بود كه كوشت مند وفربه بود وطبيعت وي سرد
بود در آخر درجهٔ اول سوم غذا اندك دهد ومعده را دباغت كند وشكم ببندد وقي ساكن
كرداند ومجموع سيلان را باز دارد وصفرا را بكند وچون بدان تنقل كنند مني را دير
آورد وسرفهٔ كرم را نافع بود وبول ببندد وسنج صفراوي را نافع بود وموافق اطفال بود وچون
با شير بايشان دهند از بهر آنكه تعديل در طبيعت ايشان پيدا كند ومضر بود بمعده وهضم
ومصلح وي فانيذ بود وتميمي كويد بوري غبيرا را قوتي عظيم دارد در شهوة زنان بر

انكبختن غبار الرحى بپارسي كرد آسيا كويند مجفف بود وچون بر پيشاني طلا كنند
منع فضلات كه در چشم رود بكند غبادير عنب دب است وكفته شد غزل الجود
بپارسي بريشم خوانند وطبيعت آن كرم وخشك بود در اول وچون بسوزانند و
بشويند قايم مقام توتيا بود واكر با جوز سرو بر فتق ضماد كنند نافع بود و
بر سينه ضماد كردن نافع بود وسوختكي آتش وبريشم وپوست كاو وپيش چون با
سركه ممزوج كنند وبر قوبا وجرب طلا كنند ريش شده نافع بود غرا السمك بپارسي سريشم
ماهي كويند وآن مانند پنيراست كه در شكم ماهي دريايي مي باشد وطبيعت آن
خشك بود ودر وي حرارت بود ونيكوترين آن بود كه سفيد بود ودر وي
اندكي خشونتي باشد يونس كويد موافق بود در ادويهٔ برص وشقاق روي ودر
مرهمها كنند سرداد ويهٔ جرب منفخ ودر لون برص استعمال كردن نافع بود واكر
در جايي كنند نفث دم را نافع بود واكر در سركه حل كنند بقوام لعاب دهان
وادويهٔ فتق بدان بر شند وضماد كنند بغايت نافع بود ونزيف كويد سريشم
ماهي چون بر ناخن سفيد طلا كنند نافع ومجرب است

كلاغ كوچك خاكستري رنك است
كلاغ است
كلاغ
بشت است
كلاغ كشت است
كلاغ سياه بزرك آ

ماق رنكست غرب درختيست كه آن الطا خوانند وبشيرازي ورك خوانند
وآن درختي بزركست وصمغ آن نيكوترين بوي بود وتا زخمي بر ساق وي نرسد
كه شكافته كردد آن صمغ از وي بيرون نيايد ووي هيچ ثمره كه شايد خورد ندهد
وطبيعت وي سرد وخشك بود وزهرهٔ وي وورق وي وقشر وي وعصارهٔ وي
قابض بود ومجفف بغيي لذع وخاكستر قشر آن چون با سركه بر شند وبر ثاليل
كه بر دست وپاي بود ضماد كنند نافع بود وقلع كند وپوست بيخ وي در حمامات
موي مستعمل كنند وطبخ وي چون نقرس بدان بشويند ونطول كنند نافع بود و
خرا نيز همچنين وصمغ وي وكل وي تاريكي چشم را سود دهد وپوست وي نفث
دم را نافع بود وديسقوريدوس كويد عصارهٔ وي علق از حلق بيرون آورد
وعصارهٔ وي وورق وي وپوست تر وي سحق كنند وبا روغن در پوست انار

بزنند در دکوش را نافع بود و ورق وی و گل وی در داد و بیم ... ها ای استعمال کنند
و خاکستر بیخ وی چون برکه بریزند در قلع کردن ثالیل مدوّره و ثالیل منکوسه
که در جمله بود بقوّة از خاکستر پوست ساق وی بود و ابن ماسویه گوید ورق غرب
چون بیاشامند عقم آورد و قذف دم را نافع بود و گویند عصیر ورق وی نیکو
ترین معالجه بود که از گوش روان بود و سرخ حکیر اسود مند بود غرقد نوعی از
عوسج بود و گفته شد غرنوب اسم نوعی از عصی الراعی کوچک است بماده و گفته شد
غربیب نوعی از زبیب و آن انگور سیاه است و عنب گفته شد غربیا رازیانست و
گفته شد غزال بپارسی آن را آهو گویند منفعت گوشت وی در باب لام الف گفته
شود اما شاخ وی بار که بریزند و بر ورمها بلغمی نهند بگدازند غبیرا بپارسی
حنظل گویند و گفته شد غبیر عرطیثا است و گفته شد ... لجناست و گفته شد در
باب با غلقا غلقه خوانند و مؤلف گوید گیاهیست بکبیر ماند و برگ و ساق وی گرد باشد
و در صحرای شیراز بسیار باشد و از جمله یتوعات معتبر بود و شیر بسیار دارد و هر ثمر ...
و کاردی که بشیر وی آب دهند زخم آن بکسی که رسد بمیرد و اگر شیر وی بر قوبا
مالند زایل شود غلیفج فودنج بریست و گفته شود علیفج اغریا مشطکرامشیع است
و گفته شود و بپارسی رنگ گویند و معنی این اسم فودنه کوهی است غلیخن فودنه است
واغ یا کوه غلیقرا اصل السوس است و معنی آن بیونانی اصل الحلوع بود غملول و آن غملول
قثاء بریست و بپارسی سوزه گویند و در باب قاف گفته شود انشاء الله تعالی
غمام اسفنج البحر است و گفته شد در باب الف غنبلق بضم غین شلجم است و گفته شد
غوشنه و غواشنه نوعی از کماة و فطرست و صاحب جامع گوید در زمین بیت المقدس
بسیار بود و در آنجا بکرته خوانند و چون خشک شود بدان جامه شویند و در
حموضات خورند و طبیعت آن سرد و تر بود در درجه اول و چنان ... نبود که کماة
و آن خلط بد که از کماة حاصل شود از وی نشود غوک ضفدع است و گفته شد
و بپارسی بک خوانند غیم غمام است و گفته شد که آن اسفنج البحر است والله اعلم
باب الفا فاش اسمیست سریانی و هزار جشان و هزار فشان نیز گویند
و بیونانی بنالس لوفی خوانند و معنی آن کرمة البیضا بود و معنی هزار جشان

هزار کز بود و بشیرو ... ارجالون گویند و بپارسی کرم دشتی خوانند و بشیرازی بجوش
خوانند از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک نمی شود و فاشرسین نوعی از وی است
و نبات وی بر هر درختی که نزدیک آن بپیچید شود و خوشه وی قریب ده دانه
داشته و در اول سبز بود و در آخر بغایت سرخ و گل وی لاجوردی بود و بشیرازی
ویل سیاه دارو خوانند و منفعت وی نزدیک بفاشرا لیکن ضعیف تر از وی بود و
فاشرا بلغتی دیگر بروانیا و حالق الشعر نیز گویند و بیخ وی مانند ثمر فاشرسین است و
بیخ وی گرم و خشک بود در سیوم و حدت و حرافت داشته باشد و جلایی تمام بدهد
و ملطف بود ... شده را بگدازند و چون بیاشامند یا با انجیر از بیرون ضماد کنند
جرب و برص و علتی که ظاهر بدن باشد شفا دهد و ثمر وی که مانند خوشه بود و گویند
با عارم مستعمل کنند جهت حلق شعر و بیخ وی چون با کرسنه و حلبه بدن را بدان
بشویند پاک گرداند و صافی و اثر کلف زایل کند و ثالیل قلع کند و اثر سیاهی که
از ریش مانده باشد ببرد و چون با شراب بر داحس ضماد کنند نافع بود و همه
و رمهاء گرم را تحلیل دهد و همه و رمها را و دملها را بگشاید و اگر با روغن
بپزند تا چون موم گردد سودمند بود جهت بواسیر که بر مقعد بود ضماد کنند
و عصف و مادّه آن را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند ورم را سود کرداند و
رمهاء گرم بگشاید و شکستگی استخوان را نافع بود و اگر هر روز مقدار یکدرم بیاشامند
صرع و فالج و سدر را نافع بود و مجموع کزند گان چون بیخ وی زن بخود بر دارد
بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد و چون اول آن بود که نبات وی برویدن بخورند
غدد بول را نیکو بود و عصارهٔ وی چون تر بود بیاشامند تغلیط در عقل پیدا کند
و با صبر بر ورم ... ضماد کنند نافع بود و اگر زن در طبخ آن بنشیند بچه بیرون آورد
و رحم را پاک گرداند و ثمر وی بر جوب تر و خشک چون بمالند یا ضماد کنند نافع
بود و عصارهٔ نبات وی چون بیاشامند قی نیکو آورد بآسانی و خلطهاء غلیظ
بیرون آورد و بدل آن بوزن آن دو ریخ و نیم وزن آن جبا سه بود فاسرتین
یونانیست و معنی آن دافع شصت و بپارسی سیاه دارو گویند و شش بند آن نیز گویند
و بیونانی انبالس مالیا و معنی آن کرم الاسود بود و در اندلس معروفست بیرطانیه و میمون و

بشیرازی سیاه دارو گویند و ورق وی بهتر ترازو ورق لبلاب بود اما مانند
لبلاب بپیچد و شود بر درخت و آن نوعی از فاشراست و صفت آن در فاشرا گفته شد
و بیخ آن بیرون سیاه بود و اندرون او بزردی مایل بود و وی گرم بود در اول
نبات وی بروید بول و حیض براند و محلل اورام صلب بود و صرع زایل کند و نافع بود
ومعنی فاشرستین بیونانی دافع شصت علت بود چنانکه یاد کرده شد **فانید**
بپارسی پانید گویند و بهترین آن بود که از قند سازند و وی غلیظ تر از شکر بود و
طبیعت وی گرم و تر بود در اول و حرارت وی گویند در سوم و آنچه شجری بود گرم و خشک
بود در دوم سودمند بود جهت سرفه و شکم را نرم دارد و خونی معتدل از وی متولد
شود و سینه را نیکو بود و مولف گوید این فانیدها که این زمان استعمال کنند مجموع
بی آرد نبود پس اولی آن بود که در هر ترکیبی که فانید کنند بجای وی کنند کعب
الغزال که آن اصل فانید است و صفت وی چنان است که قند بقوام آورند و میکنند
تا وقتی که تمام منعقد میشود و بعد از آن پاره میکنند پاره کوچک و بر سر
غربال نهند یا با آتش عرض کنند یا به آفتاب نهند تا دانه کنند و بعضی قدری مصطکی
اضافت کنند **فاش یونانی** با قلات و گفته شد **فاشر قبطی** باقلاء قبطی است و آن
جامه است و گفته شد **فاغیه** صاحب منهاج گوید گل حنا است و هر اوزری خوشبوی بود
و آنرا فاغیه خوانند و آن معتدل بود در گرمی و سردی بود و تمیمی گوید گل حنا چون
در جامه صرف کنند و در پنجه خوشبوی کند و رها کند که سوس یعنی بید
که در جامه نشیند آن را تباه کند و بخورد **فاقیرا** بروی است و گفته شد و بپارسی
تک گویند **فاغیه** بیخ نیلوفر هندی است و آنرا فل خوانند و منفعت آن گفته شود بعد
از این **فاناقس اسقلیوس** نوعی از دو قوکیوس است و گفته شد **فانافس خیرونیان**
نوعی از بیخ زوفرا کوچک است و گفته شد صفت آن **فاغره** بپارسی فاخره گویند و
بشیرازی کبابه شکافته و آن از سفالله هند خیزد و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سوم و گویند در دوم و در وی قبضی و تحلیلی بود و مصلح معده و جگر سرد بود
و سوء الاستمراء که آن از سردی بود نافع باشد و شکم را ببندد **فاغوسطیطج** هندی است
و گفته شد و بپارسی شیتره گویند **فادنطاربون** نوعی الحمام است و در باب را گفته شد

و بپارسی کسنک گویند **فاس** اندرو پیلون است و گفته شد در باب الف
فاوغوس بلارج خوانند و آن لقلق است و مرغی مشهور بود و در خواص آورده
که هر که استخوان وی با خود دارد عشق زایل کند صاحب جامع گوید پیه
وی خضابی نیکو بود وی را **فاختنه** مرغی مشهور است گوشت وی گرم و خشک بود فالج
را نافع بود و مضر بود بدماغ و سهر آورد و دیگر که وکتیز دفع ضرر وی کند و
مجهول گوید سرگین وی چون بر کودکی بندند که تب مصروع باشد نافع بود
فالیجنعند تاویل وی بیونانی ریتلا بود از بهر آنکه گزندگی وی را نافع بود و فالجیغطس
و فالا محیطس و فالا مخفون نیز گویند و لوفافیسی هم خوانند و آن نباتی است که
گل وی مانند گل سوسن بود و تخم وی سیاه بود مانند سمی عدس کوچک تر
و بیخ وی باریک و کوچک بود و اول که از زمین بر کنند زرد بود بعد از آن سفید
گردد و تنهای خاکی دویند و ورق وی بر تخم و گل وی خنازیر نهند نافع
بود و گویند چون بریان کنند و هم بر گزیدگی عقرب نهند بغایت سودمند
بود و چون بریان کنند و بکودکی دهند که لعاب بسیار از دهان وی روانه
بود باز دارد و اگر با آب بپزند و کسی را که عرق النسا داشته باشد در آن نشیند
سودمند بود و خوردن گوشت وی نسیان آورد و غثیان و مفسد معده بود و چون
بشکافند و بر موضعی نهند که خار یا پیکان بود بیرون آورد و منفعت شیر وی در
باب را در این الفار گفته شد **فادزهر** هر دوایی که حافظ روح بود بقوت و دفع
ضرر سموم کند آنرا فادزهر گویند و بپارسی پادزهر گویند و آنچه مخصوص است باسم حجر التیس و
حجر الحیه و هر دو گفته شد **فاضی** صاحب منهاج و صاحب جامع گویند که آن دوایی
ترکی است که دفع مجموع زهرها و گزندگیها بکند چون با آب سرد بیاشامند و دردها
سخت ساکن کند و مولف گوید ظن من آنست که خوار است که از طرف خطایی آورند
یعنی ماه فرقین **فادح** مولف گوید سنگی زردست که بسفیدی زند و هر یکی دیگر
بروی ظاهر بود و این سنگی بود که از آخر هندوستان آورند و نیکوترین آن جنسی بود
و مضر زهرها را نافع بود و مولف گوید که آن پادزهر کانی است بتحقیق و نزدیکی از وی

منهاج

ومانکه نفعت کند [illegible] بپارسی آنرا کعب الغزال خوانند و [illegible] آرد در آن با [illegible]

کسی را که داده باشند دوازده جو باشد که بآب سرد بیاشامند واین سنگ در آتش
نسوزد وچون بازرد جوبه بسایند وبر سنگ بسته بماند وبادزهر همه زهرها بود
خاصه در طلا کردن وبعضی گویند که آن فاظ است که گفته شد فاوانیا فاوانیا نیز گویند
وکهیانا وآن عود الصلیب است ونر وماده بود وانچه نر بود وورق وی مانند
ورق جوز بود وبیخ وی ستبر الشعب بود وبیخ وی ستبر وسفید مانند انگشتی ودر
طعم وی قبضی بود وانچه ماده بود کثیر الشعب بود وبیخ وی مانند بلوط بود و
هفت یا هشت عدد بود ونیکوترین آن ستبر رومی بود ووی فاضلتر از
هندی بود فار بپارسی موش گویند وصاحب منهاج گوید که خون او بر ثالیل
بمالند آن را قلع کند واطبا اتفاق کرده اند که چون شکم موش را شق کنند و
بنهند بر گزندگی عقرب منفعت دهد وچون بنهند بر جایی که خار وپیکان
دران رفته باشد بیرون آورد فار البیش جنس موش است وگفته شد که حیوانیست
مانند موش که در بن درخت می باشد وگویند لحم او بادزهر باشد از آن بیش
فجل بپارسی ترب گویند وبشیرازی ترب گویند تخم وی اقوی بود بعد از آن
پوست وی وبعد از آن ورق وی پس گوشت آن ونیکوترین آن بستانی بود
که سبز وتازه باشد وطبیعت آن گرم بود در اول وگویند در سوم تر بود وگویند
خشک بود در دوم وجالینوس گوید گرم بود در سوم وخشک بود در دوم موی
بر داء الثعلب وداء الحیه برویاند ووی مولد ریاح باشد معده را نیکو بود
ومسخن بود وبول براند وابن ماسویه گوید چون بعد از طعام خورند شکم نرم
کند وهضم طعام بکند خاصه ورق وی وبآسانی قی آورد وآب آن استسقا
را نافع باشد وچون در چشم چکانند جلا بدهد وگویند ورق وی جلای چشم
بدهد وشیر زیاده کند وچون بخورند پخته نافع بود سرفه کهن را وکیموس
غلیظ را که در سینه بود وآب وی چون با آب بیاشامند گزندگی مار شاخ
را نافع بود واگر آب وی با سکنجبین بپزند وبدان غرغره کنند چون گرم بود خناق
را نافع بود وفجل بری در همه اقوی بود از بستانی وهروفس گوید فجل بلغم را نافع بود

ومضر بود بدندان وچشم وسر وحنک ومعده ومفسد طعام بود وعلتها
را بد بود وشپش را در بدن پدید آکند صاحب فلاحه گوید درد گرده ومثانه
وسرفه را نافع بود وباه را برانگیزد وچون آب وی بر بدن طلا کنند گزندگی
جانوران را سود دهد وتخم وی در سمها وگزندگی جانوران سود دهد وتخم وی
در دفع سمها وگزندگی جانوران بمنزله تریاق بود وادمان اکل وی موی بر داء
الثعلب برویاند ووی شیر بیفزاید وگویند بگویند فجل بکوبند بی ورق وآب
وی بگیرند وبناشتا ده درم از وی بیاشامند سنگ بریزد وخوردن وی در مثانه
بود بریزاند واین فعل خاصیت میکند وتجربت وطبری گوید آب ورق وی
یرقان را زایل کند وسنگ مثانه بریزاند وگویند منی زیادت کند و
انعاظ آورد واگر تخم وی با کندش بکوبند وبا سرکه بسرشند ودر حمام بر
بهق سیاه طلا کنند زایل کند وشریف گوید چون سر وی بردارند واندرون
وی خالی کنند وروغن گل در وی گرم کنند ودر گوش چکانند درد را زایل کند
وتجربت واین زهراوی در خواص آورده است که آب وی بگیرند وبا روغن گل
وریکه در جوش بجوشانند ونیم گرم در گوش چکانند گرانی را زایل کند واگر بگیرند
واندرون وی خالی کنند اندکی وچهار درم تخم شلغم دران نهند وسر آن بازجای
گیرند ودر میان خمیر نهند پس در آتش نرم نهند تا پخته شود بعد از آن بیرون
آورند واندکی سرد کنند وبخورند سه روز بیابی سنگ بریزاند وبغایت تجربت
وجرم وی منفخ بود وقشر وی وورق وی با سکنجبین علی قی باسانی
آورد فربیون فرنبون وفرفیون نیز گویند وتاکوب خوانند وباید که چون فربیون
از درخت گیرند دهان بربندند تا غبار آن در دهان نرود که جمله دندانها
را بریزاند وچون وی را بگیرند باید که با باقلاء مقشر در میان وی ریزند تا قوت وی
نگاه دارد ومتفرق در ظرف کند وانچه تازه بود باشد در دوده در ریزد ود
زیت بگدازد وانچه کهن بود بخلاف این ولون آن سرخ مایل باشد وگویند قوت
وی بعد از سه سال تا چهار سال متغیر شود وتا هفت سال باطل باشد ونیکوترین
آن صافی وزرد بود که رایحه وی در غایت حدت وحرافت بود وطبیعت آن

ملطف و محرق باشد بغایت حرق النار را نافع بود و چون با ادویه که موافق آن بود بیامیزند
و بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه طلا کنند بغایت نافع بود و لقوه و تشنج و سردی کرده
را نافع بود و فضلهای بلغمی از اثر مفاصل و اعصاب پاک گرداند و مسهل آب زرد
بود و بلغم و لزج کرد و درد کمر و پشت بود نافع بود و مزاج را بد بود و کسی که خون
بروی غلبه کرده باشد و شاید که تنها بیاشامند و مضر بود بانثیین و چون با روغن
گل چرب کنند حدة وی شکسته گردد و مقل و رب السوس و کتیرا و صمغ اضافت کنند
اگر خواهند که استعمال کنند و شربتی از وی قیراطی تا دانگی باشد و وی بغایت بد طعم
بد بو و انضمام بد کند تا بحدی که منع ادویه مسقط کند از اسقاط جنین و چون
در روغن بگدازند و بدان تمریخ کنند و فالج و خدر را نافع بود بغایت و چون
با عسل بیامیزند و در چشم کنند و چشم را جلا دهد و لیکن سوزش آن بود در روز
باقی بود و قطع آب نزول کند و سه درم از وی کشنده بود و در روز بیش در معده و امعا
پیدا کند و از خوردن وی گرمی سخت و لهیبی عظیم پیدا شود و لدغی در شکم و فواق
پیدا کند و از خوردن وی اطلاق با افراط آورد و مداوای آن مانند کسی بود که
فربیون سنبل خورده باشد مثل دوغ و آب انار ترش و سیب ترش و کافور و آنچه بدان ماند
و گویند بدل آن بوزن آن دو دانگ مازریون بود و گویند وی صمغ مازریون است
و گویند بدل آن بوزن آن چند بید ستر و نیم وزن مازریون است فراسیون
فراسیون خوانند و حشیشة الکلب خوانند و صوف الارض نیز گویند و آن گیاهیست
و بپارسی گند ناکوهی گویند و نیکوترین آن رومی بود و سرخ رنگ تلخ و طبیعت آن
گرم آن بود در دوم و خشک بود در سیوم مفتح سده جگر و سپرز بود و سینه
و شش را پاک گرداند و حیض براند و عصاره وی درد گوش کهن را نافع بود و
با عسل چشم را قوة دهد و خوردن و کحل کرده و بعصاره وی سعوط کردن
یرقان نافع بود و با نمک برگیرند سگ دیوانه ضماد کردن سودمند بود و کلوی
چون خشک بود با آب بپزند با نخود و چون تر بود بکوبند و آب آن بگیرند
و با عسل بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک گرداند و زنان چون بیاشامند حیض
براند و مشیمه بیرون آورد و دشوار زادن سود دهد و چون ضماد کن

بورق وی و عسل ریشهای چرکین را پاک گرداند و داخس و گوشت خورنده قلع
کند و درد پهلو ساکن کند و عصاره وی که در آفتاب خشک کرده باشد همین عمل کند
و عصاره وی درد دار و لها چشم و جرب قدیم و جدید و اصناف وی که از جرب چشم
را زایل کند و چون با آب انار ترش حل کنند و بر پلک چشم از کرد انند و طلا کنند
و در کحلها کردن جهت آثار ریشها و سپیدی که در چشم بود قدیم و جدید
و اصناف وی که از مستعمل کنند و اگر یک مثقال تا نیم مثقال در طبیخ درد ما بگدازند
و با روغن بادام شیرین و بیاشامند شش و سینه را پاک گرداند از رطوبات
لزج و قیح که سل خواهد انجامید بحال صحت آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه
یا در جلاب بیاشامند سرفه و ریش سینه را زایل کند و رطوبتهای آن بیرون
آورد و چون عصاره وی با قدری آب بگدازند و با قدری عسل بیامیزند
و با جراحتها متعفن بلید ضماد کنند بر دمامیل نارسیده و خنازیر تحلیل
دهد و ملین آن دهد بی درد و اذیت بگشاید و فراسیون مجموع مادها
غلیظ را نافع بود و خوردن و ضماد کرده و چون بر سینه ضماد کنند ضیق
النفس را نافع بود و چون ورق وی را بخایند و فرو برند بر وجعی که متولد
شده باشد در معده و اندرون و چون با آب بپزند بزیت یا با آب تفاح
تکمید کنند در زهار زنان و مردان نافع بود جهت دردی که عارض
شده باشد از اسرار البول و از ریاح و از جمیع اصناف اوجاع و برگ وی
چون تر بود و با گرده سه بکوبند و بروز ما فقط تحلیل نهند و بگدارند و همچنین
بر جراحتها و چون ورق وی بعسل بپرورند نیکوترین و سودمندترین معاجین
سرفه بود و ضیق النفس و اگر آب وی بخار بگیرند و حسوی سازند و در
پختن پنج درم ورق وی اضافت کنند و تمام بپزند و بیاشامند نافع
بود جهت سرفه سفوط و غلیظه نفث دم و باید که شش روز بپای استعمال کند
که عجب مجرب است و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند تعقد امعا و وجع
آن بغایت نافع بود و اسحق گوید مکرر بر دیگر و مثانه تا بحدی که بعوض
بول خون از وی جدا شود و تخم را زیانی دفع مضرت آن میکند و چون

با وی خلط میکنند یا پیش از وی یا بعد از وی بیاشامند و صاحب منهاج گوید
مضر بود بعصب و گرده و مصلح آن سنبل الطیب بود و بدل آن بوزن آن اسارون
و چهار دانگ وزن لبان و گویند انیسون و افتیمون و گویند بدل آن بوزن آن
لاغیه است و صاحب منهاج گوید شربتی از وی مقدار نیم درم بود و سده جگر بگشاید
و حیض براند و سپرز بگشد **فرنجمشک** افرنجمشک خوانند و گفته و بپارسی بالنگو
خود رو خوانند و وی بواسیر را نافع بود و منی بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند مجفف
منی بود و معتدل تر از مرزنگوش و سپستر بود و منفعتهاء وی در الف گفته شد
و بدل آن گویند قرنفل است و گویند قرنفل بستانی یا درنجویه بوزن آن و گویند باریان
آن را بالنگو کننده خوانند **فرصاد** توت است و در تا گفته شد **فرفین** بقلة الحمقاات
و گفته شد و بپارسی تورک خوانند **فرفیر و فرفه** بنفشه است و در بنفشج گفته شد
فربیغه حلبه است و گفته شد و بپارسی چلبز گویند **فرسلون** طلق است و گفته شد
فرفت شاهترج و گفته شد **فرفخ و فرفخ** بقلة الحمقاات و گفته شد و بپارسی
هرد و اسم تورک است **فراخ الحمام** بپارسی کبوتر بچه گویند و در وی حرارتی و رطوبتی
فضلی بود و غلیظ و ابن ماسویه گوید گرمتر از جمیع گوشت مرغان بود و دشوار هضم شود
و خون بسیار از وی بود و رطوبت و صاحب منهاج گوید مفلوج را گوشت وی خوردن
سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونت بود تا بجدی که بمیرا ورد
و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محروری مزاج را اولی آن بود که به آب غوره و کشنیز
و مغز خیار بالنگ خورد و رازی گوید گوشت وی گرم و خشک بود و بیه وی را
حرارت ظاهر بود و موافق محروری نبود و الاسهل تر از گوشت مرغ از شکم بیرون آید
خاصه چون به آب نخود و شبت و نمک بپزند و مرق وی نافع بود سرد مزاج را و کسی
که در شکم وی قبضی داشته باشد و در دیست که سبب خلط مزمن بود و گرده را فربه
کند و باه را زیادت کند اما مضر بود بچشم و دماغ خاصه بریان کرده و اولی
آن بود که بر وی چیزی بیاشامند که منع صعود بخارات او بکند و بزیف گوید
که ادمان اکل بریان کرده وی چون بسوزانند و باشد که بجذام کند خاصه
در مزاج طفلان کوچک و صاحب منهاج گرم سمو گوید چون کبوتر بچه در دیگ اندازند

و روغن کنجد در سر آن کنند چنانکه او را بپوشاند و نمک و توابل بکنند و بپزند و
چون پخته شود کسی که سنگ مثانه داشته باشد بخورد سنگ از وی زایل گردد **فروه**
بپارسی پوستین گویند گرمترین آن پوست روباه بود بعد از آن سمور بعد از آن فنک و
قاقم بعد از آن برم و هر یک بجای خود در صفت حیوان وی گفته شد **فسوة الضبع**
ثعلب است و گفته شود و بپارسی هکل گویند **فستق** بپارسی پسته گویند گرمتر از گردکان
و بادام بود و نیکوترین آن تازه و بزرگ بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم و خشک بود
در دوم و گویند گرمی در آخر درجه دوم بود و گویند گرم و خشک بود در سیوم و گویند در
وی رطوبتی فضلی بود و گویند ترست و قوة معده بدهد و بلغم براند و ببندد و گزندگی جانوران
را سود دهد و باه را زیادت کند و سرفه بلغمی را نافع بود و گزندگی عقرب و غذا الذلک
دهد و نزد و دهد و دهان خوش کند و بوی عفن زایل کند و گویند پوست بیرونی وی سبز را
نافع بود چون در آب خیسانند و بیاشامند تشنگی بنشاند و قی باز دارد و شکم ببندد و روغن
وی مضر بود بمعده بخاصیتی که در وی است و بدل آن بوزن آن مغز بادام شیرین و مغز حبة الخضرا
بود و گویند نیم وزن آن مغز بن **فستق** الهاویه حب البان است و گفته شد و بپارسی
تخم غالیه گویند **فشاع** بلغت اندلسی دیوار گویند و صاحب جامع صفت آن کم گفته است و منفعت
آن صفت فاشرست با فاشرسین صاحب منهاج گوید صفت آن گفته است که نبات وی چون بر
بر شاخهاء انگور پیچیده شود منفعت وی بود و مولف گوید که آن ابشرارئی بسرم گویند **قصفصه**
بپارسی سبست خوانند و چون تر بود قصفصه و رطبه گویند و چون خشک شود قت و
علف خوانند و نیکوترین آن سبز و املس و رق وی بود و در وی تفتیح بود و تخم وی
منی و شیر بیفزاید و رازی گوید چون وی را بپزند و بکوبند تا مرهم شود و ضماد کنند
دست کسی که رعشه داشته باشد هر روز ده نوبت بکنند رعشه زایل کند و خوردن
و تبریخ کردن و غافقی گوید دواب را فربه کند و تر آن شکم براند و خشک آن شکم ببندد
و سرفه و خشونت سینه را نافع بود **قضا** عجم الزبیب است و بپارسی دانه مویز گویند
و در باب غین گفته شد **قطنه** بپارسی نقره گویند و ابن ماسویه گوید نخاله وی سرد
و خشک بود باعتدال و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند بغایت قابض بود
و شیخ گوید نخاله وی چون بیامیزند خفقان را نافع بود و بجز لزوجت و رطوبت را سود

دهد وجرب وحکه را زایل کند وعسر البول را نافع بود و مقدار مأخوذ از وی
دانکی بود وحکم وی حکم فعل یاقوت داشته باشد لیکن بغایت ضعیف تر از وی بود
وگویند شراب از نقره میخورند مستی زود آورد وچون نقره بوی کوکرد بشود سیاه
گردد وچون بنمک بشویند سیاهی از وی زایل گردد وجلا بدهد و بخاله وی
چون با زیبق بر برص طلا کنند نافع بود و وی مضر بود بمثانه ومصلح وی عسل
بود **فطر** سماروغ است وبپارسی زور زمین گویند وان انواعست یکنوع فقع و
یکنوع فوشنه خوانند وفقع بپارسی هکل خوانند ویکنوع قعبل ومجموع انواع کماه خوانند
وبدترین همه فطر بود ویک نوع صحرائی بود ویکنوع در زیر سرگین روید ویکنوع
در زیر خم شراب روید پوست وی باز کنند وخشک کنند هر کرا ایکر انگشتی بدهند بی
هوش گردد وپوست وی زهر بود وگویند هر که بناشتا سماروغ بخورد مثل وی منقطع شود
دیگر مثل از وی نشود وخشک کرده بزندی کمتر باشد وطبیعت فطر سرد وتر بود در
آخر سوم وگویند در دوم خدر وسکته آورد وگاه باشد که بکشد هیضه وعسر البول را
احداث کند وچون بسیار خورد و وی دشوار هضم شود وقی کند وغشی وضیق النفس وعرق
سرد آورد وباشد که در روز بکشد وآن در موضعها عفن یا در موضعی که منام گزندگان بود
ویا در زیر درخت زیتون روید ومصلح وی آنست که مسلوق کرده یا کمتری تر وخشک
بخورند که بخاصیت دفع مضرة وی میکند وشراب صرف بر سر آن خورد ومعالجه کنند
وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین وفودنج **فطراساليون** تخم کرفس کوهی است وآن
دانه سیاه طولانی شکل بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سوم وقوت وی تازه
تر از بستانی بود وبدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود وجالینوس گوید بدل آن نیم
وزن آن افسنتین بود **فقلاسوس** فقلاسیوس گویند وآن بخور مریم است وگفته
شد وبپارسی چوبک اشنان گویند وآن در بوتن نیز گویند **فعولیون** حنا است
وگفته شد **فقع** نوعی از کماة است وبپارسی هکل گویند وآن در آب چاهها
ودر اندرون چاه وکنار آبها روید وآن سالم تر از فطر بود وطبیعت آن سرد
وتر بود وغلیظ **فقد** تخم پنجنکشت ودر با گفته شد **فقاح اذخر** بپارسی گور یا
خوانند نوری زهری که بود آن را فقاح خوانند بهترین آن خوشبوی بود وطبیعت وی

کرم

کرم بود در اول وخشک بود در دوم وخون حیض براند ومقدار مأخوذ یک مثقال
بود و نفث دم نافع بود وطبیخ وی سنگ بریزاند وبول وحیض براند بقراط گوید
درد رحم وگرده وترف دم و ورمی که در جگر بود ومعده را سود دهد
واگر ادمان بوییدن وی کنند سر را گران کند وخواب آورد واسحق گوید تعلیل
خون بود ومصلح وی بادرداست وبدل وی قصب الذریره است **فقاح سورنجان**
اصابع هرمس است وگفته شد وگویند **فقاح الکرم** بپارسی دل خوانند وآن شکوفه انگور بود
وطبیعت آن سرد است **فقاح الملح** آن زهرة الملح است وگفته شد **فقلامبنوس** نعلا
سوس است وگفته شد **فقلامیبهون** صریحة الجدی است وگفته شد **فلنجه** افلنجه خوانند
وآن تخمیست مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود ونیکوترین آن بود که چون در دست
مالند بوی سیب از وی آید وطبیعت وی گرم وخشک بود وآن در عطریات مستعمل
کنند ومقوی معده وجگر سرد بود وسده که در جگر وسر باشد بگشاید وقوت دماغ بدهد
وانچه زرد بود یا سیاه بد بود وچون سحق کنند وبا زیت بر گزندگی عقرب طلا کنند نافع
بود **فل** صاحب منهاج گوید فاغیه است وآن بیخ نیلوفر هندیست وقوت وی مانند
قوت بیروج بود وگویند گرم وخشک بود صداع را ضماد کنند نافع بود ومضر بود بمثانه
ومصلح وی عسل وبدل وی تفاح وصاحب جامع گوید از قول اسحق که فل تر هندیست
بود بمقدار فستقی لون وقشر وی بلون قند ماند ومغز وی چرب بود مانند مغز
جلغوزه زردی که بسفیدی مایل بود وطبیعت آن گرم وخشکست در سوم استرخا
عصب را سود دهد بود وبرص را نیز نافع بود **فلفلمویه** اصل الفلفل است وبپارسی
بیخ درخت فلفل گویند وآن خشبیست حریف بود وبشکل قسط بود وطبیعت وی گرم وخشک بود و
خاصیت آن آنست که دردهای سرد وتشنج امتلائی ونقرس وقولنج ودردهای سرد را سودمند
بود وبر ورک طلا کردن در عرق النسا را نافع بود وعافقی گوید لون را نیکو گرداند و
چهره سوختها را نیکو بود وبیرون آوردن برقان چنانکه ادویه مسهل بیرون آورد وباه را زیاده
کند وچون با مویز بخایند وبدان غرغره کنند با میویزج بلغم را قطع کند وبدل آن دار فلفل بود
وگویند بدل آن بوزن آن نارمشک است و دو دانک آن سورنجان ونیم وزن مغز خشک دانات
فلفل ابیض بپارسی فلفل سفید گویند ودرخت فلفل مانند درخت انار بود وجالینوس گوید اول

فلفل

ثمره دار فلفل بود از بهر آنست که دار فلفل گرمتر از فلفل بود و صفت دار فلفل گفته شد و سمو گوید
ثمر فلفل چون نا رسیده بود فلفل سفید بود و چون رسیده شود سیاه گردد و شریف گوید چندانکه
تفحص کرده ایم از بازرگانان که از طرف هندوستان آمدند گفتند این خلافست درخت
دار فلفل غیر درخت فلفل است و بیشتر در بنگاله می باشد و آنکه میگویند که فلفل سفید
هم از درخت فلفل سیاه است و این نیز خلافست و صاحب منهاج گوید از قول
دیسقوریدوس که بهترین وی آن بود که سبک بود و در گرمی ضعیفتر از سیاه بود
و مؤلف گوید فلفل سفید بزرگتر از فلفل سیاه بود و لون وی بزردی مایل بود و بمقدار
نخودی کوچک بود مدور و املس و طبیعت آن گرم بود در سوم و خشک بود در
چهارم چون در کحلها کنند جهت جلا جلائی تمام دهد و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد
و دفع سپرز را بغایت نیکو بود و بول و حیض براند و طبیعت را نرم گرداند اندک
و بیادرد در تریاقات مستعمل کنند و بلغم و سودا را پاک کند و مقدار ماخوذ از وی تا
نیم مثقال بود و وی مجفف منی بود و مخدر جنین و مضر بود دیگر ده و مصلح وی عسل بود و ابن ما
سویه گوید بدل وی زنجبیل بود **فلفل اسود** بپارسی فلفل سیاه گویند و بیونانی ما یاری و وی
گرمتر از سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و در وی حدتی و تحلیل بود و جلا
بدهد و بلغم لزج را نافع بود و مسخن اعصاب بود و مسکن آن بود و چون با زفت بیامیزند
محلل خنازیر بود و چون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند و غذاء غلیظ را لطیف گرداند
و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخود برگیرد آبستن نشود و وی از جهت تاریکی چشم و آب
رفتن آن نافع بود و سرد مزاج را نافع باشد و مسخن معده و جگر باشد و همه اعضا و
اگر سحق کنند و با پیاز و نمک بیامیزند و بر داء الثعلب ضماد کنند بعد از آنکه
نیک نیک مالیده باشند آن موضع موی برویاند و چون سحق کنند و در روغن زیت
بجوشانند و بمالند فالج و خدر را نافع بود و اعضائی که سردی بر وی غالب آید و چون
با ادویه بیامیزند که در وی تنقیه بود تقطیر البول که از سردی بود سود دهد و همچنین
فالج و خدر و رعشه را مفید بود و فی الجمله سودمند بود جهت هر علتی سرد که در اعصاب
حادث شود و گویند بدل آن یک وزن و نیم آن فلفل سفید است **فلفل الماء**

بیونانی و درو ماباری گویند و آن نباتیست که در بهار ایستاده رویند و آبهایی که
آهسته روان بود و ترکان ویرا فرعینی گویند و گویند چون کوک ویرا بخورد بمیرد
و بغایت آزاد دوست دارد و ساق وی گرده و دانسته باشد و درازی وی یک
گز بود و برگ وی مانند ورق بید بود و بزرگتر و سفید و بطعم فلفل بود و بوی وی
خوش نبود و ثمر وی کوچک بود و رسته بر شاخها کوچک که از بن وی مجتمع بود
بعضی بر بعضی مانند خوشه بطعم و بغایت حریف بود و چون ضماد کنند ورق وی
و ثمر وی ورمهاء بلغمی و ورمهاء مزمن را تحلیل دهد و سیاهی که در زیر چشم
بود زایل کند و برکلف و نمش که در وی بود و طلا کردن نافع بود و بیخ وی هیچ
منفعت ندارد و مؤلف گوید که آن زنجبیل الکلاب است و گفته شد **فلفل السودان**
حبشی است مانند جلبان و بطعم مانند فلفل بود و از بلاد سودان آورند درد
دندان را نافع بود و جنبیدن آن **فلفل الصقالبه** بزر فنجنکشت و گفته شد **فلفل القرود**
حب الکبر است و گفته شد در کتم و بپارسی وسمه گویند **فلفل الخواص** ما هودانات
و گفته شد **فلیفلله** اسم هرنوه است که آن بمرعود بود که در باب ها گفته شود
و در اندلس نانخواه را بدین اسم خوانند و بعضی تخم بنجنکشت را بدین اسم خوانند
فلفلمون حبق جبلی بود و بپارسی پودنه کوهی گویند و آن نوعی از پودنه است و
طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن صمغ بود و نیم مثقال از وی مشیمه بیرون
آورد و مضر بود بشم و مصلح آن پودنه بری بود **فلنجمشک** فرنجمشک است و گفته شد
و بپارسی بالنگو خورد گویند **فنجنکشت** آنرا دو خمسه اوراق و دو خمسه اصابع
گویند و گفته شد **فنا** عنب الثعلب است و گفته شد و بپارسی روباه بلک گویند
فنجنکشت فنجنکشت و بنجنکشت نیز گویند و گفته شد **فنطافلون** گرمتر از سنجاب بود **فنک**
و سردتر از سمور بود و رازی گوید فنک و قاقم و حواصل معتدل
بوند در حرارت **فوم** حنطه است و بپارسی گندم گویند و گفته شد
غلول و نملول گویند و گفته شد و آن قنا برغاست و بشیرازی سوزه گویند
فیلزهرج حجره است و گفته شد و بپارسی ربه گویند **نوشنه** غوشنه گویند
و آن نوعی از قطرانست و گفته شد **فو** بیخیست که ورق و نبات آن مانند ورق کرفس بود

دیز دکتر و کل وی مانند نرگس بود و بزرگتر و ساق وی یک گز بود و زیاده تر و املس بود و لون وی مایل
بغبیر و زردی بود و ستبر اعلای وی مانند سنبل بود و در بسیاری چیزها نیکو بود و ادرار
بول بیشتر از سنبل کند و طبیعت وی گرم و خشک بود درد پهلو را نافع بود و حیض براند و خشک
وی و مطبوخ وی داء الثعلب را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و گویند مضر بود
بگرده و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید در طعم و قوت مانند تمر است الا الطیفتر
از او باشد و گویند بدل آن فلفل سیاه بود **فوفل** ثمری است که در قوت مانند صندل سرخ بود
و درخت وی مانند درخت نارگیل بود و وی مبرد مقوی و یابس و قابض بود ورمهای گرم و غلیظ طلا کردن
نافع بود و اعضا مسترخی را محکم گرداند و بوی دهان خوش و قوت دل بدهد و منع التهاب چشم و جرب الماق کند
و حرارت دهان باز دارد و قوت لثه و دندان بدهد و گویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ و ربع وزن وی
تر البسبج بود و گویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نیم وزن آن کشنیز تر بود **فودنج جبلی** فودنج
نیز گویند و آن سه نوع بود بری و جبلی و نهری و مولف گوید جبلی دو نوعست یک نوع را حاشا خوانند و آن
و یکنوع دیگر قلقلمون و هم گفته شد و بری دو نوع بود یکنوع را شکطرامشیع خوانند و گفته شود و یکنوع
دیگر بود که او را صحرائی خوانند و آن مطلق بود نیز بود و نهری یکنوع مش بود و سکی تر و جبلی آن بود که خوشبوتر
بود و تازه بود و سبز و ورق آن کوچک بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم ملطف نفاخ قوی بود
و عرق براند و بواسیرها سیاهی که در بدن بود ضماد کردن نیز بود و خاصه چون با شراب پخته باشد و طبیخ وی
در حمام چوب و حکه را زایل کند و جذام را نافع بود و ریش دهان و فواق را زایل کند و چون با عسل و نمک
بیاشامند فضول که در معده بود زایل کند و بیرون آورد و چون خشک کنند و بسوزانند و سحق کنند
استرخاء لثه نافع بود و مسهل سودا بود و شیر حیض براند و بول [illegible] بود و بجلاب وی زنگ عقرب
را نافع بود و عصاره وی کرم نرم بسلع را نافع بود و چون بکوبند و بر زنند و بیاشامند بچه را بکشد و بحقی
گوید مضر بود بامعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی بکوری و نیم فودنج نهری بود **فودنج نهری** قوت شراب
وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین بود و نیز حوض سبز و تر بود و بوده نیز فارسی او بود از بحوع بود نها
و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم چون بیاشامند و بعد از آن ماء الجبن بیاشامند چند روز یابی
داء الفیل را نافع بود و دو الی را و طبخ وی انتصاب النفس را سود مند بود و چون بار کرده شده یکدیگر بر زنند کم
غش کرده باشد نافع در و دوغ وی مرتج کردن همین بیل دارد و خوردن وی ضماد کردن کرندگی جانوران
را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند دفع سموم قتاله کند خاصه که بیش از آن خورده باشد و از دخان و بوی

وی کند کان

وی کرند کان بر وند و خارندن وی بواسیر را زایل کند مقدار شربتی از وی یک درم باشد
و چون با شراب بیز نند و بر صاحب جدا ضماد کنند نافع بود و وی منقطع باه بود و از بهر خود دور
بکرده و گویند مصلح وی کثیرا بود و گویند بدل آن نعناع است **فوه** معروف بود و بغور
الصباغین و بپارسی و بپارسی روناس گویند و آن بیخیست سرخ و نیکوترین آن بود که تازه
و گویند ده من وی بود و جلا بی باعتدال دهد و بر بهق سفید و قوبا با سرکه طلا کردن نافع بود
و بدن را از هر آثری که بود پاک گرداند و یکدرم تا دو درم جهت سقطه و ضربه نافع بود و چون
با قدحی شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و با سکنجبین بیاشامند همین عمل
کند و بیخ وی چون زن بخود بر گیرد حیض را براند و بچه بیندازد و وی نفاخ مدر
بود تا بحدی که او را بول کند که چون بیاشامند جگر و سپرز را پاک کند و سده بگشاید
و چون با ماء العسل بیاشامند عرق النسا و وجع ورک و استرخاء اعضاء را نافع بود و اگر
[illegible] با انکه کسی گران بیاشامد هر روز بحمام رود و گویند
[illegible] گر بدا [illegible] تنقیه جگر و سپرز
مضر بود بسپرز و مصلح آن انیسون بود و دو [illegible]
کی اندرا بول و حیض بوزن آن سلیخه و دو دانگ وزن آن [illegible] و گویند بدل آن در
[illegible] بود **فیلجوش** بپارسی [illegible] خوانند و آن لوث [illegible] گفته شود
فیجن سداب است و گفته شد **فیلزهرج** در [illegible] وی مانند
فلفل بود و حضض عصاره وی است و معتدل بود در [illegible]
طلا کردن قوی آن بدهد چون بیاشامند درد سپرز را و یرقان را نافع بود
وی حیض براند و بدل آن حضض بود **فیروزج** بپارسی پیروزه گویند و آن نوعی
از حجارتست ازرق نیکوترین آن نیشابوری کهن بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و چون
سحق کنند و بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و ریش اندرونی و چون در دارو وی
چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم کشند نافع بود و چون روغن بوی رسد خراب شود
و عرق همچنین و لون آن بکلی تباه شود و مشک همچنین تباه و باطل شود و لون آن
وحسن آن و ارسطوطالیس گوید هر جوهری از احجار که آن لون خود دیگر دد و بوشیدن
آن بد بود **فیل** بپارسی پیل گویند و آن حیوانی معروف و لذکر حدا از ادکان هند
و دندان وی را عاج خوانند و ابن مولف گوید فیل معروف است بتکبت و بحاج و فیل الذهر

حیوانی نبق سد مکر کی بر وفیل دو سر دارد معکوس ان کس که نداند کوید دندان است
ابوطالب انکه مخرج وی از اصل کردن است وبیان وی تکیه بود بر چیزی وهندوان کویند که پیشانی
فیل هر سالی عرق کند خوش بوی تر از مشک واورد ند که فیل حیوانی عجیب وظریف وقبیل
از حیوانات عظمت وجون بادی عز وجل کردن اورا کوتاه افرید وخرطوم دراز تا جای ان افرید
تا بدان آب وعلف بر چیند وخرطوم همچون دست باشد بر همه فنی او چی کرد وسلاح باشد
بدان بزند واو را لذه کوشت بزرکست هر یکی چون سپری در با بدان پشه از دهن دفع کند
زیرا انکه دهن مفتوح بود اکر از چیزی از پشه یا مکسی در انجا رود باز آرد واورا دو
ناب عظیم باشد هر یک دو بیت من باشد و باشد که سیصد من باشد ودر همه تن الا
مفاصل کعب وکتف وفخذ هیچ مفصلی دیکر نیست وتا بیست وپنج سال بر وی بکذرد
اورا هیچ شهوت باز دید نیاید و حون تحقق ولادت شود در آب زاید تا بچه بر زمین نیفتد
وفیل را با مار عداوة بود حون اورا [illegible] نیز بای بمالد [illegible]
مار بخورد بیمار [illegible] شود که فیل بیفتد بر نتواند خاستن اکر فیلی دیکر او را ببیند
افتاده دیکر [illegible] بیاید واورا بر بای دارند اما فیل حرب هر جون قلعه باشد ال
بر پشت او [illegible] کنند او را احوش [illegible] باشند [illegible] خرطوم او
با اسب [illegible] بکریزد وچنین کویند که [illegible] راشکر عظیم معروف
کنار [illegible] انداختند روز حرب کر بدر بفیل نهاد وشمشیر برداشت وجنک
[illegible] نزدیکا ورسید فیل قصد کرد که اورا بزند کربدرا از فیل بر زیر
بروی فیل انداخت فیل دشت بداد ومسلمانان تکبیر کفتند وسواران از پشت فیل بیفتادند
وغلبه مسلمانان را بود وچنین کویند که فیل چهار صد [illegible] وزنادی کویند در هند مشهور
فیلی را دیدم میکفتند که این فیل شاپور ذو الاکتاف را خدمت کرده است وان ذکاء
فیلانست که حون در پیش ملکی بکیار خدمت کرد هر کاه اورا خدمت کند حاجت نباشد
که فیلبان با او بکوید حنین کویند که فیالی فیلی را بزد و میترسید که فیل از وی انتقام کشد
احتیاط میکرد یک روز فیل را بر درختی بست بر سن وثیق محکم وبخفت فیل شاخی
از درخت بکرفت وفیال را موی بسیار بود شاخ از درخت در موی او بپیچید چنانکه
در موی محکم شد انکه بکشید فیال در زیر قوایم او افتاد واورا بر پای بمالید وخرد کرد

دیکر

وبکشت وخواص وی عجب بارانست اورد ند که کسی دندان کوش او بخورد تا هفت روز بخشید بلجام
کوید اکر برص را براده او طلا کنند وسه روز بکذارند زایل شود باذن الله تعالی واکر استخوان او
بر کودکان ببندند صرع از ایشان منع کند واکر در کردن کاو او بندند از قوی با سلامت باید
واکر عاج را با عسل بیامیزند وکلف را طلا کنند زایل شود واکر عاج بر درختی او بزنند
ان سال ثمر بسیار ود ه واکر خانه بدان ادخان کنند پشه وامثال ان بمیرد واکر حکاک عاج را
بر جراحت فاسد افشانند صلاح پذیرد واکر در خیشوم رعاف افشانند خون منقطع
شود واکر صاحب تشنج بر پوست فیل بخسبد تشنج از وی برود واکر در زیر
دامن صاحب بواسیر دخان کنند بواسیر زایل شود واکر بول او را در جای درش کنند مرش
از ان جا بکریزد واکر زنی عاقر بیاشامد ابستن شود واکر سرکین او را زبیدامن بجوم
تدخین کنند تب از وی برود واکر یک درم از ان بصاحب قولنج دهند قولنج از وی زایل
شود دیکر اعادت نکند واکر سرکین فیل خلط کنند بعسل وزن بخورد هیچ ابستن نشود وزنان
[illegible] باشند بر تخته خانه جنین کنند تا ابستن نشوند وحسن وطراوت ایشان زایل نشود بدیکرا
ایشان بجمله مردان وقف باشد لابد باشد از کسی که زاحش موافق او باشد تا ابستن
شود زجون ابستن شد فاسد وی فوت شود در دقیعلوس کوید که براده عاج قابض
بود خون بر داخس ضماد کنند زایل شود و شریف کوید چون نشاره عاج هر روز دو
درم بماء العسل بیاشامد حفظ را نیکو بود واکر زنی اکر عاقر بود هفت روز هر روز
دو درم نشاره وی بماء العسل بیاشامد بعد از ان مجامعت کند ابستن شود بفرمان
خدای تعالی ومولف کوید [illegible] روزی دیکر هر شب هر شب یک مثقال نشاره عاج را
با یک مثقال نبات مصری بیاشامید زنی سفوف ساخت و سه شب وچهار مرد با وی مجامعت
کرد ابستن شد بفرمان خدای عز وجل اما بشرط انکه بعد از طهر بود واکر نشاره وی خرد
وبلوط بر باده اهن بیاو بریزند و بنبات سحق کنند وبر بواسیر مقعد باشند نافع بود
وطبری کوید چون از دندان وی چیزی در کردن طفل آویزند [illegible] اطفال
ایمن باشند وسرکین فیل حو ورجه از غسل شسته باشند وزن بخورد دیکر [illegible]
نشود وزن دندان او صاحب [illegible] را نافع بود وخون بشو [illegible]
زایل شود وخون در موضع کزیده بود منجمد کنند بکریزند واکر او طلا کنند بکوبزند

[illegible] بگیرند [illegible] از آنجا که باید [illegible] زهر [illegible] و او زرد است که اگر درخت انگور را در زرع
[illegible] استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم گرد آن نگردد و اگر پاره ای از دندان
وی در خوابگاه [illegible] نهند [illegible] ایشان ایمن باشند و اگر نشاره وی
مقدار [illegible] درم [illegible] بود [illegible] چند روز بیاشامند مجذوم را نافع بود [illegible] کند
[illegible] زیاده شود و اگر پاره ای از عاج بر عضوی بندند که استخوان در وی شکسته
باشد [illegible] بیرون آورد والله اعلم بالصواب **فیطل** [illegible] طفله
خوانند و آن [illegible] است و سفید [illegible] گویند [illegible] گفته شود
فینک فنیخ نیز گفته شد و آن [illegible] است و گفته شود **باب القاف قاقله**
دو نوع و کوچک و بزرگ و از آن بزرگ [illegible] جوزبوا [illegible] بزرگتر بود و حب آن مانند بنه
دانه بود [illegible] و پوست آن صلب بود و رنگ وی سرخ بود که بسیاهی زند و قاقله
کوچک را [illegible] خوانند [illegible] هیل بوا کوچک گویند و آن سه نوع است یکنوع مقدار
استخوان [illegible] بود و یکنوع مقدار جوزبوا لکن مثلث شکل بود و دانه ایشان
[illegible] بود و یکنوع بمقدار نخود بود و او هیل است و گویند وی لطیفتر از بزرگ بود
و بزرگ را [illegible] خوانند و کوچک را [illegible] ماده و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجه دوم
تا اول [illegible] گویند باعتدال نزدیک بود و در وی قبضی و تحلیلی و تقویتی بود [illegible]
را نافع بود [illegible] و هضم را یاری دهد و معده [illegible] و مقدار
مستعمل از وی تا یکدرم بود [illegible] جگر [illegible] نافع بود [illegible] آن بگشاید چون
با سکنجبین یک هفته بیاشامند و صرع [illegible] چون هر روز دو درم از وی
بیاشامد سنگ گرده بریزاند و کوچک وی خشک رطوبت از سینه و حلق و معده
بکند و هضم را قوت دهد زیادت از نوع بزرگ و لطیفتر از وی بود و قبض وی
کمتر بود و حرارت [illegible] و گویند قاقله مضر بود [illegible] و مصلح وی قند بود و بدل
قاقله کبار [illegible] و نیم [illegible] بود [illegible] **قاقلی** [illegible] ماننده اشنان
و در [illegible] شوری بود با قبض و اسحق گوید [illegible] در فعل و طبیعت
وی گرم و خشک بود در اول [illegible] بود خاصه تخم وی و آب وی [illegible]
بود [illegible] ضعف جگر را سود دهد و [illegible] وی نیکو بود و در معده

ثقل

ثقلی پیدا کند بسبب آنکه [illegible]
نیم رطل [illegible] باشد یا ده [illegible] درم شکر سرخ و صاحب منهاج گوید با شکر [illegible]
گوید و شکر سرخ با قاقله [illegible] تر بود [illegible] شکر سفید **قاتل النمر**
خانق النمر بود و گفته شد **قاتل النحل** [illegible] است و گفته شود **قاتل ابیه** [illegible]
و بدکشان گویند و گفته شد **قاتل نفسه** نوعی از [illegible] است **قاتل الکلب** [illegible]
و آن خانق الکلب است و گفته شد **قاره** [illegible] گفته شد [illegible]
مانند [illegible] **قاتل العلق** نوعی از [illegible] است [illegible]
[illegible] بود و گفته شد و در باب [illegible] **قاتل الذئب** خانق
الذئب است و گفته شد و آن [illegible] سیاه است **قاطرن** [illegible] است و گفته شد و بفارسی
[illegible] گویند **قاوند** [illegible] خوانند و بفارسی [illegible] خوانند و [illegible] از وی
[illegible] و آن را از هند آورند ماننده پسته بود و طبیعت وی گرم بود
[illegible] بود [illegible] از وی [illegible] کنند و بیاشامند نافع بود [illegible]
[illegible] دهد و صاحب جامع گوید [illegible] ماننده فندق بود [illegible]
[illegible] وی بگیرند و رها کنند تا منجمد گردد **قاقیا** اقاقیا است و گفته شد
[illegible] الکلب و گفته شد [illegible] ایشان دو [illegible]
[illegible] بود و یکی لاغر و در سال دیگر [illegible] فربه بود لاغر شود [illegible] شود
[illegible] بفارسی [illegible] خوانند و صفت [illegible] بعد از این گفته شود **قرانیا**
[illegible] شود **قبج** [illegible] و بفارسی کبک خوانند صاحب منهاج گوید [illegible]
[illegible] گرم و تر بود و چون بریان کنند [illegible]
بود و باه را زیادت کند [illegible] و غذا بسیار دهد [illegible]
[illegible] گوید گوشت وی معتدل بود و غذای نیکو دهد و زود هضم شود [illegible]
[illegible] بیاشامند صاحب [illegible] بود و جگر وی [illegible]
[illegible] صرع را سود دهد و زهره وی [illegible]
[illegible] کنند [illegible] ماه [illegible]
[illegible] اجزای [illegible]

... سفیدی چشم و غشاوه و جرب را سودمند بود و بیضهٔ وی چون با سرکه [illegible]
درد شکم و معده را سودمند بود **قت** رطبه خشک است و آن فصفصه است و گفته
شد بفارسی اسپست گویند **قثا** خیار است که جمع وی کثیر است و بشیرازی آن را [illegible] خوانند [illegible]
وی را بسوزند و چوب وی را [illegible] غذا نیکو بود و از او طبیعت آن گرم و تر بود
[illegible] را سودمند بود [illegible] و منفعت وی [illegible] گفته شود **قثاء [illegible]**
قشعر خوانند و گویند [illegible] و بپارسی خیار [illegible] گویند [illegible]
نیکوترین آن [illegible] و طبیعت آن سرد و تر بود در [illegible] تسکین حرارت و صفرا بکند
و بول براند و تشنگی بنشاند [illegible] موافق بود و بوییدن قثا [illegible] حرارت
بود شفا بخشد [illegible] با عسل [illegible] نافع بود [illegible]
دیوانه را نافع بود [illegible] صعب [illegible]
صرع [illegible]
و خیار [illegible] و محرور مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح [illegible]
خورده درد شکم و ثقل پیدا کند و مصلح وی جوارش کمونی بود و سفرجلی [illegible]
مضر بود و اولی آن بود که بسیار نخورد و شراب بقوه صرف از پی آن بیاشامند [illegible]
قثاء هندی خیار چنبر است و گفته شد **قثاء هندی بری** [illegible] و گفته شد
قثاء الحمار بپارسی خیار [illegible] گویند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از وی بیرون آید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول درجه و گویند حرارت وی در دوم بود [illegible]
[illegible]
[illegible] الظهر [illegible] باشد [illegible]

و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و طبیخ وی در حقنه جهت عرق النسا سودمند بود و مقدار یک درم [illegible]
بدان کردن درد دندان را نافع بود و چون خشک کنند و سحق کنند [illegible]
و آثارهای سیاهی که از دمل و ریش بر روی پیدا شود زایل کند و عصاره ثمره وی چون حیض و بول
براند و اگر زن بخود برگیرد بچه تباه کند و اگر با شیر سعوط کنند [illegible] را نافع بود و صداع
کهن و عصاره وی چون در گوش چکانند درد گوش را ببرد و چون با زیت کهن یا عسل [illegible]
تحلیل کند یا طلا کند ورم [illegible] و خناق را بغایت نافع بود و وی مسهل خلط غلیظ خام [illegible]
سودا و [illegible] صفرا بود و باید که با ادویه که موافق باشد مخلوط کنند مانند صبر و قنطوریون [illegible]
و [illegible] و [illegible] و کاقطوس و قسط و مروزعفران و سنبل الطیب و دارچینی و [illegible]
و زراوند مدحرج و افسنتین و تخم کرفس و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و ترید و [illegible]
هندی و حب [illegible] و [illegible] با بعضی از این ادویه بیامیزند نافع بود بجهت دردها چون درد
مفاصل و نقرس و [illegible] و دردهای دست و پای و دردها که از مرة سودا بود و نشاید که با ادویه
حاره مثل سقمونیا [illegible] بیامیزند و شربتی از وی دانگی بود تا دو دانگ و نیم بحسب مزاج
و مضر بود [illegible] عربی و نطبین [illegible] و نشاسته بود و اگر قثاء الحمار با دهن
[illegible] بپزند و بر بواسیر که ظاهر منعقد بود پیرامون منعقد طلا کنند یا بعوض روغن [illegible]
چراغ کنند نافع بود و خشک کنند و سحق کویند و روغن وی از آب وی و زیت گیرند یا با قتا [illegible]
با آتش بپزند تا آب سوخته گردد تا روغن بماند آن روغن نافع بود جهت سردی اعضا چون بدان
بمالند و کلف و آثارهای که در روی بود زایل کند و نافع بود جهت طنین که در گوش بود و گرانی گوش
گر از ریاح غلیظ بود و شریف گوید چون طبیخ وی و بیخ وی بیاشامند بجذام را نافع بود
و اگر بیخ وی سحق کنند و بر روی [illegible] در گوش بود و ورمهای بلغمی که در گردن بود [illegible]
و روغن وی بر مفاصل مالیدن و خوردن نافع بود و شربتی از وی بقوه دو درم که با اردجو
بیامیزند و وی خلط خام [illegible] بیرون آورد و شربتی از وی ~~[illegible]~~ و ربو و ضیق النفس
را نافع بود و عصاره وی [illegible] سودمند بود جهت درد پشت لکن بیخ آورد و مسهل
خون بود و مفرد در حقنه کردن خطر بود مگر خلط کنند با ادویه که موافق باشد و از یک درم
تا یک مثقال کنند بحسب مزاج و باشد که قی با فراط و مداوای [illegible] شراب با سرکه کنند که قی
باز دارد **قثاء النعام** حنظل است و گفته شد و بپارسی گویند **قثاء الحیة** از قول
صاحب جامع [illegible] طویل است و از قول صاحب منهاج حنظل کوچک بود و صفت هر دو
گفته شد **قثد** بفارسی خیار بالنگ خوانند و در باب خا گفته شد **قدیا** قلیمیا است
و گفته شود **قدح مزبد** نباتیست که بیونانی قوطولیدون گویند و گفته شود **قدلح**
رطبه است و گفته شد و بفارسی اسپست گویند **قدید** گوشت خشک بود و نیکوترین بود
که از حیوانی [illegible] بود و جرم وی کمتر از عکس بود و قوت بدن بدهد و مستسقی را نافع بود
خاصه چون در سرکه بخیسانند تا تشنگی کمتر کند و گرسنگی که از مستی بود باطل کند [illegible]

بود و اولی آن بود که با روغن و شیر بپزند **قرع** و آن را کدو خوانند و بپارسی کدو گویند و گویند نیکوترین
آن شیرین و تر بود و در سیوم غذا آن که از وی متولد شود ماننده مزاج صاحب وی بود اگر با خردل
بخورند خلط حریف از وی شود و سلوق وی غذای اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و خون
ساکن کند و مولد بلغم بود و محرورین و صفراوی مزاج را نافع بود و حرارت بنشاند و تشنگی باز دارد
و خشکی سرفه و سینه و کسی که جگر وی گرم بود و تب گرم را نافع بود و چون با اش یا با ماش مقشر و روغن
بادام شیرین بپزند و بخورند سرد مزاج و بلغمی مزاج و اصحاب سودا را نشاید که بخورند که قولنج
آورد و اگر خواهد که خورد با زیت مطبوخ کنند و مطیب بفلفل و خردل و سداب و کرفس و نعناع
کنند و شراب صرف بر سر آن خورند و جوارشات و خردل و خربزه مصلح وی بود و چون مسلوق
کنند و بعد از آن با آب غوره و آب انار و سرکه و روغن بادام و زیت انفاق بخورند خلطی سلیم از وی
پیدا شود و سعوط وی سر قروح و سینه را که از حرارت بود نافع باشد و تشنگی بنشاند و کرب از صفرا
بود سود دهد و درد حلق را نافع بود و رازی گوید روغن وی … بنفشه و نیلوفر بود
و خراج را سود دهد و آب وی صداع را سود دهد و زایل کند … بدان سرشته بندد و اگر
با روغن گل در گوش چکانند درد بنشاند و ورم دماغ را نافع بود و چون … بپزند و در میان آتش
نهند تا بریان شود و بیرون آورند و آب از آن بگیرند و با قند بیاشامند تبهای گرم و سوزان ساکن کند
و تشنگی بنشاند و غذای نیکو دهد و چون بیاشامند بعد از آن که در آب نیلوفر و جلاب و شکر و ترنجبین
و غیر بنفشه حل کرده باشند صفرا محض براند و شریف گوید که … بیرون آید چون
در خرقه کنند و بر آن کنند و با آب حل کنند درد چشم که از یرقان باشد زایل کند و چون با …
کحل کنند درد چشم گرم را زایل کند و شفا دهد و پوست خشک وی چون بسوزانند و بر … خون
از آن روان بود افشانند باز دارد و اگر بسوزانند و با سرکه بسرشند و بر سر طلا کنند نافع بود و …
وی چون مقشر کنند و روغن از وی بگیرند و در گوش و درد اسما کرم سود دارد و کدو چون با خر برسد
و سر آن بگشایند و سوراخ گشاده در میان آن بکنند و … بنهند از آن تا … شود و …
آن بان جای نهند و … دور ها کنند بر درخت … نهند و … در اندرون وی
اورند و بفشارند آب سیاه از وی بیرون آید و ریشها کنند که بر شود و رها کنند چون …
که استعمال کنند حنا بدان بسرشند و خضاب کنند موی را سیاه گرداند بغایت و سفید زایل
کند و … بغایت نیکو بود و … کدو وی … کنند در ابتدا و در چشم گرم حرارت
بود نافع بود و درد ساکن کند خاصه چون با زرده … بسرشند و همچنین صداع گرم را
چون … لطوخ خواهد … و چون ضماد کنند … رادع باده بکند …
ساکن و پوست کدوی خشک ریش ذکر را نافع بود و خشک کرداند و همچنین ریشها که در اعضا یابس
المزاج بود و سوختگی آتش را نافع بود و خشک کرداند و چون با روغن گاو بسرشند و … از وی
… از گرمی بود سود دهد و مرطب … بود و منقطع تشنگی … و …
… غلیظ بود و اولی آن بود که با سفرجل بیامیزند در سلوق کردن بعد از آن با مری و سعتر

و فلفل و خردل و فودنج استعمال کنند **قرنفل** بفارسی میخک گویند و آن مانند استخوان زیتون
بود و درازتر و بغایت سیاه بود و ملک وی در قوت علک البطم بود و نیکوترین آن تیز بوی شیرین
طعم با تیزی و تلخی اندک بود که چوب وی باریکتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم بوی
دهان خوش کند و چشم را روشن کند و شبکوری را زایل کند کحل کردن و قوت جگر بدهد و قی
و غثیان را نافع بود و سلس البول و تقطیر البول را قطع کند چون از سردی بود و سخن رحم
زنان بود و اگر نیم درم از وی سحق کنند و با شیر تازه بیاشامند ناشتا مجامعت را قوت دهد
و بوی وی مقوی دل بود و دماغ مقوی بود و کسی که علت سودا بود وی غلبه شده باشد زایل کند
و مقوی معده و جگر و بجمیع اعضا آن و استسقا لحمی را بغایت نافع بود و مقوی اعضاء
رئیسه بود و بدین سبب است که مجامعت را زیاده بکند هضم را یاری دهد و بادهای که متولد شود
از فضول غذا در معده و بجمیع شکم بشکند و لثه را قوت دهد و گویند مضر بامعا و مصلح
وی صمغ عربی بود و گویند بدل وی نیم وزن فرنجمشک یا بوزن آن خولنجان بود **قرنفل بزر**
الانجره است و در بزر و گفته شد **قرنفل بستانی** فرنجمشک است و آن فرنجمشک نیز گویند و گفته
شد **قرفة القرنفل** قرفة الطیب خوانند و پوست هرچیزی و هر درختی که بود آن را قرفه خوانند
و قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی سطبر بود بلون قرفه و طعم قرفه داشته
باشد غیر حلاوة دارچینی و اگر شیر بود از قرنفل … که بود
در دوم و گویند در سیوم و گویند معتدل بود … و بدل وی قرنفل بود **قرطمانا** کرویا
بری بود و کرویا جبلی نیز گویند و مولف گوید بشیرازی آن تخم ترخ خوانند و تخم بدران
گویند و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن تازه زرد بود فربه و طبیعت آن گرم بود در سیوم
و خشکی سینه را نافع بود یعنی پاک کند و چون با آب بیاشامند صرع را نافع بود و سرفه که از سردی
بود و عرق النسا و فالج و استرخا و چون با شراب بیاشامند درد گرده و عسر البول و قولنج موافق
بود و گزندگی عقرب و … گزندگی عقرب و جانوران زهردار نافع بود و چون بیاشامند
از وی مقدار یک درم با پوست بیخ غار سنگ را بریزاند و چون سحق کنند و با سرکه بر جرب و حکه
طلا کنند و دخان وی بجهد بکشند در شکم و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر
بود بسپرز و مصلح وی انیسون بود و بدل آن اذخر و حرمل بود و گویند بدل مشکطرامشیع
قرقرون سعد است و گفته شد **قراصیا** جراسیا نیز گویند و مولف گوید و بفارسی آن را
آلوی بوعلی خوانند و بشیرازی آلو بالو مشهور است و آن سه نوع است شیرین و ترش و عفص
انچه شیرین بود گرم و تر بود در دوم زود از معده بگذرد و مرخی وی بود و مستحیل شود
بطبیعتی که غالب بود و شکم براند و طبع را نرم دارد و مع ذلک نفوذ زیادت کند اما مفسد
غذا بود و مولد سودا و انچه ترش بود تشنگی بنشاند و شکم ببندد و معده بلغمی حلو فضول
بود سود دهد از … تخفیف کردن وی بیشتر بود که در عفص بود و چند شیرین بود
و دقیوقوس گوید چون تر باشد شکم براند و چون خشک باشد شکم ببندد و صمغ وی …

و اب بیامیزند مرغ زایل کند و لون را نیکو گرداند و چشم را روشن کند و منفعت شهوت بود و چون
باشراب بیامیزند و بیاشامند سنگ بریزاند البته قرقو زعفران است و گفته شد قرقومعا
و قرقومعا نیز گویند و ان ثفل دهن زعفران است بیونانی و بعضی ان خوش بوی فربه سیاه بود
که هیچ خون دردی نباشد و چون در اب بکداز ند بلون زعفران باشد چون بخایند دندانرا رنگ
کند رنگی سخت ثابت که باقی بود وی مسخن و منضج بود و خشک بود در سیوم بول را براند
و تاریکی چشم را زایل کند قرة العين کرفس الماء و جرجیر الماء خوانند و بیونانی سلیتون خوانند
وان بیشتر را بها ایستاده روید و در اب دوان نیز باشد و ساق و شاخ وی رطوبتی لزج باشد
چنانکه بر دست بچسپد و در دی عطریتی بود و ورق وی بزرگتر از نعناع بود و باندکی مسخن
بود و محلل و بول و حیض براند و با بول بیرون اید خواه قرحه امعا را نافع بود و اگر بسیار خورند
مزاج را گرم کند تا بحدی که روی بدنرا بسرخ گرداند و لون برص را نیکو گرداند و درد پهلوها سود مند
بود و محلل و مفتح سدد باشد و مسخن معده است قرانیا درختی بزرگ در کوهستان سرد سیر
روید و ورق ان مانند اراد درخت باشد و ثمر وی مانند زیتون دار بود و چون نارسیده بود سبز بود
و چون رسیده گردد سرخ شود مانند خون و ان را خورند و در طعم وی عفوصتی تمام بود و طبیعت
وی گرم و قابض بود و موافق اسهال شکم و قرحها امعا چون در طبیخ کنند و بخورند و در نمک اب دهند
مانند زیتون در رطوبتی ... و چون تر بود حاصل کرد ... را شد و بر قوبا مالند نافع بود
و ورق و قضبان وی بغایت عفص بود و مجسفقی قوی باشد قرصعنه در اندلس شوکة ابراهیم
خوانند و ان انواع بسیار بود و نبات وی در سنکستان و زمین سخت و ریک بوم بهار روید و ان نوعی
از خار است و چون اول سر برون اید و رق ان بر روی زمین پهن بود و ستبر و سخت و چون بزرگ
شود خار گردد و سفید و باریک و جب زیاده تر بود و نبات وی انبوه بود و گل وی سفید بود و بر گل وی
بسرخی زند و گرد بر گرد گل وی شش خار بود و بیخ بود مانند ... و صلب بود و بیخ وی بستبری انکشتی
و بدرازی سه گز بلکه زیادت بود و مولف گوید که بزبان ان قوم که عکس ... از گل وی ... دارد و بیخ وی
درد سینه و پهلوی و گزندگی جانوران و عقرب را نافع بود و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در
اخر درجه اول و محللی ضعیف بود و چون با شراب بیاشامند درد جگر و گزندگی جانوران و زهرها
کشنده را نافع بود و اگر با بلدم ... کرد بیاشامند حیض براند و محلل بغض بود و بعضی گویند
چون ضماد کنند بر ورمها تحلیل دهد و غافقی گوید و سریع الانحدار و مولد خلط محمود بود و بلغم
رقیق از معده بکدازاند از امعا و بول براند و بیخ وی چون بر تری بخورند یا با عسل مربا کنند احشاء
را نیکو بود و اگر بیخ را از وی بایکه جز واد و جو باب کاشنی سرشند و طلا کنند بر ورمها که در سافی
که در اب از وی روانه نافع بود و در ابتلاء داء الفیل همچنین و ان دشته گویند طبیخ وی چون بیاشامند
ایمن باشد از ورم بعد از قراطاناغوس نباتیست که ورق وی مانند ورق کتان بود
و او را شاخهای بسیار بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند جاورس بود و بیشتر
در موضعها که سایه بود روید و بغایت حریف و ثمر وی در مذاق حدتی و حرافتی تمام دهد

و گویند چون زن جعل روز نباشتا بیاشامند باب بعد از طهر و پیش از انکه مرد با وی مجامعت
کند فرزند نرینه اورد قرقمان چوبیست که در رمقل مکی بود و صعیدی و طبیعت ان سرد
و خشک بود و مسلو نبات کنند جهت قوت گوشت بن دندان و دندانرا پاک کند و سفید شود
قرمز دود الصباغین و ان حیوانیست کوچک بر خار بیشود و بهار باشد و بر نباتی که ان بی بوزا
این حیوان انست که رنگ ابریشم و صوف بدان میکنند و کتان ... نتوان کرد و حبی دیگر هست
مانند عدس سرخ رنگ و ان را نیز قرمز خوانند و قفیص و بر یف گوید طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم
و خاصیت وی انست که چون زن هفت روز هر روز دو درم بیاشامد بعسل قطع حیض بکند و چون بار کرم
استعمال کنند قطع نسل بکند و اگر در ابریشم سرخ کنند و بر محموم او بزند شفا یابد قسطاریون
سطاریون و گفته شد و بفارسی انرا ... گویند قرط اسم ثمر خاریست که ان را خرنوب
خوانند و ان عصاره کیرند و انرا قاقیا گویند و گفته شد و ان ثمر را کرم گویند و بشکل خرنوب شامی
بود اما سفید و ضعیف تر از وی بود و ابن مولف گوید و ان ثمر درختی بزرگ و ان خرنوب مصری
و خرنوب چهار نوع است شامی و مصری و نبطی و هندی و خرنوب هندی بازند و نوعی است
یک نوع خیار شنبر است و نوعی دیگر بر طریقه خرنوب شامی بود اما بغایت بزرگ و پهن باشد
چنانچه قد وی یک گز و زیادت بود و پهنی وی تو دیک بر یک وجب بود و خرنوب نبطی ینبوت است
و خرنوب شامی را کورک کا زدونی گویند و خرنوب مصری ان قرظ است که بپارسی کرم گویند و صاحب
منهاج گوید که قرم ام شینیه است بقوت طرا ثث در سردی و قبض و بهترین وی ان است که سفید
باشد و ان معتدل است مایل بسردی و ثمر ان حار و رطب است و ورق ان سرد است و مقدار
اخذ از کیمیا ان از ... مثقال است و بعضی گفته اند که مضرت می رساند به ریه و مصلح ان
بلوط است و قرط العظیمت ترکی و ان نجیست در مصر و بدل ان خرنوب است که بکیرند و نحوها
تا غلیظ گردد قسطوط نوعی از کراث است که معروف بود بکراث المائدة و کراث البقول و انواع ان
گفته شد قرطمن با بیخ بود و گفته شد و گفته اند الحوان است قرن العنز کهربا است و گفته شد
قرنفل و قرو البول نیز گویند و بپارسی مرجان سرخ گویند و ان بسد است و گفته شد قرطمن
بیونانی حرف است و گفته شد و بپارسی تخم الشیذان است قرنباد کرویا است و گفته شود
قرقاننا هم کرویا است و گفته شود قرداسوس بیونانی مرزنجوش است و گفته شد قرطم
حب العصفر است و بپارسی حسک دانه گویند و بیونانی قیقس و طبیعت ان گرم بود در دوم شکم
نرم کند و اگر بنجم درم از وی کوفته ... و بیاشامند مسهل خلطهای غلیظ سوخته بود و انواع
را ... نافع بود و ماسرجویه گوید دفع کند ریاح را و منی بیفزاید و شیخ الرئیس گوید سینه
را پاک کند و اواز صافی کند و قولنج را نافع بود و مسهل بلغم سوخته بود و باه را زیادت کند
چون با شیر یا با عسل یا با انجیر خلط کنند و ابن ماسویه گوید و او زانیکو گرداند و مسهل کیموسات
غلیظ بود و ابن ... گوید که خاصیت قرطم انست که مسهل بلغم بود و شربتی از وی ده درم
بود یا بجوشند ... بعد از ان که نیم کوفته در نیم رطل اب بجوشانند و در دو ... بالای ...

بود درم شکر سرخ با وی مخلوط کنند و بیاشامند و ابو صلت گوید که هم چنین سودمند بود از
جهت استسقا زقی و یحیی و ابن سرابیون گوید که شربتی از مقشر وی یکدرم تا پنج مثقال با اندکی نمک
هندی از جهت مسهل بلغم و ماء الجبن که بمغز وی بسته باشند چون بیاشامند با افتیمون و ماخولیا
و جذام را نافع بود و باید که شیر ... تر بود و خشک ... کوفته بیست درم در وی بمالند بعد از آن
برهند تو تا نشیر کرده و آب آن بگیرند و استعمال کنند و گویند که بدل آن حبة الخضراست **قرطم هندی**
حب النیل گویند و گفته شد **قرطم بری** بیونانی اقطر فطولس گویند فیقن اغریون گویند و آن
نحاریت مانند خار قرطم بستانی و مولف گوید که بشیرازی اکریز خوانند و گل وی زرد بود و جالینوس
گوید که سخن بود باعتدال و مجفف بود و دیسقوریدوس گوید که چون سحق کنند و ورق وی با تخم
وی یا تخم وی و با فلفل و با شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و بعضی گویند که چون بمغول
وی استعمال کنند درد زایل کند و چون گزنده باشد و مولف گوید که طربقان نیز گویند و گفته شد
قرطمان قرطمانا است و گفته شد **قرطمان** هرطمان است و گفته شد **قرنجان** نوعی از
کماة کوچک **قرطاس** بپارسی کاغذ گویند و اسحق گوید که نیکوترین آن مصری بود پاک و سفید
از بهر آنکه از بردی ساخته اند و وی مصر نبود بکرده و کاغذها دیگر مضر نکرده و سوخته
وی سعفه را نیکو بود و منع طرف دم و رعاف بکند و ریشهای معده را پاک کند و اگر یکدرم
از وی بیاشامند قرحه شش را نافع بود با آب سرطان نهری بخته **قرون** بپارسی شاخ گویند
و سرون نیز گویند و مجموع مجفف بود **قرون المعز والایل** نیکوترین آن بود که از
ایل بیض گیرند و باید که بسوزانند تا سفید شود و طبیعت آن سرد و خشک بود و سوخته وی چون ازا
جلا دهد و لثه را محکم گرداند و باقی منفعت در صفت ایل گفته شد و مضر بود بشش و مصلح
وی کثیرا بود و بدل آن اساروالا یا خولنجان و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و در منافع
و یرقان را نافع بود **قرون البقر** براده آن چون با آب بیاشامند رعاف ببندد و سوخته
وی چون با آب بیاشامند نفث الدم را ببندد **قرون السنبل** بعضی از سنبل سفید است و آن
کشنده باشد و آن در میان سنبل یابند و گویند که بیخ خانق النمر است و صاحب منهاج گوید دوایی
کشنده است نزدیک به بیش است و چون بخورند خون بعوض بول بیاید و زبان سیاه گردد
و ذهن مختلط شود و مداوای آن بقی کنند و بعد از آن دو مثقال کافور با گلاب و آب انار شیرین
تخم خرفه که به برق سحق کرده باشند یا جلاب با دوغ گاو یا قرص کافور بدهند و شیر
تازه بیاشامند و سویق سیب ترش و سویق ... با آب برف و جلاب و خیار و جو آب
بدهند و جگر و دل وی سرد گردانند بضمادات سرد مانند صندل و کافور و گلاب و مانند
آن **قرط** نوعی از رطبه است که در مصر میکارند و ورق وی بزرگتر از ورق رطبه
که چهارپایان میخورند و فربه میشوند و طبیعت آن گرم و تر است و چون تر بود شکم براند و چون
خشک بود شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و آن را بپارسی شراد خوانند و
... نشود و تمر وی برسان خوانند و ... تر از نبات ... باشد **قرط**

اسم نوعی از کراث است که معروف بود بکراث المائده و کراث البقول **قرفة** دارچینی را
گویند که آن باریکتر از قرفه بود و شیرین تر از وی و طبیعت وی گرم و خشک بود و قوت اعضا
باطن بدهد و جوب و قوبا را نافع بود طلا کردن و مرضهای عصبانی و وجع ورک که از بلغم
بود و خلوح و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود در فعل از دارچینی و در تقویت معده
و جگر سود دارد و بدل آن نیم وزن آن قرنفل و نیم وزن دارچینی **قراح** اسم نباتی است
که مانند انفیا ... بود و آن شیر گوسفند و گاو میخورند و مولف گوید که بشیرازی آن را که
کوبند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و بول براند و دردها سرد ... اندرونی ساکن
گرداند و تحلیل ریاح بود و وی در این منفعتها ... بود و چون بپزند و آب آن بیاشامند
مسکن بود و آن را نیز علجان گویند **قسطورلون** جنطیانا ستی گویند و گفته شد و قسطوریون
نیز گویند **قنولیدون** کاکنه و کاکنج گویند و گفته شد **قسطیر** ارزیز است و آن رصاص
بود و کیمیا نیز گویند و گفته شد **قسط** بیونانی قسطس خوانند و آن انواعست و نیک نوعست یک
عربی خوانند و آن قسط بحری گویند و بپارسی قسط تلخ گویند و آن بغایت تلخ بود و سبک و لذاع
صاحب منهاج گوید قسط هندی سیاه و شیرین بود و قسط بحری سفید و تلخ بود و سهو
کرده است و قسط سفید شیرین بود و آن رومی است و قسط سیاه تلخ بود و آن هندی است
و دیگر هست که بلون بسیاهی مایل بود و بوی صبر از وی آید و بهترین آن تازه و سفید و فربه
بود و بعد از آن هندی و سیاه و سبک بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و گویند که در چهارم
و خشک بود در سیوم نافع بود از جهت هر عضوی که محتاج بسخونت بود و جذب خلط از عمق
بدن بکند و اگر با عسل و آب برکلف لطوخ کنند زایل کند و استرخاء عصب و عرق النسا ضماد
کردن سودمند بود و بول و حیض براند و خوردن و در شیب و امثال بخور کردن و ... رحم
را نافع بود و چون در مفرحات کنند یا تخمیر یا نطول کنند و چون بیاشامند با شراب ...
محرک شهوت جماع بود و چون با آب بیاشامند حب القرع و کرمهای دراز بیرون آید و بیاورد
و اگر با زیت لطوخ کنند نافض و فالج و استرخا نافع بود و نافض را پیش از وقت نوبت لطوخ کنند
و درد پهلوها را نافع بود و رازی گوید زکام را نافع بود و چون شب جامه بخور کنند حیض
براند و بچه بکشد و طبری گوید چون بیاشامند مفتح سده جگر باشد و گویند که چون بدان
نزلات را نافع و درد بادی که حادث شود از عفونت سودمند بود و چون سحق کنند و با
عسل بسرشند و بیاشامند درد معده و مغص و درد گرده نافع و سنگ گرده را بریزاند
و اگر با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و چون بر بهق و کلف و نمش طلا کنند بعسل
یا برکه یا بقطران زایل کند و موی برویاند در داء الثعلب و قطع اخلاط لزج بکند و مضر
بود بمثانه و مصلح وی در عسل سرخ بود و قند و گویند مضر بود بشش و مصلح آن انیسون
بود و بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا بود و گویند بدل آن ... باشد و مصلح آن خطمی و مولف
گوید که قسط رومی و قسط شیرین خوانند و آن نوعی از بیخ سوسن است آسمانگون ...

بنفشه مینوید و باطراف هیبین ند و معروف بود به بیخ بنفشه وان را شکر بود هم خوانند
قسط شامی زا سن است و گفته شد قسط هندی صاحب جامع گوید کرده است
که ان قسط تلخ نیست و قول جامع صاحب منهاج معتبر است که ان قسط تلخ است و گفته
شد و انواع ان قسوس و قیسوس نیز گویند وان معروف بحبل المساکین لبلاب بست
وان بزرگ بود و ورق ان بزرگتر از لبلاب کوچک است و لبلاب را بشیرازی هرشه گویند
وان اصناف است نوعی سفید گویند و نوعی دیگر قش خوانند واین سه جنس است انچه
سفید بود و ثمره وی سفید بود وانچه سیاه بود ثمره وی سیاه بود و در بعضی با سیاهی مانند بود
زعفران بود و بعضی از مردمان ان را لولوسون خوانند و جنس سیوم که ان را قش خوانند ان
چون مشک بود و هیچ ثمر نداشته باشد و شاخهای وی باریک باشد و ورق ان کوچک بود و جمیع
اصناف قسوس حریف و قابض بود و یکنوع از ان لادن حاصل میشود وان نوع گرم بود و بالجمله
انواع سرد و عصب را مضر بود و کل وی چون با شراب بیاشامند قرحه امعا را نافع بود و اگر
احتیاج بخوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت بیاشامند و چون بکوبند و سحق کنند با موم
و روغن زیت موم روغن سازند که سوختگی اتش را موافق بود و ورق وی چون تر بود با سرکه
بپزند و بکوبند و اب ان بگیرند و با سرکه و روغن با ان تر کنند درد سر کهن را زایل کند و چون
با انیث بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش زایل کند و ریمی که از گوش پالاید زایل کند و نوع
سیاه چون اب وی بیاشامند بسیار ذهن را ضعیف کند و ذهن را مشوش کند و چون بگیرند ...
وی بیخ عدد و نیک بکوبند واب ان بگیرند و در پوست انار گرم با روغن گاو کرده تر کنند ... درد
باشد بچکانند درد را ساکن کند و موی را سیاه کند و چون ورق وی بشراب بپزند و از وی ضماد
سازند و ریشها که عارض شود از سوختگی اتش نیکو بود و کلف ببرد و انکه وی را قش خوانند سرهای وی
چون بیاشامند حیض براند و چون قضبان وی و ورق وی در عسل فرو برند و زن بخود برگیرد
رحم بن حیض براند و بچه باسانی فرو اورد و چون بکوبند واب ان بگیرند و در بینی چکانند بینی
را پاک کند و عفونتی که در وی باشد زایل کرداند و اصول ان چون بکوبند و اب ان با سرکه بیامیزند
و بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و ... که اثر اصیغ وی خوانند ... خوانند
چون بر موی لطوخ کنند نخست موی را بکشد و موی را بستد و صاحب منهاج گوید با
سرکه بیامیزند و موی طلا کنند منع تساقط ان بکند قصب خرما هرون وان نوعی از
خرما است خشک و اهل مغربان را خرما مقلقل خوانند و طبیعت ان معتدل باشد و گویند
که گرم بود در دوم و طبیع را ببندد و قوت معده بدهد قثا سلیخه است و گفته شد
قثمش بپارسی کشمش خوانند و وی لطیف تر از گوشت مویز بود که شیرین باشد و نیکوتر
و بدل وی مویز منقی باشد قشر جوز الاخضر پوست سبز بیرونی گردکان باشد چون بخایند
و زبان ازوی بگیرند از جهت خناق که از بلغم بود و رطوبت نافع بود قشر جوز الصلب چون
بسوزانند و خاکستر ان بر ریشها افشانند خشک کند و مجفف نیکو بود بغیر لدغ قشر الابریج

پوست ترنج بود گرم و خشک بود در دوم چون بخایند بوی سیر زایل کند و چون بخورند قی احشا
را که در سر باشد بدهد و مقدار ماخوذ از وی تا ده درم باشد و وی محلل ریاح بود و چون
از وی بخورند فتح احشا کند و اگر بسیار از وی مستعمل کند مضر بود بجگر و مصلح
وی عسل باشد قشار الکندر طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی قوی
باشد و چون بر جراحتها پاشد گوشت بر ویاند و اگر بر ریشهای وسخ افشانند بصلاح اورد
و شفا بخشد و چون زنان بخور بن کنند رطوباتی که از رحم روانه باشد و منع شده باشد
باز دارد و از جهت نفث دم و قرحه امعا چون بیاشامند نافع بود و در داروهای چشم استعمال
کنند از جهت ریشهای ان نافع بود و اگر بریان کرده بود حکه چشم را زایل کند و اگر خون در چشم
بر شکم بندند وبدل ان دو وزن ان کندر بود و بوزن ان و قاقیا قشر اصل الکرفس
گرم و خشک بود در دوم و ملطف و مفتح سدد بود و بول براند و باقی منفعت وی در
صفت کرفس گفته شود قشر الرازیانج گرم و خشک بود در دوم فعل وی نزدیک بفعل
بیخ کرفس بود و منفعت وی در صفت رازیانج گفته شد قشر اصل الهندبا در هندبا
گفته شود قشر اصل الرمان پوست بیخ انار بود سرد و خشک بود در دوم وانچه شیرین
سرد و تر بود و ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و چون بپزند با برنج و جو سفید کرده و اب ان حقنه
نافع بود و بیخ امعا را و اسهال و چون اب مضمضه کنند مقوی مقعد بود و قطع خون از بواسیر
بکند و اگر سحق کنند ده درم و از ان سفوف سازند و اب گرم از پی ان بیاشامند کرم ...
بیرون اورد قشر البیض مسح گویند که سرد بود در دوم و خشک حکه و جرب چشم را نافع بود
و چون بسوزانند و سحق کرده کحل کنند سفیدی که در چشم بود زایل کند و نم چشم ...
اشک بکند و منع ماده ان بکند و قرحه و بثره که در چشم بود زایل گرداند و چون با تخم مرغ
بر کلف طلا کنند قلع کند و مکلس وی چون با اب کشنیز تر حل کنند و در بینی چکانند قطع
رعاف بکند قشر الارز پوست برنج از جمله سمومات قتاله است و چون بیاشامند درد حال
و زبان و ورم پیدا کند و باشد که ورم در موی و مقعد و امعا و التهاب مجموع بدن پیدا کند و
و صدا و امثال ان مانند صدا و ای کسی بود که زرایج خورده باشد قشر القصب پوست نی فارسی
سوخته وی گرم و خشک بود در دوم داء الثعلب را نافع بود و سفیدی چشم را زایل کند قشعر
قثا است بلغت اهل یمن و گفته شد قصب السکر نی شکر است در طبیعت مانند شکر بود
و در وی تلیین زیاده تر باشد از شکر و نیکوترین ان شیرین و ابدار بود و طبیعت ان گرم و تر
بود در اول و گویند که معتدل بود در حرارت و برودت و گویند که در وی قبضی بود مانند
صمغی که از قصب وی بگیرند سفیدی که در چشم بود ببرد و نی شکر قی اورد و سینه و سرفه را نافع
بود و مثانه را پاک گرداند و خونی معتدل حاصل از وی شود و بول براند و رطوبت سینه را پاک
کند و مولد نفخ و ریاح بود و اولی ان بود که باب گرم بشویند و بعد از ان مقشر کنند تا نفخ از
وی زایل شود قصب الذریرة نی باریک است مانند قلم و باریکتر از ان باشد و ...

یکنوع بحبوب کبخر خشک ماند وان نوع کوتاه قد باشد بقدا دیک وجب اندکی زیادتا ویکنوع
املس بود وبقد دراز بود از یک کزه رازتر وبطعم تلخ وتیز بود وبرنگ تیره بود وچون بشکنند
مانند نسج عنکبوت بود وچیزی در اندرون وی بود واین نوع را کولیکوت وطرف هند اورند
وانرا برکینه خوانند ونیکوتر وخوبتر باشد واین نوع که بر نبات سیم ماند وبریشا خما نجمی بود
مانند نخودی که در غلاف بود واین نوع تیزی وتلخی ندارد واین نوع از هند اورند اما بد بود
وطبیعت قصب الذریره کرم وخشک بود تا سیوم ملطف بود یا اندکی قبض ومحلل بود اورام
وکوفتکی عضله را نافع بود واورام جکر با عسل نافع بود وخاصه چون با تخم کرفس بیامیزند
وتقطیر البول را واستسقا را نافع بود وچون زن در طبخ ان نشیند وبیاشامد درد چشم
رحم را نافع بود ودرد دل را مفید باشد ومقدار ماخوذ ازوی یکدرم است وبدل ان اظفار
الطیب یا صندل وعدس حرو کویند که بدل ان عدس مر است قصب نی کویند وبتر دی محکم بود
وخاکستر وی کرم وخشک بود در اخر درجه اول تا اول دوم ودر اصل جمله نی اندکی بود نی ختنه
وهمچنین ورق وی واصل وی با پیاز جذب سکی بکند ووی بول براند وحیض لذکم وکزندکی
عقرب را نافع بود وکلوی در کوش چکانند یا افکند کری باز دیا ورد وبیرون تواند اورد
قضیبصه کوه دری است وکفته شد قضب قصب الذریره است وکفته شد قضم
قطن عتیق است وکفته شد قصل عوسج است وکفته شد قصیر نبات ونداست قصب
قصنصه وکفته شد وان اسپست کویند قضم قریش نیز کویند وان تخم شجره است
که انرا فوفی خوانند وان در نبقوت کفته شود وخرنوب نیز کویند وکفته شد وصاحب جامع
کوید که ان حب الصنوبر صغار است واین جای بحث است وحب الصنوبر صغار وکبار کفته
شد قطران روغنی که از درخت عرعر وثالب وعنم وشربین خیزد کیرند وبهترین ان
بود که از عرعر کیرند وبدترین ان بود که از ثالب کیرند وطبیعت ان کرم وخشک است در چهارم
وکویند که در سوم شپش ورشک را بکشد تا بحدی که از ان چهارپایان وجراحتهای کوشت نشت
راسخت کرداند وجرب را نیز نافع بود حتی جرب ذوات الاربع را مانند سک وورا کوش شتر
ومانند وداء الفیل ودوالی واستسقا را مفید بود بتجود مالیدن وبرسطلا کردن صداع
سرد را مفید بود ودندان متحرک را محکم کرداند وچشم را روشن کند خاصه بیشتها چشم را
وموی ومژه را ببرد وکرمها را بکشد وچون بر قضیب مالند قبل از مجامعت منع ابستنی
بکند وبرکنند کی مار شاخ دار ضماد کردن با نمک سودمند بود وچون با شراب بیاشامند
دفع زهر ارنب بحری بکند وچون در بینه ایل بکدازند وبر اعضا مسح کنند هیچ کزنده کرد
او نکردد واکر بر کوشت مرده مالند نکاه دارد از عفونت واکر بخود بر کیرند بچه زنده
را بکشد ومرده را از شکم بیرون اورد وقوت دخان وی مانند دخان زفت بود وچون
قطران در حلق مالند خناق وورم لوزتین که بشیرازی کزشک کویند نافع بود واکر
در دندان خورده نهند بریزاند درد ساکن کرداند وچون با سرکه مضمضه کنند همین فعل
بکند

کند لیکن کافور قوی بود در خاصیت وبدل وی دو وزن وی طباشیر بود ودو وزن آن صندل سفید بود
کاوزبان کیاهیست که انرا بعربی لسان الثور کویند وان نافع بود از جهت قرح وبلغم زایل کند
ومفرح قلب بود وغم ببرد ومنفعت وی در لام کفته شود کاسر الحجر نور القلب بود وحرفی
ودر قاف کفته شد کاول کرات الکرم است وکفته شود کاشم انجدان رومی است وبیونانی
لیفسطیقون کویند وان سپسالیون است ونیکوترین ان زرد وبزرگ وورق وی مانند ورق
انجدان ودر قوت مانند نکون باشد واین جلیوس کوید که طبیعت وی کرم وخشک بود در دوم
وصاحب جامع کوید که کرم بود در سیوم درجه سیوم بادها را بشکند ومفتح ومنضج بود وطعام
را هضم کند ومقوی معده باشد ویکدرم ازوی با شراب سهل دو دوان باشد وحب القرع
وبول وحیض براند وکزندکی جانوران را نافع بود وسده جکر را بکشاید ورطوبت معده را کم
کند وقراقر زایل کند ودوو درم ازوی با اب کرم مستسقی را سود دهد کویند که مضر بود بعنا
ومصلح وی بزر رازیانج بود وجالینوس کوید که بدل ان در ادرار بول وحیض بزر الجزر یا
بزر کرفس بود وبدل ان کاشم بستانی بود وبوزن ان وربع وزن ان سقند سقند با سرخ بود واسحق
کوید که بدل ان زیره بود کاکنج بپارسی عروس در پرده کویند ویکنوع دیکر شهرلیل کجنک
کویند وبیونانی نغفا بیس خوانند وقوت وی نزدیک بود بقوت عنب الثعلب بود وخاصیت ورق
وی بهتر از حب وی بود وبستانی ان بهتر از کوهی باشد وطبیعت ان سرد وخشک است تا درجه دوم
وکویند که در سیوم ودبو ونفث وعسر النفس را نافع بود وشریف کوید که اکر از حب وی هر روز یکمثقال
فرو برند از یرقان خلاص یابند باد را وبول را کر ذرع بعد از طهر هفت روز هر روز هفت
حب فرو برد منع ابستنی بکند وبجهت درد جکر وکرده ومثانه را نیکو بود وادرار بول بکند
وقرحه که از مجاری بول بود سود دهد وفولس کوید که جهاری وحب القرع بیرون اورد وچون
جزوی ازوی که خشک کرده باشند با جزوی شیح ارمنی سحق کنند وبیاشامند مقدار شربتی ازوی
دو درم بود ومخدر بود ومصلح ان سکنجبین وکل بود وجالینوس کوید که بدل وی عنب الثعلب است
وحب الفنا کاربا کهربا است وکفته شود کاوزهرج جاوزهرج کویند وان حجر البقرات است
وکفته شد کشنیز بیونانی قاریون کویند وبشیرازی کودک جوی تخم بود مانند جو وتخم
دیکر داند مانند قثا وانرا قثاء الکبر خوانند ووی مجفف بود بغایت ووجهت دنع شراب اندازند
شراب را از غلیان باز دارد وبهاند خوب وانیکوترین ان بستانی بود وسوخته ترین ان کوهی
اف بود وبستانی کرم وخشک بود در دوم وکویند که در سیوم ووی محلل بود ودر پوست
بیخ وی مرارت وحرافت وقبض بود ومخففی بود وصلابات بکدازند ودشتهای بلید جرکین وعرق النسا
ودرد ورکین وتعتک وعضله را نافع بود وپوست بیخ وی از جهت درد دندان بغایت مفید باشد
ونیکوترین جیزها از جهت سپرز با خود دیا وضماد کردن خاصه یار دیگر وبیشتر ازوی ماده
غلیظ سودا وی از سپرز مستفرغ کرداند ومسهل اخلاط خام بود وحیض براند وکرمهای روده
ومنفعه را بکشاید وباده را زیادت کند ووی تریاق سمها باشد وانجه جرکه افتد سبز سپر نکرده باشد

وصلابت آن بگدازند و بلغم که از معده پاک گرداند بود و دیسقوریدوس گوید که تره وی و تخم وی چون با انگ
بخورند شکم را نرم گرداند و معده را ند بود و تشنگی آورد و چون از تخم وی سی درم روز دو
دوم با شراب بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند و چون بخایند قلع بلغم بکند
و چون [illegible] وی چون بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و پوست بیخ وی را
اگر بکوبند نیک و بغایت سحق کنند و با سرکه کهن بیامیزند و بر بهق سفید لطوخ کنند زایل گرداند
و ورق وی و بیخ وی چون بکوبند و بر خنازیر نهند و در مرهمهای صلب استعمال کنند بگدازد نیز
و چون بکوبند و [illegible] که تر بود و خواب آن بکشند و در دکوئی که گرم بود [illegible] بخایند که بهار [illegible] بکشد
و بعضی گویند که ورق وی و تخم وی در نفع مساوی باشد لیکن تخم قوی تر باشد از ورق و بیخ وی
اقوی است از تخم و ورق بود و پیوسته در اصل وی بیشتر بود که طبیعت کبر گرم و خشک است و در
سیوم درجه معده را بد بود و چون با سرکه بپزند دفع مضرت وی بکند و مضرت [illegible]
و غافقی گوید که تریاقیست بوی دندان خوش کند و باد را بشکند و باه را زیاده کند و چوزی که کبر
ناصوری که از شقاق بد پدید آمده باشد نافع بود و بیخ وی چون دود کنند در [illegible] صلب و [illegible] و طبری
گوید که بیخ وی رعشه های [illegible] چون بوی آن بشنود [illegible] و چون بپزند بآب سرکه [illegible] زایل
کند و چون با فلفل و سداب بخورند نافع بود سرخ را که در جگر باشد از سر وی بگشاید اسحق گوید
که حب وی غذایی بود و متعفن شود و تخم وی مستعمل کرده و تخم وی نیکوتر بود از وی و ابن
سمجون گوید که قفاح و قضبان وی نافع بود از جهت سپرز و اولی آن بود که صبح روز دو را
[illegible] اندازند و بعد از آن باب شیر شستن [illegible] دو نوبت یا سه نوبت و بعد از آن در سرکه نهند
و بعد از چهل روز بخورند سپرز را بگدازاند اما باید که [illegible] شکفته [illegible] بخورند
و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح آن خولنجان و عسل بود و [illegible] گوید که بدل تخم وی [illegible]
وی و ورق وی بود **کبیکج** آن را کف السبع خوانند و بیونانی نطراحیون گویند و آن نوعی از
کرفس بری است و بعضی [illegible] خوانند و وی انواع بسیار است نوع اول و ورق آن مانند
ورق کشنیز بود و اما بار وی [illegible] بود و لون وی سفید [illegible] نوع [illegible] و گل
وی [illegible] و بیخ وی کوچک بود و سفید [illegible] داشته باشد [illegible] محرق
و این نوع [illegible] غایت محرق [illegible]
و [illegible] نوع چهارم هم [illegible] سیوم مانند لیکن گل وی مانند گل [illegible] سفید بود و طبیعت
هر چهارم گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و بغایت جالی و لذاع بود و آن [illegible]
هر عضوی که نهند ریش کند و جالینوس گوید که [illegible] استعمال کنند بخاصیت محرق قلب است
و از سموم قتاله است و برص بدن و ناخن [illegible] و داء الثعلب با سرکه طلا کنند نافع بود
و چون بپزند و بآب آن [illegible] سینه [illegible] کنند نافع بود و چون سحق کنند و بر دندان [illegible] نهند
بیرون اندازد و بیخ وی از معطسات قوی بود و وی مفرح احشا بود و مصلح آن [illegible] کند
و صاحب منهاج گوید که مداوای آنکس که از آن خورده باشد مانند مداوای کسی کنند که بلادر خورده

باشد **کبابه** حب العروس خوانند در قوت مانند فلفل بود ولکن لطیفتر از وی بود و نیکوترین
آن خوشبوی که زبان را بگزد و طبیعت وی گرم و خشک بود تا دوم و اسحق گوید که گرم و خشک در سیوم
و شیخ بن حکیم گوید که در وی قوتهای متضاده بود از حرارت و برودت و حرارت بر وی غالب بود
و وی ملطف و محلل بود و در وی خاصیتی بود که درد حلق را شفا دهد و شکم را بر بندد و سده جگر
و گرده و مثانه را بگشاید و مجاری بول را پاک کند و از ریگ و حلق را صافی کند و دهنهای عفن گردد
[illegible] بود و قلاع که در دهن بود سود دارد و چون بخایند و آب بر قضیب مالند زن را لذتی حاصل
شود [illegible] معده و اعصاب و اعضای باطنی بدهد چون بیاشامند و چون در دهان نگاه دارند لثه
را نیکو بود و بوی دهان را خوش کند و آواز را صافی گرداند و نفس [illegible] سنگ گرده و مثانه
را بریزاند و بول بیرون آورد و شربی ابیض را نافع بود و خورنده [illegible] با سکنجبین باشد [illegible]
نافع بود و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و مصدع باشد و مصلح آن صندل و کافور
بود و گویند بدل آن هیل بود و گویند که هیل [illegible] چینی بود **کبریت** بفارسی گوگرد
گویند و آن معدنی بود و صاحب منهاج گوید که زرد بود و سفید بود و صاحب جامع گوید
از قول ماسرجویه که سه نوع است سرخ و سفید و زرد و از قول اسحق بن عمران گوید که چهار نوع است
که زرد و سرخ و سفید و سیاه و ابن سمجون گوید که کبریت چشمه باشد که روان بود و چون
منجمد شد کبریت گردد و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود و معدن [illegible]
که [illegible] سلیمان علیه السلام [illegible] باشند [illegible] ارسطو
گوید که گوگرد سرخ در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش چنانکه [illegible]
[illegible] و چون از معدن بیرون آورند آن خاصیت ندارد و در کیمیا مستعمل کنند سفید را
سرخ گرداند [illegible] نیکو و طبیعت کبریت و مشقی گوید گرم و خشک است تا چهارم و گویند که در سیوم
و وی ملطف و جاذب بود و برص را زایل کند و چون سحق کنند و بر موضع گزندگی جانوران زهردار باشد
یا بآب [illegible] یا بسرکه کهن یا بعسل یا بصمغ البطم بغایت نافع بود و با سرکه بر بهق
[illegible] نافع بود و [illegible] عقرب بکند چون با سرکه [illegible] و جرب
ریش [illegible] با صمغ البطم نافع بود و [illegible] ضماد کردن
[illegible] باشد [illegible] حیض [illegible] نافع بود و چون سحق کرده [illegible]
قطع عرق [illegible] در [illegible] سفید کند [illegible]
[illegible] داء الصرع [illegible] نافع بود و چون سعوط [illegible] در زیت حل کنند و در آن زیت
[illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] و مصلح وی [illegible]
[illegible] و صاحب تقویم گوید که [illegible] جالینوس گوید که بدل وی [illegible] بود
و بعضی از آن [illegible] سرخ بود **کبد** [illegible] جگر گویند و طبع جگر گرم و تر بود
و نیکوترین آن بود که [illegible] و چون هضم شود غذایی [illegible] دهد و صاحب منهاج گوید

کدخونی الجسم بود از وی متولد شود و ابن ماسویه گوید که بطی الهضم بشود و خونی غلیظ از وی متولد
شود خصوصا آنکه سپرز و جالینوس گوید که جگر مواشی و حیوانات معلوفه متولد خلطی غلیظ
بود و عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد و از معاد فاضلتر بن جگرها در جمیع احوال جگرها بود که
آن بسه خوانند و غذای نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات مختار مانند جتین و بره و نیکوترین
آن جگر مرغ و خروس فربه بود اما ثقیل و دشوار هضم شود و اولی آن بود که با موی و زیت بریان
و با نمک و دارچینی بریخوردی مزاج را با سرکه و کشنیز خشک و جگر مواشی باید که بعضی خوارهات
اولی آن خورند **کبد الطیور** نیکوترین جگر جگر مرغ بود و فربه و بط فربه خاصه چون علف
فواکه بخته داده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و خونی محمود از وی متولد شود و مصلح آن زیت
و نمک باشد **کبد المعز** جگر بزغاله بود شبکوری را نافع بود و خوردن وی و بر بخور آن
کحل کردن نیکو بود و چون بریان کنند و سر بر بخار آن دارند هم عمل کند **کبد الحمار** جگر خر بود
چون بریان کنند و ناشتا بخورند مصروع را سودمند بود **کبد الضان** جگر گوسفند بود
چون بریان کنند و ناشتا بخورند مصروع را نافع بود از جهت آنکه لینت در طبیعت وی بود
و حبس کند **کبد الوزغه** جگر وزغ چون بر دندان خورده نهند درد را ساکن کند
کبد الکلب جگر سگ دیوانه را نافع بود کسی که سگ دیوانه گزیده باشد چون بریان کنند و بخورند منع
ترسیدن از آب خوردن بکند و شفا بود **کبد الخنزیر البری** جگر خوک صحرایی چون زرد
سرکه بخته و بخورند گزیدگی جانوران را نافع بود **کبد الجمل** جگر اشتر بود چون خشک کنند
و بکوبند و یک مثقال از وی بیاشامند مصروع را نافع بود **کبد الذیب** جگر گرگ بود درد
جگر را سود دهد و قدر [illegible] بدل آن نیم وزن آن [illegible] و نیم وزن آن دارفلفل بود
کبد الایل جگر گاو کوهی بود و بز کوهی چون آنرا [illegible] کنند و دارفلفل و سفید خرد کرده بر آن
باشند و بر آتش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند شبکوری را زایل کند و در ابتدای نزول
آب بغایت مفید بود و چون جگر وی بریان کرده خشک کنند و در چشم کشند شبکوری و تاریکی
چشم را زایل کند و در ابتدای نزول آب بغایت مفید بود و سودمند بود **کباب** نیکوترین
آنست که از گوشت بره فربه بود و بغایت و باید که اجتناب کنند از آنکه بر [illegible] که از چوب
انجیر و دفلی و بید انجیر و مانند آن بود که کباب کرده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود
و غذای وی بیشتر از غذای مشوی بود و سودمند بود کسی را که رگ زده باشد یا حجامت
کرده باشد اما معده ضعیف را مضر بود و از بهر آنکه دیرتر از مشوی هضم شود و مصلح
وی اطریفل بود **کبب** حنظل بود و گفته شد **کتان** [illegible] گویند سرد و خشک و مخلل
حرارت بدن بود و چون بپوشند وی نشف رطوبات تحلیل تری و عرق از بدن بکند و جوشش
در بدن کمتر پیدا کند و مسیح گوید اگر خواهند که بدن ایشان لاغر نشود در زمستان کتان
شسته و تابستان خام بپوشند و روفس گوید که چون کتان بسوزند دود وی لطیف بود و [illegible]
و رگ [illegible] بگشاید و مصلح زخم بود **کتم** صاحب منهاج گوید که وسمه است و گفته شود **کش**

جمان الخ

جمان المخلا است و گفته شد **کثیرا** صمغ الغثار است و قوه وی مانند قوه صمغ بود و نیکوترین
و نیکوترین آن سفید ناک بود و طبیعت آن معتدل بود و در وی حرارت بود و بدل آن
صمغ عربی بود و روفس گوید که گرم و تر بود و در داروهای چشم بکار دارند بجای صمغ
و در داروهای مسهل مدد اسهال بکند و مقدار نیم مثقال تا یک درم و کراد و بر حلق بکند
و سرفه و خشونت سینه و ریش شش و مثانه را نافع بود و چون در میبختج بجوشانند
و با قدری قرن الایل سوخته بیاشامند یا با اندکی شب یمانی حل کرده و مثانه را نافع بود
روفس گوید که مقوی امعا و مسهل [illegible] سودا و بلغم لزج بود و مقوی بدن بود و مصلح آن
و چون کثیرا بر موی طلا کنند [illegible] نگردد و اسحق گوید که مضر بود و به فلفل و مصلح آن
انیسون بود و گویند که بدل وی مغز دانه [illegible] و گویند بدل وی صمغ عربی است و گویند
صمغ عربی و صمغ بادام **کشاه** صاحب منهاج گوید تخم جرجیر است و گفته شد **کثیر
الاضلاع** لسان الحمل است و گفته شود **کثیر الروس** قرصعنه است و گفته شد [illegible]
نیز گویند و بپارسی [illegible] و گویند **کثیر الورق** مریافلس است و گفته شود **کجود** [illegible]
و گفته شد **کحیلا** لسان الثور است و گفته شود **کحلا** این اسم مشترک بر چند چیز اول
بر لسان الثور و دیگر بر نباتی دیگر آن را لسان خوانند و سه بر [illegible] و چهارم بر نباتی که
آن را عینون خوانند **کحل** بپارسی کحل سرمه گویند و کحل مطلق مراد از آن اصفهانی بود و آن را
اثمد خوانند و گفته شد و کحل سلیمانی و کحل [illegible] خوانند **کحل فارس** انزروت است و گفته
شد **کحل السودان** چشمیزج است و تشمیزج نیز خوانند و گفته شد **کحل خولان** حضض
یمانی است و گفته شد **کرفس کندر** کادلست و گفته شد **کرفس** بستانی بود و جبلی و جبلی
و صحرایی و بری و قرلش و مشرقی و نوعی از آن در آب روید و آن کرفس و جرجیر الماء گویند
و قوم العین و ستین گویند و گفته شد و کرفس جبلی فطراسالیون گویند و صحرایی نیز را
فطراسالیون و گفته شد و بعضی اسمرنیون خوانند و طبیعت کرفس گرم بود در اول و خشک
بود در دوم و ابن ماسویه گوید که گرم بود در اول و در درجه دوم و روفس گوید که بستانی تر بود
و اصل وی خشک بود و گویند که گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم جالینوس کرفس
بستانی از جهت معده سود دهد و به بود از انواع آن از بهر آنکه لذیذتر است و منفعت
وی آنست که بول براند و حیض و محلل ریاح بود و خاصه تخم وی و مفتح سده جگر و سپرز بود
و منفعت وی جگر سرد را نافع بود و بوی دهان را خوش کند و عرق النسا و ربو و ضیق النفس
را سودمند بود و چون با نان یا با سویق ضماد کنند ورم بستانی که از حرارت بود یا ورم
چشم گرم سودمند بود از جهت لطافت [illegible] و محرک [illegible] بود و شکم بر بندد و تخم وی
ادرار بول به زیادتی بول را [illegible] جانوران را نافع بود و چون و [illegible] را نافع بود و قطع هد(؟)
کند و [illegible] گوید که [illegible] بود از بهر آنکه [illegible] شیر دهند
منع [illegible] کرفس خورد کنند از بهر آنکه [illegible] و شیر را کم کند و آن [illegible]

از قول جالینوس که زن حامله چون کرفس بسیار خورد بچه که بزاید دانبهای عفن و بثرها بر اعضا
داشته باشد ونشاید که زن چون شیر دهد کرفس بخورد که فرزند وی احمق وضعیف بود
وفعل وی اقوی بود از تخم وی وبیخ وی وبیشتر اطلاق کنند کرفس وی اقوی بود از تخم وی
ونشاید مستی از طعام خورند واگر بعد از طعام خورند موافق بود واندکی وعلی ذلک نوعی
که حکم کرده ومثانه را پاک کند وسده ها بگشاید ومحلل نفخ ورباح معده بود ومصروع بغایت مضر
بود وشریف گوید که خاصیتی که وی راست که چون بکوبند وباعسل بیامیزند وبخورند نفخ ورکس
عظیم سود دارد وچون تخم وی با همچندین نبات بکوبند وباروغن گاو چرب کنند و [illegible] روز
بنا کتا بیاشامند مجامعت را قوت دهد بغایت اما مضر باشد که غذای وی گوشت خروس وجوجه
ان بود واگر عصیر وی با روغن گل وسرکه در اعضا بمالند هفت روز بیابی بحکم وجرب را نافع بود
واگر با کاهو بخورند تعدیل پیدا کند ومعدل وی سرخی کاهو بود ودر وقتی گوید که خوردن
کرفس رحم را از رطوبت خریف بکو داند وطبری گوید که ورق تر وی چون بخورند معده وجگر
سرد را نافع بود وسنگ بریزاند خاصه جبلی وتشیمه بیرون آورد خاصه وآب ورق
وی چون بیاشامند تنها یا با آب ورق را زیانه تر تربیت بلغمی را نافع بود وگویند که بخور وی اقوی
بود از ورق ورازی گوید که اولی آن بود که کسی که از گزندگی عقرب بترسد نشاید که کرفس بخورند
از بهر آنکه مفتح مجاری بود وزود سم بدل رسد وکرفس بری داء الثعلب را نافع بود وحقوق
اطفال وشقاق که از سرما بود وکرفس رومی معده را نیکوتر بود وکرفس [illegible] مضر بود
وگویند که چون مصروع اصل وی از گردن بیاویزد ایمن از صرع باشد وزنان آبستن را مضر بود
بود ومصلح [illegible] مصلح وی کاهو بود وبدل وی [illegible] وگویند که مصلح وی [illegible]
بود **کراث** بپارسی گندنا گویند وآن شامی ونبطی وجبلی وبری بود وجبلی را [illegible]
گویند وگفته شد وبری را کراث الکرم خوانند ووی بقوه متوسط بود ومیان ثوم وکراث وطبیعت
وی گرم وخشک بود در سیوم وکراث نبطی آن را کراث المائده خوانند وحرافت وی بیشتر از
وی [illegible] شامی باشد [illegible] اندکی قبضی بود وکراث [illegible] شامی را قفلوط خوانند
و[illegible] وخشکی وی کمتر از نبطی بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم وگویند که گرم بود
در سیوم وخشک بود در دوم وکراث شامی اصل وی خورند نه فرع آن وطبیعت وی
گرم وخشک بود در دوم چون با سماق بپزند البواسیر ضماد کنند نافع بود وبول براند و[illegible] بود
وکیموس بد دهد و[illegible] بد [illegible] وحیض براند ومضر بود [illegible]
وکراث [illegible] وی [illegible] رطوبت رحم وچون بپزند بآب دریا و[illegible] وزن
دران نشیند انضمام رحم وصلابت آن بغایت نافع بود وچون [illegible] آب [illegible]
سودمند [illegible] فضول سینه بیرون آورد و[illegible] وکراث نبطی چون آب وی با سرکه
دقاق کنند وبیاشامند قطع دم بکند خاصه رعاف ووی محرک باه بود وچون با عسل
بیاشامند ولعق کنند نیکوتر بود واز جهة هر دردی که عارض شود در سینه [illegible]

وقصبه

شش
وقصبه را پاک گرداند واگر ادمان خوردن وی کنند تاریکی چشم آورد و[illegible] را بد بود ومصدع بود
ومولد بخاری بد بود ومصلح وی آن بود که بجوشانند در آب وبعد از آن در آب سرد خیسانند وبعد
از آن بار دیگر روغن بریزند وبخورند بواسیر را نافع بود وطبیخ وی چون بیاشامند حیض براند وچون
بکوبند وضماد کنند بر گزندگی افعی وگزندگی جانوران نافع بود وآب وی چون با سرکه وکندر وروغن
گل بیامیزند ودر گوش چکانند درد گوش را زایل کند واگر [illegible] سبب آن رطوبت بود ضماد کنند
بغایت نافع بود وسده جگر بگشاید که از بلغم بود واشتهاء طعام باز دهد وباه را قوت دهد وگرم
مزاج را موافق نبود بلکه در چشم [illegible] در سر پیدا کند ومفسد لثه واسنان بود واگر اصل
وی با روغن خشکدانه با کنجد بپزند قولنج بلغمی را نافع بود وخوردن وآب آن حقنه کردن [illegible]
وعصاره کراث خشک مسهل دم بود وکراث بری مفرح بدن بود وادرار بول بیشتر کند ومعده را
بد بود وکراث نبطی قوة پشت بدهد و[illegible] را زیادت کند [illegible] که عنین را [illegible] آورد
کرنب بپارسی کرب گویند وبشیرازی کلم گویند وآن بستانی بود ودریایی بود وآن را قنبیط گویند
وگفته شد دریایی باشد وبری و[illegible] بهترین آن کرنب نبطی بود و[illegible] کرنب بستانی معروف
وطبیعت آن گرم بود در اول وگویند که سرد است وصاحب ملاحه گوید که کرنب دو نوع است نبطی
وجودی نبطی مشهور است وجودی ورق وی غلیظ باشد وخشونتی داشته باشد وکرنب نبطی
منضج وملین بود وخاکستر قضبان وی در غایت تخفیف بود ومنضج صلابات بود وچون
با سفیده تخم مرغ بر سوختگی آتش نهند سودمند بود وکرنب [illegible] را نافع بود وچون طبخ
بر مفاصل ونقرس [illegible] نهند سود داشته باشد وعصیر وی چون با شراب بیاشامند [illegible]
[illegible] زایل کند وچون با زاج وسرکه بیامیزند وطلا کنند بر جرب وبرص نافع بود وچون
کرنب بخورند آواز صافی گرداند ولون را نیکو گرداند ورعشه را عظیم نافع بود و[illegible] ضماد
کردن سود دارد وعرق وی [illegible] پشت [illegible] را نافع بود [illegible] را نافع بود و[illegible]
بر آنکه خاصه چون [illegible] بجوشانند وعصاره وی با شراب [illegible] گزندگی جانوران را نافع بود وسنگ [illegible]
گرده را سودمند بود وچون عصاره وی [illegible] سر را پاک کند وخوردن وی در شراب
دیر مستی آورد ووی مولد [illegible] سودا باشد و[illegible] واگر با گوشت فربه بپزند با روغن بادام یا روغن
کنجد بسیار [illegible] آن کمتر بود ووی مضر بود بچشم [illegible] تاریکی چشم آورد با وجود آنکه در داروها
چشم استعمال کنند ووی مضر بود بچشم کسی را که مزاج چشم وی خشک بود وکسی که مزاج وی [illegible] هیچ
مضر نبود بلکه سود دهد وکرنب سوداوی مزاج صاحب [illegible] القبل [illegible] نشاید که
خورد واگر خورده باشد [illegible] شراب خورده [illegible] مزاج را با خردل وشیر خورده [illegible] بیاشامند
واگر ورق [illegible] باشد وضماد کنند تنها یا با سویق [illegible] را نافع بود [illegible] بلغم بود و[illegible]
و[illegible] وکرنب بری تلخ بود وآن بیشتر در ساحل دریا روید وطبیعت وی گرمتر از بستانی بود وچون
خشک کنند وسحق کنند ومقدار ده درم با شراب بیاشامند از گزندگی افعی خلاص یابند وتخم
وی بمقدار فلفلی سفید بود ووی از جهة گزندگی را نیکو بود وکرنب بحری بیشتر [illegible] بدن

استعمال کنند در الحلبه و تخم وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و در طعام وی شوری
بود با اندکی تلخی **کرنب الماء** نیلوفر است و گفته بشود **کرمة البیضاء** فاشرا است و گفته شد
کرمة السوداء فاشرشتین است و گفته شد **کرمة سائلة** قثاء است و گفته شد و آن سرمه است
کرم بفارسی درخت انگور گویند و بشیرازی ورز... گویند و طبیعت آن سرد و خشک است
و ورق وی و حنوط وی چون سحق کنند و ضماد کنند صداع را زایل کند و ورق وی چون تنها ضماد
کنند یا با سویق الشعیر و بر ورم گرم معده و التهاب آن بغایت نافع بود و عصاره ورق وی قرحه
امعا را نافع بود و حنوط وی اگر در آب خیسانند و بیاشامند کسی را که خون بقی از حلق بیرون
آید نافع بود و زنان آبستن را نافع بود و چون در زمستان شاخهای وی ببرند آبی از او
بچکد نقطه نقطه و چون بر قضبان منجمد شود مانند صمغ بود و چون او را با شراب بیاشامند
سنگ بریزاند و چون بر قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مالند نافع بود و چون احتیاج بمالیدن
وی باشد و باید که پیش از آن که عضو را بنطرون بشویند و بروغن زیت بیالایند و ... کنند
موی بر وی باند خاصه که صمغ که از قضبان تر وی جمع بود اما بجلس حلق بود و مصلح وی
کثیرا و صمغ عربی و خاکستر چوب وی چون با سرکه ضماد کنند بر مقعده که بواسیر از آن قطع
کرده باشند نافع بود و گویند که افعی را چنین سبیل دارد و چون با روغن گل و سرکه ضماد
کنند و بر ورم گرم کرده ... سوده دهد **کرفاج** بیاینی کرفانیه گویند و فاعل ... بن
ان جرع قریب باشد و باید که بآتش سوخته کرده اند و روغن با آن بخورد و وی دهند متصل طبیعت
آن گرم و تر بود و معده گرم را نافع بود و ابدان متخلخل و کسی را که قوه وی زیادت شود و مضر بود
بمعده ضعیف و مصلح وی میفختج بود بیون ماذی ار و بیر گویند و بشیرازی گشنک و آن حبی است
که طعم وی میان ماهی و عدس بود و رنگ وی چیزی زند و چون مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود
و هیچ چیز کاورا مانند آن ضرر نکند و در ولایت کاه فیروز و بیضا بسیار بکارند و نیکوترین وی
آن بود که لون سپید ... و دمشقی یا مصری بود و طبیعت آن گرم است در اول تا دوم و گویند گرم
در سوم و خشک است در دوم سینه و شش را از رطوبت غلیظ پاک کند و اگر بر بهق طلا کنند نافع
بود و لون را نیکو گرداند و چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب کند و افعی و انسان سلیم و سگ دیوانه ضماد
کنند نافع بود و وی گوشت را برویاند در جراحتهای مقعر و چون با عسل و زراوند مدحرج بسرشند
و استعمال کنند گرم است و مولف گوید اگر با ... وزراوند مدحرج و دم الاخوین با وی اضافه کنند
و با سکنجبین عسلی بسرشند و بر گوشت بن دندان که خورده باشد مکرر بنهند البته گوشت برویاند
و طبیخ وی چون بر شقاق مقعده که از سرما بود کنند و حکه که در بدن پیدا شود و چون برازن ریزند
نافع بود و چون بریان کنند و نیک بکوبند و با عسل بیامیزند و مقدار چهار درم از وی تناول کنند
لاغران را موافق بود و چون با سرکه استعمال یا با روغن گنجد چرب کرده عسر البول را نافع بود
و زحیر و مغص و دقیق وی ملین اورام صلب بود که در پستان و اعضا عارض شود و شقاقه
فناد فارسی را که عارض شود نافع بود و اطلاق طبیعت کند و ادرار بول و حیض کند و گردن وی

جنان است که یکبیند گرسنه سفید فربه و ابیض سرانرا ببرند و زمانی نیک بجوشانند تا آب بخورد
و بعد از آن آب بیرون آورند و بریان کنند تا مقشر شود پس با اسباب خرد کنند و بعجلی نیک بپزند
و مقدار ماخوذ از وی دو درم تا سه درم بود و خلطی بد از وی حاصل شود و غذایش خشک بود و بسیار
خوردن از وی بعوض بول خون براید بخصوص از آن که در وی بود و سبل خون بود بعضی گویند که مصلح
وی کل ارمنی و کاکنج بود **کرفس** قطرا است و گفته شد **کرویا** کراویا نیز گویند و قرنباد و قرنبادو
و بیونانی اطانیون و بلغتی دیگر نفتیح و آن زیره رومی است و بشیرازی کرویه و ورق وی با تره دیگ بار بنورند
بود و بعضی نیکوتر از زیره باشد و طبع آن گرم و خشک است در سیم و جالینوس گوید که گرم و خشک
بود در اول و نیکوترین آن بستانی و تازه بود و بادها را بشکند و هضم طعام کند و بول براند و کرم بکشد
و حب القرع را بیرون آورد و قوه معده بدهد و شکم ببندد و خفقانی که از اخلاط لزج بود سود دهد
و مغص را بغایت نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دو درم بود و اگر هر روز یک درم بناشتا در دهن
کنند و رها کنند تا نرم گردد و بخایند و فرو برند ضیق النفس را بغایت نافع بود و نفخ معده
و گرده و مثانه را سود مند بود و درد معده را زایل کند و چون بدان بلغمی که در معده بود دبکلاز از آن
و جالینوس گوید که سده امعا را نافع بود و چون با غذا استعمال کنند مسخن بدن بود و مقوی آن بود
و گویند که مضر بود به شش و مصلح وی صعتر بود و بدل آن نیم وزن کمون نبطی و نیم وزن آن انیسون
کرویا فارسیه و کرویا فسامس و کرویا رومیه و کرویا جبلیه قردماناست و گفته شد **کرکهان**
حند قوقحت و گفته شد **کرم بلی** طردین گویند و آن نوعی از ساسالیوس است و گفته شد **کرکدون**
عاقرقرحا است و گفته شد **کریون** قنطوریون دقیق و گفته شد **کرکر** صنوبر کوچک است که
معروفست هم قریش گویند و بشیرازی اندرکاج خوانند و گفته شد **کرکم** صاحب منهاج
قول چند آورده است گویند عروق صفر است و هم گویند که اصول وی ورس است و گویند که ورس نوعی از آن است
کرمداد و کرمدانه گویند و خرهوانق و خرمانق و غافقی گوید که ثمره درخت مسانست و در بیم گفته
شود و بعضی گویند انجره است و خلاف است و مولف گوید تحقیق آن تخم نوعی از مازریون است و بغایت
کرم و بشکل موبر دانه بود و مسخن بود و مسهل ماء اصفر و حرج بود و دو درم از وی کشنده بود
و از خوردن جگر ورم حادث شود و بکشد و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی که فربیون
خورده باشد **کرکدون** سگ المشک است و گفته شد **کرکی** بفارسی کلنگ گویند و نیکوترین وی
آن بود که باز صید کند و باید که چون بکشند بعد از چند روز بپزند با سرکه و دیگر ابازیر و نمک
بپزند و صاحب منهاج گوید که با مازون کرم سرشد و بعد از آن حلوای قند با عسل بخورند و طبیعت
گرم و خشک بود و گویند که سرد بود و شریف گوید که دماغ و زهره وی چون با زیت بپزند یا بیامیزند
و سعوط کنند نسیان را زایل کند و هیچ چیز فراموش نکند و چون مغز وی در چشم کشند نیکو کند
بیاض و چون زهره وی با آب عدس سحق بیامیزند و سعوط کنند سه روز بیاپی لقوه را زایل
کند البته و دماغ وی چون با پیه خلیه بگدازند و طلا کنند بر ورم دست و پای نافع بود و چون
خصیهای وی تکمه کنند و خشک کنند و بیامیزند با ... آن سرکهن سوخته و گفته اند

ونبات آن ماسوی و در چشم کشند که سپید باشد چنانچه دشته باشد الله داند وچون پیه وی کند از
بار کرعنصل وحنظل را بیاشامند چند روز بغایت نافع بود وچون زهره وی با عصاره مرزنکوش بکذارند وخاصه
سعوط کنند فی الفجالی که القوه در شته باشد هفت روز باید که سود دی در روشنای چشم بیافزاید و روغن کردکان
در القوه حالیه ان سودی تمام دارد وسکلی دفع کند ورهر وی کویند که بر جرب متقرح و بر برص الطلخ کردن نافع
بود ان شاء الله تعالی **کروش الغنم** حافظ الفضلات رحا لحظ الاطفال بخرج انتدوان قیفول است
وکفته شد **کروبیا** کویند که قثاء الکبراست وخلاف است انچه محقق است قثاء الحمار است وکفته شد
کروش بپارسی اشکنبه نیکوترین ان بود که از شکم مرغ باخولی ... پرورده او باشد وطبیعت ان
سرد عصبانی وکروش را باید که سکباج بپزند وخولنجان وفلفل یا باشراب وکرفس وانار بر ملطف
وناجار هرکه ادمان خوردن وی کند بلغم بیدا شود که شوار از شکم بیرون اید وباید که بعد از
وی جوارشات مسهله بخورند که دشوار هضم شود وغذا اندک دهد وکروش چون بلغ بود ودوای
درساقین احداث کند واولی ان بود که بر که بپزند با خولنجان وفلفل **کرک** بپارسی کردن کویند
وان حیوانست که بیونانی کرکدا خوانند ومیان هر دو چشم وی سری داشته بوزنکر وقوم وی نافع بود
تا بحدی که فیل ... بر وی ... بی نیر بود وکویند که زهر وی چون بخور کنند باد هار انکیز
وهر سحر که باشد باطل کند **کرنب** وکرم را نیز کویند وبعد به یونانی ... ببارسی کلم کویند
ونیکوترین بستانی بود که تازه وفربه بود وطبیعت انچه ... سرد بود در اخر درجه اول تا دوم وانچه
خشک بود تا سوم وبقراط کوید که دروی حرارت وبرودت بود ودر ... جالینوس ... خادد
ومرکب بود از قوی متضاده وقسطوس ... وروفس کویند وفراشا لا که سردیست که اکرنه سرد بودی عصاره
وی کفخنه سودی وجالینوس کوید که اکر اکر نه کرم بودی ... اغلیل نکردی و ... کراین فعل
بخاصیت میکند باالظهر انکه جوهر وی لطیف است وغواص ونزود نفوذ ... کند وجوهر
نکند ... حون بیاشامند بخشند حرارت بود بن وی وفصل ... بر وی باقی ... اکر نه
سرد بودی حرم ... بودی ونافع ... وحل ... وچون از برون با خشک ... کند
وی ... زبان ... بخته بود وچون بیاشامد
با سویق وحرم ... نافع بود وچون با عسل وموز یا بادرنک کل سرخ وعسل ضماد کنند بر ورم
خصیه که از کرمی بود ... نافع بود وچون با ارد باقله بر خنازیر ضماد کنند بکدازند وچون با مرکی
واسفیداج وروغن کل بیامیزند از جهت ورمهای کرم نافع بود وخشک وی سود مند بود از جهت دوار
که از بخار مرادی بود با بلغم ومقوی باشد وخوردن وی تاریکی چشم اوردوا شامیدن ... خفقان
را نافع بود وبخاصیت منع بخار از سر بکند وانبه ... کرد طعام مطروعان ... از جهت بخار
معده ... چون بکوبند واب ان در بینی چکانند قطع رعاف از بینی بکند وچون دو کفچه کافور
در یکفصم اب وی حل کنند وچون اب وی با شیر زنان در چشم چکانند ... بان بخت را ساکن کردانند
وخشک ... خوردن با نبات بیاشامند درد سر ... که از کرمی بود سود دهد ودر صداع بکند
وچون خشک وی کرفته با عصاره ... مضمضه کنند ... دهن ... که در زبان بود ها

بود دابل وکشنیز خشک وعصاره ... ل معده بود ومفرح باشد دل را خاصه در
مزاجهای که کرم بود ... درم باسی ... لسان الحمل بیاشامند قطع خون در فتن ... منع
قی وجشا حامض که بعد از طعام وخشک وی بریان کرده شکم ببندد وچون با میفختج بیاشامد
تری زایل کند وبسیار خوردن وی دهن را کند کند ومختلط کند وچشم را تاریک کند وباوه
را خشک کند وباه را بشکند ونسیان اورد ومصلح وی با سکنجبین سفرجلی بود وخوردن وی
که چون کشنیز خشک را ببایند وبا نبات شربت سازند وبیاشامند قطع نوط بکند ومنی ... کند
کردانند وهمچنین اکر با نبات ... کنند واکر تر وی با مرغ فربه بپزند مرق ان از جهت سوزش
مثانه سود مند بود که سبب ان ان شراب بر افراط شده باشد ومقدار ... از اب وی کویند
که کشنده بود واکثر مضرت وی بدل رسد وسدر وغشا وجنون اورد ... حال وی مانند حال شان
بود وهمچنین حون از تر وی ... مقدار ... عقل وغلیظ از وسبات اورد
ومانند مستان کلام وی فاحش باشد وانچه ... کشنیز اید ... اولی وی بقی کنند
بطبیخ شبث وروغن زیت وبوره ارمنی وبعد از ان زرده تخم مرغ نیم برشت بنمک خورده وفلفل
ومرقه مرغ فربه یا بط بنمک بسیار وفلفل خوردن وشراب صرف ... بیاشامند یا میفختج
وهمچنین ... کشنیز تر حون اب وی بسیار خورده باشد ... دیکر بود
از بقول ... کند ... با سموم بود ... با بقول بود ونیکو بود **کزنه** ... الانجرات
وکفته شد **کزوان** باد ... است وکفته شد **کزمازک** ثمرة الطرفا است وکفته شد
وچون ... نیز کویند **کزبرة البئر** شعر الجن کویند ... است وکفته شد **کزانکبین**
حبی ... ترانجبین ... قطره ... نیکوترین ان فارسی بود وسفید
وبزرک ... مانند مصطکی ... رطوبی ... نافع بود وسرفه وخشونت سینه کران رطوبت بود
سود ... ومقدار مستعمل بود از وی هفت درم تا بیست درم بود **کسیرج** ... وکفته شد
کسیقولن نوعی از سوسن است وان ... سیف الغراب کویند ... وکفته ... کشوث
وکفته شد **کسبرة الحلم** نوعی از ... است **کسبن** ... خشک است وکفته شد **کسیلان** قشور
مانند ... وسود ... دو نوع است یکنوع ... بود وان را کسیله خوانند ویکنوع تنک وباریک
بود مانند ... وان را ... خوانند ونیکوترین ان باریک بود که میل بسرخی داشته باشد وطعم
ان کرم بود در درجه اول وخشک ... کویند که معتدل بود در حرارت ورطوبت
معده را نیکو بود ... کویند ... بود وهم ... مانند ... بود ومقدار
مستعمل از وی ... درم بود واصحاب بلغم را ورطوبت را نافع بود ... کرده ورحم را بکشاید
وحیض ... کرده ... وکرم را بکشد ... که خون دود انکه از وی
سحق کنند وبعسل ... کنند ... ساکن کند ومحکم کردانند وانچه کویند که مضر بود
... ومصلح وی ... بود وبدل وی ... **کسب السمسم** بپارسی خرم ... کویند
کسب الخروع خرع ... که ... مخورند ومعالجات بقی کنند

تا معده را از آن پاک کند کشک الشعیر بپارسی شوربای جو گویند و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ آن
از جواب بود و در تبرید و ترطیب کمتر از وی بود و مزاجهای گرم و خشک را نافع بود و تب و دفع تب
بکند و تشنگی که از گرمی بود و خشکی بنشاند کشوث اکشوث است و گفته شد و کشوثا [illegible] نیز
خوانند کشوث رومی افتیمون رومی است و گفته شد کشنج نوعی از گاه است و کلپکان و شجره نیز
گویند و آن در زمستان روید و اکثر آن در ما وراء النهر و خراسان روید و در طرف فارس نیز باشد و مؤلف
گوید که بشیرازی از اکل کنه خوانند و آن تخم دار بود و زنان از بهر فربهی بجلو اکنند و بخورند
و مست کننده بود و چون تر بود بمقدار گرده بود کوچک و چون خشک کنند از گردکانی بزرگتر باشد و الاکل
وی بجفف بود و طبیعت آن سرد بود [illegible] همچون انواع فطر و کاه و آن رطوبت غریبه خالی نباشد و با پوست
بود و جوهر وی حرارت بنشاند که دیر هضم شود و غلیظ بود و مصلح وی [illegible] باشد و دارچینی
و قلقل و سعتر و نمک بود کشنی پوست و گفته شد کشت بر کشت نباتیست بر هر طرف پیچیده مانند
ریسمانی تافته و عدد آن بیخ بود و مؤلف گوید که بشیرازی آن را عجک گویند و آن از طرف [illegible] و طبیعت
آن شیخ الرئیس گوید که گرم و خشک بود در دوم و ابن رضوان گوید که در اول چرب و قوی [illegible] بود و [illegible]
بلغم غلیظ بود و رطوبت فاسد و ابن ماسویه گوید که محلل و ملطف باشد و نافع باشد از جمله اوجاع
بلغم و رطوبت [illegible] و ورمهای سرد نافع بود و ابن سرابیون گوید که بخاصیت منقطع شهوت باه و مقلل منی [illegible]
بود و مصلح آن حب الصنوبر مربا بود و مقلل منی [illegible] در قوت مانند [illegible] بود و بدل آن [illegible] کافور
بود و [illegible] الاصبع بود و مؤلف گوید که از خواص وی آنست که زنان شیرازی [illegible] شیرخواره [illegible]
گریه کند و [illegible] آرام نگیرد در شیب سر ایشان یک عدد عجک بنهند که آرام گیرد و دیگر نگرید
کشط و کسط نیز گویند و آن قسط است و گفته شد کشنه اسطوخودوس است و گفته شد کشمش
کشمش است و گفته شد و منافع وی بمنافع منقی مانند نزدیک است کشیوث بادنجان بری خوانند
در [illegible] از [illegible] برجامه می‌چسبد و ساق آن مانند [illegible] بود و وی رطوبتی بود که بر دست
بچسبد و تخم وی مانند جوز خیار بود کوچکتر و خارناک بود و در جامه بچسبد و در باغهای
شیراز بسیار بود و تخم آن محلل بود و چون ورق وی خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند سپیدی
چشم را زایل کند باذن الله تعالی کعب الخنزیر کعب خوک است چون بسوزانند و سحق کنند و سنون
سازند سنونی قوی بود و با سکنجبین بیاشامند تشنگی بنشاند و [illegible] درد شکم بود سود دهد کعب البقر
کعب گاو چون بسوزانند و سنون سازند دندان متحرک را محکم گرداند و چون با سکنجبین بیاشامند
سپرز را زایل کند و حرکت شهوت باه [illegible] باشد و بر برص طلا کنند نافع بود و اگر با عسل بسرشند مفرح
دل بود و بدن را فربه کند و [illegible] دهد و شربتی از وی [illegible] مثقال بود و چون در چشم کشند [illegible]
بیفزاید کف بقل الحمقا است و گفته شد کفت صاحب منهاج گوید که اسفاناخ است و گفته شد
کف الاسد جنطیانا است و گفته شد کف عایشه کف مریم خوانند و آن اصابع الصفرات
و گفته شد کف الضبع کف السبع خوانند و آن کبیکج است و گفته شد کفری بیونانی [illegible] گویند
و آن پوست بهار خرماست و اغمار نخل [illegible] خوانند و [illegible] نخل ماده بود

کفری و کفراه گویند و بهترین آن خوشبوی بود و [illegible] که المد ذوق چرب باشد و آن قابض بود و چون
در ضمادات [illegible] و مرهمها کنند منع ریشهای بد بکند و استرخاء [illegible] را نافع بود و چون در ضمادات
بشکم کنند و معده ضعیف و درد جگر را موافق بود و چون [illegible] طبیخ آن بنوشند چند نوبت [illegible] را
سیاه گرداند و چون طبیخ وی بیاشامند درد اعصاب نافع بود و درد گرده و مثانه و احشا و قطع سیلان
فضول از شکم بکند و قوت وی [illegible] و آن بهار که جدا [illegible] باشد [illegible] بهتر بود و جانشین [illegible]
و چون بپزند [illegible] جزوی کند کف الیهود [illegible] است و گفته شد کلز مغاث [illegible]
در شکستگی اعضا و کوفتگی عظیم نافع بود کاکل بلغت اهل خراسان مقل است و گفته شود کلیه بپارسی
گرده گویند و وی معتدل بود در گرمی و خشکی و ابن ماسویه گوید که گرم و خشک است و گویند که سرد
و تر است و خلطی بد از وی متولد شود و عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد و محمود ترین گرده
بره بود و اولی آن بود که با نمک و مری بپزند یا با نمک و فلفل و دارچینی [illegible] یا بپیه وی بخورند کلح
قند است و گفته شد کلیانی اشنان است و گفته شد کلنج [illegible] راسن است و گفته شد کلبکان طرخون
و گفته شد کلیه کرونا جو جوا است و گفته شد کماه انواعست یک نوع غوشنه گویند و گفته
شد و نوعی دیگر کشنج گویند و هم گفته شد و یک نوع در باب قاف در صفت فطر انواع از گفته شد کماشیر
[illegible] گویند که [illegible] مانند [illegible] و گویند که وی [illegible] و گویند بتحقیق صمغ [illegible] است
که قطر اسالیون تخم اوست و وی [illegible] اقوی بود و گرم و خشک بود در دوم و گویند که گرمی وی
در مرتبه چهارم بود و بول براند و حیض [illegible] بیرون اندازد محکم [illegible] قوی [illegible] بود
و اسهال آورد و وی مذیب و محلل بود کمثری بپارسی امرود خوانند و آن انواع است و [illegible]
آن بود که در خراسان آن را شاه امرود خوانند و آن مانند نبات بسته بود و خوش بوی و خوش رنگ
پوست تنک و بزرگ و بعد از آن [illegible] بود که رسیده بود و آن معتدل بود و گویند که سرد و تر بود در
اول و خشک بود در دوم و [illegible] سرد بود در اول و آن انواع که شاه امرود [illegible]
و کثیر الغذا باشد و [illegible]
براند خاصه [illegible] و [illegible] معده [illegible] و مسکن صفرا بود و خلطهای صفراوی
و رطوبت آن که قابض بود علاج کسی که فطر خورده باشد و اگر فطر با کمثری بپزند ضرر آن کمتر باشد و خوردن
بعد از غذا منع [illegible] کند و [illegible] قولنج آورد و پیران را [illegible] بود و مصلح
وی ماء العسل بود و با ادویهای گرم یا زنجبیل مربی و حب وی گرم را [illegible] و بقراط گوید که کمثری چون
[illegible] بود و مجفف بود و شکم را ببندد و اگر رسیده [illegible] و شیرین بود [illegible] مرطب بود و شکم
براند و شیخ الرئیس گوید که مقوی دل بود و [illegible] گوید که [illegible] متولد شود [illegible] هضم شود و رازی گوید
که نشاید که آب سرد بر سر آن خورند و بعد از وی غلیظ بخورند و اگر بگرسنگی که صادق بود بخورند باید که
خواب کنند بعد از آن شراب کهن صرف بیاشامند با زنجبیل مربی و ابن ماسویه گوید که [illegible] طبیعت
ببندد و [illegible] معده [illegible] اسهال مره صفرا بود کمافیطوس بیونانی حاما بیطس گویند یعنی
صنوبر الارض بود و صاحب منهاج گوید که تخم کرفس بود رومیست یا کاشنی رومیست و بعضی گویند

کمی بکه و شاخ قند است و جوخازف است و مؤلف گوید که حشیشی که کل نقش رنگ دارد با خرتخم
اورد و بشیرازی ان را هاش داند و گویند و تلخی وی زیادت از تیزی نیست و صاحب منهاج گوید که
نیکوترین ان بستانی بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سوم و گویند که گرمی وی در سوم بود
و مفتح جلا دهنده اعضا باطن بود و در وی قوة مسهل بود و چون بر صلابت سپرز و بر ریشهای عفن
باشند سودمند بود و چون با عسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود و سده جگر بگشاید
و یرقان سوداوی را بغایت نافع بود و چون هفت روز ناشتا نافع بود خاصه با شراب حیض
و بول براند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند که مضر بود به شش و مصلح وی
انیسون بود و بدل آن نیم وزن او سیساليوس و دانگی و نیم ان سلیخه و دیسقوریدوس گویند
که چون با ماء العسل چهل روز ناشتا بیاشامند عرق النسا را زایل کند و علة جگر و درد
گرده و مفاصل را نافع است و طبیخ چون بیاشامند دفع ضرر نیم خانق النمر بود و ابن سرابیون
گوید که مسهل بلغم غلیظ بود و شربتی از وی یکدرم و نیم بود تا یک مثقال و نیم و اسحق بن عمران
گوید چون بیاشامند دو مثقال از وی با آب انجیر تنقیه امعاء بالایی را پاک کند
و دیسقوریدوس گوید که بدل آن بوزن آن کمادریوس است کمادریوس یونانی خامادریوس
گویند و معنی آن بلوط الارض و بعضی آن را فریوس خوانند و گویند که آن برگ و شاخ اشنواست
و خلاف است و مؤلف گوید که آن گیاهیست سبز رنگ بغایت تلخ دارد و برگ و قضبان و تخمی
را باشد اما تخم آن اندکی بود و بشیرازی ان را نام دارد گویند و تلخ بود و نیکوترین آن تازه وی
بود و بعد از ادراک تخم بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم و وی
مفتح ملطف بود و چون با عسل ریشهای مزمن نهند پاک کند و چون تازه آن بیاشامند
که با ... پخته باشند سودمند بود از جهت سرفه کهن و ابتدا استسقا و حیض و بول براند
و ... زاند و بچه پس وف اورد و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را
نافع بود و چون با شراب بیامیزند و در چشم کشند قرحه بلغی که ناصور شده سحق کنند ...
زایل کنند و چون بکوبند و بر ... نهند بگدازند و چون بیاشامند یرقان را زایل کند و گویند
که چون اندکی آب بپزند و بپالایند و سه روز بیاشامند هر روز سی درم ناشتا با زیت بیاشامند
نیم گرم سنگ بریزاند ابته و سودمند بود از جهت دردهای مزمن که در نواحی سینه و شش بود
و چون سحق کنند با جلاب یا عسل سرشند و بیاشامند سه روز مقدار شربتی از وی تا سه درم
بود و کما فیطوس نیز و شراب کمادریوس مسخن و محلل بود و تشنج و یرقان و نفخ رحم و سوء الهضم
و ابتدا استسقا را بغایت نافع بود و بدل آن عروق غافث بود و دیسقوریدوس گوید که بدل آن
اسقولوقندریون بود و بوزن باشد و بنیاد وقت گوید که بدل آن بوزن آن سلیخه بود و گویند که بدل
تخم حماض بر نهبت با تخم شلغم بری بود کمون بپارسی زیره گویند و آن چهار نوع است کرمانی
و فارسی و شامی و نبطی کرمانی اقوی بود از فارسی و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند که
گرمی وی در دوم بود و آن کرم را بکشد و بادها را بشکند و هضم طعام بکند و چون با آب آن

دوران -

روی بشویند صافی گرداند و فولس گوید که ریاح شکم را ببندد و نبطی بر آند و ابن ماسویه گوید
که چون بریان کنند و در سرکه خیسانند شکم را ببندد و بادهای غلیظ را دفع کند و تجفیف
معده بود و جوب را نافع بود و اگر نرم با زیت بخورد بکوبد قطع کند حیض بکند و چون در
سرکه خیسانند و خشک کنند و سحق کنند و سفوف سازند و بدان ادمان کنند قطع شهوة
طین بکند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان لعاب بکند و چون با سرکه سحق کنند
قطع رعاف بکند و چون تنها بخایند و آب آن در چشم چکانند خون را ببندد و نظر را نافع بود
و عصارة وی در چشم را جلا دهد و چون بر موضع موی زیادت که در چشم بود طلا کنند
بعد از آن که موی بر کشیده باشند دیگر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند و برگ وی سیاه رنگ
بود مانند شونیز و نوعی از وی هست که تخم وی مانند سوسن بود و چون با شراب بیاشامند یا مرغ
و بر گزندگی جانوران نهند نافع بود و تفتیت الحصاة بکند و سنگ بریزاند و چون با سرکه بیاشامند
فواق را زایل کند و ساکن گرداند و چون با زیت و عسل بیامیزند و ضماد کنند بر آثار سیاهی که در شیب
چشم بود زایل کند و همچنین بر ورم انثیین و آن گرمی بود مقدار شربتی از وی یک درم بود و گویند
که مضر بود به شکم و مصلح آن کثیرا بود و بسیار خورده وی لون را زرد گرداند و بدل کرمانی یک وزن
و نیم نبطی بود و شان گوید یک وزن و نانخواه و حکیم گوید که بدل آن بوزن آن فارسی بود و بدل آن کرویا
بود و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و گویند که بدل آن تخم کرفس بود کمون حلو انیسون
بود و گفته شد کمون ارمنی کرویا است و گفته شد کمون بری کمون بری است و شونیز گویند و نانخواه
شد کمون اسود اخر نانخواه خوانند و آن شاه طرح است و گفته شد کمکام گویند ضرو است
و گویند که پوست بنج است و آن در ضرو گفته شد و بعضی گویند که صمغ انست کما ابوطس خاما ابولیت
و گفته شد و آن انواع از مادریون است ماه است کندر بعربی ... گویند بپارسی
کندر دریایی و اصمعی گوید که سه چیز است که از یمن اورند و در هیچ محل دیگر نباشد لبان و ورس
و عصب یعنی برد یمنی و ابو حنیفه گوید که لبان نبود الا بعد رختهای عمان و درختهای ... باک
باشد و قد آن دو گز زیادت نبود الا در کوه و ورق آن مانند ورق مورد بود و ثمره آن هم مانند
ثمره مورد بود و علک وی را خایند و یونانی لبطالون و نیکوترین آن سفید تر و ملحرج تر بود
یعنی که حبهای آن گرد بود و چون کهن گردد سرخ شود و غش در وی به صمغ و راتینج کنند و جالینوس
گوید که طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در اول و گویند که در سوم قوت حافظه را نیکو بود
و خون را ببندد از هر جای که باشد و نفث الدم که از جنب الدماغ بود و آن نوعی از رعاف است
و منع ریشهای که در چشم بود کند ... مفعد بود بکند و چون بر عسل ... زایل کند و چون
با پیه بط یا پیه خوک بیامیزند و بر قروح ... زایل کند و ریشهای که از سوختگی آتش بود
و شقاق که از سرما بود سود دارد و چون با نطرون بیامیزند و سر را بدان بشویند ریشهای
تر زایل کند و چون با خمر شیرین بیامیزند و در گوش چکانند انواع دردهای آن زایل کند ۵
و ابو جریح گوید که محرک خون و بلغم باشد و نشف رطوبتی که در سینه بود بکند و مقوی معده

ضعیف و مسخن آن بود و حکو سرد بهتر نافع بود و اگر بکشکاب در آب خوی بپاشند و هر روز از آن
آب بخورند بلغم را نافع بود و حفظ زیاده کند و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان بکند
و اگر بسیار بیاشامند صداع آورد و کند و هضم طعام بکند و باد حار بشکند و قی ببندد و سپیدی
چشم را نافع بود و خفقان را سود دهد و شیخ الرئیس گوید مقوی روح و دل و دماغ بود و مع
ترخا فیه هست بسبب آن دخان وی در زمان را سود مند بود و گویند که سرگین را نافع بود و گویند و رومی
خاییدن آن دندان و لثه را نافع بود و محکم گرداند و بسیار خاییدن وی باشد که جذام آورد و بهق
و برص پیدا کند و دخان وی چون با قطران بیامیزند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر کندر با شراب
یا آب گرم بجوشانند و بیاشامند کرم بکشد و قشور وی قبضی داشته باشد و صفت آن گفته شد در
دقاق الکندر ... و دقاق کندر دو نوع ماند کندر بود که کندر بکوفته در منخل کنند و بیزند و خرده و دقاق
که از منخل بشیب آید آن را دقاق الکندر گویند و نیکوترین آن سفید بود و مقدار شربتی از وی نیم درم
بود و نافع بود از جهت تبهای بلغمی چون قدری کندر و اندکی زعفران بخور برگیرند نافع بود و همچنین
اگر قدری با اندکی نانخواه بیاشامند سود مند بود و دخان کندر از جهة علتهای چشم نافع بود و گفته
شد و صفت دخان آن کند مضر بود به شش و مصلح وی انزروت بود و بدل وی مصطکی بود و اسحق
گوید که بدل آن ... وزن آن دقاق الکندر ... بود **کندش** سادس کند شه گویند و
مستعمل از وی بیخ وی بود و وی سیاه و سفید بود و داخل درجه سیوم و خوردن وی در غایت خطر بود و وی
مقطع بلغم و سودا بود و برص را زایل کند و بهق سیاه و جرب را نافع بود و عطسه آوردن و سپرز را بگدازد و بول
و حیض براند و سنگ را بریزاند و مسهل بلغم لزج باشد از مفاصل و شربتی از وی تا دانگی و نیم بود و اگر
سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد و نشاید که در تابستان سعوط از بهر آنکه نشف رطوبت بکند و اگر
در ... و بهار سعوط کنند شاید و اگر بچه ۳ ماهه در شکم مرده باشد آن را سحق کنند
و با عسل ... فتیله سازند و بخود برگیرند بچه بیرون آورد اما مضر بود به شش و مصلح وی
... از ادویه قتاله بود و قی بسیار آورد و غثیان ... بود و با خذ که خناق آمد
و کسی که آن خورده بود قی و حقنه قوی کرده آن شحم حنظل بود کنند و اگر تشنج پیدا کند معالجه تشنج
پیدا کند معالجه تشنج کنند که از یبوست بود و بدل آن دو دانگ بوزن آن جوز القی است یا دو دانگ
وزن آن از فلفل بود و رازی گوید که کسی که در شب ماه و ستاره ببیند مقدار عدسی از وی با روغن
بنفشه سعوط کنند و ۳ نوبت شب کوری ببرد و بغایت سود مند است **کنگر** خرشف گویند
و گفته شد و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند که عرق را خوش بوی کند **کنگر زد** بیاد آوردند
و آن صمغ کنگر است و طبیعت آن گرم و تر است ... گویند سرد بود و وی قی آورد و اوید باسانی چون
با آب گرم و سکنجبین بیاشامند یا با عسل ... و بیخ دار شیشعان است و گویند که در قی بدل آن جوز
القی است **کوز** مقل است و گفته شد **کوز گندم** حبز جندم گویند و گفته شد و صاحب منهاج
گوید در خواص وی که چون یک کیله از وی بگیرند و مقدار ده رطل عسل و سی رطل آب و نیک با هم
بیامیزند و بر آن ظرفی بپوشند در ساعت شراب شود و آب شراب ... **کوالف**

باد آورد است و گفته شد **کوکب شاموش** طین شاموش است و گفته شد **کوکب الارض** کالقیمولیا است
و رازی گوید که آن درخت است که در شب روشن نماید و آن طلق است و گفته شد **کوکر** خس است
و گفته شد **کولم و کوبد** فلفل است و گفته شد **کوادع** بشیرازی دشتی گویند و کهوبران
گنج بود دیگر غلیظ و دیر هضم صالح بود و زود هضم شود و عدیم الفضول بود و خون سرد که
از وی متولد شود و اگر با سرکه و ابخه آن مستعمل کنند لزوجت از وی متولد شود و بود ... انکش
شود و نافع بود از جهت سحج امعا و خشونت حلق و شقاق زبان و لبها که از گرمی بود سود دهد
کهمانا فادانیا است و گفته شد **کهربا** صمغ جوز رومی است و نیکوترین آن شمع رنگ است
که صافی و سرخ بود که بر زردی زند و طبیعت آن سرد و خشک بود و خشکی آن در دوم درجه بود و گویند
که در وی اندکی حرارت بود و گویند که گرم بود در سیوم خون را ببندد از هر موضع که باشد و خفقان را
نافع بود و مقوی دل و مفرح بود و چون نیم مثقال از آن با آب سرد بیاشامند قی را ببندد و با
مصطکی قوة معده بدهد و درد معده را نافع بود و عسر البول سود دهد و خوزی گوید که قطع
رعاف بکند و چون بر ورمهای گرم بپاشند نافع بود و چون بر زن حامله بندد بچه را نگاه
دارد و اگر بر صاحب یرقان ببندند بغایت نافع بود و اگر سحق کرده بر سوختگی آتش طوخ کنند
بغایت نافع بود و بواسیر را و خون حیض را ببندد و گویند که مضر بود بسر و مصلح وی [illegible]
باشد و بدل وی طباشیر بود و تیاذوق حکیم گوید که بدل وی دو وزن وی سلیخه و گویند که بدل
وی بوزن وی سندروس بود و ... و گویند که بدل وی دو وزن وی طین ارمنی
و چهار دانگ وزن وی سلیخه و نیم وزن وی بزر قطونا است که بریان کرده باشند و گویند که بدل
آن بوزن آن طباشیر است و دو دانگ وزن آن سندروس است **کهلم** بادنجان است و گفته شد
کیه مصطکی است و گفته شد **کیلدارو** سرخس است و گفته شد **کیبرکونه** و کیبوزه گویند و آن
جندم است و گفته شد **کیدکان** نوعی از کما است و گفته شد والله اعلم بالصواب

باب اللام ٥ **لادن** نیکوترین آن چرب و خوش بوی باشد که لون آن بزردی زند
و هیچ رمل نداشته باشد و طبع آن گرم بود در آخر درجه اول و گویند که در آخر درجه دوم
و وی تر بود و گویند که سرد و قابض بود و این قول دور است و گویند که خشک بود اما جوهر آن
بغایت لطیف بود و در وی اندکی قبض بود و مصلح رطوبات غلیظ بود و ملین و معتدل بود
و قوت بن موی را نگاه دارد و برویاند و با روغن مورد موی را نگاه دارد اما بر داء الثعلب
و داء الحیه ممکن نیست که برویاند و معالجه آن بداروهای دیگر بود که تحلیل بسیار دارد ایشان باشد
و اگر لادن در شیب جامه بخور کنند بچه مرده را و مشیمه را بیرون آورد و چون با شراب
بیاشامند شکم ببندد و بول براند و بلغم را پاک کند و چون با شراب بیاشامند شکم و بول براند
و مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود و ملین صلابت معده بود و رحم و قوة ... با بر ...
چون ضعیفی و سردی که در ایشان باشد و اگر در روغن گل حل کنند و در گوش چکانند درد
گوش را زایل کند و اگر در روغن بابونه یا شبت حل کنند و بر هر جای که درد باشد نافع بود

واکر در روغن حل کنند و طلا کنند بر یافوخ کودکان یعنی میان سر که آن را بشیرازی خانانه کویند
و نزله و سرفه را نافع بود و چون با پیه خوک حل کنند و بر ورم مقعد نهند درد را ساکن کرداند و چون
با روغن کل حل کرده حقنه کنند سحج را نافع بود و کویند که مفتح سدد بود و کویند که مضر بود و بدل وی
از سنبل الطیب بود **لاژورد** بپارسی لاجورد و نیکوترین آن بدخشی بود و هی لف کو به کجا صیت
تفریح و تقویت دروی زیادت بود و کرده نوع دیگر هست و دوی همسایگی ارمنی و طبیعت آن کرم بود در دوم
و خشک در اول و وی مانند حجر ارمنی است لیکن لاجورد ضعیف‌تر از وی بود در مسهل سودا و کویند قوت وی با نزدیک قوت
الذهب است و اندکی از آن ضعیف‌تر بود و لاجورد مسهل سودا بود و هر خلطی که باشد با خود ببرد
اگرچه با خون آمیخته بود و ماخولیا را نافع بود و ربو و چون وزن نیم درم از آن در فرزجه کنند تا یک درم
روغن زیت بچه را نگاه دارد و در رحم بر ثبوت رسد و از افتادن ایمن باشد و شربتی از وی تا یک درم
بود و در کرده و مثانه را نافع بود و شربتی از وی تا یک درم بود و ثالیل را قلع کند و چون با سرکه راسحق کنند
و بر برص طلا کنند زایل کند و مقوی مژه را برویاند و چون زن محمود بر کیرد حیض نیکو براند اما مضر
بود بقلب معده و مصلح آن مصطکی با جامابود و بدل آن حجر ارمنی بود و کویند که بدل آن لذاق الذهب است
لاغیه نوعی از یتوعات است و آن کلی زرد دارد مانند کل شبت و دق آن بزرد زند و ورق اندک
داشته باشد در دامن کوهها بسیار دید و چون بشکنند شیر بسیار از آن بیرون آید و ثقیل بود
عسل بر کل وی جرا کنند و بعضی کویند که آن نبات شلین بود و فی الجمله طبیعت آن کرم و خشک است
در سیوم و کویند که در چهارم و از خواص وی یکی آنست که در مقامی که ماهی بود چون در آب اندازند
ماهیان همه در روی آب افتند و وی مسهل آب زرد بود و استسقا را نافع بود و دق را چون بپزند
و بخور بدهند همین عمل بکند و اکر ورق وی را بکوبند و عصیر از آن بیاشامند مسهلی قوی بود و فعل
وی اقوی از لبن و لکن لبن مقوی بود و بدل آن واسیون است **لالا** کیا حیت که از طرف مکه
می‌آورند و آن چه لواسیر بخور کنند نافع بود و خاصیت تمر آن درد آن ساکن کرداند و چون بیاشامند
بیاشامند خون را ببندد و طبیعت وی مسهل سخن بود و در وی قبضی بود و بسیار از وی مضر
بود بمثانه و مصلح وی حب الاس است **لبلاب** و آن قوقله خوانند و آن نوعی از قسوس
و معروف بود و آن بعشقه و حیلوث نیز کویند و نبات وی بر هر نباتی که نزدیک بود پیچیده شود
و آن را حبل المساکین و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و یبوست و کویند که کرم و خشک بود و کویند
که سرد و تر بود
و وی ملین و محلل بود و اکر عصیر وی با روغن کل به پنبه بازه در کوش کرد درد بنشاند چکانند سودمند بود
و درد سر کهنه که باشد نافع بود و سینه و شش را سودمند بود و ربو و سده جکر با و دق آن
با سرکه سپرز را سود دارد و آب وی مسهل صفرا بود که سوخته باشد و صاحب منهاج کوید
که شربتی از وی سی درم بود یا با نبات بیاشامند و بغا قی کوید که شربتی از وی نیم درم رطل
کماب تو صحنا نحو حمل وبیج مثقال ترنجبین باشد و است درم نبات و اکر بیاشامند قوتی ضعیف شود
نکو خود از سرفه که از جنس طبیعت بود قولنج که سبب آن از خلط کرم بود و محلل ورمی بود که در

مفاصل و احشا باشد و چون با فلوس خیار شنبر مستعمل کنند و قرحه امعا را نافع بود و چون
با روغن بادام بپزند و کویند که مضر بود و بسپرز و مصلح وی نبات بود و لبن لبلاب بزرک
موی را بسترد و شپش را بکشد و صفت مداوای وی مسهل خوب بود و بدل آن ایرخطی و خبازی
بود **لباب القمح** لبلاب الحنطه و آن نشاسته است **لبان** خردل بری خوانند و آن در
صفت مانند خردل است در طبیعت و آن حرارت که خردل دارد نداشته و در بطینه از حینه
خوانند و مولف کوید که بشکل از قمح خوانند و آن بره بود که از حماض بشتر عادهد و نیکوتر
از وی بود و چون بپزند و بخورند و شریف کوید که چون بپزند و در طبیخ آن نشینند طلاق که
از ضعف اعصاب و برودت بر آمده نتوانند رفت چون در آن نشینند نافع بود و تخم وی را چون سحق
کنند و با شیر بسرشند و بر روی مالند کلف را ببرد و حسن را زیادت کند و لون را نیکو کرداند
و اکر بدان ادمان کنند کلف و نمش و برش را زایل کند و اکر از تخم وی لعوقی سازند و ناشتا
لعوق کنند سرفه کهن را نافع بود و چون با شراب صرف بیاشامند و بیاشامند یا با میفختج منک
کرده را ببرانند **لبن** بفارسی شیر کویند انجه حلیب بود و ابن ماسویه کوید که کرم و تر بود
و کرمی وی را کمتر بود و دلیل حرارت او حلاوت است و هم او کوید که قوی در حرارت در وسط درجه
دوم در رطوبت در درجه دوم بود و رازی کوید از قول اول اول جالینوس کوید که حرارت
وی زیادت نبود و برودت و برودت وی زیادة نبود از حرارت و در حرارت میان بلغم و خون
بود بلکه بخون نزدیک بود و ابن ماسویه کوید که کرم و تر بود و خاصه چون تازه بود و صاحب منهاج
کوید که لبن سرد و تر بود و در حلیب وی سردی بود و لکن از غیر وی بود و هم او کوید که معتدل
بود و مقوی بدن و چنین کوید که باید که نظر کنند و بر سد اعضائی که هضم وی میکنند بر هر کس
را چه طبیعت دارد و عضو بر تن هضم وی میکند بر هر دو سرد باشد از بهر آنکه طبیعت وی
سرد است و صاحب منهاج کوید که نیکوترین آن بود که بغایت سفید معتدل القوام بود و بوی
ناخوش نداشته و صالحترین شیرها شیر آدمی بود شیر زنان و بعد از آن شیر حیوانی که نزدیکتر طبع
آدمی بود و معالج کوشت حیوانات دلالت بر جودة البان و رداءت آن کند اکر حیوانی مثل سک و کرک
و شیر و یوز و سباع و امثال آن بود که کوشت ایشان کریه الرایحه بود بد بود اما کوشت حیوانی
که خوشبوی بود کوسفند و بز و کاو و خوک و اسب و خر کور و آهو و شتر و امثال آن نیکو بود
و موافق بود و شیر حیوانی که لون او سفید بود و قوت آن ضعیف بود و آنچه سیاه بود اقوی بود
و نیکوتر بود و بر تن بکند و آنچه سفید بود و تر بکند و در بهار رطوبت و رقت زیادت بود
و در تابستان ثخونت و صفوت نیکوتر بود و از بهر آنکه زرعی که آن زمان خورد و ادسم و اغلظ بود
و آنچه از بیشها چرا کنند شیر ایشان رطوبت بود و کم بود و آنچه در کوه چرا کنند اخف و اسخن
باشد و نیکوترین شیرها شیر جوان بود و کوسفند شیر وی تر بود و بز که سرخ شیر وی خشک
بود و شیر مرکب از سه جوهر بود جبنیه و مائیه و زبدیه و چون از یکدیگر جدا شوند هر یکی فعلی خاص
داشته باشند و شیر چون با عسل بیاشامند ریشهای اندرونی از اخلاط غلیظ پاک کرداند و تنقیح

بدهد و غذائی نیکو بدهد و دماغ را بیفزاید خصوص شیر زنان و وی زود هضم شود چون
از خونی متولد شده باشد که در غایت انهضام بود و اولی آن بود که چون شیر بیاشامند نخسبند
و هیچ بر سر آن نخورند با وی بکلیه و بغایت سود مند مزاج گرم و خشک را چون در معده وی
صفرا بود با عسل یا نبات بود بر هضم یاری دهند نیکوترین اوقات خوردن میان بهار بود
که آن زمان معتدل بود در غلظ و لطافت و حیثیه در وی بیشتر بود و از مایه و در زمستان
نشاید که خورند که بعد از حمل روز که واسع باشد که شیر وی خورند بسبب انکه بشر آنزی
زهک گویند و چون شیر با نبات بیاشامند لون را نیکو گرداند خاصه زنان و فربهی آورد تا
بحدی که صاحب مزاج گرم و خشک چون در آب نشیند فربه شود و جرب و حکه را نافع بود
و باه را برانگیزاند و شیر پخته که سنگ در آتش تافته یا آهن داغ کرده باشد شکم به بندد و سحج
نافع بود و کسی که ادویه قتاله خورده باشد خاصه ذراریح و ارنب بحری و خانق الذیب و بیخ سرکران زهر خورده
و وی تریاق زهرها باشد حتی که زهر افعی را و وی در معده صفراوی مستحیل بصفرا شود و منفخ بود
شده در جگر بدا کند و مضر بود و اصحاب سیلان دم و صرع و حمی مضرت بر بدن انسان بیت الاشیری
که فاسد شده باشد و شیر مضر بود اورام بلغمی باطنی و اعصاب و اورام بلغمی و چون بسیار خورند
برص آورد و شپش در بدن پیدا کند الا شیر شتر که وی برص را کم کند آورد و وی علاج نسیان و غم
و وسواس بود و لکن مضر بود به لثه و دندان و تاریکی چشم آورد و خفقان را که از رطوبت بود که بعد
از وی مضمضه کنند بعد از انکه خورده باشد شراب خورند چون جوشانیده بخورند بعد از آن
کشمش بخورند نفخ وی زایل کند و اگر در شکم بسته بسبب شیر مایه یا غرار عرق سرد آورد و غشی
و حمی نافض و انجه با پنیر بسته بود زود سخناق کشد و باید که از حلویات اجتناب نمایند که
لبن زیادت گرداند و باید که سرکه با آب ممزوج کرده بدهند با فودنج [illegible] که در ساعت تحلیل کند
با پنیر مایه یک مثقال بیاشامند **لبن حامض** نیکوترین وی آن بود که مسکه وی بسیار بود
چون مسکه از وی بگیرند و ترش شود آن را مخیض گویند و بپارسی دوغ و چون مسکه از وی گرفته
باشند از ماست گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود و گرم مزاج را موافق بود
و شیخ الرئیس گوید که ماست در مزاجهای گرم بهی باه بود از بهر آنکه مرطب و منفخ بود و وی دندان
زیان دهد لکن خلط را خام گرداند و بطی الهضم بود و ماست را که دو لثه را لرزان گرداند و دوغ
معده گرم را نافع بود و حصا در وی خاک از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند اسهال صفراوی را
و دموی را به بندد و تشنگی را بنشاند و باید که بماء العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود
و اگر مستحیل شود و بعفونت با حموضت دوار و غشی و مغص در فم معده تولد کند و باشد
که بهیضه کشد و باید که قی کنند و معده را از وی پاک کند و بماء العسل و بعد از آن شراب
صرف یا مثلث با فلافلی بیاشامند و روغن ناردین بر معده تکمید کنند **لبن البقر**
دو نقیس گوید که شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان بود آدمی را بود
و آنچه مساوی ملایم بود از بهر آنست که شیر گاو مناسب‌تر از شیرهای دیگر حیوان باشد خلط

وی تیزتر بود و غذا بیشتر از همه شیرها بدهد و فربهی آورد و دیرتر بگذرد و دبو و سل و تقرح ریه را
و تبهای کهن را نافع بود **لبن المعز** شیر بز غاله معتدل بود میان گاو و خر و تولد را نافع بود
و ریش حلق و عرق النسا را اگر از خشکی بود و غم و وسواس و سرفه و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره
بدان کردن خناق را و ورم ملازه را سود مند بود و ریش مثانه و دیسقوریدوس گوید که شیر بز در وقتی
نفع کم کند از شیرهای دیگر بود از بهر آنکه چرا گردن وی بیشتر بچیزهای قابض بود مثل درخت
مصطکی و درخت بلوط و درخت زیتون و درخت حبة الخضرا و امثال آن و از بهر آنست که معده را
نیکو بود و روفس گوید بلکه شیر بز غاله اسهال وی ضعیف تر از شیر گاو بود و باقی در همه احوال مانند
وی باشد و طبری گوید که تبهای کهن را و استطلاق بطن را نافع بود از بهر آنکه بسیار بود و اندکی اثار
و چیزهای تلخ جدا کند و گویند که مضر بود با حشا و بدل آن شیر گاو بود **لبن اللقاح** لبن الابل است
و بفارسی آن را شیر شتر گویند و وی دسومه و حبه کمتر داشته باشد و بغایت رقیق و مائی بود
و سده احداث نکند چنانچه شیرهای دیگر و بلکه سده را بگشاید و جگر را تازه کند و ضیق النفس را سود
دهد و ماء اصفر را نافع بود و قوت جشم را بدهد و مرضهای سپرز را نیکو بود با بول اعرابی
استسقاء طحالی را و قی را سود مند بود و غلظی که در جگر بود بگدازد و ورمهای صلب حاسبه
را مفید بود و بواسیر و دمبله را نافع بود و شهوت غذا و شهوت جماع برانگیزاند و اگر با شکر بیاشامند
و انرا لون صاف گرداند و حرارت جگر و خشکی او را نافع بغایت بود و مقدار یک رطل تا دو رطل مستعمل بود
و زود از معده بگذرد و غذا کمتر از البان دیگر دهد و بهتر آن شیر بر سخونت او که در ساعت دوشیده
باشند **لبن النعاج** لبن الضان نیز گویند و پارسی شیر میش گویند و غلیظ بود و جبنیة و زبدیة
بسیار داشته باشد نفث الدم و قرحه شش را نافع بود و تدارک ضرر جماع را بکند و قوت باه را بدهد
و لذع پیکشنده را نافع بود و ترنج و قرحه امعا و بثور و بواسیر و سرفه را سود مند بود و لون را صافی کرده
و دید و دماغ بیفزاید و نخاع و هچنان که شیر بز جوده نبود و وی گرم بود و ملایم معده نبود و فراقی
و ورم را بلغم و قولنج آورد **لبن الاتن** بپارسی شیر خر گویند و دسومه وی کمتر بود و رقیق بود و چون
مضمضه کنند لثه و دندان را محکم کند بخلاف شیرهای دیگر و سرفه و سل و نفث الدم و ضیق النفس
را و مجموع مرضهای سینه و ریش مثانه و بهای بول را بغایت نافع بود و چون از حلیب بیاشامند
مقدار ده مثقال بی تحدم با مصالح یا کمتر یا بیشتر و پیرکشنده را و ترنج و قرحه امعا را نافع بود و بر
اصحاب صلاح نبود و بلکه وی شیر مثل بود و گویند که نافع بود و گویند که بلادی شیر خنثی بود
لبن الخیل لبن الرماک گویند و بپارسی شیر اسب است خشک تر و دسومه وی کمتر بود و زود بر نذو دیگر بود و چون
که منقطع شده باشد بر آید و چون زن شیر وی حقنه کنند رحم را پاک گرداند و فرجه و چون بیاشامند
مستی کند و منزل آن اندر اقیص گویند **لبن النساء** شیر زنان بود بول براند و تریاق ارنب بحری بود
و درد چشم را نافع بود و چون در چشم دوشند و خونت چشم را زایل کند خاصه چون با سفیده
تخم مرغ و سل را نافع بود و چون بیاشامند همان زمان که از پستان مکیده نافع بود و لا باید که
زنی صحیح المزاج باشد و معتدل المزاج فربه و درم گوشت گرم و قرحه امعا و چشم را نافع بود **لبن**

شیرازی زهک خوانند وطبیعت ان سرد و تر بود و مصلح مزاج وجگر گرم بود و سپید را فربه کند
و وی بطی الهضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده بگذرد و [illegible] و نفخ در معده
و درد پدید آرد و نخاع وی خفقانی بود و مصلح فواق و مولد خصی بود و چون با عسل بود و [illegible]
دهد و مصلح بود **لبن السود** صمغی است که از طرف مغرب اورند و ان بغایت گرم بود و مفسد بدن
باشد و [illegible] علت اورد [illegible] هلاک بود و چون [illegible] شود [illegible]
لبن اللاغیه صفت ان در لاغیه گفته شد پیش از این و جالینوس گوید که اندر قوم [illegible]
[illegible] بود و بدل وی بود **لبان** کندر است و گفته شد **لبن الیتوعات** شیر یتوعات
مانند مازریون و حلتیت و انجره و شبرم و عرطنیثا و الوان دیگر که حاد و محرق بود و مفسد خون بود
و اگر بر اعضا چکد بسوزاند و [illegible] در ابی سرخ بود و بغایت نشتر و [illegible] سرد و موافق [illegible]
که شیر یتوعات خاصه شبرم و لاغیه خوردن [illegible] **لباب القرطم** مغز
[illegible] بود گرم و خشک بود و مسهل بلغم و قولنج بگشاید و استسقا را [illegible] نافع بود و [illegible] از
وی سه مثقال بود با سعتر **لبنی** میعه است انچه سائله بود [illegible] عسل لبنی خوانند و میعه سائله
خوانند و ان مانند عسلی بود و در وی حلاوت بود و ان صمغ درختی رومی است و نیکوترین ان بود
که سائله بود بنفشه خوی و خوش بوی و زرد رنگ بود و سیاه نبود و طبیعت ان گرمست در اول
و خشک در دوم و گویند که تر است و وی منضج [illegible] بود و [illegible] و خشک [illegible] نافع بود و اواز
صافی کند و طبع را نرم دارد و چون زن بخور بر گیرد یا بیاشامد حیض و بول براند و مسهل بلغم بود
[illegible] و چون یک مثقال از وی مستعمل کنند [illegible] براند و مصلح وی [illegible] صمغ بادام بود که اضافه
وی کنند و بدل وی [illegible] و گویند که بدل [illegible] است **لحم**
مجموع گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذا باشد و مولد دم اما بعضی فاضلتر و نیکوترین ان بود که [illegible]
و فربهی و لاغری وسط [illegible] معتدلتر بود و خصی کرده فاضلتر بود از خصی ناکرده و وی غذای مقوی
بدن بود و زود مستحیل بخون شود و صفت ان مجموع گفته شد **لحم الحملان** گوشت بره است و ان
فاضلترین همه گوشتها است و نیکوترین ان گوشت حملی بود و طبیعت ان گرم بود در اول و نیکوست
از جهت بدنها معتدل و معده معتدل و مولد غذا [illegible] گرم و تر بود و چون [illegible] بسوزانند [illegible]
وقتی بالجمله کنند سود دهد و خاکستر [illegible] و گوشت سفید [illegible] نافع بود و گوشت [illegible]
از جهت گزیدگی جانوران چون مار و عقرب و [illegible] نافع بود و با شراب گزندگی سگ نافع بود و اما
خوردن وی مولد بلغم بود و مصلح وی [illegible] با حلوای شکر بود و مضر بود بکسی که [illegible] باشد
و مصلح وی ان بود که با [illegible] **لحم النعاج** گوشت میش [illegible] از
گوشت بره باشد و خون [illegible] متولد شود **لحم الخنازیر** ترسایان گویند که گوشت خوک بهترین
گوشتها بود [illegible] و خوش بوی [illegible] بهترین گوشتها [illegible] گوشت
اهو [illegible] اما گوشت خنزیر [illegible] هضم شود و [illegible] غذای [illegible] باشد و حکما
گویند که گوشت خنزیر موافق انسان معتدل المزاج و گویند که قومی که گوشت ادمی خورند اگر گوشت خوک خورند

فرق نتوانند کرد بطعم و بلون و ببوی و این دلیل مداومت و مشابهت و وی غلیظ و لزج بود و قطع
لزوجت ان با شراب یا بحلوای قند کنند **لحم الجداء** گوشت [illegible] فضول ان کمتر از گوشت بره بود
و بزغاله شیرخواره که شیر نیکو خورده باشد نیکوتر بود و اگر شیر بد خورده باشد بد [illegible]
و نیکوترین ان سیاه رنگ بود و ان سبک و لذیذتر بود و گویند که انچه سرخ بود و چشم ازرق دارد
ان کمتر بود و از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت و یبوست و زود هضم شود و نافع بود کسی
که [illegible] اعضای او [illegible] و خون معتدل نیکو از ان حاصل شود در میان لطافت و غلظ
و چون بریان کرده [illegible] مصلح وی حلوای قند و عسل بود **لحم المعز الاناث والتیوس**
گوشت بز ماده و [illegible] بد باشد و دشوار هضم شود و غذای بد دهد و مولد خونی بود که میل
بسیاهی داشته باشد **لحم البقر** گوشت گاو بهترین ان بود که صغیر سن بود و نیکوترین اوقات
خوردن ان بهار باشد و [illegible] از گوشت بز بود در گرمی و کمتر از وی و گویند که معتدل گرم
و خشک است در چهارم و وی کثیر الغذا باشد و چون با سکباج بپزند منع سیلان ماده از معده
بکند و وی از اغذیه اصحاب کد بود و دشوار هضم شود و غذای غلیظ بود و انچه سیاه بود
مرضهای سودائی تولید کند و بهق و جرب و سرطانات و قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس
و تب ربع و سپرز پدید اکند و [illegible] و مصلح ان [illegible] دارچینی و قلفل و زنجبیل
و اگر [illegible] در دیگ [illegible] **لحم العجل** گوشت
گوساله نیکوتر از گوشت گاو و [illegible] بود و نیکوترین ان بود که نزدیک زاده باشد و طبیعت ان گرم و تر بود
و ان غذای معتدل بود و خون [illegible] حاصل شود و مصلح اصحاب ریاضت باشد و [illegible]
و مصلح ان ریاضت و [illegible] بود **لحم الجاموس** گوشت گاو میش غلیظ ترین گوشتها بود و [illegible]
دیر هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و خشک بود [illegible] گوشتها گرم و وی در طعم
و طبع مانند گوشت نعام بود و کرکی و شتر **اللحم الخصی من الحیوان** گوشت خصی کرده بهتر از خصی
ناکرده باشد چون حیوان [illegible] بخشکی مایل بود و نیکوترین ان [illegible] و مغزها بود و فاضلتر از
همه گوشتها بود [illegible] و زود هضم شود و خون معتدل از وی متولد شود [illegible]
[illegible] بود و ملین طبع و لاغران را [illegible] و مجفف طبع بود و وی [illegible] باشد [illegible]
ان [illegible] باشد **لحم الغزال** صالحترین گوشتهای [illegible] گوشت اهو باشد با وجود اکثر مجموع
گوشتها صید بد بود و خون غلیظ سودائی از وی متولد شود اما اهو بدی کمتر داشته باشد و نیکوترین
ان خشک بود و طبیعت ان گرم و خشک است قولنج را سودمند بود و فالج و مصلح بدنی بود که فضول بسیار
داشته باشد و وی مجفف و مسخن بود و مصلح وی ادهان و حموضات بود **لحم الارنب** گوشت
خرگوش بعد از گوشت اهو بهترین گوشتهای صید بود و نیکوترین ان بود که سگ صید کرده باشد
و طبیعت ان گرم و خشک بود و مرق گوشت وی صاحب نقرس و مفاصل [illegible] نزدیک بمنفعت
مرق ثعلب بود و گوشت بریان کرده وی قرحه امعا را نافع بود و مصلح وی ابازیر ملطف بود
لحم الابل گوشت شتر و [illegible] در اصل بد بود و [illegible] و بول براند و وی غلیظ بود و [illegible]

لحوم الجواميس الجبلية والحمار الوحشية گوشت گاو سفید کوهی و خر کوهی طبیعت گرم و خشک است
در سوم غذای بد دهد و عسر الهضم و لحم گاومیش سودمند بود بکسی که زرابه خورده باشد لحم الخیل
گوشت اسب مصلح اصحاب نفث سخت و ریاضت قوی بود و مشام متخلل وی مانند گوشت شتر بود
در غلظ و رداءت و تولد سودا لحم القنافذ در قنفذ گفته شد لحم الدب گوشت خرس ازج
و عسر الهضم بود و غذای بغایت مذموم بود لحم السباع وذوات المخالب گوشت دد و دام
بواسیر را و جسم را سودمند بود و قوم آن بد هد لحم الحمار الاهلیة گوشت خر خرد و آن کمتر بود
با اصحاب کیسه سخت را بدن تحلل و بدتر آن گوشت شتر باشد و غلیظتر و تولد سودا از وی بیشتر
بود و وی بد بود از همه گوشتها بدتر لحم ابن عرس در الف گفته شد لحم السنور گوشت گربه
گرم و تر بود و گویند که سرد بود و درد بواسیر را نافع بود و مسخن گرده بود و درد پشت را نافع بود
لحم السقنقور در سین گفته شد لحم الجزور گوشت شتر بچه بغایت گرم و مصلح اصحاب کیسه
سخت بود و گویند که مصلح اصحاب عرق النسا بود و در اختلاف ربع نیکو بود و غذای غلیظ بود و غلیظتر
از مجموع گوشتها بود و خون بد بود و سخونتر تولد سودا کند و مصلح وی زنجبیل و عسل بود لحیة التیس
نباتیست که در روم آن هو قفطیداس خوانند و بپارسی اسلیخ خوانند و بعربی اذناب الخیل و باصفهانی
شنگ قابض و یابس بود و خون بینی را ببندد و از آن رب کنند مجموع و بهترین آن گرم تر و تازه باشد
و طبیعت آن سرد بود در اول اعضا را سخت کند و از بهر آبست کردن یافتن مستعمل و در وی قبض بود
مانند تخم گل و ورق خشک آن ریشهای کهن را نافع بود و عصاره وی نفث دم و ... را سود دهد
و مقوی معده باشد و سودمندترین چیزها بود از جهت قرحه امعا و شکم را ببندد و جراحتهای
عظیم دشوار بغایت نیکو بود و پاک گرداند لحام الذهب تنکار الصاغه خوانند و نه سنجار است و صفت
شنجار گفته شد لحیس الاکلیه از واند گویند و آن نوعی از جنس جیل است و حوانی گویند در جا گفته
لخلخه سلیمانیه ثقل روغن زعفران است و اتراق ... خوانند و گفته شد لزاق الذهب
اشق و الزاق الذهب خوانند و لزاق الذهب لحام الذهب است و گفته شد لزاق الرخام
لزاق الحجر نیز گویند و آن صمغ بلاط است و گفته شد لسان الحمل نباتیست مانند زبان بره
و بشیراز ... برگ بارتنگ خوانند و آن دو نوع بزرگ و کوچک و ورق آن بزرگتر بود و ... وی
مرکب بود از مائیه و ارضیه و بماسه سرد بود با ارضیه قابض بود سرد بود در دوم و ورق آن
قابض بود و رادع و منع سیلان خون بکند و خشکی وی نه لداع بود و اصل وی چون از گردن خنازیر
بیاویزند نافع بود و در ریشهای گرم و شراب خنازیر و آتش فارسی و داء الفیل و صرع و غله و سوختگی آتش
را سودمند بود و آب ورق وی قلاع را نافع بود و صلابات چشم بوی بگدازد و سیلانات سودمند
بود و گویند که تب غب را نافع بود و چون بیاشامند از اصل وی سه عدد و تخم جبل و تخم ... سه روز
کرده و گویند که تب ربع چهار اصل وی بکوبند که سک دیوانه نهادن و گویند که مضر بود به سپرز و مصلح
وی مصطکی و سکنجبین بود و بدل وی ورق آن و در قصاص ... است لسان الثور حشیشیست
که بهاری ان را گاوزبان گویند و آن نوعی از مرد است و بهترین آن شامی یا خراسانی بود و در وی اندکی سردی

بود و در تر بود و در آخر درجه اول و بعضی خشک بود و در رطوبت از کمتر بود و گویند که سرد و تر بود
در سیوم و سوخته وی قلاع کودکان را زایل کند و التهاب دهن ساکن کند و وی مفرح
دل و مقوی آن باشد و علتهای سوداوی را نافع بود و شربتی از وی در مویه و سرفه و خشونت سینه
را نافع و چون با نبات شربت ... گویند که مضر بود به سپرز و مصلحش صندل سرخ بود و بدل آن بوزیدان
از ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست اترج و گویند که بدل آن بادرنجبویه است و هندبا و گویند
که مصلح آن هلیله پرورده است و بدل از وی پوست اترج است لسان العصافیر تخم
درختی است که آن را بپارسی اهو گویند و بهندی تخم آن را اظفار الطیر خوانند و بپارسی گنجشک زبان
و زبان گنجشک نیز گویند و طبیعت آن گرم در دوم و تر بود در اول و در ورق درخت وی قبض
بود و ابن ماسویه گوید که لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود و بدل آن در تحریک باه بوزیدان تخم
مقشر و بوزن آن تودری سرخ و گویند که بدل آن نیم وزن آن بهمن سرخ بود لسان البحر
در باب سین در شین گفته شد لسان الکلب لسان الحملاست و حاضر را بدین نام خوانند
لصف اصف کبر است و گفته شد لصیقی آن نباتیست که معروف باذان الارنب و آذان الغزال
و آن نوع کوچک لسان الحمل است و گفته شد لعبة البربریة لعبه بربریه بعضی گویند چیزیست
مانند سورنجان و در مصر آن را عنکه خوانند و طبیعت آن گرم است در سیوم و محرک شهوت باه
باشد و باقی منفعت آن در سین گفته شد و بعضی گویند که آن نوعی از شبرم است و ابن خلاف است
و بدل آن در تحریک باه ... مقشر است و بوزن آن تودری زرد و گویند که بدل نیم وزن آن فلفل
لعبه مطلقه اصل آن سورنج است و آن در یا گفته شد لعاب مختلف بود بسبب انواع
و بسبب مزاج شخص و قوت وی محلل و منضج بود و کلف را زایل کند و محلل خون مرده باشد
لفت شلجم است و گفته شد لفاح ثمر یبروح است و بپارسی شاه تره گویند و بعد گویند
و معدل با دنجان است و نیکوترین آن بزرگ و رسیده باشد و تیز بوی که زند باشد و طبیعت آن
سرد و تر بود تا سیوم و گویند که در وی حرارتی و گویند که خشک بود در سیوم و بین وی نمش و کلف
را قلع کند بی لذع و چون تخم وی با عسل و زیت بکوبند جانوران گزنده را نافع بود و ورق کوچک
وی باد زهر عنب الثعلب کشنده بود و بوییدن وی صداع را سودمند بود و وی منوم بسیار بود
بدن وی سکته آورد و خاصه ابخره و رقش سفید بود و باید که با تلخم نوشیدن چون طفلی تلظ
از وی بخورد قی و اسهال پیدا کند تا بحدی که کشنده بود و کشندگی وی اول خناق در بدن پیدا کند و
سرخی چشم و اسماح مانند مستان و مداوای وی بقی کنند و بروغن گاو و عسل و بعد از آن آمون
و بعضی از اطبا گویند در آب نشینند و بدل آن نیم وزن چوز القی بود لف الکرام عالیج الکرام
خوانند و در کرم گفته شد منفعت آن و آن را بشیرازی ابسته گی هالک خوانند لک صفیست
که از طرف دریا آورند و مولف گوید که از ابشیرازی رنگ لاک خوانند و رنگ لاک گویند از وی
کبا و سازند جهت سرخی زنان و بعضی گویند که نعل انت و خلاف است و مثل آن دو را خوانند
و لک را باید که مغسول کنند و غیر مغسول نشاید که استعمال کنند و صفت غسل وی چنان است که

بکیرند لک منقی از چوب ونیک بکوبند وانی واکر دلوبند جیمنی ربیخ ادخر دران جوشانیده باشد
اندک اندک بران میریزند و بدسته هاون تحریک میدهند و بعد از ان بحیزی تنک صافی کنند
وانچه در منخل مانده باشد دیکر بار همچنان کنند مانند اول وصافی کنند وباجوهر پیامیزند و نها
نکنند که در اب نشیند واهسته اهسته اب از روی وی میریزند تا لک بماند وخشک شود بعد از ان
سحق کنند واستعمال کنند وطبیعت ان کرم وخشک بود در اول واسحق بن عمران کوید که کرم وخشک
بود از جهت درد جکر را عظم نافع بود و قوی از ان دهد وسده از ان را بکشاید ومعده را سود مند بود
ومقدار ماخوذ از وی یکدرم تا یکمثقال بناشتا بدن را لاغر کرداند ووی مضر بود بر بدنهای لاغر
وکویند که مضر بود بسر ومصلح وی مصطکی بود وبدل وی رازی کوید که در تفتیح سده وضعف جکر
چهار دانک وزن ان ریوند ونیم وزن اسارون وچهار دانک انطافیس سفید لیما عنب الثعلب است
وکفته شد لوقیون فیلزهرج است وکفته شد لوزحلو بپارسی بادام شیرین ونیکوترین
ان بزرک وفربه بود وطبیعت ان معتدل بود در کرمی وسردی وتر بود در دوم وکویند که کرم
وتر باشد در اول غذای متوسط بدهد میان کثرة وقلة ومسمن بود وسوتر ار اخشک ونفث
الدم را نافع بود وسینه را پاک کرداند ومثانه وامعا را نافع بود وشکم را براند خاصه چون با انزروت
انجیر بخورند وکزندکی سک دیوانه را نافع بود وبریان کرده معده را سود دهد ووی دیر هضم شود
مهیج صفرا ومصلح وی شکر بود وبادی که از بادام متولد شود غشیان وکرب وغشی اورد ومداوای
وی بقی کنند وبعد از ان برب فواکه ترش مانند غوره وسیب وریباس ومجموع انجه در مداوای غشی
گفته شد وبادام تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد لثه ودهان را نافع بود وحرارت
ان را ساکن کرداند وبرودت وعفوصتی که در پوست وی هست لوز المر بپارسی تلخ بادام تلخ ان باشد
که بزرک وروغن دار باشد وطبیعت ان کرم وخشک بود در دوم ومسیح کوید که کرم بود در سوم
وخشک بود در دوم ودر وی جلا وتنقیه بود واز خواص وی انست که شبش را بکشد وبر کلف وی طلا کردن زایل کند
وشری وقوبا را نافع بود واکر با شراب وعسل طلا کنند نمله را سود مند بود وروغن ان درد کوش
را نافع بود وزایل کند واکر پیش از شراب بخورند منع مستی بکند وکویند که پنجاه عدد اکر با طعام
روباه بخورند روباه بخورد بمیرد ووی قوه باصره را بدهد وبا نشاسته نفث الدم را نافع بود
وسده جکر وسپرز وکرده ومثانه را بکشاید وجرب وحکه را نافع بود ویاری دهد بر تفتیح اخلاط
غلیظ از سینه وشش وبول براند وحصا البول را نافع بود وشکم برزاند ومضر بود بامعا ومصلح
وی بادام شیرین ونبات وخشخاش بود ودر جمله درخت وی در قوت مانند وی بود لوز البربر
لوز جبلی است یعنی بحرکه وان حلو است ودر زینة المرجان صفة ان کفته شد ودر زیت السودان
هم کفته شد لوبیا ولوبیا نیز کویند وشامروان سهل تنار ماش هضم شود وقوت ان کمتر از باقلا بود
ونیکوترین ان سرخ بود که بخورد باشد وطبیعت وی کرم بود در اول ومعتدل بود در تری وخشکی
وکویند که سرد بود وخشک وسرخ وی کمتر از غیر وی بود واولی که در وی از انجه باشد حیض براند
خاصه سرخ وی ودم نفاس را پاک کند وبول براند وبدن را فربه کند وسینه را پاک کرداند وشش را نافع

بود ومشیمه را بیرون اورد وبچه مرده ووی مولد خلط غلیظ بلغمی بود ومولد اخلاط بد بود
وضرر وی کمتر شود چون با زیت ومری وسرکه یا خردل ونمک ودارچینی وفلفل وصعتر مستعمل کنند
لوفابین حرف ابیغاست واسفید نیز کویند وکفته شد لوف بپارسی قیلکوش خوانند وفیلکوش
کویند وان سه نوع است یکنوع بیونانی دراقنطن کویند ومعنی ان لوف الجعد باشد ولوف السبط کویند
وان لوف الکبیر است ودیکر نوع بیونانی ارون کویند وبتبری ان کویند وبزبان اهل اندلس صاره
وان لوف الصغیر است وان را لوف الجعد ونوع سیوم بیونانی ارتصادن خوانند واز صرانی واهل
مصران را دوره خوانند اما لوف الجعد اسحق بود از سبط ولوف السبط ارضیه در دوی قوتی
باشد ومقطع اخلاط غلیظ لزج باشد ومقطی معتدل وسیج وی کلف وبهق وغش را نافع بود
وچون با عسل طلا کنند با شراب شفا کند ان سرما بود سود مند بود ووی جراحتهای بد را
سود دهد وریش کهن را نافع بود وچون با شراب بیاشامند محرک باه بود واکر بیخ وی در روغن
عالند نافع تکنر دو عرق وی وچون مقدار ان سه حب با سرکه بیاشامد بچه بیفکند واز خوردن وی
خلطی غلیظ متولد شود لوفا صاحب منهاج کوید که ان نوعی از حی العالم است که ان را اذان
القیس خوانند وکفته شد هر دو در باب خود لوقوس چند قوبای بستانی با بین اسم خوانند
وکفته شد وسین را هم بدین اسم خوانند وکویند که لوطوس نوعی از سدر است وان قومی بجدا است
وبعضی نوعی از نیلوفر است که در مصر خبر بری خوانند وان نیلوفر مصری از عراق خوانند لوفودس
جح قبطی است وکفته شد لؤلؤ بپارسی مروارید خوانند ونیکوترین ان سفید وپاک بود وبزرک
وشیرین بود وطبیعت ان سرد وخشک بود ولطیف درد دل را نافع وخفقان وغم ونفث دم را سود مند
بود ومقدار ماخوذ از وی دو دانک بود ودر شیافهای چشم را نافع بود ومنشف ومقوی ان باشد
وصحت چشم را نکاه دارد وکویند که مضر بود بمثانه ومصلح وی اسل بود وبدل ان بکوز پنیم ان
صدف صافی بود وابن الزهر کوید که در دهان کیرند قوت دل بدهد لیمون نیمون نوعی از حامض خبر کات
که در بستان نهاده ویند ودر پیشها هم دیده در حامض کفته شد صفة نوع ان لیمون صاحب منهاج
کوید که ان در اول حامض ووی مانند حامض اترج است در منفعت ودر قوت بلکه اقوی بود ودفع آید
که با پوست آب اندی بکیر ویا عصاره قشو وی را بیامیزند که به دفع ان شکند
لیلوفر نیلوفر است ونیلوفر کویند وکفته شد لیلج نبج است وبپارسی نیله کویند وکفته شد
لینج نوعی از اقلیمیا است که در خبر قبرس در معدن نحاس یابند وکفته شد صفة ان در
باب خود والله اعلم بالصواب باب المیم ماميثا عیشا کویند وان دو نوع است
یکنوع کل وی سرخ بود وان را دعلیون کویند وکفته شد ویکنوع کل وی زرد بود واز وی شیاف
شیاف سازند وان را عصاره مامیثا وشیاف مامیثا خوانند وطبیعت ان سرد وخشک بود
اول وقابض بود ودر ورمهای کرم را نافع بود وابتداء رمد را سود مند بود ومقوی چشم بود
وورم بیخ را نافع بود ماهودانه وماهی زهره دانه نیز کویند وبپارسی حب الملوک کویند وان
از ماش بلند کتر بود ولون ان تیره بود وبسرخی مایل بود وچون در غلاف بود مانند لوبیا بود کوچک

ورنگ غلاف وی سفید بود و چون بشکنند مغز وی هم سفید بود صاحب جامع در ماهیزهره وی تفسیر آن
که گفته سهو کرده است الزهراکه تغلیس ما هو بدانه کرده است و گفته که این قایم بنفسه انما یقوم
بذاته فی الاسما وحاله کما هو او ما هو دانه خوانند و دانه غیر حب الملوک است و گفته شد آن در دال و طبیعت
حب الملوک گرم و خشک و مفاصل و نقرس و عرق النسا و قولنج را نافع بود و چون ورق وی بپزند با فروس
پس و عرق آن بیاشامند و وی این تمام دهند باشد مانند بتوعات اگر از حب وی شش هفت دانه
حب بسایند و فرو برند مسهل بلغم و تریح و کرس ما بی بود لکن آب سرد از پی آن بیاشامند و شربتی
زیادت از وی بانزده حب بود و اگر بخایند مسهلی قوی بود با فراط و اگر همچنانکه فرو برند مسهل باعتدال
بود اما مغثی بود و موافق معده نباشد و مسهل بود مانند یتوعات و لبن وی چون بیاشامند فعل
لبن یتوع کند و مصلح وی انیسون بود و کثیرا بود و بدل وی نیم وزن وی دند است و گویند که بدل وی
حب الخروع است و گویند که بدل آن و نیم آن حب النیل است ماهی زهرج معنی این اسم سم السمک بود
و آن تخم و پوست نباتیست و درخت آن صاحب منهاج گوید که مانند درخت شبرم بود دراز تر
و لون وی سبز بود که بصورت مایل بود و مولف گوید که درخت ماهی زهرج بلندی یک گز
و کم باشد بلکه دراز تر و گل وی زرد بود و خوش رنگ و مانند گل وی سرخ بود اندکی و گل آن ابی حد بود و برگ
وی تیز کند چنانچه صاحب منهاج گوید که اصل وی بگفت و شاخهای وی بسیار بود و گویند که آن از یتوعات
و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و نقرس و درد مفاصل و پشت و درد آنها نافع بود و چون با ادویه
مسهل مستعمل کنند و از خواص وی آنست که چون در آبی اندازند که ماهی بود ماهیان مست گردند و بروی
آب افتند و شربتی از وی چون با نبات بود یک مثقال بود و اگر در مطبوخ کنند با ادویهای دیگر از دو درم
تا سه درم باشد و مضر بود بامعا و باید که بروغن بادام ازو حب کنند و کتیرا و قنا استه و انیسون
اضافت وی کنند و آن را اسکان الحوت خوانند و آن سه نوع بود و نوعی کوهی بود و دیگر نوع صحرایی اما
کوهی بقوت تر بود و آن را بوصیر خوانند و فلومس و صحرایی معروف بود ماهی زهرج مازریون
خامالاون گویند و آن دو نوع بود و یک نوع دیگر مولف گوید که شیرازی مستیزد خوانند و بپارسی
و بیارسی هفت برگ خوانند و ورق آن زیتون گوجک تر بود و ان ورق مو ودی بزرگتر و سبز تر
و لون بزرگ سفید زند و نیکوتر این نوع بود و ورق مانند شبرم باشد و نوع سیاه وی گویند که از
شبرم بقوت تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و جون بر برص و بهق و نمش طلا کنند
نافع بود و مسهل ما اصفر بود و خاصه چون تر بود در سیم کل ازو مسهل که زیانی و حب القرع
بود و سودا با ادویهای که مناسب بود و چون با شراب بیاشامند حمیز گو بکنی جالوزان سود مند
بود و شربتی از وی مقدار زیادت از وی دو دانگ بود و باید که بجرین که جعد و برلحنان باشد از
که بگیرند مازریون را که تازه و بزرگ بود و ورق وی را سرکه جوشانند دو شبان روز و بعد از
سرکه را بیرون کنند و برای آب شیرین سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل کنند
در آفتاب و بعد از آن استعمال کنند و اگر در سرکه خیسانند و بر سبیل بعد بکند از بود و بوا
مضر بود بغایت و در طوبت حکم با بجور و دو جج جد و مازریون هد بر خون بگویند بغایت

خردل

خرد و کثیرا اضافت وی کنند و بر وغن بادام شیر حب کنند و اگر خواهند با ادویه که مصلح
وی بود بیامیزند مثل تربد و افتیمون و هلیله زرد و حلق گل سرخ و رب السوس و نمک هندی
و نمک هندی دوایی موافق بود از جهت مرض سودا اگر با سهال بیرون آرد و نافع بود و جهت درد مفاصل
بلغمی و اگر خواهند که آب زرد براند تربد بروی بیابیسا و نوبا الحاس و اسقیون و بیرصا فی
و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و عصاره غافث و عصاره افسنتین
و سنبل و مصطکی بیامیزند و آب عنب الثعلب و رازیانج ترکوفته باشند و اگر طبیعت وی
بود و مغز خیار جنبر باب بقول کوفته باشد زیاده کند مسهل بعد ازد بود و اگر در وی حتی
و صحی کند نشاید از بهر آنکه در غایت قوت بود و ضعیفان را تحمل نبود و محرور مزاج در
زمان گرم و در که میراث استعمال کردن بد بود و دو نوع سیاه را کشنده بود و دو درم بکشد بکرب
و قی و اسهال و معالجه وی شیر تازه بود کنند بیابی با جلاب و بزرگترین معالجه وی مترود طوس
بود یا تریاق طین مختوم و چون بالرده و زیت و اسهال بیامیزند موش و سگ و خوک را بکشد
و بدل مازریون سه وزن وی ابرسا بود و دو دانگ از مقل الیهود بود ماهبستان
خانوج هندی است و گفته شد مارجوبه مارکبا خوانند و آن هلیون است و گفته شود
ماسقرون ماسقرم نیز گویند و آن دارچینی هندی بود و آن را ورق و قضبان بود مانند
بهتا صعترم و دروغن از وی بگیرند مانند یاسمین و طبیعت آن گرم و لطیف بود و بوی آن به سنبل
مانند ماشیا اندرا حشیش اندعامونا است و در الف گفته شد و آن ماهیشا سرخ بود
ماش شیرازی مج خوانند و سوناتی ماهن گویند و بنوساه خوانند و جوهر وی نزدیک باقلا
بود و نفخ وی کمتر و فاضلتر بر استعمال کردن وی تابستان بود و نیکوترین آن سبز و بزرگ
بود و قریب در رطوبت و پوست چون مقشر کنند و گویند که خشک بود در اول و کیموس وی محمود
بود و زود از باقلا بگذرد و خاصه مقشر وی از جهت درد اعضا ضماد کردن نافع بود و اگر
خواهند که شکم براند و هیچ نفخ در وی نبود به سرکه و دوغن بادام شیرین نافع بود اما
باید که ورم صفرایی نبود و اگر تب حاره نداشته باشد با بقلة الحمقا و کاهو و اسفاناخ و چون
کوفته بپزند و اگر خواهند که شکم ببندد همچنان با پوست وی بپزند و آب از وی بریزند و بعد
از آن بالفرق حاض بستانی بپزند و آب سماق و آب ابلید و زیت را اضافه کنند و بخورند
حرارت را ساکن کند و شکم ببندد و اگر زیت نخواهند و روغن بادام و وی مرقدرا نافع بود
خاصه چون با زیت بود و چون بکوبند و آب موم حب رشند و ضماد کنند بر اعضایی که کوفته
شده باشد گرم بدهد و وی نیکو بود و لکن مضعف دندان بود و مضر باده و دیگر بکند د
و در وی نفخ اندکی بود و وی جلا نبود و باید که بروغن بپزند و در طبرزد بادام مصلح وی
شیر خشک اند و بدل آن باقلا مقشر بود ماش هندی قلت است و گفتند ماش
بفارسی الماس خوانند و آن چهار نوع است اول هندی بود که لون آن بسبیدی زند و زرنگ اقتد
مقدار باقلا سی بود و مقدار تخم خیار و کنجد باشد و باشد که از باقلا بزرگتر باشد لکن نادر افتد

ولون ان را بلون لونشا ذر درصافی بود و نوع دوم ما فلفعی بود ولون وی مانند لون اهن بود و وی
ثقیلتر بود ولین را در زمین تبلاد سقر یا بند و چهارم قبوسی وان موجود بود در معادن قبرسیه
وبلون تفرق بود و طبیعت الماس سرد وخشک بود وگویند که ان گرم وخشک بود بقوة وگویند که چون
در دهان گیرند بقوم دندان را بشکند و بغایت محرق ومعفن بود و در وی سم قاتل بود ومداوی
کسی که ان خورده باشد قی باب گرم و روغن گاو بود و بعد از ان شیر تازه واشامیدن و الماس
را باوجود سرب الماس بزرگ تواند شکست وجوه وی را بشکنند بیشتر سه سو باشد واتفق بوی
کان نکند **ماهیران** گویند که ان نوع از عروق الصفر است واز وی گرم تر بود وان چینی باشد و
خراسانی تیره رنگ که بیشتر زند وان عروق باریک بود و گره داشته باشد و طبیعت ان گرم و خشک است
در اخر دوم وگویند که گرم است در اول و خشک است در سوم سفیدی ناخن و سفیدی چشم را زایل کند و روشنائی
بیفزاید واصل وی یرقان را نافع بود و مفص در وی واورا ر بول کند وماخوذ از وی نیم درم باشد و چون
وچون با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند زایل کند وگویند که مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود
وبدل وی بوزن وی عروق الصفر است و نیم وزن وی جو بود **ماذریون** جنس گویند که ان هم چو راست
وگفته شود **مامون** حاشا است وگفته شد **ماء** نیکوترین ان اب چشمه بود که از طرف
مشرق بود و بهترین ان بود که چشمه بیرون آید بر مقابل شمال و بر سنگ روان بود و تیز باشد و وی
صافی بود و سبک وزن و رایحه و طعم بد نداشته باشد و چون افتاب بروی تابد زود گرم شود
و چون از وی زایل شود سرد شود زود و از معده بگذرد و بغسل طعام خشک کرده واز ان و طبیعت
ان سرد و تر بود در زیر ان تا چهارم درجه است و مقدار معتدل از وی ان قدر بود که غذا را یاری دهد
و با عضا رساند و رطوبات ان را نگاه دارد و بدن کسب نضارت و لعونا ز وی بکند و وی ... زایل
بود و بسیار خوردن وی کزاز و رعشه و سبات و نسیان اورد و نشاید که تشنگی برند که شهوة را نقصان
و مجفف جسم و مظلم بصر بود و بقراط گوید که نیکوترین ابها اب باران بود خاصه که از زمینی
نیکو گیرند و قطره وی اندک اندک بود در ماه کانون و وی شیرین بود و سردی کم از اب چشمه باشد
و وی سرفه را نیکو بود خاصه چون با شربه از جهت سرفه بادی بیامیزند و اب برف سرد بود و بطبع
اگر با عتدال از ان بیاشامند معین هضم معده و حکم بود در هضم قوی و ضرر ما حضر بزند از جسم
و سینه و نقرس و امراض احشا باد و عصب و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که بنا اشتها اب خورند
که کزاز اورد و ناقص و معده ضعیف و بدن ضعیف که گوشت اندک داشته باشد و صاحب سپرز
و یرقان و استسقا و بواسیر نشاید که اب سرد خورند و بعد از مجامعت و حرکات محکم نشاید که خورند
که ضعیف حرارت غریزی بود نشاید که شب بتشنگی سخت که عادت شود اب خورند که حرارت غریزی
بنشاند و استسقا اورد والا اگر بسبب چیزی گرم یا خشک یا شور خورده باشد اگر اندکی یا زخود نه
نشاید و اب گرم گوینده به نیم گرم بود که حرارت وی لذیذ بود و وی گرم بود و بهوش و طبیعت
خاصه با نبات یا با عسل بود و چون با اب سرد ممزوج کنند مصروع را نافع بود و دوم حلق
و ملاذه و سینه و اگر با اب سرد ممزوج کنند مصروع را مضر بود و تشنگی را ساکن نکند واگر

بسیار خورند مفسد مزاج بود و مرض معده و دماغ را از بخار پر کند و هضم را فاسد کند و سبب
فساد هضم بود و اذز در کرداند و سپرز و جگر متورم گرداند و مهیج رعاف بود و باید که ان را بکلاب
بیامیزند تا مرخی معده نبود **ماء اللحم** باید که از گوشت مجلو و باشد ... و چون جوش
شود ضد برین جیز ها بود از جهت ضعف معده و دل و صفه ان در معرق ... وان مانند عرق
بود در غایت قوت **ماء الشعیر** بتازی اب جو گویند و فعل ان مانند کشک الشعیر بود
که ان را شرح گویند وان در کاف گفته شد و وی مبرد و مرطب بود و حدة اخلاط را بکشد
و بول براند و تبهای حاده را اگر چه بلغمی بود و با گرفتن ور لزیانه نافع بود و وی جگر گرم را نافع بود
و چون معتدل که صالح بود از وی متولد شود و تشنگی را بنشاند و زود بگذرد از معده و از
اصعاد دور بیرون اید و اخلاط سوخته بادی مستفرغ شود و مضر بود با حشا سرد و منفخ بود
و معده سرد را بد بود و دفع ضرر وی گلقند کنند **ماء الجبن** بپارسی اب پنیر گویند کلف
و جرب را نافع بود و خوردن و طلا کردن و مسهل صفرا بود و یرقان را سود دهد و با افتیمون
مسهل سودای سوخته بود و حرارت جگر بنشاند و خلط صفرا و فاضلترین وقت خوردن ان بهار
بود و مقدار شربتی از وی ده درهم و زبیب نوبت یک رطل بغدادی بود و میانه هر نوبتی دو ساعت
بود و باید که نمک هندی و نیکوترین ان بود که از بزی برخ ازرق چشم کیرند که علف خورده
باشد ترکیبه و اگر احتیاج بود بعلف ادوی گاشنی و خیار و را زیانه بدهند و صفت ان
بستانند شیر تازه دو رطل و ... کنند واتش اهسته در زیر ان کنند و چون شیر بجوشد
و بسرایند چهل درم سکنجبین قلیل بکدرم سرکه بر ان میزنند تا ان شیر بریده شود و منجمد شود
و بعد از ان بپالایند و لبنی که از ان بگیر باشی کم زند و دیگر بار بر سر اتش نهند و کفش بگیرند و بعد از ان
مستعمل کنند **ماء الورد** بپارسی گلاب گویند و نیکوترین ان تبریزی بود که بطعم تلخ بود
و طبیعت ان سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست و مایل بود برطوبت
و مقوی دماغ و مسکن صداع گرم بود و بوییدن ان و طلا کردن ان قوت دل و معده بدهد بوییدن
و برخوردن و طلا کردن و لشه را سخت کند و درد چشم را ساکن کند و حرارت ان بنشاند و چون
بیاشامند غشی و نفث الدم را نافع بود و خفقان گرم وان مقوی چشم بود و بسبب قبض که در
وی هست و چون بر سر دن بخار را نافع بود و تحلیل کند و صداع را ساکن کند و بسیار از ان
بر موی ریختن موی را سفید گرداند و گلاب مقوی معده و محسن سینه بود و مصلح وی
جلاب نبات بود **ماء الکافور** سکوترین ان بود که مانند روغن بلسان بود و طبیعت ان گرم و خشک
بود در سوم و منفعت ان چنان است که در فرفیون اورد و مضر وی انست که مجروری مزاج را
درد سر اورد و دفع مضرت وی بروغن بنفشه کنند که بادی گاه استعمال کند و سرد مزاج را بپرد اندر بد بود
و در زمستان و در شهرهای سرد سیر هوا نیکو بود و مار حوم و لوحسا و را نگوید که درخت کافور
چون بشکافند این اب از وی روان شود و گویند که ان کافور بود که با پوست درخت مختلط شده
و چون بپزند و صافی کنند ولن اب دهن و رنگ تر از وی بکر خاصه وی انست که چون در طعام کنند

مکسو غذا ندران نکرده **ماء النون** آب ماهی غلسو و ماء النون گویند درد و رگ و عرق النساء
و قرحه امعا را نافع بود و ریشهای متعفن که در امعا و روده بود خشک گرداند و منقطع بلغم بود
ماء الملح در تقوی رستو بین گوید که قوه وی و فعل وی مانند نمک بود و قایم مقام دریا بود و گفته
ماء العسل گرم بود در دوم ضعف معده را بدهد و اشتها را بیاورد و بول براند و مرضهای سرد را نافع
بود و سهل طبیعت بود و چون خلطی باشد که مستعد دفع بود و شکم چون در معده قوه [illegible]
غذا بدن بود و اگر بیاشامد قراقر و بیک ناف پیدا کند و اگر تابستان بود مضر بود و نزد حامض و صفت
آن یک جزو عسل و دو جزو آب شیرین بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث آن بماند و اگر خواهند که بالاید
و اگر خواهد که وی زیاده گردد مصطکی و زنجبیل و قرنفل و دار فلفل از هر یکی قدری در
صره بسته باشد با وی بجوشانند **ماء الحدید** در وصلت و گفته شد **ماء القراطن** شرابیست که
از آن حذ بقول گویند که آن خمر را از مثلث و عسل و داد و ها گرم سازند و صاحب جامع گوید
که آن ماء العسل است و گفته شد **ماء الجبن** بپارسی آب کمه گویند و صاحب جامع گوید که از بازرگانی
شنودم که از طرف هند [illegible] بود و آن غیر او از اقلیما دیگر که آن شرابیست خاکستر گون بغایت
ناخوش بوی و چون کهنه گردد سیاه شود و مولف گوید که از شکم ماهی گیرند که آن را جمه
گویند و اندر بحر چین بود و اگر آن ماهی را حس [illegible] مثل جوال [illegible] برزند در حال درست
کرده در اندرون وی مانند کیسه بود و تا از آن آب و خواص وی آنست که هر عضوی که شکسته
شود و مقدار دو مثقال از آن چون بیاشامد آما باید که نکد [illegible] و سر کرده دندان را
مضر بود در زمستان و ساعت آن عضو درست کرد [illegible] باید که از جای خود نشسته باشد
و در حال بیاشامد فتبارک الله احسن الخالقین و نشا این آب آنست که چون بجوشد در حال
آن شخص که استخوان شکسته باشد ما الخاکه آب رسیده تا موضع شکسته و این از مجربات
مالی هکلی است و گفته شد **ما السوقن** ما دیفو [illegible] و گفته شد **مار ماهی** ماهی دراز باشد
مار و مار ماهی گوید **مشک** انج است و گفته شد **مثنان** درخت کرم [illegible] و آن نوعی از مازریون است
و کرم دانه تخم وی است و گفته شد **مثلث** آب انگور است که بجوشانند و کف وی بگیرند تا سه و دو دانگ
از آن برود و دو دانگ از آن بماند و بعد از آن فرو گیرند و استعمال کنند و منافع وی تر دیک نافع
خمر بود و خونی صالح روشن از وی متولد شود و هضم غذا نیکو بکند و چون با آب بیامیزند مخموری
مزاج را نافع بود **میخنج** نوعی از ریاحین است و بغدادی آن را خوش [illegible] گویند و طبیعت آن
سرد و خشک بود در دوم و گویند که تر است و وی قابض بود و منع خون رفتن بکند و طبیعت
را ببندد و جراحتهای تر را بصلاح آورد و خشک گرداند و چون عصاره وی در کوش چکانند
کرم گوش را بکشد و ریش را خشک گرداند و درد از او زایل کند **مج** ماش است و گفته شد
محروث اصل انجدان است و وی بقوت و منفعت مانند حلتیت است و بهترین آن سفید
و سبک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و هضم [illegible] یاری دهد و معده و [illegible] را پاک گرداند
و امعا را و محلل ریاح و نفخ بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال است و اسحق گوید که مضر

بود بشش و مصلح وی عسل بود **محلب** درختی است مانند درخت بید و گل وی سفید بود
و تخم وی حب المحلب گویند و صفت آن گفته شد در حا **محموده** سقمونیا است و گفته شد در
محاجم اهل اندلس آن را مخلصه گویند **مخلصه** محاجم گویند و الوج گویند و آن سه نوع است
مولف گوید که یک نوع بشیرازی کاذرکه خوانند و بپارسی بیلبل شامی و گویند که کشنیز کوهی بود
و یک نوع تریاق کوهی گویند و هر سه نوع تخم مشابه یکدیگر بود اما در نبات و در جای رستن ایشان
تفاوت بود و کاذرکه رنگ خشن بود و تخم وی بغایت تلخ باشد و گل وی ازرق بود و آن در کوه و سنگلاخها
روید و نبات کشنیز کوهی املس بود و بقد بزرگتر بود در تخم وی هم بزرگتر بود و هم تلخ بود و اندر
مرغزارها روید که اندر دامن کوه باشد و گل وی سرخی زند و نوع سوم در رمل روید و نبات وی
کوچکتر بود و گل وی سفید بود که در وی زردی باشد و سیاهی و مولف گوید که نیکوترین انواع
بود که از کوه شبانکاره آورند و خواص وی آنست که هر کس را که یک شربت از وی بیاشامد گزندگی مار
و عقرب یا افعی گزیده باشد چون یک شربت از آن بیاشامد خلاص یابد آن مضرت آن و شربتی از
وی یک درم تا یک مثقال با روغن زیت و این مجرب است و بکرات آزموده اند و امتحان رفته و جمله
علی ذلک کثیرا و مولف گوید که شخصی در نزول آفتاب بحمل ۳ روز هر روز یک مثقال با شراب ممزوج
کرده و در آن سال چند نوبت وی را زهر داده و بر وی کارگر نشد مثل دو دانگ و نیم الماس و یک
نوبت زهر افعی و چند سمیات دیگر که داده هیچ عمل نکرد و چون تفحص کرده اند در اول آن سال
مخلصه خورده بود چنانچه یاد کرده شد و این مجرب است بتحقیق و مخلصه وی را از زهرها نام
کرده اند که از همه زهرها خلاص دهد شخص را و مولف گوید که حجر التیس که بپارسی پادزهر گویند و آن
از ابل دلیل کاو کوهی را گویند و در کوهستان شبانکاره خیزد و آن حجر التیس هر دو با خر رسد
مشابه آن یا قندی چوب قندی باشد و آن دانها آن چوب مخلصه باشد و بدان دانه پادزهر
جمع میشود هر روز که کاو می بندد و بزرگ میکرد و غذای آن گوسفندان گویند که بغیر از مار نیست
و مخلصه در قی الجمله تریاقیست در وی هست **مخاطه** مخیطا نیز گویند و در تو نیز گویند
و تبو گویند و آن سپستان بود و گفته شد **مخ** بپارسی مغز گویند و وی لذیذتر و نیکوتر
از دماغ بود و موافق ترین مغزها مغز ساق گاو و ساق دو ایل بود بعد از آن گاو پس بزپس گوسفند
و طبیعت آن گرم و خشک بود و مسخن و ملین و کثیر الغذا بود و بهترین آن بود که از فربه ستان
باشد و وی محلل و ملین صلابات بود چون زن بخود بر گیرد قرحه از مغزهای محمود را نافع بود
و اعضای صلب را نافع بود و نرم گرداند محموع و شقاق دست و پا را نافع بود و ملطف معده
بود و مغثی و چون بسیار از آن بخورند و مصلح وی انار گرم باشد و سعتر و غیره و النخدان بود
محیض بپارسی دوغ گویند و نیکوتران بود که از گاو و جوان گیرند و صفت آن در لبن حامض گفته شد
مداد نیکوتران بود که از سیاهی سبک و زن دبغایت سیاه بود و طبیعت آن بهر انواع
گرم بود و مجفف الاعضی که بر سر بی را از مسهلات شمرده اند و چون بر ورم گرم طلا کنند
نافع بود **مرجان** در بسد صفت آن گفته شد و انواع آن **مرزنجوش** مرزنجوش است و بپارسی

فرهنگوش گویند و بعضی از اطبا و گفته شد در الف و طبیعت وی استسقا را نافع بود و بیخ
درم از وی شربتی بلغم را سوده داده و عسر البول و مغص را نافع بود و اسحق گوید که منافع بشانه
و مضر بود و مصلح وی تخم خرفه بود و بدل آن افسنتین رومی بود و گویند که دو وزن آن مرباجوز
و گویند که بدل آن ورق یاسمین بود و گویند که بدل آن ساماکل است و گویند که نیم وزن آن فلفل است
مرّان مالیا خوانند و آن درختی است باریک و دراز و از چوب وی تیر سازند و در ملک شام
بسیار بود و ورق وی زرد بود و در وی قبضی بود و تجفیفی و عصاره ورق وی را چون بیاشامند
مار و دق آن را با شراب ضماد کنند و گزندگی افعی را نافع بود و پوست درخت وی چون بسوزانند و با آب
بر جرب مالند قطع کند و نشاره چوب وی کشنده بود چون بیاشامند **مرباد** صمغی است که یونانی
سمرنا خوانند و وی خالص بود و مغشوش هم بود و غش آن بعضی از یتوعات کنند که آن را بار بادی
خوانند و فارغایش نیز گویند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین مرباد آن بود که بسرخی مایل بود و خوشبوی
و زرین و صافی بود و بغایت تلخ باشد و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و وی مفتح
و محلل ریاح بود و در وی قبضی لذاعی بود و آن در داروهای بزرگ استعمال کنند از بسیاری منفعت
آن و وی منع عفونت کند تا بحدی که میت را نگاه دارد از تغیر و نتن و آثار ریشهای بد را زایل
کند و چون در دهان نگاه دارند بوی دهان را خوش کند و ورمهای بلغمی را نافع بود و اگر
با افسنتین یا با ترمس یا با عصاره سداب حقنه کنند حیض براند و بچه بیرون آورد و بروی
و اگر مقدار باقلایی که آن بوزن دو دانگ و نیم قیراط بود بیاشامند سرفه مزمن را و عسر النفس و درد
پهلو و سینه و اسهال و قرحه امعا را نافع بود و چون در شب زیر زبان نگاه دارند آنچه حل شود فرو برند
خشونت و قصبه شش را نرم گرداند و آواز صافی کند و کرم را بکشد و چون با شراب بیامیزند
و در شب بغل مالند گند بغل را زایل کند و چون با شراب و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم
کند و چون بر ریشهای سر پاشند نیکو گرداند و چون با افیون و جندبیدستر و مامیثا بیامیزند
ریمی که از گوش آید و ورم آن را نافع بود و اگر با لادن و خمر و روغن مورد مالند از تساقط منع
کند و وی منع ریش چشم و تاریکی و سفیدی آن را بکند و ابن جزله گوید که چون سحق کنند و با آب
مورد بسرشند و زن بخود برگیرد بوی نتنی که از فرج وی دمد زایل کند و اگر مُر بر زیت
فلسطینی بسرشند و مرد طلا کند بر انگشت ابهام پای راست قوت مجامعت عام بدهد مادام
که بر ابهام وی بود و چون سحق کنند با سرکه مانند مرهم شود و بر سر مالند دبه سر و صدغین را
که سبب آن ندانند که چیست زایل کند و رازی گوید که درد گرده و مثانه را نافع بود و قوباء و نمش
را زایل کند و درد رحم و مفاصل مالیدن آن را زایل کند و زهر مار را نافع و کرمهای شکم بیرون آورد و چون
با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و استرخای معده سود دهد و سهال آب زرد بود و اگر وزن
نیم درم با قرحه تخم ترنج نیم درست بیاشامند خون رفتن باز دارد و اگر با سداب و زعفران بسازند
و زن از آن بخود برگیرد بچه را بیفکند و اگر با آب ترتیزک حل کنند و بر خونی که در پشت چشم منعقد شود
طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کلف طلا کنند و بدان ادمان کنند زایل کند و اگر در ناخن حل کنند

و در صحفه طلا کنند و بدان مداومت نمایند زایل کند و خشک گرداند و چون با سرکه و روغن گل حل کنند
و بر جرب ریشی سر و حکه و قراع طلا کنند ساکن گرداند و اگر با سرکه و روغن گل و زعفران حل کنند و بر ادرد
شیر طلا [illegible] خشک گرداند و زایل کند و چون پاک کنند و زعفران بخورد بو کرده تر ترتیزک را نافع بود که از رطوبت
باشد و [illegible] ضعف [illegible] منتوم بود و گویند که مضر بود بشانه و مصلح وی عسل است و بدل
وی بابونج و وی صمغ بادام تلخ است یا قصب الذریره و قسط تلخ و قفاح اذخر **مرداسفرم** اسم
[illegible] است [illegible] و بهترین آن [illegible] است و طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم صرع را نافع بود و مقوی معده و جگر بود و چون بخورند [illegible] گرم شقیقه را بکشد **مرباقلی**
معنی آن [illegible] و صاحب جامع گوید که آن [illegible] است و گفته شد و طریقان و طرقان
[illegible] خوانند **مرانه** هو [illegible] الجوس [illegible] و طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و در وی تجفیفی [illegible] سنگ مثانه را بریزاند و بول براند و صاحب [illegible]
نیکوترین آن [illegible] و طبیعت آن سرد و خشک بود [illegible]
خون [illegible] بول براند و فضول را [illegible] و معرفت
وی در باب ها گفته شود **مرو** انواع است نوعی خوشبوی مرماحوز خوانند و شیرازی [illegible]
خوانند و گفته شود و نوعی که بوی کمتر بود [illegible] و نوعی دیگر [illegible] نیز گویند و آن [illegible]
سفید بود و وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبضی لطیف بود و گویند [illegible]
و گفته شد و نوعی دیگر [illegible] و گفته شد [illegible]
و شیرازی مرو تلخ گویند و لفظ دیگر مرماحوز و مرماهوس و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
و مجفف و محلل ریاح بود و بلغم [illegible] و صداع سرد و درد معده را که از بلغم بود سود دهد
بود و اسحق بن عمران گوید که [illegible] سفید است و [illegible] سفید است و مولف گوید که انواع
مرو را هیچ کدام حب [illegible] که خرد و حب هر دو سفید [illegible] انواع [illegible] سفید
[illegible] مرو [illegible] التورات [illegible] چشم است و گفته
شد **مرقشیشا** چند نوع بود ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی و هر جنسی را مشابه
بود بجوهری که بوی منسوب است در لون و آن را حجر النور و حجر الروشنایی خوانند و از بهر روشنایی چشم
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و آن مقوی چشم بود و [illegible] گوید که قوت وی سوخته
یا ناسوخته [illegible] محلل بود و چشم را جلا دهد و منضج اورام [illegible] بود و چون با [illegible] خلط کنند
گوشت زیاده را بخورد و در ریشهای [illegible] و رازی گوید که [illegible] گندم
بسرکه و [illegible] طلا کنند زایل کند و گویند که محلل بود و [illegible] چشم بود و قوت چشم بدهد و اگر
با سرکه بر [illegible] طلا کنند سود دهد و چون در [illegible] کنند [illegible] قاطع دم بود و بدل وی
مغنسیا بود **مرداسنج** مرتک خوانند و پارسی مردارسنگ گویند و یونانی [illegible]
[illegible] الذهب گویند و نیکوترین آن اصفهانی بود و براق که بسرخی [illegible] و طبیعت وی سرد [illegible] مایل و مجفف
و از خواص وی آنست که چون در سرکه اندازند آن سرکه شیرین شود و اگر [illegible]

را اشباه کرداند و وی ماده مرهمها بود و بوی بدن را خوش کند خاصه بوی بغل و کلف را
زایل کند و اثر سیاهی و خون مرده و اثر آبله زایل کند و منع عرق بکند و گوشت زاید دبیلهای بر دنا
و مفصل وی چشم را جلا دهد و خوردن وی غشا یدار بهر ابکه کشنده بود و بول به بندد و تقی در شکم
و حالبین پیدا کند قبض زبان نکند و باشد که قولنج آورد و اهلاد و س و باشد که اطلاق بطن و غالب
کند و خناز برآورد و خناق و مداوای او بقی کنند با آب گرم و بعد از آن شراب و جو بخیل مربی و سکنجبین
و چون طلا کنند در شعب بغل بند فعلها سردی در بکند و اولی آن بود که با روغن گل بیامیزند و درتری
گوید که اگر خورده باشد معالجه وی بقی کنند با آبی که در وی شبث و انجیر پخته باشد و بعد از آن
مقدار سه درم ترباب نیم گرم کرده بیاشامند بلحوم الخرفان و سرکه خو سیاه از عقب بدهند **مرزی**
بپارسی انگاره بخارای خوانند وانگامه رقیق ماخیرا از جو بمشانند گرم و خشک بود در دوم اخلاط
غلیظ را براند و نشف بلغم بکند و پاک کردن بوی دهان را خوش کند و ریشها عفن را نافع بود و درد رگ
و عرق النسا را و رطوبت معده را عظیم مفید بود و کزندگی سگ دیوانه را نافع بود و بانوی گوید که قوی عمل
نمک کند الا از وی الطف و اقوی بود و شکم براند و قطع تو زحان کند و مطلقا غذ بر غلیظ بود و نعوظ
و سخن معده و جگر و محققات بود و چون بیاشامند از آن بیاماند کرمهای شکم بکشد و اگر در چشم کشند
که وی سپیدی آبله کرده باشد هیچ در چشم پیدا نکند و اگر بر اعیه باشد در چشم بکلاد و چون بدین مرزه کنند
جذب بلغم بسیار بکند از دماغ خشک و دوم نخاع را پاک کرداند چون منفخ شده باشد **مر مر**
نوعی از رخام است سفید و نیکوترین آن بود که از معدن جزع آورند و بیونانی آن را اسطریطس گوید
و بعضی گویند اسطریطس جزع است و لو قرطس گوید اسطریطس چون چون بسوزانند و با نمک در آن سحق
کنند نکو بود دندان و لثه را بیاضی مالند سود مند بود و لثه را محکم کرداند و سوخته آتش اسود مرکب
چون بکوبند و سحق کنند و بر موضع سوختگی افشانند و دیقوریدوس گوید که چون بسوزانند و با انجیر
و رقت بیامیزند و رمهای صلب را بکدازند و چون در مرهم روغن بیامیزند درد معده را ساکن کند
مرارة سالمترین زهرهای مرغان زهره مرغ دراج و کبک بود اما مرارة جوارح بغایت قوی لذاع بود
خاصه کبار از ایشان واختیار آن بود که وی بر روی طبیعی داشته باشد و اگر زنگاری و لاجوردی
بود بد باشد و طبیعت آن گرم بود و خشک در چهارم چون با نطرون و قیمولیا بیامیزند جرب و بیش
شده را سود دهد و زهرها مجموع تاریکی چشم را نافع بود و خاصه مراره جوارح خصوص خشک کرده و ابتدا
نزول آب را سود دهد و مجموع مراره طبع براند و اسحق گوید که بقوة زهرها چهارپایان زهره شیر بود
بود بعد از گفتار پس گاو پس کرک پس خرس پس ماهی پس میش و هر یک بجایهای خود گفته شود
مرارة الضان سود مندترین زهرهای از جهت چشم زهره آهو بود **مرارة حمار الوحش** زهره
خر کور از جهة داء الثعلب و داء الحیه سود مند بود مالیدن وی را بر موضعهای طلا کردن **مرارة الدب**
زهره خرس تشنج و کزاز که از جراحت عصب باشد و سرسام را نافع بود و شریف گوید که زهره وی را چون
با عسل و فلفل بکوبند و در بفرسطه طلا کنند زایل کند و موی را برویاند خاصه چون بیخ کشد
نوبت مکرر کنند و اگر با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود و دیقوریدوس گوید که

زهره خرس در منفعت نزدیک بزهره گاو بود و چون سحق کنند مرغ را نافع بود و در خواص ابن زهر
گوید که در چشم کشند با عسل و آب را زیاد چشم را روشن کند **مرارة البقر** بقوة ترین زهرها
چهارپایان زهره گاو و بعد پس گفتار پس خرس پس بزغاله و گوسفند ترین آن زهر گاو نر بود
و آن در مرهم کنند از جهة منع جراحتهای و دردهای سخت و با نطرون و قیمولیا چون سر بدان
بشویند حزاز را نافع بود و چون با عسل بدان تحنک کنند خناق را نافع بود و مفتح افواه
بواسیر بود و تریاق گزندگیها بود و مقدار ماخوذ از وی تا دانگی بود و درد گوش را که از
سردی بود چون با روغن گل در گوش چکانند نافع بود و چون با عسل بیامیزند و ریشها بد
با او در زد قرح و ذکر و پوست حصبه را نافع بود و وی مضر بود بجگر و زهره و مصلح وی
کثیرا بود با عسل **مرارة التیس** نیکوترین آن زهرها که حیوان آن جوان بود که بیشتر از آن نهادها
دیرت و هنوز کشن نکرده باشد و طبیعت گرم و خشک است و داء الی و داء الفیل را نافع بود
و دابنهای ترکم بگوش بود و زهره بزکوهی تریاق گزندگی بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو دانگ بود
و مضر بود بگرده و زهره و مصلح وی انیسون و عسل بود **مرارة الخنزیر** ریش خنازیر را
گوش را نافع بود و چون طلا کنند بعسل و فلفل بر سر کل موی برویاند و مجربست **مرارة کلب الماء**
زهره سگ آبی گویند که چون آدمی مقدار عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوای وی روغن گل
و جنطیانا رومی و دارچینی و بنبس ماینه خرگوش کنند و بر روغنهای خوش بوی تمریخ کنند ه
و تدبیرهای لطیف **مرارة الضبع** زهره کفتار نیکوترین آن بود که از کفتار نر بزرگ بگیرند و آن
گرم و خشک بود و مسهل بلغم که در سر بود و مقدار مستعمل از وی یا دکتیم دانکی بیم باشد و مضر
بود بزهره و اسحق گوید که مصلح وی عسل و صبر بود **مرارة الاسد** نیکوترین آن بود که از شیر
جوان بگیرند و آن گرم و خشک بود تاریکی چشم را نافع بود و ابتدا نزول آب و انتشار خاصه کیک
که آن سود مند بود در بن زحمت **مرارة الشبوط** شبوط ماهی است که آن در دجله بغداد بود
و شریفترین زهرها از این است یونانی قلولوبوس خوانند و زهره وی تاریکی چشم و ابتدا نزول آب
بغشاند و انتشار و اسود مند بود و گویند که چون بگیرند از وی ما مقدار دانگی و نیم معده را پاک
کند و قوم دل بد هند و گویند که خوردن آن مضر بود بزهره و مصلح وی کتیرا و سرکه بود **مرارة الکرکی**
زهره کلنگ گرم و لطیف بود و چون با آب مرزنگوش سعوط کنند لقوه را نافع بود **مرارة الکبش**
زهره کبش که بشیرازی غوچ گویند اثر ریشهای که در چشم بود زایل کند و درد گوش که از سردی
بود چون با قدری عسل در گوش چکانند نافع بود **مرارة القنفذ** زهره خار پشت است که
بفارسی چکاسه گویند و اثر ریشها که در چشم بود زایل کند و مجذوم را نافع بود چون بیاشامند
مرارة الارنب زهره خرگوش است چون با ادرحوانی کنند و سداب بیامیزند و در میان شراب
بیاشامند بخواب برود دهشه و اگر خواهند که از آن خلاص یابند سرکه پاره بوی دهند و بلعوی
زهره تیس بود **مرارة النمر والافعی والارنب البحری** گرم و کشنده باشد و کسی که آن خورده
باشد تلخی دهان عارض شود و زردی چشم و رنوو باشد که بکشد و اگر باقی بماند بیشتر از چهار ساعت

نشان خلاص است که بیابند و مداوای او بشیر تازه و معجون طین مختوم و تریاق فاروق و رب
به و سیب و تخم لوزک و جواب کنند و اگر غشی متوالی بود ماء اللحم بزیراج دهند و شراب یا انگور مشکر
و دواء المشک نیز مناسب باشد **مرارة الرخمة** زهره رخمه که بپارسی مردار خوار گویند و بپارسی خود رو
و بعضی دیگر روی موش گیر خوانند و آن سودمند بود با ذیت از جهت گرانی گوش چون با روغن بنفشه
در گوش چکانند درد شقیقه را موافق بود با آب سرد در چشم کشند سفیدی چشم را زایل کند
و ابن طرایق گوید که چون زهره وی خشک در ظرف آبگینه در سایه و در چشم کشند در جانب که بدو سودمند
بود و اگر چه افعی گزنده باشد و دیگر گوید که زهر است و بعضی گویند که مجرب بود از جهت سم گزنده و مار و زنبور
و بدان نافع بود و صاحب منهاج گوید که ظن من آنست که لطوخ کنند **مرطیت** سکنست مانند
لاجورد و چون بخایند بوی خیر کند و در وی خشونت صخری بود و بلون لاجوردی بود و گویند که چون
سحق کنند بوی خیر کند **مرد قوش** عربی مرزنجوش است و گفته شد **مرخ** چوب درختی است و آن چوبی است
بماند د وقعا و گفته شد **مرماخوز** نوعی از مرو بادرنجبویه … خوانند و نیکوترین آن بستانی
بود و سبز **مرعزی** جامه مرعزی باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و جوان آن گفتی موصوف بود
و ملایم طبع انسان بود و بدن را نیکو دارد و نوعی بسیار که در وی است **مرتع** عصفر است یعنی
خسک و گفته شد **مرقد** جوز ماثل است و افیون را بدین اسم خوانند و بشیرازی تور کاو **مرارة
الصخر** و مرارة الصخور نیز گویند و آن حنظل است و گفته شد **مرودیه** و آن نوعی از کاسه است بری
و گویند که بعصد است و آن نوعی از هند یا بری و بغایت تلخ بود و رازی گوید که مرو بر صنفی از کامو
تلخ است شبی که از وی دوا بر بود **مری** فقعی خوانند و آن نبیذیست که از گندم و جو و کاهدین و غیر
آن سازند و آن را بوزه و الکشه و خوش مزه و آن مست کنند و بیشتر ترکان از آن خورند **مرعی الراعی**
زمارع الراعی گویند و گویند که عصی الراعی و گفته شد **مزج** درخت بادام تلخ است و در صفت لوز مر
گفته شد منفعت آن **مشک** بپارسی مشک گویند و نیکوترین آن تبتی است و گویند که چینی بود
و ابن وافد نقل از مسعودی کند در کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر آورده است که فضیلت
مشک تبتی بر صینی بود بجهت دو جهت یکی آنکه آهو تبت بر سنبل چرا کند و دوم آنکه اهل تبت قطعا
از نافه بیرون نیاورند و همچنان رها کنند و اهل چین آن نافه بیرون آورند و غش بجای وی کنند
مثل خون و غیر آن از نوعهایی که غش توان کرد و نیز چینی را راه دور است و در دریا کشتی و بسبب
نم و اختلاف هوا بوی آن و قوت آن ضعیف کرده و نیکوترین مشک آن بود که لون وی زرد بود
و رایحه وی تفاحی بود و از آهویی گیرند که جوان بود و بعد از غایت نضج بود و چون از وی بگیرند
فرق میان این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در لون و شکل و شاخ و صورت هیچ نیست بغیر از یک
چیز آن آهو را دو دندان پیش بود بشکل دندان خوک و مانند یک وجب زیادت و کمتر بود و گویند که چون
قوم آنجا بشکار روند اگر به تیر زنند در حال نافه وی ببرند و چون که در نافه بود خام و پخته رها کنند تا
بوی بهم گشت از وی زایل شود و آن ماده … مستحیل بمشک گردد و این دلیل است که میوه بر درخت چون
نارسیده و نتوان خورد و چون از درخت فرو گیرند و چند روزی رها کنند رسیده شود و توان خورد

و في الجمله نیکوترین مشک بود که در وعای خود نضج یافته باشد و در سرعت خود … باشد و از
حیوانی بود که مستحکم و تمام المزاج بود و طبیعت مشک گرم و خشک بود در دوم و گویند که در سیوم
و تلمیان گوید که مشک گرم بود در دوم و خشک است در سیوم و ابن ماسویه گوید که عرق را خوشبوی
کند و قوت دل بدهد و شجاعت را زیادت کند و مرض سودا را زیادت کند چون با ادویه بود
که مصلح وی بود و دران رحمه مسخن اعضا و مقوی اعضا خارجی بود و چون بر وی نهند و اعضای باطنی
بیاشامند و جماعتی از اطبا اهل مشک فارس و اهواز ذکر آن کرده اند که در وی رطوبتی هست و بدان
سبب که باه را قوت و بادی دهد و اگر قدری از آن با روغن خیری بکار دارند و بر قضیب
و بیو راح آن طلا کنند باز بدهد و مجامعت بسیار کرده و سرعت انزال و رازی گوید که
چون ورطیخ حل کنند و بیاشامند و روغن را تیز کند و سودمند بود از جهت علتهای سودا که
در سر باشد و غشی و سعوط قوی را نیکو بود و طبری گوید که ملطف و مقوی اعضا بود و بسبب بوی
خوش و چون بدان سعوط کنند نیم عدسی از وی با هم چندان زعفران صداعی که از سردی بود زایل
کند و لحم و دماغ را بدهد و حکیم حسن گوید که درد روغنهای چشم کنند قوت چشم بدهد و سفیدی
که رقیق بود زایل کند و نشف رطوبت بکند و اسحق گوید که مرطوب مزاج و پیران را موافق بود و نافع
باشد خاصه چند ماهی که هوا سرد باشد از جهت درد سر باشد سرجاها … مصلح محرورین
مزاجان را بد باشد خاصه در زمان گرم و گرمسیری و اهل سودمند بود از جهت جمیع علتهای
سرد که در سر باشد و سده را بگشاید و نافع بود از جهت ریاح که عارض شود در چشم و در …
و سکم را بنهد و درد روی را زایل کند و عمل سموم باطل کند و خفقان را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید
که وی اجل تریاق هاست … بود و قرون السنبل و مفرح بود و وحشت را سودمند بود و تحلیل
کرمی وی بکافور کنند و لزان خشک بروغن بنفشه و روغن گل کنند و گویند که چون بدان سعوط مفلوج
را و اصحاب سکته که از سردی نافع بود و دماغ را پاک کند با ادویه که بدان سعوط کنند و چون در
روغنهای که بسخن بود حل کنند و بر قفا پشت بمالند فالج را سودمند بود و اگر مداومت قلاع
زایل کند و ابن رضوان گوید که اگر بر بواسیر ظاهر طلا کنند نافع بود و ابن رشید گوید که …
در امعا نافع بود و چون بیاشامند و صاحب منهاج گوید که مقدار از وی قیراطی بود و شراب …
بدماغ گرم و مصلح وی کافور بود و گویند که بدل وی چند سکنه در درد اعصاب و در جمیع دردها
و فعلها بدل وی عنبر … است و در جمیع فعلها ساکن دل باشد **مسواک الراعی** گویند که زوفراست
و گویند بتحقیق شیطرج است و گفته شد **مسفوف** … و مسفرات اسمها بربست
و آن زراوند طویل است **مسک الجن** بزبان اندلسی … نا بدین اسم خوانند و سواسر بر
مسک الجن خوانند و گفته شد **منواك القرود** اشنه است و گفته شد **مسواک العباس** گویند
که مخلای ابلیست و گفته شد … نیز بدین اسم خوانند **مسطل** شراب بد را گویند افروده
و زود مست کننده باشد **مستعجل** بو زیدان است و گفته شد **مستقوسا** مسحوقیشا و
مسحوقیشا بخور گویند و آن زبد القوارير است و بپارسی آن کف شیشه آبکینه گویند و ماء الزجاج

گویند و آن آبی بود که بر روی ابگینه ماند کفی پیدا کرده و بعضی گویند که آب خرما سبز است هنگام
ساختن و بعضی گویند که آن ریم آبگینه است و اغلب محقق شد که کف آبگینه است بغایت جالی بود و کاد
بود و سفیدی چشم را زایل کند و مجفف رطوبت بود و حکه و جرب را نافع بود و چون بر اعضا
طلا کنند و بدل آن ابگینه سفید است و قلیه [illegible] **میقاطون** آن عود هندی است و گفته شد
محک سنگ کاره گویند و آن سنگیست الوان که کارد و شمشیر و غیر آن بدان تیز کنند و اگر
حکاکه آن بر پستان ابکار و خصیه کودکان [illegible] که بزرگ نشود و چون لطوخ کنند و اگر بداء
الثعلب نیز لطوخ کنند هم موی برویاند و اگر با سرکه بیاشامند ورم سپرز را بگدازاند و صرع را
نافع بود اما مس دلی چون شکسته کنند پس [illegible] کنند در آتش و سحق کنند با سرکه و [illegible]
[illegible] و قوبا را و خنازیر را و سرطان را و اکله را نافع بود و چون [illegible] سحق کنند و در چشم کشند سفیدی
را زایل کند و از بهر آنست که سیاقی که از جهت چشم سازند بر روی بسایند و اگر [illegible]
و سحق کنند و بر [illegible] باشد سود مند بود بباد [illegible] زرد آلو گویند و [illegible]
و بیونانی ارمیاقی و نیکوترین آن ارمنی بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و [illegible] گوید
خوشتر از شفتالو بود و طعم وی [illegible] نیکوتر از وی بود و خوردن وی [illegible] اسهال صفرا بود و تولد
خلط غلیظ بود و خشک کرده وی را چون بجوشانند و آب وی بیاشامند تسکین تشنگی بود و مبرد
معده بغایت و تبهای حاده را نافع بود و اگر در معده طعامی بود فاسد کند و [illegible] اولی آن بود
که اگر در معده بقیتی بود بخورند و از پی سکنجبین بخورند و گویند که نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون
با شراب [illegible] بخورند و اگر مغز استخوان وی بخورند غثیان و غشی [illegible]
کنند پس [illegible] مانند [illegible] و دهن استخوان وی بواسیر را نافع
بود **مشک هندی** سعد هندی است و گفته شد **مسک** [illegible] و گفته شد
مشکطرامشیع و مشکطرامشیر نیز گویند و آن فودنج بری است و [illegible] گویند و از
خواص وی آنست که چون گوسفندان بوی چرا کنند بعوض شیر خون از پستان وی بیاید و طبیعت
[illegible] خشک است [illegible] در درجه [illegible] و گویند که خشکی وی در چهارم است رطوبات لزج از سینه و شش بیرون
[illegible] وی عظیم سود مند بود [illegible] و وی حیض و بول براند و [illegible]
براند و سنگ گرده را بریزاند و مقدار شربت از وی [illegible] مثقال بود و وی [illegible] بول
بخون گردد بدان قوتی که در وی هست و مصلح آن [illegible] بود و از جهت درد رحم را نافع بود
و جالینوس گوید که چون دانگی از وی [illegible] و با روغن بلسان [illegible] بخور کند
درد زایل کند و اسحق گوید که [illegible] نافع بود و چون دانگی سقمونیا و دانگی از وی سحق کرده
و یک درم کتیرا با ده درم [illegible] بیاشامند و [illegible] گوید که حیض را
که منقطع شده در هر روز نیم درم از وی سحق کرده با ۲ درم تخم خربزه و ده درم [illegible]
[illegible] و بیست درم عسل بخورند [illegible] و چون [illegible] بخور کنند [illegible]
و وی مضر بود [illegible] و گویند که اصلاح وی [illegible] کنند و گویند که بدل وی [illegible] است و جالینوس

گوید که بدل وی [illegible] است [illegible] گوید که بدل وی اکلیل الملک است
و گویند که بدل آن شقایق است **مصطکی** بپارسی کندر رومی گویند و بسریانی [illegible] گویند
و بیونانی [illegible] گویند و آن را علک رومی خوانند و [illegible] گویند و آن صمغی است سفید بود و سیاه
و انچه سیاه بود [illegible] بود و [illegible] تجفیف در وی بیشتر از مصطکی و قوت قبض در وی [illegible]
بود و وی لطیفتر و سود مند تر از کندر بود و گویند که حرارت وی کمتر از مجموع صمغها است و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم و گویند گرم است و قبض در اجزای وی یکسان بود یعنی در عروق و ورق
و قضبان و اغصان و اطراف و فروعات و ورق آن [illegible] مقام اقاقیا و عصاره
لحیه التیس بود و از جهت قرحه امعاء و استطلاق بطن و نفث دم و زنانی که خون از رحم ایشان گشوده
بود و رحم و مقعده که بیرون آید [illegible] گوید که قوت مجموع درخت وی قابض قوی
تخم وی و ورق وی و [illegible] وی متساوی بود و اگر طبیخ [illegible] و بر استخوان
شکسته و بر اعضای مسترخی ریزند نافع بود و قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند و بول
براند و چون بدان مضمضه کنند دندان متحرک را محکم گرداند و وی جرب را نافع بود [illegible]
که چوب وی [illegible] مسواک سازند دندان را جلا دهد و جالینوس گوید
که مرکب بود از قوت متضاده یعنی از قوت قبض و تسخین و قوت تلیین و بدین سبب است
که [illegible] معده و مقعده و امعا و جگر را نافع بود [illegible] داخل کند [illegible] محکم کند
و تسخین معده و جگر بود و محلل رطوبات معده و مسکن [illegible] رطوبات بود و چون با روغن زنبق [illegible]
کنند نافع بود [illegible] صداع [illegible] بود و چون ضماد کنند [illegible] نافع بود
و چون با [illegible] بیاشامند رطوبات معده را دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم را بگدازد و ورم
جگر [illegible] را نافع بود و گویند که مضر بود به مثانه و صاحب تقویم گوید که بسیار از وی مستعمل کردن
[illegible] و مصلح آن صمغ عربی بود و قند و بدل آن [illegible] وزن آن و نیم وزن آن صمغ البطم
و گویند که [illegible] وزن آن لبان است که آن را کندر [illegible] گویند **مضع** [illegible] است قابض بود و شکم
را ببندد و اگر [illegible] **مقل** طبیعت آن سرد و خشک است در دوم [illegible]
[illegible] گوید که [illegible] سودا [illegible] و [illegible]
با گوشت [illegible] **مصباح الروم** کهربا است و گفته شد **مطبوخ** [illegible]
العنب خوانند و منضج خوانند و گفته شد **مطمشا** [illegible] و آن لعوق است و در [illegible]
گفته شود **مطبخ** [illegible] و آن پخته بود و [illegible] با سرکه [illegible]
[illegible] رطوبات معده و [illegible] بود [illegible] هضم شود و اگر با سرکه [illegible]
و بعد از آن [illegible] و بعد از آن مطبخه کنند [illegible]
[illegible] **مصط** جلنار است و گفته شد **مسوق** [illegible]
و [illegible] گفته شد **مغغار** صمغ [illegible] است و گفته شد **معا** [illegible]
[illegible] و گفته شد [illegible] است و عصبی و مصلح [illegible]

که غذای وی دخانی بود و وی دوالی و ساقین با حرارت آورد و از بهر آنکه خونی بد آورد متولد شود
و میل بردی داشته باشد و باید که پاک بشویند و با سکباج و انار بریان کنند **مغد** همچون مغا
بود در احوالها وی مصالح تر از معا بود و آن سرد و خشک بود **مغاث** بفارسی اصل
بغدادی بود سفید که میل بزردی داشته باشد و طبیعت او گرم و تر بود در دوم و گویند گرم و خشک
بود مقوی اعضا بود و سمین و ضماد کردن آن شکستگی را و کوفت را نافع بود و تقویت
مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین صلابت متعلق باشد و شش حبه را با ... و خاصه تخم
وی و ضماد آن و ملاذ وی قلب کنند **متعد و مغو و مغروم** به بادیم و آن نوع از طین است
سرخ رنگ و بیونانی میلطوس گویند و بر طیقون گویند و بتازی گل ارمنی گویند و مجان آن مستعمل
کنند و نیکوترین وی مصری بود و شیخ الرئیس گوید که سرد بود در ا... و گرم و خشک بود در دوم
و جالینوس گوید که در قبض و تحلیل نیکوتر از طین مختوم است جراحتها بصلاح آورد و اگر ... و چون
در سرکه حل کنند و بر جرح مجموع و ورمهای گرم را طلا کنند نافع بود و مجرب ... خون
و اگر بر سوختگی آتش کنند ... و ورم را کم کند و ... و چون ... کنند
و با تخم مرغ ... بیاشامند خون ... اگر با آب لسان الحمل بود و قرحه امعا و مثانه را
سود مند بود و طبیعت را ببندد ... نافع بود و اگر با آب لسان الحمل حقنه کنند قطع
افراط خون بکند زنان را و همچنین اگر حقنه کنند قرحه امعا و خونی که از امعا سفلی بود از وی قطع
کند **مغره مومیه** فیه با دنجان است **مغنتا** صاحب منهاج گوید که ...
بود و نیکوترین و گویند که آن گلیست سیاه که از کرم کاشان آورند و مولف گوید آنچه محقق است ...
الوان بغایت است و اکثر آن سیاه رنگ بود و بسرخی مایل و نقطها بر آن باشد و آبگینه گران آن را
استعمال کنند و آن را سنگ معنی خوانند و ریگ ... خوانند و در ولایت شیراز در قریه فاروق
دهی است که او را ... خوانند از آن ده خیزد و آن را سنگ ... از بهر آن گویند و وی قابض
و مبرد و مجفف بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم باشد و مضر بود ... و گویند که مصلح وی
... است و بدل آن مرقشیثا است **مغناطیس** حجر مغناطیس گویند و گفته شد **مغاث هندی**
... است و گفته شد **مغد** لفاح بریست و گویند که آن بادنجان است و گویند که آن نوع از گیاه
کوهی است لیکن قول اول و دوم صحیح است و صاحب منهاج گوید که بادنجان است و گفته شد و لفاح
بری را معد خوانند و هم گفته شد **مغاریر** نوعی از گیاه کوهی است و بد بود ...
مفرح چون مفرح مطلق گویند لسان الثور بود و گفته شد **مفرح قلب المحزون** ریحان
و بادرنجبویه نیز گویند و گفته شد **مقل** صمغی است که از ... معروف بود به مقل ازرق
و مقل مکی و مقل الیهود و عربی بود و صقلی و مقل غیر مکی که آن ... و گفته شد و نیکوترین آن است
که صافی بود و بلون ابریشمی ازرق بود و بسرخی مایل بود و ... و چون ...
و چون بخور کنند خوشبوی بود و ... و طبیعت گرم ... سوم و گویند
در اول درجه اول و خشک بود در سوم و گویند که ... و طاعون را نافع بود و دیسقوریدوس گوید

که چون با آب دهان ... را حل کنند تا همچون مرهم گردد و بر ورم خنجره بنهند نافع بود و ...
چون بخور بر گیرد و بخور کنند انضمام رحم بگشاید و بچه بیرون آورد و هر رطوبتی که باشد پاک گرداند
و چون بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و بول و حیض جاری گرداند و سرفه کهن را نافع بود و ...
بدهد و فربهی آورد و مفتح سده گرده و مثانه و مسهل بلغم و سودا بود و مقدار شربت از وی تا ...
تا یک درم باشد و وی خنازیر را نافع بود و زایل کند و چون با سرکه بر سعفه طلا کنند نافع بود و فسخ
عضله و صلابت اعضا را و مقعد آن و کزاز و درد پهلو و ریاح را نافع بود و چون بیاشامند ...
کنند و بخور بر گیرند بواسیر را نافع بود و زایل کند و چون او را ... محلل ... و انثیین
و عرق النسا و نقرس را نافع بود و اسحق گوید که مضر بود ... و مصلح آن زعفران است و گویند که ...
بشش و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن بوزن آن صمغ البطم است و نیم وزن آن کندر دریایی بود
مقل مکی ثمر مقل دوم است و صاحب منهاج گوید که آن ثمر درخت مقل ... خوانند
چون تر بود و چون خشک گردد مقل خوانند و در اندرون وی استخوانی بود و آنچه پخته بود ...
و مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس نارسیده خورند و آن حموضتی تمام داشته باشد و ...
خشن بود و قابض و بارد و شکم ببندد و قوت معده بدهد و ... وی تقطیر البول را نافع بود
و این نوع مقل مکی خوانند **مقلونیا** ملونیا گویند و گفته شود **مقلیاثا** ... گویند و گفته شد
مغنی نبات صبر است و ... خوانند و گفته شد **مقدونس** و مقدونس نیز گویند و آن کرفس ماقدونی
و منسوب است بماقدونیا ... بود و آن فطراسالیون است و گفته شد **مکنسة القرشیة** ... است
و گفته شد **ملح** بپارسی نمک گویند و انواع است ملح العجین و ملح اندرانی و ملح سیاه و ملح
نفطی و سیاه ... نفطی بود و ملح هندی سرخ رنگ بود و ملح ... تلخ بود و نزدیک بنوره بود
و نیکوترین آن ... بود سفید رنگ و پارسی آن را طبرزد خوانند و طبیعت گرم و خشک بود در دوم
و دیسقوریدوس گوید که قوت وی قابض بود و جلا بدهد و محلل و منقی بود و گوشت زیادت بخورد
از ریشهای و در داروهای چرب مستعمل کنند و اورام بلغمی ... و نقرس و جذام و قوبا را سود دهد
و نمک با ... بشکند و منع عفونت بکند و سود مند بود و ... و چون با زیت و
عسل بیامیزند و دهان تحنک کنند خناق را ساکن گرداند و اگر با عسل بود ورم لهاة و ... را
نافع بود و اگر با جو سوخته بعسل ضماد کنند اکله و قلاع را و استرخاء لثه را نافع بود و چون ...
بر گزندگی عقرب بنهند ضماد کنند با پاونه کوهی و زوفا گزیدن افعی را سود دهد و اگر با زفت و قطران
و با عسل بر گزندگی مار شاخ دار بنهند نافع بود با موم و عسل ضماد کنند بر دماسل نضج دهد
و اگر با عسل و خمر ... منضج اورام بلغمی بود که در انثیین عارض شود و گزیدن ... را سود دهد و چون
سحق کرده بر خرقه کتان بندند ... هر عضوی که ... نافع بود و اگر با سکنجبین
بیاشامند ... افیون بکند و ... و ابن جریح گوید که چون با غذا ... بود و مانند ... و ماهی
... از طبیعت خود بگرداند ... گرم و خشک کرده و در اسهال وقتی یاری دهد و بلغم
لزج را ... دفع کند و معده را بشوید و هضم طعام را یاری دهد و موافق رطوبتی مزاج بود

و چون با سرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند قطع خون بکند که از بن دندان آید و خونی که بسبب دندان
بر کندن بود ببندد و اگر گرم کنند و در دهان نگاه دارند نافع بود و چون بدان غرغره کنند بلغم
قطع کند و دماغ را پاک کرداند و چون صوف پاره بدان تر کنند و بر جراحتها نهند که خون روان
باشد ببندد و نمک اندرانی چشم را تیز کند و ناخنه و سفیدی چشم را نیک کرداند و ضعیف کرداند
[illegible] سود دهد و درد معده را نافع بود و مسهل بلغم عفن بود که خام بود و سودا و مقدار شربتی
[illegible] درم بود و نمک سوخته دندان را جلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر آن بود که نمک را بشویند یکبار
و رها کنند تا خشک شود پس در دیگی کنند و سر دیگ بر دیگ نهند و بر آتش نهند و آتش سوخته
بر دیگ کنند و رها کنند تا از حرکت باز ایستد آن زمان سوخته بود و بعضی نمک را در خمیر گیرند
و در میان آتش تا پخته گردد و بیرون آورند و نمک تلخ مسهل سودا بود بقوت و رازی گوید که بسیار خوردن
نمک محرق دم بود و مضعف بصر و مقلل منی و جرب و حکه آورد و صاحب منهاج گوید که مضر دماغ
و بصر و شش بود و مصلح وی آن بود که بشویند و سعتر اضافه وی کنند و گویند که بدل آن نیم وزن
آن بوده است ملح الدباغین سورج است و گفته شد ملح الصاغه تنکار است و گفته شد
ملح نوشه نوشادر است و گفته شد ملح نفطین ملح عجین است و گفته شد ملح الغریب بود درخت
غرب خوانند و وی [illegible] بود [illegible] و گفته شد ملح هندی نمک هندی گرم و خشک بود و گرم
و لطیفتر از انواع ملحهاست ملح نفطین نیکوترین آن بود که [illegible] بود و طبع آن گرم و خشک بود و
قی [illegible] دهد و مسهل سودا بود مقدار شربتی [illegible] درم بود و آن مضر بود [illegible] و مصلح وی [illegible]
بود ملاح باقلا است و گفته شد منوخیا ملوکیه گویند و آن نوعی از خبازی است و آن بستانی بود
و بشیرازی خطمی کوچک خوانند و درخت وی مانند درخت خطمی بود اما گل وی سرخ [illegible]
منوخیا آن بود که [illegible] و برگ و قضبان وی بسرخی مایل بود و طبیعت وی سرد بود در اول و تر
بود در دوم و گویند که سرد و تر بود در [illegible] سموم التهاب را نافع بود چون بر سینه و معده ضماد کنند
و سیلان حیض را نافع بود و اختلاف دم و صداع و درد چشم گرم را سود دهد و چون با [illegible]
ضماد کنند و اسحق گوید که سده جگر و زهره بگشاید و چون از آب وی [illegible] بیاشامند و گویند که مضر
بود بمثانه و مصلح وی [illegible] بود [illegible] ملطاة مشط الراعی است و گفته شد ملوخیا [illegible]
خوانند و آن [illegible] است و بشیرازی [illegible] خوانند و آن مانند [illegible] بود و آن [illegible]
و گفته شد مبیختج [illegible] مَن هر طلی که بر درخت [illegible]
را من خوانند و [illegible] ترنجبین و [illegible] شیرخشت و [illegible]
که گرم بود در اول و معتدل بود در یبوست و رطوبت سینه را نیکو بود و [illegible] از رطوبت [illegible]
[illegible] خشونت آن نرم گرداند و سرفه که آن از رطوبت بود زایل کند و [illegible] گوید که گرم بود
در آخر درجه دوم و خشکی وی [illegible] است و نیکوترین آن بود که [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] نیکو بود و طبیعت [illegible]
[illegible] بود و چون بیاشامند و چون بر شکم ضماد کنند و چون سعوط کنند [illegible]

پاک کند و بادهای غلیظ کنند [illegible] سعوط [illegible] منفعت آن در [illegible]
منتم در باب [illegible] در صفت حب المنتم گفته شد مسخنج [illegible] کافوری [illegible]
مرکبات گفته شود منخوشه سنبل رومی است و گفته شد مستعجون [illegible] است و گفته
شود [illegible] گویند [illegible] است و گفته شد میبق [illegible] است و گفته شد مبخ برنج است و گفته شد
منبج [illegible] تخم جرجیر است و گفته شد موز درختی است مانند نخل [illegible]
اطراف دریا بسیار بود و بطعم شیرین بود مانند خشخاش با پوست بود و طبیعت وی
ماسویه گوید که گرم بود در وسط درجه اول و تر بود در آخر آن [illegible] نزدیک [illegible]
حلق و سینه و شش [illegible] و سرفه خشک را نافع بود و باه را تحریک دهد و گرده را نیکو
و گرده را نیکو بود و بول براند و شکم نرم [illegible] بسیار خوردن وی مولد سده بود و صفرا و بلغم زیادت
کند [illegible] مزاج و وی بر معده ثقیل بود بغایت و مصلح وی [illegible] بود که با وی [illegible] عسل [illegible]
از طعام باید خورد و بعد از وی سکنجبین [illegible] و بعد از آن غذا را نشاید که خورند تا [illegible]
که غذا بگذرد و بخاصیت [illegible] مورد اسفرم [illegible] و نیکوترین آن [illegible]
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم صرع را نیکو بود و مقوی معده و جگر بود و صداع [illegible]
دماغ را نافع بود و چون [illegible] مو [illegible] خوانند و بعضی [illegible]
خوانند و ساق نبات [illegible] مانند شبت بود لکن ساق وی غلیظتر بود [illegible]
[illegible] را مو خوانند [illegible]
[illegible] مستعمل است و طبیعت آن صاحب منهاج گوید که گرم و خشک بود در سوم
[illegible] نافع [illegible] و جالینوس گوید که گرم بود در دوم و خشک بود در سوم نیکوترین [illegible]
[illegible] سفید [illegible] بود و حیض براند و ملطف بود و گرمتر از سنبل بود و قابضتر [illegible]
مفاصل را نافع بود و چون بجوشانند و بیاشامند [illegible] و با عسل بسرشند و لعوق کنند [illegible]
که در معده بود و مغص و درد رحم و درد مفاصل و سینه را سودمند بود و چون بجوشانند
و زنان در آن نشینند حیض براند و چون ضماد کنند [illegible] و بول براند و اگر زیادت
مستعمل کنند صداع آورد و اسحق گوید که [illegible] و مصلح وی [illegible] بدل آن
نیم وزن آن [illegible] است و گویند که نیم وزن آن سنبل بود و گویند که نیم وزن آن انجدان بود
مومیائی نیکوترین آن معدنی بود که از ولایت دارابجرد [illegible] و بعضی [illegible] گویند [illegible]
[illegible] بود [illegible] بیامیزند و بطبیعت آن [illegible] مومیائی را منفعت بسیار دارد
و طبیعت آن گرم بود و لطیف بود و شیخ الرئیس گوید که گرم بود در دوم [illegible]
بلغمی و خلع و کسر و سقوط و ضربه و فالج و لقوه خوردن و طلا کردن درد شقیقه [illegible]
[illegible] بود و [illegible] سودمند بود و چون [illegible] سعوط کنند [illegible]
[illegible] نافع بود و منع نفث الدم [illegible] خناق [illegible]
[illegible] با آب [illegible] خفقان را نافع بود [illegible]

تنور از وی بشیر تازه بیاشامند و پیش شانه را نافع بود و دو حبه از وی با قبه الحمر کز بدن عقرب را جهت
… صرف بیاشامند یا مثلث و همچنان با روغن گاو بر موضع گزندگی بمالند و از جهت گرجون
…ند و بیاشامند زود و تعوط کند تا موضع گزیده نیم دانگ از آن در آبی که انیسون جوشانیده
باشند حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود و از جهت امساک بدن هر روز دو حبه با آبی
که تخم کرفس جبلی و فقاح اذخر در آن جوشانیده باشند و دو با بنطو جذام و برص و داء الثعلب نفخت
روز … دانگ بیاشامند درد معده را که از سردی بود و سوء الهضم را دو حبه هر روز
با … افی بیاشامند درد معده و گزندگی مار و عقرب و کسی را که زهر خورده باشد هر روز دو حبه
با … دارصینی و ورق درمنه و پودنه کوهی را در آن پخته باشند بیاشامند و رعشه که ظاهر گردد
در اعضا بسبب برودت هر روز دو حبه با آبی که سعتر بابسی و راسن جبلی در آن پخته باشند و از
جهت اختناق رحم و مجموع عللها که زنان را باز دید آید از سردی دو حبه با آب ساذج هندی بیاشامند
و از جهت تب ربع کهن هر روز نیم دانگ در آبی که بیست درم باد آورد در آن پخته باشد بیاشامند
و خاصیتها زیادت از این دارد اما کوتاه بکنیم تا گران نشود لکن اختراع ولایت دارا جرد دارو تند
والحا معروفست … این منفعتها دارد و غیر از نیکو آن معروف الازادی است و غیر انواع دیگر که
از کوهها با از آب خیزد و آن … الیهود است و منافع آن نزدیک مومیایی بود و گفته شد صفت آن
مولوبیدایا کل ماله گویند نیکوترین آن که بلون سرکه قرمز اسخ بود و در مرهمها که گوشت زیادت بود نا…
و مولف گوید که بشیرازی اورا کل ماله گویند و چون با آب بسایند و در شیب بغل مالند کند کی ببرد
موم شمع است و گفته شد **موشع هندی** لوبش در هندی و گفته شد **مولی** حرملاست و گفته شد
موانیون گوز البراست و گفته شد **موفیون** نوعی از سموم است نزدیک بر بیش و مداوای کسی که آن
خورده باشد مانند مداوای بیش کنند **مها** بلور گویند و صاحب منهاج گوید که آن سنگی است
بحسن بلور بود و گویند که بلور است و صاحب جامع گوید که نوعی از ابکینه است که در معدن یا مغیبا
جمع میشود و مهره میکردد و در بعضی اخص یابند و در بعض از آن سنگیست سفید یک رنگ و نوعی دیگر هست
که حسن و رنگ وی را اکثر میباشد صلبتر که چون نگاه کنند ظن برند که آن یخ است و نوع اول که گفته شد
که بلور است بتحقیق و ابوطالب بن سلیمان گوید که مها بخاصیت چون زنی در زمان زائیدن از
خود بیاورند زائیدن بر وی آسان گردد و هرمس گوید که گرانی زبان را و کسی را که سخن تباه گوید چون
سحق کنند بسرکه و مشک و زعفران و نوشادر و با عسل حل کنند و زبان را بدان بمالند چند نوبت
آن زحمت از وی زایل شود و کسوفراطیس گوید که مهی سودمند بود ارتعاش و سل که عارض شود و کودکان را
و زنی را شیر دشوار از پستان آید چون بر پستان مسح کنند شیر آسان بیاید و تمیمی گوید که چون
با آب سحق کنند سفیدی چشم را زایل کند **مهلک** نوعی از عرطنیثا است که معروفست
بر اصل الاسد و اهل مشرق فیلقی خوانند **میر** درختی بزرگ است و بیونانی اندرا الوطوس خوانند
و ثمر وی بزرگتر از فلفل بود سیاه رنگ و مغز وی سفید و سبز نیست معتدل نیکو بود و شکم را ببندد
و آن لطیف بود و محقق بود و نشان وی نزف الدم را نافع بود و قرحه امعا را نافع بود و بقوت نفس

گوید که طبیخ نشاره چوب وی چون بیاشامند یا حقنه کنند سودمند بود از جهت قرحه امعا بیونانی
… رطوبت دقیق از رحم ایشان روانه بود و موی را سیخ گرداند و شکم را ببندد **میعه** بیونانی
میعه سائله را اصطفی خوانند و عسل لبنی نیز گویند و ثقل وی را میعه یابسه خوانند و نیکوی
آن بود که خوش باشد و بشیرازی ابو ابجر خوانند و در وی قبضی و تخفیفی بود و رطوبت
… گویند که تر بود و مسخن و ملین و منضج بود و ملع را پاک گرداند و جذام را نافع بود و …
ببندد و مستعمل از وی یک مثقال بود و سرفه و زکام و نزله که از رطوبت بود سودمند بود …
بیاشامند یا بخود بر گیرند … حیض را … و اسحق گوید که مضرات بنشش …
بود و صفت میعه سائله در لبنی گفته شد **میشهار** گاو چشم بود و گفته شد و صاحب
جامع گوید که مثلها و بیخهار طلا فیون است که آن نوعی از حی العالم است و گفته شد **مسمم**
مسمم است و صفت آن در حب المنسم گفته شد **میسم** بپارسی تخم خوس گویند **میبوزج** زبیب
الجبل خوانند و صاحب جامع گوید که آن راسنجست و این خلافست و حب راسن غیر آن است
و میبوزج بپارسی میو … گویند و نیکوترین آن مصری بود سیاه … بود میبوزج جز
و طبع آن گرم و خشک است در سیوم و آن محرق و اکال … بود و بخاصیت شپش را بکشد
خاصه چون با زرنیخ بود و چون … با جرب ریش … کنند نافع بود و چون با … حب از
بیاشامند … در وی … بود … و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی عاقر
قرحا بود **میسوسن** شراب سوسن است والله اعلم **باب النون**
نارجیل بادنج گویند و رانج نیز گویند و آن جوز هندیست و بپارسی نارگیل خوانند و بشیرازی
گردوی هندی و نیکوترین آن بود که بغایت سفید بود و آبی که در آن بود شیرین و طبیعت آن گرم بود
در اول درجه دوم و تر بود در اول و باه را زیادت کند و منی … و مسخن گرده بود و تقطیر البول را
نافع بود و روغن وی بواسیر را سود دهد و کهن کننده وی را گرم کند و حب القرع بیرون آورد
و طبع … را ببندد و … ثقیل بود و پوست مغز وی هضم نشود و از بهر آنست که پوست
وی البته باید خراشید و با شکر باید خورد و کهن وی غثیان آورد و کرب را و غشی آورد و مداوای وی بقی
کنند و بعد از آن بشرب فواکه ترش **نانخواه** نانخه و نانوخه و نانخاه نیز گویند و بشیرازی زنیان
گویند و نانخواه نام فارسی است و معنی آن طالب الخبز است یعنی طلب کننده نان و نیکوترین آن
تازه و خوشبوی بود که مایل بسرخی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند که گرم وی
در دوم بود … را بکشاید … استعمال کنند … گویند که چون با شراب بیاشامند
مغص و گزندگی جانوران را نافع بود و حیض براند و ابوجریج گوید که طبیخ وی … بگشاید البته و تمامی
کهن را نافع بود و چون طبیخ وی را بر گزندگی عقرب بریزند در حال درد را ساکن کند و فارسی گوید
که قطع … که در سینه بود و بکند و مسکن ریاح بود و طعام را هضم کند و درد دل و غثیان را
عظیم باشد و کسی را که طعام خورده … بود بوی مستحیل معده و جگر بود آشامیدن
وی را و ابن ماسویه گوید که گرده را و مثانه را پاک کند و طبری گوید که سنگ بگدازد و کرم و حب القرع

را بیرون آورد و صاحب منهاج گوید که با سداب تر براند و آب وی با دارچینی حل کند چون بسیار
بکار برند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گوید که مثقل این بود و مصلح وی ترمس بود
و گوشت که چون سحق کنند و با عسل سرشته و طلا کنند بر جراحتی که باشد در هر موضع که بود و دوم
آن تحلیل دهد و چون زن بدان حقنه کند رحم را پاک گرداند و رطوبات عفن را خشک گرداند و نیک
آن را خوش کند چون بر وی طلا کنند بثور لبنی را زایل کند و چون بکوبند و با کرد کاسوخته بخورند
نافع بود **نارنج** صاحب منهاج گوید که پوست وی گرم بود در دوم و حامض وی سرد بود و خشک
در اول و محلل ریاح سرد بود از دماغ و وی لطیف تر از اترج بود و ماندنی بود بدین فعل وی و بعضی
گویند که درخت وی مشهور است و میوهٔ وی مرکب از قوی مختلف بود بوی زردی وی گرم و لطیف بود و
حامض وی سرد و خشک بود در سیوم و تخم وی و بیخ وی گرم و خشک است اگر پوست خشک وی سحق
کنند و آب گرم بیاشامند محلل مغص بود و اگر ادمان شرب وی کنند با زیت گرم دراز کنند و دراز
از دوده بیرون آورد و پوست نارنج چون تر بود در روغن خوب سانند سه هفته و در آفتاب نهند
در منفعت مانند روغن ناردین بود و چون دو مثقال از وی بیاشامند گزیدن عقرب و مجموع
گزندگیها که سم ایشان سرد بود نافع بود و دانه وی را چون بیاشامند سمهای که عارض شود سبب
گزندگیها نافع بود و حامض وی ناشتا خوردن جگر را ضعیف کرداند و معده سرد مزاج را
بد بود و اثر سیاهی از جامه سفید ببرد و اگر سکنه روی خوب باشد بگذارد و اگر عروقهای تاریک
وی را جمع کنند و خشک کرده را سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمند بود از جهت دفع ماذهی
کشنده که سبب آن از سردی بود **نارمشک** ناعمیس خوانند و آن اقماع رمان هندیست و او را
بپارسی مشک الرمان بود و صاحب منهاج گوید که آن قشور وی و اقماع وی است مانند بسباسه
بود اما مولف گوید قماعی مانند تخم سرخ رنگ و اندکی برگ سبز و میان آن بود و اسحق
بن عمران گوید که آن از خراسان خیزد فی الجمله منفعت وی چون منفعت سنبل بود و نیکوترین
آن خوش بوی بود در دوم و گویند که آن گرم و خشک بود در سیوم و لطیف بود و معده سرد
و جگر سرد را عظیم مفید و نافع بود و نیکو و ملطف بود و اخلاط غلیظ لزج بود و محلل آن و صاحب
الرئیس گوید که بدل آن دانگی و نیم زنجبیل بود و نیم وزن آن پوست پسته و دانگی وزن آن سنبل بود بوزن آن
و ابن عمران گوید که بدل آن بوزن آن کمون کرمانی است و دو دانگ آن قسط بحری بود و گویند که بدل آن
نیم وزن آن قسط است **نارغارشین** نوعی از مرا است که مغشوش کرده اند ببعضی از تنوعات و آن
کشنده است **ناردین** سنبل رومی است و مولف گوید که آن بیخ است که بلون مشابه مامیران
و عروق الصفر است و آن بشکل اسارون بود و ریشهای بسیار در هم شده باشد لکن ریشه وی باریکتر
از اسارون بود و نیکوترین آن فربه بود و تازه و خوشبوی و آنچه بسفیدی مایل بود بد باشد
و طبیعت آن گرم باشد در دوم و خشک بود در اول معموم چون از آن در حلقها کنند و موی
رسته بود باشد و بول و حیض براند و ورم رحم را نافع بود و در طبع وی نشستن و بکار بردن از وی علاج
و القوم را نافع بود و راسی گوید که مضر است بشش و مصلح وی کثیرا بود و با عسل و بدل آن سنبل

هندی بود **نافوج** ملوث است و گفته شد **ناکبوا** رمان السحر خوانند و آن خشخاش است
و گفته شد و ناکبوا خشخاش سیاه است **ناب الکلب** دندان پیش سگ دیوانه است و آن در صفت
عظام گفته شد **ناغیت** نارمشک است و گفته شد **ناجف** بپارسی قبیطه یعنی قبیطه خوانند و آنچه
از شکر معتدل بود موافق بود جوانان را و کهلان را و پیران را و مزاجهای سرد را و گرم را نافع بود و گرم
که از حرارت بود و آنچه از عسل موافق مزاجهای سرد و پیران بود لیکن صداع آورد و مولد صفرا
بود و خاصه جوانان را و آنچه بفستق بود نافع بود کسی که در سینه و شش وی سدّه و خلط بلغمی بود
و آنچه بجوز بود کثیر الغذا بود نافع بود سرفه را و سینه را لکن ثقیل بود و در معده دیر باشد
و آنچه بگردکان بود بغایت گرم بود معده بلغمی را نافع بود و لکن صداع آورد و تعدیل آن بخشخاش
و کاهو کنند و آنچه بباداًم بود درگیرد اندک درشتی باشد سرفه که از رطوبت بود نافع بود **نبق رطب**
بپارسی کنار تر گویند و عرب نبق دیبا گویند و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند
که خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی وی کمتر بود و آنچه مایل بود بحموضت بغایت سرد بود
و بر الطبیعت براند و گویند که حکم وی حکم سیب و امرود مساوی بود و آنچه معتدل بود و از وی شکم
به بندد و غیر معتدل را نافع قوی بود و مولد بلغم بود و از بهر آنست که محرورین مزاج را بعد از وی
باید که سکنجبین خورند و سرد مزاج را کل انگبین **نبق یابس** کنار خشک سرد و خشک بود و سردی
کمتر از تر بود و در وی تخفیف و تلطیف بود و خابض بود و قوی معده را بدهد و شکم ببندد و منع نزف
دم و اسهال که از ضعف معده بود بکند خاصه چون بریان کنند و با استخوان بکوبند غذا اندک دهد
نبیذ الارز جب الصنوبر است و گفته شد **نبیذ التمر** شراب خرما است نیکوترین آن بود که از رطب
شاداب بود و طبیعت آن گرم و تر بود و بدن را فربه کند و مسهل بود و غذا بسیار دهد و مسهل بود و وی
غلیظتر بن نبیذها است بغیر از دوشابی و مسدد بود و مولد درد بود و تیره و سوداوی و مضر
بود با عصاب و بخوانی و مصلح وی انار ترش است **نبیذ دوشابی** نیکوتر آن بود که از رطب
رطب سازند و آن گرم و تر بود و نیکوترین آن فربه بود و مسهل طبیعت بود و چون بکار برند غذای
بسیار دهد و غلیظتر از خرما بود و در وی تسکین و بادها انگیزد و مولد سده بود خاصه چون تازه
بود **نبیذ العسل** بغایت گرم بود و گرمتر از خمر بود و خشک بود و رطوبت معده سرد مزاج را
و مرضهای سرد بلغمی را نافع بود و چون با ادویه سازند وی خار آورد و بیشتر از خمر و مخمور کند و بعضی
بود و صداع آورد و اولی آن بود که بشغل با نار مروبه کنند و انقال آن بیندازند و اگر خار عادت بود
رب فواکه ترش مانند رب غوره و اترج و مانند آن خورند **نبیذ الفانید والتین**
مسهل طبیعت بود و صفراوی مزاج را موافق نبود و کسی که علت کرده و مثانه داشته باشد و سینه
و شش را نیکو بود و مسخن بدن بود و مسمن اما حکه و جرب آورد و فی الجمله نبیذها مضر بود
از شراب **نبیذ الزبیب** گرم و تر بود و حلاوت وی دون حلاوت خمر سیاه و غلیظ بود و چون
ادویه در وی کنند بس بطبع وی باشد و رطوبت معده را نافع بود و لیکن منافع وی اندک
بود و بخمر و مسهل بود و اگر عسل گرم و خشک سرد مزاج را نافع بود و در درد های سرد بلغمی با سود مند بود

واد را بول کند و منحی کرده و مثانه بود و سنگ کرده و فضول که بود بیرون آورد و شکم ببندد
و اگر فوبیج بود بعشش دهد و خون کم از وی متولد شود منتن بود و نبود مستحیل شود نخل الحی بباید
کرانی دادن که چون میجوانند و بعد از آن مستحیل نشود و اگر سودا وی مزاج باشد باید که از آن
اجتناب نماید **نبیذ النارجیل** مسکری نیکو بود و کرده از حلق ببر بود **نبات** بهترین آن
سفید و شفاف بود و سبک و طبیعت وی معتدل بود و حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق
سینه و شش و قصبه آن و اگر لاجورد اضافه وی کنند سودا را نافع بود و اما بمعده حرارتی مضر بود
و مصلح آن فواکه مز بود **نبات الرعد** کیاه است و گفته شد **نخب** پوست سلیخه بود و بعضی گفتند
هر قشری است و آن مخصوص بود بسلیخه طیب **نجم** و نخیل هر دو اسم نبید کیاهیت و از ثیلکت
و در ثا گفته شد **نحاس** بپارسی مس گویند و فاضلترین انواع مس آن بود که دوش بود و یکنوع
که بسیاهی مایل بود و آن بصنعت زرد کنند و یکنوع طالیقونست و آن گفته شد و چون مس بسوزانند
روسختج گویند و وی حریف بود و دروی قبضی بود چون بشویند نافع بود و نیکوترین آن شبهی بود
املس سرخ رنگ بود از هر دو طرف و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و در وی حدتی و قبضی
بود و قرحهای مسیر شرب کردن مسهل بود و باید که حذر کنند از شوربای و تلخی و ترشی که شیر بر
و چرب و گوشت و اولی آن بود که چون حنی در وی پزند چون گرم بود از وی بیرون نیاورند و دها
کنند تا در آب سرد شود که مضر بود و زنجار وی بد بود و وصفت آن در زا گفته شد
نحاس محرق روسختج است و گفته شد **نخام** مرغابی بود و ابن ماسویه گوید که گوشت وی گرم
و مرطوب بود و افضل آن گرم بود و جرب قوی او بود و خشی ببعض آن بود صحیح بدن بود و صاحب منهاج
گوید که صحیح آنست که دیر هضم شود و از آن جهت با انار بپزند و مستعمل کنند و آن قوابل مثلث خورند
با بعضی از جوارشات **نخالة** بپارسی سبوس است گویند طبیعت وی گرم بود و خشک در اول حلاوه
و تلیین و جلا و تنقیه بپار دارد و سینه را نرم کند خاصه خشونتی که از ابتداء بود و بکرسازند
و وی محلل ریاح بود بلغم بود و چون بر موضع ... بود ... کنند ... کنند و لبوان بکیدید
کنند از آن موضع نفخ و تحلیل دهد و اگر با سرکه گرم کرده بر جرب متقرح ضماد کنند نافع بود و چون
بآب گرم اینجین دهند و ضماد بر پستانی که شیر در وی بسته باشد و ورم آماسکن و شیر روان کند و اگر نخاله
جو با ورق ترنج بپزند و بر کزیدگی عقرب ضماد کنند و اگر با آب تنها ... سنبیل ... و اگر سوسن را و در سرکه
خو بپاید ... و طلی کنند بود ... باشد شفا یابد **نسل** بپارسی
کشته گویند و آن مرکب بود از عود و عنبر و مشک بخور آن مقوی قلب بود و نافع سموم **ندغ**
صعتر بری است و گفته شد **نرجیس** عبهر خوانند و بپارسی نرگس گویند نیکوترین صفاعفه بود
و بشر آفتی آن را هفت دوره خوانند و طبیعت وی معتدل باشد در گرمی و خشکی و لطیف بود
و گویند که گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم سدها دماغ بگشاید و زکام سرد را نافع
بود و در وی تحلیلی قوی بود و صداع گرم انگیزد طوبت بود و سرد بود اما مصلح سرهای گرم آورد
و مصلح وی بنفشه و کافور بود آن طلا شی مرکب است از صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل

واقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنج و در جهای گرم را نافع بود و در مرکبات گفته شود
نروک مولف گوید که صاحب منهاج و جامع صفت وی را نگفته اند و آن گیاهیست کوچک و برگ آن
بورق خیارزه ماند و بیخ وی را دوا الترخوانند و گویند که پلنگ را زیانی ... باشد و چون
یکبار بقدرت خدای تعالی بزاید میدانند که چون این بیخ بخورد دیگر آبستن نشود و این گیاه را طلب
و بیخ آن بکنند و بخورد تا دیگر آبستن نشود بقدرت حق تعالی بس مجرب در بدن وی پیدا شود و گویند
که آن در پس سروی میباشد و گویند که در بن دم وی بود با ... خاصیت و آن جرالزات و بپارسی
نروک بنک خوانند و خواص آن بسیار است هر جراحتی که ناصور شده باشد چون آن را بسایند با آب
و بر جراحت طلا کنند نیکو شود و هر زنی که ضلع وی را لعق کنند دیگر آبستن نشود و هر که آن
با خود نگاه دارد و صحیح زن از وی آبستن نشود و امتحان وی آنست که آن را بدهند بکو ... انداز ند
شیر بریده شود و اگر کسی آن را با خود داده و در ... دکان حنان نرود بالها از ... نروک
و نروک از یک دله شیر کو جکتر بود و بسیار کها داشته باشد و لوبیان علی سانند و آن را که علی
بود به کارد توان تراشید و اغذ اصلی بود ... نتوان تراشید و مطلق رنگ نروک بر یکشبه
بود سیاه و سفید **نسرین** و در صبح خوانند و آن دو نوع است یکنوع از آن بپارسی گل مشکی
گویند و یکنوع نسرین و قوة وی نزدیک بیاسمین بود و روغن وی مانند روغن نرگس بود و شیخ الرئیس
گوید که گرم بود در دوم و گویند در سیوم و وی منقی و ملطف بود و سردی اعصاب را نافع بود و کرم گوش
را بکشد و طنین و دوی ... بود و سده بینی را بگشاید و درد دندانها را نافع بود و مسکن فی
و فواق بود چون چهار درم از وی بیاشامند خاصه بوی وی و اصحاب مره سودا که بسبب آن
عفونت بلغم باشد سود دهد و مسخن دماغ و مقوی دل و دماغ بود و چون ادمان کنند
بوییدن وی را محلل ریاح باشد که در سر و سینه بود و عطسه بیرون آید و چون بخور کنند
در حمام بخور ... بوی بدن و عرق را خوش کند و خون بگوید و بر کلف روی مالند زایل کند و چون
خشک کنند و هر روز نیم مثقال ... بیاشامند چند روز بیاشامی جماع را نگاه دارد و منع ...
باشد **نسر** شریف گوید که آن مرغی است بغایت بزرگ و ثقیل الطیران و بپارسی آن را کرکس
و کرکس گویند گویند ... چون بلند گردد از مغرب بمشرق برواز کند و بر وان کند و هم در
... و این عجائب است و گوشت وی گرم و خشک بود و چون بخورند تشنج را نافع بود و غلیظ
تر از گوشت مرغان بود و دیر هضم شود و کیموس بد بدهد و مولد مره سودا بود و نزدیک بگوشت
کلنگ باشد و هم جنس وی گویند که زهره وی را چون در چشم کنند هفت نوبت با آب سرد طلا
کنند در بیرامون چشم سود دهد از جهت نزول آب و اگر با هم چندان عصاره بد قه یا مین ...
... کنند تا ... چشم را نافع بود خاصه چون کسی ... عمل کنند **نشاسته** نشاسته بپارسی
املس گویند و بپارسی نشاسته نیکوترین وی سفید بود که آن را ... خوانند و طبیعت آن سرد و خشک
بود در اول و گویند که آن سرد بود در دوم و تر بود و چون با زعفران بر کلف روی طلا کنند و چون بپزند
با سرجنه آن با آب و قند و روغن بادام اضافه کنند سرفه و خشونت و قصبه شش و حلق را نافع بود

البته همچو ریش چشم را نافع بود و چون بریان کنند شکم بر بندد و چون با آب بر کوبند و بر افعی
طلا کنند نافع بود و گویند که تشنگی نشانند غذا کمتر دهد از هر چه از گندم سازند دیرتر بگذرد و دیر هضم
شود و سده آورد و گویند که مولد سودا بود و مصلح وی چیزهای شیرین بود و عسل و بدل آن گرده
اشنا بود و گویند که از نیکوتر مغول **نشاره** طبع هر نشاره مانند چوب آن درخت باشد و نشاره
چوب کهن که مانند ارد بود چون ضماد کنند جوی بود بر تر نفخ نیکو کند و بصلاح آورد و چون بدان
قدر آن بیوند بشراب یا جبر که نرشند بود در خرقه کتان کنند و بکوبند و سحق کنند و در بر خرقه بلبله
افشانند مفید بود و شریف گوید که نشاره چوب کز گرم و خشک بود و چون با خیار ابیامیزند
و بر جرب تر افشانند و سالئل زایل کند و چون بخ ود کشند کرم دندان بکم بزند و یشه را بکشد و منفعت
نشاره عاج در باب ماء و صفت فیل گفته شد **نضاره** درخت کز چون در کوه روید نضار
خوانند و چون در زمین روید اثل خوانند و گفته شد **نطرون** بوره ارمنی است و گفته شد
نعنع بیونانی مشی خوانند و هیزا ما گویند و بشیرازی را قوته خوانند و نیکوترین آن بستانی بود
تازه و نیکوترین خشک وی آنست که در سایه خشک کنند و طبع آن معتدل باشد و در وی رطوبتی
فضلی بود و گویند که گرم بود در سیوم و خشک بود در اول و در وی قوتی حسن و قابض بود و
وی لطیف ترین بقول بود که مخورند و دیسقوریدوس گوید که عصاره وی را با سرکه بیاشامند قطع
نفث دم کند و کرم دراز بکشد و محرک شهوت جماع بود و چون با آب انار ترش دو شاخ یا سه شاخ
فواق و غشی و هیضه را ساکن کرده و اگر با ضربتی ضماد کنند بر دمامیل بکار رند و اکردن ثدیها
نفعد بادجو صداع را زایل کند و اگر بر بستان که شیر بسته بود ضماد کنند نیکو کند
دیوانه مفید بود و چون بر زبان مالند خشونتی را که از زبان بود زایل کند و چون زن بخود بر
گیرد پیش از مجامعت منع آبستنی بکند و اگر دو شاخ از وی در شیر مالند شیر را نگاه دارد از
خرابی و وی بمعده بغایت نیکو بود و شریف گوید که چون بخایند درد دندان را نافع بود بغایت و چون
بر موضع گزیدن عقرب و چون سعوط کنند [illegible] ظاهر بود و بر کردن وی سه نوع
هر نوع را [illegible] عصاره و ورق وی با روغن گل بغایت کال مفید بود و نافع و صاحب [illegible] اعظم
نیکو بود و گویند که بغایت موافق معده بود خوردن و ضماد کردن و درد معده را زایل کند و قوت وی
بر ضد و اشتها را بیاورد و مسخن معده بود و چون با قدری عود یا مصطکی بخایند فواق را و خفقان
را زایل کند و مقوی دل و مفرح بود و یرقان را دفع کند و از بسیار خوردن که در حلق پیدا کند
و گویند که مولد ریاح بود و مضر بود بسفل و مصلح وی کرفس و گویند که بدل وی پودنه بود [illegible]
نعام بپارسی شترمرغ گویند و جالینوس گوید که گوشت وی را چون گوشت بط بود که کثیر الفضول
و عسر الهضم باشد و رازی گوید که گوشت وی بغایت غلیظ بود و باید که اصلاح وی مانند اصلاح
گوشت بط کنند و ابن رضوان گوید که بیضه وی چون بگیرند در اول تابستان و آخر بهار و در
هر موضع که بنشند [illegible] افعی از آنجا بگریزد و چون وی [illegible] اورند و مجرب بود
و گویند که بیضه وی محلل ورم حاشیه بلغمی بود و محلل قوی بود و چون بر گزندگی عقرب ضماد

کنند

کنند و بیاشامند نافع بود و دردها که از سردی بود و سود دهد **نفط** دو نوع است سیاه
و سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و اسحق گوید که تر است و وی لطیف و محلل بود
و سده را بگشاید و درد و رکین و مفاصل را و لقوه را و فالج و سفیدی که در چشم بود نافع بود و دفع
نزول آب و ربو و سرفه کهن را نافع بود و چون [illegible] از وی باب نیم گرم از وی بیاشامند مغص را ساکن
کند و بادها بشکند و سردی مثانه سود کند و بچه مرده و مشیمه را بیرون آورد و چون
بر گزندگیهای طلا کنند نافع بود و کرم دراز و حب القرع را بکشد و اسحق گوید که آن مضر است بشش
و مصلح وی سرکه و کثیرا بود و بدل وی نفط بود و قطران بود **نفد** عصفر است و گفته شد
نمک [illegible] است و گفته شد **نماما** تمام الملک خوانند و آن سیسن است و نیکوتر آن بود که
سبز و تیز بوی باشد و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید که دفع
عفونات بکند و حیض را نیز بکشد و حب القرع را بیرون آورد و بچه مرده و سنگ گرده بریزاند و درد پیهای
سرد را نافع بود و فلغمونی سخت را که صلب شده باشد و گویند که چون با سرکه بپزند و با روغن و با دو
گل بیامیزند و بر سر طلا کنند نسیان را و اختلاط ذهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند فواق
را که از امتلا باشد زایل کند و همچنین تخم وی [illegible] و گزیدن زنبور طلا کنند تا یک مثقال با سکنجبین
بیاشامند بغایت نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ و بدل آن بادرنجبویه بود **نمل**
بپارسی مور [illegible] خوانند و شریف گوید از قول [illegible] که موران بزرگ که در گورستان باشند چون سحق
کنند و بر برص طلا کنند بعد از آنکه تنقیه کرده باشند زود زایل کند و چون صد عدد از وی
بگیرند و در پنج درم روغن زنبق اندازند و عرق کنند و سه هفته رها کنند و بعد از آن در قضیب مالند
نعوظ تمام آید و اعصاب قضیب را نافع بود و قوت دهد و اگر چون سحق کنند با آب و [illegible] طلا
کنند بعد از آنکه موی بر کنده باشند موی نروید و اگر بروید ضعیف بود و چون مکرر کنند دیگر نروید
نمر بپارسی پلنگ گویند و ارسطاطالیس گوید که چون [illegible] مالند و رها کنند تا خشک
گردد [illegible] رحم را نافع بود و [illegible] گرم
و خشک بود و چون بدان دخان کنند [illegible] را نافع بود و [illegible] نیکوتر از این نبود و حافظ گوید که اگر
[illegible] در اعصاب [illegible]
حرکت کند و بر خیزد [illegible] سم قاتل است و گفته شد [illegible] در صفت [illegible] گفته شد
[illegible] [illegible] است و گفته شد **نوارش** نوعی از [illegible] است و [illegible] العدس خوانند و سواک
العباس خوانند و سواک المسیح گویند و صفت [illegible] گفته شد **نوره** کلس است و بشیرازی
آهک گویند و نیکوترین [illegible] آب نرسیده بغایت گرم بود و ملطف و محرق بود و آب رسیده
وی چون ده روز [illegible] و سوختگی آتش را نافع بود و محرق [illegible] بود و مقوی
[illegible] و گوشت [illegible] و مجبول وی معتدل باشد و [illegible]
[illegible] قطع کند [illegible] و چون در حمام طلا
کنند [illegible] بعد از آن روغن بنفشه و گلاب و بعسل عصفر و تخم [illegible] مالند

خوردن

واکر اعضا را بسوزانند و دانه بیرون کند پس روغن کل و آرد عدس و سرکه طلا کنند نافع بود و
وی کشنده بود و علامت خوردن آن کشنده آنست که دهن جوشش و درد معده و سوزش آن
و عسر البول و مغص و اسهال خون بسبب قرحه امعا پیدا کند و بوره با بول بیرون آید و سردی
اعضا احداث کند و خفقان را و مداوای آن قی کنند باب گرم و روغن پس شیر تازه و روغن
و جلاب و آشهای چرب از مرغ بروغن بادام و لعاب آن را نافع بود **نوشادر** معدنی و عملی
بود و ابن تجید (?) گوید که نیکوترین آن طبیعی بود خراسانی و صافی بود مانند بلور و غافقی گوید
که گرم و خشک بود در آخر سوم و ملطف بود و سفیدی چشم را زایل کند و ملازه افتاده را
محکم گرداند چون در حلق دمند با ادویه دیگر و حل کنند و در خانه بیفشانند مار گرد آنجا نگردد و اگر در
سوراخ ایشان ریزند بمیرند و چون سحق کنند و با آب سداب بیاشامند علق که در حلق چسپیده
باشد بکشد و شریف گوید که چون بروغن بپرورند و بر جرب سوداوی بمالند زایل کند و چون نوشادر
بخایند و در دهان افعی اندازند بکشد زود و چون با روغن بیامیزند و بر برص مالند بعد از تنقیه
برص را زایل کند خاصه چون بدان ادمان کنند و رازی گوید که بدل آن بوزن نیمه بود و بوزن
بوره و بوزن آن نمک اندرانی بود **نوی التمر** ساریس استخوان خرما بود که آن گرم و خشک بود
و در وی قبضی و جلا بود و چون بسوزانند و بر ریشهای بد بپاشند نافع بود و اگر سوخته
وی غسل کنند و سحق کنند و بمیل بر مژه چشم کشند ریش چشم را نافع بود و اگر خلط کنند
با سنبل الطیب نیکوتر بود در مژه رویاند [illegible] بعضی بیرون آورد **نوی الاهلیلج الکابلی**
استخوان هلیله کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و عسر البول
را سود مند بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند که آن مضر بود بسپرز و مصلح وی [illegible]
بود **نوح** بلبلاب است و گفته شد **نهق** صاحب جامع گوید که آن جرجیر الماء است و صاحب جامع
گوید جرجیر البر است و هر دو گفته شد **نهشل** گوز براست و آن گفته شد **نیلوفر** گویند و بسریانی
کرنب الماء و بیونانی سمعا گویند و [illegible] عرایس العروس گویند و گویند که خلاف است و نیکوترین
نیلوفر بغدادی بود که گل وی آسمانگون است و طبع آن سردتر است در دوم و سردی وی زیادت
بود از سردی بنفشه و گویند که وی در دوم بود و بیخ وی اگر با آب بر بهق طلا کنند نافع بود
و نیلوفر ورمهای گرم را نافع بود و گل وی منوم بود و صداع [illegible] سرد را نافع بود و منع
احتلام بکند و شهوت باه بشکند چون بکار دارند از وی با شراب خشخاش بیاشامند و منی را
ببندد و بخاصیت که در وی است و بیخ وی و تخم وی درد مثانه را نافع بود و ضماد کردن تخم
وی نزف دم را سود مند بود و چون در آب بجوشانند و در سر ریزند حرارت را ساکن کند و نیلوفر
چنان مضر نبود بمعده که بنفشه و خوردن وی مضر بود مثانه را و مصلح وی شراب بود و بدل وی بنفشه با خطمی سفید
سفید و اصل نیلوفر هندی است حکم ساج هندی باشد و نیلوفر ادویه قلبی بود و گویند که بدل آن برگ [illegible]
و در [illegible] کنند **نجفنا** عصاره نیل است و گفته شد **نیوق** نیلوفر است و گفته شد **نخیش** ادراک است
و گفته شد و گویند الوجکاست حشیت و عصاره وی تلخ خوانند و تخم وی را اعظم

خوانند و نیکوترین آن ورق وی سبز بود که بسرخی مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول
و خشک بود در دوم و گویند که سرد است باعتدال و متوسط بود میان سردی و خشکی و قابض بود
و منع نفث الدم بکند و کلف و بهق زایل کند و داء الثعلب و سوختگی آتش را نافع بود و جراحتهای
بد را ملتحم گرداند و اعضا را صلب بود و ریشهای عفن را سود مند بود و سرمه [illegible] کوه که آن را حرق کند
نافع بود و مصلح وی نیز [illegible] و اسحق گوید که مستسقی چون بیاشامند سود دهد با فلوس
خیار چنبر ضماد کردن و چون عصاره وی را بسرکه حل کنند و بر ریش سر مالند نافع بود و اگر ادمان
کنند بر خناق که منفجر شده باشد یا فی صلابات آن را بگدازند و نیکو گرداند و اسحق عمران گوید
که بدل وی سلیخه بوزن آن اذخر بود و انکی از آن [illegible] بود و الله اعلم بالصواب

باب [illegible] الواو و واحد بلغت اهل یمن بلبلاب است و گفته شد **وبر**
فر واست و گفته شد در فا **وبر الارنب** پشم خرگوش چون بر پشت بان و زبد [illegible] با صبر و دقاق
کنند و با سفیده تخم مرغ منع خون رفتن بکند با رجیل باب فرو برند یا دوغ بر آن اویزد و بیرون آورند
و بخاک کنند تا گوشت آن حیوان بپوسد انگاه بیرون آورند **وبر اللقاح** پشم شتران است چون تحریق
کنند و در بینی دمند خون رعاف ببندد **وج** عود الوج خوانند و بیونانی [illegible] و بپارسی اگر خوانند و تخم
وی [illegible] است [illegible] نیکوترین وی فربه بود و خوش بوی و سفید و بوی کرم و طبیعت
آن گرم و خشک است در اول درجه دوم و گویند در سوم لون را صافی گرداند و مجفف رطوبات
مفاصل بود و باه را زیادت کند و گرانی زبان را سود دهد و بهق و تشنج را و درد پهلو
و سینه و جگر و صلابت سپرز و مغص و فواق را نافع بود و بول و حیض براند و گزندگی جانوران
را سود دهد و سفیدی چشم را زایل کند و تاریکی که از چشم رطوبت بود نافع بود و اسحق گوید
که صفرا و بلغم را سود دهد و شربتی از وی یکدرم بود و گویند که مضر بود بسپرز و مصلح آن تخم رازیانه
باشد و بعضی [illegible] گوید که در شکستن بادها و تقویت جگر بدل آن بوزن آن کمون کرمانی بود
و دو دانگ وزن آن ریوند چینی بود و اسحق بن عمران گوید که بدل آن بوزن آن کمون و دو دانگ
آن [illegible] بود **وحشیزج** [illegible] خراسانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و کرم و حب القرع
بیرون آورد و شربتی از وی یک مثقال بود و بدل وی شیح ارمنی بود **ودع** بپارسی کحک خوانند و بعربی
وی سفید مهره بود و کوچک وی [illegible] از گوش ماهی خوانند و آن نوعی از حلزون است و حلزون
شنج گویند و وی [illegible] بود و ودع در آن [illegible] و ابن [illegible] گوید که ودع از جزایر دریای
میان [illegible] گویند که اهل آن [illegible] شاهنبار و در قوت مانند یکدیگر چون محرق باشد
و بخاصیت مانند شنج **وذح** [illegible] است و گفته شد **ورل** شیخ الرئیس گوید بر ماننده است
و بشکل ورغ و سام ابرص باشد [illegible] کوچک بود و [illegible] است
و مخالف وی در شکل و سر و بدن و گوشت وی و بخاصیت چون طلا کنند در آن قوتی جاذبه هست
و جذب کنند [illegible] و شوکه بکند و سرگین وی سفیدی چشم را زایل کند و موی بر داء
الثعلب برویاند و سرگین وی کلف و [illegible] را نافع بود و شریف گوید که چون بکشند همچنان

ورل

باخون در دیگ اندازند و با روغن بپزند تا مهرا شود از جهة قرطه کرد در سر کودکان بود معالجه
نکو شد از آن و رازی گوید که بیه وی خون در قضیب ما للذ بجا به بر کرد اند و بدل وی بیه
سقنقور بود **ورد هاسی** سقنقور است و گفته شد **ورد الحالون** کرده ابیضه و گفته شد
ورطوبی و وی رطوبی نیز گویند و آن سطا حنس بود و گفته شد **وردس** نبات یمنی و نبات وی
مانند کنجد بود و گویند که آن یکسال بکارند و ده سال باقی بود و ثمر بدهد و نیکوترین وی آن بود که تازه
بود و سرخ رنگ که بزردی گراید مانند لون عصفر و بشکل با بونه بود خود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و قابض و لطیف بود و کلف و غش را نافع بود و طلا کردن و چون بیاشامند و لیمو را سود مند
بود سنگ بریزاند و ورد کرده و مثانه را که سرد بود نافع بود و مقدار شربتی از وی یک درم بود و اسحق
گوید که مضرات بشش و مصلح وی عسل بود و گویند که جامه را که بدان رنگ کرده باشند مقوی
باه بود پوشیدن آن **ورد** حل گویند و بپارسی گل خوانند و هر نوعی بلخ بود هر نوعی که بود آن را
ورد خوانند و گل سرخ جرجیم خوانند و گل سفید و نسرین خوانند و نیکوترین آن فارسی و تازه بود
که هنوز نیک شکفته باشد و رایحه وی قوی باشد و طبیعت آن شیخ بن حکیم گوید که سرد بود
در اول و خشک در اول درجه دوم و گویند که در سوم و متوسط بود در غلظ و لطافت و تجفیف
وی اقوی باشد از قبض وی مقوی اعضا باطن باشد در حمام چون بخود بمالند قطع ثالیل
بکند چون سحق کرده مستعمل کنند و نیز بوی زال و بغل را نافع بود و وی معده را نافع بود
و سستی جگر بود از حرارت بگشاید و حلق را نیکو بود و چون با عسل بپزند و بدان غرغره کنند مسکن وجع مقعد
بود و چون بپزند طلا کنند و بطبیخ وی حقنه کردن امعا را نافع بود و نوی وی مسهل بود و ده درم از وی ده
مجلس براند و سه درم از وی حرارت تب را بنشاند و خشک وی برانه مسهل بود و چون با عسل بپزند
و بر معده ضماد کنند قرحه آن را نافع بود و چون در دهان نگاه دارند قلاع را زایل کند خاصه چون با عسل
و کافور بود و چون بر بعیت وی خسبند قطع شهوة باه را بکند و دفع مضرت وی بحب الغار بود و شیخ الرئیس
گوید که جوهر وی مرکب از گرم و سرد مانند مورد و سردی وی دوم جهم بود و گرمی وی در او و مستف بود
و یبوست بود و تقطیع نیز دملیه جوهر زیع بود و غشی و خفقان گرم را نافع بود **ورد المحاضه**
ورد الحمار خوانند و ابن ماسویه گوید که آن کلبست که اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد و طبیعت آن
سرد و خشک بود و بیشتر از وی آن دکل خجند گویند و ده روی نیز گویند و رازی گوید که بهار است **وردمنتن**
کلی باشد بدبوی بلون مانند گل سرخ و آن را الققرق خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و بیخ وی محرق
بود مانند عاقرقرحا **ورد الحمیر** نوعی از عود الصلیب است و از آن ذکر خوانند و گفته شد **ورد الزینه**
گل خطمی و ورد الزوال نیز گویند و گفته شد **ورد فرا** شقایق النعمان است و گفته شد **ورشان**
بپارسی مرغ اللهی گویند گوشت وی سکم به بندد و دشوار هضم شود و آن با سرکه باید بخت **ورق الخوخ**
برگ شفتالو چون بر بدن طلا کنند قطع بوی نوره بکند و اگر آب گرم آن در گوش چکانند کرم گوش را بکشد
و چون بر ناف ضماد کنند هم کرم را بکشد **ورق الطرفا** برگ گز یا بس آن قابض بود و چون بپزند و بر
سپرز نهند با لب آن بردی بپزند نافع بود و مقوی لثه مسترخی بود **ورق الدلب** برگ چناز

ونیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و در رهای گرم را که در زانو بود نافع بود و چون ضماد
کنند و چون بکوبند نیکو و بر ریشها که تازه افشانند خشک کرداند و سوختگی آتش را نافع بود و لکن مضر بود بحلق
و بینی و چشم و گوش و از خواص آنست که خفاش چون بخورد بمیرد **ورق الغرب** برگ وی تر چون بکوبند و بر
جراحت باشند گوشت برویاند و ابی وی را چون بیاشامند کسی را که علق خورده باشد نافع بود و علق از
حلق بیرون آورد **ورق الکرم** برگ رزچون نیکو بکوبند و ضماد کنند مادامیکه بر تهی کاه قطع اسهال
بکند و جاسد وی را مقوی لثه مسترخی بود **ورق السرو** نیکوتر وی آن بود که از سروی کهن گیرند
و طبیعت وی معتدل بود در وسط گرمی و سردی و گویند که گرم و خشک بود و جنس لدغ **ورق الاجاص**
برگ آلو سیاه بود چون با شراب بیاشامند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از ملاثه و حلق بکند
و چون بدان مضمضه کنند منع سیلان مواد از لثه بکند **ورق العلیق** صفت آن در علیق گفته شد
ورق البلوط سرد و قابض بود و لهاة را تجفیف داشته و چون بکوبند و بر جراحت باشند بود بیا
و بحال صحت باز آورد **ورق الزیتون** معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و چون
بسوزانند قائم مقام توتیا بود و در داروهای چشم کنند و چون در سرکه بپزند درد دندان را نافع بود
و آب فشرده وی را چون در وقت نگاه دارند و طلا کنند سودمند بود و قلاع را زایل کند و ورق زیتون بری
بر دندان طلا کنند نافع بود و چون با آب غوره بپزند جنانکه مانند عسل شود و بر دندان خورده افکنند قلع
کند **ورق الشوکة اللینة** برگ درخت مغیلان است و گفته شد **ورق السمم** برگ کنجد سرد و تر بود
چون بکوبند و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند و حکی وی را زایل کند **ورق الکبر** منفعت آن در
کبر گفته شد **ورق حنظل** در حنظل گفته شد **ورق سو بجان** در شد نیز گفته شد **ورق الاترج**
در اترج **ورق التوت** در توت **ورق الجوز** مجفف بود و در وی قبض باشد چون بخایند و بر ریش
نهند سودمند بود از جهة بثرها که در دهن بود **ورق الغار** در غار گفته شد **ورق النبق** برگ کنار
معتدل و مجفف و قابض و لطیف بود و مقوی شعر بود و منضج اورام و در وی تحلیل بود **ورق
شجرة البق** در دار گفته شد **ورق المصطکی** در مصطکی گفته شد **ورق حبة الخضرا** در حبة
الخضرا گفته شد **ورق السوس** معتدل بود در گرمی و سردی و خشکی بود در اول و مجفف قرحها و بثرها
بود و چون بکوبند و بدان باشند بی لدغ و ورق سوسن سفید صلابت رحم را نافع بود **ورق الخلاف**
در وی برازه و اندکی قبض بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصاره آن در دسیر ز و صلابت آن و سدد
آن را نافع بود و مسهل صفرا محترق بود و بلغم و نافض و صرع و گزیدن عقرب را نافع بود و چون
بیاشامند از وی یک درم با شراب و چون از بیرون ضماد کنند هم نافع بود و بول براند و با سکنجبین
و اختناق رحم را نافع بود و تقریبی دارد و بیهوشی کننده را دافع هر دوان بکند **ورق المازریون**
در مازریون گفته شد **ورق المرسق** در مرسق گفته شد **ورق العلیق** گل سرکل است سرد و خشک بود
و قابض و مجفف اخلاط و محلل دم را نافع بود و نفث الدم در باب ضعف معده **ورق اللوز**
ورق بهار نارنج گرم بود و مقوی دل و دماغ است **ورق السفرجل** هم سرد بود و مقوی دل و دماغ بود
ورد التفاح سرد و تر بود و مقوی دل و دماغ بود **ورد الکمثری** طبیعت و منفعت آن مانند

بهنا و بادام و سیب و به و امرود بود **وَرَدُ ابَرِ فَلَّه** سرد و تر بود و مسکن حرارات دماغ بود و چون
در دهن هاون بکوبند در هاون رصاصی و در آفتاب نهند خضابی نیکو بود موی را بغایت
سیاه گرداند **ورد الخشخاش** سرد و تر بود و مسکن گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون
بو برند خواب کند سر را نافع بود و منوم بود و مسکن صداع گرم بود **وزغه** نوعی از سام ابرص است
و نخلی کو حلتر از وی بود و از خواص وی آن است که عقرب فرو سنبرد و گوشت وی هم مهلک است و اگر
در شراب افتد و بمیرد آن هم قاتل بود و گویند که وزغه حربا است بتحقیق و گفته شد صفت آن و مداولی
آن **وسیج** نباتیست کوهی که در سنگ روید در بهار و [illegible] چون کند و مولف گوید که بشیرازی آن را
لیمو دارو گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود **وسمه** ورق النیل است طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و در وی قبضی و جلا بود و موی را خضاب کند خاصه چون با حنا بود و خضابی نیکو
و اسان بود **وسخ الاذن** چرک گوش چون بر داخس طلا کنند نافع بود و چون بر شقاق لب طلا کنند
سود مند بود و بر گزندگی افعی بغایت کال نافع بود و چون بنکافد و چند نوبت بر آن نهند وسخ را
وسخ کوابر النحل ابن سمحون گوید که آن عکبر است و گفته شد و صاحب جامع گوید که خطا است
و مولف گوید که بتحقیق آن از موم [illegible] نحل گویند و بزبان مکس داران آن را بر موی خوانند و در تقویم [illegible]
که آن علکی خوش بوی مانند کهربا [illegible] و بتحقیق موم [illegible] نحل است و منفعت وی در صفت عکبر گفته شد
و صفت عکبر نیز گفته شد و طبیعت وسخ الکوابر گرم بود در دوم نزدیک بود و بشم و انجیری بپیخ
کند از بهر آنکه جوهر وی لطیف بود و اگر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود و چون بر قوبا طلا کنند زایل کند و مولف
گوید که درد قطع [illegible] و افتادن آن جایی [illegible] عمل [illegible] می‌کند و بسیار امتحان رفته **وسخ** اشنی است
و گفته شد **ولق** فروتی گرم و خشک بود و مقوی و مسخن باشد و در وی [illegible] بود
و تحلیل کند جامع و گرده و پشت نافع بود و [illegible] مزاج را نافع بود و از [illegible] بو شدن [illegible] باشند
از بواسیر و آن پوستی بود **وشد** بادنجان است و گفته شد **وقل** مقل [illegible] است و در [illegible] گفته
ولیع خلاسیت یعنی [illegible] است و گفته شد **وَشِن** انگور سیاه است و گفته شد **ونیر** [illegible] کلی
سفید است و [illegible] و گفته شد و طبع آن [illegible] سرد و تر بود در دوم **باب الهاء**
هاله گویند که قاقله است صغیرا است و گفته شد **هالول** گویند که جلجلان است و گویند بتحقیق
تراب الهالک است و گفته شد **هدبه** حب حنظل است و گفته شد **هار** قبان کنند و غیر قبان
و آن جانوریست کوچک بسیار پای کرده شیب خمهای آب بسیار بود و بشیرازی آن را [illegible] گویند
گویند چون با شراب بیاشامند عسر البول را و یرقان را نافع بود و چون بدان تحنیک کنند بعسل یا
طلا کنند بر مرغ خناق را زایل کند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و [illegible] گویند
که اگر در خرقه بندند بر صاحب تب بندند زایل کند **هدهد** بپارسی مرغ سلیمان گویند [illegible] گویند
که گوشت وی چون بخورند یا با آب بیاشامند نافع بود و در خواص آورده است که اگر چشم وی بر کسی
بندند که نسیان بروی غالب دفع نسیان کند و اگر بر کسی بندند که از [illegible] جذام ترسد [illegible]
تا بود و بادی ایمن باشد و اگر نیز ابتدا کرده باشد موافق باشد و اگر پر وی بخور کنند و در خانه کنند کات

ازانجا بگ

از آن جا بگریزند و اگر او را [illegible] با خود دارد و بر ابر خصم رود بر وی ظفر یابد و حاجتهای وی گزارده
شود و اگر خون وی بر سفیدی چشم کنند یا بچکانند زایل کند و اگر مغز وی بخور کنند در برج کبوتر همه کبوتران
گرد آنجا آیند و اگر [illegible] کشته [illegible] در [illegible] بر خانه [illegible] هر که در آن خانه بود از چشم بدان ایمن
شود و اگر [illegible] موافق باشد و اگر پر وی بخور کنند در خانه کژدم از آن خانه [illegible]
و اگر [illegible] خشک کنند و سحق کنند و با سوسن و روغن [illegible] بیامیزند و بعد از یک ساعت [illegible]
و بر موی مالند سیاه و جعد گرداند و اگر [illegible] شیب وی با خود نگاه دارند [illegible]
و اگر بال وی [illegible] یک [illegible] بخور کنند بگریزند و چون گوشت وی بخورند [illegible] را نافع بود [illegible]
که بر [illegible] بسته باشند گشاده گردد باذن الله تعالی و دل وی را چون خشک کنند و بکوبند و با [illegible]
قوت باه [illegible] شیب [illegible] زبان [illegible] که در بال وی باشد [illegible] پوست [illegible] مرد [illegible]
راست [illegible] قوت مجامعت [illegible] **هرنوه** [illegible] نوعی [illegible] خوانند و آن ثمر درختی [illegible] است و آن
مقدار فلفلی بود [illegible] مایل بود و از وی بوی عود آید و طبیعت وی معتدل بود
و گویند که گرم و تر بود و صاحب منهاج گوید که مقوی معده و هضم بود و طبخ وی بول براند و سنگ [illegible]
و اسحق بن عمران گوید که درد حلق را نافع بود و شکم براند و بدل وی [illegible] وی قاقله صغار بود **هود**
عروق الصفر است و گفته شد **هرقیوس** بقلة الفیل گویند و آن نوعی از هندبای بری است و بعضی
گویند که نوعی از [illegible] است و بقلة [illegible] گویند که [illegible] است [illegible] تحقیق [illegible]
گویند و بپارسی [illegible] **هرقلیون** [illegible] گفته شد [illegible] تمام است
و گفته شد **هرطمان** [illegible] و آن حبی است که در میان گندم باشد [illegible] و طبع آن معتدل
میان گرمی و سردی [illegible] و گویند که سرد بود و گویند گرم بود و خشک وی مجفف بود [illegible]
[illegible] و در وی قبضی و تحلیلی **هزارجشان** [illegible] نیز گویند و معنی آن [illegible]
[illegible] گویند و گفته شد **هزار اسفند** [illegible] است و گفته شد **هشیفلا** [illegible]
بود در سموم بخاصیت [illegible] عظیم مفید بود و بدل وی [illegible] **هفت برج**
[illegible] است و گفته شد **هلیون** [illegible] است و گفته شد **هلیلقا** هندبا است و گفته شد
هلون [illegible] است و آن [illegible] است و در صفت [illegible] گفته شد **هلیانه** شاه ترج است
و گفته شد **هیلیون** [illegible] گویند [illegible] اهل مغرب و اندلس اسفراج گویند
و نیکوترین آن بستانی بود تازه و طبیعت وی گرم و تر بود و [illegible] بود
[illegible] گفته شد و وی مفتح [illegible] احشا و محلل [illegible] و طبیخ [illegible] و یرقان را
[illegible] نافع بود و خاصه طبیخ اصل وی و چون با شراب [illegible] بیاشامند [illegible]
را نافع بود و چون بطبخ وی [illegible] کنند [illegible]
[illegible] بر بندند و گویند [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible]
[illegible] نافع بود و طبیخ وی [illegible] بیاشامند

بیرد و گویند که چون سر کینش پاره کنند و در شیب خاک کنند هلیون در انجا بروید اب وی و تخم وی
سنگ گرده و مثانه را بریزاند چون با قدری عسل و قدری روغن بلسان بیاشامند و وی منفعت را حضر
بود و اولی آن بود که بجوشانند و بعد از ان با گوشت بپزند و مری و زیت را اضافه کنند و طبری گوید که
اگر بیخ وی را خشک کنند و بر دندان نهند قلع کند و اگر درد مند در دندان ساکن کند و مجهول گوید که طبخ وی
باه را زیاده کند و بدل آن هنجار بود **هنجا هنگ** بزبان هندی حلبیت است **هندبا** بپارسی کاسنی
بود خوانند و بری بود و بستانی بود و بری را بیونانی نقولس و قنجیلون نیز گویند و ورق وی پهن
تر از بستانی بود و بجهت نیکوتر بود و بوستانی را بیونانی اندیبیا خوانند و آن دو نوع بود یک نوع
ورق وی باریکتر بود و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی و تر و شیرین بود و فاضلترین
آن شامی بود و آن انطونیا خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود در اخر درجه اول و گویند سرد و خشک بود
در اول و گویند که خشکی آن در دوم درجه بود و بری را طرخشقوق خوانند و بپارسی تلخ درازی گویند که
اقوی بود از بستانی در جمیع افعال و عصاره وی استسقا را نافع بود و سده جگر را بگشاید و دفع سمهای را
بکند چون بیاشامند خاصه عقرب و زنبور و مار و تب ربع را زایل کند و برگزیدگی عقرب ضماد کردن
نافع بود و چون لب وی را سفیدی از چشم زایل کند و هندبای بستانی را بزود هر روی بیشتر بود
که در بوی و مقوی معده بود و سده جگر را بگشاید و سپرز را و حرارت خون را و صفرا را بنشاند
و چون اب وی بگیرند و بجوشانند و کف از وی بگیرند و با سکنجبین بیاشامند سده را بگشاید و رطوبات
عفن را پاک کند و بتمامی در از را سود دهد و کاسنی که بوس نیکو دهد و تلخی وی زیادت گردد
و وی فاضلترین کاهو باشد و تفتیح سده در بستان تلخی وی زیادت گرداند بسبب گرما بس انیکی
میل بحرارت داشته باشد و نزدیک باعتدال و ضماد کردن خفقان را نافع بود و چون با اید چون
ضماد کنند و با اسفیداج طلا [illegible] بود ضماد کردن سودمند بود و مسکن مغص و غثیان را و هیجان
صفرا و حرارت معده بود و سکم را بهر بندد و تب ربع را نافع بود و گزندگی عقرب را و مجموع جانوران
مثل زنبور و مار و سام ابرص ضماد کردن با سویق نافع بود و چون اب کاسنی بخار جنبر حل کنند و بدان
غرغره کنند ورم حلق را سودمند بود و مسکن غثی و هیجان صفرا بود و معده بابطی الهضم بود و مصلح
وی رشاد بود و نوعی از کاسنی بری هست که آن را خندریل گویند و گفته شد و کاسنی شامی را اندلکونیا
خوانند و معتدلترین کاسنیها بود و کیموس وی نیکوتر بود و مسیح گوید که وی در میان کاسنی و کاهو
بود و طبری گوید که آن لطیفتر از کاهو بود و غذا اندک تر دهد و چون ورق وی را بکوبند بر ورم
گرم نهند بگدازاند و سرد کند و اب وی با اب [illegible] یرقان را نافع بود و بیخ وی از تخم وی [illegible]
تر بود در منفعت و غذا پوست و بیخ وی مستعمل بود **هوفاریجوش** مرانیه است و گفته شد
و آن درختی است که در حوالی فارس روید مانند یاسمین و مجوس در وقت زمزمه استعمال کنند و شکوفه
آن مختلط اشبیح مانند خوانند ما و فاریقون گویند و آنرا بو سرا گویند **هوفاریقون** هوریقون
هم نیز گویند و آن بحاری روید و آن را اقضیانی و زهری و حقی سرخ رنگ برنگ سماق بغدادی بغایة
سرخ اگر چه صاحب منهاج را اورده است که حب بلسان است و هرچه و سهو است و طبیعت آن گرم است
دو

در سیوم و خشک است در اخر ملطف و محلل و رام باشد ضماد کردن و ورق آن [illegible]
را نافع بود و چون بپزند و با شراب بیاشامند نقرس را عظیم مفید بود و دیسقوریدوس گوید که بدل
وی بوزن وی بیخ اذخر و نیم وزن وی کبر بود **هوجوج** هوفقند است و آن عصو راعیات و گفته شد
حیوفسطیداس صاحب جامع گوید که عصاره لحیه التیس است و گفته شد **هوفیلوس** خس الحمار است
و گفته شد **هیضمان** فجل بری است و گفته شد **هیل بوا** اهال بواست و آن قاقله است و گفته شد
هجین کنگر بری است و ورق وی چون ورق [illegible] یک گز بود و بلکه زیاده و میان تهی بود و شکوفه آن بلون
و با خر سفید شود و میان آن شکوفه مانند پنبه شود و اگر از ان پنبه در میان گوش کنی [illegible] کری اورد
هیل هال است و گفته شد **باب الیاء** **یاسمون** یاسمین است
و سجلاب نیز گویند و بشیرازی گل ماسم نیز گویند و آن سفید بود و زرد و گویند که ازرق نیز بود
و عیسی بن ماسه گوید که زرد و سفید بقوت تر بود در حرارت و یبوست بود و خوش بوی تر بود
و مسیح گوید که طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه دوم اول سیوم ملطف رطوبات بود و لطف
را زایل کند و صداع بلغمی را نافع بود [illegible] و ریاح غلیظ که در دماغ بود و تحلیل دهد و مقوی دماغ
بود و اصحاب لقوه و فالج را نافع بود و مفتح سده بود و عرق النسا را نافع بود و نوع زردی وی
محلل و مسخن هر عضوی بود [illegible] نافع بود و محرورین مزاج را صداع اورد و مصلح
وی روغن گل و سکنجبین بود [illegible] گرمی که در وی بود ده باشد و حب القرع [illegible]
[illegible] و چون خشک کرده آن را سحق کنند و با عسل بسرشند و بیاشامند و شریف گوید که چون یاسمین
سفید بگیرند و سحق کنند [illegible] مقدار ده درم قطع [illegible]
[illegible] بکنند [illegible] کنند و بر موی سیاه پاشند سفید گرداند
یاقوت نیکوترین آن [illegible] بود [illegible] و خفقان و ضعف دل را
بغایت نیکو بود و گویند که چون [illegible] منع جمود بکند خاصه جمود دم بغایت مفرح بود
[illegible] **یبروج** [illegible] لفاح است و [illegible] یبروج الصنم گویند
و آن بیخ لفاح [illegible] بصورت انسان بود [illegible] ازین جهت یبروج الصنم گویند و مولف گوید
که [illegible] باشد و قدان [illegible] کوتاه تر [illegible] باشد
[illegible] داشته باشد [illegible] سفید بود و بعضی گویند که وی را سگ قلع کند از زمین و آن را
[illegible] خوانند و [illegible] نیکوترین وی آن بود که فربه باشد و طبیعت وی سرد بود در
سیوم و خشک بود در اول سیوم مخدر [illegible] اگر [illegible] زایل کند
[illegible] کنند [illegible] و اگر [illegible] کردن و بیروج را چون
بکوبند و بر مفاصل ضماد سازند زایل کند و اگر کسی احتیاج باشد بقطع عضوی چون در شراب بیاشامند
[illegible] شود و از خوردن وی [illegible] شود که از خوردن [illegible] مسموم بود و اگر در شراب
کنند مستی زیادت اورد و بغایت [illegible] آن پوست [illegible] بود [illegible] و ورق آن سفید بود و آن را
[illegible] خوانند و [illegible] بود [illegible] کند [illegible] گرم و عسل و شبث و مصطکی و سعتر و مر سفید

[illegible]

وشیر تازه اشامیدن و مروح را در محت خواص بسیار بود کویند که اکر با سم شخصی که خواهد بیروح
بر کند در زمان هر عضوی مروح که بجنبد از ان شخص در حال عضوش جدا کردد و خیلی خواص دیکر
دارد که غیر طبی است و بدان سبب اینجا نیاوردیم **یتوع** هر نباتی که ان را لبنی محترق و مسهل و مقطع
بود ان را یتوع کویند مانند شبرم و عشره و لاغیه و ماذریون و عرطنیثا و ماهودانه و غلقا و امثال
ان و اصناف ان بسیار است و همه بد باشد و اقوی ترین از یتوعات لبن بود بعد از ان تخم و بعد از ان
بیخ و بعد از ان ورق و طبیعت ان کرم و خشک است در چهارم و ان بود که در دوم یا در سوم و از خواص
وی انست که در جوی که اب اندازند که ماهی در ان اب بود ماهیان در روی اب افتند و لبن وی هو الیتوع البحری
و چون بدان تلوح کنند خاصه در افتاب و ابخره بعد از ان برو بید ضعیف بود و اکر مکرر کنند دیکر نروید
و اکر بر دندان خورده چکانند قلع کند و بواسیر را قطع کند و مسهل بلغم بود و اخلاط غلیظ و منفعت
هر یکی از یتوعات در باب خود منفعت و مضرت و ابدال و اصلاح ان کفته شد و کویند که بدل ان در استفراغ
بلغم نیم وزن ان سکبینج است **یحضیض** نوعی از کرفس بزرکتر است و ان را مسرینه خوانند و انواع کرفس
کفته شد در کاف و کویند که بطر اسالیون است **یدده** فو بری است و کفته شد **یدفه** خاما قطی است
و کفته شد **یبروح** بپارسی موش دشتی کویند و در قاف کفته شد **یرامیع** هلیونست و کفته شد
یرلع قصب است و بپارسی نی کویند و در قاف کفته شد **یرنا** حفا است و کفته شد **یشف** یشب خوانند
و در جواهر است کفته شد **یعقوب** کبک نر است در قبج کفته شد **یعضید** جند اسم در برج است و کفته
و ان کاشنی بری است **یغمیقا** دیباس است و کفته شد **یقطین** نزدیک هوام کدو بود و در
لغت هر درختی که وی ساق افراشته بود مانند کدو و خربزه و حنظل و خیار کدو و امثال ان بود.
یلنجوج عود هندی است و کفته شد **یمام** سفنبر است و کفته شد و ان بوتیما است **ینبوت** خرنوب
نبطی و خرنوب نبطی و شامی کفته شد و طبیعت وی سرد و خشک است در سوم و خشکی وی در دوم
در دعم بود و کویند که کرم بود و ان در صحراها و در بن دیوارها و بستانها بروید و قدر وی مانند کرده
کوسفندی کوچکتر بود و لون وی سرخ بود که بسیار چیزند و در مصر ان حب الکبر خوانند و قرع و دانه وی
و دانه خرنوب شامی مانند یکدیگر باشند و طعم وی را مضمضه کردن و بیخ دندان را نافع بود و در
طبخ وی نشستن مقوی مقعد بود و وی سود مند از جهت سیلان حیض مفرط خوردن و بجوشانیدن و کرفتن
و مغص و اسهال را نافع بود و اکر بر ثالیل مالند سخت و زایل کند و خلط وی بد بود و ثقیل چون بخورند
و بشیرازی کور خوانند **یلتغون** ثافیا است و کفته شد در ثا **ینق** بلغت اهل اندلس النجمه است
و کفته شد و ان از دو سداب کوهی است صفت ان در الف کفته شد **یتمه** نباتیست که ان چنبر (؟) ای
سنبل دارد کویند و ان در خواصه و رحمها تازه مستعمل کنند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

وقع الفراغ من تسویده فی ... العالی ... اعلی ... من قبیل اسم ...
... حروف ... این کتاب ... بتصحیح النسخ ... و ...
... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين وبعد این رساله ایست در ترتیب وترکیب وخاصیت ادویه مرکبه مشتمل بر هفده باب

باب الاول في المفرحات

مفرح معتدل نافع خفقان ووسواس سوداوی را واشتها آرد ودل را قوت دهد ورنگ روی را نیکو کند ومتخیله را قوت دهد ونشاط آورد وتشنگی را ساکن کند صنعت آن مروارید ناسفته وبسد از هر یک ده درم کاهربا پنج درم صندل ابیض از هر یک هشت درم لسان الثور ده درم فرنجمشک شش درم تخم کاسنی پنج درم درونج عقربی دو درم ساذج هندی چهار درم افتیمون وگل سرخ از هر یک شش درم زرنباد چهار درم طباشیر هشت درم تخم فرنجمشک وتخم بادرنجبویه از هر یک چهار درم زعفران وعنبر از هر یکی وآب زرشک وآب حماض از هر یک ده درم قند سفید صد مثقال شربت سیب بیست مثقال قند را با اینها بقوام آورند ونیم درم طلا محلول ونیم درم نقره محلول با اجزا کوفته وبیخته در آن بسرشند مفرح دلکشای ضعف دل وخفقان را سود دهد صنعت آن طباشیر سفید وبهمن سفید وبهمن سرخ وگاوزبان وورق گل سرخ از هر یک چهار درم بسد وکاهربا ومروارید از هر یک یکدرم صندل سفید وکشنیز خشک از هر یک دو درم عود ترکی هشت درم زرشک بیدانه دوازده درم طلا ونقره محلول از هر یک نیم درم پوست بیرون پسته یکدرم قند سفید بقدر گلاب وعرق بیدمشک از هر یک نیم [illegible] قند با اعراق بقوام آورند واجزا کوفته وبیخته بدان بسرشند مفرح سرد ضعف دل وخفقان که از گرمی بود بغایت سود دهد صنعت آن مروارید ناسفته وکهربای سوخته وگاوزبان وگل ارمنی وطباشیر سفید از هر یک ده درم مشک خالص وزعفران از هر یک نیم درم اجزا کوفته وبیخته در سی درم قند سفید بقوام آورده بسرشند مفرح دلکشای ضعف دل ووسواس سوداوی وخفقان را زایل کند ودل را قوتی عظیم دهد ونشاط تمام آورد صنعت آن مروارید ناسفته سه درم بسد وکهربا از هر یکدرم بهمن سفید دو درم افتیمون وکبابه چینی وبهمن سرخ از هر یکدرم زرنباد نیم درم تخم بادرنجبویه سه درم ساذج هندی یکدرم درونج عقربی نیم مثقال پوست بیرون پسته وپوست اترج از هر یک سه درم گاوزبان پنج درم صندل ابیض وگل سرخ از هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم دارچینی یکدرم املج مقشر پنج درم عصاره لحیة [illegible] ده درم طین ارمنی وطباشیر سفید از هر یک دو درم تخم فرنجمشک سه درم عود خام یک مثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران دانگی عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی دانگی ونیم ورق طلا وورق نقره از هر یک نیم مثقال شراب حماض مصری [illegible] شراب سیب اصفهانی بیست مثقال اجزا کوفته وبیخته در آن شربتها بقوام آورده بسرشند شربتی یکدرم نافع بود مفرح سرد خفقان گرم را نافع بود ودل را قوت دهد صنعت آن ورق گل سرخ وطباشیر سفید از هر یکدرم مغز خیارین ومغز [illegible] وتخم خرفه از هر یک نیم چهار درم بهمن سفید وگاوزبان از هر یک دو درم زرشک بیدانه شش درم مروارید ناسفته کهربا وبسد وکافور از هر یک یکدرم زعفران یک دانگ نبات سفید برابر اجزا نبات را با عرق بیدمشک بقوام آورده اجزا کوفته وبیخته بدان بسرشند شربتی یکدرم بلیغ نافع بود مفرح گرم خفقان سرد وضعف دل را سود دهد صنعت آن گاوزبان وبادرنجبویه وبهمن از هر یک هشت درم املج مقشر درمثلث

حنا باید وخشک کرده وبریان کرده بیست درم تخم فرنجمشک هشت درم عود قماری ده درم گل مختوم [illegible] مروارید ناسفته از هر یک یک مثقال زعفران یکدرم قرنفل وبسد وکهربا وزرنب وکشنیز خشک کرده از هر یک دو درم کبابه سه درم ورق گل سرخ وصندل مقاصری از هر یک چهار درم عسل بلیله چهار [illegible] یاقوت وطلا محلول ونقره محلول از هر یک نیم درم دارچینی نیم درم زرنباد سه درم [illegible] یکدرم ونیم [illegible] قند سفید [illegible] کاه ربا [illegible] واجزای کوفته وقند صافی کرده بقوام آورند [illegible] در آن حل کنند واجزا را بدان بسرشند شربتی یک مثقال نافع باشد مفرح قوه دل ودماغ ومعده وجگر بدهد وقوت پشت ودل وگرده زیاده کند ونشاط آورد ومنی بیفزاید وباه قوت دهد واشتهای طعام باز دید کند وهاضمه قوت دهد صنعت آن قرفه نیم درم خولنجان وکبابه وقرنفل وسنبل وقاقله کبار وصغار وجوزبویا وفرنجمشک وورق قرنفل از هر یک سه درم گاوزبان وبادرنجبویه از هر یک پنج درم اشنه چهار درم زعفران سه درم بهمن سفید وبهمن سرخ از هر یک چهار درم مصطکی سه درم ساذج هندی دو درم دار فلفل وزنجبیل وپوست اترج وسعد هندی از هر یک دو درم ورق گل سرخ پنج درم خصیة الثعلب ده درم بسباسه ولسان العصافیر از هر یک سه درم عنبر اشهب ومروارید ناسفته از هر یک دو درم لعل وکهربا وبسد از هر یک یکدرم طلا محلول ونقره محلول از هر یک نیم مثقال مشک خالص نیم درم جزو اعظم [illegible] سی مثقال اجزا کوفته وبیخته با دو وزن آن عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم ونیم مثقال نافع بود نوعی دیگر قرنفل وخولنجان وقاقله کبار [illegible] ومصطکی وپوست اترج از هر یک سه درم قرفه چهار درم بسباسه وعاقرقرحا ومروارید ناسفته وسعد هندی از هر یک دو درم جوزبویا وسنبل الطیب وگاوزبان وزنجبیل وبهمن سرخ وبهمن سفید ودرونج وورق گل سرخ [illegible] از هر یک پنج درم خصیة الثعلب سه مثقال کهربا وبسد از هر یک یکدرم عنبر اشهب دو درم مشک خالص نیم درم ورق طلا محلول وورق محلول از هر یک نیم مثقال جزو اعظم خوب سه ده درم اجزای کوفته وبیخته با نیم قند صافی کرده ونیم عسل کف گرفته باهم بقوام آورده بسرشند شربتی یکدرم تا یک مثقال نافع بود دوا المسک لولوی نافع بود خفقان را ومرضهای سوداوی را وضعف معده وبادی [illegible] دارد با نشاط ونیکو ساختن لون وفوایدی این بسیار است صنعت آن زرنباد ودرونج عقربی از هر یک یکدرم مروارید ناسفته وکهربا وبسد وابریشم مقرض از هر یک دو درم ونیم بهمن سفید وبهمن سرخ وساذج هندی وسنبل الطیب وقاقله وقرنفل وجند بیدستر واشنه از هر یک چهار درم زنجبیل [illegible] فلفل از هر یک نیم درم مشک خالص هشت مثقال ویکدانگ اجزا کوفته وبیخته باد وچند آن عسل شهد آتش ندیده بسرشند استعمال نمایند وقریب دو تا سه سال باقی است نوعی دوا لولوی این ترکیب را جوارش مفرح میخوانند ومفرح کندری نیز میگویند واز معاجین هند است پیش از طعام وبعد از طعام شاید خورد ومعده را قوت دهد وغذا را هضم کند ورنگ روی را سرخ کند وبوی دهان خوش کند وجگر را قوت دهد واین ترکیب بزرگ است صنعت آن مروارید ناسفته وفرنجمشک وساذج هندی از هر یک دو درم وورق گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم مصطکی چهار درم قرنفل واسارون [illegible] وقاقله وبسباسه از هر یک سه درم مشک خالص نیم درم املج مقشر سی درم اجزا کوفته وبیخته با یک من قند صافی کرده بقوام آورده بسرشند شربتی دو مثقال ونیم نافع بود

باب الثاني في المعاجين

معجون ارسطون نافع بود جهت مفاصل وسل [illegible] اوجاع [illegible] وتبهای مختلفه مثل تب ربع وقولنج واوجاع رحم صنعت آن

وفیون و زعفران و سلیخه و افیون و حماما و اقاقیا و مرصافی و قسط و مر و سنبل الطیب و صمغ عربی و بزر
الخندقوقی و تخم انجره و حب الخروع مقشر و مقل الازرق و لسان الذکر و سماق بیدانه و دارچینی منقی و کبریت زرد و میعه
یابسه و فلفل سفید از هر یک شش مثقال تخم اترج و نانخواه و بزر طرخشقون و ورق گل سرخ و عاقرقرحا و تخم عرطنیثا
و تخم سداب و تخم کرفس از هر یک چهار مثقال بزر البنج ده مثقال تخم بادروج و قرطم و زنجبیل از هر یک مثقال تخم
الحیا دو درم و نیم فلفل داخل کرده اندازه اجزای کوفته بعسل بقدر حاجت در مثلث تازه بسرشند و بعد از آن و قدری
روغن بلسان داخل کرده و در کل باره خمیر کرده و در ظرف زجاجی کرده بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت
ما شصت و هفتاد سال ماند **امروسیا** نافع بود از جهت درد معده که از برودت باشد و طعام را هضم کند و بادهای
غلیظ را دفع کند و درد جگر و کثرت سپرز نافع بود **صنعت آن** تخم جزر بری و زیره کرمانی و عود بلسان و سلیخه
و قردمانا و فقاح اذخر و کرفس از هر یک یک درم فلفل سیاه و سفید و قسط مر از هر یک نیم درم مرصافی سه درم حب الغار
ده دانه اکر ترکی و زعفران از هر یک دو درم اجزای کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی از وی یک مثقال
با آب گرم بعد از دو ماه نافع است **بیلادیقون** نافع بود جهت نفخهای بارد و برودت معده **صنعت آن**
زعفران و کاشم و تخم کرفس و زنجبیل و حاشا و حب الصنوبر کبیر مقشر از هر یک شش درم مغز بادام و لسان الاذکر از هر یک
دو درم فلفل هشت درم اجزای کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند **خلیشا** این معجون را امرقالاقیا
گویند و جمیع حکما وی را پسندیده اند و بعضی از حکما وی را معجون العجایب گفته اند و خاصیت بسیار در این معجون هست
و وی را بواسطه این معجون العجایب میگویند که ترکیب اجزای این با یکدیگر هیچ مناسبتی ندارد و گویا خلاف
حکمت و اکثر اجزای این ترکیب در دیگر تراکیب مستعمل نیست بهمه حال تجربه کرده اند و نافع است جهت صرع
و سکته و فالج و لقوه و تشنج و فراموشی و رعشه و حب القرع و تنگی نفس و خفقان و از جهت کسی که عقلش زایل شده
باشد و اوجاع اندرونی و ورم الریه و بادهای غلیظ و درد مفاصل و نقرس و درد رحم و دوار و نگاه داشتن بچه
و انداختن وی و سعوط وی جهت صداع و درد شقیقه و دفع البلغمیه کند و بعضی اطبا جهت استرخاء بالات
و جنس او خاصیتی تمام یافته اند و قوت وی تا شصت و هفت سال بماند و فواید بسیار است اینجا کوتاه کردیم
صنعت آن مشک خالص و حماما و عود بلسان و زرفیون و اشنان نبطی و تخم کرفس و تخم سداب و اشنه
و کبریت زرد و احشا کاو کوهی و بز کوهی و کافور و خربق سفید و سیاه و سعد و میعه سایله و مامیران
چینی و تخم هلیون و بداسعان و ناغر الکتان و بیخ کاشنی حب المحلب و خردل سفید از هر یک دو درم
مروارید ناسفته و زعفران و ساذج هندی و دبق و سلیخه مقشر و جوزبوا و جند بیدستر و فقاح اذخر و تخم بزر
و تخم دوقوا از هر یک ده درم و ورق طلا و ورق نقره و زرنب و حب بلسان و شونیز و زراج و کف دریا و دور دوا
الثعلب و پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم ابریشم خام محرق و مقرض و فلفل سفید و زنجبیل و بیخ شبث و بزر
و جنطیانا و فقاح لسان العصافیر و نمک هندی و سعتر فارسی و عاقرقرحا و زراوند مدحرج و بندق هندی
و ابهل و قفر الیهود و جز ارجان و شطیطرا از هر یک چهار درم قرنفل و سنبل الطیب و قسط الطیب و قسط
مر و دوحل و عود و رسیاوشان از هر یک هشت درم بیخ سوسن آسمانگونی و بسباسه و قاطرالرعاث و
ماء السوسن و ماء الشوک از هر یک یک درم مصطکی سه درم سیب اصفهانی هشت عدد بادیانه و نعنع یابس
دردار و بید طویل و افیون از هر یک بیست درم اکلیل الملک چهار درم و دو دانگ اجزا کوفته و بیخته با قدری

بثلث برسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف زجاجی کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی بقدر نخودی
با آب بیخ رازیانه و بیخ کرفس از جهت سعوط بقدر حبه با آب شاهدانه و آب مرزنجوش و باید که ساختنش در وقت
طلوع کلب الجبار باشد **معجون هرمس** نافع بود جهت اعصاب و مفاصل و سطبری سپرز و گرفتگی
جگر و رطوبت و استسقا و نقرس خاصه در ایام ربیع **صنعت آن** غاریقون و اسارون و اکرتکی و قرنفلیا
و تخم سداب و فرفیون و سنبل فایابس از هر یک وقیه زراوند طویل و اصل الجنطیانا و نانخواه و قرنفل از هر یک دو وقیه
جنطیانا رومی شش وقیه سنبل الطیب و فودنج جبلی و فطراسالیون از هر یک دو وقیه فراسیون
و جعده از هر یک سه وقیه کاشیطوس و کمادریوس و اسقولوقندریون از هر یک هشت وقیه اجزا
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند **معجون افتیمون** نافع بود جهت برودت
معده و جگر **صنعت آن** افتیمون و تخم کرفس و اسارون و افسنتین رومی و مغز بادام چرب کرده
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند **معجون بلوطی** نافع بود جهت فساد معده و جگر
صنعت آن راوند چینی و زنجبیل و شاهدانه و اکرتکی و بیخ انجدان از هر یک وقیه تخم کرفس و بادیانه
و افیون و نانخواه از هر یک نیم وقیه اجزا کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند **معجون نفا**
نافع بود جهت ربو و تنگی نفس و پاک کردن قصبه شش از اخلاط غلیظ **صنعت آن** زبیب السوس
و زوفا یابس و شکاع شیح از هر یک ده درم قردمانا و فلفل از هر یک سه درم مغز بادام تلخ پنج درم زراوند مدحرج تخم
انجدان از هر یک پنج درم اجزا کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال نافع بود **معجون نهی**
تخم جزر و تخم بیاذ و تخم جرجیر و تخم ... و بزر الرطبه و مغز حب القطن و بوزیدان و قسط و بهمن و زنجبیل و تودری
و لسان العصافیر و خلنجان و شقاقل و بهمن سرخ و بهمن سفید و دارفلفل از هر یک جزوی اجزاء کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی هر صباح ... سه درم و غذا از زرده تخم مرغ نیمبرشت با دارچینی و خولنجان و کباب گوشت
تیهو **معجون الزبیب** نافع بود جهت ... آن هلیله کابلی و هلیله زرد و بلیله و آمله و اسطوخودوس
از هر یک ده درم عود الصلیب و عاقرقرحا از هر یک پنج درم مویز طایفی یک رطل اجزا کوفته با مویز کوفته بسرشند شربتی
... **معجون فودنجی** نافع بود درد معده و جگر سرد و تب سرد و ریح و درد اعضا و درد اندرونی که از برودت
باشد **صنعت آن** طین مختوم و حب الغار از هر یک ده درم کوفته و بعسل کف گرفته بسرشند بعد از طعام یا بعد
از طعام استعمال کنند که نافع است **معجون که از جهت** دفع جرب و برص مجرب است **صنعت آن** افتیمون اقریطی
سرخ سی درم هلیله زرد بیست درم هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یک هفت درم مویز منقی بیست درم اجزا
کوفته و بیخته در روغن بنفشه و بادام چرب کرده در مویز سرشته شربتی دو مثقال صباح و دو مثقال شب استعمال
کنند **معجون سورنجان** سورنجان مصری سی مثقال فلفل سیاه و دارفلفل از هر یک دو درم پوست بیخ
کبر و زیره کرمانی از هر یک ده درم سنبل نبطی دو مثقال ... البجرد و مثقال تربد سفید مجوف چهل درم
زنجبیل هفت درم اجزا کوفته و بیخته با سه چندان عسل سرشته شربتی از وی هفت درم نافع بود **معجون ...**
جهت صرع و غلبه سودا ... **صنعت آن** هلیله سیاه بیست درم افتیمون پنج درم ... با بنفشه ده درم
کرده اند حرمل و تخم ... و سفید و غاریقون و خربق سیاه و گاوزبان از هر یک پنج درم اسطوخودوس ده
درم قرنفل و بادرنجبویه و پوست اترج و دوقو از هر یک دو درم جوزبوا و مشک از هر یک یک درم اجزا کوفته و بیخته

به کشمش و عسل سرشته استعمال کنند **معجون اللقوه** زرنج کرمانی پنج درم کندر یک مثقال [illegible] دو درم فلفل [illegible]
دو درم قرنفل و جوز بویا و زعفران از هر یک مثقال اجزا کوفته و بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی از آن یکدرم تا دو درم
نافع است **دواء الماذریون** نافع بود مرض سودا را و بلغم را و اسهال ایشان کند **صنعت آن** مازریون را در سرکه
خمر کهنه خوابانند یک شبانروز خشک کرده در سایه و افتیمون اقریطی و تربد سفید از هر یک یکدرم زرنج کرمانی و نمک هندی
و پوست هلیله زرد از هر یک نیم درم اجزا کوفته و بیخته با نیم رطل آن عسل آتش نزدیک برشته شربتی از وی دو درم نافع بود
معجون قباد الملک نافع بود درد مفاصل را و نقرس و درد سپرز و بادهای غلیظ و [illegible] و [illegible]
سده و تنگی نفس و سرفه و [illegible] و تاریکی چشم و درد [illegible] که دور و راستعاق [illegible] حفظ [illegible] کند
و شربتی از وی یکدرم است و از ترکیبات کروع [illegible] تا سال [illegible] **صنعت آن** تخم [illegible] و [illegible] دارچینی
و کمافیطوس و جاوشیر و جنطیانا رومی و اسطوخودوس و قردمانا و [illegible] سلیخه از هر یک پنج مثقال مرصافی و زعفران
و قسط و [illegible] و اذخر و سنبل الطیب و فرفیون و پوست بیخ لفاح و اشق و خولنجان و دار زیانه و تخم [illegible]
و ورق گل سرخ و [illegible] و حب بلسان از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] شش مثقال [illegible]
غافث و کاشم و تخم [illegible] و از دو بادام از هر یک [illegible] مثقال اجزا را کوفته بیخته [illegible] در [illegible]
خوب [illegible] با [illegible] عسل کف گرفته سرشته شربتی یک مثقال نافع بود و در ظرف [illegible] کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند
معجون انوشدارو سلیم نافع بود فالج را و [illegible] سودای را و سایر علل بارده را مفید است **صنعت آن** تخم [illegible] صد
و بیست درم جاوشیر سی درم و در بعضی نسخها هشتاد درم کرده اند شونیز کوفته و قنا و [illegible] از هر یک شصت درم [illegible]
[illegible] و سکبینج و اشق و [illegible] و زراوند طویل و فودنج و مقل ازرق و [illegible] و [illegible] و اصل الحنظل و کبریت زرد و تخم
جرجیر و بیخ انگشت و سداب کوهی از هر یک چهل درم افیون و فرفیون و فلفل سفید و کندش و نمک هندی و بیخ
[illegible] و بیخ لفاح و اصل السوس و عاقرقرحا و مر و صبر اسقوطری و لبان و [illegible] از هر یک بیست درم سنبل
الطیب و مصطکی و زرنباد و درونج عقربی از هر یکی هشت درم زعفران سه درم اجزای کوفته و بیخته [illegible]
قطران شامی حل کرده ادویه را در آن سرشته دو ماه در میان خاکستر نگاه دارند و بعد از آن استعمال کنند شربتی قوی
حال را دانگی و نیم و ضعیف را یک دانگ و مرضی که احتیاج بحقنه باشد بقدر فلفلی **معجون فقی** نافع بود [illegible]
و [illegible] و درد جگر و درد سینه و آلات نفس را دارد و کوفت بیرون آورد و معده را قوت دهد و آواز صافی گرداند
و درد سپرز را نافع بود **صنعت آن** مویز منقی [illegible] بیست و پنج درم زعفران و سنبل الطیب و سلیخه و دار [illegible]
از هر یک درمی قصب الذریره و فقاح اذخر و علک البطم و مقل ازرق هر یک دو درم و نیم مرصافی چهار درم اجزا کوفته و بیخته
بعسل بقدر حاجت سرشته شربتی یکدرم با آب گرم نافع است **معجون نجاح** مسهل بلغم لزج است و صفرای سوختگی
محترق را نافع است جهت اصحاب مالیخولیا **صنعت آن** هلیله سیاه و بلیله و آمله مقشر
[illegible] از هر یک ده درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و تربد سفید هر یک پنج درم و اگر از جهت قوت در اسهال خواهند
غاریقون و حجر ارمنی از هر یک یک مثقال اضافه کنند اجزا کوفته و بیخته با [illegible] عسل کف گرفته سرشته شربتی قوی حال را
پنج مثقال و ضعیف مزاج را چهار درم نافع است **معجون خیار شنبر** نافع بود صاحب مزاج گرم را و قولنج را مسهل
دهد و طبع را نرم دارد **صنعت آن** تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده چهل درم [illegible] سی درم
نمک هندی و رب السوس از هر یک هفت درم رازیانه و انیسون و مصطکی از هر یک [illegible] درم سقمونیا بریان کرده

با پنج مثقال و در بعضی نسخها پنج درم میکنند عسل خیار شنبر صد درم روغن بادام چهل درم اجزا کوفته و بیخته بعسل
خیار شنبر تر کرده بعسل کف گرفته سرشته شربتی پنج مثقال نافع بود **معجون تربدی** نافع بود و بادهای غلیظ را و درد
پشت را و قولنج را **صنعت آن** سقمونیا بریان کرده ده درم تربد سفید خراشیده صد درم خیر بویا و قاقله و زنجبیل و دارچینی
و دار فلفل و نارمشک و قرنفل و فلفل از هر یک پنج مثقال شکر سفید صد درم اجزای آن کوفته و بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی
پنج مثقال نافع بود **معجون تمری** قولنج را بگشاید و عسر البول را نافع است و بادها را بگشاید و درد معده را [illegible]
صنعت آن خرمای تازه از دانه پاک کرده و با پنجاه مثقال بوره ارمنی و زیره کرمانی و زنجبیل و فطر اسالیون و فلفل
سفید از هر یک دوازده درم سقمونیا بریان کرده پنج درم مغز بادام [illegible] و ورق [illegible] از هر یک [illegible] درم
زیره کرمانی در سرکه خیسانیده یک شبانروز [illegible] کرده و با ادویه کوفته و بیخته در خرما خمیر کرده و بعد از آن بعسل
کف گرفته سرشته شربتی پنج مثقال نافع بود **معجون حجر الیهود** نافع بود سنگ گرده را و مثانه را از ریگ پاک کند و ادرار بول
کند **صنعت آن** مغز تخم خربزه و [illegible] و [illegible] و [illegible] از هر یک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم کوفته و بیخته
در عسل صافی سرشته شربتی یک مثقال نافع بود **معجون عقرب** گرده و مثانه را از ریگ پاک کند **صنعت آن**
عقرب محرق سه درم و نیم خنطیانا یک مثقال زنجبیل [illegible] فلفل و دار فلفل از هر یک دو درم پنج کاکنج پنج درم
[illegible] چهار درم اجزا کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی یکدانگ با آب کرفس نافع بود **معجون
کاکنج** نافع بود زحیر کرده و مثانه و آمدن خون با بول **صنعت آن** تخم کرفس و رازیانه از هر یک هفت درم
مغز بادام و تخم خیار بادرنگ ده درم شوکران و تخم خشخاش و افیون مصری و لوز الصنوبر و زعفران و بندق [illegible] و لوز
مقشر از هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد اجزا کوفته و بیخته بعسل مصفی و [illegible] سرشته شربتی یکدرم بعد از
شش ماه نافع بود **معجون قرنفل** نافع بود سعال را و درد جگر و سینه و آلات نفس و معده و شوصه و اولاد کند
و بول براند و سپرز را مفید بود **صنعت آن** مویز طایفی پاک کرده بیست و پنج درم زعفران و سنبل الطیب و سلیخه
و دارچینی و دار شیشعان از هر یک یکدرم قصب الذریره و فقاح اذخر و علک البطم و مقل ازرق از هر یک یک درم و نیم
[illegible] مرصافی چهار درم بعسل کف گرفته سه چندان ادویه اجزا کوفته و بیخته [illegible] شربتی [illegible]
با شراب یا مثلث و مویز و عسل بقوام آورده برشته شربتی یکدرم با آب گرم بیاشامند و از برای درد جگر و معده
و سینه و شش با آب زوفا نافع است **معجون انقردیا** و وی را معجون بلادری میخوانند نافع بود استرخای عصب و دوار
و نسیان و صرع و صداع بلغمی و درد معده و سینه و جمیع اوجاع بارده **صنعت آن** سنبل الطیب و سادج
هندی و مرصافی و سلیخه و زعفران و شیح ارمنی یا رومی و اذخر و زراوند چینی و حب البلسان مقشر و قرنفل از
هر یک وقیه و عسل بلادری از هر یک دو مثقال حب بلسان و زنجبیل و صبر اسقوطری از هر یک و قیر غاریقون
هشت درم پنج سوسن آسمانی کوبیده وقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکه خمری پنج رطل رازیانه در سرکه خمری
پنج رطل بیخ رازیانه در سرکه خیسانند سه شبانروز بعد از آن جوشانیده و صافی کرده سه رطل عسل داخل کرده
بقوام آورده ادویه کوفته و بیخته در آن سرشته عسل بلادری در آن ترکیب کرده در ظرف زجاجی کرده نگاه دارند
و بعد از شش ماه با آب سرد شربتی یکدرم نافع است **الغزو بای کبیر** که وی را بلادری کوچک و کبیر گویند
سود مند بود جهت فالج و لقوه و صرع و وقع حافظه بدهد و ذهن تیز گرداند و دفع نسیان بکند و بلاوه را [illegible]

جنانچه بلغمی مزاج را صبح ترکیب در آخر یاده از ین مفید تر باشد صنعت آن نگاه قرنجا و جاشیر قسط و فلفل
و دار فلفل و نوبوا از هر یک ده درم ورق سداب و جنطیانا و حلتیت و زراوند مدحرج و حب الغار و جند بیدستر
و شیطرج و خردل از هر یک پنج درم عسل بلادر چهار مثقال و نیم ادویه کوفته و بیخته روغن گردکان چرب کرده باسه چندان
عسل کف گرفته بر سرشته و بعد از شش ماه استعمال کند و هر چند کهنه تر بود بهتر باشد انقردیا صغیر ...
صداع بلغمی ... نزدیک است بخواص کبیر صنعت آن هلیله سیاه و پوست بلیله و امله از هر یک ده درم
سعد و سنبل و کندر و ... و فلفل سیاه و زنجبیل از هر یک سه درم عسل بلادر ... اجزا کوفته و بیخته روغن گردکان
چرب کرده باسه چندان عسل کف گرفته بر سرشته و بعد از شش ماه استعمال کند معجون جنطیانا نافع بود و صلابت جگر
و سپرز و درد معده را و سده را بگشاید و درد معده و ریگ مثانه و جمیع دردهای طویله را نافع بود صنعت آن جنطیانای
رومی و فلفل از هر یک ده درم قسط و مر و ساذج هندی و سنبل الطیب و زراوند مدحرج از هر یک ... اجزا کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بر سرشته شربتی یکدرم با آب سداب نافع بود معجون حلتیت نافع بود جهت قولنج ریاح و ماده سوداوی دفع دهد
و دفع ضرر گزندگی عقرب و رتیلا کند صنعت آن حلتیت و فلفل سیاه و ... و ورق سداب اجزای متساوی کوفته
و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته بر سرشته شربتی یک مثقال نافع بود معجون ... نافع بود جهت اسهال و تزحیر
بلغمی مفرط صنعت آن جندبیدستر و میعه سائله و افیون و بزر البنج سفید و زعفران و اسارون و مرصافی
و تخم کرفس و انیسون و سنبل الطیب و طین ارمنی و جفت بلوط اجزا متساوی کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته بر سرشته
شربتی یک مثقال نافع بود ... یا با آب سماق یا با آب سرد معجون فلاسفه گویی را مادة
الحیوة گویند نافع بود فضول بلغمی را ... دهد و تفریح آورد و طعام را هضم کند و سلس البول را برطرف کند
و مسکن ریاح غلیظ بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزاند و قوت مباشرت دهد و دندان را محکم کند
و درد مفاصل و درد پشت را نیکو بود و ذهن روشن کند و حافظه را بیفزاید و عقل را زیاده کند و رنگ روی را نیکو دارد
و بخارات فاسده را نافع بود و تمام امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود صنعت آن قرنفل و دار فلفل و دارچینی و پوست
بلیله و امله مقشر و شیطرج هندی و زراوند مدحرج و بیخ بابونه و خصیة الثعلب و مغز حلغوزه و مغز نارجیل از هر یک ده
درم بابونه پنج درم مویز طائفی سی درم اجزای کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته بر سرشته و چهل روز در میان جو نگاه دارند
... شربتی یک مثقال بیاشامند نوعی دیگر فضول بلغمی را برطرف کند ... تنفس را قوت دهد و تفریح و غذا را
هضم کند و مباشرت را قوت دهد و حافظه را بیفزاید و ... نافع بود و سلس البول را برطرف کند و عقل را زیاده
کند و بادهای غلیظ بشکند و منی و باه را زیاده کند و دندان را سخت کند و درد مفاصل و درد پشت را نافع بود
صنعت آن فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و امله مقشر و پوست بلیله و شیطرج هندی و زراوند مدحرج و پوست
بیخ کبر و بیخ بابونه و مغز جلغوزه اجزا ... کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته بر سرشته شربتی یک مثقال نافع بود معجون مشک
نافع بود درد جگر و معده را و دفع برودت انسان بکند و سده را بگشاید و محلل ریاح غلیظ باشد صنعت آن
مشک ... و سنبل الطیب و ساذج هندی و ... و جنطیانا رومی از هر یک دو درم زعفران
... و تخم کرفس و مصطکی از هر یک سه درم عود هندی و قرنفل و ... از هر یک نیم درم اجزا کوفته و بیخته باسه چندان عسل
کف گرفته بر سرشته شربتی یکدرم با آب گرم نافع بود معجون ورد نافع بود درد جگر را و صلابت وی را سود دهد

صنعت آن

صنعت آن ورق گل سرخ چهارده درم ایرسا هفت مثقال راوند چینی و لک مغسول از هر یک مثقال و نیم
مرصاف و زعفران از هر یک نیم مثقال مر و زعفران در سرکه خمری خوب بسایند باقی اجزا کوفته و بیخته باسه چندان
عسل کف گرفته که سرکه و مر و زعفران در آن خوب سائیده آمد باری بقوام آورده باشند بر سرشته شربتی نیم مثقال
نافع بود معجون الراحة قولنج را بگشاید و درد پشت را سود دهد و مسکن ریاح غلیظ بود صنعت آن
مصطکی و قرنفل و زنجبیل و فلفل و جوزبوا از هر یک دو درم سقمونیا مشوی ده درم اجزا کوفته و بیخته در جلاب سرشته
شربتی از وی یک مثقال نافع بود معجون قیصر نافع بود جهت خفقان و صرع را برطرف کند و درد معده و امعا که از
برودت باشد و خون را صاف کند و قوت هاضمه بدهد و تنگی نفس و فواق را زایل کند صنعت آن جندبیدستر
و رب السوس و سلیخه و قسط مر و مرصاف و فلفل سیاه و دار فلفل و افیون و میعه و زعفران و سنبل الطیب
از هر یک سه درم جاوشیر یکدرم مشک یکدانگ زرنباد و درونج عقربی و مروارید ناسفته از هر یک نیم درم
اجزای کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته بر سرشته و بعد از شش ماه شربتی بقدر نخودی استعمال کنند ٥
دواء الکبریت نافع بود تبهای بارده متعفنه و مسهل سوداوی و بلغم بود و سرفه کهنه که از رطوبت باشد
برطرف کند و دردهای مزمنه را نافع بود و گزندگی مار و عقرب را سود دهد و ادرار بول کند و ریگ گرده و مثانه
را پاک کند و خاصیتش نزدیک است بخاصیت تریاقات صنعت آن فلفل سفید شش درم بزر البنج و قردمانا
و لبان الذکر و مرصافی از هر یک دوازده مثقال افیون و زعفران از هر یک ده مثقال و در بعضی نسخها سلیخه
مقشر و ورق سداب از هر یک ده مثقال ... کبریت اصفر و دار فلفل و قسط مر و زراوند طویل و پوست
بیخ لفاح و فرفیون از هر یک سه درم اجزای کوفته و بیخته صمغ را در شراب کهنه یا مثلث خوب سائیده باسه چندان عسل
کف گرفته بر سرشته شربتی یکدرم با آب کرفس و رازیانه و قوتش بعد از شش ماه تا سه سال باقیست دواء اللک الاکبر
که نافع بود جهت ضعف جگر و استسقا و معده سرد شده و گشودن سده و ادرار بول کند و ریگ از گرده و مثانه
پاک سازد صنعت آن لک منقی هشت وقیه بادام مقشر و قرنفل و دارچینی از هر یک پنج وقیه کافیطوس و عود و فو و مر
صاف و زوفا یابس از هر یک چهار وقیه سنبل الطیب رطل و نیم و جنطیانا رومی و زراوند مدحرج از هر یک وقیه
صبر ربع وقیه فطراسالیون و زیره کرمانی و زنجبیل از هر یک هشت وقیه عیدان بلسان پانجده وقیه حب بلسان و تخم
و مصطکی و قصب الذریره و مقل ازرق از هر یک هفت وقیه رب السوس یک رطل و نیم زراوند طویل جعده و اذخر از
هر یک ده وقیه فلفل سیاه و قسط از هر یک ده وقیه سیسالیوس سه وقیه و نیم روغن بلسان سه وقیه اجزا کوفته و بیخته
بروغن بلسان چرب کرده باسه چندان عسل کف گرفته بر سرشته و بعد از شش ماه استعمال کنند و قوتش تا یک سال ... است
دواء اللک الاصغر خاصیتش نزدیک است بخاصیت کبیر صنعت آن زراوند یک وقیه و نیم و لک منقی و قسط
و مر و فقاح اذخر و حب الغار و ترمس و حلبه و فلفل سیاه از هر یک وقیه اجزای کوفته و بیخته باسه چندان عسل
کف گرفته بر سرشته و بعد از شش ماه استعمال کنند دواء اللک الکبیر از ترکیب جالینوس است بیماریهای جگر و سپرز
که از سردی بود سود دهد و بادها را بشکند و درد گرده و مثانه را سود دهد و استسقا که از اماس جگر تولد کرده
باشد باز دارد صنعت آن زعفران دو درم فو و مو و انیسون و دوقو و اسارون و فطراسالیون و زراوند
چینی از هر یک چهار درم سلیخه و حب بلسان و قسط و فقاح اذخر از هر یک یکدرم سنبل الطیب چهار درم روغن بلسان پنج درم
مرصافی چهار درم و در بعضی نسخها مصطکی سه درم روغن بلسان اضافت کرده اند و بر جای حب بلسان حب الغار کرده اند

بلسان

اجزای کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشتند شربتی دو درم با ماء العسل نافع بود
جوارش الکمّونی الاکبر کمّون مغسول هشت درم مغز بادام تلخ مقشر و دارچینی و ساذج هندی و قرنفل از هر یک
پنج درم کافیطوس و رصاص دوقو و مو و زوفای یابس از هر یک دوازده درم فطراسالیون و دوقو و تخم کرفس و کمون سیاه
و زنجبیل از هر یک هفت درم جنطیانا و زراوند مدحرج از هر یک پنج درم زعفران سه درم اسارون هفت درم فو یا بخور
درم جندبیدستر از هر یک سه درم فلفل سیاه و قسط مر از هر یک ده درم سیسالیوس سه درم روغن بلسان سه
درم و نیم و در بعضی نسخها صبر اسقوطری و کندر از هر یک سی درم زراوند طویل و دار فلفل از هر یک هشت درم
کرده اند اجزا کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشتند **دواء الکرکم زعفرانی**
نافع بود جهت درد جگر و سپرز و ضعف معده را برطرف کند و درهای اندرونی را سود دهد و رنگ روی را
نیکو دارد **صنعت آن** سنبل الطیب و زعفران از هر یک دو درم دارچینی و رصاص و قسط و مقل ازرق
از هر یک درمی اجزا کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشتند و قوتش تا یک سال و نیم باقیست **معجون وج**
نافع بود جهت آهن آب از جسم صنعت آن اگر ترکی و حلتیت و زنجبیل و رازیانه از هر یک جزوی کوفته و بیخته با
سه چندان عسل کف گرفته بسرشتند شربتی یک مثقال نافع بود **معجون کلکلانج** این از جمله معاجین هندی است
نافع بود جهت درد سپرز و درد معده و تبهای کهن و غشی و حرقة البول و برص و بهق و سرفه که از کثرت رطوبت باشد و درد
شکم را نافع بود و دفع کرمهای که جانوران کنند و بواسیر و قولنج را نافع بود و درد رحم را فایده دهد و اشتهاء طعام بیاورد
و دفع مرض از قوت مقعد بکند **صنعت آن** هلیله سیاه و بلیله و اتریج و فلفلمویه و تخم کرفس و شیطرج هندی و فلفل
و لسان العصافیر و نانخواه از هر یک سه مثقال تربد سفید یک رطل آب صافی بجوشانند با آتش آهسته بعد از آن چهار رطل قند
اضافه کرده بقوام آورند و اجزا کوفته و بیخته بدان بسرشتند شربتی سه مثقال تا چهار جایز است **نوعی دیگر** که فواید او بسیار
و معده سرد و تبهای کهنه و برص و بلغمی و ضیق النفس و سپرز و جگر و ناسور و قولنج و صرع را سود دارد و بول بگشاید **صنعت آن**
هلیله و بلیله و آمله از هر یک هفت درم فلفل و دار فلفل و زنجبیل و فلفلمویه و نمک هندی سرخ و نمک هندی سیاه و نمک
اندرانی و نمک طبرزد و نمک [illegible] و لسان العصافیر و شیطرج هندی و سعد و جوزبوا و قرفه و قرنفل و سعتر فارسی و برگ کابلی
و حبة السوداء و حب النیل و کمون سیاه و ساذج هندی و تخم کرفس و کشنیز خشک از هر یک پنج درم مویز منقی [illegible] تربد
سفید صد و پنجاه درم فلوس خیار چنبر بیست درم مویز و آمله در دوازده من آب بپزند تا [illegible] بپالایند و خیار چنبر
در آن حل کنند و سه من فانید در این آب [illegible] روغن کنجد تازه [illegible] کنند [illegible] و بجوشانند تا بقوام آید
اجزا کوفته و بیخته در آن بسرشتند شربتی پنج درم با شیر گرم یا آب عنب الثعلب استعمال کنند **نوعی دیگر** مازریون و غاریقون
و تربد سفید و هلیله زرد از هر یک پنج درم عصاره افسنتین پنج درم تخم [illegible] و گل سرخ و تخم کاسنی و مغز بادام تخم خیارین
از هر یک یازده درم اجزا کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشتند **معجون اصطمخیقون** نافع بود جهت
فساد مزاج و برودت معده و ضعف آن **صنعت آن** قسط مر و جاماسب و سنبل الطیب و سلیخه و مصطکی از هر یک
دوازده درم زراوند طویل و فلفل و تخم [illegible] و انیسون و نانخواه و زیره کرمانی و دوقو و فطراسالیون و [illegible]
و کاشم و [illegible] و [illegible] رومی و [illegible] سیاه و فودنج بری و نخاع یابس از هر یک چهار درم اجزا کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشتند **معجون زیادریطوس** نافع بود جهت تباهی مزاج سرد و درد جگر و معده و سپرز و ورم [illegible] کرده
و درد و جسم گرم بسته باشد و قولنج بگشاید و این مسهلی است بی مشقت مرضهای کهنه را که از بلغم غلیظ باشد زایل کند و [illegible]

را از اخلاط فاسد پاک کند و قوت دهد و فربه کند و بادهای موذی بشکند و سده و سپرز را بگشاید و ضعف
نفس و درد سینه زایل کند و نافع بود جهت کسی که رنگ او زرد شده باشد از نقصان خون و استسقایی که از
ضعف جگر و سردی باشد سود دهد و جالینوس گوید که پیش از من این ترکیب را ترتیب داده اند بنام ملکی که در آن
زمان بوده و اسم آن ملک زیادریطوس بوده از پادشاهان یونان **صنعت آن** صبر اسقوطری پانزده درم
غاریقون بیست درم زعفران و دارچینی و وج و مصطکی و روغن بلسان و حب بلسان و فرفیون و فلفل سفید و سیاه
و دار فلفل و رصاص و جنطیانا و مقل ازرق و مو و جاما از هر یک دو درم قسط و کادریوس و افتیمون اقریطی
از هر یک چهار درم اسارون و سلیخه و سقمونیا از هر یک شش درم سنبل الطیب سه درم و نیم اجزای کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشتند شربتی چهار مثقال با مطبوخ افتیمون و غاریقون نافع بود و قوتش تا چهار سال باقیست
معجون کاکنج خشخاش سفید و حب کاکنج و صندل سفید و تخم کاسنی و صمغ عربی و کثیرا از هر یک دو مثقال [illegible]
مغسول و بزر البنج و مغز تخم خربزه و ورق گل سرخ و کهربا از هر یک یک مثقال طباشیر سفید یک مثقال و نیم تخم [illegible] سه مثقال
تخم کرفس نیم مثقال اجزا کوفته و بیخته با سه چندان شربت فواکه بسرشتند شربتی یک مثقال نافع بود **معجون**
تربد که محروری مزاج را نافع بود **صنعت آن** سقمونیا دو درم و نیم تربد سفید ده درم و نیم مغز تخم خربزه
و مغز دانه کدو از هر یک پنج درم و ورق گل سرخ و طباشیر از هر یک دو درم ترنجبین پنجاه درم در آب حل کنند
و بپالایند و بقوام آورند و اجزا کوفته و بیخته در آن بسرشتند این جمله ده شربت است **معجون سقنقور** باه را
قوت دهد و نشاط را زیاده کند و گرده و پشت را قوت دهد و دل را و دماغ را قوت دهد و نعوظ تمام آورد
صنعت آن شقاقل و بهمنین و بوزیدان و [illegible] مصری و بسباسه از هر یک پنج درم تودری زرد و سرخ
از هر یک چهار درم سقنقور پانزده مثقال خصیة الثعلب پانزده درم کبابه چینی سه درم قرنفل و [illegible]
خشک کرده سوده و مغز حب الزلم و مغز چلغوزه و مغز حبة الخضراء و زنجبیل و لسان العصافیر و خولنجان و [illegible]
کبابه و تخم شلغم و دار فلفل از هر یک پنج درم زنجبیل سه درم نارمشک و فرنجمشک و صندلین و خشخاش سفید و گاوزبان
و ورق گل سرخ و بادرنجبویه و تخم هلیون و اسارون و قرفه از هر یک پنج درم درونج عقربی و جوزبوا و گل قرنفل و ورق
قرنفل و جوزبوا و اشنه سفید از هر یک پنج درم زعفران پانزده درم سعد هندی و زرنب و تخم بادرنجبویه و [illegible]
و مصطکی و کندر و تخم جرجیر و تخم اسپست از هر یک سه درم عود خام پنج درم عنبر اشهب یکدرم مشک ترکی یک مثقال
و نیم سنبل الطیب ده درم ساذج هندی سه درم لعل یکدرم یاقوت زرد یکدرم یشب سه درم لولوی ناسفته
پنج درم کهربا و بسد و زر محلول و نقره محلول از هر یک سه درم جز و اعظم صد مثقال عسل بقدر حاجت **بوب کبیر**
منی بیفزاید و گرده و پشت را قوت دهد و مثانه را پاک کند از بلغم و ریگ و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ را قوت
دهد و نشاط آورد **صنعت آن** مغز پسته و مغز فندق و مغز بادام و مغز چلغوزه و مغز [illegible] و مغز حب الزلم
و مغز [illegible] و مغز حب القلقل و کنجد مقشر و خصیة الثعلب از هر یک ده مثقال خشخاش سفید پنج مثقال لسان العصافیر
ده مثقال خولنجان سه مثقال دارچینی پنج مثقال شقاقل بهمن سفید و سرخ هر کدام ده مثقال گاوزبان
و مغز دماغ گنجشک هر کدام پنج مثقال [illegible] سوده سه مثقال بوزیدان و [illegible] و فرنجمشک و [illegible]
هر یک پنج مثقال قرنفل و بسباسه و تخم بادرنجبویه هر یک سه درم زرنباد و زرنب و زنجبیل هر یک سه مثقال عنبر
اشهب پنج درم مشک خالص یکدرم مروارید ناسفته پنج درم عود خام ده درم زعفران یکدرم مصطکی دو مثقال

لعل ده درم یاقوت کبود و مثقال زر محلول و نقره محلول هر یک ده مثقال قند یکمن عسل نیم من با یکدیگر قوام
آورند و اجزا کوفته و بیخته بدان سرشند نوعی دیگر که دل و دماغ را قوت دهد و نشاط بیار کند و منی بیفزاید
و گرده و پشت را محکم کند و قضیب سخت کند و نعوظ تمام آورد و گرده و مثانه را از ریگ پاک کند صنعت آن
مغز بادام و مغز پسته و مغز فندق و مغز جلغوزه و مغز انجدان و مغز حب القلقل و مغز حب الزلم و مغز حبة الخضرا
و مغز گردکان و نارجیل و مغز تخم خربزه و کنجد مقشر و خشخاش سفید از هر یک ده درم کبابه و قرفه و خولنجان و قرنفل
و شقاقل از هر یک پنج درم مصطکی و بسباسه و سنبل الطیب و لسان العصافیر و بهمن سرخ و سفید و تخم جلیون
و تودری زرد و سرخ و بوزیدان و مغاث و بزر جزر و بزر شلغم و تخم اسپست و دارچینی و ... از هر یک شش مثقال
خصیة الثعلب ده مثقال خسک عربی و کسن نره و قضیب گاو هر یک پنج درم مغز دماغ گنجشک نر پانزده
درم زعفران و نارمشک و قرنفل و دارفلفل از هر یک سه درم اجزای کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند
شربتی دو مثقال و غذا نخود آب با قلیه با بیاز و زرده تخم مرغ نیمرشت ماکیان خایه باشد و از ترشی و سفیدی
احتراز باید کرد لبوب صغیر منی بیفزاید و گرده را قوت دهد و نعوظ تمام آورد و سردی و ریگ از مثانه
پاک کند صنعت آن مغز بادام و مغز پسته و مغز فندق و مغز گردکان و نارجیل و مغز جلغوزه و مغز حبة الخضرا
و مغز حب القلقل و کنجد مقشر و خشخاش سفید و تودری زرد و سرخ و تخم گزر و تخم اسپست و تخم شلغم
و بیاز و کرنب و لسان العصافیر و بهمن و زنجبیل و کبابه و دارفلفل و دارچینی و خصیة الثعلب و خولنجان
و تخم جلیون و شقاقل اجزا مساوی کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم نافع
بود معجون کندری جهت سرعت انزال مجربست صنعت آن بلوط و جلنار و شونیز و لبان الذکر از هر
یک دو درم کموه کرمانی و نانخواه و کراویا از هر یک پنج درم پوست بلیله و پوست هلیله زرد و امله مقشر و
هلیله سیاه از هر یک سه درم کشنیز خشک ده درم اجزا کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند شربتی
دو مثقال بامداد و شبانگاه و غذا دو نوبت کباب معجون عطائی این معجون موضوع مولانا مغفور
مرحوم صدر الملة و الدین عطاالله تبریزیست علیه الرحمة و المغفرة از جهت سرعت انزال نظیر ندارد صنعت
آن لبان الذکر و علک رومی و جفت و بلوط و بذر القنب اجزا مساوی کوفته بیخته بشرط اینکه لبان و علک
جدا بسایند و جفت و بذر القنب جدا بکوبند بعد از آن باد و چندان عسل آتش ندیده بسرشند شربتی دو
مثقال و غذا دو نوبت کباب نافع بود معجون کندری که همین خاصیت دارد صنعت آن
کلنار و بلوط و حبة السودا و لبان الذکر از هر یک ده درم زیره کرمانی و کراویا و نانخواه از هر یک پنج درم پوست
بلیله و هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و امله مقشر از هر یک سه درم کشنیز خشک ده درم اجزا کوفته بیخته
با سه چندان عسل کف گرفته سرشند شربتی دو مثقال نافع باشد معجون بزوری این معجون در امر مجامعت
فعلی عجیب میکند صنعت آن کلنار و بلوط و حبة السودا و لبان الذکر از هر یک ده درم زیره کرمانی
و کراویا و نانخواه از هر یک پنج درم پوست بلیله و هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و امله مقشر
از هر یک سه درم کشنیز خشک ده درم اجزای کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند شربتی دو مثقال نافع
معجون بغدادی منع تقطیر بول و دفع سرعت انزال بکند صنعت آن کبابه چینی و فوفل و قرنفل
و سنبل الطیب و خصیة و مصطکی و نانخواه از هر یک سه درم عسل ۳ وزن ادویه نافع باشد

معجون بزوری

معجون بزوری این معجون در امر مجامعت فعلی عجیب میکند صنعت آن تخم گزر و تخم شلغم و تخم
جلیون و تخم بیاز و تخم اسپست و تخم جرجیر و مغز جلغوزه و مغز حب القلقل و مغز حب الزلم و بوزیدان
و قسط شیرین و تودری سرخ و زرد و لسان العصافیر و شقاقل و بهمن سرخ و سفید و قرفه و دار
فلفل و حب الرشاد و حلتیت از هر یک شش درم اجزای کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند شربتی سه درم با شراب تازه بیاشامند معجون کاکنج مستعمل سودمند بود درد گرده و مثانه را
صنعت آن بزر البنج و رازیانه از هر یک هفت درم مغز تخم خیارین پنج درم تخم حماض و انیسون و مغز جلغوزه
بریان کرده و مغز فندق بریان کرده و مغز بادام بریان کرده و زعفران از هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد
کثیرا چهار درم مجموع کوفته و بیخته بعسل منزوع سرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند معجون نقرس خداوند نقرس را
و اوجاع مفاصل را و اوجاع معده و ریاح امعا را و خداوند استسقا و یرقان را سود دهد و بادها را بشکند و فالج و لقوه
را سود دارد و حیض بگشاید صنعت آن غاریقون و اسارون و وج و قردمانا و فرفیون و تخم سداب و فودنج
از هر یک ده درم زراوند طویل بیست درم نانخواه و قرنفل و جنطیانا از هر یک شصت درم جاوشیر و تخم کرفس از هر یک
بیست درم قنطوریون باریک و سنبل الطیب و فطراسالیون و کمادریوس و اسقولوقندریون از هر یک هشتاد درم
سلیخه و مر از هر یک سی درم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
سه درم معجون [illegible] خداوند بادهای غلیظ و درد دندان و قولنج و حصاة البول بلغمی را سود دهد
و معده را گرم کند صنعت آن جند بیدستر و افیون و دارچینی و اسارون و فودنج و قسط از هر یک هشت
درم فلفل و دارفلفل و بادیان و قسط تلخ از هر یک هشت درم زراوند طویل زعفران چهار مثقال
و با انگبین بگدازند و اجزا کوفته و بیخته بدان سرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی نیم مثقال با آب گرم نافع باشد
بیاذریقون معده را گرم کند و بادها را بشکند و درد معده را که از سردی باشد نافع بود صنعت آن زنجبیل
و فلفل و سنبل از هر یک شش درم مصطکی و نانخواه از هر یک چهار درم زیره و سنبل و حب بلسان و عاقرقرحا از هر یک ده
درم ساذج هندی و تخم کرفس از هر یک سه درم اجزا مساوی کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشند شربتی یک مثقال نافع بود
اطریفل سیاه کبیر بیماریهای جگر و سپرز و معده را که از بلغم و سودا بود سود دارد و بادهای غلیظ که
ورم باشد نافع بود و درد گرده که از بلغم بود و از سودا و تنگی نفس بلغمی نافع بود و خوره [illegible]
باشد و اسهال بلغمی را باز دارد و درد گرده و مثانه را زایل کند صنعت آن ... و افیون و زعفران و قسط ...
و بزر البنج و ... و خشخاش و ... سوخته و ... خشک کرده اجزا مساوی کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته سرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی نیم درم تا یک درم با آب سیب یا آب به نافع بود معجون ...
قولنج صعب را زود بگشاید صنعت آن فاقله صغار و قرفه و ساذج و قلقل و دارفلفل و زنجبیل و ... کابلی
و امله مقشر و قرفه از هر یک ده درم تخم کرفس و سنبل و زعفران از هر یک پنج درم مصطکی چهار درم اجزای کوفته و بیخته
با سه چندان عسل سرشند شربتی شش درم نافع بود معجون زرنیک صفرا و بلغم باز دارد صنعت آن مغز بادام
مغز ... و مغز بادام و سقمونیا از هر یک ده درم زعفران یک درم شکر طبرزد بیست و پنج درم شکر در گلاب
بگدازند و بقوام آورند و اجزا کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یک درم تا یک مثقال بود معجون اسود خداوند زحیر
کهن را سود دارد صنعت آن ... و افیون و ... و بزر البنج ابیض و زعفران و اسارون و ...

وسلیخه وانیسون وسنبل الطیب وگل ارمنی وگلنار مساوی کوفته وبیخته در سه چندان عسل کف گرفته سرشته شربتی
یک مثقال با آب حو رد یا آب سیب نافع باشد **معجون نانخواه** معده را پاک کند واشتها آورد وباده را قوه دهد
صنعت آن سعتر جبلی واز موده وزوفا ونعناع وشونیز وزیره از هر یک پنج مثقال بسباسه وبادیان
وبوج وزنجبیل وجوز بوا وتخم کرفس از هر یک سه مثقال حاشا ده مثقال اجزای کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی سرشته
معجونی که حیض بگشاید [illegible] سهل کند وبچه مرده بیرون آورد **صنعت آن** مرصافی ودارچینی از هر یک ده درم
[illegible] سداب وفودنج وفرد مانا ومشکطرامشیع وفوه وحلتیت وسکبینج وجاوشیر از هر یک سه درم ابهل ده درم
با انگبین بسرشتند شربتی سه درم اندر طبیخ خرما وقدری روغن کنجد بکار دارند **معجون بادهره** که بادها
را بشکند صنعت آن هزار اسبند وحلبه از هر یک سه درم دورنج عقربی وعاقرقرحا وفلفل ودار فلفل وسلیخه
واسارون وقسط وزنجبیل وزعفران از هر یک ده درم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی که صمغ عربی محلول
بسرشتند **معجون ثبات الملک** نافع بود جهت مفاصل ونقرس ودرد سپرز وبادهای غلیظ وتبهای کهن وضیق
النفس وسرفه کهن وریش روده وتاریکی چشم ودرد گلو زایل کند وهرکس که هفته مداومت نماید [illegible] نگاه دارد
شربتی یک مثقال وقوت این تا سه سال باشد **صنعت آن** جنطیانا رومی وفرد مانا واسطوخودوس وجاوشیر
وکمافیطوس وتخم سداب وفراسیون واسقوردیون و[illegible] از هر یک پنج مثقال مرصافی وزعفران وقسط
وفلفل ابیض و[illegible] وسنبل الطیب وفرفیون و[illegible] لفاح واشق وفودنج ورازیانه وذوقو وورق گل سرخ
ونار دین وحب بلسان از هر یک سه مثقال فرفیه هشت مثقال سلیخه شانزده مثقال قنه وعصاره غافث
وتخم خندقوقی وصمغ بادام از هر یک چهار مثقال افیون وبزر البنج سفید از هر یک پنج درم صمغ وعصارات
مثلث خیسانیده وباقی ادویه کوفته وبیخته در سه چندان عسل کف گرفته سرشته در ظرف زجاجی کنند وبعد از شش
ماه استعمال کنند شربتی یک درم تا یک مثقال بود

باب الثالث فی الترياقات

ترياق فاروق وبرا تریاق بزرگ خوانند وطبیعت وی گرم وخشک است سودمند بود گزندگی جانوران
را وجمیع زهرها را دادو تبهای کهنه را شربتی از آن بقدر حاجت بود واندک آن یک نخود است وزیاده آن
دو مثقال وچون بر موضعی که گزیده باشد طلا کنند سودمند بود وقوت دل بدهد وجمیع مرضهای سرد را
نافع بود واز خواص این آنست که گرده بطول انجامد سعال وعسر النفس ودرد [illegible] معده وقولنج
واستسقا وبرص وبهق وجذام واوجاع مفاصل وجمیع مرضها که از سودا وبلغم بود نافع بود وصرع وصداع وتاریکی
چشم ودرد شقیقه وبواسیر را نافع بود وبول براند وحیض بگشاید **صنعت آن** قرص عنصل وقرص
مخلصه از هر یک چهل وهشت مثقال قرص افعی وقرص اندروخورون وفلفل سیاه وافیون مصری از هر یک بیست
وچهار مثقال ورق گل سرخ وتخم شلغم بری وثوم بری وایرسا وغاریقون ورب السوس ودهن بلسان از
هر یک دوازده مثقال [illegible] مرصافی وزعفران وزنجبیل وزراوند چینی فنطافلیون وفودنج جبلی [illegible]
وقسط مر وفطراسالیون واسطوخودوس وفلفل سفید ودار فلفل وکندر الذکر ومشکطرامشیع وفقاح اذخر وصمغ البطم
وسلیخه سودا وسنبل الطیب وجعده از هر یک شش مثقال [illegible]
[illegible] ونار دین اقریطی [illegible] جبلی وساذج هندی وجنطیانا ورازیانه [illegible] مختوم وزاج
محرق [illegible] باشد وحماما [illegible] وحب بلسان وصمغ عربی وهوفاریقون وفرد مانا وانیسون واقاقیا

ازهر/

از هر یک چهار مثقال وذوقو وقنه ومقل وجاوشیر وقنطوریون دقیق وزراوند مدحرج وسکبینج وجندبیدستر
از هر یک دو مثقال وبعضی جندبیدستر چهار مثقال هم میکنند عسلی که از کل حاشا باشد ده رطل شراب خوش [illegible] تا هشت
رطل ورطل باید که بوزن بغداد باشد صمغها وعصارات در شراب خیسانیده تا حل شود وعسل بر آن کنند [illegible]
رها کنند بعد از آن ادویه کوفته وبیخته بروغن بلسان چرب کرده وعسل مطبوخ سرشته در ظرفی نقره یا رصاصی
یا چینی یا زجاجی کنند وباید که ظرف را پر بکنند بعد از یک سال وبعضی از شش ماه جایز است داشته اند وبعضی گفته
اند که نشاید استعمال کردن تا پنج سال بر آن بگذرد وبعضی تا هفت سال گفته اند وبعضی تا ده سال وبعضی تا دوازده
سال بهرحال بعد از دوازده سال در غایت قوت وجوانی است وجوانی وی تا سی سال بود وچون از سی بگذرد تا
شصت سال قوت وی باقیست وهر خاصیتی که گفته اند در او هست اما بعد شصت سال همه مرضهای که بدان
نافع است همان عمل کند اما دفع سموم ولدوغ وتهوش نکند والزمان بقوت معاجین بزرگ بود **ترياق مخلصه**
نافع بود جهت درد سر کهنه ودوار وصرع ووسواس وفالج وتبهای سرد که گردش سرما وی باشد ودرد چشم که از کثرت رطوبت
باشد وسعوط کردن وکحل کردن وی جهت درد چشم نافع است ودرد دندان وکوفت شش را نافع است وچند نگاه [illegible] دارد
وبا ماء العسل آشامیدن دفع نزله میکند واز جهت قذف دم با ماء لسان الحمل نافع است ودرد معده وبادهای غلیظ را
مفید است واوعیه واورام را نافع است وهر که را صلابت [illegible] وسپرز را بر طرف میکند وادرار بول
میکند ومثانه را پاک میسازد وقوت مجامعت میدهد وباه را زیاده میکند [illegible]
کنند وخوردن وی هضم میکند ونقرس را مفید است آشامیدن وطلا کردن وی [illegible]
کردن وی با آب شلیم [illegible] باشد [illegible] **صنعت آن** موم وسلیخه [illegible]
از هر یک وقیه ونیم جندبیدستر وفطراسالیون از هر یک شش مثقال فلفل سفید دوازده مثقال دار فلفل
چهار مثقال اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشتند وبعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از وی یک درم
با آب خالص بخورند **تریاق اربعه** وی را تریاق اربعه وکوچک خوانند سودمند بود جهت گزندگی جانوران
خصوص عقرب وبادهای غلیظ که در معده بود ودرد روده ودرد جگر وسپرز وصرع وخفقان را سودمند بود واگر
زنی را بچه بزمان رفته باشد یا مشکل زاید یک مثقال فرو برد آسان گردد **صنعت آن** جنطیانا رومی
وحب الغار ومرصافی وزراوند طویل اجزای مساوی کوفته بیخته در سه چندان عسل کف گرفته بسرشتند
شربتی یک مثقال با آب سرد نافع بود وبعد از دو سال عمل وی باطل گردد **تریاق غورج** سودمند بود جهت
گزندگی جانوران وبادهای غلیظ که در روده بود ودرد جگر وسپرز وصرع وخفقان ولقوه وفالج را سود دهد
صنعت آن حماما ومرصافی وسنبل هندی وساذج هندی [illegible] وزراوند
چینی [illegible] وقسط مر وجنطیانا رومی از هر یک دوازده مثقال فقاح اذخر وعصاره لحیة التیس ومقل
ازرق از هر یک هشت مثقال عاقرقرحا ودار چینی ورازیانه وتخم کرنب وکوکرد خوب وتخم شبث واسارون
وفرد مانا وافنتون وافیون ونار دین اقریطی وفقاح الکرم وگل باقلا وتخم کرفس کوهی وذوقو وافتیمون
اقریطی از هر یک سه مثقال کثیرا وخشخاش سفید وفلفل سیاه از هر یک سی مثقال بزر البنج [illegible]
سلیخه وورق گل سرخ [illegible] از هر یک نه مثقال تخم سداب یک مثقال [illegible]
[illegible] کرده [illegible] مثقال دهن بلسان بیست چهار مثقال عصاره قیصوم بیست مثقال وفقاح [illegible]

چهار مثقال و نیم ورق اترج سبز ده مثقال صمغ و عصاره اش در مثلث خیسانیده و باقی ادویه کوفته و بیخته بروغن
بلسان چرب کرده و سه چندان عسل کف گرفته برسرشند و در ظرف زجاجی کرده یا چینی کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی
یک مثقال و قوت آن تا هفت سال باقی ماند و بعد از آن باطل گردد **مثرودیطوس** وی را از جمله تریاقات شمرده اند
سودمند بود زهرهای مختلف و گزندگی جانوران و سگ دیوانه و قولنج … و فالج و لقوه و … تپ
جگر را بگشاید و ورمهای صلب را نرم کند و سینه را از اخلاط پاک کند و رطوبتی که در شکم بود دفع کند و درد معده و امعا
دقاق و غلاظ و خون رفتن باز دارد و قوت باه بدهد و گونه روی را نیکو گرداند و اشتهای طعام پیدا کند و سنگ مثانه بیرون آرد
و بچه در رحم نگاه دارد و ذهن صافی کند و جوانی نگاه دارد و دفع زهرها بکند و خاصیت این نزدیک است بتریاق فاروق
صنعت آن مر صاف و زعفران و غاریقون و زنجبیل و … و کثیرا از هر یک دو درم سنبل الطیب
و کندر الذکر و خردل سفید و عود بلسان و اسطوخودوس و قسط و … و کمافیطوس و … و راتینج و دار
فلفل و عصاره هوفسطیداس و جندبیدستر و جاوشیر و میعه سایله و ساذج هندی از هر یک هفت درم
سلیخه و فلفل سیاه و فلفل سفید و سورنجان و جعده و اسقوردیون و ذوقو و اکلیل الملک و جنطیانا
رومی و روغن بلسان و حب بلسان و قوقیون و مقل ازرق از هر یک هفت درم و ورق سداب دو درم تخم سداب
ده درم اشق و دارچینی و مصطکی و صمغ عربی و فطراسالیون و قردمانا و افیون و رازیانه و ورق گل سرخ
و شکاع اشیع از هر یک پنج درم انیسون و وج و فو و … و سکبینج و اسارون از هر یک سه درم اقاقیا و غاریقون و تخم
سقنقور از هر یک سه درم ~~اقاقیا~~ چهار درم و نیم صمغ در شراب کهنه ریحانی حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان
چرب کرده و سه چندان عسل که صمغ محلول در او بقوام آمده باشد برسرشند و بعد از شش ماه شربتی یک مثقال استعمال نمایند و قوت
وی تا هفت سال می ماند **تریاق الطین** کسی را که زهر داده باشند این تریاق را بدهند که قی آورد و آن …
میشود و این تریاق توان دانست که چیزی داده اند یا نه و اگر نداده باشند قی نیارد **صنعت آن** طین مختوم و حب
الغار مساوی کوفته با عسل برسرشند با روغن گاو استعمال نمایند که مفید است **تریاقی که جهت عقرب گزیده**
نیکو بود صنعت آن … و پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با شراب استعمال نمایند که مفید است

باب الرابع فی الجوارشات جوارش سقنقور منفعت کند درد سرین را و باه
را بیفزاید و نعوظ تمام آورد و خاصیت این بسیار است اینجا کوتاه کردیم **صنعت آن** تخم هلیون و تخم پیاز و تخم گندنا
و تخم شلغم و تخم اسپست و تخم جرجیر و حب الرشاد و گزر و مغز حبة الخضرا و لسان العصافیر و کنجد مقشر و تخم ترب
و مغز جلغوزه از هر یک سه درم زنجبیل و شقاقل مصری و خولنجان و دار فلفل از هر یک پنج درم و دارچینی و …
الطیب و بهمنین از هر یک دو درم سر سقنقور سه درم خصیة الثعلب ده درم قضیب گاو خشک کرده
سوده ده درم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی برسرشند و بعضی در این نسخه اسقیل بریان کرده داخل کرده اند
و ترکیب باید که قطعا اسقیل در معاجین نکنند و ممکن نبود که … شربتی از این جوارش دو درم
بود با مثلث یا با نبیذ تلخ یا با ماء العسل بیاشامند **جوارش خبث الحدید** و این را … خوانند
سودمند بود جهت بواسیر و استرخاء معده و تباهی مزاج و باه را زیاده کند و لون را صافی نماید و دفع …
کند وقتی که حاصل بود متواتر استعمال کنند **صنعت آن** پوست هلیله کابلی و املج مقشر و هلیله سیاه و پوست
بلیله و سنبل هندی و سنبل الطیب و فلفل و زنجبیل و سعد کوفی از هر یک ده درم تخم شبث و تخم گندنا از هر

یک چهار درم خبث الحدید در سرکه خیسانیده چهار روز سه شبانروز و بعد از آن خشک کرده در سایه و بریان کرده
و بروغن بادام چرب کرده و دیگر باره سحق کرده صد درم عسل کف گرفته بوزن ادویه اجزا کوفته بیخته و در آن
برسرشند بعد از آن دو درم مشک ترکی اضافه کنند و در ظرف زجاجی یا چینی یا قلعی کنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی دو درم نافع است **جوارش جالینوس مستعمل** این جوارش را خواص بسیار است هم اندامها را قوت دهد
و بوی دهان خوش کند و باد را بشکند و بسیاری بول که از سردی مثانه بود باز دارد و سرفه بلغمی ببرد و باه را قوت
دهد و لون صافی کند و بادهای ناصور و دیوانگی ببرد و درد سری که از سردی بود سود دهد و لقوه را
و بهق را نافع بود و بواسیر و درد گرده و مثانه ببرد و سیاهی موی نگاه دارد و هر که نشست و یک روز …
غایب از این بیماریها خلاصی یابد و بعد از ده روز که ساخته باشند استعمال نمایند **صنعت آن** سنبل
الطیب و قاقله و سلیخه و دارچینی و خولنجان و سعد کوفی و زنجبیل و زعفران و فلفل سفید و دار
فلفل و قسط بحری و عود بلسان و اسارون و حب الآس و قصب الذریره از هر یک دو درم مصطکی ده درم
قند سفید بوزن ادویه اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته برسرشند شربتی یک مثقال یا دو مثقال پیش
از طعام و بعد از طعام باید داد **جوارش کمونی مستعمل** سودمند بود جهت سردی معده و تبهای بلغمی
و سوداوی و سردی انثیین و فواق که از کثرت بلغم بود و از معاجین … است **صنعت آن** زیره کرمانی در سرکه
خیسانیده یک شبانروز و در سایه خشک کرده و بریان کرده دو رطل … فلفل سه درم زنجبیل و ورق سداب
از هر یک چهل درم نوره ارمنی ده درم اجزا کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته برسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال …
جوارش سفرجل که وی را معجون … گویند معده را قوت دهد و اشتها آورد و قولنج بگشاید و مخصوص است
بعلاج قولنج **صنعت آن** به اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه یک رطل پاره کنند و دو رطل مثلث
بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن فرو گیرند و از دیگ بیرون آورند و بکوبند و از منخل موئی بیرون کنند
و یک من عسل صافی بر سر آن کنند و بجوشانند تا … انعقاد و دیگر باره فرو گیرند و این اجزای کوفته بیخته
بر سر آن افشانند و به تیر بزنند تا یکسان شود **اجزا اینست** زنجبیل و دار فلفل و دارچینی از هر یک
دو درم هیل و قاقله و زعفران از هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا مشوی ده درم ترید سفید مجوف
خراشیده بروغن بادام چرب کرده سی درم شربتی از این جوارش از پنج مثقال تا هفت مثقال نافع بود براب گرم
اشامیدن جهت قولنج **جوارش سفرجلی ممسک** شکم ببندد و معده را قوت دهد و قی باز دارد و …
را نیکو کند و اشتهای طعام پیدا کند **صنعت آن** به اصفهانی از پوست و دانه پاک کرده دو رطل
پاره کنند و سرکه بر سر آن کنند و بجوشانند تا مهرا شود و بکوبند و یک رطل عسل صاف کرده بر سر آن کنند
و با آتش آهسته بجوشانند تا منعقد شود بعد از آن فرو گیرند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل از هر یک
چهار درم تخم کرفس و نانخواه از هر یک دو درم زعفران دو درم مجموع کوفته و بیخته بر آن افشانند و به تیر
بزنند تا یکسان شود و شربتی چهار مثقال **جوارش عود هندی** قولنج بگشاید و حصر البول را نافع بود
صنعت آن بوره ارمنی و زیره کرمانی در سرکه خیسانیده یک شبانروز و خشک کرده و در سایه و بریان کرده و
فطراسالیون و زنجبیل و فلفل سفید از هر یک ده درم تخم … در سرکه خیسانیده یک شبانروز و بکوبند و از
غربال بیرون کنند و عسل کف گرفته بر سر آن کنند و اجزا را در آن حل کرده برسرشند شربتی سه مثقال تا هفت …

بالب کرم نافع است جهت قولنج **جوارش مصطکی** سودمند بود جهت معده سرد و جگر و بادهای آن و بلغم
را دفع کند و آب رفتن از دهان باز دارد صنعت آن مصطکی سه مثقال بحلاوت تر کنند و در هاون
سنگی بسایند و یک من قند سفید و نیک و قند گلاب با یکدیگر بقوام آورند و فرو گیرند و تیز بروی میزنند تا
حل شوند ضعف شود آنگاه مصطکی بریزند و بهم بر آورند و بقاعده بروی سنگ بریزند **جوارش املج**
معده را باصلاح آورد و اشتها باز دارد کند صنعت آن املج در شیر خوب بسایند ده درم عود خام پنج درم
پوست ترنج و پوست بیرون پسته از هر یک ۳ درم مصطکی پنج درم کوفته و بیخته قند سفید یک من چنانچه مذکور شد
شربتی دو مثقال و بعضی سنبل و خولنجان و انیسون از هر یک یک مثقال داخل میکنند **جوارش مشک** بادهای معده
بشکند و خداوند خفقان و باد ناسور را سود دارد صنعت آن **قاقله** صغار و کبار و زنجبیل و دار فلفل
و فلفل از هر یک دو درم دارچینی سه درم عود هندی بیست درم زعفران دو درم مشک خالص هشت مثقال
قند سوده دو وزن ادویه عسل مصفی دو وزن ادویه در آن بسرشند **جوارش زرشک** بگیر آب زرشک تازه
و اگر تازه نبوده باشد زرشک خشک و باید که زرشک بغایت سرخ خوب بوده باشد بجوشانند و دافع کنند بالا
بقوام آورند چنانچه مذکور شد عمل نمایند **جوارش کندر** که اشتهای بلغمی را باز دارد و معده گرم کند
صنعت آن کندر سفید شصت درم فلفل و زنجبیل و خولنجان از هر یک ده درم جوز بویا و قرنفل و قاقله
از هر یک پنج درم مشک نیم درم قند سفید شصت درم عسل دو وزن ادویه شربتی سه درم **جوارش طباشیر**
اشتهای صفراوی باز دارد و خداوند تب را سود دارد **صنعت آن** طباشیر و گل سرخ از هر یک ده درم
تخم خرفه و صمغ عربی از هر یک هفت درم گلنار و سماق و عصاره لحیة التیس از هر یک شش درم زعفران و افیون
از هر یک دو درم حب الآس ده درم کوفته و بیخته با شراب بسرشند شربتی سه درم **جوارش ذبیح** که قولنج باز دارد
و آروغ ترش زایل کند صنعت آن ذبیح مدبر ده درم زنجبیل پنج درم کوفته بیخته با انگبین بسرشند **جوارش نانخواه**
بادها بشکند و آروغ زایل کند و قولنج باز دارد صنعت آن فلفل و فلفل دراز از هر یک پنج درم انیسون و زنجبیل
از هر یک شش درم انیسون و مصطکی و رازیانه از هر یک دو درم نانخواه و تخم کرفس از هر یک ۳ درم انجدان نانخواه
درم اجزا کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود والله اعلم بالصواب

باب الخامس فی الاطریفلات اطریفل کشنیز سودمند

بواسیر را و لون را نیکو گرداند و باه را زیاده کند و معده را قوت دهد صنعت آن پوست هلیله کابلی و هلیله
سیاه و پوست بلیله و امله مقشر و فلفل و دار فلفل از هر یکی سی درم زنجبیل و بوزیدان و بسباسه و
هر یک و شقاقل مصری و تودری سرخ و سفید و لسان العصافیر و حب الفلفل و بهمن مقشر و قند سفید
سفید و بهمن از هر یک ده درم اجزا کوفته و بیخته و بروغن بادام چرب کرده سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بعد از دو ماه استعمال باید کرد و قوت او تا سه سال باقیست والله اعلم
اطریفل صغیر سودمند بود استرخاء معده و رطوبت آن و بواسیر را دفع کند و ذهن را نیکو گرداند
صنعت آن پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و امله مقشر و پوست بلیله از هر یک ده
درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند
و قوت این اطریفل تا دو سال بماند شربتی یک مثقال تا دو مثقال تناول فرمایند نافع بود **اطریفل الدیدان**

کرمهای بزرگ و کوچک و حب القرع را بکشد صنعت آن برنج مقشر ده درم حب النیل و قنطوریون و لوبیا
سفید مجوف از هر یک پنج درم سنبل و ترمس شامی و افسنتین رومی و شیح ارمنی و افثیمون اقریطی و
نبطی و سعد کوفی و ... شامی و قرنفل هندی و خردل ابیض و تخم حنظل از هر یک سه درم عسل صاف سه وزن
ادویه شربتی دو درم تا سه درم نافع بود **اطریفل مقل** جهت بواسیر عظیم نافع بود صنعت آن پوست
هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و امله مقشر از هر یک ده درم مقل ازرق سی درم ... مثقال
مقل را در آب گندنا حل کرده با عسل بقوام آورند و اجزا کوفته بیخته در آن بسرشند شربتی یک درم تا یک مثقال
نافع بود **باب السادس فی الایارجات ایارج فیقرا** ترجمه ایارج دوا الالهی است و ایارجات
سالم از عیوب و مطبوخات بود و ایارج فیقرا نافع بود جهت امراض سر و درد معده و درد مفاصل و قولنج
و تقیه بلغم و ... صنعت آن مصطکی و زعفران و سنبل الطیب و حب
بلسان و اسارون و سلیخه و دارچینی و عود بلسان از هر یک یک مثقال صبر سقوطری هشت مثقال و بعضی
شاید ده مثقال میکنند کوفته و بیخته در ظرف آبگینه کنند و قوت این تا شش سال باقی باشد شربتی یک مثقال
تا دو درم با ادویه دیگر که صفت آن در حب ایاره گفته شود **ایارج لوغاذیا** نسخه معروف است همه
بیماریهای بلغمی و سوداوی را ... و تنگی نفس و کوفتگی را ... و خداوند درد معده
و سکم ... مطبوخ ... و خداوند ... مطبوخ
داد و خداوند ... مطبوخ ... سود دارد ... اگر ...
... کنند ... و خداوند ... مطبوخ
سود دارد صنعت آن شحم حنظل ده درم قرابیون و اسطوخودوس و خربق سیاه و فلفل سیاه ...
از هر یک بیست درم بصل العنصل و غاریقون و صبر و زعفران و ... و فطراسالیون ...
هر یک ... درم و دارچینی و سکبینج و مر و سنبل ... و زراوند مدحرج از هر یک دو
دو درم ... ده درم اجزا کوفته و بیخته در سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار مثقال نافع بود
ایارج جالینوس سودمند بود فالج و لقوه و تشنج و استرخا خلطهای لزج دفع کند ... سودمند
بود ... صنعت آن شحم الحنظل و غاریقون و ... سنبل و اشق
و سقمونیا و خربق سیاه و ... و فرفیون از هر یک ... ده درم ... فستق و افثیمون
اقریطی و مقل ازرق و ... و سلیخه و فراسیون از هر یک ... درم ... و سکبینج و زراوند
طویل و فلفل سیاه و سفید و دار فلفل و دارچینی و جاوشیر و جندبیدستر و فطراسالیون از هر
یک چهار درم زعفران و صبر از هر یک چهار درم اجزای کوفته و بیخته ... در ... حل کرده در سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال با ... هلیله کابلی و افثیمون و ... در آن جوشانیده
حل کرده ... و قدری نمک در آن حل کرده بیاشامند و این ایارج بعد از شش ماه تا چهار سال قوت دارد
ایارج لوغاذیا این ایارج ... منفعتی دارد ... که از خلطهای ...
مختلف ... و خلطهای ... دفع کند و ... سودمند
فالج و رعشه و لقوه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص و بهق و قوبا و ... و شقیقه

ودوار و صمم و وسواس و شهوة کلبیه و تغییر عقل و عرق النسا و درد گرده و مثانه و نقرس و درد مفاصل و عرق
النسا و درد گوش و داء الثعلب و داء الحیة و ریشهای کهن و برص نافع بود و حیض ببندد بگشاید صنعت آن شحم الحنظل
و تخم حرمل اسقیل مشوی و غاریقون و سقمونیا و خربق سیاه و اشق و اسقوردیون از هر یکی ده درم و تخم
افتیمون و اقریطی و کمادریوس و مقل ازرق و حب البلسان و قسط از هر یکی سه درم حاشا و ساذج و عود غاریقون
و فراسیون و جعده و سلیخه و فلفل سفید و سیاه و دار فلفل و زعفران و دارچینی و جاوشیر و بسفایج
و سکبینج و جند بیدستر و مر صافی و فطراسالیون و زراوند طویل و عصاره قیصوم و فرفیون و سنبل
و حماما و زنجبیل و جنطیانا و اسطوخودوس از هر یکی دو درم اجزا کوفته و بیخته صمغ در شراب حل کرده
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار مثقال به قوت این بعد از شش ماه تا چهار سال بماند و اولی
آن بود که شب هنگام فرو برد و صباح جلاب از بسفایج و عاقرقرحا و افتیمون و پوست هلیله کابلی و گاوزبان
و اسطوخودوس و [illegible] و [illegible] نمک تجرع نماید

باب السابع فی المربیات

اهلیلج مربا معده را قوت دهد و هضم غذا بکند و طبیعت نرم دارد و بواسیر ببرد و [illegible] بدهد
و نسیان را زایل کند و جوانی نگاه دارد **صنعت آن** هلیله کابلی بزرگ صد عدد بستانند و در ظرف
سفالین کنند و چندان آب بر سر آن کنند تا بپوشد و خاکستر بلوط پنجاه درم بر وی آن کنند و هر سه روز
خاکستر و آب تغییر میکنند تا دوازده روز بگذرد و چهار نوبت تغییر کنند بعد از آن به چند آب
آهسته بشویند چنانکه پوست از وی جدا نشود و بعد از آن بر دیگی کنند و آب بر سر آن کنند تا چون
گشکاب پخته کرده و دیگر فرو گیرند و آهسته بشویند و هر هلیله را ده سوزن بزنند و در ظرف چینی
یا کاشی کنند و آن مقدار عسل که آن را بپوشد بر سر آن کنند و بیست روز رها کنند و بعد از آن بیرون
آورند از میان عسل بسبب آنکه آبی که در هلیله باشد به عسل آمیخته شده باشد و عسل رقیق شده باشد و
دیگر باره عسل بر وی ریزد و ده روز دیگر رها کنند بعد از آن با عسل اول و عسل ثانی بجوشانند تا قوام
گیرد و فرو گیرند و بعضی این اجزا داخل میکنند و در ظرف چینی یا کاشی کنند **اجزاء آن** قرنفل
و زنجبیل و قرنفل و قاقله و جوز و عود و مصطکی از هر یک ده درم زعفران یک مثقال مشک خالص نیم مثقال
مجموع کوفته و بیخته بر سر آن افشانند و بعد از چهل روز استعمال کنند **زنجبیل مربا** نافع بود گرده و مثانه و معده
سرد را و بول براند و تبهای بلغمی را سود دهد و باه را برانگیزاند **صنعت آن** بستانند زنجبیل تازه خوب
و در شب در گل کنند و آب را بر اندازند تا بیست روز بعد از آن بیرون آورند و در دیگ سنگی و آب چندان
بر وی اندازند و بجوشانند تا بقوام آید **شقاقل مربا** مجامعت را قوت دهد و باه را زیاده کند
و نعوظ تمام آورد و مثانه را نافع بود **صنعت آن** شقاقل تازه پاک کنند و بجوشانند یک جوش و آب
آن بریزند و تازه کنند سه نوبت بعد از آن بجوشانند تا نیم پخته گردد و عسل بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید بعد از آن فرو گیرند و در ظرف کاشی کنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند **شقاقل مربا** مجامعت را
قوت دهد و باه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد **صنعت آن** بستانند شقاقل تازه و اگر تازه نبود خشک
بخیسانند یک شبانروز و آب آن بریزند و تازه کنند تا سه نوبت بعد از آن [illegible] کنند و بجوشانند
تا نیم پخته شود پس عسل صافی بر سر آن کنند و بجوشانند با آتش نرم تا بقوام آید و فرو گیرند و در ظرف کاشی

کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند **تمر هندی مربا** محرور مزاج را نافع بود و دفع صفرا بکند و تب
زایل کند و بول براند صنعت آن تمر هندی تازه و اگر نیابد خشک باشد بهتر بود و دانه [illegible] بخیسانند تا نرم
و قند دو چند وزن یک کنند و آن تمر و گلاب در روی بریزند و با آتش آهسته بقوام آورند و اگر آتش تند و زیاده
شود تلخ شود **بهمن مربا** منی بیفزاید و قوت پشت و گرده و کمر بدهد و باه را زیاده کند و قوت معده
و دماغ بدهد و نشاط آورد صنعت آن بهمن سفید بقدر [illegible] شبانروز در آب کنند و بجوشانند و هر
روز آب تغییر دهند و در روز چهارم بهمن را [illegible] سوراخ بکنند و یک شبانروز دیگر در آب
بگذارند بعد از آن از میان آب بیرون آرند و بفشرند تا تمام آبها از وی برود بعد از آن هر یکی از آن بهمن یکمن
عسل صافی و دو من آب داخل یکدیگر کنند و با آن بهمن با آتش آهسته بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و بعد
از سه روز آنکه [illegible] بالای آتش نهند و بجوشانند و در ظرف کاشی کنند و بعد از چهل روز استعمال
خصیة الثعلب مربا منی را بیفزاید و باه را قوت دهد و [illegible] و شهوت زیاده کند و گرده
و پشت را قوت دهد و [illegible] نشاط آورد **صنعت آن** خصیة الثعلب [illegible]
[illegible] و بعد از آن هر یک را ده سوزن بزنند و دیگر باره بجوشانند و لعابی که از وی بیرون آید پاک کنند
تا چندانکه هیچ لعاب در وی نماند بعد از آن هر یکمن از آن دو من عسل صافی بر سر آن کنند و سه شبانروز
بگذارند بعد از آن بر بالای آتش معتدل نهند چنانچه اصلا جوش نزند و دو ساعت بگذارند و از بالای آتش فرو گیرند
و بعد از سه روز دیگر بر بالای آتش نهند و بهمین طریق عمل کنند تا بقوام آید بعد از آن در ظرف کاشی کنند و بعد
چهل روز استعمال نمایند **آلو بخارا مربا** محرور مزاج را نافع بود و دفع حرارت جگر بکند و تشنگی بنشاند
صنعت آن بستانند آلو بخارای رسیده و آن را از چوب پاک سازند و هر یکمن از آن دو من قند و نیم من آب داخل یکدیگر
و بر بالای آتش آهسته نهند تا وقتی که بقوام آید و در ظرف کاشی کنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند **توت مربا**
خون را صاف کند و خواب آورد و [illegible] کند و تشنگی مفرط برطرف نماید **صنعت آن** بستانند توت
سیاه رسیده و هر یکمن از آن یکمن قند و نیم من آب [illegible] اضافه کنند و در دیگ سنگی با آتش آهسته بقوام آورند و بعضی از
جهت [illegible] داخل کنند **نارنج و ترنج و لیمو مربا** از جهت غلبه خون نافع اند صنعت آن
بستانند از آن هر کدام که خواهد و پوست از وی پاک سازند [illegible] از وی جدا کنند و دانه
از وی بیرون آورند [illegible] پاره [illegible] در دیگ سنگی بجوشانند تا بقوام آید [illegible] در ظرف کاشی و بعد از آن
که چهل روز بگذرد استعمال نمایند **اترج مربا** طبیعت وی گرم و خشک بود و معده را قوت دهد و بخاصه
که با پوست بود و صنعت آن بستانند اترج بزرگ که آن را [illegible] خوانند [illegible] زردی آن پاک کنند و ترش
بیرون آورد و گوشت وی را در دیگ [illegible] آب بجوشانند تا نیم پخته گردد پس بیرون آورد و بفشارد و عسل
سفید بر سر آن کنند و با آتش آهسته بجوشانند تا بقوام آید و اگر قند خواهد همین سبیل **جزر مربا** باه را زیاده
کند و استسقا را نافع بود و قوت پشت بدهد و سینه را نیکو بود و صنعت آن بستانند جزر تر بزرگ
خوب [illegible] پوست آن [illegible] چوب [illegible] و بفشارد و باقی
آب و عسل بجوشانند تا نیم پخته گردد و بعد از آن بیرون آورد و دیگر عسل صافی بر سر آن کند و [illegible] بجوشاند
و فرو گیرد و در ظرف کند و تا چهل روز [illegible] **تفاح مربا** جهت قوت معده و دل [illegible]

صنعت آن بستانند سیب اصفهانی و پوست و دانه از وی پاک کند و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد بعد از آن بیرون آورد و تنک بفشرد و با قند صافی کرده بجوشانند آن مقدار که رنگ سیب تغییر یابد بعد از آن فرو گیرد و سه روز که از وی بگذرد دیگر باره بجوشانند و در ظرف کنند و بعد از چند یوم استعمال کنند

سفرجل مربا قوت وی زیاده از سیب بود معده را **صنعت آن** بستانند به اصفهانی و پوست پاره کند و دانه از وی جدا کند و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و قند صافی بر سر آن کند و بجوشانند و بعد از سه روز دیگر باره بجوشانند و بعد از آن چند یوم در ظرف کنند

امرود مربا جهت قوت معده بغایت نافع است **صنعت آن** بستانند امرود اصفهانی بی کرم و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند بعد از آن در ظرف سبز کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند

ادرک مربا حرارت ساکن کند و طبیعت را نرم دارد و تشنگی بنشاند **صنعت آن** بستانند الوچه اصفهانی یا بخارایی و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و قند صافی کرده بر سر آن کنند یا تنک هسته بجوشانند تا بقوام آید

خیار کدوی مربا دفع حرارت کند و تشنگی بنشاند **صنعت آن** بستانند پوست خیار کدو و قند... چندانکه بدل شده یک روز در آب و آهک یکی از دو یک شب در آب شیرین و بعد از آن پاک بشویند و در آب و دوشاب پاره بجوشانند و از آن جا بیرون آورده در عسل یا قند بجوشانند تا بقوام آید و بعد از چند یوم استعمال نمایند

زنجبیل مربا جهت تقویت قولنج ریحی نافع بود و معده را بغایت سود دهد **صنعت آن** بستانند زنجبیل ... و بشویند و در آب بجوشانند و بعد از آن بیرون آورده و قندی و آب و عسل بر سر آن کنند و بجوشانند تا نیم پخته گردد و بیرون آورده و عسل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعد از چهل روز استعمال کنند

جوز مربا سودمند بود معده سرد را و گرده سرد را و باه را زیاده کند **صنعت آن** بستانند گردکان تر که هنوز پوست وی صلب نشده باشد و پوست از وی جدا کنند و چند روز در آب اندازند تا شیرین شود و بعد از آن بفشرد و با ابهامی ببرد و در میان آب و عسل بجوشانند تا بقوام آید و بعد از چند روز استعمال کنند

لوز مربا سودمند بود سرفه را و صداع را **صنعت آن** بستانند بادام فربه و مقشر کنند و قند ریک کنند و دوشاب و آب بر بالای آن کنند و بجوشانند آن مقدار که رنگ تغییر کند و بعد از سه روز از دوشاب بیرون آورده و در میان عسل اندازند و بجوشانند تا بقوام آید و در ظرف کنند و تا چهل روز هر روز بیرون ظرف بشوید

جلنجبین شکری سودمند بود بلغم را و قوت معده بدهد و هاضمه را نافع بود **صنعت آن** بستانند ورق گل سرخ یکمن و بقاعده خیره بنفشه عمل کنند

جلنجبین عسلی سودمند بود سردی معده و جگر را و استسقا و سوء الهضم کز از سردی بود و صنعت آن بگیرند ورق گل سرخ تازه و دو برابر آن عسل صافی اضافه کنند و بقاعده مذکور بسازند

جلنجبین هیله قوت دل و دماغ و معده بدهد و از جمله مفرحات است **صنعت آن** بستانند هلیله و با قند سفید بقاعده مذکور بسازند

جلنجبین گاوزبان از اداویه قلبی است مادهٔ سوداوی دفع کند و خفقان زایل کند و سرفه بلغمی را نافع بود صنعت آن بستانند گل گاوزبان و باد و برابر قند مکرر و بقاعده بسازند اگر خواهند نصفی قند و نصفی عسل کنند

باب الثامن فی اللعوقات

سپستان سودمند بود خشونت حلق و سرفه و سینه و شش را نرم دارد و ذات الجنب

وذات الصدر را نافع بود **صنعت آن** سپستان دویست عدد منقی چهل درم قلوس خیار شنبر ده مثقال بیخ مهک خراشیده نیم کوفته چهل درم مجموع در شش رطل آب بپزند تا با دو رطل آید فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و نیمن قند صافی بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید

لعوق زوفا سودمند بود درد سرفه کهن و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند **صنعت آن** بستانند ابرسا و زوفا و یابس از هر یک بیست درم ابرسا نیم کوفته کنند و با زوفا در سه رطل آب بجوشانند تا با یک رطل آید فرو گیرد و در دست بمالد و صافی کند و یک رطل قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید

لعوق اسقیل سودمند بود جهت ربو و سرفه کهن چون از رطوبت غلیظ بود **صنعت آن** بستانند اسقیل بریان کرده سه درم ابرسا دو درم و اصل السوس و زوفا از هر یک یکدرم کوفته و بیخته در عسل صافی بسرشند

لعوق خیار شنبر سرفه کهن را نافع بود و خشونت را براند و سینه و شش از اخلاط پاک کند **صنعت آن** بنفشه پنج مثقال عناب بیست دانه سپستان پنجاه دانه بیخ مهک خراشیده ده درم خشخاش سفید نیم کوفته بیست مثقال زوفا و رازیانه و کثیرا از هر یک دو مثقال ابرسا نیم کوفته سه درم صمغ السوس سیاه دو درم اجزا بجوشانند و در دست بمالند و بیست مثقال مغز خیار شنبر در آن حل کرده صاف نمایند و نیمن قند سفید اضافه کنند و بقوام آورند و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هر یک پنج درم مغز بهدانه و خبازی و خطمی از هر یک سه درم با قند مقشر ده مثقال خطمی سفید پنج درم کوفته و بیخته در آن بسرشند و بیست مثقال روغن بادام شیرین اضافه کنند

لعوق خشخاش سودمند بود نزله و ریشهای شش و خون رفتن از سرفه گرم مفید بود **صنعت آن** بستانند چهل عدد خشخاش بزرگ و دانه از آن بیرون آورد و در پنج رطل آب بجوشانند یکشبانروز بجوشانند تا با نیم آید و در دست بمالند و صافی کنند و هر یک من آب خشخاش نیمن قند صافی کرده و نیمن مثلث بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک پنج درم کوفته در آن بسرشند

لعوق رب السوس سودمند بود فضول لزج که در سینه جمع شده باشد **صنعت آن** رب السوس و کثیرا و مغز بادام تلخ مقشر و رازیانه از هر یک جزوی کوفته و بخود عسل کف گرفته بسرشند و قدری روغن بادام تلخ اضافه کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بطبیخ زوفا بیاشامند

لعوق کتان تخم کتان بریان کرده یک جزو کنند و نیم جزو زوفا و قردمانا از هر یک ربع جزوی باد و برابر عسل صافی بسرشند

لعوق حب الرشاد یعنی بغز جزیره تلی گویند سینه را از بلغم پاک کند **صنعت آن** حب الرشاد ده درم حبة السوداء چهار درم انیسون و رازیانه از هر یک دو درم کوفته و بیخته با چهل درم عسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال با سکنجبین عنصلی نافع بود

باب التاسع فی الاشربة والربوب

شراب عناب سرد و تر بود جهت سرفه و غلبه خون و اصحاب ماشرا و جدری و حصبه و درد سینه بغایت نافع بود و صنعت آن بستانند عناب جرجانی یکچهاریک در دو من آب بجوشانند تا با دو دانگ آید و در دست بمالند و صاف کنند و با یکمن قند سفید بقوام آورند شربتی از ده درم تا ده مثقال نافع بود

شراب نیلوفر سرد و تر بود و سودمند بود جهت سرفه و درد سینه و سرو شکم براند و جهت صحه و خشونت سینه بغایت نافع بود و صنعت آن بستانند یکمن گل نیلوفر و در دو من آب بجوشانند و بمالند و صاف کنند و با یکمن قند سفید بقوام آورند شربتی از ده

باده مثقال نافع بود شراب بنفشه معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و سودمند بود جهت
ذات الجنب و ذات الریه و [illegible] کرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه و حنجره و سرفه گرم را که
بود عظیم نافع بود صنعت آن بستانند گل بنفشه تر یک چهار یک و اگر خشک باشد بکوبند و باده من آب
بپزند و صاف نمایند و با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر خواهند که مسهل بود در پنج [illegible]
بکنند یک چهار یک بنفشه در ده من آب بود شراب افتیمون معده را از بلغم صفرا پاک کند و سوء المزاج
گرم را مفید بود صنعت آن ورق گل سرخ هفت درم افتیمون رومی و شاهتره از هر یک پنج درم آلوی
سیاه بیست عدد منقی و تمر هندی از هر یک بیست درم اجزا را کوفته بجوشانند و صاف کنند و با یک من قند
صاف کرده بقوام آورند شربتی ده درم با یک درم صبر اسقوطری نافع بود شراب زوفا جهت ضیق النفس
و ربو و سعال بلغمی بغایت نافع بود و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند صنعت آن عناب سی دانه
سپستان پنجاه دانه انجیر سفید سی دانه منقی پنجاه دانه گل بنفشه و تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک پنج درم [illegible]
و اصل السوس و زوفا یابس از هر یک هفت درم و در بعضی نسخه پنج درم فراسیون داخل کنند اجزا
بجوشانند و صاف کنند و با یک من قند سفید بقوام آورند شراب خشخاش سرد و تر بود و سودمند بود
سینه و دماغ گرم را و بیخوابی و نزله و ریشهای سینه و شش و تبهای حاد را بغایت نافع بود
و حرارت بنشاند صنعت آن بستانند خشخاش با پوست بزرگ تر پاک ناکرده صد عدد و نیم کوفته کنند
ده من آب باران بجوشانند و در دست بمالند و صاف کنند و با یک من قند سفید بقوام آورند
شراب صندل سودمند بود جهت ضعف دل و جگر گرم و خفقان که از غایت حرارت باشد و تب محرقه
را نافع بود صنعت آن بستانند صندل مقاصری و [illegible] بسایند بیست مثقال و اگر خواهد که ترش باشد
در آب غوره یا سرکه یا هر چه خواهد در آن بخیسانند و اگر نخواهد که ترش باشد در گلاب بخیسانند یک شبانه روز
و بعد از آن بجوشانند و بپالایند و با یک من قند سفید بقوام آورند شربت لیمو سرد و خشک بود و اندک
حرارتی در وی باشد و قوت معده بدهد و صفرا بشکند و هاضمه را یاری دهد و دفع قی بکند و خمار را سود
مند بود و تبهای صفراوی را زایل کند و تشنگی بنشاند صنعت آن بگیرند لیموی تر و آب آن بگیرند
و قند صافی بقوام بلند آورند و فرو گیرند و قدری گلاب و [illegible] که خواهد آب لیمو اضافه کنند و نیم
بر آورند و در ظرف کنند و اگر خشک خواهند قوامش زیاده کنند و قدری مصطکی سائیده اضافه
نمایند و بر تیر بزنند تا یکسان شود شراب نارنج تشنگی بنشاند و قوت دماغ بدهد و درد سر که از
گرمی بود ساکن گرداند و دفع خمار بکند و صفرا بشکند صنعت آن مانند لیمو و حماض است شراب
سیب قوت معده بدهد و قی ساکن کند و اسهال صفراوی باز دارد و تفریح آورد و قوت دماغ بدهد
طبیعت وی سرد و خشک است قوت فم معده بدهد و خفقان را سودمند بود و قی ساکن گرداند صنعت
آن بستانند سیب اصفهانی شیرین و از پوست و دانه پاک کنند و در هاون چوبین بکوبند و آب وی بگیرند
و در هر یک من آب سیب نیم من قند سفید اضافه کنند و بقوام آورند و قدری گلاب اضافه نمایند
شراب به قوت دل بدهد و اشتها باز دید کند و طبیعت ببندد و قی و غثیان باز دارد و تشنگی
بنشاند و خفقان زایل کند صنعت آن مثل شراب سیب است اما به ترش و شیرین هر دو باید کرد

شراب تمر هندی طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند و دفع حرارت بکند و قی باز دارد و قوت هاضمه
بدهد صنعت آن بستانند تمر هندی تر و تازه از دانه و خوشه پاک کرده یک من و در چهار من آب
بجوشانند و صاف کنند و با دو من قند سفید بقوام آورند شراب انار ترش قی باز دارد و قوت
معده بدهد صنعت آن بستانند انار ترش و با پیه در هاون چوبین بکوبند و آب وی بگیرند و هر
یک من از آن آب نیم من قند اضافه کنند بقوام آورند و اگر خواهد که منعنع باشد قدری آب نعناع داخل کنند
شراب اجاص بستانند آلوی سیاه [illegible] یک من و بشویند و در پنج من آب بپزند و فرو گیرند و در دست
بمالند و صاف کنند و با یک من و نیم قند سفید بقوام آورند شراب ریباس اسهال صفراوی را نافع بود
و قی باز دارد و دفع خمار بکند و تشنگی بنشاند و قوت معده و اشتها باز دید آورد صنعت آن بستانند
ریباس قلاقی و سر و بن وی جدا کنند بکارد چوبی و بکوبند در هاون سنگی و آب وی بگیرند و بپالایند و در
دیگ سنگی کنند و بجوشانند و کف وی بگیرند و صاف کنند و نصف آب صافی قند سفید داخل کنند و
با آتش آهسته بقوام آورند شراب غوره تشنگی بنشاند و تب گرم را نافع بود و منع قی بکند صنعت آن
مثل شراب ریباس است شراب مورد بگیرند دانه مورد تازه یک من بکوبند و در چهار من آب بجوشانند
تا یا دو من آید و در دست بمالند و صاف کنند و نیم من قند داخل وی کنند و بقوام آورند و اگر دانه مورد
تازه نباشد خشک هم جایز است طبیعتش سرد و خشک است شش و سینه را سودمند بود و قوت معده
بغایت بدهد و شکم بربندد شراب توت سودمند بود جهت درد گلو و خناق و ورم گرم صنعت
[illegible] سیاه و آب وی بگیرند و صاف کنند و پنج رطل از آن و ربع رطل قند صافی کرده بقوام آرند
شراب انار شیرین ذات الجنب را سود دارد صنعت آن بستانند آب انار عذب و آب وی بگیرند
کنند و هر یک من از آن با نیم من قند صافی قدری گلاب و عرق بید مشک بقوام آورد و بعضی یک من آب انار و
آب سیب و یک من قند داخل یک کرده بقوام آورند شراب انجیر قوت گرده بدهد و باه بیفزاید و
تمام آورد و منی بیفزاید و مثانه را پاک کند از تمام علتها و قوت مجامعت بدهد صنعت آن بستانند [illegible]
یک من و در پنج من آب بپزند و در دست بمالند و صاف کنند و بعد از آن بستانند انجیر خوب دو من و در
آب بپزند تا یک من و نیم بماند و بپالایند و طبیخ نخود بر سر آن کنند و یک من و نیم عسل صاف داخل وی کنند و [illegible]
و قرنفل و خولنجان و سنبل الطیب از هر یک یک درم زعفران [illegible] نیم درم مجموع نیم کوفته در کیسه
و در میان وی اندازند و بجوشانند تا بقوام آید و در اثنای جوشانیدن سر کیسه در آن [illegible]
پاتیل می مالند تا تأثیر اجزا داخل شربت شود بعد از آن از میان آن بیرون آورند و آن شربت استعمال
کنند شربتی پنج مثقال یعنی از غذا و بعد از غذا با آب گرم نافع بود شراب گاوزبان دل را قوت دهد
و توحش سوداوی را زایل کند و خفقان را نافع بود صنعت آن بگیرند گاوزبان تازه [illegible]
و آب وی بگیرند و اندکی بجوشانند و صاف کنند و هر یک من از آن آب نیم من قند صافی و یک چهار یک گلاب
وی کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر گاوزبان تازه نباشد گاوزبان خشک یک وقیه در دو من آب
بجوشانند و صاف کنند و با نیم من قند و گلاب بقوام آورد و بعضی بالنگو و گاوزبان با یکدیگر ترکیب
داده اند و بهتر است شراب بالنگو دل را قوت دهد و توحش سوداوی نافع بود و خفقان [illegible]

اسود دهد صنعت آن بقاعده است که در شراب گاوزبان مذکور شد اما درین شربت قدری
مصطکی ساییده داخل کرده اند **شراب اسطوخودوس** اسطوخودوس و بزر بادیان و [illegible] و عود
الصلیب از هر یک ده درم بیخ مهک و گاوزبان و رازیانه و تخم کرفس و تخم خطمی از هر یک پنج درم
سربنفشه دو و دو گل سرخ از هر یک پنج مثقال منقی و سپستان از هر یک سی دانه این ادویه در شش رطل
آب بجوشانند تا با دو رطل آید و فرو گیرند و در دست بمالند و صاف کنند و با یکمن قند سفید
بقوام آورند شربتی ده درم تا ده مثقال نافع بود **شراب عود** معده را سود مند بود و بوی دهان
خوش کند و هاضمه را نیکو کند صنعت آن عود هندی و مسک از هر یک ده درم سنبل الطیب
و قرنفل و مصطکی و جوزبویا از هر یک دو درم و نیم نیم کوفته کنند و در کیسه کنند و در سه چهار یک گلاب
بجوشانند و در میان گلاب بمالند تا یک چهار یک آید و یکمن قند سفید اضافه آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید و فرو گیرند و یک دانگ و نیم مشک ساییده در آن حل کنند **شراب هلیله** خداوند اوجاع
مفاصل را و تبهای گرم را سود دهد و طبع را نرم کند **صنعت آن** هلیله زرد مقشر صد عدد نیم کوفته
کنند و در ظرفی کنند و آب بر سر آن بریزند و سه روز رها کنند و آب آن بگیرند و دیگر باره آب بر بالای
وی کنند و سه روز دیگر بگذارند و آب اول و ثانی داخل یکدیگر کنند و صد و پنجاه درم ترنجبین در آن حل
کنند و صاف کنند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و یک مثقال سقمونیا مشوی در آن حل
کنند شربتی ده مثقال **ماء الاصول** بادهای دوده را بشکند و طبع فرود آورد **صنعت**
آن پوست بیخ رازیانه و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کاشنی و بیخ مهک از هر یک [illegible]
[illegible] و انیسون و دوقو و فطراسالیون و زیره کرمانی از هر یک سه مثقال بیخ اذخر و فقاح اذخر [illegible]
از هر یک دو مثقال منقی بیست مثقال **شراب هلیون** ریگ از گرده و مثانه پاک کند **صنعت**
آن هلیون سی مثقال در دو من آب بجوشانند و در دست بمالند و صاف کنند و با یکمن قند بقوام
آورند **شراب کاکنج** که درد زهار ببرد و ریگ گرده و مثانه را برطرف کند **صنعت آن** کاکنج سی مثقال
در دو من آب بپزند تا بانیم آید و در دست بمالند و صاف کنند و یکمن قند در آن حل کنند و بجوشانند
تا بقوام آید **رب سیب** بستانند سیب اصفهانی و بکوبند و آب آن بگیرند و در دیگ سنگی با آتش آهسته
بجوشانند تا بقوام آید **رب بهی** بطریق رب سیب بگیرند **رب غوره** بستانند غوره که پاره از آن
شیرین شده باشد و آب آن بگیرند و در دیگ سنگی کنند و اندکی بجوشانند و کف وی بگیرند و آب را
پالایند و بر سر آتش نهند و با اعتدال تمام بقوام آورند **رب ریباس** مثل رب غوره است **رب مورد**
بستانند دانه مورد تازه و بکوبند و بجوشانند و در دست بمالند و صاف کنند و با آتش آهسته بقوام آورند
رب گل سرخ مثل رب مورد است **رب انار عذب** بگیرند انار عذب را و از دانه وی آب بگیرند چنانچه
استخوان وی شکسته نگردد و صاف کنند و در دیگ سنگی با آتش آهسته بقوام آورند **رب توت** مثل
انار عذب است **رب انار ترش** بگیرند انار ترش را با پیه و دانه بکوبند و صاف کنند و در دیگ سنگی با آتش
آهسته بقوام آورند **رب فواکه شیرین** آب انار شیرین و سیب شیرین و به شیرین از هر یک جزوی آب
مورد و جزو آب گل سرخ و آب دانه مورد از هر یک ربع جزوی در یکدیگر با آتش آهسته در دیگ سنگی بقوام

دوبانلاز یکنسیل لحاف ارغان قبا ملا هالم
ه دانه
برینی برنر بکاندن
عزیز محمد ماتریز محمد نبی

[illegible]
ازماقجی مشکت برزکر
افزی افرشاه اقراه

[illegible]